



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# مكتيب الاممي

د. سليمان بن عبد الله بن عبد العزيز

مجمع جهانی تبیین تفاسیر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مکاتیب الائمه ( علیهم السلام )

نویسنده:

ثروت سلیمان زاده افشار

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانزاده افشار، ثروت، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور : مکاتیب الائمه عليهم السلام / نویسنده سلیمانزاده افشار / [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی .

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری : ۷۸۰ ص.

فروست : مجمع جهانی شیعه شناسی؛ ۴۱.

شابک : ۱۵۵۰۰۰ ریال: جلد گالینگور: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۰۳-۸؛ ۱۱۵۰۰۰ ریال (جلد شومیز)

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : عربی.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۷۶۹]-۷۸۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : ائمه اثنا عشر -- نامه ها

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۳۶/۵/س۸م۷ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۰۹۰۹۳

ص: ۱

اشاره







مجمع جهانی شیعه شناسی

قم-۴۵ متری عمار یاسر-پلاک ۹۰-ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸ تلفن: ۷۷۱۳۷۷۳-۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

شناسنامه کتاب

نام کتاب: مکاتیب الائمة (عليهم السلام)

مؤلف: ثروت سلیمانزاده افشار

ویراستار: حسین طه نیا

حروفچینی: سید ساغر نقوی

صفحه آرایی: قاسم نوراحمدی

تنظیم و طرح جلد:

علی اکبر رشیدی

ناشر: آشیانه مهر

نوبت چاپ: اول/۱۳۹۰

ص: ۴

چاپ: گلها

شمارگان: ۱۵۰۰ جلد

قیمت (گالینگور):

۱۵۵۰۰ تومان

قیمت (شومیز):

۱۱۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۰۳-۸

کلیه حقوق محفوظ است.

ص: ۵





























































الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين أبي القاسم وآله الطيبين الطاهرين.

مکاتیب ائمه عليهم السلام نموداری والا- از مظاهر فرهنگ درخشان مکتب شیعه است. اما به نظر می رسد که باوجود توجه علما و محققین زبردست شیعی به بررسی و مطالعه در زمینه ی بسیاری از جوانب فرهنگی شیعه، این بخش ارزشمند چنانکه باید مانند دیگر جنبه‌های گسترده آن مورد بررسی دقیق قرار نگرفته است چرا که مطالعات ناچیز و پراکنده‌ای در این باب در دست است.

طرح تحقیقاتی جامع در زمینه ی مکاتیب ائمه عليهم السلام ، به دلایل گستردگی موضوع، اهمیت نصوص و نیاز به داشتن تخصصهای چند جانبه، نمی تواند تماماً در یک رساله ی کارشناسی ارشد بگنجد، از این رو این طرح تحقیقاتی نیاز به تحقیق و بررسی طی چندین مرحله ی جدا گانه به شرح زیر دارد:

الف) شناسایی و گرد آوری نامه‌ها، براساس منابع و مآخذ معتبر و دست اول - باترتیب زمانی - که اساس مراحل بعدی تحقیقات خواهد بود.

ب) تحقیق و بررسی در صحت و سقم نصوص نامه‌ها که این امر نیاز به

تخصص در علم حدیث دارد و محدثین مجربّی را می‌طلبد که از عهده یک دانشجوی کارشناسی ارشد خارج است.

ج) جرح و تعدیل سلسله روایات، که نیاز به تخصص در علم رجال دارد.

د) تنظیم موضوعی، مفهومی، تحقیق و بررسی علمی، در باب مطالب وارده، در نامه‌ها که خود کتاب مستقّلی می‌دهد که البته می‌توان از آن نامه‌ها استفاده‌های شایانی از این رساله در زمینه‌ی حقوق، اخلاق، فقه، سیاست، کلام، تفسیر، تعلیم، و تربیت و... کرد.

ه) ترجمه‌ی این نامه‌ها، برای فارسی‌زبانان که خود مستلزم زمان زیاد و نیز همراه با دشواریهای بسیار است.

بنابراین بحث مفصل و دقیق علمی در باب مکاتیب اُثمّه نیاز به بررسی و همکاری مداوم اهل فن و متخصصین رشته‌های مختلف علوم دینی دارد تا بتوان به مجموعه‌ای صحیح و کامل دست یافت. بدیهی است که این امر از عهده‌ی دانشجویی در حدّ بنده خارج است.

هدف ما در این رساله گردآوری نامه‌ها براساس منابع معتبر (یعنی مرحله‌ی اول این طرح عظیم تحقیقاتی) است. پس در واقع این رساله در صورتی که به تأیید استادان برسد، مقدمه‌ای خواهد بود برای مطالعه در این موضوع و پیش در آمد و آغازی بر آن.

در اینجا لازم است که از رهنمودهای ارزشمند و تذکرات عالمانه‌ی آقایان دکتر عالم زاده و استاد بیات، صمیمانه تشکر و قدردانی کنم.

معنی لغوی واصطلاحی مکتوب (جمع آن مکاتیب) نامه‌ای است که شخصی به شخص دیگری می‌فرستد [المنجد، ۶۷۲] (۱). و با کلمه ی رساله (جمع آن رسائل) هم معنی است. بنابراین معنی لغوی مکاتیب با معنی اصطلاحی آن که امروزه به کار می‌رود، تفاوت محسوسی ندارد و همین معنی در طول تحقیق مد نظر ما بوده است.

درباره ی مکاتیب ائمه مطالعاتی انجام شده که مهمترین آنها کتابی است با عنوان: «رسائل الأئمه» تألیف کلینی (د. ۳۲۹-هـ ق) متأسفانه این کتاب ارزشمند که تا دوره ی ابن طاووس (د. ۶۶۴-هـ ق) موجود بوده و او در کتاب اللهوف (۶۵-۶۶) و فتح الأبواب (۱۴۳-۱۴۴) از آن نام برده و استفاده کرده است، از حوادث روزگار مصون نمانده و احتمالاً از بین رفته است. کتاب دیگری که موجود است «معادن الحکمه فی مکاتب الأئمه» تألیف محمد بن حسن کاشانی (د. ۱۱۱۵-هـ ق) است که در دو مجلد به چاپ رسیده است (۲) و مجلد اول آن حاوی

ص: ۳۵

---

۱- المکتوب ج مکاتیب: الرساله الّتی ترسل من واحد إلی آخر.

۲- (( )) محمّد بن حسن کاشانی، معادن الحکمه فی مکاتیب الأئمه، با تعلیقات علی احمدی میانجی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.



نامه‌های امام علی (علیه السلام) و مجلد دوم آن مشتمل بر نامه‌های امام حسن مجتبی (علیه السلام) تا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است. چنین می‌نماید که نویسنده در تألیف خود، گزینشی عمل کرده باشد. مؤلف در این تألیف فقط به منابع شیعی و در هر نامه فقط به یک منبع اکتفا کرده (۱۱) و از منابع تاریخی هم مطلقاً بهره نگرفته است؛ بنابراین نامه‌هایی را که جنبه سیاسی دارند یا اصلاً نیاورده است (مانند نامه‌های مبادله شده امام حسین (علیه السلام) با مردم کوفه، نامه ی امام به عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید در مسیر کوفه و...) و اگر هم آنها را آورده است (مانند نامه ی امام حسن به معاویه، عهد نامه ی صلح، عهد نامه ی ولایتعهدی و...) تنها از کتاب شرح احوال شیعه، یعنی کشف الغمه، استفاده کرده است. ادعیه و نامه‌های فقهی هم در این کتاب نیامده است؛ بنابراین در جلد دوم مجموعاً ۱۲۶ نامه گرد آوری شده است. از این رو بر آن شدم تا حد امکان، به گرد آوری تمامی نامه‌های ائمه علیهم السلام اعم از مختصر یا مفصل، در زمینه‌های مختلف (تاریخی، کلامی، تفسیری، سیاسی، حقوقی، اخلاقی، فقهی، ادعیه و...) و با استفاده از منابع مختلف (تاریخی، فقهی، حدیثی، تراجم احوال، ادبی، فتوح، انساب، طبقات، مقاتل، رجال، امالی، تفسیری و...) - اعم از شیعه و سنی - همت گمارم.

تعداد و موضوعات نامه‌ها با توجه به شرایط خاص دوران امامت هر یک از امامان علیهم السلام متفاوت است و اطلاع از آن مستلزم شناخت این دوره‌ها است.

دوره ی اول: عصر امامت امام دوم تا امام پنجم علیهم السلام (۱۱۴ - ۴۰هـ - ق) را در بر

ص: ۳۶

---

۱- ( ) با تعلیقاتی که مصحح به کتاب افزوده است تعداد منابع بیشتر شده است.

می‌گیرد. در این دوره هنوز کار تدوین در جامعه‌ی عربی رواج نداشته و کتابت نیز، به سبب مشکلات دستیابی به نوشت افزار کار ساده‌ای نبوده است؛ همچنین ممنوعیت کتابت از سوی خلیفه‌ی دوم موجب روگردانی مردم از نوشتن شده بود. [ترجمه‌ی تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، [۲۳۵-۲۳۶]. علاوه بر دلایل مذکور که بیانگر اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی مسلمانان در آن عصر است، از لحاظ سیاسی می‌توان به سلطه‌ی بنی‌امیه بر امور مسلمین و در تنگنا قرار گرفتن ائمه‌علیهم‌السلام و شیعیان آنان نیز اشاره کرد؛ بنابراین تعداد نامه‌های ثبت شده از این دوره، به دلیل فشارهای سیاسی، بسیار اندک و محدود به نامه‌های مبادله شده بین ائمه‌علیهم‌السلام و خلفا و حاکمان است که عده‌ای از مورخین آنها را ثبت کرده‌اند.

دور دوم: مقارن با عصر امامت امام صادق (علیه‌السلام) (۱۴۸-۱۴۴هـ-ق) است. این عصر که با اعلام آزادی نوشتن احادیث از سوی خلیفه عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹هـ-ق) و کاهش کمبودها و مشکلات کتابت توأم بود، نامه‌نگاری بهترین روش ارتباط امام (علیه‌السلام) با اصحاب است. مهمتر از اینها، در این دوره که همزمان با انتقال حکومت از امویان به عباسیان بود، فرصت مناسبی پیش آمد که آن حضرت، فارغ از مزاحمت حکام به استحکام مبانی مذهبی شیعه همت گمارد و آن حضرت، در این فرصت مناسب، شادگران خود را به کتابت تقریرات خود تشویق و ترغیب می‌کرد و حدیث مشهور «قیدوا العلم» را به «تقیید العلم کتابته» تعبیر می‌نمود [مقدمه‌ی مترجم، تاریخ دانشگاه‌ها، ۸]. حتی سفارش می‌فرمود که

اصحاب

پرسشهای شفاهی خود را نیز کتباً عرضه کنند تا کتباً آنها را پاسخ دهند [اختیار

ص: ۳۷

معرفه الرجال، ۳۷۰-۳۷۱]. به دلایل فوق، می بینیم که تعداد نامه‌های ثبت شده از عصر امامت امام صادق (علیه السلام) نسبت به دوره ی قبل بسیار فزونتر و از لحاظ موضوعی نیز بسیار متنوعتر است، بویژه در مبانی اعتقادی شیعی، نامه‌های بسیار مهمی از آن حضرت بر جای مانده است.

دوره ی سوم: عصر امامت امام کاظم (علیه السلام) تا عصر غیبت کبری [۴۱۱-۱۴۸ق] را در بر می گیرد، در اوایل این دوره، موضوعات کلامی و فلسفی توسط علمای الهی و فیلسوفان اقلیت های دینی بالأخص جهودان و ترسایان مطرح می شد و علمای مسلمان عمیقاً احساس نیاز به مقابله با آنان می کردند و زمینه ی مناسب برای فراگیری علوم جدید، در عصر ترجمه آماده شد؛ بنابراین نهضت ترجمه صرفاً به شخص مأمون بستگی ندارد بلکه شرایط اجتماعی و علاقه ی عموم مردم به فهم مسائل کلامی و فلسفی، برای مقابله با علمای یهود و مسیحی، از مدتها قبل، زمینه را برای این عصر آماده کرده بود [ترجمه ی علم و تمدن، ۵۷] از اینروست که می بینیم، تلاش ائمه علیهم السلام برای حفظ مبانی اسلامی و تشویق شیعیان به آموختن مسائل فلسفی و کلامی - که عصر امام صادق علیهم السلام آغاز شده بود- سیر صعودی یافته و شیعه توانست بهتر از سایر مسلمانان، علوم جدید را جذب و هضم نماید، بی آنکه تغییری در مبانی اعتقادی اش ایجاد شود، زیرا ارتباط شیعیان با ائمه هدی علیهم السلام مستقیم یا به واسطه نمایندگان ایشان، پیوسته برقرار بود، دلیل این امر تعداد و نوع سؤالات مطرح شده توسط شیعیان از ائمه علیهم السلام است که در مکاتیب

ملاحظه می شود. گستردگی این نامه‌ها از گفتار امام رضا(علیه السلام) معلوم می گردد که به مأمون فرمود: «من در مدینه بودم، حال آنکه نامه‌ام در مشرق و مغرب عالم اسلامی نافذ بود [فروع الکافی، ۸/۱۵۱].

گذشته از اینها، از عصر مأمون شیوه‌ی مبارزاتی حاکمان با ائمه علیهم السلام چهره‌ای جدید بخود گرفت و امامان علیهم السلام بیش از پیش تحت کنترل و مراقبت شدید گرفتند. این تحول از نامه امام رضا(علیه السلام) به ابن نصر بزنطی- مبنی بر سختگیری حکومت نسبت به ملاقات امام با اصحاب [عیون اخبار الرضا، ۲/۲۱۲؛ مناقب، ۴/۳۱۴-۳۱۵] و همچنین از نامه امام به عباس بن اشعث- مبنی بر پاره کردن نامه‌های او بعد از خواندن- معلوم می شود [عیون، ۲/۲۱۹]. پس نامه نگاری در این دوره، مطمئنترین و بهترین راه ارتباط با ائمه علیهم السلام بوده است. این نکته را نیز باید اضافه کرد که تقریباً از عصر امامت امام دهم علیهم السلام شیعیان به تدریج باید برای دوره غیبت آماده شوند. بنابراین ائمه از ارتباط حضوری خود با شیعیان کاسته بودند و به نامه نگاری اکتفا کرد بوده و در عصر غیبت صغری و کبری، این روش، تنها وسیله ارتباط بین آن حضرت(علیه السلام) و شیعیان بوده است، به همین خاطر تعداد نامه‌های فراوانی از این دوره بر جای مانده است.

### بررسی منابع

سعی ما بر آن بوده است که از منابع مختلف (تاریخی، حدیثی فقهی، طبقات، ادبی، تراجم احوال، فتوح، انساب، مقاتل، تفسیر، رجال، أمالی، فرهنگنامه‌ای و...) موجود استفاده کنیم که به بررسی برخی از مهمترین آنها اکتفا می شود:

(الف)

تواریخ عمومی: در این نوع کتاب‌ها که حول محور زندگانی طبقه حاکمه نوشته می شود، هم به

ص: ۳۹

دلیل عمومی بودن موضوع آنها و هم بدلیل اغراض سیاسی، نامه‌هایی عنوان شده است که در ارتباط مستقیم با خلیفگان و حاکمان است، یعنی در این کتابها، نامه‌های مبادله شده بین امام حسن (علیه السلام) با معاویه و نامه‌های امام حسین (علیه السلام) با مردم کوفه و عهدنامه ولایتعهدی ثبت شده‌اند، که البته تعداد و نصوص نامه‌ها در آنها متفاوت است. چنین به نظر می‌رسد که مؤرخان، بنابر ملاحظات سیاسی، با این نامه‌ها بصورت گزینشی برخورد کرده‌اند. متن نامه‌ها در قدیمترین مآخذ عمومی، الاخبار الطولا دینوری (۲۸۳۰هـ - ق) با سایر منابع اختلاف فراوان دارد. مثلاً از نامه امام حسین (علیه السلام) به معاویه که بسیار منتقدانه است. فقط به یک جمله از آن که فاقد بار سیاسی نیز هست، اشاره شده است نکته قابل توجه اینکه مورخان شیعه، همچون یعقوبی، مسعودی، ابن طقطقی، هیچیک از نامه‌ها را ضبط نکرده‌اند. در می‌ان تواریخ عمومی، تنها تازیخ طبری است که تمامی نامه‌های سیاسی امام حسن و امام حسین علیهم السلام را تقریباً به دور از اغراض سیاسی و با امانتداری بیشتری گرد آورده است، از مقایسه متون نامه‌ها در تاریخ طبری، وارشاد، بر می‌آید که شیخ مفید از طبری سود فراوان جسته است و این شاید به امانتداری طبری و اعتماد مفید به او برگردد.

ب) کتب تراجم احوال: بامطالعه این کتابها، به نظر می‌رسد دست مؤلفان اعم از شیعه و سنی در تدوین تواریخ عمومی بازتر بوده و با فراغ خاطر بیشتری به بیان موضوعات پرداخته‌اند، از این رو، نامه‌های موجود در این کتابها متنوع بوده و

علاوه بر نامه‌های سیاسی، نامه‌هایی با موضوعات مختلف دیگری نیز موجود است. از جمله کتاب‌هایی که توسط علمای اهل سنت در شرح احوال امامان دوازده گانه شیعی نوشته شده‌اند عبارتند از: تذکره الخواص، الفصول المهمه، ینابیع الموده؛ در این کتابها، مانند کتابهای تراجم احوال شیعی، علاوه بر نامه‌های سیاسی - که بانظریات سیاسی شیعه موافق است - نامه‌هایی دال بر معجزات و کرامات ائمه علیهم السلام نیز آمده است (۱) در کتب تراجم احوال شیعه نیز چون الارشاد إعلام الوری، کشف الغمه، نامه‌های فراوان با موضوعات مختلف وجود دارند.

ج) کتب اربعه حدیثی شیعه: از منابع اصلی در تدوین این رساله محسوب می شوند که در گرد آوری نامه‌های امام ششم تا نامه‌های وارده از امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه) از آنها استفاده فراوانی کرده‌ایم.

در کتاب اصول الکافی، نامه‌های زیادی در زمینه مبانی اعتقادی شیعه موجود است و در فروع الکافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، والاستبصار، بیشتر مکاتیب حاوی احکام فقهی دیده می شوند. در جلد آخر فروع نیز رساله امام سجاد درباره زهد، رساله امام باقر به سعد الخیر و رساله امام صادق (علیه السلام) به شیعیان و رساله امام کاظم (علیه السلام) به علی بن سوید آمده است.

د) انساب: از می ان کتب انساب، انساب الأشراف بلاذری، (د، ۲۷۹هـ - ق)

ص: ۴۱

---

۱- در این کتاب ها بحث های مهمی در زمینه ی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) مطرح شده است [تذکره الخواص، ۳۸۱-۳۷۷؛ ینابیع الموده، ۵۱۸-۴۸۳] و در الفصول المهمه، روایاتی دال بر ولادت امام زمان و معجزات امام حسن عسکری موجود است. [الفصول، ۲۸۵].

بیشترین کمک را در گرد آوری نامه‌های امام حسن و امام حسین علیهم السلام، می‌کند و تقریباً به دور از اغراض سیاسی و با دقت بیشتری نوشته شده و از بیان حقایق خود داری نکرده است. این مطلب از نامه معاویه به امام حسن (علیه السلام) درباره صلح و مفاد عهد نامه صلح و نامه امام حسین (علیه السلام) به معاویه بیشتر آشکار می‌شود.

ه- کتب رجالی: از کتابهای الاستیعاب، اسد الغابه، الإصابه، بوسيله بزرگان اهل سنت تدوین گشته، در گرد آوری نامه‌های امام حسن و امام حسین علیهم السلام استفاده شد. در میان کتب رجالی شیعه از کتاب اختیار معرفه الرجال، هم در زمینه راویان و هم در زمینه متون نامه‌ها استفاده فراوانی شده است و از رجال شیخ طوسی، الفهرست شیخ طوسی، و رجال نجاشی و رجال ابن داود، در زمینه راویان و اسناد نامه‌های وارده از ائمه بهره گرفته‌ایم.

و) مقاتل: کتاب مقاتل الطالبین ابو الفرج اصفهانی، قدیمترین منبعی است که نامه‌های امام حسین (علیه السلام) به معاویه را آورده است و منابع دیگر در نقل این نامه‌ها بر آن تکیه دارند. کتاب دیگری که استفاده شد، مقتل الحسین خوارزمی حنفی است، چون کتاب تک موضوعی بوده مؤلف توانسته است قیام امام حسین (علیه السلام) را با دقت و جزئیات بیشتری بیان کند و از این جهت بر بسیاری از کتب که در این زمینه نوشته شده‌اند. برتری دارد. در کتاب وصیتنامه امام به بردارش حنفیه و تمامی نامه‌های سیاسی امام (علیه السلام) آمده است. منبع اصلی خوارزمی در تدوین این کتاب، الفتوح ابن اعثم کوفی است.

ز) طبقات: در میان کتب طبقات، الطبقات الکبری ابن سعد استفاده شد.

در این کتاب فقط نامه امام سجاد به عبدالملک بن مروان - درباره هدیه مختار - آمده است.

ح) کتب ادبی: همچنانکه از موضوع این کتابها پیداست، تعداد بسیار اندکی از نامه‌های ائمه را در خود جای داده‌اند در عیون الأخبار ابن قتیبه - پاسخ امام سجاد به عبدالملک بخاطر ازدواج آن حضرت با کنیز - و در العقد الفرید ابن عبدربه - پاسخ امام حسن به معاویه برای جنگ با خوارج - آمده است.

در پایان تذکر نکاتی چند لازم می نماید:

مشکل انتساب نامه‌ها به ائمه علیهم السلام: در تعداد زیادی از مکتوبات فقهی، راوی به دلیل ملاحظات سیاسی و یا دلایل، از آوردن نام امام خود داری کرده است و به لفظ «کتب الیه (علیه السلام)» و یا به آوردن کنیه‌ای مشترک مانند - ابوالحسن - اکتفا کرده است. بزرگان فقه و حدیث هم، چون فقط به حکم صادره از یکی از معصومین توجه داشته‌اند و نه فرد معینی از معصومین، از کاوش در این زمینه چشم پوشیده‌اند. متأسفانه مراجعه به کتب رجالی هم برای بر طرف کردن این مشکل چندان سودمند نیست، زیرا اولاً علمای رجال در این زمینه با یکدیگر اختلاف دارند و ثانیاً اختلاف نظر فراوان درباره فردی واحد در یک کتاب رجالی نیز فراوان به چشم می خورد. علاوه بر اینها برخی از اصحاب، چندین امام را درک کرده‌اند، این رو انتساب تعداد زیادی از نامه‌های به امامی خاص بسیار دشوار می نماید. البته گاه تلاشهایی بی گیر و فراوان مفید واقع می شود و به رفع مشکل می انجامد.

اختلاف در نصوص نامه‌ها بسیار زیاد است. چندان که مقابله و اصلاح آن بی فایده به نظر می رسد، بنابراین، قدیمترین منبع را اصل قرار داده و فقط به اغلاط فاحش و اختلافات عمده در پاورقی



اشاره و از ذکر اختلافات جزئی چشم پوشی کردیم. در اینجا تذکر این نکته نیز لازم است که برای نشان دادن اختلاف جملات از عدد ۸ (مثلاً ۲-۸۸) استفاده شده است.

۳- تاریخ نگارش بسیاری از نامه‌ها معلوم نیست، البته با کوشش زیادی توانستیم به تاریخ تقریبی نگارش برخی از نامه‌ها دست یابیم و بدانها اشاره کنیم.

۴- برای دستیابی به بیشترین حد ممکن از مکاتیب علاوه بر دیدن فهرس، تمامی منابع صفحه به صفحه و سطر به سطر ملاحظه گردید، زیرا در فهرس به تعداد زیادی از نامه‌ها اشاره نشده است. البته احتمال اینکه تعدادی از نامه‌ها از چشم دور مانده باشد، هست.

۵- از آنجا که هدف ما گرد آوری «نصوص» نامه‌ها بود، بنابراین این از ذکر نامه‌هایی که مضمون آنها نقل شده است، خودداری گردید.

۶- هر چند با مفهومی که از مکاتیب به دست داده شد، وصیتنامه‌ها، عهد نامه‌ها و املاءها (امالی) (۱) در قلمرو تحقیق موضوع این رساله نیست، ولی به دلیل آنکه تعداد آنها اندک است و امکان تدوین آنها در مجموعه‌ای جداگانه نیست و نیز به دلیل احتوای آنها بر مطالب بسیار، آنها را هم گرد آوردیم و در این رساله عرضه داشتیم.

۷- با امعان نظر در مکاتیب عربی به این نکته پی می‌بریم که در بعضی موارد، تعبیر «قال» بدل از «کتب»

ص: ۴۴

---

۱- منظور از املاء مکتوباتی هستند که امام بر شخصی خاص املاء کرده است و در منابع بالفظ «أملاء علی» یا «قال علی» (السلام): اکتب» آورده شده‌اند.

می باشد؛<sup>(۱)</sup> بنابراین مکاتباتی که سؤال مندرج در آنها «باکتاب» و پاسخ آنها با «قال» و یا بالعکس، بیان شده بودند- جز مواردی که کتبی بودن آنها مسجلاً نشد- در این رساله جزء نامه تلقی شده و گنجانیده شده‌اند.

۸- لازم به ذکر است که نامه‌های امام علی (علیه السلام) هم در نهج البلاغه و هم کتابهای دیگری جمع آوری شده است [نک. معادن الحکمه، ۱]. بنابراین از تکرار آنها در این رساله خودداری گردید.

از خداوند متعال خواهانم که ما را هر چه بیشتر و عمیق‌تر با آثار ارزشمند ائمه هدی علیهم السلام مأنوس گرداند.

ص: ۴۵

---

۱- هوروویتز، خاورشناس معروف و محقق برجسته «در سیره» نیز به این نکته اشاره و آنرا اثبات کرده است (تاریخ نگاری در اسلام، ۵۰)



بسم الله الرحمن الرحيم

خوش ترین کلام در افتتاح محاورات، مقالات، مؤلفات، مکاتبات و جواهر تمامی اجزای کائنات، که از رفعت کنگره ایوان عقل بر آید، حمد و سپاس بی حد و حصر ذات اقدس حضرت احدیت است.

سلام و درود فراوان خالق و خلاق، نثار پاکیزه گوهران آسمان عصمت، بزرگ هادیان الاهی، کاتبان وحی و معارف، پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت اطهرش علیهم السلام .

مکاتیب الأئمه علیهم السلام عنوان مبارک و مقدسی است که حکایت گر و نمایان گر نامه های اهل بیت علیهم السلام است. تبیین و تشریح نامه های ائمه معصوم علیهم السلام از جهات متعددی قابل تحقیق و پژوهش است که در این مقدمه کوتاه تنها به بررسی دو جنبه آن - لفظی و محتوایی - اکتفا می کنیم.

الف) جنبه لفظی:

مکاتیب و نامه های اهل بیت علیهم السلام از نظر لفظی دارای چنان فصاحت و بلاغت فوق العاده، ویژگی های منحصر به فرد، زیبایی ها و جذابیت های خاص و نکته های ناب و بدیعی هستند که بر هیچ پژوهنده مدققی قابل کتمان و انکار نیست. نگاه علمی و بررسی تخصصی الفاظ نامه های ائمه معصوم علیهم السلام، دارای ارزش و عظمت فوق العاده ای است.

فهم و درک کمال فصاحت و بلاغت نامه های ائمه علیهم السلام برای غیرمتخصصین مقذور و میسر نخواهد بود، به دلیل آنکه، تک تک جملات در نامه های اهل بیت علیهم السلام هم چون آیات قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی، موجز اما در اوج کمال، سابق و لاحق، ظاهر و باطن، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مؤول، صریح و قاطع، جامع و کامل، مفید و جاودان، احسن الحدیث، دارای بطون متعدد و در یک جمله هم چون در غلطان و حقیقت ناب هستند.

رشحات مواعظ بالغه کلمات اهل بیت علیهم السلام، دارای ظاهر و باطنی ژرف و شگفت انگیز است.

ب) جنبه معنوی و محتوایی:

مکاتبات ائمه علیهم السلام از نظر معنوی و محتوایی نیز، هم چون اقیانوسی بی کران لبریز از معارف ناب اسلام عزیز است. فهم و درک اوج عظمت و ژرفای کلام اهل بیت علیهم السلام، سعادت جاودان دنیا و آخرت را به ارمغان خواهد آورد.

گفتار و نامه های اهل بیت علیهم السلام محدود به زمان و مکان خاصی نیست. بینش و دانش نسبت به محتوای این کلمات نورانی، تحولی بنیادین در اعمال و رفتار ما به وجود می آورد و ما را در مسیر کمال و سیر الی الله و سعادت جاودان قرار می دهد.

تفسیر صحیح و عمل به آموزه ها و معارف نهفته در مکاتیب اهل بیت علیهم السلام، هم چون چراغی پرفروغ، زداینده تاریکی ها و فزاینده اخلاص، عزت نفس، صفای ظاهر و باطن بوده و سعادت دنیا و آخرت را به ارمغان خواهد آورد.

بزرگ ترین میراث مکتوب جهان اسلام پس از قرآن کریم، احادیث و مکاتیب

ائمه عليهم السلام است. لازم است کانون توجهات به این گنج عظیم معنوی که دارای محتوای ناب و بی بدیل است، واقع بینانه و معرفت شناسانه باشد.

بنابراین ضرورت دارد همه جهانیان به ویژه امت اسلام، نسبت به کلام ائمه عليهم السلام شناخت دقیق و عمیق داشته باشند. امید است دانشمندان و صاحب نظران با بهره گیری از پشتوانه قوی علمی و تخصصی، ابعاد مختلف مکاتیب ائمه عليهم السلام را مورد پژوهش و تحقیقات روشمند قرار داده و با تبیین و تشریح عالمانه خویش، زمینه ساز بهره گیری صحیح و درست از رهنمودهای هدایت گر امامان معصوم عليهم السلام باشند.

این کتاب گران سنگ در راستای انجام این مهم و به اهتمام محقق توانمند، اندیشمند پژوهش گر سرکار خانم ثروت سلیمان زاده تدوین و تألیف گردیده است، باشد که سرآغاز و سرفصلی برای تحقیقات گسترده و فراگیر در این موضوع ارزشمند باشد. ان شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاها الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظلها ودامت افاضاتها

والسلام عليكم وعلى جميع اخواننا المؤمنين بولاية علي بن أبي طالب (عليه السلام)

فی اقطار العالم ورحمه الله وبركاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۴۹



**بخش اول: نامه‌های امام حسن (علیه السلام)**

**۱- نامه ی امام (علیه السلام) به معاویه درباره ی جاسوسان:**

ص: ۵۱





قال ابو الفرج وابن ابى الحديد عنه ومفيد: قال ابو مخنف: ودس معاويه رجلاً من بنى حمير إلى الكوفة، ورجلاً من بنى القين إلى البصره، يكتبان إليه بالأخبار، فدل على الحميرى عند لحام جرير و دل القينى بالبصره فى بنى سليم: فأخذ اوقتلا وكتب الحسن إلى معاويه:

أما بعد فإنك دسست إلى الرجال ((١)) كانك تحب اللقاء، وما أشك ((٢)) فى ذلك، فتوفّعه إن شاء الله، وقد ((٣)) بلغنى أنك شمتَ بمالا يشمت به ذوو ((٤)) الحجى، وإئما مثلك فى ذلك كما قال الأول:

ص: ٥٣

---

١- ارشاد، للإحتيال والإغتيال و أرصدت العيون.

٢- همان: اوشك.

٣- ارشاد و شرح النهج: لم.

٤- همان منابع، ذوالحجى.

(۱) و قل للذی یغی

خلاف أذی مضی

مضی

تجهز لأخری مثلها فكان قد

و إنا و من قد مات منا لكالذی

یروح و یمسی فی المبیث لیغتدی (۲)

## ۲- نامه دیگری از امام (علیه السلام) به معاویه:

قال ابوالفرج قال ابو مخنف كتب الحسن إلى معاویه مع جنذب (۳) بن عبدالله الأزدی:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

من عبدالله الحسن (۴) أمير المؤمنين إلى معاویه بن أبي سفيان، سلام عليك، فإني أحمد الله الذي لا إله إلا هو، أما بعد: فإن الله تعالى عز وجل بعث محمداً (۵) (صلى الله عليه وآله)! رحمه للعالمين، ومثّه على المؤمنين، وكافه إلى الناس أجمعين {لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ} (۶) فبلغ رسالات الله، وقام على أمر الله حتى توفاه الله غير مقصد ولا وان، حتى أظهر الله به الحق، ومحق به الشرك، (۷) نصر به المؤمنين، و أعز به العرب، وشرف به قريشاً خاصه،! فقال تعالى:

ص: ۵۴

۱- شرح النهج: جای ابیات عوض شده است.

۲- مقاتل الطالبین، ۵۲-۵۳؛ الارشاد ۱۸۸-۱۸۹؛ شرح النهج، ۱۶/۳۱.

۳- شرح النهج، حرب.

۴- همان: الحسن بن علی.

۵- همان: نیست.

۶- یس. ۷۰/.

۷- شرح وخصّ به قريشاً.

{وَأِنَّهُ لَعَدُوُّكُمْ} (١) فلما توفي (٢) صلى الله عليه وآله تنازعت سلطانه العرب فقالت قريش: نحن قبيلته وسرته وأولياؤه، ولا يحل لكم أن تنازعونا سلطان محمد في الناس وحقه، فرأت العرب أن القول كما قالت قريش، و أن الحجه (٣) لهم في ذلك على من نازعهم أمر محمد (٤) صلى الله عليه وآله! فأنعمت لهم (٥) العرب وسلّمت ذلك،! ثم حاججنا نحن قريشا بمثل ما حاجت (٦) به العرب، فلم تنصفنا قريش إنصاف العرب لها، انهم أخذوا هذا الأمر دون العرب بالانتصاب و الأحتجاج فلما صرنا أهل بيت محمد وأخذوا هذا الأمر دون العرب بالانتصاب والأحتجاج فلما صرن أهل بيت محمد وأولياؤه إلى محاججتهم، وطلب النصف منهم باعدونا، واستولوا بالاجتماع (٧) على ظلمنا و مراغمتنا، والعنت منهم لنا، فالموعد الله، وهو الولي النصير.

وقد تعجبنا لتوثب المتوثبين علينا في حقنا، وسلطان نبينا صلى الله عليه وآله (٨) وإن كانوا ذوى فضيله وسابقه في الإسلام، فأمسكنا عن منازعتهم مخافه على الدين أن يجد المنافقون والأحزاب بذلك مغمراً يثلمونه

ص: ٥٥

- ١- الزخرف/٤٤.
- ٢- شرح: ندارد.
- ٣- همان: في ذلك لهم.
- ٤- همان: ندارد.
- ٥- همان: و سلّمت اليهم.
- ٦- همان: حاججت.
- ٧- همان: اجماع.
- ٨- ([٨]) در همان: نيست.

به، أو يكون لهم بذلك سبب لما أرادوا به من فساد، فالיום فليعجب (١) المتعجب من توثبك يامعاويه على أمر لست من أهله، لا بفضل في الدين معروف، ولا أثر في الإسلام محمود، و أنت ابن حزب من الأحزاب، وابن أعدى قريش لرسول (صلى الله عليه وآله)، (٢) ولكن الله خبيك (٣) وسترّد فتعلم لمن عقبى الدار، تالله لتلقين عن قليل ربك، ثم ليجزبنك بما قدمت يداك، وما الله بظلام للعبيد.

إن علياً (٤) رضوان الله عليه! لما مضى لسبيله - رحمه الله عليه يوم قبض، ويوم منّ الله عليه بالإسلام، ويوم يبعث حياً - ولانى المسلمون الأمر بعده، فأسأل الله أن لا يزيدنا (٥) فى الدنيا الزائله شيئاً ينقصنا به فى الآخرة مما عنده من كرامته، (٦) وإنما حملنى على الكتاب إليك الإعدار فيما بينى وبين الله سبحانه وتعالى فى أمرك، ولك فى ذلك إن فعلت (٧) الحظ الحسيم، و (٨) للمسلمين فيه صلاح،! فدع التمادى (٩) فى الباطل وأدخل فيما، دخل فيه الناس من بيعتى، فإنك لعلم أنى أحق بهذا لأمر منك عند الله وعند كل أبواب حفيظ، ومن له

ص: ٥٦

- ١- همان: فليتعجب.
- ٢- همان: و لكتابه.
- ٣- همان: حسبك.
- ٤- در همان: نيست.
- ٥- همان: يؤتينا.
- ٦- همان: كرامه.
- ٧- همان: فعلته.
- ٨- همان: و الصّلاح للمسلمين.
- ٩- همان: التمرادى.

قلب منیب، و اتق الله، و دَعِ البغی، و أحقن دماء للمسلمین، فوالله مالک من خیر فی أن تلقی الله من دمائهم بأكثر مما أنت لافیه به، فادخل فی السِّلْم والطاعه، ولا- تنازع الأمر أهله، و من هو أحق به منك، لیطفیء الله النائرہ بذلك، و تجمَع (١) الكلمه، و تصلح (٢) ذات البین، و إن أنت أبيت إلا النمادی فی عُبُک نهدت (٣) إلیک بالمسلمین، فجاکمتک حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین». (٤)

قال ابن اعثم و غیره: کتاب حسن، بن علی إلی معاویه (٥)

«(٦) من عبدالله الحسن (٧) أمير المؤمنين إلی معاویه بن صخر» (٨)

أما بعد، فإن الله تبارک و تعالی بعث محمد (صلى الله عليه و آله) (٩) رحمه للعالمین، فأظهر به الحق (١٠) قمع (١١) به أهل الشرك، و أعز به العرب عامه، (١٢) و شرف من

ص: ٥٧

١- همان: یجمع.

٢- همان: یصلح.

٣- همان: سرت.

٤- مقاتل، ٥٥-٥٧؛ شرح النهج، ١٦/٣٣-٣٤ [به النقل از ابوالفرج].

٥- همان نامه ای است که ابوالفرج از ابو مخنف روایت کرده است و ظاهراً ابن اعثم و ابن شهر آشوب و ابن ابن الحديد و اربلی از مدائنی، نقل کرده اند که ابن ابی الحديد به آن تصریح کرده است. ابن اعثم گفته است که امام حسین (علیه السلام) این نامه اش را به وسیله ی جنذب بن عبدالله ازدی و حارث بن سوید تمیمی بن معاویه فرستاد تا او را به بیعت و اطاعت بخوانند.

٦- کشف بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِیْم.

٧- همان: ابن.

٨- [٨] شرح: ابی سفیان.

٩- شرح و کشف: و آله.

١٠- کشف: و رفع به الباطل.

١١- همان: أدل.

١٢- [١٢]!- شرح: شرف به قریشاً خاصه.

شاء منهم خاصة،! فقال تبارك وتعالى {وَإِنَّهُ لَئِذَا كُرِّهَ لَكُمْ وَلِقَوْمِكُمْ} (١) فلما قبضه الله عز وجل تنازعت العرب من بعده، (٢) فقالت الأنصار: منا أمير ومنكم أمير، فقالت قريش: نحن أولياؤه وعشيرته فلا تنازعونا (٣) سلطانه، فعرفت العرب ذلك لقريش، (٤) ثم جاحدتنا قريش ما عرفه العرب لهم، (٥) و هيهات ما أنصفتنا قريش وقد كانوا ذوى فضيله فى الدين وسابقه فى الإسلام، (٦) فرحمه عليهم،! و الآن (٧) فلا- عزو إلا- منازعتك إيانا بغير حق فى الدين (٨) معروف، ولا- أثر فى الإسلام محمود، والموعود لله بيننا وبينك و نحن نسأله أن لا يؤتنا فى هذه الدنيا شيئاً ينقصنا به فى الآخرة» (٩) و بعد فإن أمير المؤمنين على بن أبى طالب لما نزل به الموت ولانى هذا الأمر من بعده،! فاتق الله يامعاويه، و انظر لأمه محمد (صلى الله عليه و آله) (١٠) ماتحفن به دماءهم (١١) و تصلح به أمورهم (١٢) و السّلام» (١٣)

ص: ٥٨

١- الزخرف/٤٤.

٢- شرح: نيست.

٣- كشف: تنازعوا.

٤- همان: و نحن الآن اولياؤه، و ذوالقربى منه.

٥- آخر نامه در مناقب.

٦- همان: الدنيا.

٧- همان: و نحن الآن اولياؤه، و ذوالقربى منه.

٨- شرح: نيست.

٩- ([٨]) همان: إنّ عليا لما توفّاء الله ولانى المسلمون الأمر بعده.

١٠- شرح و كشف: و آله.

١١- شرح: دماؤها.

١٢- در همان: أمورها.

١٣- ([١٢]) الفتوح، ٤/٢٨٤، ٢٨٥؛ مناقب، ٤/٣٦؛ شرح النهج، ١٦/٢٤ - ٢٥؛ كشف الغمه، ٢/١٤٤ - ١٤٥.

### ۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی معاویه:

قال ابوالفرح و ابن شهر آشوب: فأجابه الحسن(عليه السلام):

«(۱) بسم الله الرحمن الرحيم»

اما بعد،(۲) وصل إلى كتابك تذكر فيه ما ذكرت فتركت جوابك حشيه البغي، وبالله أعوذ من ذلك، فاتبع الحق(۳) تعلم  
إني(۴) من أهله» وعلى اثم أن أقول فأكذب». (۵)

### ۴- عهد نامه صلح:

(۶) (عجل الله تعالى فرجه)

ص: ۵۹

۱- درهمان: نیست.

۲- همان: فقد

۳- درهمان: فإئك

۴- مناقب: نیست.

۵- مقاتل الطالبيين، ۶۰؛ مناقب، ۴/۳۷.

۶- (عجل الله تعالى فرجه) بعنوان مقدمه باید بگویم: در منابع چنین آمده که چون دو سپاه مقاتل هم قرار گرفتند، معاویه که جهت مشروعیت بخشیدن به خلافت خویش چندان تمایلی به جنگ نداشت و تمام سعی و کوشش خود را در راه صلح بکار گرفته بود- توانست، اکثریت سپاه امام(علیه السلام) را فریب دهد و آنها را به سپاه خود فرا خواند. سپس نامه ای مبنی بر صلح به آن حضرت نوشت و نامه ای یاران امام(علیه السلام) را که به او نوشته بودند، ضمیمه نامه اش کرده و به امام فرستاد و امام نیز که آشفتگی سپاه نامه های آنان را دید، مجبور شد، صلح کند. [انساب الاشراف، ۳/۴۱؛ الأخبار الطوال، ۲۱۵؛ تاریخ الطبری، ۵/۱۵۹؛ الإرشاد، ۱۹۰-۱۹۱؛ إعلام الوری، ۲۰۵؛ الخرائج، ۲/۵۷۵؛ المنتظم، ۵/۱۶۶؛ الکامل، ۳/۲۷۱؛ تذکره الخواص، ۲۰۶؛ کشف الغمّه، ۲/۱۱۴؛ عمدہ الطالب، ۸۶]. متأسفانه منابع فوق، به متن نامه ی معاویه اشاره نکرده اند و همین امر سبب اختلاط نامه معاویه با عهدنامه ی صلحی که امام(علیه السلام) نوشته، شده است. تنها منبعی که متن نامه ی معاویه را آورده است، أنساب الأشراف است. بلاذری گوید: معاویه، عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعہ و عبدالرحمن بن سمره را نزد امام حسن فرستاد و آن دو از امام خواستند از خونریزی پرهیز کند و گفتند: معاویه می خواهد حکومت را بعد از خود به تو واگذارد. حسن(علیه السلام) هم عمرو بن سلمه ی همدانی و محمد بن اشعث کندی را همراه آنان، نزد معاویه فرستاد تا شروط او را بنویسند، پس معاویه نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب للحسن بن علي من معاوية بن أبي سفيان، اني صالحتك علي أن لك الأمر من بعدی ولک عهدالله و میثاقه و ذمته و ذمه رسوله محمد(صلى الله عليه و آله) و أشد ما أخذہ الله علی أحد من خلقه من عهد و عقد[أن] لأبغیک غائله و لا مکروهاً، و علی أن أعیتک فی کل سنه ألف، ألف درهم من بیت المال، و علی أن لك خراج



«فسا» و «دارا بگرد» و تبعث إليهما عمّا لك و تصنع بهما ما بذالك». عبدالله بن عامر و عمرو بن سلمه ی همدانی و عبدالرحمن بن سمر، محمد بن اشعث كندی بر این نامه گواه هستند و آن در ربیع الآخر سال ۴۱هـ [ق] نوشته شد. چون حسن (علیه السلام) نامه را خواند، گفت: می‌خواهد مرا در امری به طمع اندازد که اگر می‌خواستم به او واگذار نمی‌کردم، سپس حسن بسوی عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب مادرش هند دختر ابو سفیان بود- فرستاد و به او فرمود: نزد دائیت برو و به او بگو: اگر مردم را امان دهد با او بیعت می‌کنم، پس معاویه کاغذ سفیدی که مهمور به مهرش بود، به او داد و گفت: هر چه می‌خواهد بنویسد، پس حسن نوشت. [انساب، ۳/۴۰ - ۴۱]. با توجه به مطالب بلاذری و همچنین با دقت در متن الفتوح، به نظر می‌رسد، ابن اعثم دچار اختلاط و تضاد شده است. او گوید: حسن بن علی، عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم را- که پسر خواهر معاویه بود- فرا خواند و به او گفت: نزد معاویه برو و از قول من به او بگو اگر مردم را امان دهد با او بیعت می‌کنم و گرنه بیعت نمی‌کنم. عبدالله سخن امام حسن را به معاویه رسانید، معاویه گفت: هر چه دوست داری درخواست کن، عبدالله گفت: مرا دستور داده که شرطهایی با تو قرار دهم. معاویه گفت، کدام شرط‌ها؟ عبدالله گفت: این امر- خلافت- را به تو واگذار می‌کند، به شرط آنکه: بعد از تو، او به خلافت برسد، سالانه ۵۰۰۰۰۰۰ درهم از بیت المال و نیز خراج دارا بگرد و فارس به او تعلق گیرد و امان برای تمامی مردم معاویه گفت: چنین کنم، پس کاغذ سفیدی که مهمور به مهرش بود، به عبدالله داد و گفت: این را نزد حسن (علیه السلام) ببر و بگو، هر چه می‌خواهد، بنویسد و یارانش را نیز بر آن گواه گیرد که این مهر من است عبدالله کاغذ گرفته و همراه تعدادی راز بزرگان شام، چون عبدالله بن عامر و عبد الرحمن بن سلمه نزد حسن (علیه السلام) آمد همگی بر آن حضرت سلام کردند و گفتند: ابا محمد معاویه، تمام خواسته‌هایت را پذیرفته، هر چه می‌خواهی بنویس، پس حسن (علیه السلام) گفت: اما حکومت بعد از او، من بدان راغب نیستم و گرنه به او واگذار نمی‌کردم و اما اموال، معاویه نمی‌تواند، اموال مسلمین را در این کار شرط کند، من چیز دیگری می‌نویسم و این نامه ی صلح است. [الفتوح، ۴/۲۹۰]. بعد از دقت در متن، تضاد آن آشکار می‌شود: چه امام ابتدا حکومت بعد از معاویه را شرط کرده و سپس شرط خود را تکذیب می‌کند، و دیگر اینکه از سخن امام که «معاویه نمی‌تواند اموال مسلمین را د این کار شرط کند» معلوم می‌شود که این شرط از آن امام نیست، بلکه معاویه همراه [عبدالله بن عامر و ابن سلمه] نامه‌ای به امام فرستاده [همان نامه‌ای که بلاذری متن آن را آورده است] و شرایط فوق را ذکر کرده، ولی امام شرایط او را پذیرفته و خود شرایط دیگری را نوشته است این اختلاط در کتب دیگر هم به چشم می‌خورد که در مفاد عهدنامه به آن اشاره خواهد شد.



قال البلاذري: فكتب الحسن:

«بسم الله الرحمن الرحيم (١) هذا ما صالح (٢) عليه الحسن بن علي (٣) معاويه ابن أبي سفيان، صالحه علي أن يسلم إليه ولايه أمر المسلمين (٤) علي أن يعمل فيها (٥) بكتاب الله وسنه نبيه (٦) و علي أنه ليس لمعاويه (٧) أن بعهد لأحد من بعده، و أن يكون الأمر شورى (٨) و الناس آمنون حيث كانوا علي أنفسهم و أموالهم و ذراريهم! و علي أن لا- يبغى (٩) للحسن ابن علي (١٠) غائله سرّاً و لاعلائته، (١١) و [علي أن]

ص: ٦١

١- الفتوح: نیست.

٢- همان: اصطلح.

٣- الفتوح، كشف الغمه، الفصول: ابن ابيطالب.

٤- الفتوح: المؤمنین.

٥- الفتوح، كشف الغمه، الفصول، ينابيع فيهم.

٦- الفتوح: محمد؛ كشف، الفصول، ينابيع: رسول الله.

٧- در منابع فوق ابن أبي سفيان.

٨- ([٨]) در منابع فوق، «و علي أن الناس آمنون، حيث كانوا من أرض الله [في] شامهم و عراقهم و تهمهم و حجازهم و علي أن أصحاب علي و شيعته آمنون علي أنفسهم و أموالهم و نسائهم و أولادهم و علي معاويه ابن أبي سفيان بذلك عهد الله وميثاقه و ما أخذ الله علي أحد من خلقه، بالوفاء بما أعطى الله نفسه».

٩- ينابيع: بيتغى.

١٠- منابع فوق ولا لأخيه الحسين ولا لأحد من أهل بيت النبي [ص].

١١- كشف، الفصول، ينابيع: جهراً.

لايخيف (١) أحداً (٢) من أصحابه.!

سراً ولا علانيه، (٣) و [على أن] لا يخيف (٤) أحداً (٥) من أصحابه.!

شهد عبدالله بن الحرث، (٦). (٧) وعمر بن سلمه، (٨). (٩)

ص: ٦٢

١- يبايع يخاف.

٢-!

٣- كشف الفصول، يبايع: جهراً.

٤- يبايع: يخاف.

٥- [٥]! منابع فوق + «منهم فى افق من الآفاق».

٦- الفتوح: نوفل.

٧- در همان: عمر بن أبى سلمه و فلان بن فلان.

٨- [٨] انساب الأشراف، ٣/٤١-٤٢؛ الفتوح، ٤/٢٩١؛ كشف الغمّه، ٢/١٤٥؛ الفصول المهمه، ١٦١؛ يبايع المودّه، ٣٤٢.

٩- لازم به توضیح است که در مفاد عهد نامه، اختلافات فراوانی به چشم می خورد و بجز منابع فوق، سایر منابع یا به مضمون و یا به بعضی از شرایط آن اشاره کرده اند و در آن نیز اتفاق ندارند. در اینجا به شرایط مذکور در آن منابع اشاره می نمائیم:

١- طبری، ابو مسکویه، ابن اثیر و ابی الفداء: آنچه در بیت المال است و ن یز خراج دارا ابجرّد به حسن (علیه السلام) تعلق گیرد و بیت المال کوفه که مبلغ آن ٥٠٠٠٠٠٠٠ می باشد متعلق به حسن (علیه السلام) باشد [نک، نامه ی معاویه، انساب، ٣/٤١] و اینکه علی (علیه السلام) را در حضور حسن دشنام نگویند، [تاریخ الطبری، ٥/١٥٩؛ تجارب الأمم، ١/٣٨٦-٣٨٧؛ الکامل، ٣/٢٧٢؛

المختصر، ١٨٣]. ٢- ابن قتیبه و ابن حجر: حسن (علیه السلام) بعد از معاویه، به خلافت خواهد رسید [الامامه و السياسه، ١٦٣؛ الإصابه، ١/٣٣؛ تهذیب التهذیب، ٢/٢٧٣]. ٣- دینوری: امان برای مردم عراق، هر ساله خراج اهواز به حسن (علیه السلام) و

برای برادرش حسین بن علی ٣ هزار تعلق گیرد و در عطا بنی هاشم بر بنی هاشم بر عبد شمس مقدم شوند. [الأخبار الطوال، ٢١٨]. ٤- مفید و طبرسی: ترک سبّ امیر المؤمنین (علیه السلام) و پرهیز از سبّ علی (علیه السلام) در نماز، تمام شیعیان او

رضی الله عنهم ایمن باشند و کسی متعرض آنان نشود و هر حقی به صاحب آن برسد. [الإرشاد، ١٩١؛ إعلام الوری، ٢٠٥]. ٥- ابن عبدالبر و ابن اثیر و سیوطی: هیچیک از مردم مدینه، حجاز، عراق، بخاطر شیعه بودن مؤاخذه نشوند و نیز بعد از او،

حسن (علیه السلام) به خلافت برسد. [الاستیعاب، ١/١٣٩-١٤٠؛ أسد الغابه، ١٣/٢؛ تاریخ الخلفاء، ٢٢٧]. ٦- سبط ابن الجوزی: اخذ ٥٠٠٠٠٠٠ از بیت المال کوفه و ترک سبّ علی [تذکره الخواص، ٢٠٦]. لازم است اشاره نمائیم، ابن صباغ و قندوزی [د.

قرن ٩هـ-ق]، از بزرگان اهل سنّت، با اینکه کتب- شرح احوال الائمة ی اثنی عشر- خود را بسیار متأخر تر از کتب فوق نوشته اند اما شرایط موجود در انساب الأشراف را ذکر کرده اند. [نک، الفصول المهمه، ١٦١، يبايع المودّه، ٣٤٢]. فیلیپ حتّی مورخ

معاصر آمریکایی نیز سخن بلاذری را، مبنی بر پیشنهاد معاویه در نامه اش، برای اخذ اموال بیت المال و خرج دار ابجرّد، و فساد و عدم پذیرش آن از سوی امام حسن (علیه السلام) صحیح دانسته است. [ر.ک. ترجمه تاریخ عرب، ١/٢٤٦]. در محل نوشتن

عهد نامه، تمام مورّخين متّفق القول هستند که درمذائن نوشته شده است. [أنساب، ۳/۴۲؛ الأخبار الطوّال، ۲۱۷؛ تاریخ الطبری، ۵/ ۱۵۹؛ الفتوح، ۴/۲۸۸؛ الإرشاد، ۱۹۰؛ تجارب الأمم، ۱/۳۸۶؛ البدء و التاریخ، ۵/۲۳۵؛ مناقب، ۴/ ۳۸؛ المنتظم، ۵/ ۱۶۶ و...]. اما در سال و ماه نوشتن آن، اختلاف نظر وجود دارد که تقریباً تمامی آنها ربیع الأول، سال ۴۱ هجری را صحیح می دانند و نیز به سال ۴۰ و ماه ربیع الآخر و جمادی الأولى نیز اشاره کرده اند. [أنساب، ۳/۴۱؛ الاستیعاب، ۱/ ۱۴۰؛ أسد الغابه، ۲/۱۵؛ الکامل، ۳/ ۲۷۳؛ تذکره الخواص، ۲۰۶؛ المختصر، ۱۸۳؛ البدایه، ۸/۱۶ و ۱۹؛ تهذیب التّهذیب، ۲/ ۲۷۳، تاریخ الخلفاء، ۲۲۷]. در پایان باید اشاره نمائیم که تقریباً تمامی مورّخين بر این امر اذغان کرده اند که هیچ یک از مفاد عهدنامه توسط معاویه اجرا نشده. [ر.ک به منابع فوق الذکر].



۵- نامه امام (علیه السلام) به نقل از راوندی:

قال الراوندي: كتب الحسن جواباً لمعاوية: [\(۱\)](#)

«إن هذا الأمر لي والخلافه لي ولأهل بيتي، وأنها المحرّمه عليك و على أهل بيتك، سمعته من رسول الله (صلى الله عليه و آله)، لو وجدت صابرين، عارفين بحقّي، غير منكرين، ما سلّمت لك ولا أعطيتك ما تريد». [\(۲\)](#)

وانصرف إلى الكوفه.

### ۶- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه معاویه برای جنگ با خوارج:

قال ابن عبد ربه: [\(۳\)](#) فقال الحسن:

«والله لقد كففت عنك لحقن دماء المسلمين، وما أحسب ذلك يسعني فكيف أن أقاتل قوماً أنت أولى بالقتال منهم». [\(۴\)](#)

ص: ۶۴

---

۱- در الخرائج آمده است: معاویه به امام حسن (علیه السلام) نوشت: ای پسر عمو، صله ی ر حم بین من و خودت را قطع نکن که مردم به تو خیانت کرده اند، همانگونه که قبل از تو نیز، به پدرت خیانت کرده بودند، امام (علیه السلام) نیز پاسخ بالا را مرقوم فرمودند.

۲- الخرائج والجرائح، ۲ / ۵۷۵ - ۵۷۶.

۳- در العقد الفرید آمده است: اولین فرد خارجی که بعد از شهادت علی - رضی الله عنه - خروج کرد، «حوثره الأقطع» بود که در نخيله اردو زد و گروه خوارج بر او جمع شدند. در این زمان معاویه در کوفه بود و دو حسن (علیه السلام) و قیس با او بیعت کرده بودند. حسن (علیه السلام) در راه مدینه بود، پس معاویه [نامه ای] فرستاد و امام را به جنگ با آنها فراخواند.

۴- العقد الفرید، ۱ / ۱۸۱؛

وقال النويری: فكتب الحسن إليه:

«لو آثرت أن أقاتل أحداً من أهل القبلة لبدأت بقتالك فإني تركته لصالح لأمة وحقن دماءها».(۱)

## ۷- نامه امام(عليه السلام) به زياد:

ابن ابی الحديد: قال ابو الحسن [مدائنی]: طلب زياد رجلاً من أصحاب الحسن، ممن كان في كتاب الأمان، فكتب إليه الحسن: «من الحسن بن علي إلى زياد، أما بعد، فقد علمت ما كنا أخذنا من الأمان لأصحابنا، وقد ذكر لي فلان أنك تعرضت له، فأحب ألا تعرضت بخير. والسلام».(۲)

## ۸- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه حسن بصری درباره ی قضا و قدر:

قال الكراجكي، وابن شعبه: إن الحسن بن أبي الحسن البصري(۳)، كتب إلى

ص: ۶۵

۱- نهاية الإرب، ۲۰/ ۲۷۳.

۲- شرح النهج، ۱۶/۱۸.

۳- او ابو سعيد حسن بن أبی الحسن یسار مولای زید بن ثابت است و مادرش خیره، مولای أم المؤمنین أم سلمه، همسر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می باشد. به زهد معروف بوده و به دوری از علی(عليه السلام) متهم است. در زمان معاویه، کاتب والی خراسان، ربیع بن زیاد- بود؛ در زمان عمر بن عبدالعزیز قضاوت بصره را عهده دار بود، به خاطر معلومات فراوان و تظاهر به زهد و ورع و خدمت فراوان به بنی امیه، لقب سید التابعین گرفت، ۸۹ سال زندگی کرد(صلی الله علیه و آله) و در سال ۱۱۰ هجری قمری در گذشت، پس ولادتش سال ۲۱ه- می باشد. از این رو، احتمال نگارش چنین نامه ای از حسن بصری به امام حسن(عليه السلام) مقتول سال ۵۰ق بعید می نماید، زیرا بصری در آن زمان از مکانت علمی لازم برخوردار نبوده است.



الحسن بن علي بن ابيطالب، «... قد كثر يا بن رسول الله عندنا الكلام في القدر، واختلافنا في الإستطاعة، فتعلمنا ما نرى عليه رأيك و رأى آباءك...» فأجابه الحسن بن علي صلوات الله عليهما:

«(١) من الحسن بن علي إلى الحسن البصرى:

أما بعد، فقد انتهى إلى كتابك، عند حيرتك و حيره من زعمت من امتنا، و كيف ترجعون إلينا و انتم بالقول دون العمل، و أعلم أنه لولا ما تناهى إلى من حيرتك و حيره الأُمه قبلك لأسكت عن الجواب ولكنى الناصح و ابن الناصح الأمين.

والذى أنا عليه أنه! من لم يؤمن بالقدر خيره و شره، فقد كفر، و من حمل المعاصى على الله عزّوجلّ فقد فجر، إن الله (٢) لا يطاع بإكراه ولا يعصى بغلبه [ولم يهمل العباد سدى من المملكه] ولكنّه عزّوجلّ المالك لما ملّكهم، والقادر على ما عليه أقدرهم، (٣) فإن ائتمروا بالطاعة لم يكن الله عزّوجلّ لهم صاداً، ولا عنها مانعاً، وإن ائتمروا بالمعصيه فشاء سبحانه أن يمن عليهم فيحول بينهم و بينها فعل، وإن لم يفعل فليس هو [الذى] حملهم عليها إجباراً ولا ألزهم إكراهاً، بل احتجاجه - جل ذكره، عليهم إنّ عزّفهم، (٤) وجعل لهم السبيل إلى فعل

ص: ٦٦

- 
- ١- تحف: «بسم الله الرحمن الرحيم وصل إلى كتابك ولولا ما ذكرته من حيرتك و حيره من مضى قبلك إذا ما اخبرتك».
  - ٢- تحف: لم يطع مكرهاً، ولم يعص مغلوباً.
  - ٣- همان: بل أمرهم تخييراً و نهاهم تحذيراً.
  - ٤- همان: و بصرهم و حذرهم و أمرهم، نهاهم، لا جبراً لهم على ما أمرهم به فيكونوا كالملائكه، ولا جبراً لهم على ما.

ما دعاهم إليه، وترك ما نهاهم عنه، والله الحجة البالغه، ((١)) والسلام ((٢))، ((٣))

## ٩- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه تسلیت عده ای از یارانش، به جهت فوت دخترش:

قال الشيخ الطوسي: قال أخبرنا محمد بن محمد بن النعمان، قال أخبرنا الشريف ابو عبدالله محمد بن محمد بن طاهر، قال أخبرنا ابو العباس أحمد بن محمد بن سعيد، قال حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي، قال حدثنا الحسين بن محمد، قال حدثنا أبي عاصم بن عمر الجعفي عن محمد بن مسلم العبدى، قال سمعت ابا عبدالله يقول: كتب إلى الحسن بن علي عليهم السلام قوم من أصحابه يعزّونه عن ابنه له، فكتب اليهم:

«أما بعد: فقد بلغني كتابكم تعزّوني بفلان، عند الله أحسنها، تسليماً لقضائه، وصبراً على بلائه، فإن أوجعتنا المصائب وفجعتنا النوائب التي كانت بنا خفيه وإخوان المحبّون الذين كان يسرقبهم الناظرون وتقرّبهم العيون اضحوا قد اختر متهم الأيام ونزل بهم الحمام فخلّفوا الخلوف وأودت بهم الحتوف، فهم صرعى في عساكر الموتى، متجاورون في غير محلّه التجاور، ولا صلاح بينهم ولا تراور، ولا يتلاقون، عن قرب جوارهم أجسامهم نائبه من أهلها، خاليه من أربابها، قد أخشعها اخوانها فلم ارمثل

ص: ٦٧

١- همان «فلو شاء لهديكم اجمعين».

٢- همان: و السّلام على من اتّبع الهدى.

٣- كنز الفوائد، ٣٦٥-٣٦٦؛ تحف العقول، ٢٣٣- بحار الأنوار، ٥/٤٠ [به نقل از تحف].

دارها داراً ولا مثل قرارها قراراً في بيوت موحشه وحلول مخضعه، قد ضارت في تلك الديار موحشه وخرجت عن الدار المؤمنسه  
ففارقتها من غير قلى فاستودعتها البلاء وكانت أمه مملوكه، سلكت سبيلاً مسلوكه، صار إليها الأولون وسيصير إليها الآخرون  
والسلام».(١)

ص: ٦٨

---

١- امالى الشيخ الطوسى، ١٢٦.

بخش دوم: نامه‌های امام حسین (علیه السلام)

۱- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه تسلیت مردم کوفه، بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام):

ص: ۶۹



قال البلاذرى: قالوا: فلما توفى الحسن بن على اجتمعت الشيعة، ومعهم بنو جعده بن هبيرة بن أبى وهب المخزومي - وأمّ جعده أم هانئ بنت أبى طالب فى دار سليمان بن صرد، فكتبوا إلى الحسين كتاباً بالتعزية وقالوا فى كتابهم: ان الله قد جعل فىك أعظم الخلف مّمن مضى و نحن شيعتك المصابه بمصيبتك، المحزونه بحزنك، المسروره بسرورك، المنتظر لأمرک.

فكتب [الحسين (عليه السلام)] اليهم:

«(۲) إني لأرجو أن يكون رأى أخى رحمه الله - فى الموادعه، ورأى فى جهاد الظلمه رشداً و سداداً، فالصقوا بالأرض وأخفوا الشخص و اکتّموا الهوى و احرصوا من الأظاء(۳) مادام ابن هند حياً، فإن يحدث

ص: ۷۱

۱- . احتمالاً تاریخ نگارش این نامه در ماههای نخستین سال ۵۰ ق باشد.

۲- الاخبار الطوال: «أما أخى فأرجو أن يكون الله قد وفقه، وسدده فيما يأتى وأما أنا فليس رأى اليوم ذلك».

۳- همان: الظنه.

به حدث و أنا حيّ يأتكم رأى إن شاء الله». (١)

## ٢- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه معاویه:

(٢) (عجل الله تعالى فرجه)

قال البلاذري: فكتب إليه الحسين:

«أما بعد فقد بلغني كتابك تذكر (٣) أنه بلغتك! عنّي أمور (٤) ترغب! فإن كانت حقاً لم تقارني عليها (٥) ولن يهدى إلى الحسنات ويبيد دلها! إلا الله فأما ما نعى إليك فإنما رآه الملاقون المشاؤون بالنمائم (٦) المفقون (٧) بين الجميع! و ما أريد (٨) حرباً لك ولا خلافاً عليك وأيم الله لقد تركت ذلك و أنا أخاف الله في تركه وما أظنّ الله راضياً عنّي بترك محاكمتك إليه عاذري دون الإعذار اليه (٩) فيك و في أوليائك! الفاسطين الملحدين حزب الظالمين و أولياء الشياطين،

ص: ٧٢

١- انساب الأشراف، ٣/ ١٥٢؛ الأخبار الطوال، ٢٢٢ (باختلاف در الفاظ).

٢- (عجل الله تعالى فرجه). در تاریخ نگارش این نامه اختلاف است، ابن قتیبه (الإمامه، ١٧٤-١٨١) گوید: امام این نامه را در پاسخ دعوت معاویه برای بیعت با یزید که بعد از رحلت امام حسن (علیه السلام) (٥٠هـ-ق) علنی شد، نوشته است، اما دینوری (الأخبار الطوال، ٢٢٤) می گوید: این نامه بعد از شهادت حجر (٥٢هـ-ق) نوشته شده است، با توجه به متن نامه احتمال صحّت تاریخ دوم یعنی سال ٥٢هـ-ق، بیشتر است.

٣- الإمامه: انتهیت اليك؛ اختیار، الاحتجاج: بلغك.

٤- الإمامه: لم تكن تظنني بها، رغبه بي عنها؛ اختیار: أنت لي عنها راغب و أنا بغيرها عندك جدیر.

٥- الاحتجاج: ندارد.

٦- الإمامه: بالنميمة، الاحتجاج: بالنميم.

٧- الإمامه؛ كذب الغارون المارقون؛ الإحتجاج: كذب الساعون الواشون.

٨-

٩- الإمامه: منك و من حزبك.

ألست قاتل حجر بن عدى و أصحابه (١١) المصلين العابدين،! الذين ينكرون الظلم و يستعظمون (٢) البدع (٣) ولا يخافون فى الله لومه لائم (٤) ظلماً و عدواناً (٥) بعد إعطائهم الأمان بالمواثيق والأيمان المغلظه! أولست قاتل عمرو بن الحمق، صاحب رسول الله صلعم، (٦) أذى أبلته العباده و صفرت لونه و أنحلت جسمه (٧) أولست المدعى زياد (٨) بن سميه المولود على فراش عبيد عبد ثقيف! و زعمت أنه [ابن] ابيك وقد قال (٩) رسول الله (صلى الله عليه و آله) الولد للفراش و للعاهر الحجر (١٠) فتركت سنّه رسول الله (صلى الله عليه و آله) و خالفت أمره متعمداً و اتبعت هواك مكذباً بغير هدى من الله! ثم سلطته على العراقين (١١) فقطع

ص: ٧٣

١- الإمامه: المختبين، الاحتجاج: الصالحين المطيعين.

٢- الإمامه: يستفظعون.

٣- الإمامه: و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر، الاحتجاج: و يؤثرون حكم الكتاب.

٤- الإمامه، الاحتجاج: فقتلهم.

٥- الإمامه: من بعد ما أعطيتهم المواثيق الغليظه و العهود المؤكده، جراه على الله و استخفافاً بعهده؛ اختيار، الاحتجاج: من بعد ما أعطيتهم الأيمان المغلظه و المواثيق المؤكده، لا تأخذهم بحدث كان بينك و بينهم ولا باحنه تجدها فى نفسك.

٦- اختيار، الاحتجاج: العبد الصالح الذى.

٧- الإمامه: فقتلته من بعد ما أعطيته من العهود ما لو فهمته العصم نزلت من الشّعب الجبال؛ اختيار، الاحتجاج: بعد ما آمنت و أعطيته من عهود الله و مواثيقه ما لو أعطيته طائراً لنزل إليك من رأس الجبل، ثمّ قتلته جراه على ربك و استخفافاً بذلك العهد.

٨- الإمامه: زياداً فى الإسلام.

٩- الامامه: قضى.

١٠- همان ندارد.

١١- همان: أهل الاسلام؛ الإحتجاج: أهل العراق.



أيدى المسلمين و سَمَل أعينهم و صلبهم على جذوع النخل كأنك لست من الأمة و كأنها ليست منك وقد قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) من ألحق بقوم نسباً ليس لهم فهو ملعون أو لست (١) صاحب الحضرة مى يين الذين! كتب إليك ابن سميه أنهم على دين علي فكتبت إليه اقتل من كان على دين علي و رأيه فقتلهم و مثل بهم بأمرك و دين علي دين محمد صلعم الذى كان يضرب عليه أباك و الذى انتحالك إياه (٢) أجلسك مجلسك هذا! و لولا هو كان افضل شرفك تجشم الرحلتين فى طلب الخمر و قلت انظر لنفسك و دينك و الأئمة و اتق شق عصا الألفه و أن ترد الناس إلى الفتنة فلا أعلم فتنة على الأمة أعظم من ولايتك عليها ولا أعلم نظراً لنفسى و دينى أفضل من جهادك فإن أفعله فهو قربه إلى ربى و إن أتركه فذنب أستغفر الله (٣) منه فى كثير من تقصيرى! و أسأل الله توفيقى لأرشد أمورى (٤) و أمّا كيدك إياى فليس يكون على احد أضّر منه عليك كفعلك بهؤلاء النفر الذين قتلهم و مثلت بهم بعد الصلح من غير أن يكونوا قاتلوك و لا نقضوا عهدك الآ

ص: ٧٤

- ١- الإمامه: قاتل الحضرة الذى.
- ٢- الإمامه، الاحتجاج: هو اجلسك مجلسك الذى أنت فيه.
- ٣- الإمامه، اختيار، لدينى، الاحتجاج: لذنبى.
- ٤- اختيار، الإحتجاج، وقلت فيما قلت: إني انكرتك تنكرنى و إن اكدتك تكدننى، فكدننى، ما بد الك فإننى أرجو لا يضرنى كيدك فى و أن لا- يكون على أحد أضّر منه على نفسك، و على أنك قد ركبت بجهلك و تحرّضت على نقض عهدك و لعمرى ما وفيت بشرط و لقد نقضت عهدك بقتلك هؤلاء النفر الذين قتلهم بعد الصلح و الأيمان و اليهود و الموائيق، فقتلهم من غير أن يكونوا قاتلوا و قتلوا، ولم تفعل ذلك بهم إلا لذكهم فضلنا و تعظيمهم حقنا فقتلهم مخافه امر لعلك لولم تقتلهم.

مخافه امر لو لم تقتلهم! متّ قبل أن يفعلوه أو ماتوا قبل أن يدركوه فأبشر يا معاويه بالقصاص و أيقن بالحساب وأعلم أنّ الله كتابا لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلاّ وليس الله بناسٍ لك أخذك بالظنه وقتلك أولياءه على الشبهه والتهمه وأخذك الناس بالبيعه لابنك غلام سفيه يشرب الشراب ويلعب بالكلاب ولا- أعلمك إلاّ قد خسّرت نفسك و أو بقت دينك و أكلت أمانتك و غششت رعيتك(١) و تبوّأت مقعدك من النار فيعداً للقوم الظالمين!»(٢)

### ٣- وصيت نامه امام(عليه السلام) به برادرش محمد حنفيه به هنگام خروج از مدینه:

(٣)

قال ابن اعثم كوفى: وصيه الحسين رضى الله عنه لأخيه محمد رضى الله عنه، فكتب:

«بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصى به الحسين بن على ابن أبى طالب لأخيه(٤) محمد بن(٥) الحنفيه المعروف ولد على بن أبى طالب رضى الله عنه: إن الحسين بن على يشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا

ص: ٧٥

١- همان: سمعت مقاله السفيه الجاهل و أخفت الورع التقى لأجلتهم و السّلام.

٢- أنساب الأشراف، ٤/١٠٢-١٠٣؛ الإمامه و السّياسه، ١٨٠-١٨١؛ اختيار معرفه الرّجال، ٤٩-٥٠؛ الإحتجاج، ٢/٢٠-٢١. (باختلاف در الفاظ).

٣- الفتوح و مقتل الحسين به نقل از الفتوح، امام اين نامه را در شب سوّم شعبان سال ٦٠ هجری به محمد نوشت و در همان شب مدینه را نیز ترك كرد. اما أنساب الأشراف (٣/١٦٠) و تاريخ طبرى، (٥/٣٤١) خروج امام حسين را از مدینه، شب يكشنبه، ٢٨ رجب سال ٦٠ هجری می دانند. پس احتمالاً تاريخ نگارش نامه بايد همان ٢٨ رجب سال ٦٠ هجری باشد.

٤- مقتل: إلى اخيه.

٥- همان: على المعروف بابن الحنفيه.

شريك له و أن محمداً عبده و رسوله، جاء بالحق من عنده، (١) و أن الجنه حق و النار حق. و أن الساعه آتیه لا ريب فيها، و أن الله يبعث من فی القبور، و إنني لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنما خرجت لطلب (٢) النجاح و الصلاح فی أمه جدی محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم أريد أن أمر بالمعروف و أنهي عن المنكر و أسير بسيره جدی محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم و سيره الخلفاء الراشدين المهديين (٣) رضی الله عنهم! فمن قبلي بقبول الحق فالله أولى بالحق، و من ردّ على هذا أصبر حتى يقضى [الله] بيني و بين القوم بالحق و يحكم بيني و بينهم [بالحق] و هو خير الحاكمين، هذه وصيتي إليك يا أخي! و ما توفيقى إلا بالله عليه توكلت و إليه أنيب، و السلام عليك و على من اتبع الهدى، و لا حول (٤) و لا قوة إلا بالله العلي العظيم. (٥)

#### ٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه های متعدد مردم کوفه:

قال الطبري: (٦) قال ابو مخنف... و تلاقت الرسل كلها عنده، فقراً الكتب،

ص: ٧٦

١- همان: عند الحقّ.

٢- همان: أطلب.

٣- همان: ندارد.

٤- همان: نیست.

٥- الفتوح، ٥/٣٣-٣٤؛ مقتل الحسين، ١/١٨٨-١٨٩ به نقل از ابن اعثم.

٦- در منابع چنین آمده است: چون خبر مرگ معاویه و امتناع امام حسين (عليه السلام) از بيعت با يزيد و نیز خبر ورود امام (عليه السلام) به مکه، به مردم کوفه رسید، نامه ای به آن حضرت نوشتند و از ایشان خواستند که به کوفه رود و حکومت آنجا را بعهده گیرد، این نامه را سلیمان بن سرد و مسیب بن نجمه و رفاعه بن شداد و حبيب بن مظاهر که همگی از بزرگان کوفه بودند، امضا کرده و آنرا عبدالله بن مسبح همدانی و عبدالله بن وال تمیمی در دهم ماه رمضان در مکه به امام (عليه السلام) رساندند. بعد از دو روز- روز دوازدهم- قیس بن مسهر صید اوی و عبد الرحمن بن عبدالله بن کدن الأرحبی و عمّاره بن عبید سلولی، با پنجاه و سه نامه، که هر نامه را دو یا سه یا چهار مرد، نوشته بودند، به خدمت امام (عليه السلام) رسیدند. بعد از دو روز بعد- روز چهاردهم رمضان- هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی نیز با نامه ای رسیدند، که اینان آخرین فرستادگان مردم کوفه بودند. پس چون نامه ها نزد امام انباشته شد، به تمامی آنها این پاسخ را مرقوم فرمود.... [انساب الأشراف، ٣/١٥٧-١٥٩؛ الاخبار الطوال، ٢٢٨-٢٣٠؛ تاریخ الطبری، ٥/٣٥٢-٣٥٣؛ الفتوح، ٥/٤٦-٥١؛ الارشاد، ٢٠٣؛ روضه الواعظین، ١/٢٠٥-٢٠٦؛ مناقب، ٤/٩٧-٩٨؛ مقتل الحسين، ١٩٤/١٩٥؛ الکامل، ٣/٣٨٥؛ تذکره الخواص، ٢٥٤-٢٥٥؛ البدایه، ٨/١٥٤؛ ینایع المودّه، ٣٨٩].

وسأل الرسل عن أمر الناس، ثم كتب مع هانئ بن هانئ السبيعي و سعيد بن عبدالله الحنفي، و كانا آخر الرسل: (١).

«بسم الله الرحمن الرحيم. من حسين (٢) بن عليّ إلى الملاّ من المؤمنين والمسلمين؛ (٣)، (٤) أما بعد، فإن (٥) هانئاً و سعيداً! قدما عليّ بكتبكم (٦)، (٧) و كانا آخر من قدم عليّ من رسلكم! و قد

ص: ٧٧

---

١- . باتوجه به توضيحات فوق، تاريخ تقريبي نگارش اين نامه در ١٤ يا ١٥ رمضان سال ٦٠ هجری است.

٢- الفتوح، الارشاد، روضه، إعلام الوري، مناقب، مقتل: الحسين.

٣- الفتوح، اعلام، مقتل: نيست.

٤- الفتوح و المقتل: سلام عليكم.

٥- الفتوح و المقتل: هانئ بن هانئ و سعيد بن عبدالله، إعلام الوري: فلاناً و فلاناً.

٦- المقتل: من رسلكم.

٧- المقتل و اعلام: نيست.

فهمت كل الذي اقتصصم (١) وذكرتهم، (٢) و مقاله جلکم: إنه ليس علينا إمام، فأقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى و الحق! و قد بعث إليكم أخي و ابن عمي و ثقتي من أهل بيتي، (٣) وأمرته أن يكتب إلي بحالكم و أمركم و رأيكم، فإن كتب إلي أنه قد أجمع رأي مثلكم (٤) و ذوى الفضل و الحجى! منكم (٥) على مثل ما قدمت عليّ به رسلكم، و قرأت في كتبكم، أقدم عليكم (٦) و شيكاً إن شاء الله؛ فلعمري ما الإمام إلا العامل بالكتاب، و لاخذ بالقسط، (٧) و الدائن بالحق، و الحابس نفسه على ذات الله! و السلام، (٨)

## ٥- پاسخ امام (عليه السلام) به تقاضای استعفاى مسلم بن عقيل

قال الطبري وغيره؛ (٩) كتب مسلم بن عقيل مع قيس بن مسهر الصّيد اوى إلى

ص: ٧٨

- ١- الفتوح و روضه: قصصتم.
- ٢- الفتوح و المقتل: لست أقصر عمّا أحببتم.
- ٣- الفتوح و المقتل و الكامل: مسلم بن عقيل بن أبى طالب رضى الله عنه.
- ٤- الارشاد و روضه: ذوى الحجى؛ إعلام: ذوالحجى.
- ٥- الفتوح و المقتل: و هو متوجه إلى ما قبلكم ان شاء الله و السّلام و لا قوّه إلا بالله.
- ٦- الكامل: اليكم.
- ٧- الفتوح و المقتل: كالذى يحكم بغير الحق ولا يهدى ولا يهتدى جمعنا الله و اياكم على الهدى و الزمنا و اياكم كلمه التقوى إنّه لطيف لما يشاء و السّلام عليكم و رحمه الله و بركاته.
- ٨- ([٨]) الأخبار الطّوال، ٢٣٠؛ (بااختلاف)؛ تاريخ الطّبرى، ٥/٣٥٣؛ الفتوح، ٥/٥١-٥٢؛ الإرشاد، ٢٠٤، روضه الواعظين، ١/٢٠٦؛ إعلام الورى، ٢٢١؛ مناقب، ٤/٩٨؛ مقتل الحسين، ١٩٥/١٩٦. به نقل از الفتوح؛ الكامل، ٣/٣٨٥-٣٨٦.
- ٩- مورّخين نوشته‌اند: امام حسين (عليه السلام) جواب نامه ي مردم كوفه را نوشته و آنرا با مسلم فرستاد و قيس بن مسهر صيداوى و عماره بن عبيد سلولى و عبد الرحمن بن عبد الله بن الكدن أرجى، را با او همراه ساخت، مسلم ابتدا راه مدينه را پيش گرفت و بعد از زيارت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) و ديدار از خانواده اش با دو نفر راهنما از بنى قيس، راهى كوفه شد. در اثنای راه، گم شدند و تشنگی بر آنها غلبه کرد، راهنما يان به مسلم گفتند، اين راه را ادامه بده شايد به آب برسى، ولى خودشان مردند. مسلم با زحمت فراوان توانست خود را به آب برساند. او اين را به فال بد گرفت و از همان محل كه معروف به «المضيق» بود، به امام (عليه السلام) نامه نوشت و تقاضای استعفا کرد. او نامه را با قيس بن مسهر فرستاد، امام در جواب نوشتند... [انساب الأشراف، ٣/١٥٩؛ الاخبار الطّوال، ٢٣٠؛ تاريخ الطّبرى، ٥/٣٥٤؛ الفتوح، ٥/٥٤، الارشاد، ٢٠٤، مناقب، ٤/٩٩؛ الكامل، ٣/٣٨٦؛ البدايه و النّهايه، ٨/١٥٤؛ ينابيع المودّه، ٣٨٩].

حسين، و ذلك بالمضيق (١) من بطن الخيـث: «فإن رايت أعفيتنى منه، و بعثت غيرى، والسلام». فكتب إليه حسين.

«أما بعد، فقد خشيت إلا يكون حملك على الكتاب إلى فى الإستعفا من الوجه الذى وجهتك له إلا الجين فامض لوجهك الذى وجهتك له، والسلام عليك». (٢)

قال الدينورى: كتب الحسين (عليه السلام) إليه:

«أما بعد، فقد ظننت أن الجين قد قصر بك عما وجهتك به، فامض لما أمرتك، فإننى غير معفيك، والسلام».

### ٦- نامه امام (عليه السلام) به مردم بصره:

قال الطبرى (٣): وقد كان حسين كتب إلى أهل البصره كتاباً، قال هشام: قال

ص: ٧٩

---

١- المضيق: مكانى است بين مکه و مدینه که از بلاد خانوقه و فرقيسيا است، و در کنار فرات قرار دارد. [معجم البلدان، ٥/١٤٦].

٢- أنساب الأشراف، ٣/٥٩؛ الأخبار الطوال، ٢٣٠، (با اختلاف)؛ تاريخ الطبرى، ٥/٣٥٥؛ الفتوح، ٥/٥٤-٥٥؛ الإرشاد، ٢٠٤؛ مناقب، ٤/٩٩؛ مقتل الحسين، ١/١٩٦؛ به نقل از ابن اعثم؛ الكامل، ٣/٣٨٦.

٣- متن نامه را فقط طبرى و ابن كثير ضبط کرده اند و منابع ديگر [أنساب الأشراف، ٢/٧٨؛ الفتوح، ٥/٦٢-٦٣؛ مقتل الحسين، ١/١٩٩؛ الكامل، ٣/٣٨٧؛ اللهوف، ٣٨-٣٩؛ نهايه الإرب، ٢/٣٨٩] به مضمون نامه اشاره کرده اند.

أبو مخنف: حدثني الصقب بن زهير، عن أبي عثمان النهدي، قال: كتب حسين مع مولى لهم يقال له، سليمان، و كتب بنسخه إلى رؤس الأخماس بالبصره وإلى الأشراف، فكتب إلى مالك بن مسمع البكرى، و إلى الأحنف بن قيس، و إلى المنذر بن الجارود، و إلى مسعود بن عمرو، و إلى قيس بن الهيثم، و إلى عمرو بن عبيد الله بن معمر، فجاءت منه نسخه واحده: (١)

«أما بعد، فإن الله اصطفى محمداً (٢) (صلى الله عليه و آله)! على خلقه، و أكرمه بنبوته، و اختاره لرسالته، ثم قبضه الله (٣) إليه وقد نصح لعباده، وبلغ ما أرسل به (٤) (صلى الله عليه و آله)! و كنّا أهله و أولياءه و أوصيائه و ورثته و أحق الناس بمقامه فى الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك، فرضينا و كرهنا الفرقة، و أحببنا العافيه، و نحن نعلم أنا أحقّ بذلك المستحقّ علينا ممن تولّاه، و قد أحسنوا و أصلحوا، تحرّوا الحق، فرحمهم الله، و غفرلنا ولهم. و قد بعثت رسولى إليكم بهذا الكتاب، و أنا أدعوكم إلى كتاب الله و سنه نبيه (صلى الله عليه و آله)، فإنّ السنّه قد أميتت، و إنّ البدعه قد أحييت، و إن تسمعوا قولى و تطيعوا أمرى (٥) أهدكم سبيل الرشاد، و السلام عليكم و رحمه الله

ص: ٨٠

١- . تاريخ احتمالى نگارش، نامه، اوایل ذى حجه ی سال ٦٠ هجرى قمرى است.

٢- البدايه: نيست.

٣- همان: نيست.

٤- همان: نيست.

٥- همان: نيست.

دینوری نامه امام (علیه السلام) به مردم بصره را چنین نوشته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسين بن عليّ إلى مالك بن مسمع و الأحنف بن قيس، والمنذر بن الجاورد، و مسعود بن عمرو، و قيس بن الهيثم، سلام عليكم أما بعد فأنتي ادعوكم إلى أحياء معالم الحق واماته البدع فان تجيبوا، تهتدوا سبل الرشاد، والسلام» (۳)

### ۷- نامه امام (علیه السلام) از مکه به برادرش محمد حنفیه:

قال الصفار وغيره: (۴) حدثنا أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن مروان بن اسماعيل، عن (۵) حمزه بن حمران! عن أبي عبدالله (عليه السلام) (۶) قال ذكرنا خروج الحسين و تخلف ابو الحنفية عنه قال، قال ابو عبدالله حمزه إنني ساحتك في هذا الحديث ولا تسئل عنه بعد مجلسنا هذا، إن الحسين لما فصل متوجهاً دعا

ص: ۸۱

۱- این نامه را بزرگان بصره پوشیده داشتند، غیر از منذر ابن بن جارود که دخترش هند، همسر عبیدالله بن زیاد بود، او نزد عبیدالله رفته و او را از نامه و آنچه در آن نوشته شده بود آگاه ساخت، او نیز دستور داد فرستاده ی امام حسین (علیه السلام) را پیدا کرده و گردن زنند. [منابع فوق الذکر]. تاریخ الطبری، ۵/۳۵۷؛ البدایه و النهایه، ۸/۱۶۰.

۲- همان: فإن فعلتم.

۳- الأخبار الطوال، ۲۳۱.

۴- کامل الزیارات: حدثني أبي رحمه الله و جماعه مشايخي، عن سعد بن عبدالله، عن علي بن اسماعيل بن عيسى، و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن عمرو بن سعيد الزيات، عن عبدالله بن بكير، عن زراره، عن أبي جعفر (عليه السلام) ... ادامه حدیث.

۵- مناقب: ابو حمزه بن عمران.

۶- کامل الزیارات: أبي جعفر (عليه السلام)



«بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي إلى بني هاشم (١) أمّا بعد فإنّه من الحق (٢) بی منکم استشهاد و من تخلف (٣) لم يبلغ الفتح (٤) والسلام». (٥)

### ۸- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه عبدالله بن جعفر، به هنگام خروج از مکه:

(٦)

قال ابن اعثم وغيره: لما انتقل الخیر بأهل المدینه أنّ الحسين بن علی يريد الخروج إلى العراق، كتب إليه عبدالله بن جعفر: أما بعد! أنشدك الله أن لا تخرج عن مکه... فلا تعجل، فإنّي في أثر الكتاب، والسلام.

فكتب إليه (٧) الحسين بن علی:

«(٨) أما بعد! فان کتابک ورد علی فقرأته و فهمت ما ذكرت، و

ص: ۸۲

۱- کامل: إلى محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم.

۲- کامل، دلائل، الخرائج، مناقب، اللّهوف، لحق.

۳- کامل: و من لم يلحق بی؛ دلائل الامامه، تخلف عنّي فإنّه، الخرائج، و من تأخر عنّي.

۴- کامل و مناقب: لم يدرك.

۵- بصائر الدرّجات، ۴۸۱-۴۸۲؛ کامل الزّیارات، ۷۶؛ دلائل اللّامامه، ۷۷؛ الخرائج، ۲/۷۷۱-۷۷۲؛ مناقب، ۴/۸۳-۸۴؛ اللّهوف، ۶۵-۶۶.

۶- . خروج امام از مکه به کوفه روز سه شنبه، هشتم ذی حجه سال ۶۰ ق است. [انساب الأشراف، ۳/۱۶۰] پس تاریخ احتمالی نگارش، این نامه، ۷ ذی حجه سال ۶۰ ه- ق است

۷- برخی از منابع [تاریخ الطبری، ۵/۳۸۸؛ الارشاد، ۲۱۹؛ إعلام الوری، ۲۲۸؛ البدایه، ۸/۱۶۹؛ نهایه الإرب، ۲۰/۴۱۱]. قال.

۸- مناقب: ندارد.

أعلمك أني ((١)) رأيت جدی رسول الله (صلى الله عليه و آله) فی منامی فحبرنی ((٢)) بأمر أنا ماض له، ((٣)) لی كان! أو علی: ((٤)) والله یا ابن عمی لو كنت فی جحر هامه من هوام الأرض لاستخر جونی [و] یقتلونی! والله یا ابن عمی لیعدین ((٥)) علی كما عدت ((٦)) الیهود علی السبیت والسلام». ((٧))

## ٩- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه عمرو بن سعید، به هنگام خروج از مکه:

(٨)

قال الطبری: ((٩)) قام عبدالله بن جعفر إلى عمرو بن سعید بن العاص فكلّمه و قال: اكتب إلى الحسين كتاباً تجعل له فيه الأمان... و كان كتاب عمرو بن سعید

ص: ٨٣

١- مناقب: قد.

٢- المقتل: فاخبرنی.

٣- همان: كان لی الأمر.

٤- مناقب: ندارد.

٥- مناقب: یعتدین؛ المقتل لیعتدن.

٦- همان، یعتدی، المقتل: اعتدت.

٧- الفتوح، ٥/١١٦؛ مناقب، ١٠٣/٤؛ مقتل الحسین، ١/٢١٨ (به نقل از الفتوح)؛ تاریخ اسلام، حوادث و وفیات ٦١- ٨٠-، ٩.

٨- خروج امام (علیه السلام) از مکه به کوفه روز سه شنبه، هشتم ذی حجه سال ٦٠ ق است [انساب الأشراف، ٣/١٦٠] پس تاریخ احتمالی نگارش این نامه، هفتم ذی حجه سال ٦٠ ه- ق است.

٩- ([٨]) بعضی از منابع، الارشاد، ٢١٩، إعلام الوری، ٢٢٨؛ البدایه، ٨/١٦٩؛ جواب این نامه و نیز نامه قبلی را یک پاسخ شفاهی نوشته‌اند، برخی دیگر از منابع [تاریخ الطبری، ٥/٣٨٨ و نهاییه الإرب، ٢٠/٤١١] جواب امام را به نامه عبدالله شفاهی و به نامه عبدالله بن سعید، کتبی نوشته‌اند، برخی از منابع هم [مناقب، ١٠٣/٤؛ تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث و وفیات، ٦١- ٨٠، ٩] فقط نامه عبدالله بن جعفر و پاسخ امام (علیه السلام) را به او آورده‌اند. تهذیب، ابن عساکر هم فقط جاب امام علیه را به عمرو بن سعید آورده است. برخی دیگر از منابع، نامه امام (علیه السلام) را هم به عبدالله بن جعفر و هم به عمرو بن سعید، ضبط کرده‌اند. [الفتوح، ٥/١١٧؛ مقتل الحسین، ٢/٢١٨].

إلى الحسين: «... أما بعد فاني أسأل الله أن يصرفك عما يوبقك، وأن يهديك لما يرشدك، بلغني أنك توجّهت إلى العراق، واني أعيدك بالله من الشقاق، فاني اخاف عليك فيه هلاك...»

قال الطبري: قال علي بن الحسين: كتب إليه الحسين:

«أما بعد؛ فإنه (١) لم يشاقق! الله ورسوله من دعا إلى الله عزّوجلّ وعمل صالحاً و قال إنني من المسلمين؛ وقد دعوت إلى (٢) الأمان والبرّ والصّيله؛ فخير الأمان أمان الله، (٣) ولن يؤمن الله يوم القيامة من لم يخفه في الدنيا، فنسأل الله مخافةً في الدنيا توجب لنا أمانه يوم القيامة؛ فإن كنت نويت بالكتاب صلتى و برّى جزيت خيراً في الدنيا والآخرة؛ والسلام». (٤)

#### ١٠- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه مردم مدينه:

(٥)

قال ابن اعثم: أتى كتاب من يزيد بن معاوية إلى عمرو بن سعيد يأمره فيه أن يقرأه على أهل الموسم، أتى إلى أهل المدينة من قريش وغيرهم، قال الشعبي،

ص: ٨٤

- ١- الفتوح: لن يشاقق، المقتل، لم يشاقق.
- ٢- همان منابع: البرّ و الإحسان.
- ٣- الفتوح: و نحن نسأل الله لنا ولك في الدُّنيا و الآخرة عملاً ذكياً؛ المقتل: و لن يؤمن الله يوم القيامة لم يخافه في الدُّنيا و نحن نسأله لك و في هذه الدنيا عملاً يرضى لنا يوم القيامة.
- ٤- تاريخ الطُّبري، ٥/ ٣٨٨ - ٣٩٩؛ الفتوح، ٥/ ١١٧؛ مقتل الحسين، ١/ ٢١٨ (به نقل از الفتوح)؛ تهذيب تاريخ دمشق ٤/ ٣٣٠، نهايه الأرب، ٢٠/ ٤١١ - ٤١٢.
- ٥- تاريخ احتمالي نگارش اين نامه، با توجه به گفته ابن اعثم، هفتم ذى حجه سال ٦٠هـ - ق است.

لكأنه ينظر إلى مصارع القوم، قال فوجه اهل المدینه بهذه الأبيات إلى الحسين، ولم يعلموه أنها من يزيد، فلما نظرها الحسين علم أنها منه؛ وكتب (١) إليهم في الجواب: (٢).

{بسم الله الرحمن الرحيم (٣) فإن كذبوك فقل لي عملي ولكم عملكم أنتم بريئون مما أعمل و أنا بري، مما تعملون} (٤).

## ۱۱- نامه امام(عليه السلام) به مردم كوفه، در اثنای مسیر كوفه:

(٥)

قال الطبري، وغيره: (٦) قال أبو مخنف: حدثني محمد بن قيس أن الحسين أقبل حتى إذا بلغ الحاجر (٧) من بطن الرّمه، بعث (٨) قيس بن مسهر الصيداوي!

ص: ٨٥

۱- تاريخ طبري، ٥/٣٨٥؛ اين آيه را تلاوت فرمود.

۲- آيه إن

۳- يونس/٤١.

۴- الحاجر: مانعی است که از هرز رفتن آب در صحرا جلوگیری می کند. [معجم البلدان، ٢/٢٠٤.

۵- با توجه به متن، تاريخ تقريبي نگارش، نامه، هشتم يا نهم ذی حجه سال ٤٠ هجری است.

۶- الفتوح، ٥/١١٩؛ مقتل الحسين، ١/٢١٩ (به نقل از الفتوح).

۷- احتمالاً- عبدالله بن يقطر صحيح است. [ر.ك. به نامه ی امام در تاريخ الطّبري، ٥/٣٩٨؛ الإرشاد، ٢٢٣؛ روضه الواعظين، ١/٢١٤؛ إعلام الوری، ٢٢٨.

۸- اين نامه بدست مردم كوفه نرسيد چونکه عبيدالله بن زياد به محض شنيدن خبر حرکت امام حسين(عليه السلام) به كوفه؛ حصين بن تميم [نمير] را به قادسيه فرستاد و لشكر از قادسيه تا خفان و نيز از قادسيه تا قطقطانه و تالعلع را گرفته بودند و حامل نامه بدست حصين در قادسيه، اسير گرديد و ناچار شد نامه را ببلعد ولي توانست مضمون نامه را شفاهاً، به اطلاع مردم كوفه برساند. [ر.ك انساب الأشراف، ٣/١٦٧؛ تاريخ الطّبري، ٥/٣٩٨؛ الإرشاد، ٢١٩؛ اللّهوف، ٧٥؛ البدايه، ٨/١٧٠].

إلى أهل الكوفة و كتب معه اليهم: (١)

«(٢) بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسين بن علي إلى إخوانه من المؤمنين والمسلمين، سلامٌ عليكم، فيأني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو! أمّا بعد، فإنّ كتاب مسلم بن عقيل جاءني (٣) يخبرني فيه بحسن رأيكم، واجتماع ملئكم (٤) على نصرنا، و الطلب بحقنا، فسألت الله (٥) أن يحسن لنا (٦) الصنع، (٧) و أن يثيبكم على ذلك أعظم الأجر، (٨) و قد شخصت إليكم من مكّه يوم الثلاثاء لثمان مضيّن من ذى الحجه يوم الترويه، فإذا قدم عليكم رسولي فاكمشوا (٩) أمركم وجدّوا! فيأني قادم عليكم في أيّامى هذه إن شاء الله؛ والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته». (١٠)

ص: ٨٦

- ١- الإرشاد: نيست.
- ٢- ينايع: أتاني.
- ٣- همان: نيست.
- ٤- انساب: فأثابكم الله.
- ٥- البدايه: نسأل.
- ٦- ينايع: و لكم.
- ٧- الإرشاد و البدايه: الصنيع.
- ٨- ([٨]) انساب: نيست.
- ٩- الإرشاد: و انكمشوا؛ البدايه و ينايع: فاکتموا.
- ١٠- أنساب الأشراف، ٣/١٦٧؛ الأخبار الطوال، ٢٤٥ با (اختلاف در الفاظ)؛ تاريخ الطبري، ٥/٣٩٥ الإرشاد، ٢٢٠؛ البدايه و النهايه، ٨/١٦٩- ١٧٠؛ ينايع المودّه، ٣٩٢.

«بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسين بن علي إلى سليمان بن صرد والمسيب بن نجبه ورفاعة بن شداد و عبد الله بن وال، وجماعه المؤمنين، أما (۲) بعد! فقد علمتم أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قد قال في حياته، من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام أو تاركا لعهد الله و مخالفا لسنه رسول الله (صلى الله عليه و آله) فعمل في عباد الله بالإثم والعدوان ثم لم يغير عليه بقول ولا فعل كان حقا على الله أن يدخله مدخله، وقد علمتم أن هؤلاء لزموا طاعة الشيطان تولوا عن طاعة الرحمن، وأظهروا الفساد وعطلوا الحدود و استأثروا بالغىء، وأحلوا حرام الله و حرموا حلاله، وأنا أحق من غيرى بهذا الأمر لقرابتي من رسول الله (صلى الله عليه و آله) وقد أتتى كتبكم و قدمت على رسلكم ببعثكم أنكم لا تخذلونى، فان و فیتم لى ببعثكم فقد استوفيتم حقاكم و حظكم و رشدكم، و نفسى مع أنفسكم، و أهلى و و لددى مع أهالىكم و أولادكم، فلکم فى أسوه؛ وإن لم تفعلوا و نقضتم عهدكم و موثيقكم و خلعتكم فلعمرى ماهى منكم بمكر لقد فعلتموها بأبى و أخى و ابن عمى، هل المغرور إلا من اغتربكم، فانما حقاكم أخطأتم و نصيبكم ضيعتم، (۳) {ومن نكث فانما ينكث على نفسه} (۴)، و سيغنى الله عنكم

ص: ۸۷

۱- ابن اعثم هم در محل نوشتن نامه و هم متن نامه با مورّخين ديگر اختلاف دارد؛ او گوید: امام (عليه السلام) اين نامه را از كربلا و بعد از دیدن سپاهيان و اطلاع و از شهادت مسلم و ديگران، به مردم كوفه نوشت به اين اميد كه شايد هنوز هم در كوفه يارانى داشته باشد، در حاليكه منابع ديگر محل نامه را حاجر مى دانند و معتقدند قبل از اطلاع از شهادت مسلم و پيمان شكنى مردم كوفه نوشته است. [انساب، ۳/ ۱۶۷؛ الاخبار الطوال، ۲۴۵؛ تاريخ الطبرى، ۵/ ۳۹۵؛ الإرشاد، ۲۲۰؛ البدایه، ۸/ ۱۶۹؛ ينابيع، ۳۹۲.

۲- طبرى مى گوید امام بعد از اطلاع از پيمان شكنى مردم كوفه اين خطبه را در «البيضة» خواند [نك. تاريخ الطبرى، ۴۰۳/ ۵-۴۰۴].

۳- در آيه: ف

۴- الفتح/ ۱۰.

## ۱۲- نامه امام (علیه السلام) به یارانش بعد از اطلاع از شهادت عبدالله بن بقطر:

(۲)

قال الطبری: قال ابو مخنف، قال هشام، حدّثنا ابوبکر بن عیاش، عمّن أخبره، قال، فأتی ذلك الخبر - قتل ابن بقطر - حسیناً وهو بزباله، (۳) فأخرج للناس کتاباً، فقرأ علیهم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد، فانه قد أتانا خبر فظيع، قتل مسلم بن عقيل وهانئ بن عروه و عبدالله بن بقطر، (۴) وقد خذلتنا شيعتنا، فمن أحب منكم الإنصراف فلينصرف، (۵) ليس عليه مآذمام». (۶)

ص: ۸۸

۱- الفتوح، ۵/۱۴۳-۱۴۵؛ مقتل الحسين، ۱/۲۳۴-۲۳۵ (به نقل از الفتوح)

۲- در منابع آمده است: امام (علیه السلام) توسط عبدالله بن سلیم و المذری بن المشعل اسدی در [ثعلبیه] از شهادت مسلم و هانی مطلع شد و چون بنی عقیل تمایل به بازگشت نداشتند، امام (علیه السلام) هم فرمود: زندگی بعد از اینها سودی ندارد، بنا بر این به راه خود ادامه دادند، تا به زباله رسیدند و در آنجا خبر شهادت عبدالله بن بقطر هم رسید. [تاریخ الطبری، ۵/۳۹۷-۳۹۸؛ الإرشاد، ۲۲۲؛ روضه الواعظین، ۱/۲۱۴؛ إعلام الوری، ۲۲۸.

۳- زباله: منزلی است معروف در راه مکه به کوفه که قریه‌ای آباد است و بین واقصه و ثعلبیه واقع شده است و حصن بنی اسد در آنجا است. [معجم البلدان، ۳/۱۲۹].

۴- الإرشاد و الرّوضه و اعلام الوری: عبدالله بن یقطر.

۵- الإرشاد، و اعلام الوری، فی غیر حرج؛ الرّوضه: من غیر حرج.

۶- تاریخ الطبری، ۵/۳۹۸؛ الإرشاد، ۲۲۳؛ اعلام الوری، ۲۲۸؛ روضه الواعظین، ۱/۲۱۴.

### ١٣- نامه امام (عليه السلام) به مردم كوفه، بعد از خيانت آنان:

قال ابن شعبه:- كتابه إلى أهل الكوفة لما سار ورأى خذلانهم إياه:

«أما بعد فتباً أيتها الجماعة وترحاً، حين استصرختمونا ولهين فأصرخناكم موجفين سللتم علينا سيفاً كان في أيماننا وحششتم ناراً اقتدحناها على عدونا وعدوكم، فأصبحتم، إلباً لفاً على أوليائكم ويدياً لأعدائكم، بغير عدل أفشوه فيكم ولا لأمل أصبح لكم فيهم، وعن غير حدث كان منا ولا رأى يفيل عناً.

فهللاً لكم الويلات، تركتمونا و السيف مشيم و الجأش طامن والرأى لم يستحصف ولكن استسرعتم إليها كتطائر الدّبي، وتداعيتم عنها كتداعى الفراش. فسحقاً و بعداً لطواغيت الأئمة، وشذاذ الأحزاب، نبذه الكتاب، نفثه الشيطان، ومحزّفى الكلام، ومطفىء السن، وملحقى العهره بالنسب، المتهزئين الذين جعلوا القرآن عضيّن.

والله إنّه لخذل فيكم معروف، قد وشجت عليه عروقكم و تأزرت عليه اصولكم فكنتمم أخبث ثمره شجا للنّاطروا كله للغاصب، ألا فلعنه الله على الناكثين الذين يقضون الأيمان بعد توكيدها وقد جعلوا الله عليهم كفيلاً. إلا وإنّ الدّعى ابن الدعى قدر كز منّا بين اثنتين بين المله والذّله و هيهات منّا الدّنيّه يأبى الله ذلك و رسوله والمؤمنون وحجور طابت و انوف حميه و نفوس أبيّه أن نؤثر اللّثام على مصارع الكرام، وإنّى زاحف إليهم بهذه الاسره على كلب العدو و كثره العدد و خذله النّاصر. ألا وما يلبثون إلا كريثما يركب الفرس حتّى تدور رحا الحرب و تعلق النحور. عهد عهده إلى أبى (عليه السلام) فاجمعوا أمركم ثمّ كيدون فلا



تنظرون، {إني توكلت على الله ربي وربكم مامن دابته إلا هو آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم} (١)(٢)

#### ١٤- پاسخ امام(عليه السلام) پرسش مردم بصره، درباره مفهوم «صمد».

قال الصدوق: قال وهب بن وهب القرشي: وحدثني الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه(عليه السلام) أن أهل البصره كتبوا إلى الحسن بن علي عليهم السلام يسألونه عن الصمد،

«فكتب إليهم: بسم الله الرحمن الرحيم، أمّا بعد فلا تخوضوا في القرآن، ولا تجادلوا فيه، ولا تتكلموا فيه بغير علم، فقد سمعت جدّي رسول الله(صلى الله عليه وآله) يقول: من قال في القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار، وإن الله سبحانه قد فسّر الصمد فقال: «الله أحد. الله الصمد» ثم فسّره فقال: «لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد». «لم يلد» لم يخرج منه شيء كيف كالولد وسائر الأشياء الكثيفه التي تخرج من المخلوقين، ولا شيء لطيف كالنفس، ولا يتشعب من البدوات كالسنه والنوم والخطره والهّم والحزن والبهجه والضحك والبكاء والخوف والرّجاء والرّغبه والسّامه والجوع والشعب، تعالى أن يخرج منه شيء، وأن يتولّد منه شيء كثيف أو لطيف. «ولم يولد» لم يتولّد من شيء ولم يخرج من شيء كما يخرج الأشياء الكثيفه من عناصرها كالشّيء من الشّي والدّابّه من الدّابه والنّبات من الأرض و الماء من الينابيع والثّمار

ص: ٩٠

١- هود/٥٩.

٢- تحف العقول، ٢٤٤-٢٤٦.

من الأشجار، ولا كما يخرج الأشياء اللطيفه، من مراكزها كالبصر من العين والسمع من الأذن والشّم من الأنف والدّوق من الفم والكلام من اللسان والمعرفه والتميز من القلب و كالنار من الحجر، لابل هو الله الصّمد الذى لا من شىء ولا فى شىء ولا على شىء، مبدع الأشياء وخالقها و منشىء الأشياء بقدرته، يتلاشى ماخلق للفناء بمشيئته، ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلکم الله الصّمد الذى لم يلد ولم يولد، عالم الغيب والشّهاده الكبير المتعال، ولم يكن له كفواً أحدٌ». (١)

### ١٥- پاسخ امام(عليه السلام) به یکی از شیعیان، درباره خیر دنیا و آخرت:

قال الصدوق، وغيره: (٢) حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله، قال حدثنا محمد بن أبى عبدالله الكوفى، عن موسى بن عمران النخعى، عن عمّه الحسين بن يزيد عن الحسن بن على بن أبى حمزه عن أبيه عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه عن جده عليهم السلام، قال كتب رجل إلى الحسين بن على (عليه السلام): يا سيّدی أخبرنى بخير الدنيا والآخرة؛ فكتب اليه:

«بسم الله الرحمن الرحيم، أمّا بعد فأنّه من طلب رضى الله بسخط الناس كفاه الله أمور الناس و من طلب رضى الناس بسخط الله و كلّ الله إلى الناس والسلام». (٣)

ص: ٩١

١- كتاب التّوحيد، ٩٠-٩١.

٢- الاختصاص و روضه: بدون اسناد نقل شده است.

٣- أمالى الصّدوق، ١٢١؛ الإختصاص، ٢٢٥؛ روضه الواعظين، ٢/٥١٢.

## ۱۶- پاسخ امام(علیه السلام) به پرسشی یکی از شیعیان:

قال الكليني: عده من أصحابنا، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي قرّه، عن أبي عبدالله(عليه السلام)، قال: كتب رجل إلى الحسين صلوات الله عليه: عظمي بحرفين، فكتب إليه:

«من حاول أمراً بمعصية الله كان أفوت لما يرجو و أسرع لمجيء ما يحذر». (۱)

## ۱۷- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه امام حسن علیهم السلام

قال ابن عساکر و غیره: كتب الحسن إلى أخيه يعيب عليه اعطاء الشعراء فكتب إليه:

«(۲) أن خير (۳) المال ما وقى به العرض». (۴)

## ۱۸- نامه امام(علیه السلام) به عبدالله بن عباس:

(۵)

قال ابن شعبه: كتب إلى عبدالله بن العباس حين سيّره عبدالله بن الزبير إلى اليمن:

ص: ۹۲

---

۱- أصول الكافي، ۱/۳۷۲.

۲- كشف الغمه و الفصول: أنت أعلم مني بأن.

۳- البدايه: أحسن.

۴- تهذيب، ۴/۳۲۳؛ كشف الغمه، ۲/۲۰۶؛ البدايه والنهايه، ۸/۲۰۹؛ الفصول المهمه، ۱۷۷.

۵- يعقوبی نوشته است: این نامه را محمد بن حنفیه به ابن عباس نوشته است، چون تبعید ابن عباس به طائف در سال ۶۶ ق یا بعد از آن صورت گرفته است. بنا بر این نویسنده ی نامه نمی تواند امام حسین(علیه السلام) باشد. [ر.ک. تاریخ یعقوبی، ۲/۲۶۲].

«أما بعد بلغني أنّ ابن الزبير سيّرك إلى الطائف فرفع الله لك بذلك ذكراً وخطّ به عنك وزراً وإنّما يبتلى الصّالحون. ولولم  
لؤجر إلا فيما تحبّ لقلّ الأجر، عزم الله لنا ولك بالصّبر عند البلوى والشّكر عند النّعماء ولا أشمت بنا ولا بك عدوّاً حاسداً أبداً  
والسلام». (١)

ص: ٩٣

---

١- تحف العقول، ٢٥٠-٢٥١.



بخش سوّم : نامه های امام سجّاد (علیه السلام)

۱- نامه امام (علیه السلام) به عبدالملک بن مروان درباره نامه او به حجّاج:

ص: ۹۵



قال اليعقوبى وغيره: كان عبدالملك قد كتب الحجاج و هو على الحجاز: جنّبنى دماء آل بنى أبى طالب فانى رأيت آل حرب  
لما تهجموا بها لم يُنصروا، فكتب إليه على بن الحسين:

«إني رأيت رسول الله (صلى الله عليه و آله) ليله كذا فى شهر كذا يقول لى: انّ عبدالملك قد كتب إلى الحجاج فى هذه الليله  
بكذا و كذا، واعلمه انّ الله قد شكر له ذلك و زاده برهه فى ملكه». (١)

## ٢- پاسخ امام (عليه السلام) به عبدالملك بن مروان:

قال ابن شهر آشوب: محاسن البرقى، (٢) بلغ عبدالملك انّ سيف رسو الله (صلى الله عليه و آله) عند زين العابدين فبعث  
يستوهبه منه و يسأله الحاجه فأبى عليه، فكتب إليه

ص: ٩٧

---

١- تاريخ اليعقوبى، ٣/٣٠٤-٣٠٥؛ الخرائج والجرائح، ١/٢٥٦.

٢- در المحاسن، نياقم.



عبدالملك يهدده و أنه يقطع رزقه من بيت المال، فأجابه (عليه السلام) :

«أما بعد، فإن الله ضمن للمتقين المخرج من حيث يكرهون والرزق من حيث لا يحتسبون وقال جل ذكره {إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ} (١)»

فانظر أينا أولى بهذه الآية». (٢)

### ٣- نامه امام (عليه السلام) به عبدالملك درباره هديه مختار:

قال ابن سعد (٣) وسبط ابن جوزي، عنه: أخبرنا علي بن محمد، عن سعيد بن خالد عن المَقْبَرِي، قال: بعث المختار إلى علي بن حسين بمائه ألف فكره أن يقبلها وخاف أن يردّها فأخذها فاحتبسها عنده، فلما قتل المختار، كتب علي بن حسين إلى عبدالملك بن مروان:

«إِنَّ المختار بعث إلى بمائه ألف درهم فكرهت أن أردّها وكرهت أن أخذها فهي عندي فابعث من بقبضها». (٤)

ص: ٩٨

١- الحجج/٣٨.

٢- مناقب، ٤/١٧٩.

٣- ابن شهر آشوب به نقل از منهل بن عمرو گوید: مختار به علی بن الحسین (علیه السلام) نامه نوشت که برای او بیعت بگیرد و اموالی را نیز برای آن حضرت فرستاد، امام از پدرش آن اموال و نیز پاسخ به نامه ی او ابا فرمود. [ر.ک. مناقب، ٤/١٤٥].

٤- الطبقات الكبرى، ٥/٢١٣؛ تذکره الخواص، ٣٣٧. (به نقل از الطبقات الكبرى).

#### ۴- نامه امام(علیه السلام) به عبدالملک در پاسخ به سرزنش او، بخاطر، ازدواج امام(علیه السلام) با کنیز:

قال الكليني: (۱) عده من أصحابنا، عن احمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن أبي عبدالله [محمد بن احمد الجاموراني] عن عبدالرحمن بن محمد، عن يزيد بن حاتم، قال: كان العبد الملك بن مروان عين بالمدينه، يكتب إليه بأخبار ما يحدث فيها وإن علي بن الحسين عليهم السلام؛ اعتق جاريه ثم تزوجها فكتب العين إلى عبدالملك، فكتب عبدالملك إلى علي بن الحسين اما بعد بلغني تزويجك مولاتك وقد علمت أنه كان في أكفائك من قريش من تمجد به في الصهر و تستنجيه في الوالد فلا لنفسك نظرت، ولا علي ولداً بقيت».

فكتب إليه علي بن الحسين عليهم السلام :

ص: ۹۹

۱- كليني اين نامه را با سلسله سند ديگري نيز نقل کرده است که : علي بن ابراهيم، عن أبيه عن ابن فضال، عن ثعلبه بن ميمون، عن يروي، عن أبي عبد الله(عليه السلام): علي بن الحسين عليهم السلام با کنيز امام حسن(عليه السلام)\* ازدواج کرد، اين خبر به عبد الملک رسیده، او در اين باره نامه‌ای به امام نوشت، امام(عليه السلام) به او نوشت. «ان الله رفع بالإسلام الخسيسه وأتم به الناقصه فأكرم به من اللؤم فلا لؤم على مسلم إنما اللؤم لؤم الجاهليته إن رسول الله(صلى الله عليه وآله) «انكح عبده و نكح أمته». [فروع الكافي، ۵/۳۴۶؛ عيون الاخبار، ۴/۲۸]. \* فروع الكافي، ۵/۳۶۵، علي بن ابراهيم عن أبيه، عن احمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا(عليه السلام): که امام رضا(عليه السلام) فرمود: امام سجاد(عليه السلام) با دختر امام حسن(عليه السلام) و کنيز علي بن الحسين(عليه السلام) ازدواج کرد نه با أم ولد امام حسن(عليه السلام) که مصحح نيز به سبب اعتبار سند اين حديث را قبول دارد. در عيون الأخبار، ابن قتيبه، ۴/۸: امّ ولد یکی از يارانش را به ازدواج خویش در آورد.

«أما بعد فقد بلغنى كتابك تعفنى بتزويجي مولاتي وتزعم أنه كان في نساء قريش من أتمجد به في الصّهر واستنجه في الولدو أنه ليس فوق رسول الله (صلى الله عليه و آله) مرتقاً في مجد ولا مستزاد في كرم و إنما كانت ملك يميني خرجت متى أراد الله عزوجلّ مني بأمر ألتمس به ثوابه ثم ارتجعتها على سنّه و من كان زكياً في دين الله فليس بخل به شيء من أمره وقد رفع الله بالإسلام الخسيسه و تمّم به النقيصه وأذهب اللؤم فللؤم على امرء مسلم إنّما اللؤم لؤم الجاهليه والسلام» (١)

## ٥- نامه امام (عليه السلام) به زهرى:

قال ابن الشيعة: كتابه (عليه السلام) إلى محمد بن مسلم الزهرى يعظه:

«كفانا الله و إياك من الفتن و رحمك من النار، فقد أصبحت بحال ينبغي لمن عرفك بها أن يرحمك، فقد أثقلتك نعم الله بما أصحّ من بدنك، وأطال من عمرك وقامت عليك حجج الله بما حملك من كتابه و فقّهك فيه من دينه، و عرفك من سنه نبيه محمّد (صلى الله عليه و آله)، فرض لك في كلّ نعمه أنعم بها عليك و في كلّ حجّه احتجّ بها عليك الفرض فما قضى إلا ابتلى شكرك في ذلك و أبدى فيه فضله عليك فقال: {لئن شكرتم لأزيدنكم ولئن كفرتم إن عذابي لشديد}. (٢)

فانظر أيّ رجل تكون غداً إذا وقفت بين يدي الله فسألك عن نعمه عليك كيف رعيته وعن حججه عليك كيف قضيتها ولا تحسبن

ص: ١٠٠

١- فروع الكافي، ٥/٣٤٥؛ مناقب، ٤/١٧٥ به نقل از المحاسن و الكافي.

٢- ابراهيم/٧.

الله قابلاً منك بالتعذير ولا راضياً منك بالتقصير، هيهات هيهات ليس كذلك، أخذ على العلماء في كتابه إذ قال: {لَتَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ  
وَلَا تَكْتُمُونَهُ} (١)

واعلم أنّ أدنى ما كتمت وأخف ما احتملت أن آنت وحشه الظالم وسهلت له طريق الغي بدتوك من حين دنوت وإجابتك له  
حين دُعيت، فما أخوفنى أن تكون تبوء بأثمك غداً مع الخونه، وأن تسأل عمّا أخذت بإعتكك على ظلم الظلمه، إنك أخذت  
ما ليس لك ممن أعطاك، ودنوت ممن لم يردّ على أحد حقاً ولم يردّ باطلاً حين أدناك وأحببت من حاد الله أو ليس بدعائه  
إياك حين دعاك جعلوك قطباً أداروا بك رحى مظالمهم، وجسراً يعبرون عليك إلى بلاياهم، وسلماً إلى ضلالتهم، داعياً إلى  
غيثهم، ساكاً سييلهم، يدخلون بك الشك على العلماء ويقتارون بك قلوب الجهال إليهم، فلم يبلغ أخصّ وزرائهم ولا أقوى  
أعوانهم إلا دون ما بلغت من إصلاح فسادهم واختلاف الخاصه والعامه إليهم. فما أقلّ ما أعطوك في قدر ما أخذوا منك. وما  
أيسر ما عمروا لك، فكيف ما خرّبوا عليك. فانظر لنفسك فإنه لا ينظر لها غيرك وحاسبها حساب رجل مسؤول.

وانظر كيف شكرك لمن غداك بنعمه صغيراً وكبيراً. فما أخوفنى أن تكون كما قال الله في كتابه: {فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ  
وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا

ص: ١٠١

١- آل عمران/١٨٧.

الأذنى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا} (١١) إِنَّكَ لست في دار مقام. أنت في دار قد آذنت برحيل، فما بقاء المرء بعد قرناؤه. طوبى لمن كان في الدنيا على وجل، يابؤس لمن يموت وتبقى ذنوبه من بعده احذر فقد نبئت. وبادر فقد اجلت. إِنَّكَ تعامل من لا يجهل. وإن الذى يحفظ عليك لا يغفل. تجهز فقد دنامنك سفر بعيد ودا وذنبيك فقد دخله سقم شديد.

ولا تحسب أنى أردت توبيخك وتعارفك وتعييرك، لكنى أردت أن يعنى الله ما[قد] فاتت من رأيك و يرد إليك ما عذب من دينك و ذكرت قول الله تعالى فى كتابه: { وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ } (٢)

أغفلت ذكر من مضى من أسنانك وأقرانك وبقيت بعدهم كقرن أعصب. انظر هل ابتلوا بمثل ما ابتليت؟ أم هل وقعوا فى مثل ما وقعت فيه؟ أم هل تراهم ذكرت خيراً علموه؟ و علمت شيئاً جهلوه؟ حظيت بما حلّ من حالك فى صدور العامّة، وكلفهم بك إذ صاروا يقتدرون برأيك ويعملون بأمرك، إن أحللت أحلوا وإن حرّمت حرّموا وليس ذلك عندك، ولكن أظهر هم عليك رغبتهم فيما لديك، ذهاب علمائهم وغلبه الجهل عليك وعليهم وحبّ الرئاسه وطلب الدنيا منك ومنهم، أما ترى ما أنت فيه من الجهل والغرّه، وما الناس فيه من البلاء والفتنه، قد ابتليهم وفتنتهم بالشغل عن مكاسبهم ممّا رأوا، فتاقت نفوسهم إلى يبلغوا من العلم ما

ص: ١٠٢

١- الاعراف/١٦٩.

٢- ذاريات/٥٥.

بلغت، أو يدركوا به مثل الذي أدركت، فوقعوا منك في بحر لا يدرك عمقه وفي بلاء لا يقدر قدره. فالله لنا ولك وهو المستعان.

أما بعد فأعرض عن كل ما أنت فيه حتى تلحق بالصالحين الذين دفنوا في أسماهم، لاصقه بطونهم بظهورهم، ليس بينهم وبين الله حجاب، ولا تفتنهم الدنيا ولا يفتنون بها، رغبوا فطلبوا فما لبثوا أن لحقوا، فإذا كانت الدنيا تبلغ من مثلك هذا المبلغ مع كبر سنك ورسوخ علمك و حضور أجلك، فكيف يسلم الحدث في سنه، الجاهل في علمه، المأفون في رأيه، المدخول في عقله، إنا لله وإنا إليه راجعون. على من المعول؟ وعند من المستعجب؟ نشكوا إلى الله بثنا ومانرى فيك ونحتسب عند الله مصيبتنا بك.

فانظر كيف شكرك لمن غذاك بنعمه صغيراً و كبيراً، وكيف إعظامك لمن جعلك بدينه في الناس جميلاً، وكيف صيانتك لكسوه من جعلك بكسوته في الناس ستيراً، وكيف قربك أو بعدك ممن أمرك أن تكون منه قريباً ذليلاً. مالك لا تنتبه من نعستك وتستقبل من عثرتك فتقول: والله ما قمت لله مقاماً واحداً أحييت به له ديناً أو أمت له فيه باطلاً فهذا شكرك من استحملك، ما أخوفنى أن تكون كمن قال الله تعالى في كتابه:

{أضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غياً} استحملك كتابه واستودعك علمه فأضعته، فنحمد الله الذي عافانا مما ابتلاك به والسلام. (١)

ص: ١٠٣

قال الكليني وغيره: (١) محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد بن عيسى وعلى بن ابراهيم، عن أبيه جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطيه، عن أبي حمزه، قال: قرأت صحيفه فيها كلام زهد من كلام على بن الحسين عليهم السلام وكتبت ما فيها ثم أتيت على بن الحسين صلوات الله عليه فعرضت ما فيها عليه فعرفه و صححه وكان ما فيها:

«بسم الله الرحمن الرحيم كفانا الله وإيّاكم كيد الظالمين وبغى الحاسدين و بطش الجبارين، أيها المؤمنون (٢) لا يفتنكم الطواغيت و أتباعهم! من أهل الرعبه فى هذه الدنيا المائلون إليها، المفتنون (٣) بها، المقبلون (٤) عليها وعلى حطامها الهامد وهشيمها البائد غداً واحذروا ما حذركم الله منها وازهدوا فيما زهدكم الله فيه منها ولا تركنوا إلى ما فى هذه الدنيا ركون من (٥) اتخذها دار قرار و منزل استيطان! والله إن لكم ممّا فيها عليها [ل] دليلاً و (٦) تنبيهاً من تصريف أيامها! و

ص: ١٠٤

- ١- امالى المفيد، حدّثنا الشيخ المفيد، قال: احمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن الوليد القمى، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن المعروف، عن على بن المهزيار... ادامه ى حديث؛ ابن شعبه و ابوفراس بدون اسناد نقل کرده اند.
- ٢- امالى: مصيبتكم الطواغيت.
- ٣- امالى و تحف: المقنوتون، در تنبيه الخواطر، المفتنون.
- ٤- تنبيه: المقتلون.
- ٥- تحف، أعدّها داراً قراراً.
- ٦- امالى و تحف، من زينتها و تصرّف أيامها.

تغيّر انقلابها ومثالاتها وتلاعبها بأهلها، إنّها لترفع الخميل وتضع الشريف و تورد(١) أقواماً إلى النار! غداً ففى هذا معتبر و مختبر و زاجر لمنتبه،(٢) إنّ الامور الوارده عليكم فى كلّ يوم و ليله من مظلمات(٣) الفتن و حوادث البدع و سنن الجور و بوائق الزمان و هيبه السلطان و وسوسه الشيطان لتشبث القلوب عن تنبها و تذهلها عن موجود الهدى و معرفه أهل الحقّ إلا قليلاً ممن عصم الله؛ فليس يعرف تصرّف أيامها و تقلّب حالاتها و عاقبه ضررقتها إلا من عصم الله و نهج سبيل الرشد و سلك طريق القصد ثم استعان على ذلك بالزهد فكرر الفكر و اتّعظ بالصبر(٤) فازدجر و زهد فى عاجل بهجه الدّنيا و تجافى عن لذاتها و رغب فى دائم نعيم الآخرة و سعى لها سعيها و راقب الموت و شنأ الحياه مع القوم الظالمين، نظر إلى ما فى الدنيا بعين نيره حديده البصر و أبصر حوادث الفتن و ضلال البدع و جور الملوّك الظلمه، فلقد لعمرى استدبرتم الامور الماضيه فى الأيام الخاليه من الفتن المتركمه و الانهماك فيما تستدلون(٥) به على تجنّب الغواه و أهل البدع و البغى و الفساد فى الأرض بغير الحقّ، فاستعينوا بالله و ارجعوا إلى طاعه من

ص: ١٠٥

١- همان منابع، تورد النار أقواماً.

٢- امالى: لنبه، تنبيه، لئته.

٣- الامالى: مضلّات، تنبيه: مسلمات.

٤- امالى: العبر.

٥- تنبيه: يستدلون.



هو الله و أولى بالطاعة (١) مَمَّنْ أَتَبِعَ فَاطِيعَ!

فالحذر الحذر من قبل الندامة والحسره والقُدوم على الله والوقوف بين يديه وتالله ما صدر قوم قط عن معصية الله إلا إلى عذابه وما أثر قوم قط الدنيا على الآخرة إلا ساء منقلبهم وساء مصيرهم وما العلم بالله والعمل (٢) إلا - إلفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه و حثه الخوف على العمل بطاعه الله وإن ارباب العلم وأتباعهم الذين عرفوا الله فعملوا له و رغبوا إليه وقد قال الله {إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ} (٣) فلا تلتمسوا شيئاً ممّا فى هذه الدنيا بمعصية الله واشتغلوا فى هذه الدنيا بطاعه الله واغتموا أيامها واسعوا لما فيه نجاتكم غداً من عذاب الله فإنّ ذلك أقلّ للتسبعه وأدنى من العذر وأرجا للنجاه فقدّموا أمر الله وطاعه من أوجب الله طاعته بين يدي الأمور كلّها ولا تقدّموا الأمور الوارده عليكم من طاعه الطواغيت من زهره الدنيا بين يدي الله وطاعته وطاعه أولى الأمر منكم.

واعلموا أنّكم (٤) عبيد الله و نحن معكم! يحكم علينا وعليكم سيّد حاكم غداً وهو موقفكم ومسائلكم فأعدّوا الجواب قبل الوقوف والمسائله والعرض على ربّ العالمين يومئذ لا تكلم نفس إلاّ بأذنه.

وأعلموا أنّ الله لا يصدّق يومئذ كاذباً ولا يكذب صادقاً ولا يردّ عذر

ص: ١٠٦

١- تحف: من طاعه من اتبع وأطبع.

٢- امالى و تحف: بطاعته.

٣- فاطر/٢٨.

٤- امالى: ونحن عباد الله.

مستحقّ ولا يعذر غير معذورا، له الحجّة على خلقه بالرسول والاصياء بعد الرّسل فاتّقوا الله عبادالله واستقبلوا فى إصلاح أنفسكم وطاعه الله وطاعه من تولّوته فيها، لعلّ نادماً قدتدم فيما فرّط بالامس فى جنب الله وضيع من حقوق الله واستغفروالله وتوبوا إليه فإنّه يقبل التوبه ويعفوا عن السيّئه(١) و يعلم ماتفعلون.

وإياكم وصحبه العاصين ومعونه الظالمين ومجاوره الفاسقين، احذروا فتنّهم وتباعدوا من ساحتهم واعلموا أنّه من خالف أولياء الله ودان بغير دين الله واستبدّ بأمره دون أمر ولى الله كان فى نار تلتهب،(٢)

تأكل أبداناً قد غابت عنها أرواحها وغلبت عليها شقوتها، فهم موتى لا يجدون حرّ النار(٣) ولو كانوا أحياء لوجدوا مضض حرّ النار! واعتبروا يا أولى الأبصار والله على ماهداكم واعلموا أنّكم لا تخرجون من قدره الله إلى غير قدرته وسيرى الله عملكم ورسوله ثمّ إليه تحشرون، فانتفعوا بالعظه وتأدّبوا بأداب الصالحين». (٤)

### ٧- تفسيرى كه امام بر آيه ٦٢ سورة يونس، مرقوم فرموده اند:

قال العياشى: عن بريد العجلى، عن أبى جعفر(عليه السلام) قال: وجدنا فى كتاب على بن الحسين عليهم السلام :

ص: ١٠٧

١- تحف و تنبيه: السيئات.

٢- تنبيه: تلهب.

٣- امالى و تحف: نيست.

٤- فروع الكافى، ١٥/٨-١٧؛ امالى المفيد، ٢٠٠-٢٠٣؛ تحف العقول، ٢٥٧-٢٦٠؛ تنبيه الخواطر، ٢٨٨-٢٨٩.

إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون، قال: إذا أدوا فرائض الله وأخذوا بسنن رسول الله (صلى الله عليه وآله) وتوزعوا عن محارم الله، وزهد وفي عاجل زهره الدنيا، ورغبوا فيما عند الله، واكتسبوا الطيب من رزق الله، لا يريدون به التفاخر والتكاثرتهم انفقوا فيما يلزمهم من حقوق واجبه، فأولئك الذين بارك الله لهم فيما اكتسبوا ويثابون على ما قدموا لآخرتهم». (١)

## ٨- رسالته حقوق:

قال الصدوق وغيره: (٢) حدثنا علي بن أحمد بن موسى رضى الله عنه، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفى، قال: حدثنا جعفر بن مالك الفزارى، قال: حدثنا خيران بن داهر قال: حدثني أحمد بن علي بن سليمان الجبلى عن أبيه، عن محمد بن علي، عن محمد بن فضيل، عن أبي حمزه الثمالى قال: هذه رساله على بن الحسين عليهم السلام إلى بعض أصحابه:

«اعلم أنّ الله عزّوجلّ عليك حقوقاً محببته بك في كلّ حركة تحركتها أو سكنه سكنتها، أو حال حلتها، أو منزله نزلتها، أو جارحه قلبتها، أو آله تصرّف فيها، فأكبر حقوق الله تبارك وتعالى عليك ما أوجب عليك لنفسه من حقّه الذى هو أصل الحقوق، ثم ما أوجب الله

ص: ١٠٨

١- تفسير العياشى، ٢/١٢٤؛ تفسير البرهان، ٢/١٩٠.

٢- الفقيه و الجرائح به نقل از الفقيه، «روى اسماعيل بن فضل، عن ثابت بن دينار، عن سيّد العابدين عليّ بن الحسين بن أبيطالب عليهم السلام قال: حق الله الاكبر... [الفقيه، ٢/٦١٨؛ الخرائج، ١/٤٨٢]. - رجال النجاشى: اخبرنا احمد بن عليّ قال: حدثنا الحسن بن حمزه قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه محمد بن الفضيل، عن ابى حمزه، عن عليّ بن الحسين (عليه السلام) بهذه الرّساله، [رجال، ١١٦]؛ ابن شعبه در تحف العقول [بدون سند آن را] آورده است.

عزّوجلّ عليك لنفسك حقاً، ولسمعك عليك حقاً، ولبصرك عليك حقاً، وليدك عليك حقاً، ولرجلك عليك حقاً، ولبطنك عليك حقاً، ولفرجك عليك حقاً فهذه الجوارح السبع التي بهاتكون الأفعال، ثم جعل عزّوجلّ لأفعالك عليك حقوقاً فجعل لصلاتك عليك حقاً ولصومك عليك حقاً، ولصدقتك عليك حقاً، ولهديك عليك حقاً، ولأفعالك عليك حقوقاً.

ثم يخرج الحقوق منك إلى غيرك من ذوى الحقوق الواجبه عليك فأوجبها عليك حقوق أئمتك، ثم حقوق رعيتك، ثم حقوق رحمك، فهذه حقوق تشعب منها حقوق فحقوق أئمتك ثلاثه أوجبها عليك حق سائسك بالسلطان، ثم حق سائسك بالعلم، ثم حق سائسك بالملك، وكلّ سائس إمام. وحقوق رعيتك ثلاثه أوجبها عليك حقّ رعيتك بالسلطان، ثم حق رعيتك بالعلم فإنّ الجاهل رعيه العالم، ثم حقّ بالملك من الأزواج وما ملكت الأيمان، وحقوق رعيتك كثيره متّصله بقدر اتّصال الرّحم فى القرابه، وأوجبها عليك حقّ امّيك، ثم حقّ أبيك، ثم ولدك ثم حقّ أخيك، ثم الأقرب فالأقرب والاولى فالأولى، ثم حقّ مولاك المنعم عليك ثم حقّ مولاك الجاريه نعمته عليك، ثم حقّ ذوى المعروف لديك، ثم حقّ مؤذنك لصلاتك، ثم حقّ إمامك فى صلاتك، ثم حقّ جليسك، ثم حقّ جارك، ثم حقّ صاحبك، ثم حقّ شريكك، ثم حقّ مالك، ثم حقّ غريمك الذى تطالبه، ثم حقّ غريمك الذى بطالك، ثم حقّ خيلتك ثم حقّ خصمك المدعى عليك، ثم حقّ خصمك تدعى عليه؛ ثم حقّ متشيرك، ثم حقّ المشير عليك، ثم حق، ثم حقّ الناصح لك، ثم حقّ

من هو أكبر منك، ثم حق من هو أصغر منك، ثم حق سائلك، ثم حق من سألته، ثم حق من جرى لك على يديه مساءه بقول أو فعل عن تعمد منه أو غير تعمد، ثم حق أهل ملتك عليك، ثم حق أهل ذمتك، ثم الحقوق الجارية بقدر علل الأحوال وتصرف الأسباب.

فطوبى لمن أعانه الله على قضاء ما أوجب عليه من حقوقه ووفقه لذلك وسدده.

(١) فأما حق الله الأَكْبَرُ عليك فإن تعبدته لا تشرك به شيئاً، فإذا فعلت بالإخلاص جعل لك على نفسه أن يكفيك أمر الدنيا والآخرة، وحق نفسك عليك (٢) أن تستعملها بطاعه الله عز وجل، وحق اللسان، إكرامه عن الخنى، وتعويدته الخير، (٣) وترك الفضول التي لافائده لها، والبر بالناس وحسن القول فيهم، وحق السمع (٤) تنزبهه عن سماع الغيبة، وسماع ما لا يحل سماعه! وحق البصر أن تغضه عما لا يحل

ص: ١١٠

١- . آغاز رساله الحقوق در الفقيه و الخرائج.

٢- تحف: فتوى إلى لسانك حقه و إلى سمعك حقه والى بصرك حقه و إلى يدك حقه إلى رجلك حقه و إلى بطنك حقه و إلى فرجك و تستعين بالله على ذلك.

٣- همان: وحمله على الأدب و اجتماعه إلا لموضع الحاجه والمنفعه للدين والدنيا وإعفاوه عن الفضول الشنعه القليله الفائده التي لا يؤمن ضررها مع قله عائدتها و بعد شاهد العقل و الدليل و تزين العاقل بعقله حسن سيرته فى لسانه، و لاقوه إلا بالله العلى العظيم.

٤- همان: فتزويه عن أن تجعله طريقاً إلى قلبك إلا أقوه كريمة تحدث فى قلبك خيراً أو تكسب خلقاً كريماً فانه باب الكلام إلى القلب يؤدى إليه ضروب المعانى على ما فيها من خير أو شر، و لاقوه إلا بالله العلى العظيم.

لك (١) وتعتبر بالنظر به! وحق يدك أن لا تبسطها إلى ما لا يحل لك (٢) وحق رجلك أن لا تمشى بهما إلى ما لا يحل لك (٣) فيهما تقف على الصراط فانظر أن لا تزل بك فتردى في النار وحق بطنك أن لا تجعله وعاء (٤) للحرام، ولا تزيد على الشبع! وحق فرجك (٥) أن تحصنه عن الزنا، وتحفظه من أن ينظر إليه! وحق الصيلاه أن تعلم أنها وفاده إلى الله عز وجل أنت فيها قائماً بين يدي الله عز وجل، فإذا علمت ذلك قمت مقام العبد الذليل الحقير الزاغب الزاهب الزلحي الخائف المستكين المتضرع المعظم لمن كان بين يديه بالسكون (٦) والوقار، وتقبل عليها بقلبك، وتقيمها بحدودها وحقوقها! و (٧) حق الحج أن

ص: ١١١

- ١- همان: وترك ابتذاله إلا لموضع عبره تستقبل بها بصراً أو تستفيد بها علماً، فإن البصر باب الاعتبار.
- ٢- همان: فتناول بها تبسطها إليه من الله العقوبة في الآجل ومن الناس بلسان الأئمة في العاجل ولا تقبضها مما افترض الله عليها و لكن توقرها بقبضها عن كثير مما لا يحل لها وبسطها إلى كثير مما ليس عليها، فإذا هي قد هقلت وشرقت في العاجل وجب لها حسن الثواب في الآجل.
- ٣- همان: ولا تجعلها مطيتك في الطريق المستخف بأهلها فإنها حاملتك و سالكه بك مسلك الدين و المسبق لك و لا قوه إلا بالله.
- ٤- همان لقليل من الحرام و لا كثير، وأن تقتصد له في الحلال و لا تخرجه من حد التقويه إلى التهوين و ذهاب المرّوه وضبطه إذا هم بالجوع و الظمأ فإن الشبع المنتهى بصاحبه إلى التخم مكسله و مثبطه و مقطعه عن كل برّ و كرم.
- ٥- همان: فحفظه مما لا يحل لك والاستعانه عليه بغض البصر، فإنه من أعون الأعوان، و كثره ذكر الموت و التهديد لنفسك بالله و التخويف لها به، و بالله العصمه و التأقيد و لاحول و لا قوه إلا به.
- ٦- همان: و الإطراق و خشوع الأطواف اولين الجناح و حسن المناجاه له في نفسه و الطلب إليه في فكاك رقبتك التي أحاطت به خطيئتك و استهكلتها ذنوبك و لا قوه إلا بالله.
- ٧- همان، ندارد.

تعلم أنه وفاده إلى ربّك وفرار إليه من ذنوبك وبه قبول توبتك وقضاء الفرض الذي أوجبه الله عليك،! وحقّ الصّوم أن تعلم أنه حجاب ضربه الله على لسانك وسمعك وبصرك وبطنك وفرجك ليسترك به من النّار،(١) فإن تركت الصّوم خرقت ستر الله عليك،! وحقّ الصّدقه أن تعلم أنّها ذخرك عند ربّك عزّوجلّ، ووديعة التي لا تحتاج إلى الإشهاد عليها(٢) فإذا علمت! ذلك كنت بما(٣) تستودعه سرّاً أوثق منك بما تستودعه علانيه(٤) وتعلم أنّها دفع البلايا والأسقام عنك في الدّنيا، وتدفع عنك النّار في الآخرة،! وحقّ الهدى(٥) أن تريد به وجه الله عزّوجلّ، ولا تريد به خلقه، ولا تريد به إلاّ التعرّض لرحمة الله ونجاه

ص: ١١٢

١- همان: وهكذا جاء في الحديث «الصّوم جنّه من النّار» فإن سكنت أطرافك في حجّتها رجوت أن تكون محبوباً وإن أنت تركتها تظطرب في حجابها وترفع جنبات الحجاب فتطلع إلى ما ليس لها بالنّظره الداعيّه للشهوه والقوّه الخارجه عن حد التقيّه لله لم تأمن تخرق الحجاب وتخرج منه ولا قوه إلاّ بالله.

٢- الفقيه والخرائج: ندادرد:

٣- الفقيه: لما.

٤- تحف: وكنت جديراً أن تكون اسررت إليه أمراً أعلنته وكان الأمر بينك وبينه فيها سرّاً على كل حال ولهم تستظهر عليه فيما استودعته منها[ب] اشهاد الأسماع والأبصار عليه بما كأنّها أوثق في نفسك لا كأنّك لا تثق به في تأديه وديعتك إليه. ثم لم تمتنّ بها على أحد لأنّها لك فاذا أمتنت بها لم تأمن أن تكون بها مثل تهجين حالك منها إلى من مننت بها عليه لأنّ في ذلك دليلاً على أنّك لم ترد نفسك بها ولو أردت نفسك بها لم تمتنّ بها على أحدٍ ولا قوه إلاّ بالله.

٥- همان: فإن تخلص بها الإبراده إلى ربك والتعرّض لرحمته وقبوله ولا تريد عيون الناظرين دونه، فإذا كنت كذلك لم تكن متكلفاً ولا متصنّاً وكنت أنّما تقصد إلى الله واعلم أنّ الله يراد باليسر ولا يراد بالعسر كما أراد بخلق التيسر ولا يردّ به التّعسر، وكذلك التذلل أولى بك من التدهقن لأنّ الكلفه والمؤونه في المتدهقنين فأما التذلل والتمسكن فلا كلفه فيها ولا مؤونه عليها لأنّهما الخلقه وهما موجودان في الطبيعه ولا قوه إلاّ بالله.

روحك يوم تلقاه! وحقّ السلطان أن تعلم أنّك جعلت له فتنه و أنّه مبتلى فيك بما جعله الله عزّوجلّ له عليك من السلطان، (١) و أنّ عليك أن لا تعرّض لسخطه فتلقه بيدك إلى التهلكه، وتكون شريكاً له فيما يأتي إليك من سوء! وحقّ سائسك بالعلم التعظيم له والتوقير لمجلسه، وحسن الاستماع إليه والاقبال عليه، (٢) وأن لا ترفع عليه صوتك وأن لا تجيب أحداً إليه يسأله عن شيء حتى يكون هو الذي يجيب، ولا تحدّث في مجلسه أحداً ولا تغتاب عنده أحداً، أن تدفع عنه إذا ذكر عندك سيء و أن تستر عيوبه وتظهر مناقبه، ولا تجالس له عدواً ولا تعادي له ولياً، فإذا فعلت ذلك شهد لك ملائكة الله بأنك قصدته وتعلّمت علمه لله جلّ اسمه للناس! وأمّا حقّ سائسك بالملك (٣) فأن تطيعه ولا تعصيه إلاّ فيما يسخط الله عزّوجلّ، فإنّه لاطاعه لمخلوق في معصيه الخالق! وأمّا حقّ رعيتك بالسلطان فأن

ص: ١١٣

١- همان: و أن تخلّص له في النصيحة وأن لا تماحكه وقد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك وهلاكه، وتذلّ وتلطّف لاعطائه من الرضا ما يكفّه عنك ولا يضرّ بدينك وتستعين عليه في ذلك بالله ولا تعارّزه ولا تعانده، فإنّك إن فعلت ذلك عقفته نفسك فعرضتها لمكروهه وعرضته للهلكه فيك، وكنت خليفاً أن تكون معيناً له على نفسك وشريكاً له فيما أتى إليك ولا قوه إلاّ بالله.

٢- همان و المعونه له على نفسك فيما لاغنى بك عنه من العلم بأن تفرّع له عقلك وتحضره فهمك وتركي له [قلبك] وتجلّى له بصرك بترك اللّمذات ونقض الشهوات، وأن تعلم أنّك فيما ألقى [إليك] رسوله إلى من لقيك من أهل الجهل فلزمك حسن التّأديه عنه إليهم ولا تخنه في تأديه رسالته والقيام بها عنه اذا تقلّدها، ولا حول ولا قوه إلاّ بالله.

٣- همان: فنحو من سألسك بالسلطان إلاّ أنّ هذا يملك ما لا يملكه ذات تلزمك طاعته فيما دقّ وجلّ منك إلاّ أن تخرجك من وجوب حقّ الله، ويحول بينك وبين حقّه وحقوق الخلق، فإذا قضيته رجعت إلى حقّه فتشا غلت به، ولا قوه إلاّ بالله.



تعلم (١١) أنهم صاروا رعيتك لضعفهم وقوتك، فيجب أن تعدل فيهم وتكون لهم كالوالد الرحيم وتغفر لهم جهلهم، ولا تعاجلهم بالعقوبة؛ وتشكر الله عزوجل على ما آتاك من القوه عليهم؛ وأما حق رعيتك بالعلم فإن تعلم أن الله عزوجل إنما جعلك فيما لهم فيما آتاك من العلم وفتح لك من خزائنه فإن أحسنت (١٢) في تعليم الناس ولم تخرق بهم ولم تضجر عليهم زادك الله من فضله، وإن أنت منعت الناس علمك أوخرت بهم عند طلبهم العلم منك كان حقاً على الله عزوجل أن يسلبك العلم و بهاء ويسقط من القلوب محللك؛ وأما حق الزوجه فإن تعلم أن الله جعلها لك سكناً وانسا (١٣) فتعلم أن ذلك نعمه من الله عليك، فتكرمها وترفق بها وإن كان حقك عليها أوجب فإن لها عليك أن ترحمها لأنها أسيرك وتطعمها تكسوها فإذا جهلت عفوت عنها؛

ص: ١١٤

١- أنك أنها استرعيتهم بفضل قوتك عليهم فإنه أحلهم محل الرعيه لك ضعفهم وذلمهم، فما أولى من كفاكه ضعفه وذلك حتى صيره لك رعيه وصير حكمك عليه نافذاً، لا يمتنع منك بعزه ولاقوه ولا يستنصر! فيما تعاضمه منك إلا [بالله] بالرحمه والحياطه والأناه، وما أولاك إذا عرفت ما أعطاك الله من فضل هذه العزه والقوه التي قهرت بها أن تكون لله شاكرًا ومن شكر الله أعطاه فيما أنعم عليه ولاقوه إلا بالله. -! در متن يمستنصر بود.

٢- همان: فيما ولأك الله من ذلك و قمت به لهم مقام الخاذن الشفيق الناصح لمولاه في عبيده، الصابر المحتسب الذي إذا رأى ذا حاجه أخرج له من الأموال التي في يديه كنت راشداً و كنت لذلك آملاً معتقداً وإلا كنت له فائناً ولخلقه ظالماً ولسلبه وعزه متعزضاً.

٣- همان: و واقيه، وكذلك كل واحد منكما يجب أن يحمد الله على صاحبه ويعلم أن ذلك نعمه منه عليه، و وجب أن يحسن صحبه نعمه الله ويكرمها ويرفق بها، وإن كان حقك عليها أغلظ وطاعتك أغلظ وطاعتك بها ألزم فيما أحببت وكرهت مالم تكن معصيه، فإن لها حق الرحمه والمؤانسه و موضع السكون إليها قضاء اللذه التي لا بد من قضائها ولذلك عظيم ولاقوه إلا بالله.

و أمّا حقّ مملوكك فإن تعلم أنّه خلق ربّك و ابن أبيك و أمّك و لحمك و دمك لم تملكه كأنّك صنعته دون الله خلقت شيئاً من جوارحه ولا- أخرجت له رزقاً، ولكنّ الله عزّوجلّ كفاك ذلك، ثم سخّره لك و ائتمنك عليه و استودعك إيّاه (١) ليحفظ لك ماتأته من خير إليه فأحسن إليه كما أحسن الله إليك و إن كرهته استبدلت به، ولم تعذب خلق الله عزّوجلّ، و لا قوه إلا بالله،

و حقّ أمّك، أن تعلم أنّها حملتك حيث لا يحتمل أحدٌ أحداً، و أعطتك من ثمره قلبها ما يعطى أحدٌ أحداً (٢) و وقتك! بجميع جوارحها، (٣) و لم تبال أن تجوع و تطعمك، و تعطش و تسقيك، و تعرى و تكسوك، و تضحي و تظلمك، و تهجز النوم لأجلك، و وقتك الحرّ و البرد لتكون لها فأنتك لا تطيق شكرها! إلا بعون الله تعالى و توفيقه، و أما حقّ أبيك فإن تعلم أنّه أصلك، و أنّه لولاه تكن، فمهما رأيت في نفسك ممّا يعجبك فاعلم أنّ أباك أصل النعمة عليك فيه، فاحمد الله و اشكره على قدر ذلك. و لا قوه إلا بالله و أما حقّ ولدك فإن تعلم أنّه منك و مضاف إليك في عاجل الدنيا بخيره و شرّه مسؤول عمّا وليته من

ص: ١١٥

١- همان: لتحفظه فيه و تسير فيه يسيرته، فتطعمه ممّا تأكل و تلبسه ممّا تلبس و لا تكلفه مالا يطاق فإن.

٢- همان: بسمعها و بصرها و بدها و رجلها و شعرها و بشرها.

٣- همان: مستشره بذلك، فرحه، موبله، محتمله لما فيه مكروها و ألمها و ثقلها و غمها حتّى دفعتها عنك يد القدره و أخرجتك إلى الأرض قرضيت أن تشبع و تجوع هي، و تسكوك و تعرى و تروبك و نظماً و تظلك و تضحي، و تنعمك ببؤسها و تلذذك بالنوم بأرقها و كان بطنها لك و عاءً و حجرها لك حواءً، و ثديها لك سقاءً و نفسها لك و قاءً، تباشر حرّ الدنيا و بردها لك و دونك.

حسن لأدب والدلالة على ربه عزوجل والمعونه له على طاعته، فاعمل في أمره عمل (١) من يعلم أنه مثاب على الإحسان إليه، معاقب على الإساءة إليه! و أما حق أخيك فإن تعلم أنه يدك وعزك وقوتك، فلا تتخذ سلاحاً على معصية الله، ولا عدّه للظلم لخلق الله، وتدع تصرته على عدوه (٢) والنصيحه له، فان أطاع الله! وإلا فليكن الله أكرم عليك منه، ولاقوه إلا بالله! وأما حق مولاك المنعم عليك فإن تعلم أنه أنفق فيك ماله وأخرجك من ذل الرق وحشته إلى عز الحرّيه وأنسها فأطلقك من أسر الملكه (٣) وفكّ عنك قيد العبوديه وأخرجك من السجن (٤) وملكك نفسك، وفزغك لعباده ربك وتعلم أنه أولى الخلق بك في حياتك وموتك (٥) و أن نصرته عليك واجبه بنفسك و ما احتاج إليه منك، ولاقوه إلا بالله، وأما حق مولاك الذي أنعمت عليه، فإن تعلم أن الله عزوجل جعل (٦) عتقك له وسيله إليه، وحجاباً لك من النار، وأن

ص: ١١٦

- ١- همان: المتزين بحسن أثره عليه في عاجل الدنيا، المعذر إلى ربه فيما بينك وبينه بحسن القيام عليه والآخذ له منه، ولاقوه إلا بالله.
- ٢- همان: والحوّل بينه وبين شياطينه، وتأديه النصيحه إليه، ولإقبال عليه في الله فان انقاد لربه وأحسن الإجابة له.
- ٣- الخرائج: الملكيه.
- ٤- تحف: سجن القهر ودفع عنك العسر، وبسط لك لسان الإنصاف وأباحك الدنيا كلّها.
- ٥- همان: وأحق الخلق بنصرك ومعونتك ومكانفتك في ذات الله، فلا تؤثر عليه نفسك ما احتاج اليك.
- ٦- همان: جعلك حاميه عليه و واقيه وناصرًا ومعقلاً وجعله لك وسيله وسبباً بينك وبينه فبالحرى أن يحجبك عن النار فيكون في ذلك ثواب منه في الآجل ويحكم لك بميراثه في العاجل إذا لم يكن له رحم مكافأه لما أنفقته من مالك عليه وقمت به من حقّه بعد إنفاق مالك، فان لم تخفه خيف عليك أن لا يطيب لك ميراثه، ولاقوه إلا بالله.

ثوابك في العاجل مي رائه إذا لم يكن له رحم مكافاه بما أنفقت من مالك و في الآجل الجَنِّه! و أما حق ذى المعروف عليك فأن تشكره و تذكر معروفه و تكسبه المقاله الحسنه و تخلص له الدَّعاء فيما بينك و بين الله عزَّوجلَّ، فاذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سرّاً و علانيه، ثم إن (١) قدرت على مكافأته يوماً كافيته. !

و أما حقّ الممؤذن أن تعلم أنّه مذكرٌ لك ربّك عزّوجلّ، و داع لك إلى حظّك، و عونك على قضاء قرض الله عليك، فاشكره على ذلك شكرك للمحسن إليك (٢) و أمّا حقّ إمامك في صلاتك فأن تعلم أنّه قد تقلّد السِّفاره فيما بينك و بين ربّك عزّوجلّ و تكلم عنك و لم تتكلم عنه، و دعالك و لم تدع له، و كفاك هول المقام بين يدي الله (٣) عزّوجلّ، فان كان به نقص كان به دونك و إن كان تماماً كنت! شريكه، و لم يكن له عليك فضل فوقى نفسك بنفسه و صلاتك بصلاته فتشكر له على قدر ذلك، و أما حق جليستك فأن تلبن له جانبك و تنصفه في مجازاه اللفظ و لا (٤) تقوم من مجلسك إلا باذنه و من (٥) يجلس إليك

ص: ١١٧

- ١- همان: أمكن مكافأته بالفعل كافأته، و إلا كنت مرصداً له موطناً نفسك عليها.
- ٢- همان: و إن كنت في بيتك لذلك لم تكن الله في أمره متقهما و علمت أنّه نعمه من الله عليك لاشكّ فيها فأحسن صحبه نعمه الله بحمد الله عليها على كل حال، و لا قوه إلا بالله.
- ٣- همان: و المساء له له فيك و لم تكفه ذلك، فإن كان في شيء من ذلك تقصير كان به دونك و إن كان آشماً لم تكن.
- ٤- همان: تغرق في نزع اللّحظ إذا لحظت، و تقصد في اللفظ إلى أفهامه إذا لفظت، و إن كنت المجلس إليه كنت في القيام عنه بالخيار، و إن كان الجالس كان بالخيار و لا تقوم إلا باذنه، و لا قوه إلا بالله.
- ٥- الفقيه: تجلس.

يجوز له القيام عنك بغير إذنك و تنسى زلاته وتحفظ خيراته، ولا تسمعه إلا خيراً! و أما حق جارك! فحفظه غائباً، و اكرامه شاهداً ونصرته إذا كان مظلوماً ولا تتبع له عوره، (١) فان علمت عليه سوءاً سترته عليه، و إن علمت أنه يقبل نصيحتك نصحته فيما بينك و بينه، ولا تسلّمه عند شديده، و تقبل عثرته، و تغفر ذنبه،! و تعاشره معاشره كريمه، و لا قوه إلا بالله، و أما حق الصّاحب فان تصحبه (٢) بالفضل و الانصاف،! و تكرمه كما بكرمك، (٣) و كن! عليه رحمه، و لا تكن عليه عذاباً، و لا قوه إلا بالله، و أما حق الشريك فان غاب كفيته و إن حضر رعيته، و لا تحكم دون حكمه، و لا تعمل رأيك دون مناظرته، تحفظ عليه ماله، و لا تخونه فيما عزّ أو هان من أمره فإنّ يدالله تبارك و تعالی على الشريكين مالك يتخاونا و لا قوه إلا بالله و أما حق مالك فان لا تأخذه إلا من حلّه، و لا

ص: ١١٨

١- تحف: و لا تبحث له عن سوء [ه] لتعرفها، فإن عرفتها منه عن غير اراده منك و لا تكلف، كنت لما علمت حصناً حصيناً و سترأ ستيراً، لو بحثت لأسنه عن ضميراً لم تتصل إليه لانطوائه عليه. لا تستمع عليه من حيث لا يعلم، لا تسلّمه عند شديده، و لا تحسد عند النعمه، تقبل عثرته و تغفر زنته، و لا تدّخر حلمك عنه و إذا جهل عليك و لا تخرج أن تكون مسلماً له. تردّ عنه لسان الشتيمة و تبطل فيه كيد حامل النصيحة.

٢- همان: بالفضل ما وجدت إليه سيلاً و إلا فلا أقل من الإنصاف.

٣- تحفظه كما يحفظك، و لا بسبقك فيما بينك و بينه إلى مكرمه، و إن سبقك كافاتّه، و لا تقصر به عما يستحقّ من الموده تلزم نفسك نصيحتّه و حياطته و معاضدته على طاعه ربّه و معونته على نفسه فيما لا يهّم من معصيته ربّه ثم تكون.

تنفقه إلا في وجهه، (١) ولا تؤثر على نفسك من (٢) لا يحمذك فاعمل فيه بطاعه ربك ولا تبخل به فتبوء بالحسره والندامه مع السعه، (٣) ولا قوه إلا بالله، وأما حق الذي يطالبك فإن كنت موسراً (٤) أعطيته، وإن كنت معسراً أرضيته بحسن القول ورددته عن نفسك رداً لطيفاً وحق الخليط أن لاتعزّه، ولا تغشّه، ولا تخدعه، (٥) وتتقى الله تبارك وتعالى في أمره، وحقّ الخصم المدعى عليك فإن كان ما يدعى عليك حقاً (٦) كنت شاهده على نفسك و لم تظلمه، و أوفيته حقّه، و إن كان ما يدعى باطلاً رفقت به، و لم تأت في أمره غير الرّفق، و لم تسخط ربك في أمره،! و لا قوه إلا بالله، و (٧) حقّ خصمك الذي تدعى عليه (٨) إن

ص: ١١٩

- ١- همان: حلّه ولا تحزّفه عن مواضعه ولا تصرفه عن حقائقه، ولا تجعله إذا كان من الله إلا إليه و سبباً إلى الله.
- ٢- همان: لعلّه لا يحمذك، بالحرى أن لا يحسن خلافته في تركتك، ولا يعمل فيه بطاعه ربك، فتكون معيناً على ذلك و بما أحدث في مالك أحسن نظراً لنفسه فيعمل بطاعه ربّه فيذهب بالغنيمه.
- ٣- الفقيه و تحف و الخرائج: التبعه.
- ٤- تحف أوفيته وكفيته و أغنيته و لم تردده و تمطله فإن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال: «مطل الغنى ظلم».
- ٥- همان: ولا تعمل في انتفاضه عمل العدو الذي لا يبقى على صاحبه، و إن أطمأن إليك استقصيت له على نفسك، و علمت أن غين المسترسل ربواً و لا قوه إلا بالله.
- ٦- همان: لم تنفسخ في حجته، و لم تعمل في إبطال دعوته، و كنت خصم نفسك له، و الحاكم عليها، و الشاهد له بحقه دون شهاده الشهود، فإن ذلك حق الله عليك و ان كما ما يدّ عليه باطلاً رفقت به و رعته، و ناشدته بدينه، و كثرت حدّته عنك بذكر الله و القيت حشو الكلام و الفظه الذي لا يردّ عنك عاديه بل تبو باثمه و به يشخد عليك سيف عداوته، لأنّ لفظه السوء تبعث الشرّ، و الخير مقمعه للشرّ.
- ٧- الفقيه: أما.
- ٨- تحف: فان كان ما تدعى حقاً أجملت مقاولته مخرج الدعوى، فإنّ للدعوى غلظه في سمع المدعى عليه و قصدت قصد حجّتك بالرّفق و امهل المهله، و أبين البيان و ألطف و لم تتشاغل عن حجّتك، بمنازعته بالقييل و قال فتذهب عنك عجتك و لا يكون لك في ذلك درك، و لا قوه إلا بالله.

كنت محققاً في دعوتك أجملت مقاولته، ولم تجحد حقّه، وإن كنت مُبطلاً في دعوتك اتّقيت الله عزّوجلّ وتبت إليه، وتركت الدّعوى! وحقّ المستشار(١) إن علمت أنّ له رأياً أشرت عليه، وإن لم تعلم أرشده إلى من يعلم! وحقّ المشير عليك أن لا تتهمه فيما لا توافقك(٢) من رأيه، فان وافقك حمدت الله عزّوجلّ، وحقّ المستنصح أن توذّي إليه النصيحة(٣) وليكن مذهبك الرّحمة له والرّفق به، وحقّ الناصح أن تلين له جناحك(٤) وتصغى إليه يسمعك، فان أتى الصواب حمدت الله عزّوجلّ وإن لم يوافق رحمته، ولم تثمه وعلمت أنّه أخطأ، ولم تؤخذه بذلك! إلا أن يكون مستحقاً للتّهمه فلا تعبا بشيء من أمره على حال، ولاقوه، إلا بالله وحقّ الكبير توقيره لسنّه و

ص: ١٢٠

١- همان: فان حضرت له وجه رأى جهدت له فى النصيحة وأشرت عليه بما تعلم أنّك لو كنت مكانه عملت به وذلك ليكن منك فى رحمه ولين، فإنّ اللّبن يؤنس الوحشه وإنّ الغلظ يوحش موضع الأّنس، وإن لم يحضرك له رأى و عرفت له من تثق برأيه وترض به لنفسك دلّته عليه و أرشده إليه فكنت لم تأله خيراً ولم تدّخره نصحاً، ولا حول ولاقوّه إلا بالله.

٢- همان: يوافقك عليه من رأيه إذا أشار عليك فإنّما هى الاراء و تصرّف فيها و اختلافهم فكن عليه فى رأيه بالخيار إذا اتّهمت رأيه، فأما تهمته فلا يجوز لك إذا كان عندك ممّن يستحقّ المشاوره ولا تدع شكره على ما بدالك من أشخاص رأيه و حسن وجه مشورته، فإذا وافقك حمدت الله و قبلت ذلك من أخيك بالشكر ولا رصاد بالمكافأه فى مثلها إن فزع إليك، ولاقوّه إلا بالله.

٣- على الحقّ الذى ترى له أنّه يحمل ويخرج المخرج الذى يلين على مسامعه، وتكلّمه من الكلام بما يطيقه عقله، فإنّ لكلّ عقل طبقة من الكلام يعرفه ويجتنبه.

٤- همان: ثم تشرّب له قلبك و تفتح له سمعك حتّى تفهم عنه نصيحته، وإن لم يكن وفق لها فيها رحمته ولم تتهمه وعلمت أنّه لم يالك نصحاً إلا أنّه أخطأ.

إجلاله (١) لتقدمه في الإسلام قبلك وترك مقابله عند الخصام لا تسبقه إلى طريق ولا تتقدمه، ولا تستجعله وإن جهل عليك احتمله وأكرمته (٢) لحق الإسلام وحرمة! وحق الصغير رحمته في تعليمه والعفو عنه والستر (٣) عليه والزفق به والمعونه له، وحق السائل (٤) إعطاؤه على قدر حاجته! وحق المسؤول إن أعطى فاقبل منه بالشكر والمعرفة بفضلته و(٥) إن منع فاقبل عذره! وحق من سرك لله (٦) تعالى ذكره أن تحمد الله عزوجل أولاً، ثم تشكره! وحق من أساءك (٧) أن تعفو عنه. وإن علمت إن العفو عنه يضّر نتصرت قال الله تبارك وتعالى:

ص: ١٢١

- ١- همان: واجلال إسلامه معه سنّه فإنّما حقّ السنّ بقدر الإسلام ولا قوّه إلاّ بالله.
- ٢- همان: بحق إسلامه إذا كان من أهل الفضل في اسلام بتقديمه فيه.
- ٣- همان: وستر على جرائم حدائته فإنّه سبب للتوبه، والمداراه له، وترك مماحكته فإنّ ذلك أدنى لرشده.
- ٤- همان: إعطاؤه إذا تهيأت صدقه و قدرت على سدّ حاجته، والدّعاء له فيما نزل به، والمعاونه له على طلبته، وإن شككت في صدقه وسبقت إليه التّهمه له ولم تعزم على ذلك لم تأمن أن يكون من كبد الشيطان أراد أن يصدك عن حظك ويحول بينك وبين التّقرّب إلى ربّيك وتركته بستره وروده رداً جميلاً وإنّ غلبت نفسك في أمره واعطيته على ما عرض في نفسك منه فإنّ ذلك من عزم الأمور.
- ٥- همان: وطلب وجه العذر في منعه، وأحسن به الظنّ وأعلم أنّه إن منع فماله منع وأن ليس الشريب في ماله وإن كانن ظالماً، فإنّ الإنسان لظلوم كفّار.
- ٦- همان: به و على يديه، فان كان تعمدها لك حمدت الله أولاً ثم شكرته على ذلك بقدره في موضع الجزاء و كافأته على فضل الإبتداء وأرصدت له المكافاه وإن لم يكن تعمدها حمدت الله وشكرته وعلمت أنّه منه، توحدك بها وأحببت هذا، إذا كان سبباً من أسباب نعم الله عليك وترجو له بعد ذلك خيراً فإنّ أسباب النعم بركه حيث ما كانت وإن كان لم يتعمد ولاقوّه إلاّ بالله.
- ٧- همان: ساءك القضاء على يديه يقول أو فعل فان كان تعمدها كان العفو أولى بك لما فيه له من القمع وحسن الأدب مع كثيراً مثاله من الخلق فان الله يقول... .



! وَ لَمَنْ أَنْتَصِرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ { (١١) (٢) } وَ حَقَّ أَهْلَ مَلَّتْكَ أَضْمَارَ السَّلَامَةِ وَ الرَّحْمَةَ لَهُمْ، وَ الرَّفْقَ بِمَسِيئِهِمْ، وَ تَأَلَّفَهُمْ وَ اسْتِصْلَاحَهُمْ، وَ شَكَرَ مُحْسِنَهُمْ (٣) وَ كَفَّ الْأَذَى عَنْهُمْ وَ تَحَبَّبَ لَهُمْ مَا تَحَبَّبَ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ، وَ أَنْ تَكُونَ شَيْخُوهُمْ بِمَنْزِلِهِ أَوْلَادِكَ! وَ حَقَّ الذَّمُّ (٤) أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَ لَا تَظْلِمُهُمْ مَا وَفَّاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَعْدَهُ! (٥)

## ٩- نامه امام (عليه السلام) درباره كراهيت احرام باطيلسان:

قال الصدوق: أبى رحمه الله، قال حدّ ثنا سعد بن عبدالله، عن احمد وعبدالله،

ص: ١٢٢

١- شورى / ٤١.

٢- همان: إلى قوله من عزم الأمور» وقال عزوجل «وإن عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصّابرين» هذا فى العمد، فان لم يكن عمداً لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فتكون قد كافأته فى تعمّد على خطأ ورفقت به ورددته بألطف ما تقدر عليه، ولا قوّه إلا بالله.

٣- همان: إلى نفسه واليك فإن إحسانه إلى نفسه إحسانه إليك اذا كفّ عنك أذاه وكفاك مؤؤنته، حبس عنك نفسه، فعّمهم جميعاً بدعوتك وابصرهم جميعاً بنصرتك وأنزلتهم جميعاً منك منازلهم، كبيرهم بمنزله الوالد وصغيرهم بمنزله الولد وأوسطهم بمنزله الأخ، فمن أتاك تعاهدته بلطف ورحمه. وصل أخاك بما يجب للأخ على أخيه.

٤- همان: فالحكم فيهم أن تقبل منهم ما قبل الله وتفى بما جعل الله لهم من ذمته وعهده وتكلم إليه فيما طلبوا من أنفسهم وأجبروا عليه وتحكم فيهم بما حكم الله به على نفسك فيما جرى بينك [وبينهم] من معاملته وليكن بينك وبين ظلمهم عن رعايه ذمه الله والوفاء بعهده وعهد رسول الله (صلى الله عليه وآله) حائل فأنه بلغنا أنه قال: «من ظلم معاهداً كنت خصمه» فاتق الله، ولا حول ولا قوّه إلا بالله. فهذه خمسون حقاً محيطاً بك لا تخرج منها من حال من الأحوال يجب عليك رعايتها والعمل فى تأديتها ولا يستعانه بالله حلّ ثأوه على ذلك ولا حول ولا قوّه إلا بالله والحمد لله ربّ العالمين.

٥- الخصال، ٢/٦٧٤-٦٨٤؛ الفقيه، ٢/٦١٨-٦٢٦؛ تحف العقول، ٢٦٠-٢٧٨؛ الخرائج والجرائح، ٤٨٢-٤٨٧.

ابن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبيد الله بن علي الجعفي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال وجدنا في كتاب جدى (عليه السلام) :

«لا يلبس المحرم طيلساناً مزوراً».(١)

فذكرت ذلك لأبى فقال انما فعل ذلك كراهيه أن يزره عليه الجاهل فلما الفقيه فانه لا بأس أن يلبسه».

### ١٠- دعائي از امام سجاد، كه امام صادق (عليه السلام) به مسعده بن صدقه، تعليم فرمود:

قال المفيد والطوسي عنه: اخبرني أبو الحسن احمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، قال حدثني أبى، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن احمد بن محمد بن عيسى، عن هارون بن مسلم، عن مسعده بن صدقه قال: سألت أبا عبد الله جعفر بن محمد عليهم السلام أن يعلمنى دعاء أدعوبه فى المهمّات، فأخرج إلى أو راقاً من صحيفه عتيقه، فقال: انتسخ ما فيها فهو دعاء جدى على بن الحسين زين العابدين عليهم السلام للمهمّات، فكتبت ذلك على وجهه، وهو:

«اللهم هديتنى فلهوت، ووعظت فقسوت، وأبليت الجميل فعصيت، وعرّفت فأصررت، ثمّ عرّفت فاستغفرت فأقلت، فعدت فسترت، فللك الحمد إلهى تفخّمت أوديه هلا-كى، وتخلّلت شعاب تلفى، فتعرّضت فيها لسطواتك، ويجلولها لعقوباتك، ووسيلتى

ص: ١٢٣

إليك التوحيد، وذريعتي أنني لم أشرك بك شيئاً ولم أتخذ معك إلهاً، قد فررت إليك من نفسي، وإليك يفرّ المسيء، وأنت مفرع المضيّع حظّ نفسه.

فلك الحمد إلهي، فكم من عدوّ انتضى عليّ سيف عداوته، وشحذ لي ظبه مُديته، وأرهدف لي شباحده، وداف لي قواطل سمومه، وسدّد نحوي صوائب سهامه، ولم تنم عنيّ عين حراسته وأضمر أن يسومني المكروه، ويجرّ عني زعاف مرارته، فنظرت يا إلهي إلى ضعفي عن احتمال الفوادم، وعجزت عن الانتصار ممّن قصدني بمحاربتة، ووحدتني في كثير عدد من ناواني، وأرصد لي البلاء فيما لم أعمل فيه فكري، فابتدأتني بنصرتك، وشددت أزرى بقوّتك، ثمّ فللت لي حدّه وصيرّته من بعد جمع وحده، وأعليت كعبي عليه، وجعلت ما سدّده مردوداً عليه، فرددته لم يشف غليله، ولم يبرد حراره غيظه، قد عضّ على شواه وأدبر مولياً.

اللهمّ ارحمني بترك المعاصي ما أبقيتني، وارحمني بترك تكلف مالا- يعينني، وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عنيّ، وألزم قلبي حفظ كتابك كما علّمتني، واجعلني أتلوه على ما يرضيك [به] عنيّ، ونور به بصري، وأوعه سمعي، واشرح به صدري، وفرّج به عن قلبي، وأطلق به لساني، واستعمل به بدني، واجعل فيّ من الحول والقوه مايسهل ذلك عليّ، فإنّه لاحول ولاقوه إلاّ بك.

اللهمّ اجعل ليلي ونهاري وديناي وآخرتي ومنقلبي ومثواي عافيه منك، ومعافاه وبركه منك. اللهمّ أنت ربّي ومولاي وسيدي وأملّي و

إلهى وغيائى وسندى وخالقى وناصرى وثقتى ورجائى، لك محياى ومماتى، ولك سمعى وبصرى، وبيدك رزقى، وإليك أمرى فى الدّنيا ورجائى، لك محياى ومماتى، ولك سمعى وبصرى وبيدك رزقى، وإليك أمرى فى الدّنيا والآخره. ملكتنى بقدرتك، وقدرت علىّ بسطانك، لك القدره فى أمرى، و ناصيتى بيدك، لا يحول أحد دون رضاك، برأفتك أرجو رحمتك، وبرحمتك أرجو رضوانك، لا أرجو ذلك بعملى، فقد عجز عنى عملى، و كيف أرجو ما قد عجز عنى، أشكو إليك فاقتى، وضعف قوّتى، وإفراطى فى أمرى، وكلّ ذلك من عندى وما أنت أعلم به منى فاكفنى ذلك كله.

اللهم اجعلنى من رفقاء محمّد حبيبك، وإبراهيم خليلك، ويوم الفزع الأكبر من الآمين، فأمنى، وببشرى فبشرنى، وفى ظلالك فأظلنى، وبمفازة من النار فنجنى، ولا- تسمنى السوء ولا- تخزنى، ومن الدّنيا فسلمنى، وحيّتى يوم القيامة فلّقنى، وبذكرك فذكرنى، ولليسرى فيسرنى، وللعسرى فجنّبنى، والصّلاه والزّكاه ما دمت حيّاً فألهمنى، ولعبادتك فوقّقنى، وفى الفقه ومرضاتك فاستعملنى، ومن فضلك فارزقنى، ويوم القيامة فيبّض وجهى، وحساباً يسيراً فحاسبنى، وبقيح عملى فلا تفضحنى، وبهدات فاهدنى، وبالقول الثابت فى الحياه الدّنيا والآخره فتبتنى.

وما أحببت فحبيه إالىّ، وما كرهت فبغّضه إالىّ، وما أهمنى من الدّنيا والآخره فاكفنى، وفى صلاتى وصيامى ودعائى ونسكى وشكرى و دنياى وآخرتى فبارك لى، والمقام المحمود فابعثنى، وسلطاناً نصيراً

فاجعل لى: وظلمى وجهلى وإسرافى فى أمرى فتجاوز عنى، ومن فتنه المحيا والممات فخلصنى، ومن الفواحش ماظهر منها وما بطن فنجنى، ومن أوليائك يوم القيامة فاجعلنى، وأدم لى صالح الذى آتىنى، وبالحلال عن الحرام فأغننى، وبالطيب عن الخبيث فاكفنى.

أقبل بوجهك الكريم إالى، ولا تصرفه عنى، وإلى صراطك المستقيم فاهدنى، ولما تحب وترضى فوقفنى.

اللهم إنى أعوذبك من الرباء والسمعه والكبرياء والتعظم والخيلاء والفخر والبذخ والأشر والبطر والإعجاب بنفسى والجبريه رب فنجنى، وأعوذبك، من العجز والبخل والشح والحسد والحرص والمنافسه والغش، وأعوذبك من الطمع والطبع والهلع والجزع والزيف والقمع، وأعوذبك من البغى والظلم والإعتداء والفساد والفجور والفسوق، وأعوذبك من الخيانه والعدوان والطغيان.

رب وأعوذبك من المعصيه والقطيعه والسيئه والفواحش والذنوب، وأعوذبك من الإثم والمأثم والحرام والمحرم والخبيث وكل ما لا تحب.

رب وأعوذبك من شر الشيطان ومكره وبغيه وظلمه وعداوته وشركه وزبانيته وجنده، وأعوذبك من شر ما خلقت من دابّه وهامّه أو جنّ أو إنس ممّا يتحرّك؛ وأعوذبك من شرّ ما ينزل من السّماء وما يعرج فيها، ومن شرّ ما ذره فى الأرض وما يخرج منها، وأعوذبك من شرّ كلّ كاهن وساحر وراكر ونافث وراق؛ ربّ أعوذبك من شرّ كلّ حاسد وطاق وباغ ونافس وظالم ومعتد وجائر؛ وأعوذبك من العمى والصّمم والبكم والبرص والجذام والشكّ والرّيب؛ وأعوذبك من الكسل والفشل

والعجز والتفريط والعجلة والتضييع والتقصير والإبطاء، وأعوذ بك من شر ما خلقت في السَّمَاوَاتِ والأَرْضِ وما بينهما وما تحت الثرى.

رَبِّ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْحَاجَةِ وَالْفَاقَةِ وَالْمَسْأَلَةِ وَالضَّيْعَةِ وَالْعَائِلَةِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْقَلَّةِ وَالذَّلَّةِ؛ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الضُّيْقِ وَالشَّدَّةِ وَالْقَيْدِ وَالْحَبْسِ وَالْوَثَاقِ وَالسَّجُونَ وَالْبَلَاءِ وَكُلِّ مَصِيبِهِ لِأَصْبِرَ لِي عَلَيْهَا، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنَا كُلَّ الَّذِي سَأَلْنَاكَ، وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ عَلَى قَدْرِ جَلَالِكَ وَعَظَمَتِكَ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (١)

ص: ١٢٧

---

١- أمالي المفيد، ٢٤٠-٢٤٤- أمالي الطوسي، ٩-١٢ به نقل از شيخ مفيد.



**بخش چهارم: نامه‌های امام محمد باقر (علیه السلام)**

**۱- نامه امام (علیه السلام) به یکی از خلفای بنی امیه:**

ص: ۱۲۹





قال الكليني: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن بعض أصحابه، قال: كتب أبو جعفر (عليه السلام) في رساله إلى بعض خلفاء بني امية:

«ومن ذلك ما ضيَع الجهاد الذى فضّله الله عزّوجلّ على الأعمال وفضّل عامله على العمّال تفصيلاً فى الدّرجات والمغفره والرّحمه لأنّه ظهر به الدّين و به يدفع عن الدّين و به اشترى الله من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بالجنّه بيعاً مفلحاً منجحاً، اشترط عليهم فيه حفظ الحدود و أوّل ذلك الدّعاء إلى طاعه الله عزّوجلّ من طاعه العباد و إلى عباده الله من عباده العباد و إلى ولايه الله من ولايه العباد، فمن دعى إلى الجزيه فأبى قتل وسبى أهله وليس الدّعاء من طاعه عبد إلى طاعه عبد مثله و من أقرّ بالجزيه لم يتعدّ عليه ولم تخفر ذمّته و كلف دون طاقته و كان الفىء للمسلمين عامّه غير خاصّه و إن كان قتال و سبى سير فى ذلك بسيرته و عمل فى ذلك بسنّته من الدّين ثمّ كلف الأعمى و الأعرج الذين لا يجدون ما ينفقون على الجهاد بعد عزّ الله عزّوجلّ أيّاهم و يكلف الذين يطيقون ما لا يطيقون على الجهاد بعد عزّ الله عزّوجلّ

ص: ١٣١

اياهم و يكلف الذين يطبقون مالا يطبقون و إنما كانوا أهل مصر يقاتلون من يليه يعدل بينهم في البعوث، فذهب ذلك كله حتى عاد الناس رجلين أجير مؤتجر بعد بيع الله و مستأجر صاحبه غارم و بعد عذر الله و ذهب الحجاج فضيخ و افتقر الناس فمن أعوج ممن أعوج هذا و من أقوم ممن أقام هذا فردّ الجهاد على العباد و زاد الجهاد على العباد، إنّ ذلك خطأ عظيم». (١)

## ٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه فضيل بن سكره درباره علم خداوند:

قال الكليني والصدوق: (٢) محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشير، عن فضيل بن سكره، قلت لأبي جعفر(عليه السلام) جعلت فداك إن رأيت أن تعلمنى هل كان الله جلّ ذكره يعلم قبل أن يخلق أنّه و حده؛ فقد اختلف مواليك، فقال بعضهم: قد كان يعلم تبارك و تعالى أنّه و حده قبل أن يخلق شيئاً من خلقه و قال بعضهم: انها معنى يعلم يفعل، فهو اليوم يعلم أنّه لاغير قبل فعل الأشياء، و قالو إن أثبتنا أنّه لم يزل عالماً بأنّه لاغيره فقد أثبتنا معه غيره فى أزليته، فإن كان رأيت سيدي أن تعلمنى مالا أعدوه إلى غيره، فكتب(عليه السلام):

ص: ١٣٢

١- فروع الكافي، ٥/٣.

٢- توحيد: حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار رحمه الله، عن أبيه، و... ادامه حديث.

« ما زال الله تعالى عالماً تبارك و تعالى ذكره». (١)

### ٣- نامه امام (عليه السلام) درباره ائمه عليهم السلام :

قال الصفار: حدثنا احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن اسمعيل، عن منصور عن طلحه بن زيد و محمد بن عبد الجبار بغير هذا الأسناد يرفعه إلى طلحه بن زيد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: قرأت في كتاب أبي:

«الأئمة في كتاب الله امامان: امام الهدى و امام الضلال، فاما الأئمة الهدى فيقدمون أمر الله قبل أمرهم و حكم الله قبل حكمهم، و أما ائمة الضلال، فأنهم يقدمون أمرهم، قبل أمر الله و حكمهم قبل حكم الله، اتباعاً لأهوائهم و خلافاً لما في الكتاب». (٢)

### ٤- نامه امام (عليه السلام) به عبيد بن زراره درباره ائمه عليهم السلام :

قال الكليني: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن محمد بن محمد، عن الحجاج، عن القاسم بن محمد، عن عبيد بن زراره قال: أرسل أبو جعفر (عليه السلام) إلى زاره:

«أن يعلم الحكم بن عتبة أن أوصياء محمد عليه و عليهم السلام محدثون». (٣)

ص: ١٣٣

١- اصول الكافي، ١/١٦٢؛ كتاب التوحيد، ١٤٥.

٢- بصائر الدرجات، ٣٢.

٣- اصول الكافي، ١/٣٢٩.

## ۵- نامه امام (علیه السلام) به حصین تغلبی درباره فرج:

قال النعمانی: (۱) حدثنا محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثني احمد بن ميثم عن عبيدالله بن موسى، عن عبدالأعلى بن حصين التغلبي، عن أبيه، قال: «لقيت أبا جعفر محمد بن علي عليهما السلام في حج أو عمره فقلت له: كبرت سنّي ودقّ عظمي فلست ادري يقضي لي لقاءك أم لا فاعهد إلي عهداً أو أخبرني متى الفرج: فقال:

«إنّ الشريد الطريد الفريد الوحيد، المفرد من أهله، الموثور بوالده، المكنى بعمّه، هو صاحب الزايات، واسمه اسم نبيّ». (۲)

فقلت اعد عليّ، فدعا بكتاب اديم أو صحيفه فكتب لي فيها.

## ۶- وصيت امام (علیه السلام) به فرزندش امام صادق (علیه السلام):

(۳)

قال الكليني وغيره: علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن

ص: ۱۳۴

۱- این حدیث با سلسله سند دیگری تکرار شده است: حدثنا احمد بن سعيد، قال حدثنا ابو عبدالله يحيى بن زكريا بن شيبان من كتابه قال: حدثنا يونس بن كليب قال: حدثنا معاوية بن هشام عن صباح قال حدثنا سالم الأشل، عن حصين تغلبی: ابو جعفر (علیه السلام) را ملاقات کردم- همانند حدیث قبلی را ذکر کرده، جز اینکه گوید: سپس ابو جعفر (علیه السلام) در پایان سخن خود به من نگریست و فرمود: آیا از بر شدی [یا] آن را برایت بنویسم؛ عرض کردم: چنانچه میل شما باشد. پس پاره‌ای از چرم یا صفحه‌ای طلبد آن را برایت نوشت و سپس آنرا من داد و حصین آن نوشته را نزد ما بیرون آورده و بر ما خواند، بعد گفت: این نوشته ابی جعفر است.

۲- غیبه النعمانی، ۲۵۴-۲۵۵.

۳- الإرشاد و اعلام الوری، با همین سلسله اسناد، ذکر کرده‌اند، ولی مناقب، روضه، الفصول بدون سند آورده‌اند.

عبدالرحمن عن عبدالأعلى، عن أبي عبدالله (عليه السلام)، قال: انّ أبي (عليه السلام) استودعني ما هناك فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً فدعوت له أربعة من قريش، فيهم نابع مولى عبدالله بن عمر، فقال: اكتب:

«(١) هذا ما أوصى به يعقوب بنه {إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ} (٢) و أوصى محمد بن علي إلى جعفر ابن محمد و أمره أن بكفنه في (٣) برده الذي كان يصلّي فيه الجمعة، (٤) و أن يعممه بعمامته، و أن يربّع قبره و يرفعه أربع أصابع و أن يحلّ عنه أطماره (٤) عند دفنه». (٧)

ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت له: يا أبت - بعد ما انصرفوا - ما كان في هذا بأن تشهد عليه، فقال: يا بني كرهت أن تغلب و أن يقال: أنه لم يوص اليه، فأردت أن تكون لك الحجّه».

ص: ١٣٥

- 
- ١- اعلام: اوصيك بما.
  - ٢- البقره/١٣٢.
  - ٣- الفصول، برده التي:
  - ٤- همان: و قميصه.
  - ٥- روضه، مناقب و الفصول، و أن يرفع قبره أربع أصابع.
  - ٦- الفصول: أطماره.
  - ٧- اصول الكافي، ١/٣٦٧ - ٣٦٨؛ الإرشاد، ٢٧١ - ٢٧٢؛ روضه الواعظين، ١/٢٤٩ - إعلام الوري، ٢٦٨، مناقب، ٤/٣٠٠ - ٣٠١؛ الفصول المهمه، ٢٢٢.

(۱)

قال الكليني: محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمّه حمزه بن بزيع؛ والحسين بن محمّد الأشعري، عن أحمد بن محمد بن عبدالله، عن يزيد بن عبدالله، عمّن حدّثه، قال: كتب أبو جعفر (عليه السلام) إلى سعد الخير:

«بسم الله الرحمن الرحيم أمّا بعد فأنتي أوصيك بتقوى الله فإنّ فيها السلامه من التلف و الغنيمه في المنقلب إنّ الله عزّوجلّ يقى بالتقوى عن العبد ما عذب عنه عقله و يجلى بالتقوى عنه عماه وجهله، وبالتقوى نجا نوح و من معه في السفينه و صالح و من معه من

ص: ۱۳۶

۱- مصحح گوید: در یکی از نسخ «شیخ» در متن قبل از ذکر رساله چنین آمده: «و هو سعد بن عبد الملك الأموي صاحب نهر السعيد بالرحبه». - شیخ طوسی، او را از اصحاب امام رضا (علیه السلام) شمرده، ولی به روایت او حتی امام جواد اشاره نکرده است. [ر.ک. رجال، ۳۷۸]. - کشی نیز روایت کرده که او حتی زمان، امام رضا را هم درک نکرده است. [ر.ک اختیار معرفه الرجال، ۲/۸۷۲]. - مفید به اسناد خود از ابي حمزه ثمالی چنین گوید: که سعد بن عبد الملك، که ابو جعفر (علیه السلام) او را سعد الخیر نامیده بود. - بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد، حال آنکه چون زنان می گریست، امام از او پرسید: سعد! چرا گریه می کنی؟ جواب داد: چرا نگریم حال آنکه من از «شجر ملعونه» هستم که در قرآن آمده است، امام (علیه السلام) به او فرمود: تو از آنان نیستی، بلکه تو از ما اهل بیت هستی، مگر قول خدای عزوجل را که از ابراهیم نقل می کند «هر کس از من پیروی کند از من است» [براهیم/۳۶] را نشنیده ای؟ [ر.ک الاختصاص، ۸۵]. - هر چند علامه مجلسی خود نیز در مرآه العقول با تکیه به منابع فوق «سعد» را از اصحاب امام باقر (علیه السلام) شمرده است [مرآه العقول، ۲۵/۱۲۲-۱۱۳]، ولی نمی دانم به چه علت در بحار الانوار، این نامه را، نامه امام جواد (علیه السلام) به سعد الخیر می داند، [بحار الانوار، ۷۵/۳۵۸-۳۶۱].

الصاعقه؛ وبالتقوى فاز الصابرون و نجت تلك العصب من المهالك ولهم إخوان على تلك الطريقه يلتمسون تلك الفضيله، نبدوا طغيانهم من الايراد بالشوات لما بلغهم فى الكتاب من المشلات، حمدوا ربهم على مارزقهم و هو أهل الحمد و ذموا أنفسهم على ما فرطوا و هم أهل الذم و علموا أن الله تبارك و تعالى الحليم العليم إنما غضبه على من لم يقبل منه رضاه و إنما يمنع من لم يقبل منه عطاءه و إنما يضل من لم يقبل منه هدايه، ثم أمكن أهل السّيئات من التوبه بتبديل الحسنات، دعا عباده فى الكتاب إلى ذلك بصوت رفيع لم ينقطع ولم ينح دعاء عباده فلعن الله الذين يكتمون ما أنزل الله و كتب على نفسه الرّحمه فسبقت قبل الغضب فتّمت صدقاً و عدلاً، فليس يبتدى، العباد بالغضب قبل أن يغضوه و ذلك من علم اليقين و علم التقوى و كلّ أمّه قد رفع الله عنهم علم الكتاب حين نبذوه و ولاهم عدّوهم حين تولّوه و كان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه حرّفوا حدوده فهم يروونه ولا- يرعونه والجهّال يعجبهم حفظهم للرّوايه والغلماء يحزنهم تركهم للرّعايه و كان من نبذهم الكتاب أن ولّوه الذين لا يعلمون فأوردوهم الهوى و أصدروهم إلى الرّدى و غيروا عرى الدّين، ثم ورثوه فى السفه و الصبا فالأمه يصدرن عن أمر الناس بعد أمر الله تبارك و تعالى و عليه يردون، فبئس للظالمين بدلاً ولايه الناس بعد ولايه الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فأصبحت الامه كذلك و فيهم المجتهدون فى العباده على تلك الضلاله، معجبون مفتونون، فعبادتهم فتنه لهم و لمن اقتدى بهم و قد كان فى الرسل ذكرى للعايدن إنّ نبياً من الأنبياء كان يستكمل الطاعه، ثم يعصى الله تبارك



و تعالی فی الباب الواحد فخرج به من الجنه و یبذ به فی بطن الحوث، ثم لا ینجیه، إلا الاعتراف و التوبه، فاعرف أشباه الأحبار و الرهبان الذین ساروا بکتمان الكتاب و تحریفه فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين، ثم اعرف شباهم من هذه الأمه الذین أقاموا حروف الكتاب و حرّفوا حدوده فهم مع الساده والكبره فإذا تفرقت قاده الأهواء كانوا مع أكثرهم دنیا و ذلك مبلغهم من العلم، لا-يزالون كذلك فی طبع و طمع، لا-يزال یسمع صوت إبليس على ألسنتهم بیاطل كثير، یصبر منهم العلما على الأذى والتعنيف و یعیون على العلماء بالتكليف والعلماء فی أنفسهم خانه إن کتموا النصیحه إن رأوا تائها ضالاً لا یهدونه أو می تآ لا یحبونه، فبئس ما یصنعون لأنّ الله تبارک و تعالی أخذ علیهم الميثاق فی الكتاب أن یأمروا بالمعروف و بما أمروا به و أن ینهوا عمّا نهوا عنه و أن یتعاونوا على البرّ والتقوى ولا- یتعاونوا على الإثم والعدوان، فالعلماء من الجّاهل فی جهد و جهاد إن وعظت قالوا: طغت وإن علموا الحقّ أذی ترکوا قالوا: خالقت وإن اعتزلوهم قالوا: فارقت و إن قالوا: هاتوا برهانکم على ما تحدّثون قالوا: نافقت و إن أطاعوهم قالوا: عصیت الله عزّوجلّ فهلك جهّال فیمالا- یعلمون، امیون فیما یتلون یصدّقون بالكتاب عند التعریف و یکذّبون به عند التحریف، فلا ینکرون، أولئك أشباه الأحبار و الرهبان قاده فی الهوى، ساده فی الرّدى و آخرون منهم جلوس بین الضلاله والهدی لا یعرفون إحدى الطائفتین من الأخری، یقولون ما كان الناس یعرفون هذا ولا یدرون ماهو و صدقوا ترکهم رسول الله(صلی الله علیه و آله) على البیضاء لیلها من نهارها، لم یظهر فیهم بدعه ولم یبدل فیهم سنّه لا خلاف عندهم

ولا اختلاف فلما غشى الناس ظلمه خطاياهم، صاروا إمامين داع إلى الله تبارك وتعالى وداع إلى النار فعند ذلك نطق الشيطان فعلا صوته على لسان أوليائه وكثر خيله ورجله وشارك في المال والولد من أشركه فعمل بالبدعه وترك الكتاب والسنة ونطق أولياء الله بالحجّه وأخذوا بالكتبا والحكمه فتفرّق من ذلك اليوم أهل بالحقّ وأهل الباطل وتخاذل وتهادن أهل الهدى وتعاون أهل الضلاله حتّى كانت الجماعه مع فلان و أشباهه فاعرف هذا الصنف وصنف آخر فأبصرهم رأى العين نجباء [\(١\)](#) وألزمهم حتّى تردا هلك، فإنّ الخاسرين الذين خسروا أنفسهم وأهليهم يوم القيامة ألا ذلك هو الخسران المبين.

إلى هنا روايه الحسين و فى روايه محمد بن يحيى زياده:

لهم على علم بالطريق فإن كان دونهم بلاء فلا- تنظر إليهم فإن كان دونهم عسف من أهل العسف و خسف و دونهم بلايا تنقضى، ثم تصير إلى رخاء ثم اعلم أنّ إخوان الثقة ذخائر بعضهم لبعض و لولا- أن تذهب بك الظنون عنى لجلّيت لك عن أشياء من الحقّ غطيّتها ولنشرت لك أشياء من الحق كتمتها ولكنى أتقيك و أستبقيك وليس الحليم الذى لا يتقى أحداً فى مكان التقوى و الحلم لباس العالم فلا تعرّين منه والسلام». [\(٢\)](#)

ص: ١٣٩

١- بحار الأنوار، نجيا.

٢- فروع الكافي، ٨/٥٢-٥٥؛ بحار الأنوار، ٧٥/٣٥٨-٣٦٢.

قال الكليني: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن عمه حمزه بن بزيع، قال: كتب ابو جعفر(عليه السلام) إلى سعد الخير:

«بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فقد جاءني كتابك تذكر فيه معرفه ما لا ينبغي تركه وطاعه من رضى الله رضاه، فقلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك مرتنه لو تركته تعجب إن رضى الله و طاعته و نصيحتته لا تقبل ولا توجد ولا تعرف إلا في عباد غرباء، أخلاء من الناس قد اتخذهم الناس سخرياً لما يرمونهم به من المنكرات وكان يقال: لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون أبغض إلى الناس من جيفه الحمار ولولا أن يصيبك من البلاء مثل الأذى أصابنا فتجعل فتنه الناس كعذاب الله و اعيدك بالله و إيانا من ذلك- لقربت على بعد منزلتك.

واعلم رحمك الله أنه لا تنال محبه الله إلا ببغض كثير من الناس ولا ولايته إلا بمعاداتهم وفوت ذلك قليل يسير لدرك ذلك من الله لقوم يعلمون.

يا أخى إن الله عزوجل جعل في كل من الرسل بقايا من أهل العلم يدعون من ضل إلى الهدى ويصبرون معهم على الأذى، يجيبون داعى الله و يدعون الله إلى الله فأبصرهم رحمك الله فإنهم في منزله رفيعه وإن أصابتهم. فى الدنيا وضيعه أنهم يحبون بكتاب الله الموتى، و يبصرون بنور الله من العمى، كم من قتل لإبليس قد أحيوه و كم من تائه ضال قد

ص: ۱۴۰

هدوه، يبذلون دماءهم دون هلكه العباد، و ما أحسن أثرهم على العباد، وأقبح آثار العباد عليهم». (١)

### ٩- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه هشام بن عبدالملک درباره حدنباش:

قال الكليني و الطوسي: علي بن ابراهيم، عن أبيه (٢) عن آدم بن اسحاق، عن عبدالله بن محمد الجعفي، قال: كنت عند أبي جعفر (عليه السلام) وجاء، كتاب هشام بن عبدالملك في رجل نبش أمرأه فسلبها ثيابها ثم نكحها، فإن الناس قد اختلفوا علينا ههنا فطائفه قالوا: اقتلوه، و طائفه قالوا: أحرقوه؟ فكتب إليه أبو جعفر (عليه السلام):

«إن حرمه الميت كحرمه الحي، حده أن تقطع يده لنبشه و سلبه الثياب ويقام عليه الحد في الزنى، إن أحصن رجم وإن لم يكن أحصن جلد (٣) مائه». (٤)

### ١٠- دعای معروف به «دعاء جامع» مروی از امام (علیه السلام) به ابو حمزه ثمالی:

قال الطوسي: علي بن حاتم عن محمد بن أبي عبدالله، عن سعد، عن الحسن بن علي، عن أحمد بن هلال، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم عن أبي حمزه الثمالي، قال: أخذت هذا الدعاء من أبي جعفر (عليه السلام) وكان يسميه الدعاء الجامع.

«بسم الله الرحمن الرحيم أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و

ص: ١٤١

١- فروع الكافي، ٨/٥٦-٥٧؛ بحار الانوار، ٧٥/٣٦٢-٣٦٣ [به نقل از كليني].

٢- تهذيب الاستبصار: نیست.

٣- تهذيب، جلده.

٤- فروع الكافي، ٧/٢٢٨؛ تهذيب، ١٠/٦٢-٦٣ و ١١٦؛ الاستبصار، ٤/٢٤٦.

أشهد أن محمداً عبده ورسوله، آمنت بالله وجميع رسل الله، وجميع ما أنزلت به جميع رسل الله، وأن وعد الله حق ولقاءه حق، وصدق الله وبلغ المرسلون، والحمد لله رب العالمين، وسبحان الله كلما سبح الله شيء و كما يحب الله أن يسبح، والحمد لله كلما حمد الله شيء و كما يحب الله أن يحمد، ولا إله إلا الله كلما هَلَّلَ الله شيء و كما يحب الله أن يهَلِّلَ، والله كبير كلما اكبر الله شيء و كما يحب الله أن يكبر، اللهم أنى أسألك مفاتيح الخير وخواتيمه وسوابغه و فوائده و شرائعه و بركاته ما بلغ علمه علمي و ما قصر عن إحصائه حفظي، اللهم صلى على محمد و آل محمد واج لي أسباب معرفته وافتح لي أبوابه و غشني بركات رحمتك، و منّ على بعصمه عن الازاله عن دينك، و طهر قلبي من الشك و لا تشغل قلبي بدنيای و عاجل معاشي عن آجل ثواب آخرتي: و اشغل قلبي بحفظ ما لا تقبل مني جهله، و ذلل لكل خير لساني، و طهر قلبي من الرباء و لا تجره في مفاصلي و اجعل عملي خالصاً لك، اللهم اني أعوذ بك من الشر و انواع الفواحش كلها ظاهرها و باطنها و غفلاتها و جميع ما يريدني به الشيطان الرجيم، و ما يريدني به السطان العنيد مما أحطت بعلمه و أنت القادر على صرقه عني، اللهم اني أعوذ بك من طوارق الجن و الانس و ان أستزل عن ديني فتفسد على آخرتي، و أن يكون ذلك ضرراً منهم على في معاشي، أو تعرض بلاء يصيني منهم و لا قوه لي به و لا- صبر على على احتماله فلا- تبليني يا إلهي بمقاساته فيمنعني ذلك من ذكرك و يشغلني عن عبادتك، أنت العاصم المانع و الدافع الواقى من ذلك كله، أسألك اللهم الرفاهيه في معيشتي ما أبقيتني معيشه أقوى بها على طاعتك و ابلغ بها رضوانك

واصير بها منك إلى دار الحيوان غداء، اللهم ارزقني حلالاً- يكفيني ولا ترزقني رزقا يطغيني ولا تبتليني بفقر أشقى به مضيقاً  
علي، اعطني حظاً وافراً في آخرتي و معاشاً واسعاً هنيئاً مريئاً في دنياي، ولا تجعل الدنيا على سجننا ولا تجعل فراقها على حزننا،  
أجرني من فتنها واجعل عملي فيها مقبولاً- وسعيي فيها مشكوراً، اللهم ومن أردني فيها بسوء فأرده، ومن كادني فيها فكده،  
واصرف عني هم من أدخل على همه، وامكر بمن بمكرني فانك خير الماكرين، وافقاً عني عيون الكفرة الظلمه الطغاه الحسده،  
اللهم صلى على علي محمد وآل محمد وانزل على منك سكينه، والبسني درعك الحصينه، وا حفظني بسترک الوافی: وجللني  
عافيتك النافعه وصدق قولي و فعالی وبارک لی فی أهلي و ولدي ومالي، وما قدمت وماأخرت وما أغفلت وما تعمدت وما  
توانيت وما أعلنت وما أسررت فاغفره لي وارحمني يا أرحم الراحمين، وصل على محمد و آله الطيبين الطاهرين كما أنت أهله  
يا ولي المؤمنين».(١)

ص: ١٤٣

١- تهذيب، ٣/٧٦-٧٧.



بخش پنجم : نامه های امام صادق (علیه السلام)

۱- پاسخ امام (علیه السلام)، به نامه منصور خلیفه:

ص: ۱۴۵





قال الأربلي: قال ابن حمدون: كتب المنصور إلى جعفر بن محمد: لم لا تغشانا كما يغشانا ساير الناس؛ فأجابه:

«ليس لنا ما نخافك من أجله، ولا عندك من أمر الآخرة مانرجوك له، ولا أنت في نعمته فتهنئيك، ولا تراها نغمه فنعزبك بها،  
فما نصنع عندك.»<sup>(١)</sup>

قال: فكتب إليه: تصحبنا، لتصحنا، فأجابه (عليه السلام):

«من أراد الدنيا لا ينصحك ومن أراد الآخرة لا يصحبك.»<sup>(٢)</sup>

ص: ١٤٧

---

١- كشف الغمه، ٢/٤٤٨.

٢- همان.

## ٢- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه عبدالرحیم بن عتیک، درباره توحید و معرفت قرآن:

قال الصدوق: أخرج شيخنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه فى جامعه؛ وحديثنا به، عن محمد بن الحسن الصيّف عن العباس بن معروف، قال حدثنى عبدالرحمن بن أبى نجران، عن حماد بن عثمان، عن عبدالرحيم القصير، قال: كتبت على يدى عبدالملك بن أعين إلى أبى عبدالله، لاجعلت فداك، اختلف الناس فى أشياء قد كتبت بها إليك، فإن رأيت جعلنى الله فداك أن تشرح لى جميع ما كتبت به إليك، اختلف الناس جعلت فداك العراق فى المعرفة والجحود، فأخبرنى جعلت فداك أهما مخلوقان؟ واختلفوا فى القرآن، فزعم قوم: أنّ القرآن كلام الله غير مخلوق وقال آخرون: كلام الله مخلوق، وعن الاستطاعة أقبل الفعل أو مع الفعل؟ فإن أصحابنا قد اختلفوا فيه ورووا فيه، وعن الله تبارك و تعالى هل يوصف بالصورة أو بالتخطيط؟ فإن رأيت جعلنى الله فداك أن تكتب إلى بالمذهب الصّحيح من التّوحيد، وعن الحركات أهى مخلوقه أو غير مخلوقه؟ وعن الإيمان ماهو؟ فكتب(عليه السلام) على يدى عبدالملك ابن أعين:

«سألت عن المعرفة ماهى، فاعلم رحمك الله أنّ المعرفة من صنع الله عزّوجلّ فى القلب مخلوقه، والجحود صنع الله فى القلب مخلوق، وليس للعباد فيهما من صنع ولهم فيهما الاختيار من الاكتساب، فبشهوتهم الإيمان اختاروا المعرفة فكانوا بذلك مؤمنين عارفين، وبشهوتهم الكفر اختاروا الجحود فكانوا بذلك كافرين جاحدين ضلّالاً، وذلك بتوفيق الله لهم وخذلان من خذله الله، فبالاختاروا الاكتساب عاقبهم الله وأثابهم، وسألت رحمك الله عن القرآن واختلف

النَّاسِ قَبْلَكُمْ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ كَلَامَ اللَّهِ مُحَدَّثٌ غَيْرُ مَخْلُوقٍ وَغَيْرُ أَرْزَلِيٍّ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ، وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا، كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَلَا شَيْءَ غَيْرَ اللَّهِ مَعْرُوفٍ وَلَا مَجْهُولٍ، كَانَ عَزَّوَجَلَّ وَلَا مَتَكَلِّمٍ وَلَا مَرِيدٍ وَلَا مَتَحَرِّكٍ وَلَا فَاعِلٍ جَلَّ وَعَزَّ رَبَّنَا، فَجَمِيعُ هَذِهِ الصِّفَاتِ مُحَدَّثَةٌ عِنْدَ حَدُوثِ الْفِعْلِ مِنْهُ، جَلَّ وَعَزَّ رَبَّنَا، وَالْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ غَيْرُهُ مَخْلُوقٌ، فِيهِ خَبْرٌ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَخَبْرٌ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ أَنْزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

وَسَأَلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْطَاعَةِ لِلْفِعْلِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْعَبْدَ وَجَعَلَ لَهُ الْآلَةَ وَالصِّبْغَةَ وَهِيَ الْقُوَّةُ الَّتِي يَكُونُ الْعَبْدُ بِهَا مَتَحَرِّكًا مُسْتَطِيعًا لِلْفِعْلِ، وَلَا- مَتَحَرِّكٍ إِلَّا- وَهُوَ يَرِيدُ الْفِعْلَ، وَهِيَ صِفَةٌ مُضَافَةٌ إِلَى الشَّهْوَةِ الَّتِي هِيَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَرَكَّةً فِي الْإِنْسَانِ فَإِذَا تَحَرَّكَتِ الشَّهْوَةُ فِي الْإِنْسَانِ اشْتَهَى الشَّيْءَ فَأَرَادَهُ، فَمَنْ تَمَّ قَيْلٌ لِلْإِنْسَانِ مَرِيدٌ، فَإِذَا أَرَادَ الْفِعْلَ وَفَعَلَ كَانَ مَعَ الْإِسْطَاعَةِ وَالْحَرَكَةِ، فَمَنْ تَمَّ قَيْلٌ لِلْعَبْدِ: مُسْتَطِيعٌ مَتَحَرِّكٌ، فَإِذَا كَانَ الْإِنْسَانُ سَاكِنًا غَيْرَ مَرِيدٍ الْفِعْلَ وَكَانَ مَعَهُ الْآلَةُ وَهِيَ الْقُوَّةُ وَالصِّبْغَةُ اللَّتَانِ بَعْدَهُمَا تَكُونُ حَرَكَاتِ الْإِنْسَانِ وَفَعَلَهُ كَانَ سَكُونَهُ لَعَلَّهُ سَكُونُ الشَّهْوَةِ، فَقِيلَ: سَاكِنٌ فَوْصَفَ بِالسِّبْغَةِ، فَإِذَا اشْتَهَى الْإِنْسَانُ وَتَحَرَّكَتِ شَهْوَتُهُ الَّتِي رَكَّبَتْ فِيهِ اشْتَهَى الْفِعْلَ وَتَحَرَّكَتِ بِالْقُوَّةِ الْمَرَكَّبَةِ فِيهِ وَاسْتَعْمَلَ الْآلَةَ الَّتِي بِهَا يَفْعَلُ الْفِعْلَ فَيَكُونُ الْفِعْلُ مِنْهُ عِنْدَمَا تَحَرَّكَتِ وَاسْتَعْمَلَ الْفَاعِلَ وَمَتَحَرَّكَتِ وَمَكْتَسَبٌ وَمُسْتَطِيعٌ، أَوْ لَا تَرَى أَنَّ جَمِيعَ ذَلِكَ صِفَاتٌ يَوْصَفُ بِهَا الْإِنْسَانُ.

وَسَأَلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ، فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ

الواصفون المشبهون الله تبارك وتعالى بخلقه المفترون على الله عزوجل، فاعلم رحمك الله أن المذهب الصيحيح في التوحيد ما نزل به القرآن من صفات الله عزوجل، فانف عن الله البطلان والتشبيه، فلا نفى ولا تشبيه وهو الله الثابت الموجود، تعالى الله عما يصفه الواصفون، ولا تعد القرآن فتضلل بعد البيان. (١)

وسألت رحمك الله عن الإيمان، فالإيمان هو إقرار باللسان وعقد بالقلب وعمل بالأركان، فالإيمان بعضه من بعض وقد يكون العبد مسلماً قبل أن يكون مؤمناً، ولا يكون مؤمناً حتى يكون مسلماً، فالإسلام قبل الإيمان وهو يشارك الإيمان فإذا أتى العبد بكبيره من كبائر المعاصي أو صغيره من صغائر المعاصي التي نهى الله عزوجل عنها كان خارجاً من الإيمان وساقطاً عنه اسم الإيمان وثابتاً عليه اسم الإسلام فإن تاب واستغفر عاد إلى الإيمان ولم يخرج به إلى الكفر والجحود والاستحلال، وإذا قال للحلال: هذا حرام وللحرام: هذا حلال ودان بذلك فعندها يكون خارجاً من الإيمان والإسلام إلى الكفر، وكان بمنزلة رجل دخل الحرم، ثم دخل الكعبة فأحدث في الكعبة حدثاً فأخرج عن الكعبة وعن الحرم فضربت عنقه وصار إلى النار. (٢)(٣)

ص: ١٥٠

---

١- پاراگراف فوق را کلینی در اصول کافی، (١/١٥٤) و صدوق در کتاب التوحید (ص ١٠٤) نیز آورده اند.

٢- پاراگراف فوق را کلینی در اصول کافی، [٣٢-٢/٣١] نیز آورده است.

٣- کتاب التوحید، ٢٢٦-٢٢٩.

### ٣ - آنچه امام (عليه السلام) درباره توحيد نوشته بود:

قال الصدوق: قال أبي رحمه الله، قال: حدثنا سعد بن عبدالله، قال: حدثنا محمد بن الحسين، عن محمد بن سنان، عن اسحاق بن الحارث، عن أبي بصير، قال أخرج أبو عبدالله (عليه السلام) حقاً، فأخرج منه ورقة، فإذا فيه:

«سبحان الله الواحد الذي لا اله غيره القديم المبدى، الذي لا بدى، له، الدائم الذي لانفادله، الحي الذي لا يموت الخالق ما يرى وما لا يرى، العالم كل شيء بغير تعليم، ذلك الله الذي لا شريك له». (١)

### ٤ - نامه امام (عليه السلام) به مفضل بن عمر:

قال الصدوق: حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله، عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن يحيى بن الكوفي عن محمد بن سنان، عن صباح المدايني، عن المفضل بن عمر: أن أبا عبدالله (عليه السلام) كتب إليه كتاباً فيه:

«ان الله تعالى لم يبعث نبياً قط يدعو إلى معرفه الله ليس معها طاعه في أمر ولا نهى وانما يقبل الله من العباد العمل بالفرايض التي فرضها الله على حدودها مع معرفه من دعا إليه ومن اطاع حرام الحرام ظاهره وباطنه وصلى وصام وحج واعتمر وعظم حرمان الله كلها ولم يدع منها شيئاً وعمل بالبركّه ومكارم الاخلاق كلّها وتجنب سيئها، ومن زعم انه يحل الحلال ويحرم الحرام بغير معرفه النبي (صلى الله عليه وآله) لم يحل الله حلالاً ولم يحرم له حراماً وان من صلى وزكى وحج واعتمر وفعل ذلك

ص: ١٥١

كله بغير معرفه من افترض الله عليه طاعته فلم يفعل شيئاً من ذلك لم يصل ولم يصم ولم يزك ولم يحج ولم يعتمر ولم يغتسل من الجنابه ولم يتطهر ولم يحرم الله حلالاً وليس له صلاه وان ركع وان سجد ولاله زكاه ولاحج وانما ذلك كله يكون بمعرفه رجل من الله تعالى على خلقه بطاعته وأمر بالاخذ عنه فمن عرفه واخذ عنه اطاع الله ومن زعم ان ذلك انما هي المعرفه وانه اذا عرف اکتفى بغير طاعه فقد كذب واشرك وانما قيل اعرف واعمل ماشئت من الخير فإنه لا يقبل منك ذلك بغير معرفه فاذا عرفت فاعمل لنفسك ما شئت من الطاعه قل اوكثر فانه مقبول منك».(١)

## ٥ - پاسخ امام(عليه السلام) به نامه مفضل درباره شرح امور پیامبر و ائمه عليهم السلام :

قال الصفار: حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم قال حدّثنا القسم بن الرّبيع الوراق عن محمد بن سنان عن صباح المدائني عن المفضل أنّه كتب إلى أبي عبدالله(عليه السلام) فجاءه هذا الجواب من أبي - عبدالله(عليه السلام):

«أما بعد فإني أوصيك ونفسي بتقوى الله وطاعته فإنّ من التقوى الطّاعه والورع والتواضع الله والطمأنينه والاجتهاد والاخذ بامرہ والنصيحه لرسله والمسارعه في مرضاته واجتناب ما نهى عنه فإنه من يتق فقد احرز نفسه من النار باذن الله واصاب الخير كله في الدنيا والاخره ومن امر بالتقوى فقد افلح الموعظه جعلنا الله من المتّقين

ص: ١٥٢

برحمته جائنى كتابك فقرأته وفهمت الذى فيه فحمدت الله على سلامتك وعافيه الله اياك البسنا الله واياك عافيه فى الدنيا والاخره كتبت تذکرانّ قوما انا عرفهم كان اعجيبك نحوهم وشأنهم وانك ابلغت فيهم امورا يروى عنهم كرهتها لهم ولم تريهم الا طريقا حسنا ورعا وتخشعا وبلغك انهم يزعمون ان الدين انما هو معرفه الرجال ثم بعد ذلك عرفتهم فاعمل ماشئت وذكرت انك قد عرفت ان اصل الدين معرفه الرجال فوقك الله وذكرت انه بلغك انهم يزعمون ان الصلوه والزكوه وصوم شهر رمضان والحج والعمرة والمسجد الحرام والبيت الحرام والمشعر الحرام والشهر الحرام هو رجل وان الطهر والاغتسال من الجنابه هو رجل وكل فريضه افترضها الله على عباده هو رجل وانهم ذكروا ذلك بزعمهم ان من عرف ذلك الرجل فقد اكتفى بعمله به من غير عمل وقد صلى واتى الزكوه وصام وحج واعتمر واغتسل من الجنابه وتطهر وعظم حرمة الله والشهر الحرام والمسجد الحرام وانهم ذكروا من عرف هذا بعينه و تجده وثبت فى قبله جازله ان يتهاون فليس له ان يجتهد فى العمل وزعموا انهم اذا عرفوا ذلك الرجل فقد قبلت منهم هذه الحدود لوقتها وان هم لم يعملوا بها وانه بلغك انهم يزعمون ان الفواحش التى نهى الله عنها الخمر والميسر والربا والدم والميته ولحم الخنزير هو رجل وذكروا ان ما حرم الله من نكاح الامهات والبنات والعمات والخالات وبنات الاخ وبنات الاخت وما حرم على المؤمنين من النساء فما حرم الله انما عنى بذلك نكاح نساء النبي وماسوى مباح كله وذكرت انه بلغك انهم يترادفون المرأة والوحده ويشهدون بعضهم لبعض بالزور ويزعمون ان لهذا ظهرا وبطنا يعرفونه فالظاهر يتناسمون



عنه يأخذون به مدافعه عنهم والباطن هو الذى يطلبون وبه امروا وبزعمهم كتبت تذكر الذى زعم عظيم من ذلك عليك حين بلغك وكتبت تسئلنى عن قولهم فى ذلك أحلال ام حرام وكتبت تسئلنى عن تفسير ذلك وانا ابينه حتى لا تكون من ذلك فى عمى ولاشبهه وقد كتبت إليك فى كتابى هذا تفسير ما سألت عنه فاحفظه كله كما قال الله فى كتابه وتعيها اذن واميه واصفه لك بحلاله وانفى عنك حرامه ان شاء الله كما وصفت ومعرفكه حتى تعرفه ان شاء الله فلا تنكره انشاء الله ولاقوه إلا بالله والقوه لله جميعا اخبرك انه من كان يدين بهذه الصيغه التى كتبت تسئلنى عنها فهو عندى مشرك بالله تبارك وتعالى بين الشرك لاشك فيه واخبرك ان هذا القول كان من قوم سمعوا مالم يعقلوه عن اهله ولم يعطوا فهم ذلك ولم يعرفوا حد ما سمعوا فوضعوا حدود تلك الاشياء مقايسه برأيهم ومنتهى عقولهم ولم يضعوها على حدود ما امروا كذبا وافتراء على الله ورسوله (صلى الله عليه وآله) وجرأه على المعاصى فكفى بهذا لهم جهلا ولو أنهم وضعوها على حدودها التى حدت لهم وقبولها لم يكن به باس ولكنهم حرّفوها وتعّدوا وكذبوا وتهاونوا بامر الله وطاعته ولكنى اخبرك ان الله حدّها بحدودها لان لا يتعدى حدوده احد ولو كان الامر كما ذكروا العذر الناس بجهلهم مالم يصرفوا حدّما حدّ لهم ولكان المقصير والمتعدى حدود الله معذورا ولكن جعلنا حدودا محدوده لا يتعدّاها الا مشرك كافر ثم قال تلك حدود الله فلا تعتدوها ومن يتعدّ حدود الله فاولئك هم الظالمون فاخبرك حقايق ان الله تبارك وتعالى

اختار الاسلام لنفسه ديناً ورضى من خلقه فلم يقبل من احد الا به وبه بعث انبياءه ورسله ثم قال و{وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ} (١) فعليه وبه بعث انبياءه ورسله ونبيه محمداً (صلى الله عليه وآله) فاختل الذين لم يعرفوا معرفه الرسل وولايتهم وطاعتهم هو الحلال المحلل ما حلوا والمحرم ما حرموا وهم أصله ومنهم الفروع الحلال وذلك سعيهم ومن فروعهم امرهم الحلال واقام الصلوه وايتاء الزكوه وصوم شهر رمضان الحج البيت والعمره وتعظيم حرمة الله وشعائره ومشاعره وتعظيم البيت الحرام والمسجد الحرام والشهر الحرام والطهور والاعتسال من الجنابه ومكارم الاخلاق ومحاسنها وجميع البره ثم ذكر بعد ذلك فقال فى كتابه: {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ} (٢) فعدهم المحرم واولياؤهم الدخول فى امرهم إلى يوم القيمة فيهم الفواحش وما ظهر منها وما بطن والخمر والمسير والزنا والدم ولحم الخنزير فهم الحرام المحرم واصل كل حرام وهم الشر واصل كل شر ومنهم فروع الشر كله ومن ذلك الفروع الحرام واستحلالهم اياها ومن فروعهم تكذيب الانبياء وجحود الاوصياء وركوب الفواحش الزنا والسرقه وشرب الخمر والنكر واكل مال اليتيم واكل الزبوا والخدعه والخيانه وركوب الحرام كلها وانتهاك المعاصى وانما امر الله بالعدل والاحسان وايتاء ذى القربى يعنى مواده ذى القربى وابتغاء طاعتهم وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى وهم

ص: ١٥٥

١- الأسراء/١٠٥.

٢- النحل/٩٠.

اعداء الانبياء واوصياء الانبياء وهم البغى من موذتهم فطاعتهم يعظكم بهذه لعلكم تذكرون اخبرك اني لو قلت لك ان الفاحشه والخمر والميسر والزنا والميته والدّم والدم ولحم الخنزير هو رجل وانت اعلم ان الله قد حرّم هذا الاصل وحرّم فرعه ونهى عنه وجعل ولايته كمن عبد من دون الله وثنا وشركا ومن دعا إلى عباده نفسه فهو كفرعون اذ قال «انا ربكم الاعلى» فهذا كله على وجه ان شئت قلت هو رجل وهو إلى جهنم ومن شايعه على ذلك فافهم مثل قول الله {إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ} (١) ولصدقت ثم لو اني قلت انه فلان ذلك كله لصدقت ان فلانا هو المعبود المتعدّي حدودا لله التي نهى عنها ان يتعدّي ثم اني اخبرك ان الدين واصل الدين هو رجل وذلك الرجل هو اليقين وهو الايمان وهو امام امته واهل زمانه فمن عرف عرف الله ومن انكره انكر الله ودينه وجهله جهل الله ودينه وحدوده وشرايعه بغير ذلك الامام كذلك جرى بان معرفه الرجال دين الله والمعرفه على وجهه معرفه ثابتة على بصيره يعرف بها دين الله ويوصل بها إلى معرفه الله فهذه المعرفه الباطنه الثابته بعينها الموجبه حقها المستوجب اهلها عليها الشكر الله التي من عليهم بها من من الله يمن به على من يشاء مع معرفه الظاهره ومعرفه في الظاهره فاهل المعرفه في الظاهر الذين علموا امرنا بالحق على غير علم لا يلحق باهل المعرفه في الباطن على بصير ولا يصلوا بتلك المعرفه المقصّره إلى حق معرفه الله كما قال في كتابه {وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ

ص: ١٥٦

وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١﴾ فمن شهد شهاده الحق لا يقعد عليه قلبه على بصيره فيه كذلك من تكلم لا يقعد عليه قلبه لا يعاقب عليه عقوبه من عقد عليه قلبه وثبت على بصيره فقد عرفت كيف كان حال رجال اهل المعرفه فى الظاهر والاقرار بالحق على غير علم فى قديم الدهر وحديثه إلى انتهى الامر إلى نبي الله وبعده إلى من صار إلى من انتهت إليه معرفتهم وأنما عرفوا بمعرفه اعمالهم ودينهم الذى دان الله به المحسن باحسانه والمسيء باسائه وقد يقال أنه من دخل فى هذا الامر بغير يقين ولا بصيره خرج من كما دخل فيه رزقنا الله وإياك معرفه ثابتة على بصيره واخبرك أنى لوقلت أن الصلوه والزكوه وصوم شهر رمضان والحج والعمره والمسجد الحرام والبيت الحرام والمشعر الحرام والطهور والاعتسال من الجنابه وكل فريضه كان ذلك هو النبي الذى جاء به عند ربّه لصدقت أن ذلك كله أنما يعرف بالنبي ولولا معرفه ذلك النبي (صلى الله عليه وآله) والايمان به والتسليم له ما عرف ذلك النبي واصله وهو فرعه وهو دعانى إليه ودلنى عليه وعرفنيه وامرنى به واوجب على له الطاعة فيما امرنى به لا يسعنى جهله وكيف يسعنى جهله ومن هو فيما بينى وبين الله وكيف تستقيم لى لولا أنى اصف أن دينى وهو الذى اتانى به ذلك النبي (صلى الله عليه وآله) ان اصف أن الدين غيره وكيف لا يكون ذلك معرفه الرجل وأنما هو الذى جاء به عن الله وأنما انكر الذى من انكره بان {قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا} ﴿٢﴾ ثم قالوا {أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا} ﴿٣﴾ فكفروا

ص: ١٥٧

١- الزخرف/٨٤.

٢- الأسراء/٩٤.

٣- التغابن/٦.

بذلك الرجل وكذبوا به وقالوا انزل عليك ملك فقال اقل من انزل الكتاب الذي جاء به موسى نوراً وهدى للناس ثم قال في آية اخرى { وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا } (١) كلها انما هو رجل وهو يعرف حد ما يتكلم به فقد صدق ومن قال على الصفه انما احب ان يعرف بالرجال وان يطاع بطاعتهم فجعلهم سبيله ووجهه الذي يؤتى منه لا يقبل الله من العباد غير ذلك لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون فقال فيمن اوجب من محبته لذلك { مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا } (٢) فمن قال لك ان هذه الفريضة التي ذكرت بغير الطاعة لا يعنى التمسك في الاصل بترك الفروع لا يعنى بشهاده ان لا اله الا الله وبترك شهاده ان محمداً رسول الله (صلى الله عليه و آله) ولم يبعث الله نبياً قط الا بالبر والعدل والمكارم ومحاسن الاعمال والنهي عن الفواحش ما ظهر منها وما بطن فالباطن منه ولايه اهل الباطن والظاهر منه فروعهم ولم يبعث الله نبياً قط يدعوا إلى معرفه ليس معها طاعه فى امر ونهى فانما يقبل الله من العباد العمل بالفرايض التي افترضها الله على حدودها مع معرفه من جائهم من عنده ودعاهم إليه فاؤل من ذلك معرفه من دعا إليه ثم طاعته فيما يقربه بمن لاطاعه له وانه من عرف اطاع حرم الحرام ظاهره وباطنه ولا يكون تحريم الباطن واستحلال الظاهر انما حرم الظاهر

ص: ١٥٨

١- الانعام/٩.

٢- النساء/٨٠.

بالباطن والباطن بالظاهر معاً جميعاً ولا يكون الاصل والقروع وباطن الحرام حرام وظاهره حلال ولا يحرم الباطن ويستحيل الظاهر وكذلك لا يستقيم الا- يعرف صلوه الباطن ولا يعرف صلوه الظاهر ولا الزكوه ولا الصوم ولا الحج ولا العمرة والمسجد الحرام وجميع حرمان الله وشعائره وان ترك معرفه الباطن لان باطنه ظهره ولا يستقيم ان ترك واحده منها اذا كان الباطن حراما خبيثا فالظاهر منه انما يشبه الباطن بالظاهر فمن زعم ان ذلك انما هي المعرفه انه اذا عرف اكتفى بغير طاعه فقد كذب واشرك ذاك لم يعرف ولم يطع وانما قيل اعرف واعمل ماشئت من الخير فانه لا يقبل ذلك منك بغير معرفه فاذا عرفت فاعمل لنفسك ما شئت من الطاعه قل اوكثر فانه مقبول منك اخبرك ان من عرف اطاع اذا عرف وصلى وصام واعتمر وعظم حرمان الله كلها ولم يدع منها شيئاً وعمل بالبر كله ومكارم الاخلاق كلها ويجتنب سيئتها وكل ذلك هو النبي (صلى الله عليه وآله) والنبي (صلى الله عليه وآله) اصله وهو اصل كله لانه جاء ودل عليه وامر به ولا يقبل من احد شيئاً من الا به ومن عرف اجتنب الكبائر وحرم الفواحش ماظهر منها وماباطن وحرم المحارم كلها لان بمعرفه النبي (صلى الله عليه وآله) وبطاعته دخل فيما دخل فيه النبي (صلى الله عليه وآله) وخرج ممياً خرج منه النبي (صلى الله عليه وآله) من زعم انه يملك الحلال ويحرم الحرام بغير معرفه النبي (صلى الله عليه وآله) لم يحلم الله بغير معرفه من افترض الله عليه طاعته لم يقبل منه شيئاً من ذلك ولم يصل ولم يصم ولم يزك ولم يحج ولم يعتمر ولم يغتسل من الجنابه ولم يتطهر ولم يحرم الله حرام ولم يحلل الله حلالا ليس له صلوه وان ركع وسجد ولاله زكوه وان اخرج لكل اربعين درهما ومن عرفه واحد عنه اطاع الله واما ما ذكرت

انهم يستحلون نكاح ذوات الارحام التي حرم الله في كتابه فانهم زعموا انه انما حرم علينا بذلك نكاح نساء النبي (صلى الله عليه وآله) فان احق ما بدء منه تعظيم حق الله وكرامه رسوله وتعظيم شأنه وما حرم الله على تابعيه ونكاح نسائه من بعد قوله وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله (صلى الله عليه وآله) ولا ان تنكحوا ازواجه من بعد ابداً ان ذلكم كان عند الله عظيماً وقال الله تبارك وتعالى {النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ} (١١) وهواب لهم ثم قال ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء الا ما قد سلف انه كا فاحشه ومقتا وساء سييلا فمن حرم نساء النبي لتحریم الله ذلك فقد حرم الله في كتابه العّمات والخالات وبنات الاخ وبنات الاخت وما حرم الله من ارضاعه لان تحريم ذالك تحريم نساء النبي فمن حرما ما حرم الله من الامهات والبنات والاخوات والحمات من نكاح نساء النبي (صلى الله عليه وآله) ومن استحل ما حرم الله فقد اشرك اذا اتخذ ذلك ديناً.

وامّا ما ذكرت ان الشيعه يترادفون المرأه الواحده فاعوذ بالله ان يكون ذلك من دين الله ورسوله انما دينه ان يحل ما احل الله ويحرم ما حرم الله سراء ان ما احل الله من النساء في كتاب المتعه في الحج اجلهما ثم لم يحرمهما فاذا اراد الرجل المسلم ان يتمتع من المرآه فعلى كتاب الله وسنته نكاح غير سفاح تراضيا على ما احبنا من الاجره والاجل كما قال الله {فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً

ص: ١٦٠

١- الاحزاب/٦.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ { (١١) } ان هما اجبًا ان يمدًا فى الاجل على ذلك الاجر فاخر يوم من اجلها قبل اين ينقضى الاجل قبل غروب الشمس مدًا فيه وزادا فى الاجل ما احبًا فان مضى آخر يوم منه لم يصلح الا ما امر مستقبل وليس بينهما عدّه من سواه فانه اتحدت سواه اعتدّت خمسه والاربعين يوم وليس بينهما مى راث ثم ان ان شئت تمتعت من آخر فهذا حلال لهما إلى يوم القيمه ان هى شئت من سبعة وان هى شئت من عشرين ان ما بقيت فى الدنيا كلّ هذا حلال لهما على حدود الله ومن يتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه واذا اردت المتعه فى الحجّ فاحرم من العقيق واجعلها متعه فمتى ما قدّمت طفت بالبيت واستسلمت الحجر الاسود وفتحت به وختمت سبعة اسواط ثمّ تصلّى ركعتين عند مقام ابراهيم ثمّ اخرج من البيت فاسع بين الصفا والمروه سبعة اشواط تفتح بالصفا وتحتّم بالمروه فاذا فعلت ذلك فصبرت حتى اذا كان يوم الترويه صنعت ما صنعت بالعقيق ثمّ احرم بين الركن والمقام بالحجّ فلم تزل محرما حتى تقف بالموقف ثمّ ترمى الجمرات وتذبح وتحلّ وتغتسل ثمّ تزور البيت فاذا انت فعلت ذلك فقد احللت وهو قول الله فمن تمتّع بالعمره إلى الحجّ فما استيسر من الهدى ان تذبح واما ما ذكرت انهم يستحلّون الشهادات بعضهم لبعض على غيرهم فانّ ذلك ليس هو الا قول الله يا ايها الذين آمنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم الموت حين الوصيه اثنان ذوا عدل منكم او ائران من غيركم ان انتم ضربتم فى الارض فاصابتكم مصيبه

ص: ١٦١



الموت اذا كان مسافرا وحضره الموت اثنان ذواعدل من دينه فان لم يجدوا فاخران ممن يقرأ القرآن من غير اهل ولايته يحسونهما من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان ارتبتم لاتشترى به ثمنا قليلا ولو كان به ثمنا قليلا ولو كان ذا قربي ولا نكتم شهاده الله اننا اذا لمن الاثمين فان عشر على انهما استحقا اثما فاخران يقومان مقامهما من الذين استحق عليهم الاوليان من اهل ولايته فيقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدينا انا اذا لمن الظالمين ذلك ادنى بالشهادة على وجهها او تخافوا ان ترد ايماننا بعد ايمانهم واتقوا الله واسمعوا وكان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقضى بشهادة رجل واحد مع يمين المدعى ولا يبطل حق مسلم ولا يرد شهاده مؤمن فاذا اخذ يمين المدعى وشهادة الرجل قضى له بحق وليس يعمل بهذا فاذا كان لرجل مسلم قبل آمخر حق يجحدو ولم يكن شاهد غير واحد فانه اذا رفعه إلى ولايه الجور ابطالوا حقه ولم يقضوا فيها بقضاء رسول الله (صلى الله عليه و آله) كان الحق في الجور ان لا يبطل حق رجل فيستخرج الله على يديه حق رجل مسلم ويأجره الله ويحيى عدلا كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يكمل به واما ما ذكرت في آخر كتابك انهم يزعمون ان الله رب العالمين هو النبي (صلى الله عليه و آله) وانك شبت قولهم بقول الذين قالوا في على ما قالوا فقد عرفت ان السنين والا مثال كايه لم يكن شىء فيما مضى الا سيكون مثله حتى لو كانت شاه بشاه وكان هيها مثله واعلم انه سيضل قوم بضلاله من كان قبلهم كتبت فتسئلنى عن مثل ذلك ماهو وما ارادوا به اخبرك ان الله تبارك وتعالى هو خلق الخلق لاشريك له الخلق والامر والدنيا والاخره وهو رب كل شىء و خلقه خلق الخلق واحب ان يعرفوه بانبيائه واحتج عليهم بهم

فالنبي (صلى الله عليه و آله) هو الدليل على الله عبد مخلوق مريب اصطفاه نفسه رسالته واكرمه بها فجعل خليفته في خلقه ولسانه فيهم وامينه عليهم وخازنه في السموات والارضين قوله قول الله لا يقول على الله الا الحق من اطاعه اطاع الله ومن عصاه الله عصاه الله وهو مولى من كان الله رب ووليه من ابي ان يقر له بالطاعة فقد ابي ان يقر لربه بالطاعة وبالعبودية ومن اقر بطاعته اطاع الله وهداه بالنبي (صلى الله عليه و آله) مولى الخلق جميعا عرفوا ذلك وانكروه وهو الوالد المبرور فيمن احبه واطاعه وهو الوالد البار ومجانب الكبارير قد كتبت لك ما سئلتني عنه وقد علمت ان قوما سمعوا صنعنا هذه فلم يقولوا بها بل حرّفوها ووضعوها على غير حدودها على نحوها قد بلغك واحذر من الله ورسوله ومن يتعصّبون بنا اعمالهم الخبيثه وقد رمانا الناس بها والله يحكم بيننا وبينهم فانه يقول الذين يرمون المحصنات المؤمنات الغافلات لعنوا في الدنيا والاخره ولهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم بما كانوا يعملون يومئذ يوفيهم الله اعمالهم السيئه ويعلمون ان الله هو الحق المبين { واما ما كتبت ونحوه وتخوفت ان يكون صفتهم من صفه فقد اكرمه الله تعالى عزوجل عما يقولون علوا كبيرا صفتي، هذه صفه صاحبنا التي وصفنا له وعندنا اخذنا فجزاه الله عنا افضل الحق فان جزائه على الله فتفهم كتابي هذا واتقوه الله. (1)}}

ص: ١٦٣

١- بصائر الدرجات، ٥٢٦-٥٣٦.

((۱)) مشهور به «رساله الإهلیجه»: ((۲))

قال المجلسی: ((۳)) حدّثنی محرزین سعید النحویّ بدمشق قال: حدّثنی محمّد بن أبی مسهر بالرملة، عن أبیه، عن جدّه قال: كتب المفضّل بن عمر الجعفیّ إلى أبی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق (علیه السلام) یعلمه أنّ أقواما ظهروا من أهل هذه المله یجحدون الربوبیّه، ویجادلون علی ذلك، ویسأله أن یردّ علیهم قولهم، ویحتجّ علیهم فیما ادّعوا بحسب ما احتجّ به علی غیرهم، فكتب أبو عبد الله (علیه السلام):

«بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد وفّقنا الله وإیّاک لطاعته، وأوجب لنا بذلك رضوانه برحمته، وصل کتابک تذکر فیہ مظهر فی ملتنا، وذلك من قوم من أهل الإلحاد بالربوبیّه قد كثرت عدّتهم واشتدّت خصومتهم، وتساءل أن أصنع للردّ علیهم وانقض لما فی أیدیهم کتاباً علی نحو ما رددت علی غیرهم من أهل البدع والاختلاف، ونحن نحمد الله علی النعم السابغه والحجج البالغه والبلاء المحمود عند الخاصّه

ص: ۱۶۴

- ۱- ابن شهر آشوب و ابن طاووس گفته‌اند: این رساله را امام صادق (علیه السلام) به مفضل املاء فرموده است. [معالم العلماء، ۲۶؛ کشف المحجّه، ۱۵۰-۱۵۱]. اما مجلسی گوید: امام (علیه السلام) این رساله را به مفضل بن عمر نوشته است.
- ۲- الاهلیجه: مغرب هلیله، دانه‌ای است که اقسام زرد و سیاه دارد: [فرهنگ جامع عربی، فارسی، ۴/۴۵۶] علت نامیده شدن این رساله به رساله الاهلیجه: این است که امام (علیه السلام) توانسته است، طیبی هندی را که منکر وجود خدا بوده، از طریق همین دانه‌ای که در دست داشته، به خدا و وحدانیت او رهنمون شود.
- ۳- به دلیل اشتها راویان و یا دلائل دیگر، راویان قبل از محرزین سعید حذف شده‌اند.

والعامه فكان من نعمه العظام وآلائه الجسام التي بها تقريره قلوبهم بربوبيته، وأخذه مي ثاقهم بمعرفته، وإنزاله عليهم كتاباً فيه شفاء لما في الصدور من أمراض الخواطر ومشتبهات الامور، ولم بدع لهم ولا لشيء من خلقه حاجه إلى من سواه، واستغنى عنهم، وكان الله غنياً حميداً.

ولعمري ما اتى الجهّال من قبل ربّهم وأنّهم ليرون الدلالات الواضحات والعلامات البيّنات في خلقهم، وما يعلمون من ملكوت السماوات والأرض والصنع العجيب المتقن الدالّ على الصانع، ولكنّهم قوم فتحوا على نفسهم ابواب المعاصي، وسهلوا لها سبيل الشهوات، فغلبت الأهواء على قلوبهم، واستحوذ الشيطان بظلمهم عليهم، وكذلك يطبع الله على قلوب المعتدين، والعجب من مخلوق يزعم أنّ الله يخفى على عباده وهو يرى أثر الصنع في نفسه بتركيب يبهر عقله، وتأليف يبطل حجّته ولعمري لو تفكر وافى هذه الامور العظام لعينوا من أمر التركيب البيّن، ولطف التدبير الظاهر، ووجود الأشياء مخلوقه بعد أن لم تكن، ثمّ تحوّلتها من طبيعه إلى طبيعه، وصنيعه بعد صنيعه، ما يدلّهم ذلك على الصانع فإنّه لا يخلوشىء منها من أن يكون فيه أثر تدبير وتركيب يدلّ على أنّ له خالقاً مدبراً، وتأليف بتدبير يهدى إلى واحد حكيم.

وقد وافاني كتابك ورسمت لك كتاباً كنت نازعت فيه بعض أهل الأديان من أهل الإنكا، وذلك أنّه كان يحضرنى طيب من بلاد الهند، وكان لا يزال ينازعنى في رأيه، ويجادلنى على ضلالته، فينا هو يوماً يدقّ

إهليلجَه ليخلطها دواءً احتجت إليه من أدويته، إذ عرض له شيء من كلامه الذي لم يزل ينازعني فيه من ادّعائه أنّ الدنيا لم تنزل ولا تنزل شجره تنبت وأخرى تسقط، نفس تولد وأخرى تتلف، وزعم أن انتحالي المعرفة لله تعالى دعوى لا بينه لي عليها، ولا حجّه لي فيها، وأنّ ذلك أمر أخذه الآخر الأوّل، والأصغر عن الأكبر، وأنّ الأشياء المختلفه والمؤتلفه والباطنه والظاهره إنّما تعرف بالحواسّ الخمس: نظر العين؛ وسمع الاذن؛ وشمّ الأنف؛ وذوق الفم، ولمس الجوارح؛ ثمّ قاد منطقته على الأصل الذي وضعه فقال: لم يقع شيء من حواسي على خالق يؤدّي إلى قلبي، إنكار الله تعالى.

ثمّ قال: أخبرني بم تحتجّ في معرفه ربّك الذي نصف قدرته وربوبيته، وإنّما يعرف القلب الأشياء كلّها بالدلالات الخمس التي وصفت؟ قلت: بالعقل الذي في تلي، والدليل الذي أحتجّ به في معرفته.

قال: فأني يكون ما تقول وأنت تصرف أنّ تصرف أنّ القلب لا يعرف شيئاً بغير لحواسّ الخمس؟ فهل عاينت ربّك ببصر، أو سمعت صوته بأذن، أو شمّمته بنسيم، أو ذقته بفم، أو مسسه بيد فأدّى ذلك المعرفة إلى قلبك؟ قلت: رأيت إذ أنكرت الله وجحدته.

- لأنك زعمت أنّك لا تحسّه بحواسّك التي تعرف بها الأشياء - وأقررت أنا به هل بدّ من أن يكون أحدنا صادقاً ولآخر كاذباً؟ قال: لا.

قلت، أفرأيت إن كان كما أقول والحقّ في يدي ألسنت قد أخذت فيما كنت احاذر من عقاب الخالق بالثقه وأنك قد وقعت بجحودك

وإنكارك في الهلكه؟ قال: بلى.

قلت: فأينا أولى بالحزم وأقرب من النجاه؟ قال: أنت، إلا أنك من أمرك على ادعاء وشبهه، وأنا على يقين وثقه، لأنى لأرى حواسى الخمس أدركته، وما لم تدركه حواسى فليس عندى بوجود.

قلت: إنه لما عجزت حواسك عن إدراك الله أنكركته، وأنا لما عجزت حواسى عن إدراك الله تعالى صدقت به.

قال: وكيف ذلك؟ قلت: لأن كل شىء جرى فيه أثر تركيب لجسم، أو وقع عليه بصر للون فما أدركته الأبصار ونالته الحواس فهو غير الله سبحانه لأنه لا يشبه الخلق، وأن هذا الخلق ينتقل بتغير وزوال، وكل شىء أشبه التغير والزوال فهو مثله، وليس المخلوق كالخالق ولا المحدث كالمحدث.

قال: إن هذا لقول، ولكنى لمنكر ما لم تدركه حواسى فتؤديه إلى قلبى؛ فلما اعتصم بهذه المقاله ولزم هذه الحجة قلت: أما إذ أبيت إلا أن تعتصم بالجهاله، وتجعل المحاجره حجة فقد دخلت فى مثل ماعبث وامثلت ماكرهت، حبث قلت: إنى اخترت الدعوى لنفسى لأن كل شىء لم تدركه حواسى عندى بلا شىء.

قال: وكيف ذلك؟ قلت: لأنك نعمت على الادعاء ودخلت فيه فادعيت أمراً لم تحط به خيراً ولم تقله علماً فكيف استجرت لنفسك الدعوى فى إنكارك الله، ودفعك أعلام النبوه والحجه الواضحه وعبتها على؟ أخبرنى هل أحطت بالجهات كلها وبلغت متهاها؟ قال: لا. قلت: فهل رقيت إلى السماء التى ترى؟ أو انحدرت إلى الأرض

السفلى فجلت فى أقطارها؟ أوهل خضت فى غمرات البحور واخرقت ذلك خلاء من مدبر حكيم عالم بصير؟ قال: لا. قلت: فما يدريك لعل الذى أنكره قلبك هو فى بعض مالم تدركه حواسك ولم يحط به علمك.

قال: لأدرى لعل فى بعض ما ذكرت مدبراً، وما أدرى لعله ليس فى شىء من ذلك شىء! قلت: أمّا إذ خرجت من حدّ الإنكار إلى منزله الشكّ فإنى أرجو أن تخرج إلى المعرفه.

قال: فإنما دخل على الشكّ، لسؤالك إياى عمّالم يحط به علمى، ولكن من أين يدخل على اليقين بما لم تدركه حواسى؟ قلت: من قبل إهليلجتك هذه.

قال: ذاك إذا أثبت اللحجّه لأنها من آداب الطبّ الذى اذعن بمعرفته قلت: إنّما أردت أنّ آتيك به من قبلها لأنها أقرب الأشياء إليك، شاهداً يدلّ على الصنعه الدالّه على من صنعها ولم تكن شيئاً، ويهلكها حتى لا تكون شيئاً. قلت: فأخبرنى هلى ترى هذه إهليلجه؟ قال: نعم.

قلت: أفترى غيب ما فى جوفها؟ قال: لا. قلت: أفتشهد أنّها مشتمله على نواه ولا تراها؟ قال: ما يدرينى لعلّ ليس فيها شىء. قلت: أفترى أنّ خلف هذا القشر من هذه الإهليلجه غائب لم تره من لحم أودى لون؟ قال: ما أدرى لعلّ ما ثمّ غيرى ذى لون ولا لحم. قلت: أفترى أنّ هذه الإهليلجه التى تسميها الناس بالهند موجوده؟ لاجتماع أهل الاختلاف من الامم على ذكرها. قال: ما أدرى لعلّ ما اجتمعوا عليه من

ذلك باطل! قلت: أفتقر أن الإهليلج في أرض تنبت؟ قال: تلك الأرض وهذه واحدة وقدر أيتها. قلت: أفما تشهد بحضور هذه الإهليلج على وجود ماغاب من أشباها؟ قال: ما أدري لعلّه ليس في الدنيا إهليلج غيرها. فلما اعتصم بالجهالة قلت: أخبرني عن هذه الإهليلج أفتقر أنها خرجت من شجره، أوتقول، إنها هكذا وجدت؟ قال: لا بل من شجره خرجت. قلت: فهل أدركت حواسيك الخمس ماغاب عنك من تلك الشجره؟ قال: لا. قلت: فما أراك إلا قد أقررت بوجود شجره لم تدركها حواسك. قال: لا. قلت: فما أراك إلا قد أقررت بوجود شجره لم تدركها حواسك. قال: أجل ولكنني أقول: إن الإهليلج والأشياء المختلفه شيء لم تزل تدرك، فهل عندك في هذا شيء تردّ به قولي؟ قلت: نعم أخبرني عن هذه الإهليلج هل كنت عاينت شجرتها وعرفتها قيل أن تكون هذه الإهليلج فيها؟ قال: نعم. قلت: فهل كنت تعين هذه الإهليلج؟ قال: لا. قلت: أفما تعلم أنك كنت عاينت الشجره وليس فيها الإهليلج، ثم عدت إليها فوجدت فيها الإهليلج أفما تعلم أنه قد حدث فيها ما لم تكن؟ قال ما أستطيع أن انكر ذلك ولكنني أقول: إنها كانت فيها متفرقة. قلت: فأخبرني هل رأيت تلك الإهليلج التي تنبت منها شجره هذه الإهليلج قيل أن تغرس؟ قال: نعم. قلت: فهل يحتمل عقلك أن الشجره التي تبلغ أصلها وعروقها وفروعها ولحاؤها وكل ثمره جنيت، وورقه سقطت ألف ألف رطل كانت كامنه في هذه الإهليلج؟ قال: ما يحتمل هذا العقل ولا يقبله القلب. قلت: أقررت أنها حدثت في الشجره؟ قال، نعم ولكنني لأعرف أنها مصنوعه فهل تقدر أن تقرني بذلك؟ قلت: نعم



أريت أنى إن أريتك تدبيراً أتقرُّ أن له مدبراً، وتصويراً أن له مصوراً؟ قال: لا بد من ذلك.

قلت: ألت تعلم أن هذه الإهليلجه لحم ركب على عظم فوضع فى جوف متصل بغصن مركب على ساق يقوم على أصل فيقوى بعروق من تحتها على جروم متصل بعض ببعض؟ قال: بلى. قلت: ألت تعلم أن هذه الإهليلجه مصوره بتقديره تخطيط، وتأليف وتركيب وتفصيل متداخل بتأليف شىء فى بعض شىء، به طبق بعد طبق وجسم على جسم ولون مع لون، أبيض فى صفره، ولين على شديد، فى طبائع متفرقه، وطرائق مختلفه، وأجزاء مؤتلفه مع لحاء تسقيها، وعروق يجرى فيها الماء، وورق يسترها وتقيها من الشمس أن تحرقها، ومن البرد أن يهلكها، و الريح أن تذلها؟ قال: أفليس لو كان الورق مطبقا عليها كان خيراً لها؟ قلت: الله أحسن تقديراً لو كان كما تقول لما يصل إليها ربح يروحها، ولا برد يشدها، ولعفت عند ذلك، ولولم يصل إليها حرّ الشمس لما نضجت، ولكن شمس مرّه وريح مرّه وبرد مرّه قدرا لله ذلك بقوه لطيفه ودبره بحكمه بالغه.

قال: حسى من التصوير فسرلى التدبير الذى زعمت أنك ترينه. قلت: أرايت الإهليلجه قبل أن تعقد إدهى فى قمعها ماء بغير نواه ولا لحم ولا قشر ولا لون ولا طعم ولا شده؟ قال: نعم. قلت: أرايت لولم يرفق الخالق ذلك الماء الضعيف الذى هو مثل الخردله فى القله والذله ولم يقوه بقوته ويصوره بحكمته ويقدره بقدرته هل كان ذلك الماء يزيد على أن يكون فى قمعه غير مجموع بجسم وقمع وتفصيل؟

فإن زاد زادماً متراكباً غير مصوّر ولا مخطّط ولا مدبّر بزيادة أجزاء ولا تأليف أطباق. قال: قد أريتني من تصوير شجرتها وتأليف خلقتها وحمل ثمرتها وزيادة أجزائها وتفصيل تركيبها أوضح الدلالات، وأظهر البينه على معرفه الصانع، ولقد صدقت بأن الأشياء مصنوعة، ولكنّي لا أدري لعلّ الإهليلجه والأشياء صنعت أنفسها؟ قلت: أولست تعلم أنّ خالق الأشياء ولإهليلجه حكيم عالم بما عاينت من قوّه تدبيره؟ قال: بلى قلت: فهل ينبغي للمدى هو كذلك أن يكون حدثاً؟ قال: لا. قلت: أفلمت قد رأيت الإهليلجه حين حدثت وعابنتها بعد أن لم تكن شيئاً ثمّ هلكت كأن لم تكن شيئاً؟ قال: بلى، وإنّما أعطيتك أنّ الإهليلجه حدثت ولم أعطك أنّ الصانع لا يكون حادثاً لا يخلق نفسه. قلت: ألم تعطني أنّ الحكيم الخالق لا يكون حدثاً، وزعمت أنّ الإهليلجه حدثت؟ فقد أعطيتني أنّ الإهليلجه مصنوعة، فهو عزّوجلّ صانع الإهليلجه، وإن رجعت إلى أن تقول: إنّ الإهليلجه صنعت نفسها ودبّرت خلقها فمأزدت أن أقررت بما أنكرت، ووصفت صانعاً مدبّراً أصبت صفته، ولكنك لم تعرفه فسميته بغير اسمه قال: كيف ذلك؟ قلت: لأنك أقررت بوجود حكيم لطيف مدبّر، فلماًساً لتك من هو؟ قلت: الإهليلجه قد أقررت بالله سبحانه، ولكنك سمينه بغير اسمه، ولو عقلت وفكرت لعلمت أنّ الإهليلجه أنقص قوّه من أن تخلق نفسها، وأضعف حيله من أن تدبّر خلقها.

قال: هل عندك غير هذا؟ قلت: نعم؛ أخبرني عن هذه الإهليلجه التي زعمت أنّها صنعت نفسها ودبّرت أمرها كيف صنعت نفسها صغيره الخلقه، صغيره القدره، ناقصه القوّه، لاتمتنع أن تكسر وتعصر

وتؤكل؟ وكيف صنعت نفسها مفضوله مأكوله مره فيحيه المنظر لابهاء لها ولاماء؟ قال: لأنها لم تقو إلا المتمادى فى الباطل فأعلمنى متى خلقت نفسها ودبرت خلقها قبل أن تكون أوبعد أن كانت؟ فإن زعمت أن الإهليلجه خلقت نفسها بعد ما كانت فإن هذا لمن أبين المحال: كيف تكون موجوده مصنوعه ثم يصنع نفسها مره اخرى؟ فيصير كلامك إلى أنها مصنوعه مرتين؛ ولإن قلت، إنها خلقت نفسها ودبرت خلقها قبل أن تكون إن هذا من أوضح الباطل وأبين الكذب! لأنها قبل أن تكون ليس بشىء، فكيف يخلق لاشىء شيئاً؟ وكيف تعيب قولى: إن شيئاً يصنع لاشيئاً، ولا تعيب قولك: إن لاشىء يصنع لاشيئاً؟ فانظر أى القولين أولى بالحق؟ قال: قولك قلت فما يمنعك منه؟ قال قد قبلته واستبان لى حقه وصدقه بأن الأشياء المختلفه والإهليلجه لم يصنعن أنفسهن، ولم يدبرن خلقهن، ولكنه تعرض لى أن الشجره هى التى صنعت الإهليلجه لأنها خرجت منها. قلت فمن صنع الشجره؟ قال: الإهليلجه الاخرى! قلت: اجعل لكلامك غايه أنتهى إليها فإما أن تقول: هو الله سبحانه فيقبل منك، وإما أن تقول: الإهليلجه ففسألك.

قال: سل. قلت: أخبرنى عن الإهليلجه هل تنبت منها الشجره إلا بعد ما ماتت وبلت وبادت؟ قال: لا إن لشجره بقيت بعد هلاك الإهليلجه مائه سنه، فمن كان يحميها ويزيد فيها، ويدبر خلقها ويربيها، وينبت ورقها؟ مالك بدمن أن تقول: هو الذى خلقها، ولإن قلت: الإهليلجه وهى حيّه قبل أن تهلك وتبلى وتصبر تراباً، وقد ربت الشجره وهى مى ته أن هذا القول مختلف. قال: لا أقول: ذلك. قلت: أفتقر بأن الله خلق الخلق أم قدبقى فى نفسك شى من ذلك؟ قال: إننى من ذلك على حدّ وقوف ما أتخلص إلى أمر ينفذلى فيه الأمر. قلت: أما

إذ أبيت إلا الجهالة وزعمت أن الأشياء لا يدرك إلا بالحواس فإنني أخبرك أنه ليس للحواس دلالة على الأشياء، ولا فيها معرفه إلاق بالقلب، فإنه دليلها ومعرفها الأشياء التي تدعى أن القلب لا يعرفها إلا بها.

فقال: أمّا إذ نطقت بهذا فما أقبل منك إلا بالتخليص والتفحص منه بإيضاح وبيان وحجّه وبرهان. قلت: فأول ما أبدأ به أنك تعلم أنه ربّما ذهب الحواس، أو بعضها ودبر القلب الأشياء التي فيها المضرّه والمنفعه من الامور العلانيه والخفيّه فأمر بها ونهى فنفذ فيها أمره وصحّ فيها قضاؤه.

قال: إنك تقول في هذا قولاً يشبه الحجّه، ولكنني احبّ أن توضحه لي غير هذا الإيضاح. قلت: أأست تعلم أن القلب يبقى بعد ذهاب الحواس؟ قال: نعم ولكن يبقى بغير دليل على الأشياء التي تدلّ عليها الحواس. قلت: أفأست تعلم أن الطفل تضعه أمّه مضغه ليس تدلّه الحواس على شيء لا يسمع ولا يبصر ولا يذاق ولا يلمس ولا يشم؟ قال: على قلت: فأبّه الحواس دلّته على طلب اللبن إذا جاع، والضحك بعد البكاء إذا روى من اللبن؟ وأي حواس سباع الطير ولاقط الحبّ منها دلّها على أن تلقى بين أفرانها اللحم والحبّ فتهدى سباعها إلى اللحم، ولاخرون إلى الحبّ؟ وأخبرني عن فراخ طير الماء أأست تعلم أن فراخ طير الماء إذا طرح فيه سبحت، وإذا طرح فيه

فراخ طير البرّ غرقت والحواسّ واحده، فكيف انتفع بالحواسّ طير الماء وأعانتة على السباحه ولم تنتفع طير البرّ في الماء بحواسّها؟ وما بال طير البرّ إذا غمستها في الماء ساعه ماتت وإذا أمسكت طير الماء عن ساعه ماتت؟ فلا رأى الحواسّ في هذا إلاّ منكسره عليك ولا ينبغي ذلك أن يكون إلاّ من مدبّر حكيم جعل للماء خلقاً وللبرّ خلقاً.

أم أخبرني ما بال الذرّه التي لاتعابن الماء قطّ تطرح في الماء فتسبح، وتلقى الإنسان ابن خمسين سنه من أقوى الرجال وأعقلهم لم يتعلّم السباحه فيغرق؟ كيف لم يدله عقله ولبه وتجاربه بالأشياء مع اجتماع حواسّه وصحّتها أن يدرك ذلك بحواسّه كما أدركته الذرّه إن كان ذلك إنّما يدرك بالحواسّ؟ أفليس ينبغي لك أن تعلم أنّ القلب الذي هو معدن العقل في الصبّي الذي وصفت وغير ممّا سمعت من الحيوان هو الذي يهيج الصبّي إلى طلب الرضاع، والطير اللّاقط على لقط الحبّ، والسباع على ابتلاع اللّحم؟.

قال: لست أجد القلب يعلم شيئاً إلاّ بالحواسّ! قلت: أمّا إذ أبيت إلاّ النزوع إلى الحواسّ فإنّنا لنقبل نزوعك إليها بعد رفضك لها، ونجيبك في الحواسّ حتّى يتقرّر عندك أنّها لاتعرف من سائر الأشياء إلاّ الظاهر ممّا «هودون الربّ الأعلى سبحانه وتعالى، فأمّا ما يخفى ولا يظهر فليست تعرفه، وذلك أنّ خالق الحواسّ جعل لها قلباً احتجّ به على العباد، وجعل الحواسّ الدلالات على الظاهر الذي يستدلّ بها على الخالق سبحانه، فنظرت العين إلى خلق متّصل بعضه ببعض فدلّت القلب على ما عاينت،

وتفكر القلب حين دلته العين على ما عاينت من ملكوت السماء وارتفاعها في الهواء بغير عمد يرى، ولا دعائم تمسكها لا تؤخر مره فتنكشط، ولا تقدم اخرى فتزول، ولا تهبط مره فتدنو، ولا ترفع اخرى فتناى، لا تتغير لطول الأمد ولا تخلق لاختلاف الليالي والأيام، ولا تتداعى منها ناحيه، ولا ينهار منها طرف، مع ما عاينت من النجوم الجاربه السبعه المختلفه بمسيرها الدوران الفلك، وتنقلها في البروج يوماً بعد يوم، وشهراً بعد شهر وسنه بعد سنه، منها السريع، ومنها البطيء ومنها المعتدل السير: ثم رجوعها واستقامتها، وأخذها عرضاً وطولاً، وخنوسها عند الشمس، وهى مشرقه وظهورها، إذا غربت، وجرى الشمس والقمر فى البروج دائبين لا يتغيران فى أزمنتهم وأوقاتهم يعرف ذلك من يعرف بحساب موضوع وأمر معلوم بحكمه يعرف ذووا الألباب أنها ليست من حكمه الإنس، ولا تفتيش الأوهام، ولا تقلب التفكير، فعرف القلب حين دلته العين على ما عاينت أن لذلك الخلق والتدبير والأمر العجيب صانعاً يمسك السماء المنطبقه أن تهوى إلى الأرض وأن الذى جعل الشمس والنجوم فيها خالق السماء، ثم نظرت العين إلى ما أستقلها من الأرض فدلت القلب على ما عاينت فعرف القلب بعقله أن ممسك الأرض الممتده أن تزول أو تهوى فى الهواء- وهوى الريشه يرمى بها فتسقط مكانها وهى فى الخفّه على ما هى عليه- هو الذى يمسك السماء التى فوقها، وأنه لولا ذلك لخشفت بما عليها من ثقلها وثقل الجبال والأنام والأشجار والبحور والرمال، فعرف القلب بدلاله العين أن مدبر الأرض هو مدبر السماء، ثم سمعت الاذن صوت الرياح الشديده العاصفه واللينه الطيبه، وعاينت العين ما يقلع من عظام الشجر ويهدم من وثيق البنيان، وتسفى من ثقال الرمال،

تخلّى منها ناحيه وتصبّها فى اخرى، بلا سائق تبصره العين، ولا تسمعه الاذن، ولا يدرك بشىء من الحواسّ، وليست مجسّده تلمس ولا محدوده تعين، فلم تزد العين والاذن وسائر الحواسّ على أنّ دلّت القلب أنّ لها صانعاً، وذلك أنّ القلب يفكر بالعقل الذى فيه، فيعرف أنّ الريح لم تتحرّك من تلقائها و أنّها لو كانت هى المتحرّكه لم تكفّف عن التحرك، ولم تهدم طائه وتعفى اخرى، ولم تقلع شجره وتدع اخرى إلى جنبها، ولم تصبّ أرضاً وتنصرف عن اخرى فلما تفكّر القلب فى أمر الريح علم أنّ لها محرّكاً هو الذى يسوقها حيث يشاء، ويسكنها إذا شاء، ويصيب بها من يشاء، ويصرفها عمّن يشاء، فلما نظر القلب إلى ذلك وجدها متّصله بالسماء، وما فيها من الآيات فعرف أنّ المدبّر القادر على أن يمسك الأرض والسماء هو خالق الريح ومحرّكها إذا شاء، وممسكها كيف شاء، ومسلّطها على من يشاء. وكذلك دلّت العين والاذن القلب على هذه الزلزله، وعرف بذلك بغيرهما من حواسّه حين حركته فلما دلّ الحواسّ على تحريك هذا الخلق العظيم من الأرض فى غلظها وثقلها، وطولها وعرضها، وما عليها من ثقل الجبال والمياه والأنام وغير ذلك، وإنّما تتحرّك فى ناحيه ولم تتحرّك فى ناحيه اخرى وهى ملتحمه جسداً واحداً، وخلفاً متّصلاً بلا فصل ولا وصل، تهدم ناحيه وتخسف بها وتسلم اخرى، فعندها عرف القلب أنّ محرّك ماحرّك منها هو ممسك ما امسك منها، وهو محرّك الريح وممسكها، وهو مدبّر السماء والأرض وما بينهما، وأنّ الأرض لو كانت هى المنزلته لنفسها لما تزلزلت ولما تحرّكت، ولكنّه الذى دبّرها وخلقها حرّك منها ماشاء. ثمّ نظرت العين إلى العظيم من الآيات من السحاب

المسخرين السماء والأرض بمنزله الدخان لاجسد له يلمس بشيء من الأرض والجبال، يتخلل الشجره فلا يحرك منها شيئاً، ولا يهصر منها غصناً، ولا- يعلق منها بشيء يعترض الركبان فيحول بعضهم من بعض من ظلمته وكثافته، ويحتمل من ثقل الماء وكثرته مالا- بقدر على صفته، مع ما فيه من الصواعق الصادعه، والبروق الالامعه، والرعد والثلج والبرد والجليد مالاتبلغ الأوهام صفته ولا- تهتدى القلوب إلى كنه عجائبه، فيخرج مستقلاً في الهواء يجتمع بعد تفرقه ويلتحم بعد تزايله، تفرقه الرياح من الجهات كلها إلى حيث تسوقه بإذن الله ربها، يسفل مرّه وبعلو اخرى، متمسك بما فيه من الماء الكثير الذى إذا أزجاء صارت منه البحور، يمر على الأراضى الكثيره والبلدان المتناثيه لاتنقص منه نقطه، حتى ينتهى إلى مالا يحصى من الفراسخ فيرسل ما فيه قطره بعد قطره، وسيلاً بعد سيل، متتابع على رسله حتى ينقع البرك وتمتلى الفجاج، وتعتلى الأوديه بالسيول كأمثال الجبال غاصه بسيولها، مصمخه الأذان لدويها وهديزها فتحي بها الأرض الميتة، فتصبح مخضره بعد أن كانت مغيرّه، ومعشبه بعد أن كانت مجدبه، قد كسيت ألواناً من نبات عشب ناضره زاهره مزينه معاشاً للناس والأنعام، فإذا أفرغ الغمام ماءه أقلع وتفرّق وذهب حيث لايعاين ولا يدرى أين توارى، فادّت العين ذلك إلى القلب فعرف القلب أنّ ذلك لو كان بغير مدبر وكان ما وصفت من تلقاء نفسه مااحتمل نصف ذلك من الثقل من الماء، وإن كان هو الذى يرسله لما احتمله ألفى فرسخ أو أكثر، ولأرسله فيما هو أقرب من ذلك، ولما أرسله قطره بعد قطره، بل كان يرسله إرسالاً فكان يهدم البنيان، ويفسد النبات، ولما جاز إلى بلد وترك



آخر دونه؛ فعرف القلب بالأعلام المنيره الواضحه أنّ مدبّر الامور واحد، وأنّه لو كان اثنين أو ثلاثه لكان فى طول هذه الأزمنه والأبد والدهر اختلاف فى التدبير وتناقض فى الامور، ولتأخر بعض وتقدّم بعض، ولكان تسفل بعض ماقد علا، ولعلا ما قدسفل، ولطلع شىء غاب فتأخر عن وقته أو تقدّم ما قبله فعرف القلب بذلك أنّ مدبّر الأشياء ماغاب منها وما ظهر هو الله الأوّل، خالق السماء ممسكها، وفارش الأرض وداحيها، وصانع ما بين ذلك مماعدّنا وغير ذلك ممّا لم يحص.

وكذلك عاينت العين اختلاف الليل والنهار دائبين جديدين لايبليان فى طول كترهما، ولايتغيران لكثرة اختلافهما، ولاينقصان عن حالهما، النهار فى نوره وضياؤه، والليل فى سواده وظلمته، يلج أحدهما فى الآخر حتّى ينتهى كلّ واحد منهما إلى غايه محدوده معروفه فى الطول والقصر على مرتبه واحده ومجرى واحد، مع سكون من يسكن فى الليل، وانتشار من ينتشر فى الليل، وانتشار من ينتشر فى النهار، وسكون من يسكن فى النهار، ثمّ الحرّ والبرد وحلول أحدهما بعقب الآخر حتّى سكون الحرّ برداً، والبرد حرّاً فى وقته وإبانته، فكلّ هذا ممّا يستدلّ به القلب على الربّ سبحانه وتعالى، فعرف القلب بعقله أنّ من دبّر هذه الأشياء هو الواحد العزيز الحكيم الذى لم يزل ولايزال، وأنّه لو كان فى السماوات والأرضين آلهه معه سبحانه لذهب كلّ إله بما خلق، ولعلا بعضهم على بعض، ولفسد كلّ واحد منهم على صاحبه.

وكذلك سمعت الاذن ما أنزل المدبّر من الكتب تصديقاً لما

أدر كته القلوب بعقولها، وتوفيق الله إياها، وما قاله من عرفه كنه معرفته بلاولاد ولاصاحبه ولاشريك فأذت الاذن ماسمعت من اللسان بمقاله الأنبياء إلى القلب.

فقال: قد أتيتني من أبواب لطيفه بما لم يأتني به أحد غيرك إلا أنه لا يمنعني من ترك في يدي إلا الإيضاح والحجج القويّه بما وصفت لي وفسرت. قلت أمّا إذا حجبت عن الجواب واختلف منك المقال فسيأتيك من الدلاله من قبل نفسك خاصه ما يستبين لك أنّ الحواسّ لا تعرف شيئاً إلا بالقلب؛ فهل رأيت في المنام أنّك تأكل وتشرب حتّى وصلت لذه ذلك إلى قلبك؟ قال: نعم. قلت: فهل رأيت أنّك تضحك وتبكي وتجول في البلدان التي لم ترها والتي قدر رأيتها حتّى تعلم معالم ما رأيت منها؟ قال: نعم مالا- احصى. قلت: هل رأيت احداً من أقاربك من أخ أو أب أو ذى رحم قدمات قبل ذلك حتّى تعلمه وتعرفه كمعرفتك إياه قبل أن يموت؟ قال: أكثر من الكثير. قلت: فأخبرني أيّ حواسّك أدرك هذه الأشياء في منامك حتّى دلّت قلبك على معانيه الموتى وكلامهم، وأكل طعامهم، والجولان في البلدان، والضحك والبكاء وغير ذلك؟ قال: ما أقدر أن أقول لك أيّ حواسّي أدرك ذلك أو شيئاً منه، وكيف تدرك وهي بمنزله الميت لا تسمع ولا تبصر؟ قلت: فأخبرني حيث استيقظت أليست قد ذكرت أليّ رأيت في منامك تحفظه وتقضه بعد يقظتك على إخوانك لا تنسى منه حرفاً؟ قال: إنّ كما تقول وربّما رأيت الشيء في منامى ثمّ لا أمسى حتّى أراه في يقظتي كما رأيت في منامى. قلت: فأخبرني أيّ حواسّك قرّرت علم ذلك في قلبك حتّى ذكرته بعدما استيقظت؟ قال: إنّ هذا الأمر ما دخلت فيه الحواسّ. قلت: أفليس ينبغي لك أن تعلم حيث بطلت الحواسّ في هذا أنّ

ألذى عاين تلك الأشياء وحفظها فى منامك قلبك ألذى جعل الله فى العقل ألذى احتجّ به على العباد؟ قال: إنّ ألذى رأيت فى منامى ليس بشىء إنّما هو بمنزله السراب ألذى يعاينه صاحبه وينظر إليه لا يشكّ فى أنه ماء فإذا انتهى إلى مكانه لم يجده شيئاً فما رأيت فى منامى فى هذه المنزله!

قلت: كيف شبّهت السراب بما رأيت فى منامك من أكلك الطعام فالحلو والحامض، وما رأيت من الفرح والحزن؟ قال: لأنّ السراب حيث انتهت إلى موضعه صار لاشىء، وكذلك صار ما رأيت فى منامى حين إنتبهت!

قلت فأخبرنى إن أتيتك بأمر وجدت لذّته فى منامك وحقق لذالك قلبك ألتست تعلم أن الأمر على ما وصفت لك؟ قال: بلى. قلت: فأخبرنى هل احتملت قطّ حتّى قضيت فى امرأه نهمتكم عرفتها أم لم تعرفها؟ قال: بلى مالا احصيه. قلت: ألتست وجدت لذلك لذّة على قدر لذّتك فى يقظتك فتنّبه وقد أنزلت الشهوه حتّى تخرج منك بقدر ما تخرج منك فى اليقظه، هذا كسر لحجّتك فى السراب. قال: ما يرى المحتلم فى منامه شيئاً إلاّ ما كانت حواسّه دلّت عليه فى اليقظه. قلت: ما زدت على أن فويت مقالتي، وزعمت أنّ القلب يعقل الأشياء ويعرفها بعد ذهاب الحواسّ وموتها فكيف أنكرت أنّ القلب يعرف الأشياء وهو يقظان مجتمعه له حواسّه، وما ألذى عزّفه إياها بعد موت الحواسّ حيّه وهولا يسمع ولا يبصر؟ ولكنك حقيقاً أن لا تنكر له المعرفه

وحواسه حيّه مجتمعه إذا أقررت أنّه ينظر إلى الامراه بعد ذهاب حواسه حتّى نكحها وأصاب لذّته منها؛ فينبغي لمن يعقل حيث وصف القلب بما وصفه به من معرفته بالأشياء والحواسّ ذاهبه أن يعرف أنّ القلب مدبّر الحواسّ ومالكها ورائسها والقاضى عليها، فإنّه ما جهل الإنسان من شيء فما يجهل أنّ اليد لا تقدر على العين أن تطلعها، ولا على اللسان أن تقطعه، وأنّه ليس يقدر شيء من الحواسّ أن يفعل بشيء من الحسد شيئاً بغير اذن القلب ودلالته وتدييره لأنّ الله تبارك وتعالى جعل القلب مدبّر اللجسد، به يسمع وبه يبصر وهو القاضى والأمير عليه؛ لا يتقدّم الجسد إن هو تأخّر، ولا يتأخّر إن هو تقدّم، وبه سمعت الحواسّ وأبصرت، إن أمرها ائتمرت، وإن نهاها انتهت، وبه ينزل الفرح والحزن، وبه ينزل الألم، إن فسد شيء من الحواسّ بقى على حاله، وإن فسد القلب ذهب جميعاً حتّى لا يسمع ولا يبصر.

قال: لقد كنت أظنّك لا تتخلّص من هذه المسأله وقد جئت بشيء لا أقدر على ردّه قلت: وأنا اعطيك تصاديق ما أنبأتك به وما رأيت فى منامك فى مجلسك الساعه. قال: افعل فإنّى تحيرت فى هذه المسأله. قلت: أخبرنى هل تحدّث نفسك فى تجاره أو صناعه أو بناء أو تقدير شيء وتأمّر به إذا أحكمت تقديره فى ظنّك؟ قال: نعم. قلت: فهل أشركت قلبك فى ذلك الفكر شيئاً من حواسّك؟ قال: لا. قلت: أفلا تعلم أنّ الذى أخبرك به قلبك حقّ؟ قال: اليقين هو؛ فزدنى ما يذهب الشكّ عنّى ويزيل الشبه من قلبى.

أقول: ذكر السيّد ابن طاووس قدّس الله روحه فى كتاب النجوم من

هذه الرسالة جملة ليست فيما عندنا ومن النسخ فلندكرها:

«قلت: أخبرني هل يعرف أهل بلادك علم النجوم؟ قال: إنك لغافل عن علم أهل بلادى بالنجوم! قلت: وما بلغ من علمهم بها؟ فقال: إنا نخبرك عن علمهم بخصلتين تكتفى بهما عما سواهما. قلت: فأخبرني ولا تخبرني إلا بحق. قال بديني لا أخبرك إلا بحق وبما عاينت. قلت: هات.

قال: أما إحدى الخصلتين فإن ملوك الهند لا يتخذون إلا الخصيان. قلت: ولم ذلك؟ قال: لأن لكل رجل منهم منجماً حاسباً فإذا أصبح أتى باب الملك فقاس الشمس وحسب فأخبره بما يحدث في يومه ذلك، وما حدث في ليلته التي كان فيها، فإن كانت أمراه من نسائه فارفت شيئاً يكرهه أخبره، فقال: فلان قارف كذا وكذا مع فلانه، ويحدث في هذا اليوم كذا وكذا.

قلت: فأخبرني عن الخصلة الأخرى، قال: قوم بالهند بمنزلة الخناقين عندكم يقتلون الناس بلا سلاح ولا خنق ويأخذون أموالهم. قلت: وكيف يكون هذا؟ قال: يخرجون مع الرفقه والتجار بقدر ما فيها من الرجال فيمشون معهم أيتاماً ليس معهم سلاح، ويحدثون الرجال ويحسبون حساب كل رجل من التجار فإذا عرف أجمعهم موضع النفس من صاحبه وكز كل واحد منهم صاحبه الذي حسب به في ذلك الموضع فيقع جميع التجار موتى! قلت: إن هذا أرفع من الباب الأول إن كان ما تقول حقاً! قال: أحلف لك بديني إنه حق ولربما رأيت ببلاد الهند قد أخذ بعضهم وأمر بقتله.

ص: ١٨٢

قلت: فأخبرني كيف كان هذا حتى اطلعوا عليه؟ قال: بحساب النجوم.

قلت: فما سمعت كهذا علماً قط، وما أشك أن واضعه الحكيم العليم. فأخبرني من وضع هذا العلم الدقيق الذي لا يدرك بالحواس ولا بالعقول ولا بالفكر؟ قال: حساب النجوم وضعته الحكماء وتوارثته الناس.

قلت: أخبرني هل يعلم أهل بلادك علم النجوم؟ قال: إنك لغافل من علم أهل بلادى بالنجوم فليس أحد أعلم بذلك منهم. قلت: أخبرني كيف وقع علمهم بالنجوم وهي ممتا لا يدرك بالحواس ولا بالفكر؟ قال: حساب وضعته الحكماء وتوارثته الناس فإذا سألت الرجل منهم عن شيء قاس الشمس ونظر في منازل الشمس والقمر وما للطالع من النحوس، وما للباطن من السعود، ثم يحسب ولا يخطئ؛ ويحمل إليه المولود فيحسب له ويخبر بكلّ علامه فيه بغير معاينه وما هو مصيبه إلى يوم يموت. قلت: كيف دخل الحساب في المواليد الناس؟ قال: لأن جميع الناس إنما يولدون بهذه النجوم، ولولا ذلك لم يستقم بهذا الحساب فمن ثم لا يخطئ إذا علم الساعه واليوم والشهر والسنه التي يولد فيها المولود. قلت: لقد توصفت علماً عجيباً ليس في علم الدنيا أدق منه ولا أعظم إن كان حقاً كما ذكرت، يعرف به المولود الصبى وما فيه من العلامات ومنتهى أجله وما يصيبه في حياته، أوليس هذا حساباً تولد به جميع أهل الدنيا من كان من الناس؟ قال: لا أشك فيه. قلت: فتعال نظر بعقولنا كيف علم الناس هذا العلم وهل يستقيم

أن يكون لبعض الناس إذا كان جميع الناس يولدون بهذه النجوم، وكيف عرفها بسعودها و نحوسها، وساعتها وأوقاتها، ودقائقها ودرجاتها، وبطيئها وسريعها، وموضعها من السماء، وموضعها تحت الأرض، ودلالاتها على غامض هذه الأشياء التي وصفت في السماء وماتحت الأرض، فقد عرفت أن بعض هذه البروج في السماء وبعضها تحت الأرض، وكذلك النجوم السبعة منها تحت الأرض ومنها في السماء فما يقبل عقلي أن مخلوقاً من أهل الأرض قدر على هذا. قال: وما أنكرت من هذا؟ قلت: إنك زعمت أن جميع أهل الأرض إنما يتوالدون بهذه النجوم، فأرى الحكيم الذي وضع هذا الحساب بزعمك من بعض أهل الدنيا، ولا شك إن كنت صادقاً أنه ولد ببعض هذه النجوم والساعات والحساب الذي كان قبله، إلا أن تزعم أن ذلك الحكيم لم يولد بهذا النجوم كما ولد سائر الناس. قال: وهل هذا الحكيم إلا سائر الناس؟ قلت: أفليس ينبغي أن يدلّك عقلك على أنها قد خلقت قبل هذا الحكيم الذي زعمت أنه وضع هذا الحساب، وقد زعمت أنه ولد ببعض هذه النجوم؟ قال: بلى.

قلت: فكيف اهتدى لوضع هذه النجوم؟ وهل هذا العلم إلا من معلّم كان قبلهما وهو الذي أسّس هذا الحساب الذي زعمت أنه أساس المولود، والأساس أقدم من المولود، والحكيم الذي زعمت أنه وضع هذا إنما يتبع أمر معلّم هو أقدم منه، وهو الذي خلقه مولوداً ببعض هذه النجوم، وهو الذي أسّس هذه البروج التي ولد بها غيره من الناس فواضع الأساس ينبغي أن يكون أقدم منها، هب إن هذا الحكيم عمّر مذ كانت الدنيا عشره أضعاف، هل كان نظره في هذه النجوم إلا

كنظرك إليها معلقه في السماء أوتراه كان قادراً على الدنو منها وهي في السماء حتى يعرف منازلها ومجاريها، ونحوسها وسعودها، ودقائنها، وبأيتها تكسف الشمس والقمر، ويأتيها يولد كل مولود، وأيتها السعد وأيتها النحس، وأيتها البطيء وأيتها السريع، ثم يعرف بعد ذلك سعود ساعات النهار ونحوسها، وأيتها السعد وأيتها النحس، وكم ساعه يمكث كل نجم منها تحت الأرض، وفي أي ساعه تغيب، وأي ساعه تطلع، وكم ساعه يمكث طالعاً، وفي أي ساعه تغيب، وكم استقام لرجل حكيم كما زعمت من أهل الدنيا أن يعلم علم السماء ممّا لا يدرك بالحواس، ولا يقع عليه الفكر، ولا يخطر على الأوهام وكيف اهتدى أن يقيس الشمس حتى يعرف في أي برج، وفي أي برج القمر، وفي أي برج من السماء هذه السعه السعود والنحوس وما الطالع منها وما الباطن؟ وهي معلقه في السماء وهو من أهل الأرض لا يراها إذا توارث بضوء الشمس إلا أن تزعم أن هذا الحكيم الذي وضع هذا العلم قدرقى إلى السماء وأنا أشهد أن هذا العالم لم يقدر على هذا العلم إلا بمن في السماء، لأن هذا ليس من علم أهل الأرض.

قال: ما بلغنى أنّ أحداً ن أهل الأرض رقى إلى السماء قلت: فلعلّ هذا الحكيم فعل ذلك ولم يبلغك؟ قال: ولو بلغنى ما كنت مصدّقاً. قلت فأنا أقول قولك، هبه رقى إلى السماء هل كان له بدّ من أن يجرى مع كلّ برج من هذه البروج، ونجم من هذه النجوم من حيث يطلع إلى حيث يغيب، ثم يعود إلى الآخر حتى يفعل مثل ذلك حتى يأتي على آخرها؟ فإنّ منها ما يقطع السماء في ثلاثين سنه، ومنها ما يقطع دون ذلك، وهل كان له بدّ من أن يجول في أقطار السماء حتى يعرف مطالع



السعود منها والنحوس، والبطيء والسريع، حتى يحصى ذلك؟ أوهبه قدر على ذلك حتى فرع ممّا فى السماء هل كان يستقيم له حساب ما فى السماء حتى يحكم حساب ما فى الأرض وما تحتها وأن يعرف ذلك مثل ما قد عاين فى السماء؟ لأنّ مجاريها تحت الأرض على غير مجاريها فى السماء، فلم يكن يقدر على أحكام حسابها ودقائقها وساعاتها إلاّ بمعرفه ما غاب عنه تحت الأرض منها، لأنّه ينبغي أن يعرف أىّ ساعه من الليل يطالع طالعتها، وكم يمكث تحت الأرض منها: لأنّه ينبغي أن يعرف أىّ ساعه من الليل يطالع طالعتها، وكم يمكث تحت الأرض، وأيّ ساعه من النهار يغيب غائبها لأنّه لا يعاينها، ولا ما طلع منها ولا ما غاب، ولا بدّ من أن يكون العالم بها واحداً وإلاّ لم ينتفع بالحساب إلاّ تزعم أنّ ذلك الحكيم قد دخل فى ظلمات الأرض والبحار فسار مع النجوم والشمس والقمر فى مجاريها على قدر ما سار فى السماء حتى علم الغيب منها، وعلم ما تحت الأرض على قدر ما عاين منها فى السماء.

قال: هل أريتني أجبتك إلى أنّ أحداً من أهل الأرض رقى إلى السماء وقدر على ذلك حتى أقول؛ إنّه دخل فى ظلمات الأرض والبحور؟ قلت: فكيف وقع هذا لعلم أذى زعمت أنّ الحكماء من الناس وضعوه و أنّ الناس كلّهم مولدون به وكيف عرفوا ذلك الحساب وهو أقدم منهم؟.

أقول: فى نسخه السيد ابن طاووس هنا زياده:

«قال: رأيت إن قلت لك: إنّ البروج لم تزل وهى التى خلقت

أنفسها على هذا الحساب الذي تردّ عليّ؟ قلت: أسألك كيف يكون بعضها سعداً وبعضها نحساً، وبعضها مضيئاً وبعضها مظلماً، وبعضها صغيراً وبعضاً كبيراً؟.

قال: كذلك أرادت أن تكون بمنزله الناس، فإنّ بعضهم جميل، وبعضهم قبيح، وبعضهم قصير، وبعضهم طويل، وبعضهم أبيض، وبعضهم أسود، وبعضهم صالح، وبعضهم طالح. قلت: فالعجب منك إنّي ارادك منذ اليوم على أن تقرّ بصانع فلم تجبني إلى ذلك كان الآن أقررت بأنّ القرده والخنازير خلقن أنفسهنّ!.

قال: لقد بهتني بما لم يسمع الناس منّي! قلت: أفمنكر أنت لذلك؟ قال: أشدّ إنكار. قلت: فمن خلق القرده والخنازير إن كان الناس والنجوم خلقن أنفسهنّ؟ فلا بدّ من أن تقول: إنهنّ من خلق الناس، أو خلقن أنفسهنّ؟ أفتقول: إنهما من خلق الناس؟ قال: لا. قلت: فلا بدّ من أن يكون لها خالق أو هي خلقت أنفسها؛ فإن قلت: إنهما من خلق الناس أقررت أنّ لها خالقاً، فإن قلت: لا بدّ أن يكون لها خالق فقد صدقت وما أعرفنا به، ولئن قلت: إنهنّ خلقن أنفسهنّ فقد أعطيتني فوق ما طلبت منك من الإقرار بصانع. ثم قلت: فأخبرني بعضهنّ قبل بعض خلقن أنفسهنّ أم كان كذلك في يوم واحد؟ فإن قلت: بعضهنّ قبل بعض فأخبرني السماوات وما فيهنّ والنجوم قبل الأرض والإنس والذرّ خلقن أم بعد ذلك؟ فإن قلت: إنّ الأرض قبل أفلا ترى قولك: إنّ الأشياء لم تزل قد بطل حيث كانت السماء بعد الأرض؟

قال: بلى ولكن أقول: معاً جميعاً خلقن، قلت: أفلا ترى أنّك قد

أقررت أنها لم تكن شيئاً قبل أن خلقن، وقد أذهبت حجّتك في الأزليّة؟ قال: إنّي لعلّى حدّ وقوف، ما أدري ما أجيبك فيه لأنّي أعلم أنّ الصانع إنّما سمّي صانعاً لصناعته، والصنّاعه غير الصانع، غير الصنّاعه لأنّه يقال للرجل: الباني لصنّاعته البناء، والبناء غير الباني والباني غير البناء، وكذلك الحارث غير الحرث والحرث غير الحارث. قلت: فأخبرني عن قولك: إنّ الناس خلقوا أنفسهم فيكما لهم خلقوها أرواحهم وأجسادهم وصورهم وأنفاسهم أم خلق بعض ذلك غيرهم؟ قال: بكما لهم لم يخلق ذلك لاشيئاً منهم غيرهم.

قلت: فأخبرني الحياه أحبّ إليهم أم الموت؟ قال: أو تشكّ أنّه لاشيء أحبّ إليهم من الحياه، ولا أبغض إليهم من الموت؟ قلت: فأخبرني من خلق الموت الذي يخرج أنفسهم الّتي زعمت أنّهم خلقوها؟ فأنتك لا تنكر أنّ الموت غير الحياه، وأنّه هو الذي يذهب بالحياه. فإن قلت: إنّ الذي خلق الموت غيرهم، فإنّ الذي خلق الموت هو الذي خلق الحياه؛ ولئن قلت: هم الذين خلقوا الموت لأنفسهم إنّ هذا المحال من القول! وكيف خلقوا لأنفسهم ما يكرهون إن كانوا كما زعمت خلقوا أنفسهم؟ ف هذا ما يستنكر من ضلالك أن تزعم أنّ الناس قدروا خلق أنفسهم بكما لهم وأنّ الحياه أحبّ إليهم من الموت وخلقوا ما يكرهون لأنفسهم!.

قال: ما أجد واحداً من القولين ينقاد لي ولقد قطعته علىّ قبل الغايه الّتي كنت اريدها، قلت: دعني فإنّ من الدخول في أبواب الجهالات ما لا ينقاد من كلام، وإنّما أسألك عن معلّم هذا الحساب

ألذی علّم أهل الأرض علم هذه النجوم المعلقه فی السماء.»

اقول: رجعنا إلى ما فی النسخ المشهوره:

قال: ما أجد یستقیم أن أقول: إنَّ أحداً من أهل الأرض وضع علم هذه النجوم المعلقه فی السماء. قلت: فلا بدّ لك أن تقول: إنّما علّمه حکیم علیم بأمر السماء والأرض ومدبّرهما. قال: إن قلت هذا فقد أقررت لك یالهک الذی تزعم أنه فی السماء قلت: أمّا أنک فقد أعطيتنی أنّ حساب هذه النجوم حقّ، وأنّ جمیع الناس ولدوا بها. قال: الشکّ فی غیر هذا.

قلت: وكذلك أعطيتنی أنّ أحداً من أهل الأرض لم یقدر علی أن یغیب مع هذه النجوم والشمس والقمر فی المغرب حتّ یعرف مجاریها ویطلع معها إلى المشرق. قال: الطلوع إلى السماء دون هذا. قلت: فلا أراک تجد بدّاً من أن تزعم أنّ المعلّم لهذا من السماء. قال: لئن قلت أنّ لیس لهذا الحساب معلّم لقد قلت إذا غیر الحقّ، ولئن زعمت أنّ أحداً من أهل الأرض علم ما فی السماء وماتحت الأرض لقد أبطلت لأنّ أهل الأرض لا یقدرون علی علم ما وصفت لك من حال هذه النجوم والبروج بالمعاینه والدنوّ منها فلا یقدرون علیه لأنّ علم أهل الدنيا لا یكون عندنا إلاّ بالحواسّ، وما یدرک علم هذه النجوم الّتی وصفت بالحواسّ لأنّها معلقه فی السماء ومازادت الحواسّ، علی النظر إليها حیث تطلع وحيث تغیب، فأمرًا حسابها ودقائقها ونحوسها وسعودها وبطيئها وسریعها وخنوسها ورجوعها فأتی تدرك بالحواسّ أو یهتدی إليها بالقیاس؟.

ص: ١٨٩

قلت: فأخبرني لو كنت متعلماً مستوصفاً لهذا الحساب من أهل الأرض أحب إليك أن تستوصفه وتتعلمه، أم من أهل السماء؟ قال: من أهل السماء، إذ كانت النجوم معلقة فيها حيث لا يعلمها أهل الأرض.

قلت: فافهم وأدق النظر وناصح نفسك ألسنت تعلم أنه حيث كان جميع أهل الدنيا إنما يولدون بهذه النجوم على ما وصفت في النحوس والسعود أنهم كنّ قبل الناس؟ قال: ما أمتنع أن أقول هذا. قلت: أفليس ينبغي لك أن تعلم أن قولك: إن الناس لم يزالوا ولا يزالون قد انكسر عليك حيث كانت النجوم قبل الناس؛ فالناس حدث بعدها، ولئن كانت النجوم خلقت قبل الناس ماتجد بدءاً من أن تزعم أن الأرض خلقت قبلهم.

قال: ولم تزعم أن الأرض خلقت قبلهم؟ قلت: ألسنت تعلم أنها لو لم تكن الأرض جعل الله لخلقه فراشاً ومهاداً ما استقام الناس ولا غيرهم من الأنعام، ولا قدروا أن يكونوا في الهواء إلا أن يكون لهم أجنحة؟ قال: وماذا يغني عنهم الأجنحة إذا لم تكن لهم معيشة؟ قلت: ففي شك أنت من أن الناس حدث بعد الأرض والبروج؟ قال: لا ولكن على اليقين من ذلك.

قلت: آتيك تدور عليه هذه النجوم والشمس للشك والقمر هذا الفلك؟ قال: بلى. قلت: أفليس قد كان أساساً لهذه النجوم؟ قال: بلى. قلت: فما أرى هذه النجوم التي زعمت أنها مواليد الناس إلا وقد وضعت بعد هذا الفلك لأنه به تدور والبروج وتسفل مرّه وتصعد أخرى.

قال: قد جئت بأمر واضح لا يشكك على ذى عقل أنّ الفلك الذى تدور به النجوم هو أساسها الذى وضع لها لأنها إنما جرت به. قلت؛ أقررت أنّ خالق النجوم التى يولد بها الناس سعوتهم ونحوسهم هو خالق الأرض لأنه لو لم يكن خلقها لم يكن ذرء. قال: ما أجد بدءاً من إجابتك إلى ذلك. قلت: أفليس ينبغي لك أن يدلّك عقلك على أنه لا يقدر على خلق السماء إلا الذى خلق الأرض والذرء والشمس والقمر والنجوم، وأنه لولا السماء وما فيها لهلك ذرء الأرض.

قال: أشهد أنّ الخالق واحد من غير شكّ لأنك قد أتيتنى بحجّه ظهرت لعقلي وانقطعت بها حجّتى، وما أرى يستقيم أن يكون واضح هذا الحساب ومعلّم هذه النجوم واحداً من أهل الأرض لأنها فى السماء ولا مع ذلك يعرف ما تحت الأرض منها إلا معلّم فى السماء منها، ولكن لست أدري كيف سقط أهل الأرض على هذا العلم الذى هو فى السماء حتّى اتّفق حسابهم على ما رأيت من الدقّه والصواب فإني لو لم أعرف من هذا الحساب ما أعرفه لأنكرته ولأخبرتكم أنّه باطل فى بدء الأمر فكان أهون علىّ.

قلت: فأعطني موثقاً إن أنا أعطيتك من قبل هذه الإهليلجه التى فى يدك وماتدعى من الطبّ الذى هو صناعتك وصناعه آباءك حتّى يتّصل الإهليلجه وما يشبهها من الأدوية بالسماء لتدعنّ بالحقّ، لتنصفنّ من نفسك. قال: ذلك لك. قلت: هل كان الناس على حال وهم لا يعرفون الطبّ ومنافعه من هذه الإهليلجه وأشباهها؟ قال: نعم.

قلت: فمن أين اهتموا له؟ قال: بالتجربه وطول المقايسه. قلت:

فكيف خطر على أوهامهم حتى همّوا بتجربته؟ وكيف ظنّوا أنّه مصلحه للأجساد وهم لا-يرون فيه إلّا-المضرّه؟ أو كيف عزموا على طلب ما لا يعرفون ممّا لا تدلّهم عليه الحواس؟ قال: بالتجارب.

قلت: أخبرني عن واضح هذا الطبّ وواصف هذه العقاقير المتفرّقة بين المشرق والمغرب، هل كان بدّ من أن يكون ألدّى وضع ذلك ودلّ على هذه العقاقير رجل حكيم من بعض أهل هذه البلدان؟

قال: لا بدّ أن يكون كذلك، وأن يكون رجلاً-حكيماً وضع لك وجميع عليه الحكماء فنظروا في ذلك وفكّروا فيه بعقولهم. قلت: كأنّك تريد الإنصاف من نفسك والوفاء بما أعطيت من مى ثاقك فأعلمنى كيف عرف الحكيم ذلك؟ وهبه قد عرف بما فى بلاده من الدواء والزعفران ألدّى بأرض فارس، أترأه اتّبع جميع نبات الأرض فذاقه شجره شجره حتى ظهر على جميع ذلك؟ وهل يدلّك عقلك على أنّ رجلاً-حكماً قدروا على أن يتّبعوا جميع بلاد فارس ونباتها شجره شجره حتى عرفوا ذلك بحواسّهم، وظهروا على تلك الشجره الّتى يكون فيها خلط بعض هذه الأدوية الّتى لم تدرك حواسّهم شيئاً منها وهبه أصاب تلك الشجره بعد بحثه عنها وتّبعه جميع شجر فارس ونباتها، كيف عرف أنّه لا يكون دواء حتى يضمّ إليه الإهليج من الهند، والمصطكى من الروم، والمسك من التّبت، والدار صيني من الصين، وخصى بيد ستر من الترك، والأفيون من مصر، والصبر من اليمن، والبورق من أرميتيه، وغير ذلك من أخلاط الأدوية الّتى تكون فى أطراف الأرض؟ وكيف عرف أنّ بعض تلك الأدوية وهى عقاقير مختلفه يكون المنفعه

باجتماعها ولا- يكون منفعتها في الحالات بغير اجتماع؟ أم كيف اهتدى لمنابت هذه الأدويه وهي ألوان مختلفه وعقاقير متبائنه في بلدان متفرقه؟ فمنها عروق، ومنها لحاء ومنها ورق، ومنها ثمر، ومنها عصير، ومنها مائع، ومنها صمغ، ومنها دهن، ومنها ما يعصر ولا يطبخ، ممّا سمى بلغات شتى لا يصلح بعضها إلا ببعض ولا يصير دواءً إلا باجتماعها؛ ومنها مرائر السباع والدواب البريه والبحريه، وأهل هذه البلدان مع ذلك متعادون مختلفون متفرقون باللغات، متغالبون بالمناصبه، ومتحاربون بالقتل والسبي أفتري ذلك الحكيم تتبع هذه البلدان، حتى عرف كل لغه وطاف كل وجه، وتتبع العقاقير مشرقاً ومغرباً آمناً صحيحاً لا يخاف ولا يمرض، سليماً لا يعطب، حياً لا يموت، هادياً لا يضلّ، قاصداً لا يجوز حافظاً لا ينسى، تشيطاً لا يملّ عرف وقت أزمته، ومواقع منابتها مع اختلاطها واختلاف صفاتها وتباين ألوانها وتفرّق أسمائها، ثم وضع مثالها على شبيهها ووصفتها، ثم وصف كل شجره بنباتها وورقها وثمرها ويحها وطعمها؟ أم هل كان لهذا الحكيم بدمن أن يتبع جميع أشجار الدنيا ويقولها وعروقها شجره شجره، وورقه ورقه، شيئاً شيئاً؟ فهبه وقع على الشجره التي أراد فكيف دلته حواسه على أنها تصلح لدواء والشجره مختلف منه الحلو والحامض والمرّ والمالح.

وإن قلت: يستوصف في هذه البلدان ويعمل بالسؤال، فأنى يسأل عمّا لم يعاين ولم يدركه بحواسه؟ أم كيف يهتدى إلى من يسأله عن تلك الشجره وهو يكلمه بغير لسانه وبغير لغته ولأشياء كثيره؟ فهبه فعل كيف عرف منافعها ومضارها، وتسكينها وتهيجها، وباردها وحارها، وحلوها ومرارتها وحرافتها، ولينها، وشديدها؟ فلئن قلت: بالظنّ إنّ



ذلك ممّا لا يدرك ولا يعرف بالطبائع والحواس، ولئن قلت: بالتجربه والشرب لقد كان ينبغي له أن يموت فى أوّل ما شرب وجرب تلك الأدوية بجهالته بها وقلة معرفته بمنافعها ومضارّها وأكثرها السمّ القاتل. ولئن قلت: بل طاف فى كلّ بلد، وأقام فى كلّ أمّه يتعلّم لغاتهم ويجرب بهم أدويتهم تقتل الأوّل فالأوّل منهم ما كان لتبلغ معرفته الدواء والواحد إلّا بعد قتل قوم كثير، فما كان أهل تلك البلدان الذين قتل منهم من قتل بتجربته بالذين ينقادونه بالقتل ولا يدعونّه أن يجاورهم، وهبه تركوه وسلموا لأمره ولم ينهوه كيف قوى على خلطها، وعرف قدرها وزنها وأخذ مثاقيلها وقرط قراريطها؟ وهبه تتبّع هذا كلّ، وأكثره سمّ قاتل، إن زيد على قدرها قتل، وإن نقص عن قدرها بطل، وهبه تتبّع هذا كلّ وجال مشارق الأرض ومغاربها، وطال عمره فيها تتبّعه شجره شجره وبقعه بقعه كيف كان له تتبّع مالم يدخل فى ذلك من مراره الطير والسباع ودوابّ البحر؟ هل كان بدّ حيث زعمت أن ذلك الحكيم تتبّع عقاقير الدنيا شجره شجره وثمره ثمره حتّى جمعها كلّها فمنها مالا يصلح ولا يكون دواءً إلّا بالمرار؟ هل كان بدّ من أن يتبّع جميع طير الدنيا وسباعها ودوابّها دابّه دابّه وطائراً طائراً يقتلها ويجرب مرارتها، كما بحث عن تلك العقاقير على ما زعمت بالتجارب؟ ولو كان ذلك فكيف بقيت الدوابّ وتناسلت وليست بمنزله الشجره إذا قطعت شجره نبتت أخرى؟ وهبه أتى على طير الدنيا كيف يصنع بما فى البحر من الدوابّ الّتى كان ينبغي أن يتبّعها بحراً بحراً ودابّه دابّه حتّى أحاط به كما أحاط بجميع عقاقير الدنيا الّتى بحث عنها حتّى عرفها وطلب ذلك فى غمرات الماء؟ فإنّك مهما جهلت شيئاً من هذا

فإنّك لاتجهل أنّ دوابّ البحر كلّها تحت الماء فهل يدلّ العقل والحواسّ على أنّ هذا يدرك بالبحث والتجارب؟.

قال: لقد ضيّقت علىّ المذاهب، فمال أدري ما اجيبك به! قلت: فإنّي آتيك بغير ذلك ممّا هو أوضح وأبين ممّا اقتصصت عليك، أأست تعلم أنّ هذه العقاقير الّتي منها الأدويه والمرار من الطير والسباع لا يكون دواءً إلاّ بعد الاجتماع؟ قال. هو كذلك.

قلت، فأخبرني كيف حواسّ هذا الحكيم وضعت هذه الأدويه مثاقيلها وقراريطها؟ فإنّك من أعلم الناس بذلك لأنّ صناعتك الطبّ، وأنت تدخل في الدواء الواحد من اللّون الواحد زنه أربع مائه مثقال، ومن الآخر مثاقيل وقراريط فما فوق ذلك ودونه حتّى يجيء بقدر واحد معلوم إذا سقيت منه صاحب البطنه بقدر عقد بطنه، وإن سقيت صاحب القوالنج أكثر من ذلك استطلق بطنه والأين فكيف أدركت حواسّه على هذا؟ أم كيف عرفت حواسّه أنّ الّذى يسقى لوجع الرأس لا ينحدر إلى الرجلين، والانحدر أهون عليه من الصعود؟ والّذى يسقى لوجع القدمين لا يصعد إلى الرأس، وهو إلى الرأس عند السلوك أقرب منه؟ وكذلك كلّ دواء يسقى صاحبه لكلّ عضو لا يأخذ إلاّ طريقه في العروق الّتي تسقى له، وكلّ ذلك يصير إلى المعده ومنها يتفرّق؟ أم كيف لا يسقل منه ما صعد ولا يصعد منه ما انحدر؟ أم كيف عرفت الحواسّ هذا حتّى علم أنّ الّذى ينبغي للأذن لا ينفع العين وما ينتفع به العين لا يغنى من وجع الأذن، وكذلك ج م ع الأعضاء يصير كلّ داء منها إلى ذلك الدواء الّذى ينبغي له بعينه؟ فكيف أدركت العقول

والحكيمه والحواس هذا و هوغائب فى الجوف، والعروق فى اللحم، وفوقه الجلد لا يدرك بسمع ولا يبصر ولا بشم ولا بلمس ولا بدوق؟

قال: لقد جئت بما أعرفه إلا أننا نقول: إن الحكيم الذى وضع هذه الأدوية وأخلطها كان إذا سقى أحداً شيئاً من هذه الأدوية فمات شق بطنه وتبع عروقه ونظر مجارى تلك الأدوية وأتى المواضع التى تلك الأدوية فيها. قلت: فأخبرنى ألسنت تعلم أن الدواء كله إذا وقع فى العروق اختلط بالدم فصار شيئاً واحداً؟ قال: بلى.

قلت: أما تعلم أن لإنسان إذا خرجت نفسه برد دمه وجمد؟ قال: بلى. قلت: فكيف عرف ذلك الحكيم دواءه الذى سقاه للمريض بعد ما صار غليظاً عبيطاً ليس بأمشاج يستدل عليه بلون فيه غير لون الدم؟ قال: لقد حملتني على مطيه صعبه ما حملت على مثلها قط، ولقد جئت بأشياء لا أقدر على ردها.

قلت: فأخبرنى من أين علم العباد ما وصفت من هذه الأدوية التى فيها المنافع لهم حتى خلطوها وتبعوا عقايرها فى هذه البلدان المتفرقه، وعرفوا مواضعها ومعادنها فى الأماكن المتبائنه، وما يصلح من عروقها وزنتها من مثاقيلها وقراريطها، وما يدخلها من الحجار ومرار السباع وغير ذلك؟ قال: قد أعيتت عن إجابتك لغموض مسائلك وإلجائك إياى إلى أمر لا يدرك علمه بالحواس ولا- بالتشبيه والقياس، ولا بد أن يكون وضع هذه الأدوية واضح، لأنها لم تضع هى أنفسها، ولا اجتمعت حتى جمعها غيرها بعد معرفته إياها؛ فأخبرنى كيف علم العباد هذه الأدوية التى فيها المنافع حتى خلطوهل وطلبوا عقايرها فى

قلت: إنني ضارب لك مثلاً- وناصب لك دليلاً تعرف به واضع هذه الأدويه والبدال على هذه العقاقير المختلفه وباني الجسد وواضع العروق التي بأخذ فيها الدواء إلى الداء. قال: فإن قلت ذلك لم أجد بدءاً من لانقياد إياي ذلك. قلت: فأخبرني عن رجل أنشأ حديقه عظيمه، وبنى عليها حائطاً وثيقاً، ثم غرس فيها الأشجار والأثمار والرياحين والبقول، وتعاهد سقيها وتربيتها، وقاها ما يضرها، حتى لا يخفى عليه موضع كل صنف منها فإذا أدركت أشجارها وأينعت أثمارها واهتزت بقولها دفعت إليه فسألته أن يطعمك لونهاً من الثمار والبقول سميته له أتره كان قادراً على أن ينطلق قاصداً مستمراً لا يرجع، ولا يهوى إلى شيء يمر به من الشجره والبقول حتى يأتي الشجره التي سألته أن يأتيك بثمرها، والبقله التي طلبتها حيث كانت من أدنى الحديقه أو أقضاها فيأتيك بها؟ قال: نعم أفرأيت لوقال لك صاحب الحديقه حيث سألته الثمره: ادخل الحديقه فخذ حاجتك فأني لأقدر على ذلك، هل كنت تقدر أن تنطلق قاصداً لا تأخذ يميناً ولا شمالاً حتى تنتهي إلى الشجره فتجتنى منها؟ قال: وكيف أقدر على ذلك ولا علم لي في أي مواضع الحديقه هي؟ قلت: أفليس تعلم أنك لم تكن لتصيبها دون أن تهجم عليها بتعسف وجولان في جميع الحديقه حتى تستدل عليها ببعض حواسك بعد ما تتصفح فيها من الشجره شجره شجره وثمره ثمره حتى تسقط على الشجره التي تطلب ببعض حواسك إن تأتيها، وإن لم ترها انصرفت؟.

قال: وكيف أقدر على ذلك ولم اعين مغرسها حيث غرست، ولا منبتها حيث نبتت، ولا ثمرتها حيث طلعت. قلت: فإنه ينبغي لك أن يدلك عقلك حيث عجزت حواسك عن إدراك ذلك إن الذي غرس هذا البستان العظيم فيما بين المشرق والمغرب وغرس فيه هذه الأشجار والبقول هو الذي دلّ الحكيم الذي زعمت أنه وضع الطبّ على تلك العقاقير وموضعها في المشرق والمغرب؛ وكذلك ينبغي لك أن تستدلّ بعقلك على أنه هو الذي سماها وسمّى بلدتها وعرف موضعها كمعرفه صاحب الحديقه الذي سألته الثمره، وكذلك لا يستقيم ولا- ينبغي أن يكون الغارس والداً عليها إلا- الدالّ على منافعها ومضارّها وقراريتها ومثاقيلها.

قال: إن هذا لكما تقول. قلت: أفأريت لو كان خالق الجسد وما فيه من العصب واللحم والأمعاء والعروق التي يأخذ فيها الأدوية إلى الرأس وإلى القدمين وإلى ماسوى ذلك غير خالق الحديقه وغارس العقاقير، هل كان يعرف زنتها ومثاقيلها وقراريتها وما يصلح لكلّ داء منها، وما كان يأخذ في كلّ عرق؟

قال: وكيف يعرف ذلك أو يقدر عليه وهذا لا يدرك بالحواسّ، ما ينبغي أن يعرف هذا إلاّ الذي غرس الحديقه وعرف كلّ شجره وبقوله وما فيها من المنافع والمضارّ قلت: أفليس كذلك ينبغي أن يكون الخالق واحداً؟ لأنه لو كان اثنين أحدهما خالق الدواء والآخر خالق الجسد والداء لم يهتد غارس العقاقير لإيصال دوائه إلى الداء الذي بالجسد ممّا لا علم له به، ولا اهتدى خالق الجسد إلى علم يصلح

ذلك الداء من تلك العقاقير، فلمّا كان خالق الداء والدواء واحداً أمضى الدواء فى العروق الّتى برأوصور إلى الداء الّذى عرف ووضع فعلم مزاجها من حرّها وبردها ولينها وشديدها وما يدخل فى كلّ دواء منه من القراريط والمثاقيل، وما يصعد إلى الرأس منها وما يهبط إلى القدمين منها وما يتفرّق منه فيما سوى ذلك.

قال: لأشكّ فى هذا لأنّه لو كان خالق الجسد غير خالق العقاقير لم يهتد واحد منها إلى ما وصفت. قلت: فإنّ الّذى الحكم الّذى وصفت أنّه أوّل من خلط هذه الأدوية ودل على عقاقيرها المتفرّقة فيما بين المشرق والمغرب، ووضع هذا الطبّ على ما وصفت لك هو صاحب الحديقه فيما بين المشرق والمغرب، وهو بانى الجسد، وهو دلّ الحكيم يوحى منه على صفه كلّ شجره وبلدها، وما يصلح منها من العروق والثمار والدهن والورق والخشب واللّحاء؛ كذلك دلّ على أوزانها من مثاقيلها وقراريطها وما يصلح لكلّ داء منها، وكذلك هو خالق السباع والطيور والدوابّ الّتى فى مرارها المنافع ممّا يدخل فى تلك الأدوية فإنّه لو كان غير خالقها لم يدر ما ينتفع من مرارها وما يضرّ وما يدخل منها فى العقاقير، فلمّا كان الخالق سبحانه وتعالى واحداً دلّ على ما فيه من المنافع منها فسّمّاه باسمه حتّى عرف وترك ما لا - منفعه فيه منها، فمن ثمّ علم الحكيم أىّ السباع والدوابّ والطيور فيه المنافع، وأيّهل لا منفعه فيه، ولولا أنّ خالق هذه الأشياء دلّ عليها ما اهتدى بها.

قال: إنّ هذا لكما تقول وقد بطلت الحواسّ والتجارب عند هذه الصفات. قلت: أمّا إذا صحّت نفسك فتعال ننظر بعقولنا ونستدلّ

بحواسِننا، هل كان يستقيم لخالق هذا الحديقه وغارس هذه الأشجار و خالق هذه الدوابّ والطير والناس الذى خلق هذه الأشياء  
لما فعهم أن يخلق هذا الخلق ويغرس هذا الغرس فى أرض غيره ممّا إذا شاء منعه ذلك؟.

قال: ما ينبغى أن تكون الأرض التى خلقت فيها الحديقه العظيمه وغرست فيه الأشجار إلا لخالق هذا الخلق وملك يده. قلت:  
فقد أرى الأرض أيضاً لصاحب الحديقه لاتّصال هذه الأشياء بعضها ببعض. قال: مافى هذا شكّ. قلت: فأخبرن وناصح نفسك  
ألست تعلم أنّ هذه الحديقه وما فيها من الخلقه العظيمه من الإنس والدوابّ والطير والشجر والعقاير والثمار وغيرها لا يصلحها  
إلا شربها وربّها من الماء الذى لحياء لشيء إلا بها قال: بلى. قلت: أفترى الحديقه وما فيها من الذره خالقها واحد، وخالق الماء  
غيره يحبسه عن هذه الحديقه إذا شاء ويرسله إذا شاء فيفسد على خالق الحديقه؟.

قال: ماينبغى أن يكون خالق هذه الحديقه و هذا الذره الكثير وغارس هذه الأشجار إلا لمدبّر الأول وما ينبغى أن يكون الماء  
لغيره، وإنّ اليقين عندى لهو أنّ الذى يجرى هذه المياه من أرضه وجماله لغارس هذه الحديقه وما فيها من الخليفه لأنّه لو كان  
الماء لغير صاحب الحديقه لهلك الحديقه وما فيها، ولكنّه خالق الماء قبل الغرس والذره، وبه استقامت الأشياء وصلحت. قلت:  
أفرايت لو لم يكن لهذه المياه المنفجره فى الحديقه مغيض لما يفضل من شربها يحبسه عن الحديقه أن يفيض عليها أليس كان  
يهلك ما فيها من الخلق على

حسب ما كانوا يهلكون لو لم يكن لها ماء؟ قال: بلى ولكنى لا أدري لعل هذه البحر ليس له حابس و أنه شىء لم يزل. قلت: أما أنت فقد أعطيتنى أنه لولا- البحر ومغيض المياه إليه لهلكت الحديقه. قال: أجل. قلت: فأنى اخبرك عن ذلك بما تستيقن بأن خالق البحر هو خالق الحديقه وما فيها من الخليفه، وأنه جعله مغيضاً لمياه الحديقه مع ما جعل فيه من المنافع للناس.

قال: فاجعلنى من ذلك على يقين كما جعلتنى من غيره قلت: ألسنت تعلم أن فضول ماء الدنيا يصير فى البحر قال: بلى. قلت: فهل رأيت زائداً قط فى كثره الماء وتتابع الأمطار على الحد الذى لم يزل عليه؟ أو هل رأيت ناقصاً فى قله المياه وشده الحر وشده القحط؟ قال: لا- قلت: أفليس ينبغى أن يدلك عقلك على أن خالقه وخالق الحديقه وما فيها من الخليفه واحد، وأنه هو الذى وضع له حداً لا يجاوزه لكثرة الماء ولا لقلته، وأن ممّا يستدل على ما أقول أنه يقبل بالأمواج أمثال الجبال يشرف على السهل والجبل فلو بم تقبض أمواجه ولم تحبس فى المواضع التى امرت بالاحتباس فيها لأطبقت على الدنيا حتى إذا انتهت على تلك المواضع التى لم تزل تنتهى إليها ذلت أمواجه وخضع أشرافه.

قال: إن ذلك كما وصفت ولقد عاينت منه كل الذى ذكرت، ولقد أتيتنى ببرهان ودلالات ما أقدر على إنكارها ولا جحودها لبيانها. قلت: وغير ذلك سأتيك به ممّا تعرف اتصال الخلق بعضه ببعض، وأن ذلك من مدبر حكيم عالم قدير، ألسنت تعلم أن عامه الحديقه ليس شربها



من الأنهار والعيون وأن أعظم ما ينبت فيها من العقاقير والبقول التي في الحديقة ومعاش ما فيها من الدواب والحوش والطير من البرارى التي لا عيون لها ولا أنهار إنما يسقيه السحاب؟ قال: بلى. قلت: أفليس ينبغي أن يدلك عقلك وما أدركت بالحوش التي زعمت أن الأشياء لا تعرف إلا بها أنه لو كان الحساب الذي يحتمل من المياه إلى البلدان والمواضع التي لاتنالها ماء العيون والأنهار وفيها العقاقير والبقول والشجر والأنام لغير صاحب الحديقة لأمسكه عن الحديقة، إذا شاء، وكان خالق الحديقة من بقاء خليفته التي ذرأ وبرا على غرور ووجل، خائفاً على خليفته أن يحبس صاحب المطر الماء الذي لاحياء للخليفه إلا به؟.

قال: إن الذي جئت به لوضح متصل بعضه ببعض، وما ينبغي أن يكون الذي خلق هذه الحديقة وهذه الأرض وجعل فيها الخليفه وخلق لها هذا المغيض، وأنبت فيها هذه الثمار المختلفه إلا خالق السماء والسحاب؛ يرسل منها مشاء من الماء إذا شاء أن يسقى الحديقة ويحيى ما فى الحديقة من الخليفه والأشجار والدواب والبقول وغير ذلك، إلا أنني احب أن تأتيني بحجّه أزدادها يقيناً وأخرج بها من الشك. قلت: فإني آتيك بها إن شاء الله من قبل إهليلجتك واتصالها بالحديقة، وما فيها من الأشباه المتصله بأسباب السماء لتعلم أن ذلك بتدبير عليم حكيم.

قال: وكيف تأتيني بما يذهب عنى الشك من قبل الإهليلجه؟ قلت: فيما اريك فيها من إتقان الصنع، وأثر التركيب المؤلف، واتصال

ما بين عروقها إلى فروعها، واحتياج بعض ذلك إلى بعض حتى يتصل بالسماء قال: إن أريتني ذلك لم أشك. قلت: ألسنت تعلم أن الإهليلج نابتة في الأرض وأن عروقها مؤلفه إلى أصل، وأن الأصل متعلق بساق متصل بالغصون، والغصون متصل بالفروع، والفروع منظومه بالأكام والورق، وملبس ذلك كله الورق، ويتصل جميعه بظل يقيه حر الزمان وبرده؟.

قال: أما الإهليلج فقد تبين لي اتصال لحائها وما بين عروقها وبين ورقها ومنبتها من الأرض، فأشهد أن خالقها واحد لا يشركه في خلقها غيره لإتقان الصنع واتصال خلقها وايتلاف التدبير وإحكام التقدير. قلت: إن أريتك التدبير مؤتلفاً بالحكمه والإتقان معتدلاً بالصنعه، محتاجاً بعضه إلى بعض، متصلاً بالأرض التي خرجت منه الإهليلج في الحالات كلها أتقر نجالق ذلك؟ قال: إذن لأشك في الواحدية. قلت: فافهم واقعه ما أصف لك: ألسنت تعلم أن الأرض متصله بإهليلجتك والإهليلجتك متصله بالتراب، والتراب متصل بالحر، والبرد، و الحرّ والبرد متصلان بالهواء والهواء متصل بالريح، والريح متصل بالسيحاب، والسحاب متصل بالمطر، والمطر متصل بالأزمنه، والأزمنه متصله بالشمس والقمر، والشمس والقمر متصلتان بدوران الفلك، والفلك متصل بما بين السماء والأرض صنعه ظاهره، وحكمه بالغه، وتأليف متقن، وتدبير محكم، متصل كل هذا ما بين السماء والأرض صنعه ظاهره، وحكمه بالغه، وتأليف متقن، وتدبير محكم، متصل كل ما هذا ما بين السماء والأرض لا يقوم بعضه إلا ببعض، ولا يتأخر واحد منهما عن وقته، ولو تأخر عن وقته لهلك جميع من في الأرض من الأنام

والنباتات؟ قال: إن هذه لهى العلامات النيّينات، والدلالات الواضحات الّتى يجرى معها أثر التدبير، بإتقان الخلق والتأليف مع إتقان الصنع، لكنى لست أدرى لعلّ ماتركت غير متّصل بما ذكرت. قلت: وماتركت؟ قال: الناس. قلت: ألت تعلم أنّ هذا كلّه متّصل بالناس، سخّرّه لها المدبّر الّذى أعلمتك أنّه إن تأخّر شىء مما عددت عليك هلكت الخليفه، وبأد جميع ما فى الحديده، وذهبت الإهليلجه الّتى تزعم أنّ فيها منافع الناس؟

قال: فهل تقدر أنّ تفسّر لى هذا الباب على ما لخصت لى غيره؟ قلت: نعم ابين لك ذلك من قبل إهليلجتك، حتّى تشهد أنّ ذلك كلّه مسخّر لبنى آدم. قال: وكيف ذلك؟ قلت: خلق الله السماء سقفاً مرفوعاً، ولولا ذلك اغتمّ خلقه لقربها، وأحرقتهم الشمس لدنوها، وخلق لهم شهياً ونجوماً يهتدى بها فى ظلمات البرّ والبحر لمنافع الناس، ونجوماً يعرف بها أصل الحساب، فيها الدلالات هلى إبطال الحواسّ ووجود معلّمها الّذى علّمها عباده، ممّا لا يدرك علمها بالعقول فضلاً عن الحواسّ، ولا يقع عليها الأوهام ولا يبلغها العقول إلاّ به لأنّه العزيز الجبار الّذى دبّرها وجعل فيها سراجاً وقمرأ منيراً، يسبحان فى فلكك يدور بهما دائبين، يطلعهما تاره ويؤفلهما اخرى، فبنى عليه الأيام والشهور والسنين الّتى هى من سبب الشتاء والصيف والربيع والخريف، أزمنه مختلفه الأعمال، أصلها اختلاف اللّيل والنهار اللّذين لو كان واحد منهما سرمداً على العباد لما قامت لهم معاش أبداً، فجعل مدبّر هذه الأشياء وخالقها النهار مبصراً واللّيل سكناً، وأهبط فيهما الحرّ والبرد متبائنين لو دام واحد منهما بغير صاحبه ما نبتت شجره ولا طلعت ثمره،

ولهلك الخلقه لأن ذلك متّصل بالريح المصرفه فى الجهات الأربع، بارده تبرّد أنفاسهم، وحارّه تلفح أجسادهم وتدفع الأذى عن أبدانهم ومعائشهم، ورطوبه ترطب طبائعهم ويوسه تنشف رطوباتهم وبها يأتلف المفترق وبها يتفرق الغمام المطبق حتّى ينسط فى السماء كيف يشاء مدبّره فيجعله كسفاً فترى الودق يخرج من خلاله بقدر معلوم لمعاش مفهوم، وأرزاق مقسومه وآجال مكتوبه، ولو احتبس عن أزمنته ووقته هلكت الخليفه ويست الحديده، فأنزل الله المطرفى أيامه ووقته إلى الأرض التى خلقها لبنى آدم، وجعلها فرشاً ومهاداً، وحبسها أن تزول بهم، وجعل الجبال لها أوتاداً وجعل فيها ينابيع تجرى فى الأرض بما تنبت فيها لا-تقوم الحديده والخليفه إلا-بها، ولا- يصلحون إلا-عليها مع البحار التى يركبونها، ويستخرجون منها حليه يلبسونها ولحماً طرياً وغير يأكلونه؛ فعلم أن إله البرّ والبحر والسماء الأرض وما بينهما واحد حىّ قيوم مدبّر حكيم، وأنه لو كان غيره لاختلفت الأشياء.

وكذلك السماء نظير الأرض التى أخرج الله منها حبّاً وعبناً وقضباً، وزيتوناً ونخلاً، وحدائق غلباً، وفاكهةً وأباً، بتدبير مؤلف مبين، بتصوير الزهره والثمره حياه لبنى آدم، ومعاشاً يقوم به أجسادهم، وتعيش بها أنعامهم التى جعل الله فى أصوافها وأوبارها وأشعارها أثاثاً ومتاعاً إلى حين، والانتفاع بها والبلاغ على ظهورها معاشاً لهم لا-يجبون إلا-به، وصلاًحاً لايقومون إلا-عليه، وكذلك ما جهلت من الأشياء فلا تجهل أن جميع ما فى الأرض شيان، شىء يولد، وشىء ينبت، أحدهما آكل، والآخر مأكول، ومما يدلّك عقلك أنّه خالقهم ماترى من خلق الإنسان وتهيئه جسده لشهوه الطعام، والمعدّه لتطحن المأكول، ومجارى

العروق لصفوه الطعام، وهياً لها الأمعاء، ولو كان خالق المأكول غيره لما خلق الأجساد مشتبهه للمأكول وليس له قدره عليه.

قال: لقد وصفت صفه أعلم أنّها من مدبّر حكيم لطيف قدير عليم، قد آمنت وصدقت أنّ الخالق واحد سبحانه وبحمده، غير أنّي أشكّ في هذه السمائم القاتله أن يكون هو الذي خلقها لأنّها ضارّه غير نافعه! قلت: أليس قد صار عندك أنّها من غير خلق الله؟ قال: نعم لأنّ الخلق عبوده ولم يكن ليخلق ما يضرّهم. قلت: سابّيرك من هذا شيئاً تعرفه ولا اثبتك إلاّ من قبل إهليلجتك هذه وعلمك بالطب، قال: هات. قلت: هل تعرف شيئاً من النبات ليس فيه مضرّه للخلق؟ قال: نعم قلت، ماهو؟ قال: هذه الأطمه. قلت: أليس هذا الطعام الذي وصفت يغيّر ألوانهم، ويهيّج أوجاعهم حتّى يكون منها الجذام والبرص ولاسلال والماء الأصفر، وغير ذلك من الأوجاع؟ قال: هو كذلك؟ قلت: أما هذا الباب فقد انكسر عليك. قال: أجل قلت: هل تعرف شيئاً من النبات ليس فيه منفعه؟ قال: نعم.

قلت: أليس يدخل في الأدوية التي يدفع بها الأوجاع من الجذام والبرص والسلال وغير ذلك، ويدفع الداء ويذهب السقم ممّا أنت أعلم به لطول معالجتك قال: إنّهُ كذلك.

قلت: فأخبرني أيّ الأدوية عندكم أعظم في السمائم القاتله؟ أليس الترياق؟ قال: نعم هو رأسها وأوّل ما يفرغ إليه عند نهش الحيات ولسع الهوامّ وشرب السمائم.

قلت: أليس تعلم أنّه لا بدّ للأدويه المرتفعه ولأدويه المحرقه في

أخلاق الترياق إلا أن تطبخ بالأفاعى القاتله؟ قال: نعم هو كذلك ولا يكون الترياق المنتفع به الدافع للسمايم القاتله إلا بذلك، ولقد انكسر على هذا الباب، فأنا أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأنه خالق السمايم القاتله والهوام العاديه، وجميع النبات والأشجار، غارسها ومنبتها، وبارىء الأجساد، وسائق الرياح، ومسخر السحاب، وأنه خالق الأدوية التى تهيج بالإنسان كالسمايم القاتله التى تجرى فى أعضائه وعظامه ومستقرّ الأدوية وما يصلحها من الدواء، العارف بالروح ومجرى الدم وأقسامه فى العروق واتصاله من الحرّ والبرد، عالم بكل عضو بما فيه، وأنه هو الذى وضع هذه النجوم وحسابها والعالم بها، والدادل على نحوها وسعودها وما يكون من المواليد، وأن التدبير واحد لم يختلف متصل فيما بين السماء والارض وما فيها؛ فبين لى كيف قلت: هو الأؤل والآخر وهو اللطيف الخبير وأشبه ذلك؟ قلت: هو الأؤل بلا كيف، وهو الآخر بلانهايه ليس له مثل، خلق الخلق والأشياء لا من شىء ولا كيف بال علاج ولا معاناه ولا فكر ولا كيف، كما أنه لا كيف له، وإنما الكيف بكيفيه المخلوق لأنه الأؤل لا بدء له ولا شبه ولا مثل ولا ضد ولا ند، لا يدرك ببصر ولا يحس بلمس، ولا يعرف إلا بخلقه تبارك وتعالى.

قال: فصف لى قوته. قلت: إنما سمى ربنا جلّ جلاله قوياً للخلق العظيم القوى الذى خلق مثل الأرض وما عليها من جبالها وبحارها، ورمالها وأشجارها وما عليها من الخلق المتحرك من الإنس ومن الحيوان، وتصريف الرياح والسحاب والمسخر ا لمتقل بالماء الكثير، والشمس والقمر وعظهما وعظم نورهما الذى لاتدرکه الأبصار بلوغاً ولا منتهاً، والنجوم الجاربه، ودوران الفلك، وغلظ السماء، وعظم الخلق

العظيم والسماء المسقفه فوقنا راكده فى الهواء، ومادونها من الأرض المبسوطه، وما عليها من الخلق الثقيل، وهى راكده لا-تحرك، غير أنه ربّما حرّك فيها ناحيه، والناحيه الاخرى ثابتة، وربّما خسف منها ناحيه والناحيه الاخرى قائمه؛ يرينا قدرته ويدلنا بفعله على معرفته، فلهذا سمى قوياً لا لقوّه البطش المعروفه من الخلق، ولو كانت قوّته تشبه قوّه الخلق لوقع عليه التشبيه، وكان محتملاً للزياده، وما احتمال الزيادة كان ناقصاً وما كان ناقصاً لم يكن تاماً، وما لم يكن تاماً كان عاجزاً ضعيفاً، والله عزّوجلّ لا يشبهه بشىء، وإنّما قلنا: إنّه قوى للخلق القوى، وكذلك قولنا: العظيم والكبير، ولا يشبهه بهذه الأسماء الله تبارك و تعالى.

قال: أفرايت قوله: سميع بصير عالم؟ قلت: إنّما سمى تبارك و تعالى بهذه الأسماء لأنه لا يخفى عليه شىء ممّا لا تدركه الأبصار من شخص صغير أو كبير، أو دقيق أو جليل، ولا نصفه بصيراً بحلظ عين كالمخلوق؛ وإنّما سمى سميعاً لأنه ما يكون من نجوى ثلاثه إلا هورا بعهم، ولاخمسه إلا هو سادسهم، ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلا هو معهم أينما كانوا، يسمع النجوى، و ديب النمل على الصفار، و خفقان الطير فى الهواء لا تخفى عليه خافيه ولا شىء ممّا أدركته الأسماع والأبصار وما لا تدركه الأسماع والأبصار، ما جلّ من ذلك وما دقّ، وما صغر وما كبر؛ ولم نقل سميعاً بصيراً كالسمع المعقول من الخلق؛ وكذلك إنّما سمى عليمّاً لأنه لا يجهل شيئاً من الأشياء، لا تخفى عليه خافيه فى الأرض ولا فى السماء: علم ما يكون وما لا يكون، وما لو كان كيف يكون، ولم نصف عليمّاً بمعنى غريزه يعلم بها: كما أنّ للخلق غريزه يعلمون بها، فهذا ما أراد من قوله: عليم؛ فعزّ من جلّ عن

الصفات، ومن نزع نفسه عن أفعال خلقه فهذا هو المعنى، ولولا ذلك ما فصل بينه وبين خلقه فسبحانه وتقدّست أسماؤه.

قال: إنّ هذا لكما تقول ولقد علمت أنّما غرضي أن أسأل عن ردّ الجواب فيه عند مصرف يسبح عني، فأخبرني لعلّي احكمه فيكون الحجّة قد انشرحت للمتعمّات المخالف، أو السائل المرتاب، أو الطالب المرتاد، مع ما فيه لأهل الموافقة من الازدياد. فأخبرني عن قوله: لطيف، وقد عرفت أنّه للفعل، ولكن قدرجوت أن تشرح لي ذلك بوصفك. قلت: إنّما سمّيناه لطيفاً للخلق اللطيف، ولعلمه بالشيء اللطيف ممّا خلق من البعوض والذرّة، وممّا هو أصغر منهما لا يكاد تدركه الأبصار والعقول، لصغر خلقه من عينه وسمعته وصورته، لا يعرف من ذلك لصغره الذكر من الانثى، ولا الحديث المولود من القديم الوالد، فلمّا رأينا لطف ذلك في صغره وموضع العقل فيه والشهوه للسفاد والهرب من الموت، والحدب على نسله من ولده، ومعرفة بعضها بعضاً، وما كان منها في لجج البحار، وأعنان السماء، والمفاوز والقفار، وما هو معنا في منزلنا، ويفهم بعضهم بعضاً من منطلقهم، وما يفهم من أولادها، ونقلها الطعام إليها والماء، علمنا أنّ خالقها لطيف وأنّه لطيف بخلق اللطيف، كما سمّيناه قوياً بخلق القويّ.

قال: إنّ الذي جئت به لوضح، فكيف جاز للخلق أن يتسمّوا بأسماء الله تعالى؟ قلت إنّ الله جلّ ثناؤه وتقدّست أسماؤه أباح الناس الأسماء وهبها لهم، وقد قال القاتل من الناس للواحد، واحد ويقول لله: واحد، ويقول: قويّ والله تعالى قويّ، ويقول: صانع، ويقول: رازق والله



رازق، ويقول: سميع بصير والله سميع بصير، وما أشبه ذلك، فمن قال للإنسان: واحد فهذا له اسم وله شبيه، والله واحد وهوله اسم ولا شيء له شبيه وليس المعنى واحداً؛ وأما الأسماء فهي دلالتنا على المسمى لأننا قد نرى الإنسان واحداً وإنما نخبر واحداً إذ كان مفرداً فعلم أن الإنسان في نفسه ليس بواحد في المعنى لأن أعضاء مختلفه وأجزاءه ليست سواءاً، ولحمه غير دمه، وعظمه غير عصبه وشعره غير ظفره، وسواده غير بياضه، وكذلك سائر الخلق والإنسان واحد في الاسم، وليس بواحد في الاسم والمعنى والخلق، فإذا قيل لله فهو الواحد الذي لا واحد غيره لأنه لا اختلاف فيه، وهو تبارك وتعالى سميع وبصير وقوي وعزيز وحكيم وعليم فتعالى الله أحسن الخالقين.

قال: فأخبرني عن قوله: رؤوف رحيم، وعن رضاه ومحبتة وغضبه وسخطه، قلت: إن الرحمة وما يحدث لنا منها سفقته ومنها جود، وإن رحمة الله ثوابه لخلقه؛ والرحمة من العباد شيان: أحدهما يحدث في القلب الرأفة والرقه لما يرى بالمرحوم من الضر والحاجه وضروب البلاء، والآخر ما يحدث من بعد الرأفة واللطف على المرحوم والرحمة من ما نزل به وقد يقول القائل: انظر إلى رحمة فلان وأتما يريد الفعل الذي حدث في الرقة التي في قلب فلان، وإنما يضاف إلى الله عز وجل من فعل ما حدث عننا من هذه الأشياء، وأما المعنى الذي هو في القلب فهو منفى عن الله كما وصف عن نفسه فهو رحيم لارحمه رقه؛ وأما الغضب فهو من إذا غضبنا تغيرت طبائعنا وترتعد أحياناً مفاصلنا وحالت ألواننا، ثم نجىء من بعد ذلك بالعقوبات فسمى غضباً، فهذا كلام الناس المعروف؛ والغضب شيان: أحدهما في القلب، وأما المعنى الذي هو

فى القلب فهو منفى عن الله جلّ جلاله، و كذلك رضاه و سخطه و رحمته على هذه الصفة جلّ و عزّ لاشبيه له و لامثل فى شىء من الأشياء.

قال: فأخبرنى عن إرادته. قلت: إنّ الإرادة من العباد الضمير وما يبدو بعد ذلك من الفعل، و أمّا من الله عزّ وجلّ فالإرادة للفعل إحداثه إنّما يقول له: كن فيكون بلا تعب و لا كيف.

قال: قد بلغت حسبك فهذه كافيه لمن عقل؛ و الحمد لله ربّ العالمين، الذى هدانا من الضلال، و عصمنا من أن نشبّه بشىء من خلقه، و أن نشكّ فى عظمته و قدرته و لطيف صنعه و جبروته، جلّ عن الأشياء و الأضداد و تكبر عن الشركاء و الأنداد. (١)

## ٧- نامه امام (عليه السلام) به مسمع أبى سيار:

قال الكلينى: على، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن مسمع أبى سيار أنّ أبا عبدالله (عليه السلام)، كتب إليه فى كتاب:

«أنظر أن لا تكلمن بكلمه بغى أبداً و إن أعجبتك نفسك و عشيرتك». (٢)

## ٨- املاء امام (عليه السلام) به حمزه بن طيار، درباره اصناف مردم:

ص: ٢١١

١- بحار الأنوار، ٣/١٥٢-١٩٦.

٢- اصول الكافى، ٢/٣٣٠.

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن أسباط، عن سليم مولى طربال، قال حدّثني هشام، عن حمزه بن الطيّار، قال: قال لي أبو عبدالله (عليه السلام):

«الناس على سنّهم أصناف قال: قلت: أتأذن لي أن أكتبها؟ قال: نعم قلت: ما أكتب؟ قال: اكتب أهل الوعيد من أهل الجنّة وأهل النار واكتب {وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا} (١) قال:

قلت: من هؤلاء قال: وحشّي منهم قال: واكتب {وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ} (٢) قال: واكتب {إِلَّا الْمُشْتَصِّعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَشْتَرِعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا} (٣) لا يستطيعون حيله إلى الكفر، ولا يهتدون سبيلاً إلى الإيمان {فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ} (٤) قال: واكتب أصحاب الأعراف قال قلت: وما أصحاب الأعراف؟ قال: قوم استوت حسناتهم وسيئاتهم، فإن أدخلهم النار فبذنوبهم، وإن أدخلهم الجنّة قبر حمتهم». (٥)

ص: ٢١٢

١- التّوبه/١٠٢.

٢- التّوبه/١٠٦.

٣- النساء/٩٨.

٤- النساء/٩٩.

٥- اصول الكافي، ٢/٣٧٩ - ٣٨٠.

## ٩- املاء امام (عليه السلام) به حمزه بن طيار، درباره حجتهاى خدا:

قال البرقى وغيره: ((١)) على بن الحكم، عن أبان الأحمر، عن حمزه بن الطيار، عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: قال لى: اكتب فأملى:

«أَنْ من قولنا: إِنَّ الله يَحْتَجُّ على العبد ((٢)) بالذى آتاهم وعَرَّفهم، ثم أرسل إليهم رسولاً- وأنزل عليه ((٣)) الكتاب، وأمر فيه ونهى، أمر فيه بالصلاه والصوم، ((٤)) فنام رسول الله (صلى الله عليه وآله) عن الصلاه، فقال: أنا أنيمك وأنا أوقظك، ((٥)) فإذا قمت فصل ليعلّموا إذا أصابهم ذلك كيف يصنعون، ليس كما يقولون، إذا نام عنها هلك، وكذلك الصيام أنا امرضك وأنا اصحّك، ((٦)) فإذا شفيتك فاقضه.

ثم قال أبو عبد الله (عليه السلام): وكذلك إذا نظرت فى جميع الأشياء، لم تجد أحداً فى ضيق، ولم تجد أحداً إلاّ والله عليه حجّه وله فيه المشيئه، ((٧)) ولا أقول إنهم ماشاؤوا صنعوا، ثم قال: إنّ الله يهدى ويضلّ، وقال: ما امروا إلاّ بدون سعتهم، وكلّ شىء امر الناس به فهم

ص: ٢١٣

١- الكافى: عدّه من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن خالد البرقى... ادامة حديث، التوحيد: حدّثنا على بن أحمد ابن عبد الله بن أبى عبد الله البرقى (ره) عن أبيه، عن جدّه احمد بن أبى عبد الله...

٢- الكافى و التوحيد: العباد.

٣- الكافى: عليهم.

٤- همان: الصيام.

٥- التوحيد: فأذهب.

٦- همان: اصحّك.

٧- همان: المشيئه.

يسعون له، وكل شيء لا يسعون له، فموضوع عنهم، ولكن الناس لا خير فيهم ثم تلا {لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ} (١) فوضع عنهم

{مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ!} {وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ} (٢) قال: فوضح عنهم لأنهم لا يجدون (٣) ما ينفقون وقال: {إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِأَن يُرْضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ} (٤). (٥)

## ١٠- نامه امام (عليه السلام) به أهل رأى وقياس:

قال البرقى - والمجلسى عنه -: أبيه، عن ذكره، عن أبي عبد الله (عليه السلام) فى رسالته إلى أصحاب الرأى والقياس:

«أما بعد، فإنه من دعا غيره إلى دينه بالارتباء والمقائيس لم ينصف ولم يصب حظّه؛ لأنّ المدعوّ إلى ذلك لا يخلو أيضاً من الارتباء والمقائيس، ومتى مالم يكن بالداعى قوّه فى دعائه على المدعوّ لم يؤمن على الداعى أن يحتاج إلى المدعوّ بعد قليل؛ لأنّا قدر أينا المتعلّم الطالب ربّما كان فائقاً لمعلّم ولو بعد حين، ورأينا المعلّم

ص: ٢١٤

١- التوبه/٩١.

٢- التوبه/٩١-٩٢.

٣- . آخر نامه در الكافى، و التوحيد.

٤- المحسان، ١/٣٦٩ - ٣٧٠؛ اصول الكافى، ١/٢١٩؛ كتاب التوحيد، ٤١٣.

٥- التوبه/٩٣.

الداعى ربّما احتاج فى رأيه إلى رأى من يدعو، وفى ذلك تحيّر الجاهلون، وشكّ المرتابون، وظنّ الظانّون، ولو كان ذلك عند الله جائزاً، لم يبعث الله الرسل بما فيه الفصل، ولم ينه عن الهزل، ولم يعب الجهل، ولكنّ الناس لما سفهوا الحقّ، وغمطوا النعمه واستغنوا بجهلهم وتدابيرهم عن علم الله، واكتفوا بذلك دون رسله والقوام بأمره، وقالوا: لاشيء إلاّ ما أدركته عقولنا، وعرفته ألبابنا، فولّاهم الله ما تولّوا، وأهمّهم، وخذلهم، حتّى صاروا عبده أنفسهم من حيث لا يعلمون، ولو كان الله رضى منهم إجتهادهم وارتبأهم فيما ادّعوا من ذلك، لم يبعث الله إليهم فاصلاً لما بينهم، ولا زاجراً عن وصفهم، وإنّما استدللنا أنّ رضا الله غير ذلك يبعثه الرسل بالأمور القيّمه الصحيحه، والتحذير عن الامور المشكله المفسده، ثمّ جعلهم أبوابه، وصراطه، والأدلاء عليه بامور محجوبه عن الرأى والقياس، فمن طلب ما عند الله بقياس ورأى، لم يزد من الله إلاّ بعداً، ولم يبعث رسولاً قطّ، وإن طال عمره قابلاً من الناس خلاف ما جاء به، حتّى يكون متبوعاً مرّه وتابِعاً اخرى، ولم ير أيضاً فيما جاء به استعمل رأياً ولا مقياساً، حتّى يكون ذلك واضحاً عنده كالوحى من الله، وفى ذلك دليل لكلّ ذى لبّ وحجى أن أصحاب الرأى والقياس ومخطؤون مدحزون، وإنّما الإختلاف فيما دون الرسل لافى الرسل، فإياك أيّها المستمع أن تجمع عليك خصلتين: إحداهما الفذف بما جاش به صدرك، وأتباعك لنفسك إلى غير قصد ولا معرفه حدّ، والاخرى إستغناؤك عمّا فيه حاجتك، وتكذيبك لمن إليه مردّك، وإيّاك وترك الحقّ سأمه وملاله، وانتجاعك الباطل جهلاً وضلاله؛ لأنّنا لم نجد تابِعاً لهواه جائزاً عمّا

ذكرنا قَطَّ رشيداً، فانظر في ذلك». (١)

### ١١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه مردی شامی:

قال الصفار: حدّثنا محمّد بن احمد، عن جعفر بن محمد بن مالك عن يحيى بن سالم الفراء قال كان رجل من أهل الشام يخدم أبا عبدالله (عليه السلام) فرجع إلى أهله، فقالوا كيف كنت تخدم اهل هذا البيت فهل أصبت منهم علماً، قال، فندم الرجل فكتب إلى أبي عبدالله (عليه السلام) يسأله عن علم ينتفع به فكتب إليه ابو عبدالله (عليه السلام):

«أما بعد فإنّ حديثنا حديث هيوب ذعور، فإن كنت ترى إنك تحتمله فاكتب الينا والسلم». (٢)

### ١٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه یکی از شیعیان درباره تقوای الهی:

قال الكليني: علي بن محمد، عمّن ذكره، عن محمد بن الحسين، وحميد بن زياد، عن الحسن بن محمد الكندي جميعاً، عن احمد بن الحسن الميثمي، عن رجل من أصحابه قال: قرأت جواباً من أبي عبدالله (عليه السلام) إلى رجل من أصحابه:

### ١٤- نامه امام (عليه السلام) به [شیعیان]:

قال الكليني: قال حدّثني علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن فضال، عن حفص

ص: ٢١٦

١- المحاسن، ١/٣٣١ - ٣٣٢؛ بحار الانوار، ٧٢/٢٢٢؛ ٧٣/٣٥٩.

٢- بصائر الدرجات، ٢٣.

المؤذن، عن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه كتب بهذه الرسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فيها وتعاهدها والعمل بها فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم فإذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها.

قال: وحدثنى الحسن بن محمد، عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي، عن القاسم بن الربيع الصحافي، عن إسماعيل بن مخلد السراج، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: خرجت هذه الرسالة من أبي عبد الله (عليه السلام) إلى أصحابه:

«بسم الله الرحمن الرحيم أميأ بعد فاسألوا ربكم العافية وعليكم بالدعة والوقار والسكينة وعليكم بالحياء والتزّه عما تنزّه عنه الصالحون قبلكم وعليكم بمجامله أهل الباطل، تحمّلوا الضيم منهم وأزيأكم ومماظتّهم دينوا فيما بينكم وبينهم إذا أنتم جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الكلام، فأنّه لا بدّ لكم من مجالستهم ومخالطتهم ومنازعتهم الكلام بالتقيّه التي أمركم الله أن تأخذوا بها فيما بينكم وبينهم فإذا ابتليتم بذلك منم فإنهم سيؤذونكم وتعرفون في وجوههم المنكر ولولا- أنّ الله تعالى يدفعهم عنكم لسطوا بكم وما في صدورهم من العداوه والبغضاء أكثر ممّا يبدون لكم، مجالسكم ومجالسهم واحده وأرواحهم مختلفه لا تأتلف، لا- تحبّونهم أبداً ولا- يحبّونكم غير أنّ الله تعالى أكرمكم بالحقّ وبصيركموه ولم يجعلهم من أهله فتجاملونهم وتصبرون عليهم وهم لا مجامله لهم ولا- صبر لهم على شيء وحيلهم وسواس بعضهم إلى بعض فإنّ أعداء الله إن استطاعوا صدّوكم عن الحقّ، فيعصكم الله من ذلك فاتقوا الله وكفّوا ألسنتكم إلّا من خير.



وإياكم أن تزلقوا ألسنتكم بقول الزور والبهتان والإثم والعدوان فإنكم إكفتم ألسنتكم عما يكرهه الله مما نهاكم عنه كان خيراً لكم عند ربكم من أن تزلقوا ألسنتكم به فإن زلق اللسان فيما يكره الله وما [ه] نهى عنه مرداه للعبد عند الله ومقت من الله وصيم وعمى وبكم يورثه الله إياه يوم القيامة فتصيروا كما قال الله: {صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَزْجَعُونَ} (١) يعني لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون} (٢)

وإياكم ومانهاكم الهل عنه أن تركبوه وعليكم بالصمت إلا فيما ينفعكم الله به من أمر آخرتكم ويأجركم عليه وأكثروا من التهليل والتقديس والتسبيح والثناء على الله والتضرع إليه والرغبة فيما عنده من الخير الذي لا يقدر قدره، ولا يبلغ كنهه أحد، فاشغلوا ألسنتكم بذلك عما نهى الله عنه من أقاويل الباطل التي تعقب أهلها خلوداً في النار من مات عليها ولم يتب إلى الله ولم ينزع عنها؛ وعليكم بالدعاء فإن المسلمين لم يدركو انجاح الحوائج عند ربهم بأفضل من الدعاء والرغبة إليه والتضرع إلى الله والمسألة [له] فارغبوا فيما رعيكم الله فيه وأجيبوا الله إلى ما دعاكم إليه لتفلحوا وتنجوا من عذاب الله وإياكم أن تشره أنفسكم إلى شيء مما حرّم الله عليكم فإنه من انتهك ما حرّم الله عليه ههنا في الدنيا حال الله بينه وبين الجنة ونعيمها ولذتها وكرامتها القائمة الدائمة لأهل الجنة أبد الأبدين.

واعلموا أنه بنس الحظّ الخطر لمن خاطر الله بترك طاعه الله وركوب

ص: ٢١٨

١- البقره/١٨.

٢- همان.

معصیه فاختار أن ينتهك محارم الله في لذات دنيا منقطعه زائله عن أهلها على خلود نعيم في الجنه ولذاتها وكرامه اهلها، ويل لاولئك ما اخب حظههم أخسر كرتهم وأساء حالهم عند ربهم يوم القيامة، استجیر والله أن یجیرکم فی مثالهم أبداً وأن یتلیکم بما ابتلاهم به ولاقوه لنا ولکم إلا به.

فأنقوا الله أيتها العصابة الناجية إن أتم الله ما أعطاكم به فإنه لا يتم الأمر حتى يدخل عليكم مثل الذي دخل على الصالحين قبلكم وحتى تبتلوا في أنفسكم وأموالكم وحتى تسمعوا من أعداء الله أذى كثيراً فتصبروا وتعركوا بجنوبكم وحتى يستذلوكم ويغضوكم وحتى يحملوا [عليكم] الضيم فتحملوا منهم تلتمسون بذلك وجه الله والمدار الآخرة وحتى تكظموا الغيظ الشديد في الأذى في الله عز وجل يجترمونه إليكم وحتى يكذبوكم بالحق ويعادوكم فيه ويغضوكم عليه فتصبروا على ذلك منهم ومصدق ذلك كله في كتاب الله الذي أنزله جبرئيل (عليه السلام) على نبيكم (صلى الله عليه وآله) سمعتم قول الله عز وجل لنبيكم (صلى الله عليه وآله) {فصابِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ} (١١) ثم قال: {وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا} (٢) فقد كذب نبي الله والرسل من قبله وأوذوا مع التكذيب بالحق فإن سرّكم أمر الله فيهم الذي خلقهم له في الأصل - أصل الخلق - الفكر الذي

ص: ٢١٩

١- الاحقاف/٣٥.

٢- صدر آیه در سوره ی فاطر، آیه ی چهارم و ذیل آن در سوره ی انعام آیه ی سی و چهارم است، و ممکن است قرائت امام، قرائت دیگری غیر از قرائت مشهور باشد. [مصحح].

سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل ومن الذين سَمَّاهم الله في كتابه في قوله: {وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ} (١) فتدبر وافسد هذا واعقلوه ولا تجهلوه فإنه من يجهل هذا وأشباهه مما افترض الله عليه في كتابه مما أمر الله به ونهى عنه ترك دين الله وركب معاصيه فاستوجب سخط الله فأَكَبه الله على وجهه في النار.

وقال: أيتها العصابة المرحومه الفلحه إن الله أتم لكم ما آتاكم من الخير واعلموا أنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأى ولا مقائيس قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن ولتعلم القرآن أهلاً لا يسع أهل علم القرآن الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأى ولا مقائيس أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه وخصيهم به ووضعهم عندهم كرامه من الله أكرمهم بها وهم أهل الذكر الذين أمر الله هذه الأمة بسؤالهم وهم الذين من سألهم - وقد سبق في علم الله أن يصدقهم ويتبع أثرهم - أرشدهم وأعطوه من علم القرآن ما يهتدى به إلى الله بإذنه وإلى جميع سبل الحق وهم الذين لا يرغب عنهم وعن مسألتهم وعن علمهم ألقى أكرمهم الله به وجعله عندهم إلا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأظلة فاولئك الذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر والذين آتاهم الله علم القرآن ووضعهم عندهم وأمر بسؤالهم واولئك الذين يأخذون بأهوائهم وآرائهم ومقائيسهم حتى دخلهم الشيطان

ص: ٢٢٠

---

١- القصص / ٤١: چنین است: «وجعلناهم ائمه...» که همان احتمالی را که در آیه ی بالا گفته باشد، در این آیه نیز می تواند صادق باشد. [مصحح].

لأنهم جعلوا أهل الايمان فى علم القرآن عندالله كافرين وجعلوا أهل الضلاله فى علم القرآن عندالله مؤمنين وحتى جعلوا ما أحلّ الله فى كثير من الأمر حراماً وجعلوا ما حرم الله فى كثير من الأمر حلالاً- فذلك أصل ثمره أهوائهم وقد عهد إليهم رسول الله(صلى الله عليه و آله) قبل موته فقالوا: نحن بعد ما قبض الله عزوجلّ رسوله يسعنا أن نأخذ بما اجتمع عليه رأى الناس بعد ما قبض الله عزوجلّ رسوله(صلى الله عليه و آله) وبعد عهده الذى عهدنا إيلنا وأمرنا به مخالفاً لله ولرسوله(صلى الله عليه و آله) فما أحد أجراً على الله ولا أبين ضلاله ممن أخذ بذلك وزعم أنّ ذلك يسعه والله إنّ الله على خلقه أن يطيعوه ويتبعوا أمره فى حياه محمّد(صلى الله عليه و آله) وبعد موته هل يستطيع اولئك أعداء الله أن يزعموا أنّ احداً ممن أسلم مع محمد(صلى الله عليه و آله) أخذ بقوله ورأيه ومقائسه؟ فإن قال: نعم، فقد كذب على الله وضلّ ضلالاً بعيداً وإن قال: لا، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه ومقائسه فقد أقرّ بالحجّه على نفسه وهو ممن يزعم أن الله يطاع ويتبع أمره بعد قبض رسول الله(صلى الله عليه و آله) وقد قال الله وقوله الحقّ: {وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ} (١١) وذلك لتعلموا أنّ الله يطاع ويتبع أمره فى حياه محمد(صلى الله عليه و آله) وبعد قبض الله محمد(صلى الله عليه و آله) وكما لم يكن لأحد من الناس مع محمد(صلى الله عليه و آله) أى يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائسه خلافاً لأمر محمد(صلى الله عليه و آله) فكذلك لم يكن لأحد من الناي بعد

ص: ٢٢١

محمد(صلى الله عليه و آله) أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه.

وقال: دعوا رفع أيديكم فى الصلاة إلا مرّه واحده حين تفتتح الصلاة فإنّ الناس قد شهروكم بذلك والله المستعان ولا حول ولا قوه إلا بالله.

وقال: أكثروا من أن تدعوا لله فإنّ الله يحبّ من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعد الله عباده المؤمنين بالاستجابة والله مصير دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به فى الجنّه فأكثروا ذكر الله ما استطعتم فى كلّ ساعه من ساعات اللّيل والنّهار فإنّ الله أمر بكثرة الذّكر له والله ذاكر لمن ذكره من المؤمنين، واعلموا أنّ الله لم يذكره أحد من عباده المؤمنين إلاّ ذكره بخير فأعطوا الله من أنفسكم الاجتهاد فى طاعته فإنّ الله لا يدرك شىء من الخير عنده إلاّ بطاعته واجتناب محارمه الّتى حرّم الله فى ظاهر القرآن وباطنه فإنّ الله تبارك وتعالى قال فى كتابه وقوله الحقّ: {وذروا ظاهر الإثمّ وباطنه} واعلموا أنّ ما أمر الله به أن تجتنبوه فقد حرّمه، واتّبعوا آثار رسول الله(صلى الله عليه و آله) وسنّته فخذوا بها ولا تتّبعوا أهواءكم وآراءكم فتظّلوا فإنّ أضلّ الناس عند الله من اتّبّع هواه ورأيه بغير هدى الله من الله؛ وأحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم { إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا } (١١) وجاملو الناس ولا تحملوهم على رقابكم، تجمّعوا مع ذلك طاعه ربّكم، وإيّاكم وسبّ أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبّوا الله عدواً بغير علم وقد ينبغى لكم أن تعلموا حدّ سبّهم الله كيف هو؟ إنّه من سبّ أولياء الله فقد انتهك سب الله ومن

ص: ٢٢٢

أظلم عند الله ممن أستسبَّ لله ولأولياء الله، فمهلاً مهلاً فاتَّبِعُوا أمر الله ولا حول ولا قوة إلا بالله.

وقال: أيتها العصابة الحافظ الله لهم أمرهم عليكم بآثار رسول الله (صلى الله عليه وآله) وسنته وآثار الأئمة الهداه من أهل بيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) من بعد سنتهم، فإنه من أخذ بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضلَّ لأنهم هم الذين أمر الله بطاعتهم وولايتهم وقد قال أبونا رسول الله (صلى الله عليه وآله) المداومه على العمل في اتباع الآثار والسُنن وإن قلَّ أرضى الله وأنفع عنده في العاقبه من الجتهاد في البدع واتباع الأهواء، ألا إنَّ اتباع الأهواء واتباع البدع بغير هدى من الله ضلال وكل ضلاله بدعه وكل بدعه في النار ولن ينال شيء من الخير عند الله إلا بطاعته والصبر والرضا لأنَّ الصبر والرضا من طاعه الله؛ واعلموا أنه لن يؤمن عبد من عبده حتى يرضى عن الله فيما صنع الله إليه وصنع به على ما أحبَّ وكره ولن يصنع الله بمن صبر «ولو» عطف است رضى عن الله إلا- ما هو إهله وهو خير له ممَّا أحبَّ وكره؛ وعليكم بالمحافظة على الصلوات والصلاه الوسطى وقوموا لله قانتين كما أمر الله بالمؤمنين في كتابه من قبلكم وإياكم؛ وعليكم بحبِّ المساكين المسلمين فإنه من حقرهم وتكبر عليهم فقد زلَّ عن دين الله والله له حاقرماقت وقد قال أبونا رسول الله (صلى الله عليه وآله) أمرنى ربى بحبِّالمساكين المسلمين [منهم]، واعلموا أن من حقر أحداً من المسلمين ألقى الله عليه المقت منه والمحقره حتى يمقته الناس والله له أشدَّ مقتاً، فاتَّقوا الله فى إخوانكم المسلمين المساكين فإنَّ لهم عليكم حقاً أن تحبَّوهم فإنَّ الله أمر رسوله (صلى الله عليه وآله) بحبِّهم فمن لم

ص: ٢٢٣

يحبّ من أمر الله بحبه فقد عصى الله ورسوله ومن عصى الله ورسوله ومات على ذلك وهو من الغاوين.

وإيّاكم والعظمة والكبر فإنّ الكبر رداء الله عزّوجلّ فمن نازع الله رداءه قصمجه الله وأذله يوم القيامة، وإيّاكم أن يبغى بعضكم على بعض فإنّها ليست من خصال الصالحين فإنّه من بغى صبر الله بغيه على نفسه وصارت نصره الله لمن بغى عليه من نصره الله غلب وأصاب الظفر من الله؛ وإيّاكم أن يحسد بعضكم بعضاً فإنّ الكفر أصله الحسد؛ فإنّ أبانا رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان يقول: إنّ دعوه المسلم المظلوم مستجاب، خ وليعن بعضكم بعضاً فإنّ أبانا رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان يقول: إنّ معونه المسلم خيرٌ وأعظم أجراً من صيام شهر واعتكافه في المسجد الحرام، وإيّاكم وإعسار أحد من إخوانكم المسلمين أن تعسروه بالشىء، يكون لكم قبله وهو معسر فإنّ أبانا رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان يقول: ليس المسلم أن يعسر مسلماً ومن أنظر معسراً أظله الله بظله يوم لا ظلّ إلاّ ظله.

وإيّاكم أيتها العصابة المرحومه المفضّله على من سواها وحبس حقوق الله قبلكم يوماً بعد يوم وساعة فإنّه من عجل حقوق الله قبله كان الله أقدر على التّهجيل له إلى مضاعفه الخير في العاجل والآجل، وإنّه من أخر حقوق الله قبله كان الله أقدر على تأخير رزقه ومن حبس الله رزقه لم يقدر أن يرزق نفسه فأدّوا إلى الله حقّ ما رزقكم يطيب الله لكم بقيته وينجز لكم ما وعدكم من مضاعفته لكم الأضعاف الكثيرة التي لا يعلم عددها ولا كنه فضلها إلاّ ربّ العالمين.

وقال: اتقوا الله أيتها العصابة، وإن استطعتم أن لا يكون منكم محرّج الإمام فإنّ محرّج الإمام هو الذي يسعى بأهل الصّلاح من أتباع الإمام، المسلمين لفضله، الصابرين على أداء حقّه، العارفين لحرّمته؛ واعلموا أنّه من نزل بذلك المنزل عند الإمام فهو محرّج الإمام، فإذا فعل ذلك عند الإمام أخرج الإمام إلى أن يلعن أهل الصّلاح من أتباعه، المسلمين لفضله، الصابرين على أداء حقّه، العارفين بحرّمته، فإذا لعنهم لإخراج أعداء الله الإمام صارت لعنته رحمه الله عليهم وصارت اللعنة من الله ومن الملائكة ورسله على أولئك.

واعلموا أيتها العصابة أنّ السنّه من الله قد جرت في الصالحين قبل. وقال: من سرّه أن يلقى الله وهو مؤمن حقّاً حقّاً فليتولّ الله ورسوله والذين آمنوا وليبرء إلى الله من عدوّهم ويسلمّ لما انتهى إليه من فضلهم لأنّ فضلهم لا يبلغه ملك مقرب ولا نبيّ مرسل ولا من دون ذلك، ألم تسمعوا ما ذكر الله من فضل أتباع الأئمة الهداه وهم المؤمنون قال: {فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا} (١) فهذا وجه من وجوه فضل أتباع الأئمة فكيف بهم وفضلهم ومن سرّه أن يتمّ الله له إيمانه حتّى يكون مؤمناً حقّاً حقّاً فليف الله بشروطه التي اشترطها على المؤمنين فإنّه قد اشترط مع ولايته وولايه رسوله وولايه أئمة المؤمنين إقام الصّلاه ولأيتاء الزكاه وإقراض الله قرضاً حسناً واجتناب الفواحش ما ظهر منها وما بطن فلم يبق شيء ممّا فسّر مما حرّم الله إلّا وقد دخل في جملة قوله، فمن

ص: ٢٢٥



دان الله فيما بينه وبين الله مخلصاً لله ولم يرخص لنفسه في ترك شيء من هذا فهو عند الله في حربه الغالبين وهو من المؤمنين حقاً، وإياكم والإصرار على شيء مما حرم الله في ظهر القرآن وبطنه وقد قال الله تعالى: {وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ} (١) (إلى ههنا رواه القاسم بن الربيع) يعنى المؤمنين قبلكم إذا نسوا شيئاً مما اشترط الله في كتابه عرفوا أنهم قد عصوا الله في تركهم ذلك الشيء فاستغفروا ولم يعودوا إلى تركه فذلك معنى قول الله: {وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ}

واعلموا أنه إنما أمر ونهى ليطاع فيما أمر به ولينتهى عما نهى عنه فمن اتبع أمره فقد أطاعه وقد أدرك كل شيء من الخير عنده ومن لم ينته عما نهى الله عنه فقد عصاه فإن مات على معصيته أكبه الله على وجه في النار.

واعلموا أنه ليس بين الله وبين أحد من خلقه ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك من خلقه كلهم إلا طاعتهم له، فاجتهدوا في طاعه الله، إن سرركم أن تكونوا مؤمنين حقاً حقاً ولا قوة إلا بالله. وقال: وعليكم بطاعه ربكم ما استطعتم فإن الله ربكم.

واعلموا أن الإسلام هو التسليم والتسليم هو الإسلام فمن سلم فقد أسلم ومن لم يسلم فلا إسلام ومن سره أن يبلغ إلى نفسه في الإحسان فليطع الله فإنه من أطاع الله فقد أبلغ إلى نفسه في الإحسان.

ص: ٢٢٦

وإِيَّاكُمْ وَمَعَاصِيَ اللَّهِ أَنْ تَرْكَبُوهَا فَإِنَّهُ مِنْ أَنْتَهَكِ مَعَاصِيَ اللَّهِ فَرَكِبَهَا فَقَدْ أَبْلَغَ فِي الْإِسَاءِ إِلَى نَفْسِهِ وَلَيْسَ بَيْنَ الْإِحْسَانِ وَالْإِسَاءِ مَنْزِلَةٌ، فَلْأَهْلِ الْإِحْسَانِ عِنْدَ رَبِّهِمُ الْجَنَّةُ وَالْأَهْلِ الْإِسَاءِ عِنْدَ رَبِّهِمُ النَّارُ، فَاعْمَلُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَاجْتَنِبُوا مَعَاصِيَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ يَغْنَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئًا لَا مَلِكَ مَقْرَّبَ وَلَا نَبِيَّ مَرْسَلٌ وَلَا مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ، وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَمْ يَصِبْ رِضَا اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةِ وَلاهِ أَمْرِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَمَعْصِيَتِهِمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَمْ يَنْكُرْ لَهُمْ فَضْلًا عَظِيمًا أَوْ صَغِيرًا.

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمُنْكَرِينَ هُمُ الْمَكْذُوبُونَ وَأَنَّ الْمَكْذِبِينَ هُمُ الْمُنَافِقُونَ وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لِلْمُنَافِقِينَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا} (١) وَلَا يَفْرَقَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ أَلْزَمَ اللَّهُ قَلْبَهُ طَاعَتَهُ وَخَشْيَتَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ صِفَةِ الْحَقِّ وَلَمْ يَجْعَلْهُ مِنْ أَهْلِهَا فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهَ مِنْ أَهْلِ صِفَةِ الْحَقِّ فَأَوْلِيَّتُكَ هُمُ شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَإِنَّ لَشَيَاطِينِ الْإِنْسِ حِيلَةً وَمَكْرًا وَخَدَائِعَ وَوَسْوَسهَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ يَرِيدُونَ إِنْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَرُدُّوا أَهْلَ الْحَقِّ عَمَّا أكرمَهُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّظَرِ فِي دِينِ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ مِنْ أَهْلِهِ إِرَادَةً أَنْ يَسْتَوِيَ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَأَهْلُ الْحَقِّ فِي الشُّكِّ وَالْإِنْكَارِ وَالتَّكْذِيبِ فَيَكُونُونَ سَوَاءً كَمَا وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ مِنْ

ص: ٢٢٧

قوله: { وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً } (١) ثم نهى الله أهل النصر بالحق أن يتخذوا من أعداء الله ولياً ولا نصيراً قال يهولنكم ولا- يردنكم عن النصر بالحق الذى خصكم الله به من حيله شياطين الإنس ومكرهم من اموركم تدفعون أنتم السيئه بالتي هي أحسن فيما بينكم وبينهم، تلتمسون بذلك وجه ربكم بطاعته و هم لاخير عندهم لا يحل لكم أن تظهروهم هلى اصول دين الله فإنهم إن سمعوا منكم فيه شيئاً عادوكم عليه ورفعوه عليكم وجهدوا على هلاككم واستقبلوكم بما تكفرون ولم يكن لكم النصفه منهم فى دول الفجار، فاعرفوا منزلتكم فيما بينكم وبين أهل الباطل فإنه لاينبغى لأهل الحق أن ينزلوا أنفسهم منزله أهل الباطل لأن الله لم يجعل أهل الحق عنده بمنزله أهل الباطل ألم يعرفوا وجه قول الله فى كتابه إذ يقول: { أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ } (٢) أكرموا أنفسكم عن أهل الباطل ولا تجعلوا الله تبارك وتعالى- وله المثل الأعلى وإمامكم ودينكم الذى تدينون به عرضه لأهل الباطل فتغضبوا الله عليكم فتهلكوا، فمهلاً مهلاً يا أهل الصلاح لا تتركوا أمرالله وأمر من أمركم بطاعته فيغير الله ما بكم من نعمه، أحيوا فى الله من وصف صفتكم وأبغضوا فى الله من خالفكم وابدلوا مودتكم ونصيحتكم [لمن وصف صفتكم] ولا تبتدلوها لمن رغب عن صفتكم وعاداكم عليها وبغالكم [كم الغوائل؛ هذا أدبنا أدب الله فخذوا به وتفهموه واعقلوه ولا- تنبذوه وراء ظهوركم، ما وافق هداكم أخذتم به وما وافق هواكم طرحتموه لم تأخذوا به

ص: ٢٢٨

١- النساء/٨٩.

٢- ص/٢٨.

وإِيَّاكُمْ وَالتَّجْبِيرَ عَلَى اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ عَبْدًا لَمْ يَبْتَلِ بِالتَّجْبِيرِ عَلَى اللَّهِ إِلَّا تَجَبَّرَ عَلَى دِينِ اللَّهِ، فَاسْتَقِيمُوا لِلَّهِ وَلَا تَرْتَدُّوا اترتدوا على أعقابكم فتقلبوا خاسرين، أجازنا الله وإياكم من التجبر على الله ولا قوه لنا ولكم إلا بالله.

وقال (عليه السلام) : إنَّ العبد إذا كان خلقه الله في الأصل - أصل الخلق - مؤمناً لم يمت حتّى بكره الله إليه الشرّ ويباعده عنه ومن كره الله إليه الشرّ وباعده عنه عافاه الله من الكبر أن يدخله والجبريّه، فلائنت عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار عليه وقار الإسلام وسكينته وتخشعته ورّع عن محارم الله واجتنب مساخطه ورزقه الله موّده الناس ومجاملتهم وترك مقاطعه الناس والخصومات ولم يكن منها ولا- من أهلها فى شىء، وإنَّ العبد إذا كان الله خلقه فى الأصل - أصل الخلق - كافراً لم يمت حتّى يحبب إليه الشرّ ويقرّبه منه فإذا حبب إليه الشرّ وقرّ به منه ابتلى بالكبر والجبريّه ففساقلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقلّ حياؤه وكشف الله ستره وركب المحارم فلم ينزع عنها وركب معاصى الله وأبغض طاعته وأهلها فبعد ما بين حال المؤمن وحال الكافر.

سلوا الله العافيه واطلبوها إليه ولا حول ولا قوه إلا بالله، صبروا النفس على البلاء فى الدنّيا فإنّ تتابع البلاء فيها والشدّه فى طاعه الله وولايتيه وولايتيه من أمر بولايتيه خير عاقبه عندالله فى الآخره من ملكك الدنيا وإن طال تتابع نعيمها وزهرتها وغضاره عيشها فى معصيه الله وولايتيه من

نهى الله عن ولايته وطاعته فإن الله أمر بولايه الأئمة الذين سمّاهم الله في كتابه في قوله: { وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا } (١١) وهم الذين أمر الله بولايتهم وطاعتهم والذين نهى الله عن ولايتهم وطاعتهم وهم أئمة الضلالة الذين قضى الله أن يكون لهم دول في الدنيا على أولياء الله الأئمة من آل محمد يعملون في دولتهم بمعصية الله ومعصية رسوله (صلى الله عليه وآله) ليحقّ عليهم كلمه العذاب وليتمّ أن تكونوا مع نبي الله محمد (صلى الله عليه وآله) والرّسل من قبله فتدبّروا ما قصّ الله عليكم في كتابه ممّا ابتلى به أنبياءه وأتباعهم المؤمنين، ثمّ سلوا الله أن يعطيكم الصبر على البلاء في السّراء والضّراء والشّدّه والرخاء مثل الذى أعطاهم، إياكم ومما ظهه أهل الباطل وعليكم يهدى الصّالحين ووقارهم وسكينتهم وحلمهم وتخشّعهم وورعهم عن محارم الله وصدقهم ووفائهم واجتهادهم الله فى العمل بطاعته فإنكم إن لم تفعلوا ذلك لم تنزلوا عند ربكم منزله الصّالحين قبلكم.

واعلموا أنّ الله إذا أراد بعيد خيراً شرح صدره للإسلام: فإذا أعطاه ذلك أنطق لسانه بالحقّ وعقد قلبه عليه فعلم به فإذا جمع الله له ذلك ثمّ له إسلامه وكان عند الله إن مات على ذلك الحال من المسلمين حقّاً، وإذا لم يرد الله بعبد خيراً وكله إلى نفسه وكان صدره ضيقاً حرجاً فإن جرى على لسانه حقّ لم يعقد قلبه عليه، وإذا لم يعقد قلبه عليه لم يعطه الله العمل به فإذا اجتمع ذلك عليه حتّى يموت وهو على تلك الحال كان عند الله من المنافقين وصار ماجرى على لسانه

ص: ٢٣٠

من الحقّ ألدّى لم يعطه الله أن يعقد قلبه عليه ولم يعطه العمل به حجه عليه؛ فاتّقوا الله وسلوه أن يشرح صدوركم للإسلام وأن يجعل ألسنتكم تنطق بالحقّ حتّى يتوفّيكم وأنتم على ذلك وأن يجعل منقلبكم منقلب الصّالحين قبلكم ولاقوه إلاّ بالله والحمد لله ربّ العالمين.

ومن سرّه أن يعلم أنّ الله يحبّه فيعمل بطاعه الله وليتبعنا، ألم يسمع قول الله عزّ وجلّ لنبيّه (صلى الله عليه وآله) قل: {قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ} (١)؟ والله لا يطبع الله عبد أبداً إلاّ أدخل الله عليه فى طاعته اتباعنا ولا والله لا يتبعنا عبد أبداً إلاّ أحبّه الله ولا والله لا يدع أحدٌ أتباعنا أبداً إلاّ أبغضنا ولا والله لا يبغضنا أحد أبداً إلاّ عصى الله ومن مات عاصياً لله أخزاه الله وأكبه على وجهه فى النار والحمد لله ربّ العالمين. (٢)

### ١٥- نامه ديگري از امام (عليه السلام) به شيعيان:

قال ابن ابي فراس: محمد بن مسلم قال: كتب أبو عبد الله (عليه السلام) إلى الشيعة:

«ليعطفنّ ذوالسنن منكم والنهي والرأى على ذى الجهل وطلّاب الرئاسه أو ليصيّبنكم، لعنتى أجمعين». (٣)

ص: ٢٣١

١- آل عمران/٣١.

٢- فروع الكافى، ٨/٢-١٤؛ تحف العقول، ٢٢٥-٢٢٦، (باختلافات كاستيهای فراوان)؛ بحار الانوار، ٧٥/٢١٠-٢٢٤ به نقل از كافي و ٧٥/٢٩٣-٢٩٤، به نقل از تحف العقول.

٣- تنبيه الخواطر، ٣٨٤.

## ١٦- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یکی از یارانش درباره غنائم و وجوب خمس:

قال ابن شعبه: رسالته(علیه السلام) فی الغنائم ووجوب الخمس:

«فمهمت ما ذكرت أنك اهتممت به من العلم بوجوه مواضع ما لله فيه رضى، وكيف أمسك سهم ذى القربى منه. وما سألتني من إعلامك ذلك كله فاسمع بقلبك وانظر بعقلك. ثم أعط في جنبك النصف من نفسك، فإنه أسلم لك غداً عند ربك المتقدم أمره ونهيه إليك. وفقنا الله وإياك.

أعلم أن الله ربى وربك ما غاب عن شىء. وما كان ربك نسباً. وما فرط في الكتاب من شىء. وكل شىء فضيله تفصيلاً. وأنه ليس ما وضع الله تبارك وتعالى من أخذ ماله بأوضح ممّا أوضح الله من قسمته إياه في سبيله، لأنه لم يفترض من ذلك شيئاً في شىء من القرآن إلاّ- وقد أتبعه بسبيله إياه، غير مفرق بينه وبينه. يوجه لمن فرض له مالا- يزول عنه من القسم كما يزول ما بقى سواء عمّن سمى له لأنه يزول عن الشيخ بكبره والمسكين بغناه وابن السبيل بلحوقه ببلده، ومع تأكيد الحجج مع ذلك بالأمر به تعليمًا وبالنهى عمّا ركب ممن منعه تحرّجاً. فقال الله جلّ وعزّ في الصّدقات - وكانت أول ما افترض الله سبيله- {إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ} (١) فالله أعلم نبيه(صلى الله عليه وآله) موضع الصّدقات وأنها ليست لغير هؤلاء يضعها حيث يشاء

ص: ٢٣٢

منهم على ما يشاء ويكف الله جلّ جلاله نبيّه وأقرباءه عن صدقات الناس وأوساخهم، فهذا سبيل الصدقات.

وأما الغنائم، فإنّه لما كان يوم بدر قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) : «من قتل قتيلاً فله كذا وكذا. ون من أسر أسيراً فله من غنائم القوم كذا وكذا. فإنّ الله قد وعدني أن يفتح علي وأنعمني عسكرهم». فلمّا هزم الله المشركين وجمعت غنائمهم قام رجل من الأنصار فقال: يا رسول الله إنّك أمرتنا بقتال المشركين وحششتنا عليه وقلت، من أسر أسيراً فله كذا وكذا من غنائم القوم. ومن قتل قتيلاً فله كذا وكذا. إني قتلت قتيلين - لي بذلك البيّنه - وأسرت أسيراً فأعطنا ما أوجبت على نفسك يا رسول الله، ثمّ جلس. فقام سعد بن عباد فقال: يا رسول الله ما منعنا أن نصيب مثل ما أصابوا جبن عن العدو ولا زهاده في الآخرة والمغنم. ولكنا نخوفنا إن بعد مكاننا منك فيميل إليك من جند المشركين، أو يصيبوا منك ضيعه فيميلوا إليك فيصيبوك بمصيبه. وإني إن تعط هؤلاء القوم ما طلبوا يرجع سائر المسلمين ليس لهم من الغنيمه شيء ثمّ جلس. فقام الأنصاري فقال مثل مقالته الاولى، ثمّ جلس. يقول ذلك كلّ واحد منهما ثلاث مرّات، فصدّ النبي (صلى الله عليه و آله) بوجهه فأنزل الله عزّ وجلّ {يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ} (١) والأنفال اسم جامع لما أصابوا يومئذ، مثل قوله: {مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ} (٢) ومثل قوله: {وما

ص: ٢٣٣

١- الأنفال/١.

٢- الحشر/٦-٧.



غنمتم من شيء} (١) ثم قال: {قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ} (٢) فاختلجها الله من أيديهم فجعلها لله ولرسوله ثم قال: {فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} (٣) فلما قدم رسول الله (صلى الله عليه وآله) المدينة انزل الله عليه: {وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِخْوَتِكُمُ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ} (٤) فأمرًا قوله: «لله» فكما يقول الانسان: هو لله ولك ولا يقسم لله منه شيء فخمس رسول الله (صلى الله عليه وآله) الغنيمه التي قبض بخمسه أسهم. فقبض سهم الله لنفسه يحيى به ذكره ويورث بعده. وسهماً لقرابته من بنى عبدالمطلب. فأنفذ سهماً لأيتام المسلمين وسهماً لمساكينهم. وسهماً لابن السبيل من المسلمين فى غير تجاره، فهذا يوم بدر، وهذا سبيل الغنائم التي اخذت بالسيف.

و أما مالم يوجب عليه بخيل ولا ركاب فان كان المهاجرون حين قدموا المدينة أعطتهم الأنصار نصف دورهم ونصف أموالهم. والمهاجرون يومئذ مائه رجل. فلما ظهر رسول الله (صلى الله عليه وآله) على بنى قريظه والنضير وقبض أموالهم قال النبي (صلى الله عليه وآله) للأنصار: إن شئتم أخرجتم المهاجرين من دوركم وأموالكم وأقسمت لهم هذه الأموال دونكم. وإن شئتم تركتم أموالكم ودوركم وأقسمت لهم هذه الأموال دونكم. وإن شئتم تركتم أموالكم ودوركم

ص: ٢٣٤

١- الحشر/٦-٧.

٢- الأنفال/٤١.

٣- الأنفال/١.

٤- الأنفال/٤١.

وأقسمت لكم معهم؟ قالت الأنصار: بل اقسم لهم دوننا واطرکہم معنا فى دورنا وأموالنا، فأنزل الله تبارك وتعالى: ﴿وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾ (١) لأنهم كانوا معهم بالمدينه أقرب من أن يوجب عليهم بخيل ولا ركاب. ثم قال:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (٢) فجعلها الله لمن هاجر من هاجر من قريش مع النبى (صلى الله عليه و آله) وصدق. وأخرج أيضاً عنهم المهاجرين مع رسول الله (صلى الله عليه و آله) من العرب لقوله: ﴿الذين اخرجوا من ديارهم وأموالهم﴾ لأن قريشاً كانت تأخذ ديار من هاجر منها وأموالهم، ولم تكن العرب تفعل ذلك بمن هاجر منها، ثم أثنى على المهاجرين الذين جعل لهم الخمس ويرأهم من النفاق بتصدقهم إياه حين قال: «فاولئك هم الصادقون» لالكاذبون، ثم أثنى على الأنصار وذكر ما صنعوا وحبهم للمهاجرين وإيتارهم إياهم وأنهم لم يجدوا فى أنفسهم حاجه - يقول: حرازه - مما أوتوا. يعنى المهاجرين دونهم فأحسن الثناء عليهم فقال: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

ص: ٢٣٥

١- الحشر/٦.

٢- الحشر/٨.

الْمُفْلِحُونَ} (١) وقد كان رجال اتبعوا النبي (صلى الله عليه و آله) قد وترهم المسلمون فيما أخذوا من أموالهم، فكانت قلوبهم قد امتلأت عليهم، فلمّا حسن إسلامهم استغفروا لانفسهم ممّا كانوا عليه من الشرك. وسألوا الله أن يذهب بما فى قلوبهم من الغلّ لمن سبقهم إلى الإيمان. واستغفروا لهم حتى يحلّل ما فى قلوبهم وصاروا إخواناً لهم. فأثنى الله على الذين قالوا ذلك خاصّه فقال: {وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ} (٢)، فأعطى رسول الله (صلى الله عليه و آله) المهاجرين عامّه من قريش على حاجتهم فيما يرى؛ لأنها لم تخمس فتقسم بالسويّه. ولم يعط أحداً منهم شيئاً إلاّ المهاجرين من قريش غير رجلين من أنصار يقال لأحدهما: سهل بن حنيف وللآخر سماك بن خرشه - أبود جانه - فإنه أعطاهما لشده حاجه كانت بهما من حقه. وأمسك النبي (صلى الله عليه و آله) من أموال بنى قريظه والنضير ما لم يوجف عليه خيل ولا ركاب سبع حوائط لنفسه. لأنه لم يوجف على فذك خيل أيضاً ولا ركاب.

وأما خيبر فإنها كانت مسيره ثلاثه أيام من المدينه وهى أموال اليهود ولكنّه أوجف عليها خيل وركاب وكانت فيها حرب. فقسمها

ص: ٢٣٦

١- الحشر/٩.

٢- الحشر/١٠.

على قسمه بدر، فقال الله عز وجل: {مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَمَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (١) فهذا سبيل ما أفاء الله على رسوله مما أوجف عليه خيله وركاب.

وقد قال العلي بن أبي طالب صلوات الله عليه: مازلنا نقبض سهمنا بهذه الآية التي أولها تعليم و آخرها تحرّج حتّى جاء خمس السوس وجندى سابور إلى عمر وأنا والمسلمون والعبّاس عنده، فقال عمر لنا، إنّه قد تابعت لكم من الخمس أموال فقبضتموها حتّى لا حاجة بكم اليوم وبالمسلمين حاجه وخلل، فأسلفونا حّقكم من هذا المال حتّى يأتى الله بقضائه من أوّل شيء يأتى المسلمين. فكففت عنه لأتّى لم آمن حين جعله سلفاً لو ألحنا عليه فيه أن يقول فى خمسنا مثل قوله فى أعظم منه أعنى مى راث نبيا(صلى الله عليه و آله) حين ألحنا عليه فيه فقال له العبّاس: تغمز فى الذى لنا يا عمر، فإنّ الله قد أثبت لنا بأثبت ممّا أثبت به المواريث بيننا. فقال عمر: وأنتم أحقّ من أرفق المسلمين، وشفّعنى، فقبضه عمر. ثم قال: لا والله ما آتاهم ما يقبضنا حتّى لحق بالله، ثم ما قدرنا عليه. ثم قال على (عليه السلام): إنّ الله حرّم على رسول الله (صلى الله عليه و آله) الصّيقه فعوضه منها سهماً من الخمس. وحرّمها على أهل بيته خاصّه دون قومهم. وأسهم لصغيرهم وكبيرهم وذكرهم وأنثيهم وفقيرهم وشاهدم

ص: ٢٣٧

وغائبهم ولأنهم إنما اعطوا سهمهم لأنهم قرابه نبيهم والتي لاتزول عنهم. الحمد لله الذي جعله منا وجعلنا منه. فلم يعط رسول الله (صلى الله عليه و آله) أحداً من الخمس غيرنا وغير حلفائنا وموالينا، لأنهم منا وأعطى من سهمه ناساً لحرم كانت بينه وبينهم معونه في الذي كان بينهم.

فقد أعلمتك ما أوضح الله من سبيل هذه الأنفال لأربعة وما وعد من أمره فيهم وتوره بشفاء من البيان وضياء من البرهان، جاء به الوحي المنزل. وعمل به النبي المرسل (صلى الله عليه و آله) فمن حَرَفَ كلام الله أويِّدله بعد ما سمعه وعقله فإثما إثمه عليه، والله حجيجه فيه. والسلام عليك ورحمه الله وبركاته». (١)

#### ١٧- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه نجاشی مبنی بر پذیرفتن حکومت اهواز و فارس: نجاشی می گوید:

احمد بن علی بن احمد بن العباس بن محمّد بن عبدالله بن ابراهیم بن محمّد بن عبدالله نجاشی هنگامی که حکومت اهواز رسید نامه ای به ابی عبدالله (علیه السلام) نوشت و ابی عبدالله (علیه السلام) در پاسخ به او نامه ای نوشت که به رساله ی عبد الله بن نجاشی معروف است. [رجال النجاشی، ١٠١].

قال المجلسی: روى الشهيد الثانی - قدس الله روحه - فى كتابه الغيبة بإسناده عن شيخ الطائفة، عن المفيد، عن ابن قولويه، عن أبيه، عن سعد، عن ابن عيسى، عن أبيه، عن عبدالله بن سليمان النوفلى قال: كنت عند جعفر محمد الصادق عليهم السلام: فإذا بمولى لعبد الله النجاشى قد ورد عليه فسلم وأوصل إليه كتابه

ص: ٢٣٨

ففضّه و قرأه إذا أول سطر فيه: بسم الله الرحمن الرحيم أطال الله بقاء سيدي ومولاي- إلى إن قال - إني بليت بولايه الأهواز فإن رأى سيدي ومولاي أن يحدلي حدّاً أو يمثلي مثلاً لأستدلّ به على ما يقربني إلى الله عزّوجلّ وإلى رسوله ويلخص لي في كتابه ما يرى لي العمل به وفيما أبذله وابتذله وأين أضع زكاتي وفيمن أصرّفها وبمن آنس وإلى من أستريح وبمن أثق وآمن وألجأ إليه بسري فعصى أن يخلصني الله بهدايتك فإنك حجّه الله على خلقه وأمينه في بلاده لازالت نعمه عليك».

قال عبدالله بن سليمان فأجابه ابو عبدالله(عليه السلام) :

«بسم الله الرحمن الرحيم جاملك الله بصنّه، ولطف بك بمنّه، وكلاك برعايته فإنّه ولي ذلك، أمّا بعد فقد جاء إليّ رسولك بكتابك فقرأته وفهمت جميع ما ذكرته وسألت عنه وزعمت أنّك بليت بولايه الأهواز فسّرنى ذلك وساءنى وسأخبرك بما ساءنى من ذلك وماسرّنى إن شاء الله، فأمرّيا سرورى بولايتك فقلت: عسى أن يغيث الله بك ملهوفاً خائفاً من أولياء آل محمد(عليه السلام)، ويعزّبك ذليلهم، ويكسوبك عاريهم ويقوى بك ضعيفهم ويطفى بك نار المخالفين عنهم وأمّا الذى ساءنى من ذلك فإنّ أدنى ما أخاف عليك أن تعثر بولّى لنا فلا تشمّ حظيره القدس فإنّى ملخص لك جميع ما سألت عنه، إن أنت عملت به ولم تجاوزه رجوت أن تسلم إن شاء الله.

أخبرنى يا عبدالله عن أبائه، عنعلّى بن أبى طالب عليهم السلام عن رسول الله(صلى الله عليه و آله) إنّّه قال: لمن استشاره أخوه المسلم فلم

يمحضه النصيحة سلبه الله لئبه { واعلم أنني سأشير عليك برأى إن أنت عملت به تخلصت مما أنت متخوفه، واعلم أن خلاصك مما بك من حقن الدماء وكف الأذى عن أولياء الله والزفق بالرعيه والتأني وحسن المعاشره مع لين فى غير ضعف، وشده فى غير عنف، ومداراه صاحبك ومن يرد عليك من رسله، وارتق فتق رعيتك بأن توقعهم على ما وافق الحق والعدل إن شاء الله.

إيّاك والسّـِـعاده وأهل النمائم فلا يلتزقن بك أحد منهم ولا يراك الله يوماً ولا ليله وأنت تقبل منهم صرفاً ولا عدلاً، فيسخط الله عليك ويهتك سترك. واحذر مكر خوز الأهواز فإنّ أبى أخبرنى عن آبائه، عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال: «الايمن لا يثبت فى قلب يهودى ولا- خوزى أبداً» فأما تأنس به وتستريح إليه وتلجىء امورك إليه فذلك الرّجل الممتحن المستبصر الأمين الموافق لك على دينك. وميز أعوانك و جرب الفريقين، فإن رأيت هناك رشداً فشأنك وإياه.

وإيّاك أن تعطى درهماً أو تخلع ثوباً أو تحمل على دابّه فى غير ذات الله لشاعر أو مضحك أو متمزج إلا أعطيت مثله فى ذات الله، ولتكن جوائزك وعطاياك وخلعك للقواد والزسل والأخبار وأصحاب الرّسائل وأصحاب الشّـِـرط والأخماس، وما أردت أن تصرفه فى وجوه البرّ والنجاح والعتق والصدقه والحجّ والمشرب والكسوه التى تصلّى فيها وتصل بها والهدية التى تهديها إلى الله عزّوجلّ وإلى رسوله (صلى الله عليه وآله) من أطيب مكسبك ومن طرق الهدايا، يا عبدالله اجهد أن لا تكتز ذهباً ولا فضّه فتكون من أهل هذه الآيه {وَالَّذِينَ يَكْتِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ

وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ} (١١)

ولا تستصغرن شيئاً من حلو أو من فضل طعام وتصرفه في بطون خاليه فسكن بها غضب الرب تبارك وتعالى، واعلم أنني سمعت أبي يحدث عن آبائه، عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه سمع النبي (صلى الله عليه وآله) يقول لأصحابه يوماً: «ما آمن بالله واليوم الآخر من بات شعباناً و جاره جابع» فقلنا: هلكننا يا رسول الله فقال: «من فضل طعامكم ومن فضل تمركم وورقكم وخلقكم وخرقكم تطفئون بها غضب الرب» وسأبتك بهوان الدنيا وهوان زخرفها على من مضى من السلف والتابعين.

- ثم ذكر حديث زهد أمير المؤمنين (عليه السلام) في الدنيا وطلاقه لها إياي أن قال -

وقد وجهت إليك بمكارم الدنيا والآخرة عن الصادق المصدق رسول الله (صلى الله عليه وآله) فإن أنت عملت بما نصحت لك في كتابي ثم كانت عليك من الذنوب والخطايا كمثل أوزان الجبال وأمواج البحار رجوت الله أن ينجافي عنك جل وعز بقدرته، يا عبدالله إياك أن تخيف مؤمناً فإن أبي محمد بن علي حدثني، عن أبيه، عن جدّه علي بن أبي طالب (عليه السلام) أنه كان يقول: «من نظر إلى مؤمن نظره ليخيفه بها أخافه الله يوم لا ظل إلا ظله وحشره في صورته الذر لحمه وجسده، وجميع

ص: ٢٤١



وحدّثني أبي، عن آبائه، عن علي (عليه السلام) عن النبي (صلى الله عليه وآله) أنّه قال: «من أعات لهفاناً من المؤمنين أعاته الله يوم لا ظلّ إلّا ظلّه، وآمنه يوم الفرع الأ-كبر وآمنه من سوء المنقلب، ومن قضى لأ-خيه المؤمن حاجه قضى الله له حوائج كثيره إحداهما الجنّه، ومن كسى أخاه المؤمن من عرى كساه الله من سندس الجنّه واستبرقها وحريرها، ولم يزل يخوض في رضوان الله مادام على المكسوّ منه سلك من أطعم أخاه من جوع أطعمه الله من طيبات الجنّه، ومن سقاه من ظمأ سقاه الله من الرّحيق المختوم ريّه، ومن أخدم أخاه أخدمه الله من الولدان المخلّدين وأسكنه مع أوليائه الطّاهرين، ومن حمل أخاه المقربين يوم القيامة، ومن زوّج أخاه المؤمن امرأه يأنس بها وتشدّ عضده ويستريح إليها زوّجه الله من الحور العين، وآنسه بمن أحبّه من الصّديقين من أهل بيته وإخوانه وآنسه بهم، ومن أعان أخاه المؤمن على سلطان جائر أعاته الله على إجازة الصراط عند زلّه الأقدام، ومن زار أخاه المؤمن إلى منزله لاحاجه منه إليه كتب من زوّار الله، وكان حقيقاً على الله أن يكرم زائر».

يا عبدالله وحدّثني أبي، عن آبائه، عن علي عليهم السلام أنّه سمع رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو يقول لأصحابه يوماً: «معاشر الناس إنّه ليس بمؤمن من آمن بلسانه ولم يؤمن بقلبه فلا- تتبعوا عثرات المؤمنين فإنّه من أتبع عشره مؤمن أتبع الله عثراته يوم القيامة وفضحه في جوف بيته» وحدّثني أبي، عن آبائه، عن علي (عليه السلام) أنّه قال: «أخذ الله منى ثاق المؤمن أن لا يصدّق في مقالته، ولا ينتصف من عدوّه، وعلى أن لا يشفى غيظه إلّا بفضيحه

نفسه لأن كل مؤمن ملجم، وذلك لغايه قصيره وراحه طويله، وأخذ الله مي ثاق المؤمن على أشياء أيسرها عليه مؤمن مثله يقول بمقالته يبغيه ويحسده، والشيطان يغويه ويضله، والسلطان يقفو أثره، ويتبع عثراته، وكافر بالله الذي هو مؤمن به يرى سفك دمه ديناً، وإباحه حريمه غنماً فما بقاء المؤمن بعد هذا».

يا عبدالله وحدّثني أبي، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام ، عن النبيّ (صلى الله عليه و آله) قال: «نزل على جبرئيل فقال، يا محمّد إنّ الله يقرء عليك السلام، ويقول: اشتقت للمؤمن اسماً من أسمائي، سمّيته مؤمناً فالمؤمن منّي وأنا منه، ومن استهان مؤمناً فقد استقبلني بالمحاربه».

يا عبدالله وحدّثني أبي، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام ، عن النبيّ (صلى الله عليه و آله) أنّه قال يوماً: «يا علي لا تناظر رجلاً حتّى تنظر إلى سريره، فان كانت سريره حسنه فإنّ الله عزّوجلّ لم يكن ليخذل وليه، وإن يكن سريره رديّه فقد يكفيه مساويه، فلو جهدت أن تعمل به أكثر ممّا عمل في معاصي الله عزّوجلّ ما قدرت عليه».

يا عبدالله وحدّثني أبي عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام ، عن النبيّ (صلى الله عليه و آله) أنّه قال: «أدنى الكفر أن يسمع الرجل من أخيه الكلمه فيحفظها عليه يريد أن يفضحه بها اولئك لاخلق لهم».

يا عبدالله وحدّثني أبي، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام قال: «من قال في مؤمن ما رأت عيناه وسمعت اذناه يشينه ويهدم مروّته فهو من الذين قال الله عزّوجلّ: {إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ

يا عبدالله وحدّثني أبي، عن آباءه، عن علي عليهم السلام قال: «من روى عن أخيه المؤمن روايه يريد بها هدم مرّته وثلبه أو بقره الله يخطئه حتّى يأتي بمخرج ممّا قال، ولن يأتي بالمخرج منه أبداً، ومن أدخل على أخيه المؤمن سروراً فقد أدخل على أهل بيت رسول الله سروراً، ومن أدخل على أهل البيت سروراً فقد أدخل على رسول الله (صلى الله عليه و آله) سروراً، ومن أدخل على رسول الله (صلى الله عليه و آله) سروراً فقد سرّ، ومن سرّ الله فقد سرّ الله أن يدخله جنّته».

ثمّ إنّي اوصيك بتقوى الله وإيثار طاعته والاعتصام بحبله فإنّه من اعتصم بحبل الله فقد هدى إلى صراط مستقيم، فاتّق الله ولا تؤثر أحداً على رضاه وهواه فإنّه وصيّ الله عزّوجلّ إلى خلقه لا يقبل منهم غيرها ولا يعظم سواها، واعلم أنّ الخلاق لم يوكّلوا بشيء أعظم من التقوى فإنّه وصيّتنا أهل البيت، فان استطعت أن لا ينال من الدّنيا شيئاً تسأل عنه غداً فافعل». (٢)

قال عبدالله بن سليمان فلما وصل كتاب الصادق (عليه السلام) إلى نجاشي قال: صدق والله الذي لا إله إلا هو مولاي فما عمل احد بما فى الكتاب الا نجا، فلم يزل عبدالله يعمل به أيام حياته.

ص: ٢٤٤

١- النور/١٩.

٢- بحار الأنوار، خ ٧٤، صص ١٨٩-١٩٤.

## ۱۸- نامه امام (علیه السلام) به نجاشی، درباره شادی رساندن به مؤمن:

قال الكليني وغيره: (۱) محمد بن يحيى، (۲) عن محمد بن احمد،! عن السياري، عن محمد بن جمهور، (۳) قال: كان النجاشي وهو رجل من الدهاقين - عاملاً - على الأهواز وفارس، فقال بعض أهل عمله لأبي عبدالله (عليه السلام) ان في ديوان النجاشي على خراجاً وهو مؤمن يدين بطاعتك فإن رأيت أن تكتب لي إليه كتاباً، قال: فكتب ابو عبدالله (عليه السلام):

«بسم الله الرحمن الرحيم سرّ أخاك يسرّك الله». (۴)

## ۱۹- نامه امام (علیه السلام) به عمو زادگانش رضوان الله عليهم:

سید بن طاووس: ساذکر تعزیه لمولانا جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام کتبهما إلى بنی عمّه رضوان الله علیهم لما حبسوا لیکون مضمونها تعزیه عن الحسین علیهم السلام وعترته وأصحابه رضوان الله علیهم رویناها یاسنادنا الذی ذکرنا من عدّه طرق إلى جدی أبی جعفر الطوسی عن المفید محمد بن محمد بن النعمان والحسین بن

ص: ۲۴۵

۱- . حدیث طولانی است و ما بر اساس نیاز و به فراخور ضرورت چکیده ای از ؟؟؟ آورده ایم. مضمون آن چنین است که: نجاشی بعد از دریافت نامه، تمام نیازهای آن شخص را مرتفع ساخت، آن شخص خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و جریان را همانگونه که اتفاق افتاده بود، بیان کرد. حضرت از رفتار نجاشی مسرور شد، آن مرد گفت: گویا نجاشی با این رفتار شما را هم شادمان کرد! امام فرمود: آری بخدا، خدا و رسولش را هم شاد کرد.

۲- الاختصاص: نیست. تهذیب: محمد بن علی بن محبوب بن ابراهیم النّهاوندی...

۳- تهذیب: و غیره من أصحابنا.

۴- اصول الکافی، ۲/۱۹۸-۱۹۹؛ الاختصاص، ۲۶۰؛ تهذیب، ۶/۳۳۳-۳۳۴.

عبيد الله عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن أبي عمير عن إسحاق بن عمار ورويناها أيضاً بإسنادنا إلى جدّي أبي جعفر الطوسي عن أبي الحسين أحمد بن محمد بن سعيد بن موسى الأهوازي عن أبي العباس أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا محمد بن سعيد قال حدثنا محمد بن الحسين القطراني، قال حدثنا حسين بن أيوب الخثعمي قال حدثنا صالح بن أبي الأسود عن عطية بن نجیح بن المطهر الرّازي وإسحاق بن عمّار الصيرفي قالاً معاً إنّ أبا عبد الله جعفر بن محمد عليهم السلام كتب إلى عبد الله بن الحسن رضي الله عنه حين حمل هو و أهل بيته يعزيه عمّا صار إليه:

«بسم الله الرحمن الرحيم إلى الخلف الصالح والذريه الطيبه من ولد أخيه وابن عمّه اما بعد فلئن كنت تفردت أنت وأهل بيتك ممّن حمل معك بما أصابكم ما انفردت بالحزن والغیظه والكآبه وأليم وجع القلب دوني فلقد نالني من ذلك من الجزع والقلق وحرّ المصيبة مثل ما نالك ولكن رجعت إلى ما أمر الله جلّ جلاله به المتّقين من الصبر وحسن العزاء حين يقول لنبیّه (صلى الله عليه وآله) {وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا} (١) و حين يقول: {فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَمَا تَكُنْ كَصِيَابِ الْحُوتِ} (٢) وحين يقول لنبیّه (صلى الله عليه وآله) حين مثل بحمزه {وَإِنْ عَاقَبْتُمْ

ص: ٢٤٦

١- الطور/٤٨.

٢- القلم/٤٨.

فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِقْتُمْ بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ} (١) وصبر (صلى الله عليه وآله) ولم يعاقب وحين يقول: {وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى} (٢) وحين يقول {الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ} عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ} (٣) وحين يقول {إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ} (٤) وحين يقول لقمان لابنه {وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ} (٥) وحين يقول عن موسى فقال لقومه {اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ} (٦) وحين يقول {إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ} (٧) وحين يقول ثم كان {مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ} (٨) وحين تقول {وَلَنُبَلِّغَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ

ص: ٢٤٧

١- النحل/١٢٤.

٢- طه/١٣٢.

٣- البقره/١٥٦-١٥٧.

٤- الزمر/١٠.

٥- لقمان/١٧.

٦- الأعراف/١٢٥.

٧- العصر/٣.

٨- ([٨]) البلد/١٧.

وَنَقَصَ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١﴾ وحين يقول ﴿وَكَايْنٌ مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ (٢) وحين يقول ﴿وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ (٤) وأمثال ذلك من القرآن كثير واعلم أى عمّ وابن عمّ انّ الله جلّ جلاله لم يبال بضرّ الدنيا لولئيه ساعه قطّ ولا شىء احبّ إليه من الضرّ والجهد والأواء مع الصبر وأنه تبارك وتعالى لم يبال بنعيم الدنيا العدوّه ساعه قطّ ولولا ذلك ما كان أعداؤه يقتلون أولياءه ويخيفونهم و يمنعونهم وأعداؤه آمنون مطمئنون عالون ظاهرون ولولا ذلك ما قتل زكرياً واحتجب يحيى ظلماً وعدواناً فى بغى من البغايا ولولا ذلك ما قتل جدّ كعلّى بن أبى طالب (عليه السلام) لما قام بأمر الله جلّ جلاله وعزّ ظلماً وعمك الحسين بن فاطمه صلى الله عليهما اضطهاداً وعدواناً ولولا ذلك ما قال الله عزّ وجلّ فى كتابه ﴿وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سِقْفًا مِّن فَضِّهِ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾ (٥) ولولا ذلك لما قال فى كتابه ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَيْنَٰ

ص: ٢٤٨

١- البقره/١٥٥.

٢- آل عمران/١٤٥.

٣- الأحزاب/٣٥.

٤- يونس/١٠٩.

٥- الزخرف/٣٣.

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَّا يَشْعُرُونَ} (١) ولولا- ذلك لما جاء في الحديث لولا أن يحزن المؤمن لجلعت للكافر عصابه من حديد لا يصدع رأسه أبداً ولولا ذلك لما جاء في الحديث ان الدنيا لا تساوى عند الله بعوضه ولولا ذلك ماسقا كافراً منها شرابه من ماء ولولا- ذلك لما جاء في الحديث لو أن مؤمناً على قلبه جبل لبعث الله له كافراً أو منافقاً يؤذيه ولولا ذلك لما جاء في الحديث أنه إذا أحب الله قوماً أو أحب عبداً صب عليه البلاء صباً فلا يخرج من غم إلا وقع غم ولولا ذلك لما جاء في الحديث ما من جرعتين أحب إلى الله عز وجل أن يجرعهما عبده المؤمن في الدنيا من جرعه غيظ كظم عليها وجرعه حزن عند مصيبيه صبر عليها بحس عزاء واحتساب ولولا- ذلك لما كان أصحاب رسول الله (صلى الله عليه و آله) يدعون على من ظلمهم بطول العمر وصيحه البدن وكثره المال والولد ولولا ذلك ما بلغنا أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) كان إذا خص رجلاً بالترحم عليه والاستغفار استشهاد فعليكم يا عمّ وابن عمّ وبنى عمومتي وإخوتي بالصبر والرّضا والتّسليم والتفويض إلى الله جلّ وعزّ والرّضا والصّبر على قضائه والتّمسك بطاعته والنزول عنده أمره أفرغ الله علينا وعليكم الصّبر وختم لنا ولكم بالأجر والسّيّعاده وأنقذكم وإيانا من كلّ هلكه بحوله وقوّته إنّه سميع قريب وصلى الله على صفوته من خلقه محمداً النبي وأهل بيته». (٢)

ص: ٢٤٩

١- المؤمنون/٥٥-٥٦.

٢- الإقبال الأعمال، صص ٥٥-٥٦.



## ٢٠- املاء امام(عليه السلام) به سفیان ثوری در مدح گوشه گیری واعتزال:

قال الديلمي: روى سفیان ثوری، قال: قصدت جعفر بن محمد عليهم السلام فأذن لى بالدّخول، فوجدته فى سرداب ينزل اثنى عشر مرقاه، فقلت يابن رسول الله أنت فى هذا المكان مع حاجه النَّاس اليك، فقال: ياسفیان، فسد الزمان، وتنكر الأخوان، وتقلبت الأعيان فاتخذنا الوحده سكناً، أمعك شيء تكتب، قلت نعم، فقال: اكتب:

«لا تجز عنّ لوحده وتفرّد

ومن التفرّد فى زمانك فأزدد

فسد الإخاء فليس ثم أخوه

الا التملق باللسان وباليد

وإذا نظرت جميع ما بقلوبهم

أبصرت ثم نقيع سم الأسود

فاذا فتشت ضميره عن قلبه

واقيت عنه مراره لا تنفذ».(١)

## ٢١- نامه امام(عليه السلام) به مسمع درباره اتخاذ مسجد در خانه:

قال البرقى: عنعلى بن الحكم، عن أبان، عن مسمع، قال: كتب إلى ابو عبدالله(عليه السلام) انى احبّ لك ان تتخذ فى دارك مسجداً فى بعض بيوتك، ثم تلبس ثوبين طمرين غليظين، ثم تسأل الله أن يعتقك من النار، وأن يدخلك الجنّه ولا تتكلم بكلمه باطل، ولا بكلمه بغى».(٢)

## ٢٢- نامه امام(عليه السلام) به عبدالله بن معاويه:

ص: ٢٥٠

١- إرشاد القلوب، ١/١٩٦-١٩٧.

٢- المحاسن، ٢/٤٥٣.

قال احمد بن محمد بن خالد البرقي: عن حماد بن عيسى، عن عبد الحميد الطائي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: كتب معي إلى عبد الله بن معاوية، وهو بفارس -

«من أتقى الله وقاه، ومن شكره زاده ومن أقرضه جزاه». (١)

### ٢٣- نامه امام (عليه السلام) به شخصی:

قال الكليني: كتب ابو عبد الله (عليه السلام) إلى رجل

«بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد، فإن المنافق لا يرغب فيما قد سعد به المؤمنون والسعيد يتعط بموعظه التقوى وإن كان يراد بالموعظه غيره». (٢)

### ٢٤- نامه امام (عليه السلام) به حمزه بن طيار:

قال البرقي: عن ابن فضال، عن ابي بكير، عن حمزه بن الطيار، أنه عرض على أبي عبد الله (عليه السلام)، بعض خطب أبيه، حتى إذا بلغ موضعاً منها، قال له كفّ، قال ابو عبد الله (عليه السلام) كتب، فأملى:

«انه لا- ينفعكم فيما ينزل بكم مميّ لا تعلمون إلا الكفّ عنه والتّبت فيه وردّه إلى ائمه الهدى، حتى يحملوكم فيه على القصد». (٣)

ص: ٢٥١

١- المحاسن، ١/٦٢.

٢- فروع الكافي، ٨/١٥٠.

٣- المحاسن، ١/٣٤١.

## ٢٥- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه سکین نخعی:

قال الكليني والکشي: (١) محمّد بن اسماعيل،! عن الفضل بن شاذان وعلی بن ابراهيم، عن أبيه جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن ابراهيم بن عبد الحميد، عن سکين النخعي وكان تعبّد وترك النساء والطيب والطعام، (٢) فكتب إلى أبي عبد الله(عليه السلام) يسأله عن ذلك، فكتب إليه:

«أما قولك في النساء فقد علمت ما كان رسول الله(صلى الله عليه وآله) من النساء وأما قولك في الطعام، فكان رسول الله(صلى الله عليه وآله) يأكل اللحم والعسل (٣)». (٤)

## ٢٦- نامه امام(عليه السلام) به مفضل بن عمر جعفي، بعد از درگذشت عبدالله بن أبي يعفور:

قال الكليني: حمدويه، عن الحسن بن موسى، عن علي بن حسان الواسطي الخزاز، حدثنا علي بن الحسين العبيدي، قال كتب ابو عبدالله(عليه السلام) إلى المفضل بن عمر الجعفي حين مضى عبدالله بن أبي يعفور:

«با مفضل عهدت إليك عهدى كان إلى عبدالله بن أبي يعفور

ص: ٢٥٢

١- اختيار: محمّد بن مسعود، قال: كتب إلى الفضل بن شاذان،...

٢- همان: ولا يقدر أن يرفع إلى السماء وأما الثياب فشك فيها.

٣- همان: «أما قولك أنه دخله الخوف حتى لا يستطيع أن يرفع رأسه إلى السماء، فليكثر من تلاوه هذا الآيات: الصّابرين و الصّادقين و القانتين و المنفقين و المستغفرين بالأسحار».

٤- فروع الكافي، ٥/٣٢٠؛ اختيار معرفة الرجال، ٣٧٠-٣٧١.

صلوات الله عليه، فمضى صلوات الله عليه موفياً لله عزوجل ولرسوله ولأمامه بالعهد المعهود لله، وقبض صلوات على روحه محمود الأثر مشكور السعي مغفوراً له مرحوماً برضا الله ورسوله وإمامه عنه، فولدتني من رسول الله (صلى الله عليه وآله) ما كان في عصرنا أحد اطوع لله ولرسول ولأمامه منه، فما زال كذلك حتى قبضه الله إليه برحمته وصيره إلى جنته، مساكناً فيها مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) وأمير المؤمنين (عليه السلام) أنزله الله بين المسكين مسكن محمد وأمير المؤمنين (صلوات الله عليهما) وإن كانت - المساكين واحده والدرجات واحده! فزاده الله رضى من عنده ومغفره من فضله برضاى عنه». (١)

## ٢٧- نامه امام (عليه السلام) به مخلص بن أبي الخطاب:

قال الكلشى: حمدويه، قال حدثني محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن بشير الدهان، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: كتب ابو عبد الله إلى أبي الخطاب:

«بلغنى أنك تزعم أن الزنا رجل وأن الخمر رجل وأن الصلوه رجل وأن الصيام رجل وأن الفواحش رجل، وليس هو كما تقول، أنا اصل الحق وفروع الحق، طاعه الله، وعدونا أصل الشر وفروعهم الفواحش، وكيف يطاع من لا يعرف وكيف يعرف من لا يطاع». (٢)

ص: ٢٥٣

١- اختيار، صص ٢٤٩-٢٤٩.

٢- اختيار، ص ٢٩١.

## ٢٨- نامه امام (عليه السلام) به یکی از شیعیان:

قال الكشي: علي بن الحسن، عن عباس بن عامر، عن يونس بن يعقوب، قال: كتبت إلى أبي عبد الله (عليه السلام) أسأله أن يدعوا الله أن يجعلني ممن ينتصر به لدينه، فلم يجبني، فاغتمت لذلك، قال يونس، فاخبرني بعض أصحابنا أنه كتب إليه بمثل ما كتبت، فأجابته وكتب في أسفل كتابه:

«يرحمك الله أنما ينتصر الله لدينه بشر خلقه». (١)

## ٢٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه عبدالرحمن بن سيابه:

قال الكشي: أحمد بن منصور، عن أحمد بن الفضل الخزاعي، عن محمد بن زياد، عن علي بن عطيه صاحب الطعام، قال كتب عبدالرحمن بن سيابه إلى أبي عبد الله (عليه السلام) قد كنت احذر ك اسمعيل.

جانیک من یجنی علیک وقد

یعدی الصحاح مبارک الجرب.

فکتب إليه ابو عبد الله (عليه السلام):

«قول الله أصدق: ولا تزر وازره وزر أخرى، والله ما علمت ولا أمرت ولا رضيت». (٢)

ص: ٢٥٤

---

١- اختیار، ص ٣٨٨.

٢- اختیار، ص ٣٩٠.

### ۳۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یکی از شیعیان درباره نمازی که قبل از نماز صبح خوانده می‌شود:

قال الكليني: علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهزيار، قال قرأت في كتاب رجل إلى أبي عبد الله (عليه السلام) (١) الركعتان اللتان قبل صلاة الفجر من صلاة الليل هي أم من صلاة النهار وفي أي وقت أصليها؟ فكتب بخطه:

«احشها في صلاة الليل حشواً». (٢)

### ۳۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه محمد بن أبي الصهبان درباره اقل صدقات:

قال الطوسي: فأما ما رواه أحمد بن محمد بن أبي الصهبان قال: كتبت إلى الصادق (عليه السلام) هل يجوز لي يا سيدي أن أعطى الرجل من اخواني من الزكاه الدرهمين والثلاثة الدراهم فقد اشتبه ذلك عليّ: فكتب. (٣)

«ذلك جائز».

### ۳۲- پاسخ امام(علیه السلام) به علی بن میسر درباره حج تمتع:

قال الكليني: أحمد بن محمد بن محمد، عن علي بن حديد، قال: كتب إليهم بن مي سیر (٤) يسأله عن رجل اعتمر في شهر رمضان ثم حضر له الموسم أيجب مفرداً للحج أو يتمتع، أيهما افضل؟ فكتب اليه:

ص: ۲۵۵

۱- الاستبصار ۱/۲۸۳ این نامه جواد(علیه السلام) روایت شده است.

۲- فروع الكافي، ۳/۴۵۰.

۳- تهذيب، ۴/۶۳؛ الاستبصار، ۲/۳۸.

۴- علی بن میسر: از اصحاب امام صادق(علیه السلام) [رجال الطوسی، ۲۴۲].

### ٣٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه هشام بن سالم درباره غسل حرام در مدينه:

قال الكليني: والطوسي عنه: محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن هشام ابن سالم، قال: أرسلنا أبا عبدالله(عليه السلام) ونحن جماعه ونحن بالمدينه: أنا نريد أن نودعك فأرسل الينا:

«إن اغتسلوا بالمدينه فإنني أخاف أن يعز عليكم الماء بدى الحليفه فاغتسلوا بالمدينه والبسو ثيابكم التي تحرمون فيها ثم تعالوا فرادى أو مثاني».(٢)

### ٣٤- پاسخ امام(عليه السلام) به يونس بن يعقوب:

قال لصدوق، روى ابن فضال عن يونس بن يعقوب، قال خرجت فى عمره فاشترت بدنه وأنا بالمدينه فأرسلت إلى أبا عبدالله(عليه السلام) فسألته كيف أصنع بها، فأرسل إليّ:

«ما كنت تصنع بهذا فإنه كان يجزبك أن تشتري منه من عرفه، وقال: انطلق حتى تأتي مسجد الشجره فاستقبل بها القبله و أنخها ثم ادخل المسجد فصلّ اركعتين ثم اخرج إليها فأشعرها فى الجانب الأيمان ثم قل: «بسم الله اللهم منك ولك اللهم تقبل منى» فإذا علوت

ص: ٢٥٦

١- فروع الكافي، ٤/٢٩٢.

٢- فروع الكافي، ٣/٣٢٨؛ تهذيب، ٥/٦٣-٦٤.

### ۳۵- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه حسن بن علی بن کیسان درباره مهر:

قال الطوسی: محمد بن أحمد بن یحیی، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن علی بن کیسان قال: کتبت إلى الصادق (علیه السلام) اسأله عن رجل يطلق امرأته فطلبت منه المهر و روی اصحابنا اذا دخل بها لم یکن لها مهر، فکتب (علیه السلام):

«لامهر لها». (۲)

### ۳۶- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ابن سنان درباره تأخیر غسل تا سپیده دم در ماه رمضان:

قال الكلینی: احمد بن محمد، عن الحجاج، عن ابن سنان، قال: کتب أبي إلى أبي عبدالله (علیه السلام) و كان یقضی شهر رمضان، قال: انی أصبحت بالغسل وأصابتنی جنبه فلم اغتسل حتی طلع الفجر، فأجابہ (علیه السلام):

«لا تصم هذا اليوم و صم غداً». (۳)

### ۳۷- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یکی از شیعیان درباره «جزّ الولاء».

قال الطوسی: الحسين بن سعيد فی کتابه فذكر هكذا:

ص: ۲۵۷

۱- الفقیه، ۲/۲۵۶.

۲- تهذیب، ۷/۳۷۶.

۳- فروع الکافی، ۴/۱۰۵.



ابو عبدالله(عليه السلام) قال سألته عن حره زوجته عبداً لى فولدت منه اولاد ثم صار العبد إلى غيرى، فاعتقه إلى من ولاء ولده إلى إذا كانت أمهم مولاتى؟ أم إلى الذى اعتق أباهم؟ فكتب(عليه السلام):

«إن كانت الأم حرّه جر الأب الولاء، وإن كنت اعتقت فليس لأبيهم جر الولاء.»(١)

### ٣٨- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه على بن رثاب درباره متعه:

قال الكليني: وروى عنعلى بن رثاب:(٢) قال كتبت إليه أسأله عن رجل تمتع بامرأه ثم وهب لها أيامها قبل أن يقضى إليها أو وهب لها أيامها بعد ما افضى إليها هل له أن يرجع فيما وهب لها من ذلك؟ فوقع عليه السلام:

«لا يرجع.»(٣)

### ٣٩- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه فرزندش امام كاظم(عليه السلام) درباره گواهی دادن:

قال الطوسى وغيره: سهل بن زياد، عن اسماعيل بن مهران، عن محمد بن منصور الخزاعى، عنعلى بن سويد السائى، عن أبى الحسن(عليه السلام)، قال: كتب أبى فى رسالته إلى وسألته عن الشهادات لهم، قال:

«فأقم الشهاده لله عزوجل ولو على نفسك أو الوالدين أو الأقربين

ص: ٢٥٨

١- تهذيب، ٨/٢٥١؛ الاستبصار، ٤/٢١-٢٢.

٢- على بن رثاب: از اصحاب امام صادق(عليه السلام) بود. [ر.ك رجال الطوسى، ٢٤٣].

٣- الفقيه، ٣/٢٩٣.

فيما بينك وبينهم، فإن خفت على أخيك ضيماً فلا». (١)

#### ٤٠- حكم امام (عليه السلام) درباره قتل:

قال الكليني: محمد بن يحيى، (٢) عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن بعض أصحابه! عن محمد ابن الفضيل، عن عمرو بن أبي المقدام، قال: كنت شاهداً عند البيت الحرام ورجل ينادى بأبي جعفر المنصور وهو يطوف ويقول: يا أمير المؤمنين إن هذين الرجلين طرقا أخي ليلاً فأخرجاه من منزله فلم يرجع إلى الله ما أدري ما صنعنا به فقال لهما: ما صنعتما به؟ فقالا: يا أمير المؤمنين كَلّمناه فرجع إلى منزله فقال لهما: وافياني غداً صلاة العصر في هذا المكان فوافوه من الغد صلاة العصر وحضرته فقال لأبي عبد الله جعفر ابن محمد عليهم السلام وهو قابض على يده: يا جعفر اقض بينهم، فقال: يا أمير المؤمنين اقض بينهم أنت، فقال له: بحقّي عليك إلا قضيت بينهم قال: فخرج جعفر (عليه السلام) فطرح له مصلّى قصب فجلس عليه ثم جاء الخصماء فجلسوا قدامه فقال ماتقول؟ قال: يا ابن رسول الله ان هذين طرقاً أخي ليلاً فأخرجاه من منزله فوالله ما رجعت إلى ووالله ما أدري ما صنعنا به فقال: ماتقولان فقالا: يا ابن رسول الله كَلّمناه ثم رجعت إلى منزله فقال: جعفر (عليه السلام) يا غلام اكتب:

«بسم الله الرحمن الرحيم، قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) كلّ من طرق رجلاً

ص: ٢٥٩

١- تهذيب، ٦/٢٧٦؛ مختلف الشيعة، ٤/١٥٥-١٥٦.

٢- تهذيب: الحسين بن سعيد، عن محمد بن الفضيل...

با اللیل فأخرجه من منزله فهو له ضامن إلا أن يقيم اليّنه أنه قدرده إلى منزله». (١)

يا غلام نَح هذا فاضرب عنقه فقال: يا ابن رسول الله والله ما أنا قتلته ولكّني أمسكته ثمّ جاء هذا فوجأه فقتله، فقال، أنا ابن رسول الله يا غلام نَح هذا واضرب عنق الآخر، فقال: يا ابن رسول الله والله ما عدّبتة ولكّني قتلته بضربه واحده فأمر أخاه فاضرب عنقه، ثمّ أمر بالآخر فاضرب جنبه وحسه في السجن ووقع على رأسه يحبس عمره ويضرب في كل سنه خمسين جلده.

#### ٤١- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه جميل بن صالح درباره نذر:

ققال الكليني وغيره: احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن جميل بن صالح، كانت عندي جاريه بالمدينه فارتفع طمئتها فجعلت لله على نذراً إن هي حاضت، فعلمت بعداً أنّها حاضت قبل أن أجعل النذر، فكتبت إلى أبي عبدالله(عليه السلام) وأنا بالمدينه، فأجابني:

«إن كانت حاضت قبل النذر، فلا عليك و إن كانت حاضت بعد النذر فعليك». (٢)

ص: ٢٦٠

١- فروع الكافي، ٧/٢٨٧-٢٨٨؛ الفقيه، ٤/٨٦-٨٧؛ تهذيب، ١٠/٢٢١-٢٢٢؛ مناقب، ٤/٢٨٠.

٢- فروع الكافي، ٧/٤٥٥؛ الفقيه، ٣/٢٣٨؛ تهذيب، ٨/٣٠٣.

## ۴۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه عجلان ابي صالح درباره، صدقه:»

قال الكليني وغيره: ((۱)) حسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن بعض أصحابه،! عن أبان، عن عجلان أبي الصالح، قال أملاً ((۲)) على عبدالله(عليه السلام)

«بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما تصدق الله به فلان بن فلان و هو حى سوى بداره التى فى بنى فلان بحدودها صدقه لاتباع ولا توهب ولا تورث حتى يرثها وارث السموات الأرض و انه قد اسكن صدقته هذه فلاناً و عقبه فإذا انقضوا فهى على ذى الحاجه من المسلمين». ((۳))

## ۴۳- دعائى كه امام(عليه السلام) به داوود بن رزين مرقوم فرمود:

قال الكليني: أحمد بن محمد، عن عبدالعزيز بن المهتدي، عن يونس بن عبدالرحمن، عن داود بن رزين، قال: مرضت بالمدينه مرضاً شديداً فبلغ ذلك أبا عبدالله (عليه السلام) فكتب إلى.

«قد بلغنى علتك فاشتر صاعاً من برثم استلق على قفاك و انثره على صدرك كيفها انثر و قل: «اللهم إني اسئلك باسمك الذى إذا سألك به المضطر كشفت ما به من ضرره مكنت له فى الأرض و جعلته خليفتك على خلقك أن تصلى على محمد و آل محمد و أن تعافينى

ص: ۲۶۱

۱- . كلينى مى گوید: اين حديث با اين سلسله سند: حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن أحمد بن عديس عن أبان ...، نیز روايت شده است.

۲- . المقنع: «كتب».

۳- . فروع الكافى، ۷ / ۳۹؛ المقنع، ۱ / ۱۵۵؛ تهذيب، ۹ / ۱۳۱؛ الإستبصار، ۴ / ۹۷ - ۹۸.

من علتى، ثم استوجالسا و اجمع البر من حولك و قل مثل ذلك واقسمه مدأ مدأ لكل مسكين و قل مثل ذلك؛(١)

قال داود: ففعلت ذلك فكانما نشطت من عقال و قد فعله غير واحد فانتفع به

#### ٤٤- دعائي كه امام(عليه السلام) به عمرو بن أبي المقدم فرمود:

قال الكليني: عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن خلف بن حماد، عن عمرو بن أبي المقدم، قال، أملى على هذا الدعاء أبو عبد الله و هو جامع للدنيا والاخره، تقول بعد حمد الله والثناء عليه:

«اللهم أنت الله لا إله إلا أنت الحليم الكريم و أنت الله لا إله إلا أنت العزيز الحكيم و أنت الله لا إله إلا أنت الواحد القهار و أنت الله لا إله إلا أنت الملك الجبار و أنت الله لا إله إلا أنت الرحيم الغفار و أنت الله لا إله إلا أنت شديد المحال و أنت الله لا إله إلا أنت الكبير المتعال و أنت الله لا إله إلا أنت السميع البصير و أنت الله لا إله إلا أنت المنيع القدير و أنت الله لا إله إلا أنت الغفور الشكور و أنت الله لا إله إلا أنت الحميد المجيد و أنت الله لا إله إلا أنت الغفور الودود و أنت الله لا إله إلا أنت الحنان المنان و أنت الله لا إله إلا أنت الحليم الديان و أنت الله لا إله إلا أنت الجواد الماجد و أنت الله لا إله إلا أنت الواحد الأحد و أنت الله لا إله إلا أنت الغائب الشهيد و أنت الله لا إله إلا أنت الظاهر الباطن و أنت الله لا إله إلا أنت

ص: ٢٦٢

بكل شىء عليم ثم نورك فهديت و بسطت يدك فأعطيت، ربنا وجهك أكرم الوجوه وجهتك خير الجهات و عطيتك أفضل العطايا و أنهاها تطاع ربنا فتشكرو تعصى ربنا فتغفر لمن شئت، تجيب المضطرين و تشكف السوء و تقبل التوبه و تعفو عن الذنوب لا تجازى أياديك ولا تحصى نعمك ولا يبلغ مدحتك قول قائل، اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و روحهم و راحتهم و سرورهم و أذقتى طعام فرجهم و أهلك أعداءهم من الجن و الإنس و آتتنا فى الدنيا حسنه و فى الآخرة حسنه و قنا عذاب النار و اجعلنا من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزبون واجعلنى من الذين صبروا و على ربهم بتوكلون و تبتنى بالقول الثابت فى الحياه الدنيا و فى الآخرة و بارك فى المحيا و الممات و الموقف و النشور و الحساب و الميزان و أهوال يوم القيامة و سلمنى على الصراط و أجزنى عليه و ارزقنى علماً نافعاً و يقيناً صادقاً و تقى و براً و ورعاً و خوفاً منك و فرقاً يبلغنى منك زلفى و لا يباعدنى عنك و أجنبى و لا تبغضنى و تولنى و لا تخذلى و أعطنى من جميع خير الدنيا و الآخرة ما علمت منه و ما لم أعلم و أجرنى من السوء كله بحذا فيره ما علمت منه و ما لم أعلم» (١)

#### ٤٥- دعائى كه امام (عليه السلام) به رزام مولى خالد القسرى مرقوم فرمود:

قال الكشى: محمد بن الحسين، قال حدثنى الحسين بن خرزاد، عن يونس بن القاسم البلخى، قال حدثنى رام مولى خالد القسرى، قال: اعدب بالمدينه،

ص: ٢٦٣

بعدهما خرج منها محمد بن خالد، فكان صاحب العذاب يعلقني بالسقف و يرجع إلى أهله و يخلق على الباب و كان اهل البيت إذا انصرف إلى أهله حلوا الجبل عني حتى يريحوني، واقعد على الأرض حتى اذادني مجيئه علقوني، فوالله إنى كذلك ذات يوم إذا رقعته من الكوه إلى من الطريق، فأخذتها، فإذا هي مشدوه يحصاه، فنظرت فيها فإذا خط أبي عبدالله (عليه السلام) و إذا فيها:

«بسم الله الرحمن الرحيم، قل يارزام! ياكائناً قبل كل شيء و ياكائناً بعد كل شيء و يا مكون كل شيء البسنى درعك الحصينه من شر جميع خلقك».(1)

قال رزام، فقلت ذلك فما عاد إلى شئ من العذاب بعد ذلك.

#### ٤٦- دعائي كه امام (عليه السلام) به محمد بن زيد شحام املاء فرمود:

قال الكشي: طاهر بن عيسى الوراق، قال حدثنا جعفر بن أحمد بن أيوب، قال حدثني ابوالحسن صالح بن أبي حماد الرازي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن محمد بن زيد الشحام، قال، رأني أبو عبدالله و أنا أصلى فأرسل إلى و دعائي، فقال لي من أين أنت؟ قلت من مواليك، قال فاي موالي؟ قلت من الكوفه، فقال من تعرف من الكوفه، قلت بشير النبال و شجره قال و كيف صنيعتهما أليك؟ فقال ما أحسن صنيعتهما إلى، قال خير المسلمين من وصل و أعان و نفع، ما بت ليله قط و لله في مالي حق يسألني، ثم قال اي شيء

ص: ٢٦٤

معكم من النفقه؟ قلت عندي ما ثتا درهم، قال ارينها، فأتيته بها فزادني فيها ثلاثين درهما و دينارين، ثم قال تعش عندي! فجئت فتعشيت عنده، فقال مالك لم تأتني البارحة قد شفقت علي؟ فقلت لم يجئني رسولك، قال: فانا رسول نفسي إليك مادمت مقيماً في هذه البلده اى شىء تشتهي من الطعام؟ قلت اللبن، قال، فاشترى من اجلى شاه لبونا، قال، فقلت له علمني دعاءاً! قال: اكتب:

«بسم الله الرحمن الرحيم، يا من ارجوه لكل خير و آمن سخطه عند كل عثره، يا من يعطى الكثير بالقليل و يا من اعطى من سأله تحننا منه و رحمه، يا من اعطى من لم يسأله ولم يعرفه صل على محمد و اهل بيته، واعطني بمسألتى اياك جميع خير الدنيا و جميع خير الآخرة، فانه غير منقوص لما اعطيت و زدنى من سعه فضلك يا كريم، ثم رفع بديه، فقال: ياذا المن والطول ياذا الجلال والاكرام يا ذاالنعماء والجود ارحم شيبتي من النار» ثم وضع يده على لحيته ولم برفعها الا- و قد امتلاً- ظهر كفه دموعاً»(١)

#### ٤٧- دعائى كه امام(عليه السلام) به محمد سجاد املاء فرمود:

قال ابن طاووس: و من الدعوات، كل يوم من رجب ما ذكره الطرازى أيضاً فقال دعاء علمه ابو عبدالله محمد السجاد و هو محمد بن ذكوان يعرف بالسجاد، قالوا سجد و بكى فى سجوده حتى عمى، ابوالحسنعلى بن محمد البرسى رضى الله عنه قال أخبرنا الحسين بن احمد بن شيبان قال حدثنا حمزه بن القاسم

ص: ٢٦٥



العلوی العباس، قال حدثنا محمد بن عبدالله بن عمران البرقی، عن محمد بن علی الهمدانی، قال: أخبرني محمد بن سنان عن محمد السجاد، في حديث طويل، قال، قلت لابي عبدالله جعلت فداك هذا رجب علمني دعاء ينفعني الله (عليه السلام) به قال فقال لي أبو عبدالله (عليه السلام) اكتب:

«بسم الله الرحمن الرحيم و قل في كل يوم من رجب صباحاً و مساءً و أعقاب صلواتك في يومك و لیتك، يا من أرجوه لكل خير و آمن سخطه من كل شرٍ يا من يعطى الكثير بالقليل يا من يعطى ما سأله، يا من يعطى من لم يسأله و من لم يعرفه تحنناً منه و رحمه أعطنى بمسألتى اياك جميع خير الدنیا و جميع خير الآخرة و اصرف عني بمسألتى اياك جميع شر الدنيا و جميع شر الآخرة فانه غير منقوص ما أعطيت و زدني من فضلك يا كريم.» (١)

قال ثم مدابو عبدالله يده اليسرى فقبض على لحيته و دعا بهذا الدعاء و هو يلوذ بسبابته اليمنى، ثم قال بعد ذلك:

«يا ذا الجلال و الإكرام يا ذا النعماء و الجود يا ذا المن و الطول حرم شيبتي على النار (٢)». (٣)

ص: ٢٦٦

١- اقبال الأعمال، ١٤٣. در حدیث دیگری چنین آمده است: دستش را بر ریشش گذاشت و بر نداشت تا اینکه پشت دستش از اشک پر شد.

٢- . در حدیث دیگری چنین آمده است: دستش را بر ریشش گذاشت و بر نداشت تا اینکه پشت دستش از اشک پر شد.

٣- اقبال الأعمال، ص ١٤٣.

## ۴۸- دعایی که امام (علیه السلام) به محمد بن عبدالله اسکندری ملاء فرمود:

قال ابن طاووس: قال الشيخ علي بن عبد الصمد حدثني الشيخ الفقيه عم والدي ابو جعفر محمد ابن علي بن عبد الصمد رحمه الله قال حدثنا الشيخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدورستي، قال حدثنا والدي قال حدثني الشيخ جدي قال حدثني الفقيه والدي ابو الحسن علي بن عبد الصمد رحمه الله قال حدثنا ابو جعفر محمد بن ابراهيم بن نبال القاشي المجاور، بالمشهد الرضوي على ساكنه السلام، قال حدثني الشيخ ابو جعفر عن ابيه عن شيوخه عن محمد بن عبيد الله الاسكندري: (۱) (عجل الله تعالى فرجه) ... فلما مضى (عليه السلام) استأذنت من أبي جعفر

ص: ۲۶۷

۱- (عجل الله تعالى فرجه). حديث طولاني است و ما به قدر نیاز به ذکر مختصری از آن بسنده کردیم و مضمون آن این چنین است که: اسکندری گوید من از خواص ابو جعفر منصور بودم، روزی او را ناراحت و اندوهگین دیدم، علت آن را جویا شدم، گفت یا محمد! من از اولاد فاطمه صد کس یا بیشتر را کشتم، حال آنکه بزرگشان و امامشان را باقی گذاشتم، گفتم: او کیست، پاسخ داد: جعفر بن محمد بزرگ روافض، گفتم: یا امیر المومنین او شخصی است که عبادت او را از طلب ملک و خلافت باز داشته است گفت میدانیم که تو نیز به امامت او اعتقاد داری ولی با خود عهده کرده‌ام که او را از سر راه بردارم، پس جلاد را فرا خواند و گفت: زمانی که ابا عبدالله را حاضر ساختم و یا او مشغول گفتگو شدم، چون قلنسوه‌ام را برداشتم - علامتی است بین من و تو. س گردنش را بزن. پس دستور داد امام صادق را حاضر کنند، امام وقتی وارد خانه شد لبهایش را تکان میداد، ما ندانستیم که چه گفت ولی ناگهان قصر چون کشتی لرزید و ابا جعفر منصور چون عبدی در برابر مولایش راه میرفت و دست امام صادق (علیه السلام) را گرفته در جایگاه خود نشاند و گفت چرا نزد ما آمده‌ای حضرت فرمود: خودت مرا خوانده بودی، گفت یابن رسول الله اشتباه شده، من تو را نخواستہ بودم، هر حاجتی داری بخواه، امام (علیه السلام) فرمود: میخواهم بی دلیل مرا نخوانی، گفت چشم حتماً و ابو عبدالله برگشت. بعد از آن منصور به من گفت با آمدن جعفر بن محمد، موجود عجیبی دیدم که به عربی فصیح به من گفت: ای منصور خدا مرا به سوی تو فرستاده، و فرمود: اگر برای بنده ی صالح من اتفاقی بیفتد، تو را خواهم بلعید، گفتم: این چیز عجیبی نیست چونکه ابا عبد الله وارث علم نبی و جدش علی بن ابیطالب است: نزد او اسماء و دعاهایی است که اگر بر شب تاریک بخواند روز گردد...

لزياره مولانا الصادق فاجاب ولم ياب قد خلت عليه و سلمت و قلت له اسئلك يا مولاي بحق جدك رسول الله أن تعلمني الدعاء الذي قرأته عند دخولك على أبي جعفر في ذلك اليوم، قال لك ذلك فأملأه على: (١)

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هداني للاسلام و اكرمنى بالايمان و عرفنى الحق الذى عنه يؤفكون والنبأ العظيم الذى هم فيه مختلفون و سبحان الله الذى رفع السماء بغير عمدٍ ترونها و انشا جنات الماوى بالا امدٍ بلقونها لا اله الا الله السابغ النعمه الدافع النقمه الواسع الرحمه و الله اكبر ذو السلطان المنيع و الانشاء البديع و الشان الرفيع و الحساب السريع اللهم صل على محمد عبدك و رسولك و نبيك و امينك و شهيدك التقى النقى البشير النذير السراج المنير واله الطيبين الاخيار ماشاء الله تقرباً إلى الله ما شاء الله توجهاً إلى الله ما شاء الله تلطفاً بالله ما شاء الله ما يكن من نعمه فمن الله ما شاء الله لا يصرف السوء الا الله ما شاء الله لا يسوق الخير الا الله ما شاء الله لاقوه الا بالله اعيد نفسى و شعرى و بشرى و اهلى و مالى و ولدى و ذرىتى و دينى و دنياى و ما رزقنى ربى و ما اغلقت عليه ابوابى واحاطت به جذرانى

ص: ٢٦٨

١- . و فرمود: اين حرز جليل و دعايى عظيم است، هر كس آن را صبحگاهان بخواند تا عشاء در امان خداست و هر كس در شامگاهان بخواند تا صبح در حفظ خدای تعالى است و آن را پدرم باقر علم اولين و آخرين از پدرش سيد العابدين پدرش سيدالشهداء(عليه السلام) از برادرش سيد الأصفياء، از پدرش سيد الأوصياء، از محمد سيد الأنبياء صلوات الله عليه و آله الطاهرين، از كتاب عزيز خدا كه باطل - نه از مقابل و نه از پشت سر - بر آن راه ندارد و از حكيمى حميد نازل شده، تعليم داده و آن...

وما اتقلب فيه من نعمه واحسانه و جميع اخوانه واقربائى و قراباتى من المومنين و المؤمنات بالله العظيم و باسمائه التامه العامه  
الكامله الشافيه الفاضله المباركه المنيفه المتعاليه الزاكيه الشريفه الكريمه الطاهره العظيمه المخزونه المكنونه التى لا يجاوزهن  
ولا- فاجرو بام الكتاب و فاتحته و خاتمته و ما بينهما من سوره شريفه و ايه محكمه و شفاء و رحمه و عوده و بركه و بالتوراه و  
الانجيل و الزبور و الفرقان و يصحف ابراهيم و موسى و بكل كتاب انزله الله و بكل رسول ارسله الله و بكل حجه اقامها الله و  
بكل برهان اظهره الله و بكل الاء الله و عزه الله و عظمه الله و قدره الله و سلطان الله و جلال الله و منع الله و من الله و عفوالله و حلم  
الله و حكمه الله و غفران الله و ملائكه الله و كتب الله و رسل الله و انبياء الله و محمد رسول الله و اهل بيت رسول الله صلى الله  
عليه و عليهم اجمعين من غضب الله و سخط الله و نكان الله و عقاب الله و أخذ الله و بطشه و اجتياحه و اجتثائه و اضطلامه و  
تدميره و سطواته و نعمته و جميع مثلاته و من اعراضه و صدوده و تنكيه و توقيله و خذلانه و دمدمته و تحليته و من الكفر انقاق  
والشك و الشرك و الحيره فى دين الله و من شر يوم النشور و الحشر و الموقف و الحساب و من شر كتاب قد سبق و من زوال  
النعمه و تحويل العافيه و حلول النقمه و موجبات الهلكه و من مواقف لخزى و الفضيحه فى الدنيا و الاخره و اعوذ بالله العظيم من  
هوى مرد و قرين مله و صاحب مُسه و جار مؤذ و غنى مطغ و فقر منس و قلب لا يخشع و صلواة لا ترفع و دعاء لا يسمع و عين  
لا تدمع و نفس لا تقنع و بطن لا يشبع و عمل لا ينفع و استعغائه لا تجاب و غفله و تفریط يوجبان الحيره و الندامه و من الرياء و  
السمعه

والشك والعمى فى دين الله و من نصبٍ واجتهادٍ يوجبان العذاب و من مردُّ إلى النار و من ضلع الدين و غلبه الرجال و سو المنظر فى الدين و النفس والاهل و المال والولد والاخوان و عند معاينه ملك الموت واعوذ بالله العظيم من الغرق و الحرق و الشرق و السرقة و الهدم و الخسف و المسخ و الحجاره و الصيحه و الزلازل و الفتن و العين و الصواعق و البردذ و القود و القرذ و الجنون و الجذام و البرص و اكل السبع و مى ته السوء و جميع انواع البلاء- يا فى الدنيا والاخره و اعوذ بالله العظيم من شر السامه و الهامه و اللامه و الخاصه و العامه و من شر احدث النهار و من شر طوارق الليل الا طارقاً يطرق بخيرٍ يا رحمن و من درك الشفاء و سوء القضاء و جهد البلاء و شماته الاعداء و تتابع العناء و الفقر الى الاكفاء و سوء الممات و المحيا و سوء المنقلب و اعوذ بالله العظيم من شر ابليس و جنوده و اعواته و اتباعه و اشياعه و من شر الجن و الانس و من شر الشيطان و من شر السلطان و من شر كل ذى شتر و من شر ما احاف و اخدرو من شر فسقه العرب و العجم و من شر فسقه الجن و الانس و من شر ما فى النور و الظلم و من شر ما هجم اودهم او الم و من شر كل سقم و همم و غم و وافه و ندم و من شر ما فى الليل و النهار و البر و البحار و من شر الفساق و الذعار و الفجار و الكفار و الحساد و السحار و الجبابره و الاشرار و من شر ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و من شر ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و من شر كل ذابه ربي آخذ بنا صيتها ان ربي على صراط مستقيم و اعوذ بالله العظيم من شر ما استعاذ منه الملائكه المقربون و الانبياء المرسلون و الشهداء و عبادك الصالحون و محمد و على و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة المهديون و الاوصياء و الحجج

المطهرون عليهم السلام ورحمه الله وبركاته واسئلك ان تعطيني من خير ما سلوكة و ان تعيذني من شر ما استعاذوا بك منه و اسئلك من الخير كله عاجله واجله ما علمت و ما لم اعلم و اعوذ بك من همزات الشياطين و اعوذ بك رب أن يحضرون اللهم من ارادني في يومى هذا و فيما بعد من الايام من جميع خلقك كلهم من الجن والانس قريب او بعيد ضعيف او شديد بشر او مكروه او مسائه بيد او بلسان او بقلب فاخرج صدره والجم فاه وافخم لسانه و اسدد سمعه واقمح بصره و ازعب قلبه و اشغله بنفسه و امته بغيظه و اكفناه بما شئت و كيف شئت و انى شئت بحولك و قوتك انك على كل شىء قدير اللهم اكفنى شر من نصب لى حده و اكفنى مكر المكره و اعنى على ذلك بالسكينة والوقار و البسنى درعك لحصينه واحسينى ما احببته لى فى سترك الوافى و اصلح حالى كله اصبحت فى جوار الله ممتنعاً و بعزه الله التى لا ترام محتجباً و بسطان الله المنيع معتصماً متمسكاً و باسماء الله الحسنى كلها عائداً اصبحت فى حمى الله الذى لا يستباح و فى ذمه الله التى لا تخفر و فى حبل الله الذى لا يجذم و فى جوار الله الذى لا يستضام و فى منع الله الذى لا يدرك و فى ستر الله الذى لا يهتك و فى عون الله الذى لا يخذل اللهم اعطف علينا قلوب عبادك و اماءك و اولياءك برافه منك و رحمه انك ارحم الراحمين حسبى الله و كفى سمع الله لمن دعا ليس وراء الله منتهى ولا دون الله ملجأ من اعتصم بالله نجا كتب الله لاغلبين انا و رسلى ان الله قوى عزيز فالله خير حافظاً و هو ارحم الراحمين و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و إليه انيب فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم شهد الله انه لا اله هو

والملائكـه و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الذين عند الله الاسلام وانا على ذلك من الشاهدين تحصنت بالله العظيم واستعصمت بالحي الذي لا يموت و رميت كل عدو لنا لا حول ولا قوة الا الله العلي العظيم و صلى الله على سيدنا محمد و اله الطيبين الطاهرين». (١) (٢)

ص: ٢٧٢

---

١- ابن طاووس اين دعا را در جاي ديگري از همين كتاب [مهج الدعوات، صص ٢٠٣-٢١١] تـكرار كرده و عـلت اين تـكرار را اـضافات فراوان در آي مي داند.

٢- مهج الدعوات، ص ١٨-٢٣ و ٢٠٣-٢١١؛ البلد الأمين، صص ٣٨٢-٣٨٧ (با اختلاف فراوان).

بخش ششم: نامه‌های امام موسی کاظم (علیه السلام)

۱- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی مهدی عباسی:

ص: ۲۷۳





قال العيَاشي: عن الحسن بن علي بن النعمان، قال: لما بنى المهدي في المسجد الحرام، بقيت دار في ترييع المسجد، فطلبها من أربابها فامتنعوا، فسأل عن ذلك الفقهاء فكلّ قال له: أنه لا ينبغي أن يدخل شيئاً في المسجد الحرام غضباً، فقال لهعلي بن يقطين: يا أمير المؤمنين لو كتبت إلى موسى بن جعفر(عليه السلام) لأخبرك بوجه الأمر في ذلك، فكتب إلى والي المدينة أن يسئل موسى بن جعفر عن دار أردنا أن ندخلها في المسجد الحرام فامتنع علينا صاحبها فكيف المخرج من ذلك، فقال: ذلك لأبي الحسن(عليه السلام)؛ فقال ابوالحسن(عليه السلام) ولا بدّ من الجواب في هذا؟ فقال له: الأمر لا يدمنه، فقال له كتب:

«بسم الله الرَّحمن الرَّحيم، إن كانت الكعبة هي نازله بالناس أولى بفنائها، و إن كان الناس هم التّازلون بفناء الكعبة، فالكعبة أولى بفنائها»(١)

فلما أتى الكتاب إلى المهدي، اخذ الكتاب فقبله ثمّ أمر بهدم الدّار فأتى أهل

ص: ٢٧٥

الدار أبا الحسن (عليه السلام) فسألوه أن يكتب لهم إلى المهديّ كتاباً في ثمن دارهم، فكتب إليه:

«أن أرضح لهم شيئاً فأرضاهم». (١)

## ٢- نامه ی امام (عليه السلام) به هارون (از زندان):

قال ابن خطيب و غيره: (٢) أخبرنا الجوهرى، حدّثنا محمّد بن عمران المرزباني حدّثنا عبد الواحد بن محمّد الخصيبى، حدّثنى محمّد بن اسماعيل، قال: بعث موسى بن جعفر إلى الرّشيد من الحبس رساله كانت:

«إنه لن ينقضى عتّى يوم من البلاء إلاّ انقضى عنك معه يوم من الرّخاء، حتّى إنقضى جميعاً إلى يوم ليس له انقضاء يخسر فيه المبطلون». (٣)

## ٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی هارون، (از زندان):

قال الصّيدوق: حدّثنا أبي (رض) قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، حدّثنا جعفر بن محمّد ابن مالك الكوفى، عن سعيد بن عمرو، عن اسمعيل بن بشر بن عمار، قال: كتب هارون الرشيد إلى أبي الحسن موسى بن جعفر عظمى و اوجز،

ص: ٢٧٦

١- همان منبع.

٢- سایر منبع بدون سلسله اسناد این نامه را نقل کرده اند.

٣- تاریخ بغداد، ١٣/٣٢-٣٣؛ صفه الصّفوه، ٢/١٢٦؛ تذکره الخواصّ، صص ٣٦٠ به نقل از ابن خطيب، كشف الغمّه، صص ٣/١١؛ الفصول المهمه، صص ٢٤٠-٢٤١.

قال: فكتب إليه:

«ما من شيء تراه عينك إلا وفيه موعظه». (١)

#### ٤- نامه ی امام (علیه السلام) به (هارون):

قال المفيد: (٢) قال الكاظم (عليه السلام): فقال: - هارون- أحب أن تكتب لي كلاماً موجزاً له أصول و فروع يفهم تفسيره ويكون ذلك سماعك من أبي عبد الله (عليه السلام)، فقلت: نعم و على عيني يا امير المؤمنين، قال: فإذا فرغت فارفع حوائجك و كل بي من يحفظني إلى في كل يوم بمائده سريه، فكتبت:

«بسم الله الرحمن الرحيم جميع أمور الدنيا أمران: أمر لا- اختلاف فيه و هو إجماع الأمة على الضرورة التي يضطر إليها و أختيار المجمع عليها المعروض عليها كل شبهه و المستنبط منها على كل حادثه، و أمرٌ يحتمل الشك و الإنكار و سبيله استيضاح أهل الحجة عليه فما ثبت لمنتحليه من كتاب مستجمع على تأويله أو سنّه عن النبي (صلى الله عليه و آله) لا- اختلاف فيها أو قياس تعرف العقول عدله ضاق على من استوضح تلك الحجة ردّها و وجب عليه قبولها و الإقرار و الدّيانه بها و ما لم يثبت لمنتحليه به حجة من كتاب مستجمع على تأويله أو سنّه عن النبي (صلى الله عليه و آله) لا اختلاف فيها أو قياس تعرف العقول عدله و سيع خاصّ الأمة و عامّها الشكّ فيه و الإنكار له كذلك هذان الأمران من أمر

ص: ٢٧٧

١- الأمالى، صص ٣٠٤-٣٠٥.

٢- خبر طولانى بود و ما به اندازه ی نیاز آن را مختصر نمودیم.

التَّوْحِيدَ فِيمَا دُونَهُ إِلَى أَرْشِ الْخُدُشِ فَمَا دُونَهُ فَهَذَا الْمَعْرُوضُ الَّذِي يُعْرَضُ عَلَيْهِ أَمْرُ الدِّينِ فَمَا ثَبَتَ لَكَ بِرَهَانِهِ اصْطِفِيَّتَهُ وَمَا غَمَضَ عَنْكَ ضَوْءَهُ نَفِيَّتَهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (١١).

### ٥- پاسخ امام (علیه السلام)، به نامه ی فتح بن عبدالله درباره ی توحید:

قال الكليني: محمد بن الحسين، عن صالح بن حمزه، عن فتح بن عبدالله مولى بنى هاشم، قال: كتبت إلى أبى ابراهيم (عليه السلام) أسأله عن شيء من التَّوْحِيدِ، فكتب بخطه:

«الحمد لله الملهم عباده حمده...»

وذكر مثل ما رواه سهل بن زياد (٢) إلى قوله: «وقمع وجوده جوائل الأوهام! ثم زاد فيه:

ص: ٢٧٨

١- الإختصاص، صص ٥٨؛ تحف العقول، ص ٤٣ (با اضافات و اختلاف در الفاظ).

٢- روایت سهل بن زیاد ابن قتیبه گوید من یا عیسی شلقان به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتیم، حضرت خود آغاز سخن کرده و فرمود: تعجب می کنم از مردمی که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) چیزی را نسبت می دهند که او هرگز لب به آن نگشوده است. آن حضرت در خطبه ای برای مردم کوفه، فرمود: « الحمد لله الملهم عباده حمده و فاطرهم علی معرقه ربوبیته الدالّ علی وجوده بخلقه و بحدوث خلقه علی أذله و باشتباهم علی أن لا- شبه له، المستشهد بآياته علی قدرته، الممتنع من الصّفات ذاته و من الأبصار رؤيته و من الأوهام الإحاطه به، لا أمد لكونه و لاغايه لبقائه، لا تشمله المشاعر ولا تحجیه الحجب و الحجاب بینه و بین خلقه ایاهم لا متناعه ممّا یمكن فی ذواتهم و لا مکان ممّا یمتنع منع و لا فتراق الصانع من المصنوع و الحادّ من المحدود و الرّبّ من المربوب، الواحد بلال تأویل عدد و الخالق لا بمعنی الحرکه و البصیر لا بأداه و السميع لا بتقریق آله و الشّاهد لا- بمماسّه و الباطن لا باجتان و الظاهر البائن لا بتراخی مسافه، أزله نهیه لمجاول الأفكار و دوامه ردع لطامحات العقول قد حسر کنهه نوافذ الأبصار و قمع وجوده جوائل الأوهام...». [اصول الکافی، ١/١٩٣-١٩٤].

«أول الديانة به معرفه و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفى الصِّفات عنه، بشهادة كلِّ صفة أنها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير الصفة و شهادتهما جمعياً بالتثنية الممتنع منه الأزل؛ فمن وصف الله فقد حدّه و من حدّه، و من، فقد عدّه أبطل أزلّه و من قال: كيف؟ فقد استوصفه و من قال: فيم؟ فقد ضمّنه و من قال على م؟ فقد جهله و من قال: أين؟ فقد أخلى منه، و من قال ما هو؟ فقد نعتّه و من قال: إلى م؟ فقد غاياه، عالم إذ لا معلوم و خالق إذ لا مخلوق و ربّ إذ لا مربوب و كذلك يوصف ربّنا و فوق ما يصفه الواصفون».(١)

#### ٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی طاهر بن حاتم درباره ی توحيد:

قال الصِّيدوق: أبى و محمّد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمهما الله قالا: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار و أحمد بن ادريس جميعاً، عن محمّد بن أحمد، عن بعض أصحابنا، عن محمّد بن على الطّاحي، عن طاهر بن حاتم بن ماهويه قال: كتبت إلى الطّيب - يعنى أبا الحسن موسى(عليه السلام): ما الذى لا تجزىء معرفه الخالق بدونه، فكتب:

«ليس كمثلته شىء و لم يزل سمياً و عليمّاً و بصيراً، وهو الفعّال لما يريد».(٢)

ص: ٢٧٩

١- اصول الكافي، ١/١٩٤ - ١٩٥.

٢- كتاب التوحيد، ٢٨٤.

## ۷- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حکیم درباره ی کیفیت صفات خدا:

قال الكليني و الكشي: سهل، (۱) عن محمد بن عيسى، عن إبراهيم عن محمد بن حكيم، قال: كتب الوالحسن موسى بن جعفر(عليه السلام) إلى أبي:

«(۲) أن الله أعلا و أجل و أعظم من أن يبلغ كنه صفته فصفوه بما وصف به نفسه و كفوا عما سوى ذلك». (۳)

## ۸- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسین بن حکم در باره ی «شک»

قال الكليني: علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن الحسين بن الحكم قال: كتبت إلى العبد الصالح(عليه السلام) أخيره أني شاك و قد قال إبراهيم(عليه السلام): {إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمَوْتَى} (۴) و إنني أحب أن تريني شيئاً، فكتب(عليه السلام):

«إن إبراهيم كان مؤمناً و أحب أن يزداد إيماناً و أنت شاك و الشاك لا خير فيه، و كتب إنما الشك ما لم يأت اليقين فإذا جاء اليقين لم يجز الشك، و كتب إن الله عزوجل يقول: ﴿وَمَا وَجَدْنَا

ص: ۲۸۰

---

۱- اختيار: علي بن محمد، قال حدثني محمد بن موسى الهمداني، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن غيره، عن جعفر بن

محمد بن حكيم الخنعمي... كتب إلى أبي الحسن موسى...

۲- همان، فهمت رحمك الله، و اعلم رحمك الله.

۳- اصول الكافي، ۱/۱۵۶؛ اختيار، صص ۲۷۹-۲۸۰.

۴- البقره/۲۶۰.

لأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ} (١) قال: نزلت في الشَّاكِّ». (٢)

## ٩- وصيتنامه امام (عليه السلام):

قال الكليني و الصّدوق: (٣) احمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن أبي الحكم قال: حدثني عبد الله بن إبراهيم الجعفرى و عبد الله بن محمّد بن عماره، عن يزيد بن سليط،! قال: «لَمَّا أوصى أبو إبراهيم (عليه السلام) أشهد إبراهيم بن محمّد الجعفرى و إسحاق بن محمد الجعفرى و إسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاويه الجعفرى و يحيى بن الحسين بن زيد بن على و سعد بن عمران الأنصارى و محمد بن الحارث الأنصارى و يزيد بن سليط الأنصارى و محمّد بن جعفر بن سعد الأسلمى - وهو كاتب الوصيه الأولى - أشهدهم:

«أنّه يشهد أن لا- إله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمداً عبده و رسوله و أنّ السّاعه آتية لا ريب فيها و أنّ الله يبعث من فى القبور و أنّ البعث بعد الموت حقّ و أنّ الوعد حقّ و أنّ الحساب حقّ والقضاء (٤) حقّ و أنّ الوقوف بين يديّ الله حقّ ما جاء به محمد (صلى الله عليه و آله) حقّ و أنّ ما نزل به الروح الأمين حقّ، على ذلك أحياء و عليه أموات و عليه أبعث إن شاء الله و أشهدهم أنّ هذه وصيتى بخطىّ وقد نسخت وصيته جدّى

ص: ٢٨١

١- الأعراف/١٠٢.

٢- اصول الكافى، ٢/٣٩٦.

٣- عيون: حدّثنا الحسن بن احمد بن ادريس، قال: حدّثنا أبى قال: حدّثنا محمّد بن أبى الصّيهبان عن عبد الله بن محمد الحجال، أنّ إبراهيم بن عبد الله الجعفرى حدّثه عن عده من أهل بيته...

٤- همان: القصاص.



أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) و وصيّه محمد بن عليّ (١)) قبل ذلك نسختها حرفاً بحرف ووصيه جعفر بن محمد، علي مثل ذلك! وإني قد أوصيت إلى علي و نبيّ بعد معه إن شاء الله وآنس منهم رشداً و أحبّ أن يقرّهم فذاك له و إن كرههم و أحبّ أن يخرجهم فذاك له ولا أمر لهم معه و أوصيت إليه بصدقاتي و أموالي و موالتي و صياني الذين خلقت و ولدي إلى إبراهيم و العباس و قاسم و إسماعيل و أحمد و أمّ أحمد إلى علي أمر نسائي دونهم و ثلث صدقه أبي (٢)) و ثلثي، يضعه حيث يرى و يجعل فيه ما يجعل ذوالمال في ماله، فإن أحبّ أن يبيع أو يهب أو ينحل أو ينصّدق بها علي من سميت له و علي غير من سميت فذاك له (٣)) و هو أنا في وصيتي في مالي و في أهلي و ولدي و إن يرى أن يقرّ إخوانه الذين سميتهم في كتابي هذا أقرّهم و إن كره فله أن يخرجهم غير (٤)) مثرب عليه و لا- مردود، فإن آنس منهم غير الذي فارقتهم عليه فأحبّ أن يردهم في ولايه فذاك له و إن أراد رجل منهم أن يزوّج أخته فليس له أن يزوّجها إلّا- باذنه و أمره، فإنه أعرف بمناكح قومه و أي سلطان (٥)) أو أجد من الناس كفّه! عن شيء أو حال بينه و بين شيء ممّا ذكرت في كتابي (٦)) هذا أو أحد ممّن ذكرت، فهو من الله

ص: ٢٨٢

١- همان: الباقر، و وصيه جعفر بن محمد (عليه السلام) قبل ذلك حرفاً بحرف.

٢- همان: أهل بيتي.

٣- همان: إليه.

٤- همان: غير مردود عليه.

٥- همان: كشفه.

٦- همان: فقد برىء من الله تعالى و رسوله.

و من رسوله برىء! والله و رسوله منه براء(١) و عليه لعنه الله و غضبه و لعنه اللعاعين(٢) و الملائكة المقرئين و النبيين و المرسلين و جماعه المؤمنين و ليس لأحد من السلاطين أن(٣) يكفه عن شىء و ليس لى عنده تبعه و لا تبعه! و لا لأحد من ولدى له قبلى مال، فهو مصدق فيما ذكر،(٤) فإن أقل فهو أعلم و إن أكثر فهو الصيادق كذلك و إنما أردت بإدخال الذين(٥) أدخلتهم معه من ولدى التنويه بأسمائهم و التّشريف لهم و أمّهات أولادى من(٦) أقامت منهنّ فى منزلها و حجابها فلها ما كان يجرى عليها! فى حياتى إن رأى ذلك، و من خرجت منهنّ إلى زوج فليس لها أن ترجع إلى محواى(٧) إلا أن يرى على غير ذلك و بناتى بمثل ذلك و لا يزوّج بناتى أحد من إخوتهنّ من أمهاتن و لاسلطان و لا عمّ إلا برأيه و مشورته، فإن فعلوا غير ذلك فقد خالفوا الله و رسوله وجاهدوه فى ملكه و هو أعرف بمناكح قومه، فإن أراد أن يزوّج زوج و إن أراد يترك ترك و قد أوصيتهنّ بمثل ما ذكرت فى كتابى هذا و جعلت الله عزّ وجلّ عليهنّ شهيداً و هو و أمّ أحمد [شاهدان] و ليس لأحد أن يكشف وصيتى و لا ينشرها و هو منها على غير ما ذكرت و

ص: ٢٨٣

- ١- همان: بریان.
- ٢- همان: اللاعین.
- ٣- همان: یکشفه عن شىء لى عنده من بضاعه.
- ٤- همان: من مبلغه.
- ٥- همان: الدین.
- ٦- همان: أقام منهم فى منزله و فى حجابها فله ما كان يجرى عليه.
- ٧- همان: جرایتى.

سمّيت، فمن أساء فعلية و من أحسن فلنفسه (١) وما ربك بظلام للعبيد وصلى الله على محمّد و على آله و ليس لأحد من سلطان و لا غيره أن يفض (٢) كتابي هذا الذى ختمت عليه الأسفل، فمن فعل ذلك فعليه لعنة الله و غضبه و لعنة اللاعنين و الملائكة (٣) المقرّبين! و جماعه المرسلين (٤) و المؤمنين (٥) من المسلمين و على من فضّ كتابي هذا. و كتب و ختم أبو إبراهيم و الشّهود و صلى الله على محمّد و على آله. (٦)

#### ١٠- نامه ي امام (عليه السلام) مبنى بر امامت امام رضا (عليه السلام) به حسين مختار:

قال الكليني و غيره: أحمد بن مهران، عن محمّد بن عليّ، عن محمّد بن سنان و على بن الحكم جميعاً عن الحسين بن المختار قال: خرجت إلينا ألواح من أبي الحسن (عليه السلام) - و هو فى الحبس -

«عهدى إلى اكبر ولدى أن يفعل كذا و أن يفعل كذا، و فلان لا تنله شيئاً حتّى ألقاك أو يقضى الله على الموت». (٧)

ص: ٢٨٤

- ١- همان: فلنفسك.
- ٢- همان: نقض.
- ٣- همان: بعد ذلك ظهير.
- ٤- همان: مسلمين.
- ٥- همان: و ختم موسى بن جعفر (عليه السلام) و الشّهود.
- ٦- اصول الكافي، ١/٣٧٧-٣٧٨؛ عيون أخبار الرضا، ١/٣٣-٣٦.
- ٧- أصول الكافي، ١/٣٧٣؛ الغيبة، ٣٦-٣٧؛ اعلام الورى، ٣٠٥ به نقل از كلينى؛ كشف الغمّه، ٣/٩٥.

## ۱۱- نامه ی دیگری از امام(علیه السلام) مبنی بر امامت امام رضا(علیه السلام) به حسین مختار:

قال الكليني و الصدوق: ((۱)) عدّه من اصحابنا، عن احمد بن محمّد، عن علي بن حكم، عن عبدالله بن مغیره،! عن الحسين بن مختار، قال: خرج إلينا من أبي الحسن(عليه السلام) بالبصره ألواح مكتوب فيها بالعرض:

«عهدى إلى أكبر ولای، ((۲)) يعطى فلان كذا و فلان كذا و فلان كذا و فلان لا يعطى حتّى أجيء أو يقضى الله عزّ وجلّ على الموت، إنّ الله يفعل ما يشاء!». ((۳))

## ۱۲- نامه‌ای از امام(علیه السلام) | مبنی بر امامت امام رضا(علیه السلام) به علی بن یقطين:

قال الكليني: أحمد بن مهران، عن محمد بن عليّ، عن ابن محرز، عن علي بن يقطين، عن أبي الحسن(عليه السلام)، قال: كتب إلى من الحبس:

«أنّ فلاناً ابني، سيّد ولدي و قد نحلته كنيته». ((۴))

## ۱۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی يحيى بن عبدالله بن الحسن:

قال الكليني: بعض أصحابنا، عن عبدالله بن إبراهيم الجعفری، قال: كتب يحيى بن عبدالله بن الحسن إلى موسى بن جعفر(عليه السلام) «أما بعد فأنتي أوصى نفسي

ص: ۲۸۵

---

۱- عيون: حدّثنا أبي رضی الله عنه، قال حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرّحمن...

۲- همان: نیست.

۳- اصول الكافي، ۱/۳۷۳-۳۷۴؛ عيون: ۱/۳۰.

۴- اصول الكافي، ۱/۳۷۴.

بتقوى الله و بها أوصيك فانها وصيه الله فى الأولين و وصيته فى الآخريين، خبرنى من ورد على من أعوان الله على دينه و نشر طاعته بما كان من تحننك مع خذلانك، و قد شاورت فى الدعوه للرضا من آل محمد صلى الله عليه وآله و قد احتجبتها أبوك من قبلك و قديماً ادعيتم ما ليس لكم و بسطتم آمالكم إلى مالم يعطكم الله، فاستهويتم و أظلمتم و أنا محذرك ما حذرك الله من نفسه».

فكتب إليه أبوالحسن موسى بن جعفر(عليه السلام):

«من موسى بن أبى عبد الله جعفر. ط» و على (١١) مشتركين فى التذلل لله و طاعته إلى يحيى بن عبد الله بن حسن، أما بعد فإنى أحذرك الله و نفسى و أعلمك أليم عذابه و شديد عقابه، و تكامل نعماته، و أوصيك و نفسى بتقوى الله فإنها زين الكلام و تثبيت النعم، أتانى كتابك تذكر فيه أنى مدع و أبى من قبل، و ما سمعت ذلك منى و ستكتب شهادتهم و يسألون و لم يدع حرص الدنيا و مطالبها لأهلها مطلباً لآخرتهم، حتى يفسد عليهم مطلب آخرتهم فى دنياهم و ذكرت أنى نبطت الناس لرغبتى فيما فى يديك و وما معنى من مدخللك الذى أنت فيه لو كنت راغباً ضعف عن سنه و لا قلبه بصيره بحجه و لكن الله تبارك و تعالى خلق الناس أمشاجاً و غرائب و غرائز، فأخبرنى عن حرفين أسألك عنهما ما العترف فى بدنك و ما الصهلج فى الإنسان، ثم اكتب إلى بخبر ذلك و أنا متقدم إليك أحذرك معصيه الخليفه و أحتك على بزه و طاعته و أن تطلب لنفسك أماناً قبل

ص: ٢٨٦

١- منظور: على بن ابيطالب(عليه السلام) است. [مرآه، ٣/١٦٠].

أن تأخذك الأظفار ويلزمك الخناق من كل مكان، فتروح إلى النفس من كل مكان ولا تحده، حتى يمن الله عليك بمنه وفضله و رقه أبقاه الله فيؤمنك و يرحمك و يحفظك فيك أرحام رسول الله و السّلام على من اتبع الهدى، إنّنا قد أوحى إلينا أنّ العذاب على من كذب و تولّى» (١)

قال الجعفرى: فبلغنى أنّ كتاب موسى بن جعفر (عليه السلام) وقع فى يدى هارون فلما قرأه قال: الناس يحملونى على موسى بن جعفر و هو برىء مما يرمى به.

#### ١٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه يعلى بن سويد السائى:

قال الكلينى: (٢) عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن اسماعيل بن مهران، عن محمّد بن منصور الخزاعى، عن يعلى بن سويد، و محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن اسماعيل بن بزيع،

ص: ٢٨٧

١- اصولى الكافى، ١/٤٢٧-٤٢٨.

٢- كشى نیز با دو سلسله سند، این نامه را روایت کرده است: حمدويه و ابراهيم ابنا نصير، قال: حدّثنا محمّد بن اسماعيل الرّازى، قال حدّثنى على بن حبيب المدائنى، عن على بن سويد السائى... و حمدويه، قال حدّثنا الحسن بن موسى، عن اسماعيل بن مهران، عن محمّد بن منصور الخزاعى، عن على بن سويد... او همچنين بخشهاىي از نامه را در كتاب خود آورده، است [ر.ك. اختيار، ٤/٤٥٤-٤٥٥]. - نجاشى، نیز سلسله سند را چنين آورده است: أخبرنا احمد بن عبد الواحد، قال: حدّثنا على بن حبشى بن قونى، قال: حدّثنا عباس بن محمّد بن الحسين، قال: حدّثنا أبى، قال: حدّثنا محمّد بن اسماعيل بن بزيع، عن عمّه حمزه بن بزيع، عن على بن سويد... او متن نامه را نياورده است. [رجال النجاشى، ٢٧٤]. راوندى نیز بخش كوچكى كه مربوط است به «خبر دادن آن حضرت از مرگ خویش است» را آورده است. [الخرائج، صص ٣٢٥-٣٢٦].

عن عمه حمزه بن بزيع، عن علي بن سويد؛ والحسن بن سويد؛ والحمد لله عن محمد بن أحمد النهدي، عن إسماعيل بن مهران، عن محمد بن منصور، عن علي بن سويد، قال: كتبت إلى أبي أحمد النهدي، عن إسماعيل بن مهران، عن محمد بن منصور، عن علي بن سويد؛ قال: كتبت إلى أبي الحسن موسى (عليه السلام) و هو في الحبس كتاباً أسأله عن حاله وعن مسائل كثيرة فاحتبس الجواب على أشهر ثم أجابني بجواب هذه نسخه:

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلي العظيم الذي بعظمته ونوره أبصر قلوب المؤمنين، وبعظمته ونوره عاداه الجاهلون، وبعظمته ونوره ابتغى من في السماوات و من في الأرض إليه الوسيله بالأعمال المختلفه و الأديان المتضاده، فمصيبو مخطى، و ضالّ و مهتدي، و سميع و أصمّ و بصير و أعمى حيران، فالحمد لله الذي عرف و وصف دينه محمد (صلى الله عليه و آله) أمّا بعد فأنتك أمرؤ أنزلك الله من آل محمد بمنزله خاصّه و حفظ موّدّه ما استرعاك من دينه و ما ألهمك من رشذك و بصرك من أمر دينك بتفضيلك إياهم و بردك الأمور إليهم، كتبت تسألني عن امور كنت منها في تقيّه و من كتمانها في سعه فلما انقضى سلطان الجابره و جاء سلطان ذى الشيطان العظيم بفراق الدنيا المذمومه إلى أهلها العتاه على خالفهم رأيت أن أفسر لك ما سألتني عن مخافه أن يدخل الحيره على ضعفاء شيعتنا من قبل جهالتهم، فأتق الله عزّ ذكره و خصّ بذلك الأمر أهله و احذر أن تكون سبب بليته على الأوصياء أو حارشا عليهم بإفساء ما استودعتك و إظهار ما استكتمتك و لن تفعل إن شاء الله، إنّ أوّل ما أنهى إليك أنّي أنعي إليك نفسى فى ليالى هذه غير جازع و لا نادم و لا شاكّ فيما هو كائن

مما قد قضى الله عز وجلّ و حتم فاستمسك بعروه الدّين، آل محمّد و العروه الوثقى الوصيّ بعد الوصيّ و المسالمة لهم و الرّضا بما قالوا و لا تلتمس دين من ليس من شيعتك و لا تحبّ دينهم فإنّهم الخائنون الدّين خانوا الله و رسوله و خانوا أماناتهم و تدرى ما خانوا أماناتهم ائتمنوا على كتاب الله فحرّفوه و بدّلوه و دلّوا على ولاه الأمر منهم فانصرفوا عنهم فأذا قهم الله لباس الجوع الخوف بما كانوا يصنعون و سألت عن رجلين اغتصبا رجلاً مالاً كان ينفقه على الفقراء و المساكين و أبناء السبيل و فى سبيل الله فلما اغتصبا ذلك لم برضيا حيث غضباه حتى حملاه إياه كرهاً فلعمري لقد نافقا قبل ذلك و رداً على الله عزّ وجلّ كلامه و هزئاً برسول (صلى الله عليه و آله) و هما الكافران عليهما لعنه الله و الملائكة و النّاس أجمعين و الله ما دخل قلب أحد منهما شىء من الإيمان منذ خروجهما من حالتهما و ما ازدادا إلا شكّاً، كانا خدّاعين، مرتابين، منافقين حتى توفّتهما ملائكة العذاب إلى محل الخزي فى دار المقام، و سألت عمّن حضر ذلك الرّجل و هو يغضب ماله و يوضع على رقبته منهم عارف و منكر فاولئك أهل الرّدّه الأولى من هذه الامة فعليهم لعنه الله و الملائكة و النّاس أجمعين؛ و سألت عن مبلغ علمنا و هو على ثلاثه وجوه ماض و غابز و حادث فأما الماضى فمفسّر و أما الغابر فمزبور و أما الحادث فقذف فى القلوب و نقرّ فى الأسماع و هو أفضل علمنا و لا نبىّ بعد نبينا محمد (صلى الله عليه و آله)، و سألت عن أمّهات أولادهم و عن نكاحهم، و عن طلاقهم فأما أمّهات أولادهم فهنّ عواهر إلى يوم القيامة، نكاح بغير ولىّ و طلاق فى غير عدّه و أمّا من دخل فى دعونا فقد هدم إيمانه ضلاله و يقينه شكّه، و سألت عن الرّكاه فيهم فما كان



من الزَّكاهِ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ لِأَنَّا قَدْ أَحَلَّلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ مِنْ كَانَ مِنْكُمْ وَ أَيْنَ كَانَ وَسَأَلْتَ عَنِ الضَّعْفَاءِ فَالضَّعِيفُ مِنْ لَمْ يَرْفَعْ إِلَيْهِ حُجَّهَ  
و لَمْ يَرْفِ الْإِخْتِلَافَ فَإِذَا عَرَفَ الْإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِضَعِيفٍ، وَ سَأَلْتَ عَنِ الشَّهَادَاتِ لَهُمْ فَأَقِمِ الشَّهَادَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ  
وَ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَإِنْ خَفْتَ عَلَى أَخِيكَ ضَيْمًا فَلَا وَ ادْعِ إِلَى شَرَائِطِ اللَّهِ عَزَّ ذَكَرَهُ بِمَعْرِفَتِنَا مِنْ رَجَوْتِ  
أَجَابْتَهُ وَ لَا تَحْصِنْ بِحِصْنِ رِيَاءٍ وَ وَالِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا نَقْلَ لِمَا بَلَغَكَ عَنَّا وَ نَسَبَ إِلَيْنَا هَذَا بَاطِلًا وَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ مِنَّا خِلَافَهُ فَإِنَّكَ  
لَا تَدْرِي لِمَا قَلْنَا وَ عَلَى أَيِّ وَجْهِ وَ صِفَانَاهُ، آمَنَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَ لَا نَقَشَ مَا اسْتَكْتَمْنَاكَ مِنْ خَبْرِكَ، إِنَّ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ أَخِيكَ أَنْ  
لَا تَكْتُمَهُ شَيْئًا تَنْفَعُهُ بِهِ لِأَمْرِ دِينَاهُ وَ آخِرَتِهِ وَ لَا تَحْقِدَ عَلَيْهِ وَ إِنْ أَسَاءَ وَ أَجَبَ دَعْوَتَهُ إِذَا دَعَاكَ وَ لَا تَخْلُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَدُوِّهِ مِنْ  
النَّاسِ وَ إِنْ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْكَ وَعَدَهُ فِي مَرَضِهِ، لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ الْغَشَّ وَ لَا الْأَذَى وَ لَا الْخِيَانَةَ وَ لَا الْكِبْرَ وَ لَا الْخَنَا وَ لَا  
الْفَحْشَ وَ لَا الْأَمْرَ بِهِ فَإِذَا رَأَيْتَ الْمَشْوَةَ الْأَعْرَابِيَّ فِي جِحْفَلٍ جَزَارٍ فَانْتَظِرْ فَرَجَكَ وَ لَشَيْعَتِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِذَا انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَارْفَعْ  
بَصْرَكَ إِلَى السَّمَاءِ وَ انظُرْ مَا فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْمَجْرِمِينَ فَقَدْ فَسَّرْتَ لَكَ جَمَلًا مَجْمَلًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ الْأَخْيَارِ».

((١))

ص: ٢٩٠

١- فروع الكافي، ٨/١٢٤-١٢٦.

## ۱۵- نامه ی امام(علیه السلام) به علی بن یقطين:

قال المفید و غیره: ((۱)) و روی عبدالله بن ادریس، عن ابن سنان، قال حمل الرّشید فی بعض الأيام إلیعلی بن یقطين ثياباً أکرمه بها و کان فی جملتها دراعه خز سوداء من لباس الملوک مثقله بالذهب فانفذعلی بن یقطين جل تلك الثّياب إلی موسی بن جعفر(علیه السلام) و انفذ فی جملتها تلك الدّارعه و أضاف إلیها مالاً کان أعده علی رسم له فیما یحملة إلیه من خمس ماله فلما وصل إلی أبی الحسن(علیه السلام) قبل ذلك المال والثّياب و ردّ الدّارعه علی يد الرّسول إلیعلی بن یقطين و كتب إلیه:

«إحتفظ بها و لا تخرجها عن یدک فسیکون لک بها شأن تحتجا لیها». ((۲))

ص: ۲۹۱

۱- این حدیث طولانی است و ما بقدر نیاز آن را مختصر گردانیدیم و مضمون ادامه ی حدیث این است که: علی از برگرداندن جامه نگران شد، ولی پس از مدتی، غلامی که جامه را برده برد، بیرون کرد، او نیز رفت و به هارون خبر داد که علی به امامت موسی بن جعفر اعتقاد دارد و هر سال به او خمس می دهد و همچنین دراعه ای را که امیرالمؤمنین به او داده بود، برایش فرستاد و از قبول آن خود داری نمود. رشید و برآشت و گفت اگر چنین باشد، او را می کشم، پس دستور داد علی را حاضر کردند، از او پرسید آن دراعه ای که به تو داده بودم کجا ست، گفت: در صندوقچه است و هر صبح و عصر جهت تیمن و تبرک به آن نگاه می کنم، هارون گفت: بگو، بیاورند، پس آنرا نزد رشید آوردند، او با دیدن جامه آرام شد و به علی گفت: آنرا به جای خود برگردان و ایمن باش که دیگر سخن هیچ بدگویی را درباره ی تو باور نمی کنم. و دستور داد غلام را تازیانه زدند، تا مرد.

۲- الإرشاد، ص ۲۹۳؛ الخرائج، ص ۱/۳۳۴؛ مناقب، ۴/۳۱۳-۳۱۴؛ روضه الواعظین، ۱/۲۵۵-۲۵۶؛ إعلام الوری، ص ۲۹۳؛ کشف الغمّه، ۳/۲۲-۲۳؛ الفصول المهمّه، ص ۲۳۶.

## ١٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن يقطين:

قال المفيد وغيره: روى محمد بن اسماعيل، عن محمد بن الفضل، قال: اختلفت الروايه بين أصحابنا في مسح الرجلين في الوضوء أ هو من الأصابع إلى الكعيبين أم من الكعيبين إلى الأصابع، فكتب على بن يقطين إلى أبي الحسن موسى (عليه السلام) جعلت فداك أن أصحابنا قد اختلفوا في مسح الرجلين، فإن رأيت أن تكتب إلى بخطك ما يكون عملي عليه فعلت إن شاء الله تعالى، فكتب إليه أبو الحسن (عليه السلام):

...وورد عليه كتاب أبي الحسن ابتداءً:

«من الأذن يا على بن يقطين توضع كما أمر الله اغسل وجهك مرة فريضه و أخرى اسبغاً و اغسل يديك من المرفقين كذلك و امسح مقدم رأسك و ظاهر قدميك من فضل نداوه وضوتك فقد زال ما كان يخاف عليك و السلام». (١)

## ١٧- نامه ی امام(عليه السلام) به هشام بن حکم:

قال الأربلي: قال هشام بن الحكم: أردت شراء جاريه بمنى و كتبت إلى أبي الحسن أ شاوره، فلم يرد علي جواباً، فلما كا في الطواف مرّ بي يرمى الجمار على حمار، فنظر إلى و إلى الجاريه من بين الجوارى ثم أتاني كتابه:

ص: ٢٩٢

---

١- الإرشاد، ٢٩٥؛ الخرائج، ١/٣٣٦؛ مناقب، ٤/٣١٣؛ اعلام الوري، ٢٩٤؛ كشف الغمّه، ٣/٢٥.

«لا أرى بشرائها بأساً إن لم يكن في عمرها قله».(١)

قلت: لا والله ما قال لي هذا الحرف إلا و ههنا شيء، لا والله لا اشتريتها، قال: فما خرجت من مكة حتى دفنت:

### ١٨- نامه ی امام(علیه السلام) به اسماعیل بن الیاس:

قال الإبربلی، عن الوشاء: قال حدّثنی الحسن بن علی، قال: حججت أنا وخالی إسماعیل من إلیاس، فکتبت إلی أبی الحسن الأؤول(علیه السلام)، وکتب خالی: إنّ لی بنات و لیس لی ذکر و قد قتل رجالنا و قد خلّقت امرأتی حاملاً فادع الله أن يجعله غلاماً وسمّه.

فوقع فی الكتاب:

«قد قضی الله حاجتک فسمّه محمداً».(٢)

فقدمنا إلی الکوفه و قد ولد له غلام قبل و صولنا إلی الکوفه بسّه أيام و دخلنا یوم سابعه فقال ابو محمد: هو والله الیوم رجل وله أولاد.

### ١٩- نامه ی امام(علیه السلام) به سالم مولا یعلی بن یقظین

قال الصّفّار و غیره: حدّثنا أحمد بن محمّد، عن الحسین بن سعید عن أبی عمیر، عن سالم(٣) مویعلی بن یقظین، قال: أردت أن أکتب إلیه أسأله ینور الرّجل

ص: ٢٩٣

١- کشف الغمّه، ٣/٤٧-٤٨ به نقل از الدلائل راوندی.

٢- کشف الغمّه، ٣/٤٨. (به نقل از الدلائل راوندی).

٣- دلائل: سلیم؛ تهذیب: أسلم.

و هو جنب، قال: فكتب إلى ابتداء:

«التوره تزيد الرجل نظافه و لكن لاتجامع الرجل مختضباً و لا تجامع مرأه مختضبه».(۱)

## ۲۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی عبدالله بن وضّاح درباره ی وقت نماز مغرب:

قال الطّوسى: حسن بن سماعه، عن سليمان بن داوود، عن عبدالله بن وضّاح(۲) قال: كتبت إلى العبد الصالح(عليه السلام)، يتوارى القرص و يقبل الليل ثمّ يزيد الليل ارتفاعاً و تستر عنّا الشّمس و ترتفع فوق الجبل حمرة و يؤذن عندنا المؤذنون فأصلى حينئذٍ و أفطر إن كنت صائماً؟ أو أنتظر حتّى تذهب الحمرة التي فوق الجبل؟ فكتب إلى:

«أرى لك أن تنظر حتّى تذهب الحمرة و تأخذ بالحايطة لدينك».(۳)

## ۲۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمّد بن حصین درباره ی کسی که بعد از نماز متوجه شد که روى به قبله نبوده است:

قال الطّوسى: الحسين(۴) بن سعيد، عن محمّد بن الحصين، قال: كتبت إلى

ص: ۲۹۴

۱- بصائر الدّرجات، ص ۲۵۱؛ تهذيب، ۱/۳۷۷؛ دلائل الامامه، ص ۱۶۰؛ الخرائج، ۲/۶۵۲.

۲- الاستبصار: صباح.

۳- تهذيب، ۲/۲۵۹؛ الاستبصار، ۱/۲۶۴.

۴- الإستبصار: حسن.

صالح(عليه السلام): الرَّجُلُ يَصَلِّي فِي يَوْمٍ غِيَمَ فِي فَلَاهِ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا يَعْرِفُ الْقِبْلَةَ فَيَصَلِّي حَتَّى إِذَا فَرَّغَ مِنْ صَلَاتِهِ بَدَتْ لَهُ الشَّمْسُ فَإِذَا هُوَ قَدْ صَلَّى لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ أَيْعَتَدَ بِصَلَاتِهِ أَمْ يَعِيدُهَا؛ فَكُتِبَ:

«يَعِيدُهَا مَا لَمْ يَفْتَهُ الْوَقْتُ أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: {فَأَيُّنَمَا تُؤَلُّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ} ((١))». ((٢))

### ٢٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی حسن بن علی بن یقطين درباره ی پوشش در نماز:

قال الطَّوْسِيُّ: سَعِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، قَالَ: كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ يَاقُطَيْنَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، هَلْ يَصَلِّي الرَّجُلُ الصَّلَاةَ فِيهِ وَعَلَيْهِ إِذَا رَمَتْهُ شَمْسٌ بِفَوْقِ الْقَمِيصِ: فَكُتِبَ:

«نَعَمْ». ((٣))

### ٢٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمد بن فرج درباره ی نمازهای مستحبی:

قال الطَّوْسِيُّ: سَعِدُ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مِي مُونٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ، ((٤)) قَالَ: كُتِبَتْ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَسْأَلُهُ عَنْهُ مَسَائِلَ،

ص: ٢٩٥

١- البقره/١١٥.

٢- تهذيب، ٢/٤٩؛ الاستبصار، ١/٢٩٧.

٣- تهذيب، ٢/٢١٥؛ الاستبصار، ١/٣٨٨.

٤- احتمالاً راویانی از قلم افتاده‌اند، چون محمد بن الفرّج از أصحاب امام دهم(عليه السلام) است. [رجال الطّوسى، ٤٢٢].

فكتب إلى:

«صلِّ بعد العصر من التَّوافل ما شئت وصلِّ بعد الغداه من التَّوافل ما شئت». (١)

#### ٢٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی سلیمان بن حفص مروزی درباره ی ذکر سجده ی شکر:

قال الكليني وغيره: (٢) على بن ابراهيم، عن محمد القاشاني، عن سليمان بن حفص المروزي، قال: كتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) في سجده الشُّكر؛ فكتب إلي:

«مائه مرّه شكراً و إن شئت عفواً عفواً». (٣)

#### ٢٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی سلیمان بن أبي زینیه درباره ی تأخیر غسل در ماه رمضان تا سپیده دم:

قال الطوسي: احمد بن محمد بن عيسى، عن التوفلي، (٤) عن صفوان بن يحيى، عن سليمان بن أبي زينه، قال: كتبت إلى أبي الحسن موسى بن جعفر (عليه السلام)، أسأله عن رجل أجنب في شهر رمضان من أول الليل فأخر الغسل حتى

ص: ٢٩٦

١- تهذيب، ٢/١٧٣ و ٢٧٥.

٢- عيون: حدّثنا أبي رضی الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمد بن عيسى بن عبيد...

٣- فروع الكافي، ٣/٣٢٦ و ٣٤٤؛ عيون أخبار الرضا، ١/٢٨٠؛ تهذيب، ٢/١١١ به نقل از كليني.

٤- الاستبصار: البرقي.

طلع الفجر، فكتب (عليه السلام) إلى بخطه مع مصادف:

«يغتسل من جنابته و يتم صومه ولا شيء عليه».(١)

### ٢٦- پاسخ امام (عليه السلام) به حسن بن سعيد درباره ی کسی که بدون نماز یا غسل محرم شود:

قال الطوسي: الحسين بن سعيد، عن أخيه الحسن، قال: كتبت إلى العبد الصالح أبي الحسن (عليه السلام)، رجل أحرم بغير صلاة أو بغير غسل جاهلاً أو عالماً ما عليه في ذلك و كيف ينبغي له أن يصنع؛ فكتب:

«يعيده».(٢)

### ٢٧- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی کسی که محرم شود ولی قبل از تلبیه آن را نقض کند:

قال الكليني و الصدوق: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن بعض أصحابه، قال: كتبت إلى أبي ابراهيم (عليه السلام) رجل دخل مسجد الشجره فصلّى و أحرم و خرج من المسجد قبدا له قبل أن يلي أن ينقض ذلك بمواقعه النساء أ له ذلك؛ فكتب (عليه السلام): «نعم» أو «لا بأس به».(٣)

ص: ٢٩٧

١- تهذيب، ٤/٢١٠؛ الإبتصار، ٢/٨٥.

٢- تهذيب، ٥/٧٨ - ٧٩.

٣- فروع الكافي، ٤/٣٣١؛ الفقيه، ٢/٢٥٤.



## ٢٨- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی بن نعیم درباره ی مردی که فوت کرده و وارثی جز همسرش ندارد:

قال الكليني وغيره: حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن محمد بن الحسن بن زياد العطار، عن محمد بن نعيم الصّيحاف، قال: مات محمد بن أبي عمر بياع السابري و أوصى إلى و ترك إمرأه له ولم يترك وارثاً غيرها، فكتبت إلى العبد الصّالح(عليه السلام)، فكتب إليّ:

«أعط المرأة الرّبع و احمل الباقي إلينا». (١)

## ٢٩- نامه ی امام(علیه السلام) به هيثم أبي روح صاحب الخان درباره ی ميراث مفقود:

قال الكليني وغيره: يونس، عن الهيثم أبي الرّوح صاحب الخان، قال: كتبت إلى عبد صالح(عليه السلام)، أنّي أتقبل الفنادق فينزل عندي الرّجل فيموت فجأه لا- أعرفه ولا- أعرف بلاده و لا ورثته فيبقى المال عندي، كيف أصنع به و لمن ذلك المال، فكتب(عليه السلام):

«أتركه على حاله». (٢)

## ٣٠- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی نصر بن حبيب درباره ی ميراث مفقود:

قال الكليني و الطبرسي: يونس، عن نصر(٣) بن حبيب صاحب الخان، قال:

ص: ٢٩٨

١- فروع الكافي، ٧/١٢٦؛ تهذيب، ٩/٢٩٥-٢٩٦؛ الإستبصار، ٤/١٥٠.

٢- فروع الكافي، ٧/١٥٤؛ تهذيب، ٩/٣٨٩-٣٩٠؛ الإستبصار، ٤/١٩٧؛ مختلف الشيعة: ٤/٣٠١.

٣- تهذيب: فيض.

كتب إلى عبد صالح (عليه السلام) قد وقعت عندى (١) مائتا درهم و أربعه دراهم! و أنا صاحب فندق و مات صاحبها ولم أعرف له ورثه فأريك فى إعلامى حالها و ما أصنع بها فقد ضقت بها ذرعاً فكتب:

«إعمل فيها و أخرجها صدقه قليلاً قليلاً حتى تخرج». (٢)

### ٣١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی عبدالله بن وضّاح درباره ی عدم جواز تقاص همراه با قسم:

قال الكليني والطوسي: - محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، أبي عبدالله الجاموراني، عن الحسن بن علي بن أبي حمزه، عن عبدالله بن وضّاح قال: كانت بيني و بين رجل من اليهود معامله فخانني بألف درهم فقدمته إلى الوالى فأحلفته فحلف و قد علمت أنه حلف يميناً فاجره فوقع له بعد ذلك عندى أرباح و دراهم كثيره فأردت أن أقتص الألف درهم التي كانت لى عنده و حلف عليها فكتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) و أخبرته أنّى قد أحلفته و قد وقع له عندى مال فإن أمرتنى أن آخذ منه الألف درهم التي حلف عليها فعلت؟ فكتب (عليه السلام):

«لا تأخذ منه شيئاً إن كان قد ظلمك تظلمه و لولا أنّك رضيت بيمينه فحلفته لأمرتك أن تأخذها من تحت يدك و لكنك رضيت

ص: ٢٩٩

١- همان: دويست و چهل.

٢- فروع الكافي، ٧/١٥٣-١٥٤؛ تهذيب، ٩/٣٨٩؛ الإستبصار، ٤/١٩٧.

بيمينه فقد مضت اليمين بما فيها فلم آخذ منه شيئاً». (١)

و إنتهت إلى كتاب أبي الحسن (عليه السلام).

### ٣٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان در باب بیع:

قال الطوسي: محمد بن احمد بن يحيى، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، عن رجل كتب إلى العبد الصالح (عليه السلام) يسأله إنى أعامل قوماً أبيعهم الدقيق إليهم فى القفيز درهمين إلى أجل معلوم وإنهم يسألونى أن أعطيهم عن نصف الدقيق دراهم فهل لى من حيله لا أدخل فى الحرام؟ فكتب (عليه السلام) إليه:

«أقرضهم الدرّاهم قرضاً و ازدد عليهم فى نصف القفيز بقدر ما كنت تريح عليهم». (٢)

### ٣٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی جعفر بن أحمد مكفوف درباره ی خرید رب از ناشناس:

قال الكليني والطوسي عنه: محمد بن يحيى، عن حمدان بن سليمان، عن علي بن الحسين، عن جعفر بن أحمد المكفوف، قال: كتبت إلى أبى الحسن الأول (عليه السلام) أسأله عن أشربه تكون قبلنا السِّكنجيين والجلّاب و ربّ التوت و ربّ الزّمان و ربّ السّفرجل و ربّ التفاح، إذا كان الذى يبيعها غير عارف و هى تباع فى

ص: ٣٠٠

١- فروع الكافى، ٧/٤٣٠-٤٣١؛ تهذيب، ٦/٢٩٨-٢٩٠؛ الإستبصار، ٣/٥٣-٥٤.

٢- تهذيب، ٧/٣٣ و ٤٥.

أوافقنا، فكتب:

«جائر لأبأس بها». (١)

### ٣٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی مکفوف:

قال الكليني و الطوسي عنه: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن منصور بن العباس، عن جعفر بن أحمد المكفوف، قال: كتبت إليه يعني أبا الحسن الأوّل (عليه السلام) أسأله عن السكنجيين و الجلاب و ربّ التوت و ربّ التفاح و ربّ السّفرجل و ربّ الرّمان، فكتب:

«حلال». (٢)

### ٣٥- پاسخ امام (عليه السلام) به حسن بن محمد مدائني درباره ی حلال بودن انواع مربّاجات:

قال الطوسي: محمّد بن أحمد بن يحيى، عن الحسن بن علي الهمداني، عن الحسن بن محمّد المدائني، قال: سألته عن السكنجيين و الجلاب و ربّ التوت و ربّ السّفرجل و ربّ التفاح و ربّ الرّمان، فكتب:

«حلال». (٣)

ص: ٣٠١

---

١- فروع الكافي، ٦/٤٢٧، تهذيب، ٩/١٢٧-١٢٨ به نقل از كليني،

٢- فروع الكافي، ٦/٤٢٦-٤٢٧؛ تهذيب، ٩/١٧٧ به نقل از كليني.

٣- تهذيب، ٩/١٢٧.

### ۳۶- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی زیاد بن مروان:

قال الكليني: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن (١) زياد بن مروان! قال أصاب الناس و باء بمكة: فكتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) فكتب إلي:

«كل التفاح». (٢)

### ۳۷- املاء امام (علیه السلام) به احمد بن محمد بن نصر صاحب الأتراك درباره ی انگشتر زمرد:

قال الصدوق: حدثني الحسين بن أحمد، عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن سهل بن زياد، عن هارون بن مسلم، عن رجل من أصحابنا يلقب سكباج، عن أحمد بن محمد بن نصر صاحب الأتراك و كان يقوم ببعض أمور الماضي (عليه السلام): قال: قال يوماً و أملاه علي من كتاب:

«التختم بالزمرد يسر لا عسر فيه». (٣)

ص: ۳۰۲

- 
- ۱- زياد بن مروان: از اصحاب امام صادق (عليه السلام) و امام كاظم (عليه السلام) است كه در نزد امام كاظم باقى ماند. [تك. رجال الطوسى، ۳۵۰].
  - ۲- فروع الكافى، ۶/۳۵۶.
  - ۳- ثواب الأعمال، ۳۹۰.

### ۳۸- پاسخ امام(علیه السلام)، به ابراهیم بن عقبه، درباره ی ثواب زیارت قبر ابی عبدالله الحسین(علیه السلام):

قال ابن قولویه: حدّثنی محمّد بن جعفر، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن سنان، عن ابراهیم بن عقبه(۱)، قال: کتبت إلى العبد الصالح(علیه السلام) إن رأی سیّدنا أن یخبرنی بأفضل ما جاء به فی زیاره الحسین(علیه السلام) و هل تعدل ثواب الحجّ لمن فاته؟ فکتب(علیه السلام):

«تعدل الحجّ لمن فاته الحجّ».(۲)

### ۳۹- دعایی که امام(علیه السلام) در ذکر سجده ی سکر به عبدالله بن جندب نوشت:

قال الصّدوق و الطّوسی: قل- فی سجده الشُّکر- ما کتب(۳) أبو ابراهیم(علیه السلام) إلى عبدالله بن جندب:

«اللّهم إنی أشهدک و أشهد ملائکتک و أنبیاءک و رسلک و جمیع خلقک إنک أنت الله ربی و الإسلام دینی و محمّداً(۴) نبیّی و علیاً(۵) و الحسن و الحسین و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجّه بن الحسن بن علی أنمتی بهم أتولّی و من

ص: ۳۰۳

- 
- ۱- ظاهراً روایاتی همچون ابراهیم بن عقبه که از اصحاب امام هادی(علیه السلام) است از قلم افتاده اند. [رجال الطوسی، ۴۰۹].
  - ۲- کامل الزیارات، ۱۷۲.
  - ۳- الفقیه: قال.
  - ۴- مصباح: محمّد.
  - ۵- همان: علی.

أعدائهم أتبّأ اللّهم إنّي أنشدك دم المظلوم ثلاثاً، اللّهم إنّي أنشدك بإيوائك على نفسك لأعدائك لتهلكنهم بأيدينا و  
أيدي المؤمنين، اللّهم إنّي أنشدك بإيوائك على نفسك لأولياك لتظفّرنهم بعدوك و عدوّهم أن تصلّي على محمّد و على  
المستحفظين من آل محمد ثلاثاً، (١) و تقول اللّهم إنّي أسألك اليسر بعد العسر ثلاثاً، ثمّ تضع خدّك الأيمن على الأرض  
وتقول: يا كهفي حين تعيني المذاهب و تصيّق على الأرض بما رحبت و يا باري خلقي رحمه بي و كنت عن خلقي غنياً صلّ  
على محمّد و آل محمّد و على المستحفظين من آل محمّد ثلاثاً، ثمّ تضع خدّك الأيسر على الأرض و تقول يا مذلّ كلّ جبار و  
يا معزّ كلّ ذليل و عزتك بلّغ مجهودي ثلاثاً، ثمّ تعود إلى السّجود و تقول: مائه مرّه شكراً شكراً ثمّ يسأل حاجتك إن شاء الله». (٢)

#### ٤٠- دعای که امام (علیه السلام) به زیاد قندی نوشت:

قال الكليني: علي بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن ابن أبي عمير، عن زياد القندي، قال، كتبت إلى أبي الحسن الأوّل: علّمني  
دعاءً فإنّي قد بليت بشي و كان قد حبس ببغداد حيث أنّهم بأموالهم، فكتب إليه:

«إذا صلّيت فأطل السّجود ثم قل: يا أحد من لا أحد له» حتّى تنقطع النّفس، ثم قل: «يا من لا يزيدّه كثرة الدّعاء إلّا جوداً و كرماً»

ص: ٣٠٤

١- آخر نامه در مصباح.

٢- الفقيه، ١/٢١٧؛ مصباح المتّهجد، ص ١٧٩.

حتى تنقطع نفسك، ثم قل: «يا رب الأرباب أنت أنت أنت الذى إنقطع الرجاء إلا منك: يا على يا عظيم».(١)

قال زياد: فدعوت به ففرّج الله عنى و خلّى سبيلى.

#### ٤١- تعليم صلوات بر پیامر اکرم | به ابراهيم بن أبى البلاد:

قال ابن قولويه و المفيد: إبراهيم بن أبى البلاد،(٢) قال: قال لى أبو الحسن (عليه السلام) كيف تقول فى السلام على النبى (صلى الله عليه و آله) قال: قلت: الذى نعرفه و رويناه، قال: أ فلا أعلمك ما هو أفضل من هذا، فقلت، بلى جعلت فداك، فكتب لى وأنا قاعد عنده بخطه و قرأه علىّ: قال: إذا وقفت على قبره (صلى الله عليه و آله) فقل:

«أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شريك له، و أشهد أنك [رسول الله، و أشهد أنك محمد بن عبد الله، و أشهد أنك محمد] خاتم النبیین، و أشهد أنك قد بلغت رسالاته، و نصحت لأمتك، و جاهدت فى سبيل ربك، و عبدته حتى أتاك اليقين، و أدّيت الذى عليك من الحقّ.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد عبدك و رسولك و نجّيك، و أمى نك من خلقك، و صفتك، و خيرتك من خلقك أفضل ما صلّيت على أحد من أنبيائك و رسلك.

اللهم سلّم على محمد و آل محمد كما سلّمت على نوح فى العالمين، و امنن على محمد و آل محمد كما مننت على موسى

ص: ٣٠٥

١- فروع الكافى، ٣/٣٢٨.

٢- إبراهيم بن أبى البلاد: از اصحاب امام كاظم (عليه السلام) است. [رجال الطوسى، ٣٤٢].



و هارون، و بارك على محمد و آل محمد كما باركت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد.

اللهم صل على محمد و آل محمد، و ترحم على محمد و آل محمد.

اللهم رب البيت الحرام، و رب المسجد الحرام، و رب الركن و المقام و رب البلد الحرام، و رب الحل و الحرام، و رب المشعر الحرام، بلغ روح محمد و آله صل الله عليه و عليهم منى السلام». (١)

ص: ٣٠٦

---

١- كامل الزيارات، ص ١٣؛ المزار، صص ١٥١-١٥٢.

بخش هفتم: نامه‌های امام رضا (علیه السلام)

۱- نامه‌ی امام رضا (علیه السلام) به مأمون درباره‌ی شرایط پذیرش ولایتعهدی:

ص: ۳۰۷



قال الكليني: (۲) على بن إبراهيم، عن ياسر الخادم و الزيان بن الصلت جميعاً قال: لَمَّا إنقضى أمر المخلوع (۳) و إستوى الأمر للمأمون كتب إلى الرضا (عليه السلام) يستقدمه إلى خراسان، فاعتلّ عليه أبو الحسن (عليه السلام) بعلل فلم يزل المأمون يكاتبه في ذلك حتّى علم أنّه لا محيص له و أنّه لا يكفّ عنه، فخرج (عليه السلام) ولأبى جعفر سبع سنين، فكتب إليه المأمون: لا تأخذ على طريق الجبل و قم، و خذ على طريق البصره و الأهواز و فارس، حتّى وافى مرو، فعرض عليه المأمون أن يتقلّد الأمر و الخلافة، فأبى أبو الحسن (عليه السلام)، قال: فولايه العهد؟ فقال على شروط أسألکها، قال المأمون له: سل ما شئت، فكتب الرضا (عليه السلام):

ص: ۳۰۹

۱- تاریخ احتمالی نگارش این نامه، سال ۲۰۱ ق بوده است.

۲- حدیث طولانی بود و ما به قدر نیاز آنرا مختصر نمودیم.

۳- منظور از معزول، خلیفه امین، [۱۹۸-۱۹۳ق] است که در جنگ با مأمون بدست سپاهیان ایرانی به فرماندهی طاور ذوالیمینین، کشته شد، [تاریخ یعقوبی، ۴۴۱/۲-۴۴۲].

«أنى داخل ولايه العهد على (١) أن لا- آمر و لا- أنهى و أفتى و لا- أفضى و لا- أعزل و لا أعير شيئاً ممّا هو قائمٌ و تعفينى من ذلك كله». (٢)

فأجابه المأمون إلى ذلك كله.

## ٢- عهدنامه ی ولایتعهدی:

(٣) (عجل الله تعالى فرجه)

قال: ابن شهر آشوب و غيره: نسخه خط الرضا (عليه السلام) على العهد الذى عهده المأمون إليه:

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله (٤) الفعّال لما بشاء، (٥) لا- معقب لحكمه و لا رادّ لقضائه، يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصدور، و صلواته على نبيه محمّد خاتم النبیین، و آله الطّيبين الطّاهرين، أقول و أنا على بن موسى بن جعفر: إنّ اميرالمؤمنين عضده الله بالسداد، و وفقه للرّشاد، عرف من حقنا ما جهله غيره؛ فوصل أرجاماً قطعت، و أمن (٦) أنفساً فرعت، بل

ص: ٣١٠

١- در الفصول: «إنه لا يأسر و لا ينهى و لا يولى و لا يعزل و لا يتكلّم بين اثنين فى حكم و لا يغيّر».

٢- أصول الكافى، ١/٥٥٥-٥٥٦؛ عيون أخبار الرضا، ٢/١٥٠؛ الفصول المهمه، ص ٢٥٥.

٣- (عجل الله تعالى فرجه). تاريخ تنظيم عهدنامه: روز دو شنبه مصادف با هفتم رمضان سال ٢٠١هـ- ق است [نك، تاريخ اليعقوبى، ٢/٤٤٨].

٤- المنتظم و تذكره: رب العالمين.

٥- المنتظم: يريد.

٦- همان، أمن.

أحياها وقد تلفت؛ وأغناها إذ(١) افتقرب، مبتغياً رضى رب العالمين، لا يريد(٢) جزاء من غيره و سيجزى الله الشاكرين، و لا يضع أجر المحسنين، فإنه جعل إلى عهده؛ و الأمره الكبرى إن بقيت بعده، فمن حلّ عقده أمر(٣) الله بشدّها،! و قصم(٤) عروه أحبّ الله إيثاقها، فقد أباح حريمه، و أحلّ محرّمه، إذا كان بذلك زارياً على الإمام، متهتكا(٥) حرّمه الإسلام،(٦) بذلك جرى السالف فصبر منه على الفلتات، و لم يعترض بها على الغرّات، خوفاً على شتات الدّين، و اضطراب حبل المسلمين، و لقرب أمر الجاهليه و رصد فرصت تنتهر، و بايقه تتدر،! و قد جعلت الله على نفسى أمر الجاهليه إذا استرعانى(٧) أمر المسلمين! و قلدنى خلافته العمل فيهم عامّه و فى بنى العباس بن عبدالمطلب خاصّه بطاعته و سّينه(٨) رسوله، و أن لا أسفك دماً حراماً، ولا أبيع فرجاً و لا مالاً إلاّ ما سفكته حدوده و أباحته فرائضه؛ و أن أتخير الكفاه جهدى و طاقتى، و قد جعلت بذلك على نفسى عهداً مؤكداً يسألنى الله عنه فإنه عزّ وجل يقول ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ

ص: ٣١١

١- همان: قد

٢- همان: يرضى

٣- المنتظم: أمرها.

٤- المنتظم و كشف: قصم.

٥- ([٥]) المنتظم و كشف و فصول: منتهكاً

٦- المنتظم: ليست.

٧- المنتظم: امير المؤمنين.

٨- ([٨]) كشف و فصول: طاعه.

إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً { (١) } فَإِنْ أَحْدَثَ (٢) أَوْ غَيَّرَ أَوْ بَدَّلْتَ كُنْتَ لِلْعَتَبِ (٣) مُسْتَحْفَاً وَ لِلنَّكَالِ مُتَعَرِضاً، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ، وَ إِلَيْهِ أَرْغَبُ فِي التَّوْفِيقِ لِمَطَاعَتِهِ، وَ الْحَوْلِ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَعْصِيَتِهِ (٤) فِي عَافِيَةِ (٥) لِي وَ لِلْمُسْلِمِينَ (٦) وَ الْجَامِعَةَ وَ الْجَفْرَ يَدْلَانِ عَلَيَّ ضِدًّا ذَلِكُكَ، وَ مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ، إِنْ الْحَكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ، لَكِنِّي! إِمْتَلَيْتُ أَمْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ آثَرْتُ رِضَاَهُ، وَ اللَّهُ يَعْضَمُنِي وَ أَيَّاهُ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى نَفْسِي بِذَلِكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً، وَ كُنْتُ بِخَطِيءِ بَحْضَرِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، أَطَالَ اللَّهُ بِقَاةِ، وَ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ، وَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ طَاهِرٍ، وَ ثَمَامَةُ بْنُ أَشْرَسٍ، وَ بَشْرُ بْنُ الْمُعْتَمِرِ، وَ حَمَادُ بْنُ النُّعْمَانَ، فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ إِحْدَى وَ مِائَتَيْنِ. (٧)

### ٣- نامه ی عطای امام (علیه السلام) در شأن فضل بن سهل:

قال الصدوق: و وجدت في بعض الكتب

نسخه كتاب الحياء و الشرط من الرضا على بن موسى (عليه السلام) إلى العمال في شأن الفضل بن سهل و أخيه و لم

ص: ٣١٢

١- اسراء ٣٤.

٢- المنتظم حدث.

٣- المنتظم و خواص: للتغير، كشف الغمه، غير.

٤- آخر نامه در تذکره الخواص.

٥- المنتظم و كشف: عافيته.

٦- المنتظم: نیست.

٧- مناقب، ٣٩٤/٤-٣٩٥؛ المنتظم، ١٠/٩٨-٩٩؛ كشف الغمه، ٣/١٧٧-١٧٨؛ تذکره الخواص، ٣٦٣؛ فصول المهمه، صص

٢٥٨-٢٥٩.

أرو ذلك عن أحد:

أما بعد فالحمد لله البديء الرفيع القادر الرقيب على عباده المقيت على خلقه الذى خضع كل شىء لملكه وذل كل شىء لعزته و  
إستسلم كل شىء لقدرته وتواضع كل شىء لسلطانه وعظمته وأحاط بكل شىء علمه وأصى عدده فلا يؤده كبير ولا يعزب  
عنه صغير الذى لا تدركه أبصار الناظرين، ولا تحيط به صفة الواصفين، له الخلق والأمر والمثل الأعلى فى السموات والأرض  
وهو العزيز الحكيم والحمد لله الذى شرع للإسلام ديناً، فضله وعظمه وشرفه وكرمه جعله الدين القيم الذى لا يقبل غيره، و  
الصراط المستقيم الذى لا يضل من لزمه ولا يهتدى من صرف عنه، وجعل فيه التور والبرهان والشفاء والبيان، وبعث به من  
إصطفى من ملئكته إلى من إجتبى من رسله فى الأمم الخالية والقرون الماضيه حتى إنتهت رسالته إلى محمّد المصطفى (صلى  
الله عليه وآله)، فختم به النبیین وقفى به على آثار المرسلين، وبعثه رحمه للعالمين وبشيراً للمؤمنين المصدقين ونذيراً للكافرين  
المكذّبين لتكون له الحجّة البالغة، وليهلك من هلك عن بينه ويحيى من حى عن بينه، وأن الله لسميع عليم، والحمد لله الذى  
أورث أهل بيته موارث النبوه وإستودعهم العلم والحكمه وجعلهم معدن الإمامه والخلافه وأوجب ولايتهم وشرف منزلتهم،  
فأمر رسوله بمسئله أمته موذّتهم، إذ يقول ﴿قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (١) و

ص: ٣١٣

١- الشورى/٢٠.



ما وصفهم به من إذهابه الرجس عنهم و تطهيره إياهم في قوله: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} (١١) ثُمَّ أَنَّ الْمَأْمُونَ بِرَّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي عَتْرَتِهِ وَوَصَلَ أَرْحَامَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَرَدَّ أَلْفَتَهُمْ وَرَأَى صَدْعَهُمْ وَرَتَقَ فَتْقَهُمْ، وَأَذْهَبَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَايِنَ وَالأَحْسَنَ بَيْنَهُمْ وَأَسْكَنَ التَّنَاصِرَ وَالتَّوَاصِلَ وَالمُودَةَ وَالمُحِبَّةَ قُلُوبِهِمْ، فَأَصْحَبَتْ بِيَمِينِهِ وَحَفِظَتْهُ وَبَرَكَتُهُ وَبِرَّهِ وَصَلَّتْهُ أَيْدِيهِمْ وَاحِدَةً؛ وَكَلِمَتُهُمْ جَامِعَةٌ، وَأَهْوَائُهُمْ مَتَّفِقَةٌ، وَرَعَى الْحَقُوقَ لِأَهْلِهَا، وَوَضَعَ المَوَارِيثَ مَوَاضِعَهَا، وَكَافَأَ إِحْسَانَ المَحْسِنِينَ، وَحَفِظَ بِلَاءَ المَبْتَلِينَ وَقَرَبَ وَبَاعَدَ عَلَى الدِّينِ، ثُمَّ إِخْتَصَّ بِالتَّفْضِيلِ وَالتَّقْدِيمِ وَالتَّشْرِيفِ مِنْ قَدَمَتِهِ مَسَاعِيَهُ، فَكَانَ ذَلِكَ ذَا الرِّيَاسَتِينَ الفَضْلَ بِنِ سَهْلٍ؛ إِذْ رَأَاهُ لَهُ مَوَازِرًا، وَبِحَقِّهِ قَائِمًا وَبِحُجَّتِهِ نَاطِقًا وَلِنَقْبَائِهِ نَقِيًّا، وَلِخِيُولِهِ قَائِدًا وَلِحُرُومِهِ مَدْبِرًا، وَلِرِعْيَتِهِ سَائِسًا، وَإِلَيْهِ دَاعِيًا، وَلِمَنْ أَجَابَ إِلَى طَاعَتِهِ مَكَافِيًا، وَلِمَنْ عَدَلَ عَنْهَا مَنَابِذًا وَبَنَصْرَتِهِ مَتَّفِرِدًا وَلِمَرْضِ القُلُوبِ وَالنِّيَّاتِ مَدَاوِيًا لَمْ يَنْهَهُ عَنْ ذَلِكَ قَلْبُهُ مَالٌ وَلا عِزٌّ رِجَالٌ وَلا يَمَلُّ بِهَ طَمَعٌ وَلا يَلْفَتُهُ عَنْ بَيْتِهِ وَبَصِيرَتُهُ وَجَلٌّ؛ بَلْ عِنْدَ مَا يَهْوِلُ المَهُولُونَ وَيَرْعَدُ وَيَبْرِقُ لَهُ المَبْرَقُونَ وَالمَرْعَدُونَ وَكثُرَ المَخَالِفِينَ وَالمَعَانِدِينَ مِنَ المَجَاهِدِينَ وَالمَخَاتِلِينَ أَثْبَتَ مَا يَكُونُ عَزِيمَةً وَاجْرَىءَ جَنَانًا وَانْفَذَ مَكْبَدَهُ وَاحْسَنَ تَدْبِيرًا وَأَقْوَى فِي تَثْبِيتِ حَقِّ المَأْمُونَ وَالدُّعَاءِ إِلَيْهِ حَتَّى غَضَمَ أُنْيَابَ الضَّلَالَةِ وَقَلَّ حَدَّهُمْ وَقَلَمَ أَظْهَارَهُمْ وَحَصَدَ شَوْكَتَهُمْ وَصَرَعَهُمْ مِصَارِعَ المُحْدِينَ فِي دِينِهِمُ وَالنَّاكِثِينَ لِعَهْدِهِ الوَائِينَ فِي أَمْرِهِ المَسْتَخْفِيْنَ بِحَقِّهِ

ص: ٣١٤

الآمنين لما حذر من سطوته و بأسه مع آثار ذى الرياستين فى صنوف الامم من المشركين و مازاد الله به فى حدود دارالمسلمين مما قدوردت انبائه عليكم و فرأت به الكتب على منابركم و حمله اهل الافاق إليكم إلى غيركم، فانتهى شكر ذى الرياستين بلاء امير المؤمنين عنده و قيامه بحقه و إبتداله مهجته و مهجه أخيه أبى محمّد الحسن بن سهل الميمون النّقيبه المحمود السياسه إلى غايه تجاوز فيها الماضين و فاز بها الفايزين، و إنتهت مكافاه اميرالمؤمنين إياه إلى ما حصل له من الأموال و القطايع و الجواهر و إن كان ذلك لا يفي بيوم من أيامه و لا بمقام من مقاماته، فتركه زهداً فيه و إرتفاعاً من همّته عنه و توفيراً له على المسلمين و إطراحاً للدنيا و إستصغار الها و إثارةً للآخره و منافسه فيها و سئل امير المؤمنين ما لم يزل له سايلا و إليه فيه راغباً من التّخلى و التّزهد، فعظم ذلك عنده و عندنا لمعرفتنا بما جعل الله عزّ وجلّ فى مكانه الذى هو به من العزّ و الدّين و السّيلطان و القوّه على صلاح المسلمين و جهاد المشركين و ما أرى الله به من تصديق نيته و يمن نقيبته و صحّحه تدبيره و قوّه رأيه و نجح طلبته و معاونته على الحقّ و الهدى والبرّ و التقوى، فلما وثق أمير المؤمنين و ثقنا منه بالنّظر للدّين و إثارة ما فيه صلاحه و أعطيناه سؤله الذى يشبه قدره و كتبنا له كتاب حياء و شرط قد نسخ فى أسفل كتابى هذا، و أشهدنا الله عليه و من حضرنا من أهل بيتنا و القوّاد و الصّحابه و القضاة و الفقهاء و الخاصّه و العامّه و رأى امير المؤمنين الكتاب به إلى الافاق ليذيع و يشيع فى أهلها و يقرء على منابرها و يثبت عند ولايتها و قضاتها؛ فسئلنى أن أكتب بذلك و أشرح معانيه، و هى على ثلثة أبواب، ففى الباب الأول:

البيان

عن كل آثاره التي أوجب الله تعالى بها حقَّه علينا و على المسلمين؛ و الباب الثَّاني: البيان عن مرتبته في إزاحه علته في كل ما دبر و دخل فيه و الاسبيل عليه فيما ترك و كره، و ذلك لما ليس لخلق ممن في عنقه بيعه الإله وحده و لأخيه، و من إزاحه العله تحكيمها في كل من بغى عليهما و سعى بفساد علينا و عليهما و على أ وليائنا لئلا يطمع طامع في خلاف عليهما و لا معصيه لهما و لا احتيال في مدخل بيننا و بينهما، و الباب الثَّالث: البيان عن اعطائنا آياه ما أحب من ملك التَّحلي و حليه الزَّهد و حجَّه التحقيق لما سعى فيه من ثواب الآخره بما يتقرَّب في قلب من كان شاكِّاً في ذلك منه و ما يلزمنا له من الكرامه و العزَّ و الحياء الذي بذلناه له و لأخيه في منعهما ما نمنع منه أنفسنا، و ذلك محيط بكل ما يحتاط فيه محتاط في امر دين و دنيا و هذه نسخه الكتاب: بسم الله الرَّحمن الرَّحيم هذا كتاب و شرط من عبدالله المامون امير المؤمنين و ولي عهدعلى بن موسى الرضا، لذي الرِّياستين الفضل بن سهل في يوم الاثنين لسبع ليان خلون من شهر رمضان من سته إحدى و مائتين و هو اليوم الذي تمَّ الله فيه دولته أمير المؤمنين و عقد لولى عهدة و ألبس النَّاس اللباس الاخضر و بلغ أمله في اصلاح وليه الظفر بعدوه، انا دعوناك إلى ما فيه بعض مكافاتك على ما قمت به من حقَّ الله تبارك و تعالى و حقَّ رسوله (صلى الله عليه و آله) و حقَّ أمير المؤمنين و ولي عهدعلى بن موسى و حقَّ هاشم التي بها يرجى صلاح الدِّين و سلامه ذات البين بين المسلمين إلى ان يثبت النعمه علينا و على العامه بذلك و بما عاونت على أمير المؤمنين من إقامه الدِّين و السُّنه و إظهار الدَّعوه الثَّانيه و إثثار الأولى مع قمع المشركين و كسر الأصنام و قتل

العتاه و ساير آثارك الممثله للأمصار فى الخلوغ و قابل و فى المسمى بالأصغر المكنى بأبى السرايا، و فى المسمى بالمهدى محمّد بن جعفر الطالبي و الترك الحوليه و فى طبرستان و ملوكها إلى بندار هرمزين شروين و فى الديلم و ملكها [مهورس] و فى كابل و ملكها هرموس ثم ملكها الاصفهيد و فى ابن البرم و جبال بدار بنده و غرشستان و الغور و أصنافها، و فى خراسان خاقان و ملون صاحب جبل التبت، و فى كيما و التغرغرى؛ و فى أرمينية و الحجاز و صاحب السيرير و صاحب الخزر، و فى المغرب و حروبه، و تفسير ذلك فى ديوان السيره و كان ما دعوناك إليه و هو معونه لك مائه ألف درهم و غله عشره ألف ألف درهم جوهرًا سوا ما أقطعك أمير المؤمنين قبل ذلك و قيمه مائة الف الف درهم جوهرًا يسيرًا عندنا ما أنت له مستحق، فقد تركت مثل ذلك حين بذله لك المخلوغ و آثرت الله و دينه و أنك شكرت أمير المؤمنين و وليّ عهده و آثرت توفير ذلك كله على المسلمين و جدت لهم به رسالتنا إن تبلغك الخصله التي لم نزل إليها تائقا من الزهد و التخلي ليصح عند من شكّ فى سعيك للآخره دون الدنيا و تركك الدنيا، و ما عن مثلك يستغنى فى حال و لا مثلك ردّ عن طلبه، و لو أخرجتنا طلبتك عن شطر النعيم علينا فكيف نأمر رفعت فيه المؤنه و أوجبت به الحجّه على من كان يزعم ان دعاك الينا للدنيا لا- للآخره؟! و قد أجبناك إلى ما سئلت به و جعلنا ذلك لك مؤكدا بعهد الله و مى ثاقه الذى لا بتديل له و لا تغيير، و فوضنا الأمر فى وقت ذلك إليك، فما أقمت فعزیز مزاح العله مدفوع عنك الدخول فيما تكرهه من الأعمال دكائنا ما كان نمنعك مما نمنع منه أنفسنا فى الحالات كلها؛ و إذا أردت التخلي

فمكرم مزاح البدن و حق لبدنك بالرّاحه و الكرامه؛ ثُمَّ نعطيك مما تتناوله مما بذلناه لك في هذا الكتاب فتركته اليوم و جعلنا للحسن بن سهل مثل ما جعلناه لك، فنصف ما بذلناه من العطيه و أهل ذلك هو لك و بما بذل من نفسى فى جهاد العتاه و فتح العراق مرّتين و تفريق جموع الشيطان بيده حتّى قوى الذين و خاص نيران الحروب و وقانا عذاب السّيموم بنفسه و أهل بيته و من ساس من أولياء الحقّ، و أشهدنا الله و ملائكته و خيار خلقه و كلّ من أعطانا بيعته و صفقه يمينه فى هذا اليوم و بعده على ما فى هذا الكتاب، و جعلنا الله علينا كفيلاً و أوجبنا على أنفسنا الوفاء بما اشتدّطنا من غير استثناء بشىء ينقضه فى سرّ و لا علانيه و المؤمنون عند شروطهم و العهد فرض مسؤل و أولى النّاس بالوفاء من طلب من النّاس الوفاء و كان موضعاً للقدره، قال الله تعالى ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ (١)

«توفيع الرّضا(عليه السلام) فيه: بسم الله الرّحمن الرّحيم قد ألزم على بن موسى الرّضا نفسه بجميع ما فى هذا الكتاب على ما أكّد فيه فى يومه و غده ما دام حيّاً، و جعل الله تعالى عليه داعياً و كفيلاً و كفى بالله شهيداً؛ و كتب بخطّه فى هذا الشّهر من هذه السنّه: و الحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على محمّد و آله وسلّم و حسبنا الله و نعم

ص: ٣١٨

#### ۴- نامه ی امام(علیه السلام) به مأمون درباره ی اسلام ناب و شریع دین:

قال الصّیدوق- و ابن شعبه:- حدّثنا عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس النّیسابوری العطار رضی الله عنه بنیسا بور فی شعبان سنه  
إثنين و خمسين و ثلثمأه قال: حدّثنا علی بن محمّد بن قتیبه النّیسابوری عن الفضل بن شاذان، قال سئل المأمون بن موسى  
الرّضا(علیه السلام)، أن یکتب له محض الإسلام علی سبیل الإیجاز و الإختصار، فکتب(علیه السلام):(۲)

«(۳) إن محض الإسلام! شهاده أن لا اله الا الله(۴) وحده لا شریک له إلهاً واحداً! أحد فرداً صمداً قیوماً سمیعاً بصیراً قدیراً  
قدیماً قایماً باقیماً، عالماً لا یجهل، قادراً لا یعجز، غنیاً لا یحتاج، عدلاً لا یجوز، و أنه خالق(۵) کلّ شیء و لیس کمثله شیء لا  
شبه لا و لا ضدّ له و لا ندّ له و لا کفؤله(۶) و أنه المقصود بالعباده و الدّعاء و الرّغبه و الرّهبه،! أن محمّداً عبده و رسوله و أمینه  
و صفیه و صفوته من خلقه و سید المرسلین و خاتم النّبیین و أفضل العالمین لا نبی بعده و لا تبديل لمّلته

ص: ۳۱۹

۱- عیون أخبار الرّضا، صص ۱۵۴- ۱۵۹.

۲- تحف: قال الإمام(علیه السلام) للفضل: أکتب.

۳- همان، حسینا.

۴- همان: نیست.

۵- همان: خلق.

۶- همان: نیست.

و لا تغيير لشريعته، ((١)) و أنّ جميع ما جاء به محمّد بن عبد الله هو الحقّ المبين و التصديق ((٢)) به و يجمع من مضى قبله من رسل الله و أنبيائه و حججه و التصديق ((٣)) بكتابه الصادق العزيز الذى {لَمَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ} ((٤)) و أنّه المهيم على الكتب كلّها، و أنّه حق من فاتحته إلى خاتمته، تؤمن بمحكمه و متشابهه و خاصه و عامه و وعده و وعيده و ناسخه و منسوخه و قصصه و أخباره، لا- يقدر أحد من المخلوقين أن يأتى بمثله، و أنّ الدليل بعده و الحجّه ((٥)) على المؤمنين! و القايم بأمر المسلمين و الناطق عن القرآن و العالم بأحكامه، إخوه و خليفته و وصيه و وليه، و الذى كان منه بمنزله هرون من موسى، على بن ابى طالب (عليه السلام) أمير المؤمنين و إمام المتقين و قائد الغر المحجلين ((٦)) و أفضل الوصيين ((٧)) و وارث علم النبيّين و المرسلين! و بعد الحسن و الحسين ((٨)) سيّدا شباب أهل الجنّه؛ ثمّ على بن الحسين زين العابدين، ثمّ محمّد بن على باقر علم النبيّين،

ص: ٣٢٠

- ١- همان: لمّته.
- ٢- همان: تصدّق.
- ٣- همان.
- ٤- فصّلت / ٤٢.
- ٥- تحف: علىّ أمير المؤمنين.
- ٦- همان: يعسوب المؤمنين.
- ٧- همان: نيست.
- ٨- همان: واحداً بعد واحد إلى يومنا هذا، عتره الرّسول و أعلمهم بالكتاب و السنّه و أعدلهم بالقضيه و أولاهم بالإمامه فى كلّ عصر و زمان.

ثم جعفر بن محمد الصادق وارث علم الوصيين، ثم موسى بن جعفر الكاظم، ثم علي بن موسى الرضا، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي؛ ثم الحجج القائم المنتظر صلوات الله عليهم أجمعين، أشهد لهم بالوصية والإمامة، وأن الأرض لا تخلو من حجج الله تعالى على خلقه في كل عصر وأوان! وأنهم العروة الوثقى وأئمة الهدى والحجج على أهل الدنيا إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها، (١) وأن كل من خالفهم ضالّ مضلّ باطل شارك للحق والهدى، وأنهم المعبرون عن القرآن والنباطون عن الرسول (صلى الله عليه وآله) بالبيان، ومن مات ولم يعرفهم (٢) مات مي ته جاهليته، وأن من دينهم الورع والعفة والصّيدق والصّلاح والإستقامة والإجتهد واداء الأمانة إلى البرّ والفاجر وطول السيّجود وقيام النّهار وقيام اللّيل و إجتناّب المحارم و إنتظار الفرج بالصّبر و(٣) حسن العزاء وكرم الصّحبه! ثمّ الوضوء كما أمرالله تعالى في كتابه غسل الوجه و اليدين من المرفقين ومسح الرأس والرّجلين مرّه واحده و(٤) ولا ينقض الوضوء إلاّ غايط أو بول أو ريح أو نوم جنبه، وأن من مسح على الخفين فقد خالف الله تعالى ورسوله (٥) وترك

ص: ٣٢١

- ١- همان: وهو خير الوارثين.
- ٢- همان: ولا يتولّاهم بأسمائهم و أسماء آبائهم.
- ٣- همان: و حسن الصّحبه و حسن الجوار، و بذل المعروف، و كفّ الأذى، و بسط الوجه، و التّصحيحه و الرّحمه للمؤمنين...
- ٤- همان: فريضه و أثنان أسباغ، و من زاد أثم و لم يوجر.
- ٥- همان: و كتابه و لم يجز عنه وضوءه و ذلك أنّ علياً (عليه السلام) خالف القوم في المسح على الخفين. فقال له عمر: رأيت النّبيّ يمسح. فقال علي (عليه السلام): قبل نزول سوره المائده أو بعدها؟ قال: لا أدري. قال علي (عليه السلام) «لكنني أدري، أنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يمسح على خفيه مذ نزلت سوره المائده».



فريضة و كتابه؟! و(١١) غسل يوم الجمعة سنّه، و غسل العيدين و غسل دخول مكّه والمدينه و غسل الزّياره و غسل الإحرام و أوّل ليله من شهر رمضان و ليله سعه عشره و ليله تسعه عشره و ليله إحدى وعشرين و ليله ثلاث وعشرين من شهر رمضان هذه الأغسال سنّه، و غسل الجنابه فريضة، و غسل الحيض مثله! و الصّيلوه الفريضة الظّهر أربع ركعات و العصر أربع ركعات و المغرب ثلاث ركعات و العشاء الآخره أربع ركعات و الغداه ركعتان هذه سبع عشر ركعه، و السنه أربع و ثلاثون ركعه ثمان ركعات قبل فريضة الظّهر، و ثمان ركعات قبل العصر، و أربع ركعات بعد المغرب و ركعتان من جلوس بعد العتمه(٢) تعدان بركعه؛ و ثمان ركعت في السّبح و الشّفع و الوتر ثلاث ركعات يسلم بعد الرّكعتين و ركعتا الفجر؛ و الصّلوه في أوّل الوقت أفضل و فضل الجماعه على الفرد(٣) أربع و عشرون! و لا صلوه خلف الفاجر، و لا يقتدى(٤) إلاّ بأهل الولايه، و لا يصلّي(٥) في جلود الميته

ص: ٣٢٢

- 
- ١- همان: و الإغتسال من الجنابه و الإحتلام و الحيض و غسل من غسّل الميت فرض، و الغسل يوم الجمعة و العيدين و دخول مكّه و المدينه. و غسل الزّياره، و غسل الإحرام. و يوم عرفه. و أوّل ليله من شهر رمضان. و ليله تسع عشره منه. و إحدى و عشرين و ثلاث و عشرين منه سنّه.
  - ٢- همان: العشاء الآخره.
  - ٣- همان: بكلّ ركعه ألفى ركعه.
  - ٤- همان: تقتدى.
  - ٥- همان: تصلّي.

و لا- فى جلود السباع؛(١) و لا- يجوز أن يقول فى التّشهاد الأول: السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين لأنّ تحليل الصّيلوه التّسليم، فأذا قلت هذا سلمت،! و التقصير فى (٢) ثمانية فراسخ و ما زاد،! و إذا قصرت أفطرت،(٣) و من لم يفطر لم يجزء عنه صومه فى السّفر و عليه القضاء لأنّه ليس عليه صوم فى السّفر،! و القنوت سنّه واجبه فى الغداه و الظّهر و العصر و المغرب و العشاء الآخره،(٤) و الصّلوه على الميّت خمس تكبيرات،(٥) فمن نقض فقد خالق سنّه، و الميّت يسلم من قبل رجله، و يرفق به إذا أدخل قبره،! و الإجهار بسم الله الرّحمن الرّحيم فى جميع الصّلوات سنّه، و الزّكوه الفريضة فى كل مأتى درهم خمسه دراهم و لا يجب فيما دون ذلك شىء(٦) و لا- تجب الزّكوه على المال حتّى يحول عليه الحول، و لا- يجوز أن يعطى الزّكوه غير أهل الولايه المعروفين(٧) و العشر من الحنظله و الشّعير و التّمر و الزّبيب(٨) إذا بلغ

ص: ٣٢٣

- ١- همان: نيست.
- ٢- همان: فى أربع فراسخ، بريدٌ ذاهباً و بريدٌ جائباً، إثنا عشر ميلاً.
- ٣- همان: نيست.
- ٤- همان: و كلّ القنوت قبل الركوع و بعد القراءه.
- ٥- همان: و ليس فى صلاه الجنائز تسليم لأنّ التّسليم فى الركوع و السّجود و ليس لصلاه الجنازه ركوع و سجود. و يربّع قبر الميت و لا يسنّم.
- ٦- همان: فيما دون الأربعينات شىء.
- ٧- همان: و فى كلّ عشرين ديناراً نصف دينار. و الخمس من جميع المال مرّه واحده.
- ٨- همان: و كلّ شىء يخرج من الأرض من الحبوب إذا بلغت خمسه أوسق فيه العشر إن كان يسقى سيحاً، و إن كان يسقى بالدّوالى ففيه نصف العشر للمعسر و الموسر. و تخرج من الحبوب القبضه و القيضتان، لأنّ الله لا يكلف نفساً إلّا وسعها و لا يكلف العبد فوق طاقتة. و الوسق ستون صاعاً و الصّاع ستّه أرطال، و هو أربعة أمداد، و المدّ رطلان و ربع برطل العراقى. و قال الصّادق(عليه السلام) هو تسعه أرطال بالعراقى و ستّه أرطال بالمدنى.

خمسه أوساق و الوسق ستون صاعاً و الصّاع أربعة أمداد؛ و زكوه الفطر فريضه على كلّ رأس صغير أو كبير حراً و عبد ذكر أو نثى من الحنطه (١١) والشعير و التمر و الزبيب صاع و هو أربعة أمداد: و لا يجوز دفعها إلّا إلى أهل الولاية، و أكثر الحيض عشره أيام و أقله ثلثه أيام، و المستحاضه تحتشى و تغتسل و تصلّى، و الحايض تترك الصلوه و لا تقضى و تترك الصّوم و تقضى، و صيام شهر رمضان فريضه يصام للرؤيه، و يفطر للرؤيه، و لا يجوز أن يصلّى النّطوع (٢) في جماعه، (٣) لأنّ ذلك بدعه و كلّ بدعه ضلاله و كلّ ضلاله في النار؛ و صوم ثلثه أيام من كلّ شهر سته في كلّ عشره أيام (٤) يوم الأربعاء بين خمسين؛ و صوم شعبان حسن لمن صامه، (٥) و ان قضيت فوائت شهر رمضان متفرقه أجزاء؛ و حجّ البيت فريضه على من إستطاع إليه سبيلا و السبيل الزّاد و الزّاحله مع الصّحه، و لا يجوز الحجّ إلّا تمتعاً، و لا يجوز القران و الافراد الذى يستعمله العامه (٦) إلّا لأهل مكه و حاضريها؛ و لا يجوز الإحرام دون الميقات قال الله تعالى: {وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ} (٧) و لا يجوز

ص: ٣٢٤

- ١- همان: نصف صاع.
- ٢- همان: التراويح.
- ٣- همان: نيست.
- ٤- همان: يوم الخميس من العشر الاوّل، و الأربعاء من العشر الأوسط و الخميس من العشر الآخر.
- ٥- همان: و قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «شعبان شهرى و شهر رمضان شهر الله».
- ٦- همان: نيست.
- ٧- بقره/١٩٤.

أن يضحى بالخصى، لأنه ناقص و(١) لا يجوز! الموجوء والجهاد واجب مع الإمام العدل، و من قتل دون ماله فهو شهيد، و لا يجوز قتل أحد من الكفار وأنصاب في دار التقيہ إلا قاتل أوساع(٢) في فساد، و ذلك إذا لم تخف على نفسك و على أصحابك(٣) و التقيہ في دار التقيہ واجبه؛ و لا- حنث على من حلف تقيہ يدفع بها ظلما عن نفسه؛ و الطلاق للسنة على ما ذكره الله تعالى في كتابه و سنه نبيه(صلى الله عليه و آله)؛ و لا يكون طلاق لغير سنه و كل طلاق يخالف الكتاب فليس بطلاق، كما أن كل نكاح يخالف الكتاب فليس بنكاح، و لا يجوز أن يجمع بين أكثر من أربع حرائر، و إذا طلقت المرأة للعدہ(٤) ثلث مرات لم تحل لزوجها حتى تنكح زوجاً غيره، و قال أمير المؤمنين(عليه السلام): إتقوا تزويج المطلقات ثلثا في موضع واحد، فإنهن أزواج، و الصيملوات على النبي(صلى الله عليه و آله) واجبه في كل موطن و عند العطاس و الذبايح و غير ذلك، وحب أولياء الله تعالى واجب، و كذلك بغض أعداء الله و البراءة منهم، و من ائمتهم و برّ الوالدين واجب و إنكانا(٥) مشركين(٦) و لا طاعه لهما

ص: ٣٢٥

١- تحف: يجوز.

٢- همان: باع.

٣- همان: و لا أكل أموال الناس من الخالفين و غيرهم.

٤- همان: لسنة.

٥- همان: إن كانا.

٦- همان: فلا تطعهما و صاحبهما في الدنيا معروفاً لأن الله يقول: «أشكر لي و لو الديك إلى المصير، و إن جاهداك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما- لقمان/١٤- قال أمير المؤمنين(عليه السلام): «ما صاموا ولا- صلّوا و لكن أمرهم بمعصية الله فأطاعوهم ثم قال: سمعت رسول الله(صلى الله عليه و آله) يقول: «من أطاع مخلوقاً في غير طاعة الله جلّ و عزّ فقد كفر و اتّخذ إلهاً من دون الله».

فى معصيه الله عزوجل و لا لغير هما فانه لا طاعه لمخلوق فى معصيه الخالق! و زكاه الجنين زكاه أمه إذا أشعر و أوبر،(١) و تحليل المتعتين اللتين أنزلهما الله تعالى فى كتابه و سنهما رسول الله(صلى الله عليه و آله) متعه النساء و متعه الحج،! والفرايض على ما أنزل الله تعالى، فى كتابه و لاعول فيها و لايرث مع الولد و الوالد و الوالدين أحد إلا الزوج و المرثه، و ذو السبهم أحق ممن لا سهم له و ليست العصه من دين الله تعالى، و العقيقه عن المولود للذكر و الأنثى واجبه و كذلك تسميته و خلق رأسه يوم السابع و يتصدق بوزن الشعر ذهباً أو فضه،(٢) والختان سنه واجبه للرجال و مكرمه للنساء، و إن الله تعالى تبارك و تعالى {لا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا}(٣)،! و إن أفعال العباد مخلوقه لله تعالى خلق تقدير لا خلق تكوين، {وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ}(٤) و لا نقول بالجبر و التفويض و لا يأخذ الله البرىء بالسقيم، و لا يعذب الله تعالى الأطفال بذنوب الآباء، {أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ}(٥) ولله(٦) أن

ص: ٣٢٦

١- همان: و ذنوب الأنبياء صغار موهويه لهم بالنبوه.

٢- همان: نيست.

٣- البقره/٢٨٦.

٤- الزمر/٦٣.

٥- النجم/٣٩.

٦- تحف: و الله يغفر و لا يظلم.

يعفو و يتفضل ولا- يجوسز ولا- يظلم، لأنه تعالى منزه عن ذلك،! ولا يفرض الله عز وجل (١) طاعه من يعلم أنه يضلهم و يغويهم و لا يختار لرسالته و لا يصطفى من عباده من يعلم إنه يكفر به و بعبادته و يعبد الشيطان دونه، وإن الإسلام غير الإيمان، و كل مؤمن مسلم؛ وليس كل مسلم مؤمن، (٢) و لا يسرق السارق حين يسرق و هو مؤمن، (٣) و لا يزني، الزاني حين يزني و هو مؤمن،! و أصحاب الحدود مسلمون لا مؤمنون و لا كفرون و الله تعالى لا يدخل النار مؤمناً و قد وعده الجنة، (٤) و لا يخرج من النار كافراً و قد أوعده النار و الخلود فيها؛ و لا يغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و مذبوا أهل التوحيد لا يخلدون في النار و يخرجون منها، و الشفاعة جائزة لهم، و إن الدار اليوم دار تقيته و هي دار اليوم دار تقيه و هي دار الإسلام لا دار كفر و لا دار إيمان،! و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر واجب إذا أمكن (٥) و لم يكن خيفه على النفس،! و الإيمان هو أداء الأمانة (٦) و إجتنا جميع الكبائر و هو معرفه بالقلب و إقرار باللسان و عمل بالأركان، و التكبير في العيدين

ص: ٣٢٧

١- همان: على العباد.

٢- همان: مؤمناً.

٣- همان: و لا يشرب الشارب حين يشرب الخمر و هو مؤمن، و لا يقتل النفس التي حرم الله بغير الحق و هو مؤمن.

٤- همان: و الخلود فيها، و من وجبت له النار بنفاق و فسق أو كبيره من الكبائر يبعث مع المؤمنين و لا منهم و لا. تحيط جهنم إلا بالكافرين، و كل إثم دخل صاحبه يلزومه النار فهو فاسق، و من أشرك، أو كفر، أو نافق، أو أتى كبيره من الكبائر، و الشفاعة جائزه للمستشفعين.

٥- همان: نيست

٦- همان: الفرائض.

واجب في الفطر في دبر خمس صلوات و يبدأ به في دبر صلوه المغرب ليله لفطر و في الأضحى في دبر عشر صلوات و يبدأ به من صلوه الظهر يوم النحر و بمنى في دبر خمس عشره صلوه و النفساء لا تقعد عن الصلوه أكثر من ثمانية عشر (١) يوماً، فان طهرت قبل ذلك صلت، و إن لم تطهر حتى تجاوز ثمانية عشر (٢) يوماً، إغتسلت و صلت و عملت ما تعمل المستحاضه، و يؤمن بعذاب القبر و منكر و نكير، و البعث بعد الموت، و الميزان و الصيراط و البراءه! [من الذين ظلموا آل محمد (صلى الله عليه و آله) و همّوا بإخراجهم و سنّوا ظلمهم و غيروا سنّه نبيهم (صلى الله عليه و آله) و البراءه من الناكثين و القاسطين و المارقين الذين هتكوا حجاب رسول الله (صلى الله عليه و آله) و نكثوا ببعه إمامهم و أخرجوا المرأه و حاربوا أمير المؤمنين (عليه السلام) و قتلوا الشيعه المتقين رحمهم الله عليهم واجبه، و البراءه ممن نفى الأخيار و سردهم و آوى الطرداء اللعنا و جعل الأموال دوله بين الاغنياء و إستعمل السفهاء مثل معاويه و عمر بن (٣) العاص لعينى رسول الله (صلى الله عليه و آله) و البراءه من أشيعهم و الذين حاربوا أمير المؤمنين (عليه السلام) و قتلوا الأنصار و المهاجرين و أهل الفضل و الصيلاح من السابقين، و البراءه من أهل الإستيثار و من أبى موسى الأشعري و أهل ولايته {الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ} (٤) و بولايه امير المؤمنين (عليه السلام) و لقاءه كفروا بأن لقوا الله بغير

ص: ٣٢٨

١- همان: عشرين.

٢- همان. \*. ( ) همان: نیست.

٣- ظاهراً عمرو و صحيح است.

٤- الكهف/١٠٤-١٠٥.

امامته {فَحِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا} (١) فهم كلاب أهل النار والبراءة من الأنصاب والأزلام ائمه الضلالة وقاده الجور كلهم أولهم وآخرهم، والبراءة من أشباه عاقري الناقة أشقياء الأولين والآخريين وممن يتولاهم، والولايه لاميرالمؤمنين (عليه السلام) والذين مضوا منهاج نبيهم (عليه السلام) ولم يغير ولم يبدلوا مثل سلمان الفارسي و ابي ذر الغفاري أو المقداد بن الأسود وعمار بن ياسر وحذيفه اليماني و ابي الهيثم بن التيهان وسهل بن حنيف وعباده بن الصامت و أبي أيوب الأنصاري وحزيمه بن ثابت ذى الشهادتين و أبي سعيد خدرى و أمثالهم رضى الله عنهم و رحمه الله عليهم، والولايه لأتباعهم و أشياعهم و المهتدين بهداهم و السالكين منهاجهم رضوان الله عليهم] و تحريم الخمر قليلها و كثيرها، و تحريم كل شراب مسكر قليله و كثيره و ما أسكر كثيره فقليله حرام والمضطر لا يشرب الخمر لأنها تقتله، و تحريم كل ذى ناب من السباع و كل ذى مخلب من الطير، و تحريم الطحال فإنه دم، و تحريم الجرى (٢) و السمك و الطافي و المار ما هي و الزمير، و كل سمك لا يكون له فلس، (٣) و إجتناى الكباير و هي قتل النفس التى أحرم الله تعالى، و الزنا، و السرقة و شرب الخمر، و عقوق الوالدين و الفرار من الزحف، و أكل مال اليتيم ظلما، و اكل الميتة و الدم و لحم الخنزير

ص: ٣٢٩

١- الكهف/١٠٥.

٢- الجرى: ماهى نرم بى استخوان كه به شكل مار بوده، و فقط سرش استخوان دارد. [مصحح].

٣- تحف: قشور و من الطير ما لا تكون له قانصه. و من البيض كلما اختلف طرفاه فحلال أكله و استوى طرفاه فحرام أكله.



وما أهل لغير الله به من غير ضروره، و أكل الرِّبوا بعد التَّيْنه، و السَّحت، و الميسر و القمار، و البخس فى المكيال و الميزان و قذف المحصنات و اللّواط، و شهاده الزّور و اليأس من روح الله، و الأ- من من مكر الله و القنوط من رحمه الله و معونه الظّالمين و الرّكون أليهم، و اليمين الغموس (١١) و حبس الحقوق من غير العسر، و الكذب (٢) والكبر، و الإسراف و التّبذير، و الخيانه، و الإستحفاف بالحجّ، و المحاربه لأولياء الله تعالى و الإشتغال بالملاهى، و الإصرار على (٣) الذنوب (٤). (٥)

قال الصّدوق: و حدّثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شادان رضى الله عنه، عن عمّه عبد الله بن محمّد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان، عن الرّضا (عليه السلام) مثل حديث عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس.

### ٥- اشعارى كه امام (عليه السلام) به مأمون نوشت:

قال الصّيدوق و الطّبرسى: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضى الله عنه، قال حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، قال: حدّثنى إبراهيم بن محمّد الحسنى، (٦) قال: بعث المأمون أبى الحسن الرّضا (عليه السلام) جاريه، فلما دخلت

ص: ٣٣٠

١- يمين الغموس: قسم دروغ. [مصحح].

٢- تحف: الكفر.

٣- همان: على الصّغائر من.

٤- همان: فهذا أصول الدين: و الحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على نبيّه و آله وسلّم تسليمًا.

٥- عيون أخبار الرّضا، ٢/١٢١-١٢٧؛ تحف العقول، صص ٤٣٧-٤٤٥.

٦- إعلام الورى حسينى.

إليه أشمأزت من الشَّيب فلما رأى كراهيتها رَدَّها إلى المأمون إلى وكتب إليه بهذا الأبيات شعراً:

«نعى نفسى إلى نفسى المشيب

وعند الشَّيب يتَّعظ اللبيب

فقد ولَّى الشَّباب إلى مداه

فلست أرى مواضعه توب

سأبكيه وأنديه طويلاً

وأدعوه إلى عسى يجب

وهيهات ألقى قد فات عني (١)

تمتنتى به النفس الكذوب

و راع الغانيات بياض رأسى

ومن مد البقاء به يشيب

أرى البيض الحسان يجدف (٢) عني

وفي هجرانهم لنا نصيب

فإن يكن الشَّباب مضى حيباً

فإنَّ الشَّيب أيضاً لي حيب

سأصحه بتقوى الله حتى

يفرق بيننا الأجل القريب». (٣)

## ٦- اشعاري كه امام (عليه السلام) به مأمون نوشت:

قال الصَّدوق و المفيد: حدَّثنا أبي رضى الله عنه، قال حدَّثنا سعد بن عبدالله عن إبراهيم بن هاشم، عن عبدالله بن مغيرة، قال

سمعت أبا الحسن الرضا (عليه السلام) يقول: (٤)

إِنَّكَ فِي دَارِ (٥) لَهَا مَدَّة

يَقْبَلُ فِيهَا عَمَلُ الْعَامِلِ

أَلَا (٦) تَرَى الْمَوْتَ

مُحِيطٌ بِهَا

(٧) يَكْذِبُ فِيهَا! أَمَلٌ

الْأَمَلُ

ص: ٣٣١

١- همان: منه.

٢- همان: يخذف.

٣- عيون الأخبار الرضا، ١٧٨/٢؛ إعلام الوري، ٣٢٤-٣٢٥.

٤- الإختصاص: كتب.

٥- همان: الدّنيا.

٦- همان: أمّا.

٧- همان: يسلب منها.

تعجل الذنب لما (۱) تشتهی

وتأم-ل التوب-ه فی (۲) قاب-ل

و الموت یأتنی أهله بغته

ماذات فعل الحازم العاقل» (۳)

ص: ۳۳۲

۱- همان: بما.

۲- همان: من.

۳- عیون أخبار الرضا، ۲/۱۷۶؛ الإختصاص، ۹۸. \* تعدادی از بزرگان به این رساله اشاره کرده‌اند، از جمله: نجاشی [رجال، ۱/۱۷۸] و طوسی [الفهرست، ۱۴۶] و ابن شهر آشوب [معالم العلماء، ۱۰۳] در شرح حال محمد بن حسین بن جمهور. علامه مجلسی نیز می‌گوید: این نامه را به دوسند، دیده است: ۱- موسی بن علی بن جابر اسلامی، از شیخ اجل، عالم الأوحد، سدید الدین یحیی بن محمد بن علیان خازن- آدام الله توفیقه- روایت کرده است که ابو محمد حسن بن محمد بن جمهور... ۲- هارون بن موسی تلکبری- رضی الله عنه، از محمد بن هشام بن سهل، از حسن بن محمد بن جمهور به ما [حدیث] گفت که پدرم از ملازمان خاص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بود و بیشتر اوقات در خدمت او بود و از احوالش با خبر بود، از جمله در سفر امام از مدینه به خراسان ملازم خدمت بود تا وقتی که حضرت در طوس شهید شد، او می‌گوید: وقتی مأمون به نیشابور مجلسی ترتیب داد و از حضرت رضا (علیه السلام) و جماعتی از اطیاء و فلاسفه دعوت کرد، از جمله یوحنا بن ماسویه جبرئیل بن بختیشوع و صالح بن سلهمه هندی حضور یافتند، از هر دری سخن به میان آمد تا به طب و معالجات بدن رسید. مأمون و دانشمندان سرگرم گفتگو شدند و سخن بالا گرفت در کیفیت ترکیب بدن از عناصر اضداد و ضرر و نفع غذاها و علل و اسباب مرضها بحث می‌کردند. در این میان امام (علیه السلام) ساکت بود، مأمون پرسید، شما در موردی که امروز مورد بحث ما بود چه می‌گویید چونکه هر کس ناچار است کما بیش از آن بداند، امام (علیه السلام) فرمود: نزد من نیز تجربیات و اطلاعاتی هست که بر اثر مرور زمان و تجربه، به صحت و درستی آنها یقین کرده‌ام، علاوه بر آن اطلاعاتی از گذشتگان نیز توفیق یافته‌ام که انسان نمی‌تواند آنها را نا دیده... بگیرد و متروک بگذارد و من آنها را جمع آوری خواهم کرد. مأمون برای کاری که در آن شتاب داشت به بلخ مسافرت کرد و امام رضا (علیه السلام) در نیشابور ماند. مأمون از بلخ نامه‌ای نوشت و تقاضا کرد که مقداری از آنچه مورد نیاز است بنویسد. امام (علیه السلام) تقاضای او را پذیرفت و این نامه را مرقوم فرمود: ... علامه می‌افزاید: با این توضیحات معلوم می‌شود که این نامه در بین علماء شیعه مشهور بوده است و با طرق و اسانید مختلفی بیان شده است لکن نسخه‌ای که به ما رسیده، اختلافات فاحش دارد که به تعدادی از آنها در لابلای مطالب اشاره می‌شود و بعد از نامه به شرح اجمالی این اختلافات خواهم پرداخت.

قال المجلسی:.... فكتب الرضا(عليه السلام) إليه كتاباً نسخته:

«بسم الله الرحمن الرحيم. إعتصمت بالله. أمّا بعد، فإنّه وصل إلى كتاب أمير المؤمنين فيما أمرني من توفيقه على ما يحتاج إليه ممّا جرّيته و[ما] سمعته في الأُطعمه و الأُشربه و أخذ الأُدويه و الفصد و الحجامه و الحَمَام و النوره و الباه و غير ذلك ممّا يدبّر استقامه أمر الجسد، و قد فسّرت له ما يحتاج إليه، و شرحت له ما يعمل عليه، من تدبير مطعمه و مشربه و أخذ الدواء و فصدّه و حجامته و باهه و غير ذلك ممّا يحتاج إليه من سياسه جسمه، و بالله التّوفيق. أعلم أنّ الله عزّ وجلّ لم يبتل الجسد بداء حتّى جعل له دواء».

«إعلم يا أمير المؤمنين أنّ الله تعالى لم يبتل العبد المؤمن ببلاء حتّى جعل له دواء يعالج به، و لكل صنف من الدّاء صنف من الدواء و تدبير و نعت، و ذلك أنّ الأجسام الإنسانيه جعلت على مثال الملك،

ص: ۳۳۳

---

۱- . يعقوبی تاریخ نگارش این نسخه را همان روز تنظیم عهد نامه ولایتعهدی امام رضا(علیه السلام)؛ یعنی روز دو شنبه هفتم رمضان سال ۲۰۱ هـ - ق نوشته است. [تاریخ یعقوبی، ۲/۴۵۱] و در متن نامه هم به همین تاریخ اشاره شده است.

فملك الجسد هو القلب، و العَمال العروق والأوصال والدماغ، و بيت الملك قلبه و أرضه الجسد، و الأعوان يداه و رجلاه شفتاه و عيناه و لسانه و اذناه، و خزانته معدته و بطنه، و حجاب صدره.

فاليدان عونان يقربان و يبعدان و يعملان على ما يوحي إليهما الملك. والرّجلان تنقلان الملك حيث يشاء.

و العينان تدلّانه على ما يغيب عنه، لأنّ الملك من وراء الحجاب لا يوصل إليه شيء إلاّ بهما، و هما سراجان أيضاً و حضن الجسد و حرزه الأذنان لا يدخلان على الملك إلاّ يوافقهما، لأنهما لا يقدران أن يدخلوا شيئاً حتّى يوحي إليهما فإذا أوحى الملك إليهما أطرق الملك منصتاً لهما حتّى يسمع منهما، ثمّ يجيب بما يريد فيترجم عنه اللسان بأدوات كثيره، منها ریح الفؤاد، و بخار المعدة، و معونه الشّفتين و ليس للشّفتين قوّه إلاّ باللسان، و ليس يستغنى بعضها عن بعض. و الكلام لا بحسن إلاّ بترجيّعه فى الأنف، لأنّ الأنف يزین الكلام كما يزین النافخ فى المزمار و كذلك المنخران، و هما ثقبنا الأنف، يدخلان على الملك ممّا يحب من الرياح الطيّبه، فإذا جاءت ریح تسوء على الملك أوحى إلى اليدين فحجبا بين الملك و تلك الرّيح.

وللملك مع هذا ثواب و عقاب، فعذابه أشدّ من عذاب الملوک الظاهره الفاهره فى الدُّنيا، و ثوابه أفضل من ثوابهم! فأما عذابه به فالحزن، و أمّا ثوابه فالفرح، و أصل الحزن فى الطّحال، و أصل الفرّح فى الثّرب والكليتين، و منهما عرفان موصلان إلى الوجه.

فمن هناك يظهر الفرّح و الحزن، فترى علامتهما فى الوجه. و هذه

العروق كلّها طرق من العمّال إلى الملك و من الملك إلى العمّال، و مصداق ذلك أنّك إذا تناولت الدّواء أدّته العروق إلى موضع الدّاء بإعانتها.

و إعلم يا أميرالمؤمنين أنّ الجسد بمنزله الأرض الطّيبه، متى تعوهدت بالعماره و السّيقي من حيث لا يزداد فى الماء فتغرق. و لا ينقص منه فتعطش، دامت عمارتها و كثر ريعها، و زكى زرعها، و إن تغوفل عنها فسدت، و لم ينبت فيها العشب، فالجسد بهذه المنزله.

و بالتّدير فى الأغذيه والأشربه، يصلح و يصحّ، و تزكو العافيه[فيه] فانظر يا أميرالمؤمنين ما يوافقك، و يوافق معدتك و يقوى عليه بدنك، و يستمرئه من الطّعام فقدّره لنفسك واجعله غذاءك.

و إعلم يا أميرالمؤمنين أنّ كلّ واحده من هذه الطّبائع تحت ما يشاكلها، فاغتذ ما يشاكل جسدك، و من أخذ من الطّعام زياده لم يغذه و من أخذه بقدر لازياده عليه و لا نقص فى غذائه نفعه، و كذلك الماء فسييله أن تأخذ من الطّعام كفايتك فى أيّامه و إرفع يديك منه و بك إليه بعض القرم، و عندك إليه مى ل، فإنّه أصلح لمعدتك و لبدنك أزكى لعقلك و أخفّ لجسمك.

يا أميرالمؤمنين، كل البارد فى الصّيف، والحارّ فى الشّتاه، والمعتدل فى الفصلين على قدر قوّتك و شهوتك و إبدأ فى أوّل الطّعام بأخفّ الأغذيه الّتى يغتذى بها بدنك بقدر عادتك و بحسب طاقتك و نشاطك. و زمانك الّذى يجب أن يكون أكلك فى كلّ يوم عند ما بمضى من النّهار ثمان ساعات أكله واحده، أو ثلاث أكالات فى يومين

تتغدى باكرًا فى أوّل يوم: ثمّ تتعشى، فإذا كان فى اليوم الثانى، فعند مضيّ ثمان ساعات من النهار أكلت واحده ولم تحتج إلى العشاء. وكذا أمرى جدّى محمد(صلى الله عليه وآله) علياً(عليه السلام) فى كلّ يوم وجبه، وفى غده وجبتين، و لكن ذلك بقدر لا يزيد ولا ينقص.

و إرفع يديك من الطعام و أنت تشتهيّه، و لكن شرابك على أثر طعامك من الشّراب الصّافى العتيق ممّا يحلّ شربه، و الذى أنا واصفه فيما بعد.

و نذكر الآن ما ينبغى ذكره من تدبير فصول السنّه و شهورها الرّوميه الواقعه فيها فى كلّ فصل على حده، و ما يستعمل من الأطعمه و الأشربه و ما يجتنب منه، و كيفيّة حفظ الصّحّه من أقاويل القدماء و نعود إلى قول الأئمه عليهم السلام فى صفه شراب يحلّ شربه و يستعمل بعد الطّعام.

ذكر فصول السنه:

أمّا فصل الرّبيع فأنّه روح الأزمان و أوّله «آذار» و عدد أيّامه ثلاثون يوماً، و فيه يطيب اللّيل و النهار، و تلين الأرض. و يذهب سلطان البلغم، و يهيج الدّم، و يستعمل فيه من الغذاء اللطيف و اللّحوم و البيض التيمبرشت، و يشرب الشّراب بعد تعديله بالماء، و يتقى فيه أكل البصل و الثّوم و الحامض، و بحمد فيه شرب المسهل و يستعمل فيه الفصد و الحجامه.

نيسان ثلاثون يوماً، فيه يطول النهار و يقوى مزاج الفصل، و يتحرّك

ص: ٣٣٦



الدمّ و تهبّ فيه الرّياح الشرقيّه، و يستعمل فيه من المآكل المشويّه، و ما يعمل بالخّل و لحوم الصّيّد و يعالج الجماع و التّمريخ بالدهن في الحّمّام، و لا يشرب الماء على الرّيق، و يشمّ الرّياحين و الطّيب.

أيارٍ أحد و ثلاثون يوماً، [و] تصفوفيه الرّياح، و هو آخر فصل الرّبيع، و قد نهى فيه عن أكل الملوّحات و اللّحوم الغليظه كالرؤوس و لحم البقر و اللّبن، و ينفع فيه دخول الحّمّام أوّل النّهار و بكره فيه الرّياضه قبل الغداء.

حزيران ثلاثون يوماً، يذهب فيه سلطان البلغم و الدمّ، و يقبل زمان المرّه الصفراويه و نهى فيه عن التّعب و أكل اللّحم داسماً و الإكثار منه، و شمّ السمك و العنبر، و ينفع فيه أكل البقول الباردة كالهندباء، و بقله الحمقاء و أكل الخضر كالخيار و القثاء، و الشّير خشت، و الفاكهه الرطبه، و إستعمال المحمّضات، و من اللّحوم لحم المعز الثنيّ و الجذع، و من الطّيور الدّجاج و الطيهوج و الدّراج و الألبان و السمك الطريّ.

تمّوز أحد و ثلاثون يوماً، فيه شدّه الحراره و تغور المياه، و يستعمل فيه شرب الماء البارد على الرّيق، و يؤكل فيه الأشياء الباردة الرطبه و يكسر فيه مزاج الشّراب، و تؤكل فيه الأغذيه الطيفه السريعه الهضم، كما ذكر في حزيران و يستعمل فيه من النّور و الرياحين الباردة الرطبه الطيبه الرائحه.

آب أحد ثلاثون يوماً فيه تشدّد السيّموم، و يهيج الرّكام بالليل، و تهبّ الشّمال، و يصلح المزاج بالتبريد و التّريط، و ينفع فيه شرب

اللبن الرائب، و يجتنب فيه الجماع، و المسهل، و يقل من الرّياضه، و يشم من الرّياحين الباردة.

أبلبول ثلاثون يوماً، فيه يطيب الهواء و يقوى سلطان المرّه السّوداء و يصلح شرب المسهل، و ينفع فيه أكل الحلاوات و أصناف اللّحوم المعتدله كالجداء و الحولّى من الضّأن، و يجتنب فيه لحم البقر، و الإكثار من الشواء، و دخول الحمّام، و يستعمل فيه الطيب المعتدل المزاج و يجتنب فيه أكل البطيخ والقنّاء.

تشرين الأول أحد و ثلاثون يوماً، تهبّ الرّياح المختلفه، و يتنفس فيه ريح الصّبا، و يجتنب فيه الفصد و شرب الدّواء، و يحمّد فيه الجماع. و ينفع فيه أكل اللّحم السّمين و الرّمان المرّ و الفاكهه بعد الطّعام، و يستعمل فيه أكل اللّحوم بالتّوابل، و يقلل فيه من شرب الماء، و يحمّد فيه الرّياضه.

تشرين الآخر ثلاثون يوماً، فيه يقطع المطر الموسّمى، و ينهى فيه عن شرب الماء بالليل، و يقلل فيه من دخول الحمّام و الجماع، و يشرب بكره كلّ يوم جرعه ماء حارّ، و يجتنب أكل البقول كالكرفس و النّعناع و الجرجير.

كانون الأول أحد و ثلاثون يوماً، يقوى فيه العواصف، و تشتدّ فيه البرد و ينفع فيه كلّ ما ذكرناه فى تشرين الآخر، و يحذر فيه من أكل الطّعام البارد، و يتّقى فيه الحجامه والقصد، و يستعمل فيه الأغذيه الحارّه القوّه والفعل.

كانون الآخر أحد و ثلاثون يوماً، يقوى فيه غلبه البلغم و ينبغى أن

يتجرّع فيه الماء الحارّ على الريق، و يحمد فيه الجماع، و ينفع الأحساء فيه مثل البقول الحارّه كالكرفس والجرجير و الكراث، و ينفع فيه دخول الحمام أوّل النهار، و التمرّيح بدهن الخيري و ما ناسيه، و يحذر فيه الحلو و أكل السمك الطريّ و اللبن.

شباط ثمانيه و عشرون يوماً، تختلف فيه الرّياح، و تكثر الأمطار، و يظهر فيه العشب، و يجرى فيه الماء فى العود، و ينفع فيه أكل الثّوم و لحم الطّير و الصّبود و الفاكهه اليابسه، و يقلل من أكل الحلاوه، و يحمد فيه كثره الجماع و الحركه و الرّياضه.

صفه الشّراب الذى يحلّ شربه واستعماله بعد الطّعام، وقد تقدّم ذكر نفعه فى ابتدائنا بالقول على فصول السنّه و ما يعتمد فيها من حفظ الصّحّه.

و صفته أن يؤخذ من الزّبيب المنقى عشره أرطال، فيغسل و ينقع فى ماء صاف فى غمره و زياده عليه أربع أصابع، و يترك فى إنائه ذلك ثلاثه أيام فى الشّتاء و فى الصّيف يوماً و ليله. ثمّ يجعل فى قدر نظيفه، و ليكن الماء ماء المسّماء، إن قدر عليه و إلّا فمن الماء العذب الذى ينبوعه من ناحيه المشرق ماءً برّاقاً أبيض خفيفاً، و هو القائل لما يعترضه على سرعه من الشّخونه و البروده، و تلك دلالة على صفه الماء و طبخ حتى ينشف الزّبيب و ينضخ، ثمّ يعصر و يصفى ماؤه و يبرد إلى القدر ثانياً و يؤخذ مقداره بعود و يغلى بنار ليّنه غلياناً ليلاً رقيقاً حتى يمضى ثلاثه و يبقى ثلثه.

ثمّ يؤخذ من غسل النّحل المصفى رطل، فيلقى عليه و يؤخذ

مقداره و مقدار الماء إلى أين كان من القدر، و يغلى حتى يذهب قدر العسل و يعود إلى حدّه و يؤخذ خرقة صفيقه فيجعل فيها زنجبيل وزن درهم، من القرنفل نصف درهم، و من الدّارچينيّ نصف درهم، و من الزّعفران درهم، و من سنبل الطّيب نصف درهم، و من الهند باء مثله، و من مصطكى نصف درهم، بعد أن يسحق الجميع كلّ واحد على حده، و ينخل و يجعل في الخرقة، و يشدّ بخيط شدّاً جيّداً، و تلقى فيه و تمرّس الخرقة في الشّراب بحيث تنزل قوى العقاقير التي فيها، و لا يزال بعاهد بالتّحريك على نار لينه برفق حتى يذهب عنه مقدار العسل، و يرفع القدر و يبرد و يؤخذ مدّه ثلاثه أشهر حتى يتداخل مزاجه بعضه ببعض و حينئذ يستعمل.

و مقدار ما يشرب منه أوقيه إلى أوقيتين من الماء القراح.

فإذا أكلت يا أمير المؤمنين مقدار ما وصفت لك من الطّعام فاشرب من هذا الشّراب مقدار ثلاثه أقداح بعد طعامك، فإذا فعلت لك فقد أمنت بإذن الله تعالى يومك و ليلتك من الأوجاع الباردة المزمنه كالنّقرس، والرّياح، و غير لك من أوجاع العصب و الدّماغ و المعده و بعض أوجاع الكبد و الطّحال و المعاء و الأحشاء.

فإن صدقت بعد ذلك شهوه الماء فليشرب منه مقدار النّصف ممّا كان يشرب قبله فإنّه أصلح لبدن أمير المؤمنين، و أكثر لجماعه، و أشدّ لضيطه، و حفظه، فأنّ صلاح البدن و قوامه يكون بالطّعام و الشّراب، و فساده يكون بهما، فإن أصلحتهما صلح البدن، و إن أفسدتهما فسد البدن.

و إعلم يا أمير المؤمنين أن قوّه النفوس تابعه لأمزجه الأبدان، و أنّ الأمزجه تابعه للهواء، و تتغير بحسب تغير الهواء فى الأمكنه. فإذا برد الهواء مرّه و سخن أخرى تغيرت بسببه أمزجه الأبدان، و أثر ذلك التغير فى الصور، فإذا كان الهواء معتدلاً اعتدلت أمزجه الأبدان، صلحت تصرفات لأمزجه فى الحركات الطبيعیه كالهضم و الجماع و النوم و الحركة و سائر الحركات.

لأدّن الله تعالى بنى الأجسام على أربع طبائع، وهى: المرّتان و الدّم و البلغم و بالجمله حارّان و باردان، قد خولف بينهما فجعل الحارّين ليناً و يابساً، و كذلك الباردین رطباً، يابساً، ثم فرّق ذلك على أربعة أجزاء من الجسد، [و] على الرأس و الصّدر و الشراسيف و أسفل البطن.

و إعلم يا أمير المؤمنين أنّ الرأس و الاذنين و العينين و المنخرين و الفم و الأنف من الدّم، و أنّ الصّدر من البلغم و الرّيح، و الشراسيف من المرّه الصفراء و أنّ أسفل البطن من المرّه السوداء.

و إعلم يا أمير المؤمنين أنّ النوم سلطان الدّماغ، و هو قوام الجسد و قوّته فإذا أردت النوم فليكن اضطجاعك أولاً على شقّك الأيمن، ثم إنقلب على الأيسر و كذلك فقم من مضجعك على شقّك الأيمن كما بدأت به عند نومك.

و عودّ نفسك القعود من اللّيل ساعتين [مثل ما تنام. فإذا بقى من اللّيل ساعتان فأدخل] و أدخل الخلاء لجاجه الإنسان، و لبث فيه بقدر ما تقضى حاجتك و لا تطل فيه، فإنّ ذلك يورث داء القيل.

و إعلم أمير المؤمنين أنّ أجود ما استكت به ليف الأراك، فإنّه يجلو

الأسنان و يطيب النكهه، و يشد اللثه و يسننها، وهو نافع من الحفر إذا كان باعتدال والإكثار منه يرق الأسنان و يززعها، ويضعف أصولها، فمن أراد حفظ الأسنان فليأخذ قرن الأيل محرقاً و كرمازجاً و سعداً و ورداً و سنبل الطيب و حب الآثل أجزاء سواء و ملحاً أندرانياً ربع جزء فيدق الجميع ناعماً و يستن به فإنه يمسك الأسنان، و يحفظ أصولها من الآفات العارضه.

و من أراد أن يبيض أسنانه فليأخذ جزءً من ملح أندراني و مثله زبد البحر فيسحقهما ناعماً و يستن به.

و أعلم يا أمير المؤمنين أن أحوال الإنسان التي بناه الله تعالى عليها و جعله متصرفاً بها فإنها أربعة أحوال: الحاله الأولى لخمس عشره سنه، و فيها شبابه و حسنه و بهاؤه، و سلطان الدم في جسمه.

ثم الحاله الثانيه من خمس و عشرين سنه إلى خمس و ثلاثين سنه، و فيها سلطان المره الصفراء و قوه غلبتها على الشخص، و هي أقوى مايكون، و لا يزال كذلك حتى يستوفى المده المذكوره، و هي خمس و ثلاثون سنه.

ثم يدخل في الحاله الثالثه إلى أن تتكامل مدّه العمر ستين سنه، فيكون في سلطان المره السوداء و هي سن الحكمه و الموعظه و المعرفه و الدرأيه، و إنتظام الأمور، و صحه النظر في العواقب، و صدق الرأى، و ثبات الجأش في التصرفات.

ثم يدخل في الحاله الرابعه. و هي سلطان البلغم، و هي الحاله التي لا يتحول من فساد اللثه و غير ذلك من أوجاع الفم، و كذلك

الحجامه بين الكتفين تنفع من الخفقان الذى يكون من الإمتلاء و الحرارة، والذى يوضع على الساقين قد ينقص من الإمتلاء نقصاً بيناً، و ينفع من الأوجاع المزمنة فى الكلى و المثانة و الأرحام، و يدرّ الطمث، غير أنها تنهك الجسد.

وقد يعرض منها الغشى الشديد، إلا أنّها تنفع ذوى البثور و الدماميل.

و الذى يخفف من ألم الحجامه تخفيف المصّ عند أول ما يضع المحاجم ثم يدرج المصّ قليلاً قليلاً، والثوانى أزيد فى المصّ من الأوائل، و كذلك الثوالث فصاعداً، و يتوقّف عن الشرط حتى يحمزّ الموضع جيّداً بتكرير المحاجم عليه، و يلين المشراط على جلود لئنه، و يمسح الموضع قبل شرطه بالدهن.

وكذلك القصد يمسح الموضع الذى يقصد فيه الدهن، فإنّه يقلّل الألم، و كذلك يلين المشراط و المبضع بالدهن عند الحجامه، و عند الفراغ منها يلين الموضع بالدهن. و ليقطر على العروق إذا فصد شيئاً من الدهن، لئلاّ يحتجب فيضّر ذلك بالمقصود.

و ليعمد القاصد أن يقصد من العروق ما كان فى المواضع القبله اللّحم، لأنّ فى قله اللحم من العروق قله الألم.

وأكثر العروق ألماً إذا فصد جبل الذراع و القيفال، لآتصالهما بالعضل و صلابه الجلد، فأما الباسليق و الأكل فإنهما فى الفصد أقلّ ألماً إذا لم يكن فوقهما لحم.

و الواجب تكميد موضع الفصد بالماء الحارّ ليظهر الدّم، وخاصّه في الشّتاء فإنّه يلين الجلد، ويقلل الألم، و يسهّل الفصد. و يجب في كلّ ما ذكرناه من إخراج الدّم اجتناب النّساء قبل ذلك باثني عشر ساعه.

و يحتجم في يوم صافٍ لا غم فيه و لا ريح شديد و يخرج من الدّم بقدر ما ترى من تعيره، و لا تدخل يومك ذلك الحمّام، فإنّه يورث الدّاء. و صبّ على رأسك و جسدك الماء الحارّ، و لا تفعل ذلك من ساعتك.

و أزيّاك و الحّمّام إذا احتجمت، فإنّ الحمّى الدائمة يكون فيه، فإذا اغتسلت من الحمامه فخذ خرقة مرغرى فألقها على محاسنك، أو ثوباً ليناً من فزّاً و غيره، و خذ قدر حمّصه من الترياق الأ-كبر و إشربه إن كان شتاء و إن كان صيفاً فاشرب السّكنجين العنصليّ، و أمزجه بالشّراب المفرّح المعتدل، و تناوله أو بشراب الفاكهه.

وإن تعذّر ذلك فشراب الأترج فإن لم تجد شيئاً من ذلك فتناوله بعد عركه ناعماً تحت الإنسان، و إشرب عليه جرع ماء فائز.

وإن كان في زمان الشّتاء والبرد فاشرب عليه السّكنجين [العنصليّ] العسليّ فإنّك منى فعلك ذلك أمنت من اللّقوه و البرص و البهق و الجدّام بإذن الله تعالى و إمنصّ من الرّمان المرّ، فإنّه يقوى النّفس، و يحيى الدّم، و لا تأكل طعاماً مالحاً بعد ذلك بثلاث ساعات، فإنّه يخاف أن يعرض من ذلك الجرب.

و إن كا شتاء فكل من الطّباهيح إذا احتجمت، و إشرب عليه من



الشَّراب المذكى الذى ذكرته أولاً، وإدّهن بدهن الخيرى أو شىء من المسك و ماء ورد، و صبّ منه على هامتك ساعه فراغك من الحجامة.

و أمّا فى الصّيف فإذا احتجمت فكل السّكباح و الهلام و المصوص أيضاً و الحامض عنها ما بقى إلّا إلى الهرم، و نكدعيش، و ذبول، نقص فى القوّه، و فساد فى كونه و نكته أنّ كل شىء كان لا يعرفه حتّى ينام عند القوّه، و يسهر عند النوم، و لا يتذكر ما تقدّم، و ينسى ما يحدث فى الأوقات و يذبل عوده، و يتغيّر معهوده، و يجفّ ماء رونقه و بهائه، و يقلّ نبت شعره و أظفاره، و لا يزال جسمه فى إنعكاس و إدبار ما عاش، لأنّه فى سلطان المرّه البلغم، و هو بارد و جامد، فيجموده و برده يكون فناء كلّ جسم يسنولى عليه فى آخر القوّه البلغميّة.

و قد ذكرت لأميرالمؤمنين جميع ما يحتاج إليه فى سياسه المزاج و أحوال جسمه و علاجه.

و أنا أذكر ما يحتاج إلى تناوله من الأغذيه و الأدوية، و ما يجب أن يفعله فى أوقاته. فإذا أردت الحجامة فليكن فى اثنى عشره ليله من الهلال إلى خمس عشره، فإنّه أصحّ لبدنك، فإذا انقضى الشّهر فلا تحتجم، إلّا أن تكون مضطراً إلى ذلك. و هو لأنّ الدّم ينقص فى نقصان الهلال. و يزيد فى زيادته.

و لتكن الحجامة بقدر ما مضى من السّنين. ابن عشرين سنه يحتجم فى كلّ عشرين يوماً، و ابن الثلاثين فى كلّ ثلاثين يوماً

مرّه واحده و كذلك من بلغ من العمر أربعين سنه يحتجم فى كلّ أربعين يوماً [مرّه] و ما زاد فبحسب ذلك.

و إعلم يا أميرالمؤمنين أنّ الحجامه إنّما تأخذ دمها من صغار العروق المبتوثه فى اللحم، و مصداق ذلك ما أذكره أنّها لا تضعف القوّه كما يوجد من الضّعف عند الفصد.

و حجامه لنقره تنفع من ثقل الرّأس، و حجامه الأخدعين تخفّف عن الرّأس و الوجه و العينين، و هى نافعه لوجع الأضراس.

و ربّما ناب الفصد عن جميع ذلك، و قد يحتجم تحت الذّقن لعلاج القلاع فى الفم و صبّ على هامتك دهن البنفسج بماء الورد و شىء من الكافور، و إشرب من ذلك الشّراب الذى وصفته لك بعد طعامك، و إيّاك و كثره الحركه و الغضب و مجامعه النّساء ليومك.

و إحذر يا أميرالمؤمنين أن تجمع بين البيض و السمك فى المعده فى وقت واحد فإنّهما متى إجتمعا فى جوف الإنسان ولد عليه النّقرش و القوالنج و البواسير و وجع الأضراس.

و اللّبن و التّبيذ الذى يشربه أهله إذا اجتمعا ولد المقرس و البرص، و مداومه أكل البيض يعرض منه الكلف فى الوجه، و أكل المملوحه و اللحمان المملوحه و أكل السّيمك المملوح بعد الفصد و الحجامه يعرض منه البهق و الجرب، و أكل كليه الغنم و أجواف الغنم يغيّر المثانه.

و دخول الحّمّام على البطنه يولد القولنج، و الإغتسال بالماء البارد

بعد أكل السمك يورث الفالج، و أكل الأ-ترج بالليل يقلب العين، و يوجب الحول. وأتيان المرأه الحائض يورث الجذام فى الولد، و الجماع من غير إهراق الماء على أثره يوجب الحصاه.

و الجماع بعد الجماع من غير فصل بينهما بغسل يورث للولد الجنون، و كثره أكل البيض و إدمانه يولد الطحال و رباحاً فى رأس المعده و الإمتلاء من البيض المسلوق يورث الرّبو والإنبهار، و أكل اللحم النّي يولد الدّود فى البطن.

و أكل لتين يقمل منه الجسد إذا أدمن عليه، و شرب الماء البارد عقيب الشىء الحارّ أو الحلاوه يذهب بالأسنان، و الإكثار من أكل لحوم الوحش و البقر يورث تغير العقل، و تحير الفهم، و تبلد الدّهن، و كثره النّسيان.

وإذا أردت دخول الحّمّام و أن لا تجد فى رأسك ما يؤذيك فابدأ قبل دخولك بخمس جرع من ماء فاتر، فإنّك تسلم- إنشاء الله تعالى- من وجع الرأس والشّقيقه. وقيل: خمس مرّات يصبّ الماء الحارّ عيه عند دخول الحّمّام.

و أعلم يا أمير المؤمنين أنّ الحمام ركّب على تركيب الجسد: للحّمّام أربعة بيوت مثل أربع طبائع الجسد:

البيت الأوّل بارد يابس، والثّانى بارد رطب، و الثّالث حارّ رطب، و الرّابع حارّ يابس. و منفعه عظيمه، يؤدى إلى الاعتدال، وينقى الدّرن، ويلين العصب و العروق، ويقوى الأعضاء، الكبار، و يذيب الفضول، و يذهب العقن.

فإذا أردت أن لا يظهر في بدنك بثره و لا غيرها فابدء و لا شقاق و لا سواد فاغتسل بالماء البارد قبل أن تتنور.

و من أراد دخول الحمام للثوره فليجنب الجماع قبل ذلك باثنتي عشره ساعه وهو تمام يوم، وليطرح في الثوره شيئاً من الصبر و الأفاقيا والحضض، أو يجمع ذلك، و يأخذ منه اليسير إذا كان مجتمعاً أو متفرقاً، و لا يلقى في الثوره شيئاً من ذلك حتى تماث الثوره بالماء الحارّ الذي طبخ فيه يابونج و مرز نجوش أو ورد بنفسج يابس، أو جميع ذلك أجزاء يسيره، مجموعاً أو متفرقه، بقدر ما يشرب الماء رائحته و ليكن الزرنج مثل سدس الثوره.

وبدلك الجسد بعد الخروج منها بشيء يقلع رائحتها كورق الخوخ و ثجير العصفور و الحنّاء و الورد و السنبل مفرده أو مجتمعه.

و من أراد أن يأس إحراق الثوره فليقلل من تقليبيها، و ليبادر إذا عملت في غسلها، أن يمسح البدن بشيء من دهن الورد. فإن أحرقت البدن و العياذ بالله- يؤخذ عدس مقشّر، يسحق ناعماً، و يداف في ماء ورد و خلّ، يطلى به الموضع الذي أثرت فيه الثوره، فإنّه يبرأ بإذن الله تعالى. والذى يمنع من آثار الثوره في الجسد هو أن بدلك الموضع بخل العنب العنصل الثقيف و دهن الورد دلکا جيداً.

و من أراد أن لا يشتكى مئانته فلا يحبس البول و لو على ظهر دابّته.

و من أراد أن لا يؤذبه معدته فلا يشرب بين طعامه ماء حتى يفرغ و من فعل ذلك رطب بثنه و ضعف معدته، و لم يأخذ العروق قوه الطعام، فإنّه يصبر في المعده فجاً إذا صبّ الماء على الطعام أولاً فأولاً.

و من أراد أن لا يجد الحصاه و عسر البول فلا يحبس المنى عند نزول الشهوه، و لا بطل المكث على النساء.

و من أراد أن يأمن من وجع السيفل و لا يظهر به وجع البواسير فليأكل كلَّ ليله سبع ثمرات برنى بسمن البقر، و يدهن بين أنثيه بدهن زنيق خالص.

و من أراد أن يزيد في حفظه فليأكل سبع مثاقيل زنبياً بالغداه على الرقيق. و من أراد أن يقل نسيانه و يكون حافظاً فليأكل كلَّ يوم ثلاث قطع زنجبيل مربى بالعسل، و يصطبغ بالخردل مع طعامه في كل يوم.

و من أراد أن يزيد في عقله يتناول كلَّ يوم ثلاث هليلجات بسكر أبلوج.

و من أراد أن لا ينشق ظفره و لا يميل إلى الصفرة و لا يفسد حول ظفره.

فلا يقلم أظفاره إلا يوم الخميس. و من أراد أن لا يؤلمه أذنه فليجعل فيها عند اليوم قطنه.

و من أراد ردع الزكام مدّه أيام الشتاء فليأكل كلَّ يوم ثلاث لقم من الشهد.

و أعلم يا أمير المؤمنين أنّ للعسل دلائل يعرف بها نفعه من ضرّه، و ذلك أنّ منه شيئاً إذا أدركه الشّم عطش، و منه شيء يسكر، و له عند الدّوق حرقه شديده فهذه الانواع من العسل قاتله.

ولا- يؤخر شم النرجس، فإنه يمنع الزكام في مده أيام الشتاء، وكذلك الحبه السوداء. وإذا خاف الإنسان الزكام في زمان الصيف فليأكل كل يوم خياره و ليحذر الجلوس في الشمس.

من خشى الشقيقه و الشوصه فلا- يؤخر أكل السمك الطرى صيفاً و شتاءً و من اراد أن يكون صالحاً خفيف الجسم [واللحم] فليقلل من عشائه بالليل. و من اراد أن لا يشتكى سرته فليد منها متى دهن رأسه.

و من اراد أن لا- تنشق شفته و لا تخرج فيها باسور فليدهن حاجيه من دهن رأسه. و من اراد أن لا تسقط أذناه ولهاته فلا يأكل حلواً حتى يتغرغر بعده بخل. و من اراد أن لا يصيبه البرقان فلا يدخل بيتاً في الصيف أول ما يفتح بابه، و لا يخرج منه أول ما يفتح بابه في الشتاء غدوه.

و من اراد أن لا يصيبه ريح في بدنه فليأكل الثوم كل سبعة أيام مره.

و من اراد أن لا تفسد أسنانه فلا يأكل حلواً إلا بعد كسره خبز.

و من اراد أن يستمرء طعامه فليستك بعد الأكل على شقه الأيمن ثم ينقلب بعد ذلك على شقه الأيسر حتى ينام.

و من اراد أن يذهب البلغم من بدنه و ينقصه فليأكل كل يوم بكره شيئاً من الجوارش الحريف، و بكثر دخول الحمام، و مضاجعه النساء، و الجلوس في الشمس و يجتنب كل بارد من الأغذيه، فإنه يذهب البلغم و يحرقه.

و من اراد أن يطفىء لهب الصفراء فليأكل كل يوم شيئاً رطباً بارداً، و

يروّح بدنه، ويقلّ الحرّكه، ويكثر النَّظر إلى من يحبّ.

ومن أراد أن يحرق السّوداء فعليه بكثره القيء و فصد العروق و مداومه الثّوره.

و من أراد أن يذهب بالزّيح الباردة فعليه بالحقنه و الأدهان اللّينه على الجسد و عليه بالتكميد بالماء الحارّ فى الآبزن [و يجتنب كلّ بارد، و يلزم كلّ حارّ نّين].

و من أراد أن يذهب عنه البلغم فليتناول بكره كلّ يوم من الأ طريفل الصّغير مثقالاً واحداً.

و إعلم يا أمير المؤمنين أنّ المسافر ينبغي له أن يتحرّز بالحرّ إذا سافر و هو ممتلىء من الطّعام و لا خالى الجوف، و ليكن على حدّ الاعتدال، و ليتناول من الأعذيه الباردة مثل القريص و الهلام و الخلّ و الزّيت و ماء الخصرم و نحوذلك من الأطعمه الباردة.

و إعلم يا أمير المؤمنين أنّ السّير فى الحرّ الشّديد ضارّ بالأبدان المنهوكه إذا كانت خاليه عن الطّعام، و هو نافع فى الأبدان الخصبه.

فأمّا صلاح المسافر و دفع الأذى عنه فهو أن لا يشرب من ماء كلّ منزل برده إلّا بعد أن يمزجه بماء المنزل ألذى قبله [أو] شراب واحد غير مختلف يشويه بالمياه [على الأهواء] على اختلافها. و الواجب أن يتزوّد المسافر من ترابه بلده و طينته التى ربّى عطيتها، و كلّما ورد إلى منزل طرح فى إنائه ألذى يشرب منه الماء شيئاً من الطين ألذى تزوده من بلده، و يشوب الماء و الطين فى الآنيه بالتحريك، و يؤخّر قبل شربه

حتى يصفو صفاءً جيّداً.

وخير الماء شرباً لمن هو مقيم أو مسافر ما كان ينبوعه من الجهة المشرّقة من الخضيف الأبيض. وأفضل المياه ما كان مخرجها من مشرق الشّمس الصّيفي، وأصحّها وأفضلها ما كان بهذا الوصف الذي نبع منه و كان مجراه في جبال الطّين، وذلك أنّها تكون في الشّتاء بارده و في الصّيف ملينه للبطن نافعه لأصحاب الحرارة.

و أمّا الماء المالح و المياه الثّقيله فإنها يبس البطن. و مي اه التّلوج و الجليد رديّه لسائر الأجساد، و كثيره الضرر جدّاً و أمّا مي اه السّيحب فإنّها خفيفه عذبه صافيه نافعه للأجسام إذا لم بطل خزنها و حبسها في الأرض و أمّا مي اه الجبّ فإنها عذبه صافيه نافعه إن دام جريها و لم يدم حبسها في الأرض.

و أمّا البطائح و السّباح فإنها حارّه غليظه في الصّيف لركودها و دوام طلوع الشّمس عليها وقد يتولّد من دوام شربها المرّه الصفراويه و تعظم به أطحلتهم.

وقد وصفت لك يا أمير المؤمنين فيما تقدّم من كتابي هذا ما فيه كفايه لمن أخذ به و أنا أذكر أمر الجماع فلا تقرب النّساء من أوّل اللّيل صيفاً و لا شتاءً وذلك لأنّ المعده و العروق تكون ممتلئه و هو غير محمود و يتولد منه القولنج و القالج و اللّقوه و النّفوس و الحصاه و التقطير و الفتق و ضعف البصر و رفته. فإذا أردت ذلك فليكن في آخر اللّيل، فإنّه أصلح للبدن، و أرجى للولد، و أزكى للعقل في الولد الذي يقضى الله بينهما.

ص: ٣٥٢



ولا تجماع إمرأه حتى تلاعبها، وتكثر ملاحظتها، وتغمر ثدييها، فإنك إذا فعلت ذلك غلبت شهوتها و اجتمع ماؤها، لأن ماءها يخرج من ثدييها، والشهوة تظهر من وجهها وعينيها، و إشتهت منك مثل الذي تشتهي منها. ولا تجماع النساء إلا و هي طاهره.

فإذا فعلت ذلك فلا تقم قائماً. ولا تجلس جالساً، ولكن تميل على يمينك ثم إنهض للبول إذا فرغت من ساعتك شيئاً، فإنك تأمن الحصاه بإذن الله تعالى. ثم اغتسل و اشرب من ساعتك شيئاً من الموميائي شراب العسل أو بعسل منزوع الرغوه، فإنه يرد من الماء مثل الذي خرج منك.

و أعلم يا أمير المؤمنين أن جماعهنّ و القمر في برج الحمل أو الدلو من البروج أفضل، و خير من ذلك أن يكون في برج الثور، لكونه شرف القمر.

ومن عمل فيما وصفت في كتابي هذا و دبر به جسده أمن بإذن الله تعالى من كل داء، و صحّ جسمه بحول الله وقوته، فإن الله تعالى يعطى العافية لمن بشاء، و يمنحها إياه و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. (١)

ص: ٣٥٣

(۱)

قال الكليني وغيره: ((۲)) على بن إبراهيم، عن ياسر، قال: لما خرج المأمون من خراسان يريد بغداد و خرج الفضل ذوالرياستين و خرجنا مع أبي الحسن (عليه السلام) ورد على الفضل بن سهل ذى الرياستين كتاب من أخيه الحسن بن سهل و نحن فى بعض المنازل: أتى نظرت فى تحويل السنه فى حساب النجوم فوجدت فيه أنك تذوق فى شهر كذا و كذا يوم الأربعاء حرّ الحديد و حرّ النار و أرى أن تدخل أنت و أمير المؤمنين و الرضا الحّمّام فى هذا اليوم و تحتجم فيه و تصبّ على يديك الدّم ليزول عنك نحسه، فكتب ذو الرياستين إلى المأمون بذلك و سأله أن يسأل أبا الحسن ذلك، فكتب المأمون إلى أبي الحسن يسأله ذلك، فكتب إليه أبو الحسن:

«لست بدخل الحّمّام غدًا ((۳)) ولا أرى لك ((۴)) و لا للفضل أن تدخل!، الحمام غدًا ((۵)).»

فأعاد عليه الرّقعہ مرّتين، فكتب إليه أبو الحسن:

ص: ۳۵۴

- 
- ۱- باتوجه به اینکه کشته شدن سهل در اواخر سال ۲۰۲ ق می باشد، [تاریخ یعقوبی، ۲/۴۵۱]؛ لذا تاریخ احتمالی نگارش این نامه نیز اواخر همان سال است.
  - ۲- حدیث طولانی بود لذا مابه قدر نیاز آنرا مختصر نمودیم.
  - ۳- آخر نامه در الارشاد و الروضه و مناقب.
  - ۴- عیون: «یا امیر المؤمنین أن تدخل الحّمّام غدًا و أرى أن يدخل...».
  - ۵- أصول الكافي، ۱/۵۵۶-۵۵۷؛ عیون أخبار الرّضا، ۲/۱۶۳؛ الإرشاد، صص ۳۱۳-۳۱۴ به نقل از کلینی؛ روضه الواعظین، ۱/۲۷۲؛ مناقب، ۴/۳۷۶؛ إعلام الوری، صص ۳۲۳-۳۲۴.

«(۱) یا امیر المؤمنین! لست بداخل غداً الحَمَامِ فَإِنِّي رأيت رسول الله (صلى الله عليه و آله) فى هذه اللَّيْلَةِ فى النَّوْمِ فقال (۲) لى: «يا على لا تدخل الحَمَامِ غداً، و لا أرى لك (۳) و لا للفضل أن تدخل الحَمَامِ غداً». (۴)»

### ۹- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن عبید، درباره ی عدم رؤیت خداوند:

قال الكليني و الصدوق عنه: (۵) أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن سيف، عن محمد بن عبید (۶) قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا (عليه السلام) أسأله عن الرؤيه و ما ترويه العامه و الخاصه و سألته أن يشرح لى ذلك، فكتب بخطه:

«إتفق الجميع لا- تمنع بينهم أن المعرفة من جهة الرؤيه ضروره فإذا جاز أن يرى الله بالعين وقعت المعرفة ضروره ثم لم تخل تلك المعرفه من أن تكون إيماناً أو ليست بإيمان فإن كانت تلك المعرفة من جهة الرؤيه إيماناً فالمعرفه التى فى دار الدين من جهة الإكتساب ليست

ص: ۳۵۵

۱- در منابع دیگر: نیست.

۲- عيون: يقول.

۳- در منابع دیگر: یا امیر المؤمنین.

۴- أصول الكافي، ۱/۵۵۶-۵۵۷؛ عيون اخبار الرضا، ۲/۱۶۳؛ الإرشاد، ۳۱۳-۳۱۴ به نقل از كلينى؛ روضه الواعظين، ۱/۲۷۲؛ مناقب، ۴/۳۷۶؛ إعلام الوری، صص ۳۲۳-۳۲۴.

۵- توحيد: حدَّثنا على بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله، قال: حدَّثنا محمد بن يعقوب، قال: حدَّثنا... ادامه ی حدیث.

۶- همان: عبیده.

بإيمان لأنها ضدّه، فلا يكون في الدنّيا مؤمن (١) لأنهم لم يروا الله عزّذ كره و أن لم تكن تلك المعرفة التي من جهة الرّؤية أيّماناً لم تخل هذه المعرفة التي من جهة الإكتساب أن تزول و لا تزول في المعاد فهذا دليل على أن الله عزّ وجلّ لا يرى بالعين إذ العين تؤدّي إلى ما وصفناه (٢)». (٣)

#### ١٠- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی طاهر بن حاتم درباره ی توحید

قال الكليني: (٤) على بن محمد، عن سهل بن زياد، عن طاهر بن حاتم في حال إستقامته (٥) أنه كتب إلى الرّجل: ما ألدّى لا يجتراً في معرفه الخالق بدونه؟ فكتب إليه:

«لم يزل عالماً و سامعاً و بصيراً و هو الفعّال لما يريد». (٦)

#### ١١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی فتح بن يزيد درباره ی توحید:

قال الصّيدوق: حدّثنا على بن أحمد بن محمد بن عمران الدّقاق رحمه الله، قال حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفيّ، قال: حدّثنا محمّد بن إسماعيل البرمكي، قال: حدّثني علي بن العباس، قال: حدّثني جعفر بن محمّد الأشعريّ، عن فتح بن يزيد الجرجانيّ، قال: كتبت إلى أبي الحسن الرّضا (عليه السلام) أسأله عن

ص: ٣٥٦

١- همان: أحد مؤمناً.

٢- همان: وصفنا.

٣- أصول الكافي، ١/١٥٠؛ كتاب التّوحيد، صص ١٠٩-١١٠ به نقل از كليني.

٤- حديث را به قدر نیاز مختصر نموديم.

٥- منظور از امام، امام رضا (عليه السلام) است، چونکه طاهر نموديم. بن حاتم: اصحاب او بود که بعدها غالی شد. [مصحح]

٦- أصول الكافي، ١/١٤٠.

شيء من التوحيد فكتب إلى بخطه - قال جعفر: وإن فتحاً أخرج إلى الكتاب فقرأته بخط أبي الحسن (عليه السلام): (١)

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الملهم عباده الحمد، (٢) و فاطرهم على معرفه ربوبيته، الدال على وجوده يخلقه، و بحدوث خلقه على أزله، و بأشباههم على أن لا شبه له، المستشهد آياته على قدرته، الممتنع (٣) من الصفات ذاته و من الأبصار رؤيته، و من الأوهام الإحاطه به، لا أمد لكونه، و لا غاية لبقائه، لا يشمله (٤) المشاعر و لا يحجمه (٥) الحجاب، فالحجاب بينه و بين خلقه، (٦) لإمتناعه ممّا يمكن في ذواتهم و لا يمكن ذواتهم ممّا يمتنع منه ذاته، و لا - فتراق الصّانع و (٧) المصنوع و الرّب و (٨) المربوب، و الحادّ و (٩) المحدود،

ص: ٣٥٧

١- ابتدای این نامه الحمد لله الملهم... تا جوائل الأوهام، مربوط به خطبه ی امیرالمؤمنین در کوفه است. [نک، أصول الكافي، صص ١٩٣-١٩٤]، همچنين ادامه ی نامه نیز: «أول الدّيانة به معرفه»... تا آخر نامه: «فوق ما يصفه الواصفون»، متعلق به نامه ی امام کاظم (عليه السلام) به فتح بن عبدالله است [نک، أصول الكافي، ١/١٩٤-١٩٥].

٢- الكافي، حمده.

٣- همان: الممتنع.

٤- همان: تشمله.

٥- همان: تحجبه.

٦- همان: خلقه إيّاهم.

٧- همان: من.

٨- ([٨]) همان.

٩- همان.

أحد ((١)) لا بتأويل عدد، الخالق لا بمعنى حركه ((٢)) السميع لا بأداه، البصير لا بتفريق أله، الشاهد لا بمماسه، ((٣)) البائن لا يبراح مسافه! الباطن لا باجتان، ((٤)) لا بمحاذ،! ((٥)) ألقى قد حسرت دون كنهه الأبصار و إمتنع وجوده جوائل الأوهام! أول الديانه معرفته، و كمال المعرفه توحيده، و كمال التوحيد ((٦)) نفى الصفات عنه، الشهاده كل صفه أنها غير الموصوف، و شهاده الموصوف أنه غير الصّفه، و شهادتهما جميعاً ((٧)) على أنفسهما بالبينه! الممتنع منها الأزل فمن وصف الله فقد عده و من حده فقد عدّه، و من عده فقد أبطل أزله، و من قال: كيف فقد إستوصفه، ((٨)) و من قال: على م فقد حملة، ((٩)) و من قال: أين فقد أخلى منه، و من قال: إلى م فقد وقته، عالم إذ لا معلوم، و خالق إذ لا مخلوق، و ربّ إذ لا مربوب، ((١٠)) و إله إذ لا مألوه! و كذلك يوصف ربّنا، و هو فوق ما يصفه الواصفون. ((١١))

ص: ٣٥٨

- ١- همان: الواحد.
- ٢- همان: والبصير لا بالأراده و السميع لا بتفريق أله.
- ٣- همان: و الظاهر البائن لا بتراخي مسافه.
- ٤- همان: نيست.
- ٥- همان: قد حسر كنهه نوافذ الأبصار و قمع وجوده جوائل الأوهام.
- ٦- همان: توحيده.
- ٧- همان: بالتثنيه.
- ٨- ([٨]) همان: و من قال: قيم؟ فقد ضمّه.
- ٩- همان: جهله.
- ١٠- همان: نيست.
- ١١- كتاب التوحيد، صص ٥٦-٥٧.

## ١٢- املاء امام(عليه السلام) به محمد بن زياد، درباره ی توحيد:

قال الصدوق: حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصيْفَارِ، عن سهل بن زياد، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن زيد، قال، جئت الرضا(عليه السلام) عن التوحيد، فأملى عليّ:

«الحمد لله فاطر الأشياء إنشأها، وابتدعها ابتداءً بقدرته وحكمته لا من شيء فيبطل الاختراع، ولا لعله فلا يصح الابتداء خلق ما شاء كيف شاء، متوحّداً بذلك لإظهار حكمته وحققه ربوبيته، لا تضبطه العقول، ولا تبلغه الأوهام ولا تدركه الأبصار، ولا يحيط به مقدار، عجزت دونه العباره و كَلَّتْ دونه الأبصار، و ضلّ فيه تصارييف الصّفات، إحتجب بغير حجابٍ محبوبٍ. و استتر بغير سترٍ مستورٍ، عرف بغير رؤيه و وصف بغير صورهِ، و نعمت بغير جسم، لا إله الله الكبير المتعال». (١)

## ١٣- املاء امام(عليه السلام) به احمد بن محمد بن أبي نصر بزنطى درباره ی جبر و اختيار:

قال الصدوق: حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنهما، قال حدثنا سعد بن عبد الله: عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطى، عن أبي الحسن الرضا(عليه السلام)، قال: قلت له: إنّ أصحابنا بعضهم يقولون بالجبر و بعضهم بالاستطاعه، فقال لى: أكتب:

ص: ٣٥٩

«قال الله تبارك و تعالی: یا ابن آدم بمشیتتی كنت أنت ألدی تشاء لنفسك ما تشاء، و بقوتی أدیت إلی فرائضی و بنعمتی قویت علی معصیتی، جعلتك سمیعاً بصیراً قویاً، ما أصابك من حسنه فمن الله، و ما أصابك من سیئه فمن نفسك، و ذلك أنا أولى بحسناتك منك و أنت أولى بسیئاتك منی، و ذلك أنى لا أسأل عمّا أفعل و هم یسألون؛ قد نظمت لك كل شیء ترید» (۱)

#### ۱۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حمدان بن سلیمان درباره ی افعال بندگان:

قال الصّیدوق: حدثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النّیسابوری العطار رضی الله عنه، قال حدّثنا علی بن محمّد بن قنیه النّیسابوری، عن حمدان بن سلیمان، قال: كتبت إلی الرضا(علیه السلام) أسأله عن أفعال العباد أ مخلوقه هی أم غیر مخلوقه، فكتب(علیه السلام):

«أفعال العباد مقدره فی علم الله عزّ وجلّ قبل خلق العباد بألفی عام» (۲)

#### ۱۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی احمد بن محمّد بن أبی نصر در تفسیر آیه ی {فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...}:

قال الصفار و الكلینی:

حدّثنا احمد بن محمد، عن احمد بن أبی نصر قال:

ص: ۳۶۰

---

۱- کتاب التّوحید، ص ۳۳۸.

۲- کتاب التّوحید، ص ۴۱۶؛ عیون أخبار الرضا، ۱/۱۳۶.



كتبت إلى الرضا(عليه السلام) كتاباً فكان في بعض ما كتبت إليه قال الله عز وجل {فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} (١) وقال الله {وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ} (٢) فقد فرضت عليهم المسئلة ولم يفرض عليكم الجواب: قال: قال الله عز وجل «فإن لم يستجبوا لك فأعلم أنما يتبعون أهوائهم و من اضلّ ممّن اتبع هويّه» (٣) بغير هدى من الله». (٤)

## ١٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی احمد بن محمد بن ابی نصر درباره ی آیه ی {فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...}:

قال العياشى: عن أحمد بن محمد، قال: كتب إلى أبو الحسن الرضا(عليه السلام):

«عافانا الله و إياك أحسن عافيه، إنّما شيعتنا من تابعنا و لم يخالفنا، و اذا خفنا خاف و إذا أمنا أمن قال الله: {فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} (٥) قال: {فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ} (٦) الآية، فقد فرضت عليكم المسئلة و الرد

ص: ٣٦١

١- النحل/٤٣.

٢- التوبة/١٢٢.

٣- القصص/٥٠.

٤- بصائر الدرجات، صص ٩ و ٣٨؛ أصول الكافي، ١/٢٦٩-٢٧٠.

٥- النحل/٤٣.

٦- التوبة/١٢٢.

إلينا، و لم يفرض علينا الجواب، أو لم تنهوا عن كثره المسائل (١) فأبيتم أن تنتهوا! إيّاكم و ذاك فإنه إنّما هلك من كان قبلكم بكثره سؤالهم لأنبيائهم، قال الله: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ} (٢). (٣)

## ١٧- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی یونس و هشام بن ابراهیم:

قال القمّي: حدّثنی محمّد بن علی بن بلال عن یونس، قال: اختلف یونس و هشام بن ابراهیم فی العالم ألدی أتاه موسى(عليه السلام) أيهما كما أعلم و هل يجوز أن يكون علی موسى حجّه فی وقته و هو حجّه الله علی خلقه فقال قاسم، الصيقل: فكتبوا ذلك إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام) يسألونه عن ذلك، فكتب فی الجواب:

«أتى موسى العالم فأصابه و هو فی جزيره من جزائر البحر إمّا جالساً و إمّا متكئاً فسلم عليه موسى فأنكر السلام إذ كان بأرض ليس فيها سلام قال: من أنت؟ قال: أنا موسى بن عمران، قال: أنت موسى بن عمران ألدی كلمه الله تكليماً؟ قال: نعم، قال: فما حاجتك؟ قال: جئت أن تعلمني مما علمت رشداً قال: إنني و كلت بأمر لا تطيقه و و كلت أنت بأمر لا أطيقه، ثمّ حدّثه العالم بما يصيب آل محمّد من البلاء و كيد الأعداء حتّى اشتدّ بكماؤهما ثم حدّثه العالم عن فضل آل محمّد حتّى جعل موسى يقول: يا ليتني كنت من آل محمّد، و حتّى ذكر

ص: ٣٦٢

١- البرهان: «فأنبئهم».

٢- المائدة/١٠١.

٣- تفسير العياشي، ٢/٢٦١؛ تفسير البرهان، ٢/٣٧١.

فلاناً و فلاناً و فلاناً و مبعث رسول الله (صلى الله عليه و آله) إلى قومه و ما يلقي منهم و من تكذيبهم إياه و ذكر له من تأويل هذه الآية {وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ} (١) حين أخذ الميثاق عليهم فقال له موسى: {هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا} (٢) فقال الخضر: {إِنَّكَ لَنْ تَسِيءَ تَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا} (٣) فقال موسى (عليه السلام) {سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا} (٤) {فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا} (٥) يقول لا- تسألني عن شيء أفعله و لا تنكره على حتى أنا أخبرك بخبره قال: نعم، فمروا ثلاثتهم حتى انتهوا إلى ساحل البحر و قد شحنت سفينه و هي تريدان تعبر فقال لأرباب السفينه: تحملوا هؤلاء الثلاثة نفر فإنهم قوم صالحون، فحملوهم فلما جنحت السفينه فى البحر قام الخضر إلى جوانب السفينه فكسرها و أحشاها بالخرق و الطين، فغضب موسى غضباً شديداً و قال الخضر: {أَخْرَفْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا} (٦) قال له الخضر (عليه السلام): {أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ

ص: ٣٦٣

- ١- الأنعام/١١٠.
- ٢- الكهف/٦٥.
- ٣- همان /٦٦.
- ٤- همان/٦٨.
- ٥- همان: ٦٩.
- ٦- همان: ٧٠.

تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا} (١) قال موسى: {لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا} (٢) فخرجوا من السَّفِينَةِ فمروا فنظر الخضر إلى غلام يلعب بين الصَّبِيانِ حسن الوجه كأنه قطعه قمر في أذنيه درتَان، فتأمله الخضر ثم أخذه فقتله، فوثب موسى على الخضر و جلد به الأرض فقال: {أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا} (٣) فقال الخضر: {قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا} (٤) قال موسى: {قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ} بالعشي تسمى الناصره و إليها ينتسب النَّصَارَى و لم يضيفوا أحداً قطَّ و لم يطعموا غريباً فاستطعموهم فلم يطعموهم و لم يضيفوهم فنظر الخضر (عليه السلام) إلى حائط قد زال لينهدم فوضع الخضر يده عليه و قال: قم ياذن الله فقام فقال موسى: لم ينبغ لك أن تقيم الجدار حَتَّى يطعمونا و يأوونا وهو قوله: {لَوْ شِئْتُمْ لَأْتَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا} (٥) فقال له الخضر: {هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا أَمَّا السَّفِينَةُ} (٦) التي فعلت بها ما فعلت فإنها كانت لقوم {لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ

ص: ٣٦٤

- ١- همان: ٧١.
- ٢- همان: ٧٢.
- ٣- همان: ٧٣.
- ٤- همان: ٧٤.
- ٥- همان: ٧٧.
- ٦- همان ٧٧.

فَأَرَدْتُ أَنْ أُعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ { (١) } اى ورا السفينه { مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ } { (٢) } صالحه (غصباً) كذا نزلت و إذا كانت السفينه معيوبه لم يأخذ منها شيئاً { وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ } { (٣) } و طبع كافراً، كذا نزلت، فنظرت إلى جبينه و عليه مكتوب طبع كافراً { فَخَشِنَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا } { (٤) } فأبدل الله لوالديه بنتاً و ولدت سبعين نبياً، و أمّا الجدار الذى أقمته { فَكَانَ لِلْغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا - إلى قوله - ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا } { (٥) } . { (٦) }

### ١٨- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی عبدالله بن جنبد در تفسیر آیه ی {اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ...}:

قال القمى: فى قوله: {اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} - إلى قوله - وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ { (٧) } فإنه حدثنى أبى عن عبدالله بن جنبد، قال: كتبت إلى أبى الحسن

ص: ٣٦٥

١- همان: ٧٨/.

٢- همان.

٣- همان: ٧٩/.

٤- همان: ٧٩/.

٥- همان: ٨١/.

٦- تفسیر القمى، ٢/٣٨-٤٠؛ البرهان، ٢/٤٧٤-٤٧٥ به نقل از قمى.

٧- النور/٣٥-٣٦.

الرّضا(عليه السلام)(۱) أسأل عن تفسير هذه الآية، فكتب إلى الجواب:

«أما بعد فإنّ محمّداً كان أمين الله في خلقه فلما قبض النّبي(صلى الله عليه وآله) كُنّا أهل البيت ورثته فنحن أمناء الله في أرضه عندنا علم المنايا و البلايا و أنساب العرب و مولد الإسلام(۲) و ما من فئه تضلّ مأه به و تهدى مأه به إلّا و نحن تعريف سائقها و قائدها و ناعقها! و إنّنا لنعرف الرّجل إذا رأينا بحقيقه اللّيمان و حقيقه النّفاق و إن شيعتنا لمكتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم أخذ الله علينا و عليهم الميثاق يردون موردنا و يدخلون مدخلنا ليس على مله الإسلام غيرنا و غيرهم إلى يوم القيامة،(۳) [نحن آخذون بحجزه نبينا و نبينا آخذ بحجزه ربنا و الحجزه النور و شيعتنا

ص: ۳۶۶

۱- الصيّفّار: حدّثنا عبدالله بن عامر، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، قال كتب أبو الحسن الرّضا(عليه السلام)... الخ [بصائر ۱۱۸-۱۱۹] الصيّفّار: حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن عبدالعزيز بن المهتدي عن عبدالله بن جنذب أنه كتب إليه أبو الحسن الرّضا(عليه السلام) الخ [بصائر، صص ۱۱۹-۱۲۰]. - فرات بن ابراهيم كوفى: از حسين بن عبدالله بن جنذب نامه ای به ما نشان داد و گفت که: پدرش به ابي الحسن الرضا(عليه السلام) نوشته است فدایت شوم، پیر و ضعیف شده ام... پس امام(عليه السلام) به او نوشت... و علی ابن الحسین(عليه السلام) فرمود... الخ [تفسیر الفرات، صص ۲۸۳-۲۸۵]. - کلینی: علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن عبد العزيز بن المهتدي، عن عبدالله بن جنذب أنه كتب إليه أبو الحسن الرّضا(عليه السلام) الخ [اصول الكافي، ۱/۲۸۱]. - طوسی: عبدالله بن جنذب، اهل كوفه و ثقة است و وكيل امام كاظم و امام رضا(عليه السلام) بوده و بنا بر اخبار وارده، نزد آن بزرگواران از مقام نيكوئی برخوردار بوده است. [رجال الطوسی، ۳۷۹]. - فرات بن ابراهیم این نامه را از امام حسن مجتبی(عليه السلام) نقل کرده است. [تفسیر الفرات، صص ۲۸۵-۲۸۶]. که با توجه به توضیحات بالا، اشتباه بوده و صحیح این است که این نامه را امام رضا(عليه السلام) به عبدالله بن جنذب مرقوم فرموده است.

۲- در منابع دیگر نیست.

۳- [ ] بصائر و کافی نیست.

آخذون بحجزتنا، من فارقنا هلك و من تبعنا نجا و المفارق لنا و الجاحد لولايتنا كافر و متبعنا و تابع أوليائنا مؤمن، لا يحبنا كافر و لا- يغيظنا مؤمن و من مات و هو يحبنا كان حقاً على الله أن يعثه معنا، نحن نور لمن تبعنا، و هدى لمن إهتدى بنا و من لم يكن منّا فليس من الإسلام في شيء و بنا فتح الله الدين و بنا يختمه، و بنا أطعمكم الله عشب الأرض، و بنا أنزل الله قطر السماء، و بنا آمنكم الله من الغرق في بحركم و من الخسف في برّكم و بنا نفعكم الله في حياتكم و في قبوركم و في محشركم و عند الصراط و عند الميزان و عند دخولكم الجنان، مثلنا في كتاب الله كمثل مشكاه و المشكاه في القنديل فنحن المشكاه فيها مصباح، المصباح محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله) {المُصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ} (١) من عنصره طاهره {الرُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ زَيْتُونِهِ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ} (٢) لا- دعيه ولا منكره {يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيِّئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ} (٣) القرآن {نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ} (٤) فالتُّور على (عليه السلام) يهدى الله لولايتنا من أحب، و حق على الله أن يبعث و لينا مشرقاً و جهة منبراً برهانه طاهره عند الله حجته حق على الله أن يجعل أوليائنا المتقين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقاً،

ص: ٣٦٧

١- التور/٣٥.

٢- همان.

٣- همان.

٤- همان.

فشهداؤنا لهم فضل على الشهداء بعشر درجات و الشهيد شيعتنا فضل على كل شهيد غيرنا بتسع درجات [نحن النجباء و نحن أفراط الأنبياء و نحن أولاد الأوصياء و نحن المخصوصون في كتاب الله (١)] و نحن أولى الناس برسول الله (صلى الله عليه و آله) و نحن الذين شرع الله لنا دينه فقال في كتابه: شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً و الذى أوحينا إليك - يا محمد - و ما وصينا به إبراهيم (٢) و إسماعيل و إسحاق و يعقوب،! قد علمنا و بلغنا ما علمنا و إستودعنا علمهم و نحن ورثة الانبياء (٣) و نحن ورثة أولى العلم و! أولى العزم من الرسل أن أقيموا الدين {ولا تموتن إلا و انتم مسلمون} كما قال الله {لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ} (٤) من الشرك من أشرك بولاية علي (عليه السلام) «ما تدعوهم إليه، من ولاية علي (عليه السلام) (٥) يا محمد {فيه هدى و يهدى إليه من ينب} من يجيئك إلى بولاية علي (عليه السلام) و قد بعثت إليك بكتاب فتدبره و إفهمه فإنه شفاء لما فى الصدور و نور، و الدليل على أن هذا مثل لهم!». (٦)

ص: ٣٦٨

- ١- بصائر و كافي: نحن أولى الناس بكتاب الله؛ تفسير الفرات، نحن أولى الناس بدين الله.
- ٢- همان منابع: و موسى و عيسى.
- ٣- همان: نیست.
- ٤- الشورى/١١-١٢.
- ٥- همان: نیست.
- ٦- تفسير القمى، ١٠٤/٢-١٠٥؛ تفسير الفرات، صص ٢٨٣-٢٨٤؛ بصائر الدرجات، صص ١١٨-١١٩ به نقل از امام سجّاد و صص ١١٩-١٢٠؛ أصول الكافي، ١/٢٨١-٢٨٢؛ تفسير البرهان، ٣/١٣٥-١٣٦.



## ۱۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن فضیل در تفسیر آیه ی {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ...}:

(۱)

قال ابن سعید الکوفی و غیره: محمد بن الفضیل، عن أبی الحسن الرضا(علیه السلام)، قال: کتبت إلیه أسأله عن مسئله، فکتب إلی:

«إن الله یقول: {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ - إلی قوله- سَبِيلًا} (۲) لیسوا من عتره و لیسوا من المؤمنین و لیسوا من المسلمین، ینظرون، الإیمان و یسرون الکفر و التکذیب لعنهم الله». (۳)

## ۲۰- نامه ی امام(علیه السلام) به عبدالله بن جنبد در تفسیر آیه ی {فلولا فضل الله علیکم...}

قال العیاشی: عن عبدالله بن جنبد، قال کتب إلی أبو الحسن الرضا(علیه السلام):

«ذکرت رحمک الله هؤلاء القوم الذین وصفت أنهم كانوا بالأمس لکم إخواناً و ألدی صاروا إلیه من الخلاف لکم و العداوه لکم و البراءه منکم و الذین تأفکوا به من حیوه أبی صلوات الله علیه و رحمته- در آخر نامه نوشته بود:-

ص: ۳۶۹

---

۱- النساء/۱۴۱-۱۴۲.

۲- همان.

۳- الزهد، صص ۶۶-۶۷؛ أصول الکافی، ۱/۳۹۳؛ تفسیر العیاشی، ۱/۲۸۲-۲۸۳؛ البرهان، ۱/۴۲۴.

«إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَنَحْ لَهُمْ شَيْطَانٌ إِغْتَرَّهُمْ بِالشَّبْهِهِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ، وَ ذَلِكَ لَمَّا ظَهَرَتْ فِرْيَتُهُمْ وَ اتَّفَقَتْ كَأَمْنُهُمْ وَ كَذَّبُوا عَلَى عَالَمِهِمْ، وَ أَرَادُوا الْهَدْيَ مِنْ تَلْقَاءِ أَنْفُسِهِمْ، فَقَالُوا لِمَ وَ مَنْ وَ كَيْفَ؟ فَأَتَاهُمُ الْهَلَكُ، مِنْ مَا إِحْتِيَاطُهُمْ، وَ ذَلِكَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ مَا رَبَّيَكَ بظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَهُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ، بَلْ كَانَ الْفَرَضُ عَلَيْهِمْ وَ الْوَاجِبُ. لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ الْوَقُوفُ عِنْدَ التَّحْيِيرِ وَ رَدِّ مَا جَهِلُوهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَى عَالَمِهِ وَ مُسْتَنْبَطِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي مُحْكَمِهِ: {وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ} (١)» يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ وَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ يَعْرِفُونَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ هُمُ الْحُجَّةُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. (٢)»

## ٢١- نامه ی امام(علیه السلام) به فرزندش، ابو جعفر محمد(علیه السلام):

قال الصَّيْدُوقُ: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي الْبَزَنْطِيِّ، قَالَ: قَرَأْتُ كِتَابَ أَبِي الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ:

«يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلِّغْنِي أَنَّ الْمَوَالِي إِذَا رَكِبْتَ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بَخْلِ بِهِمْ لثَلَاثِ يَنَالُ مِنْكَ أَحْمَدُ خَيْرًا، فَاسْئَلْكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُنْ مَدْخَلُكَ وَ مَخْرَجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ وَ إِذَا رَكِبْتَ فَلْيَكُنْ مِنْكَ ذَهَبٌ وَ فَضْهُ ثُمَّ لَا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ إِلَّا أَعْطَيْتَهُ، وَ مِنْ سئَلِكَ مِنْ عَمُومَتِكَ أَنْ تَبْرَهُ فَلَا تَعْطِهِ أَقْلٌ مِنْ خَمْسِينَ دِينَارًا وَ الْكَثِيرَ إِلَيْكَ وَ مِنْ سَأَلِكَ

ص: ٣٧٠

١- النِّسَاءُ/٨٥.

٢- تَفْسِيرُ الْعِيَّاشِيِّ، ١/٢٦٠؛ تَفْسِيرُ الْبِرْهَانِ، ١/٣٩٧.

من عمّاتك فلا تعطيهن أقل من خمسة و عشرين ديناراً و الكثير إليك إنني أريد أن يرفعك الله فأنفق و لا تخش من ذى العرش أقتاراً». (١)

## ٢٢- نامه ی دیگری از امام (علیه السلام) به فرزندش، ابو جعفر محمد (علیه السلام):

قال العیاشی و البحرانی: عن محمّد بن عیسی بن زیاد، قال: كنت فی دیوان ابن عیّاد فرأيت، كتاباً ینسخ سألت عنه؟ فقالوا: كتاب الرضا إلى ابنه علیهم السلام من خراسان، فسألتهم أن یدفعوه إلى فإذا فیہ:

«بسم الله الرحمن الرحيم أبقاك الله طويلاً و إعاذك من عدوك يا ولدي فذاك، قد فسرت لك مالي و أنا حيّ سوى رجاء أن يمنك [الله] بالصّلة لقرابتك و لموالي موسى بن جعفر رضی الله عنهما، فأما سعيده فإنها أمراه قویّ الجزم فی النحل و الصّواب فی رقه الفطر و ليس ذلك كذلك، قال الله «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (٢) و قال: «لَيُنْفِقَنَّ دُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» (٣) و قد أوسع الله عليك كثيراً يا بني فذاك أبوك لا يستر في الأمور بحسبها فتخطى حظك و السلام». (٤)

ص: ٣٧١

١- عيون أخبار الرضا، ٢/٨؛ مشكاة الانوار، صص ٤٠٩-٤١٠ (به نقل از عيون الأخبار).

٢- البقره/٢٤٦.

٣- الطلاق/٧.

٤- تفسير العیاشی، ١/١٣١-١٣٢؛ البرهان ١/٢٣٤.

قال الصّدوق: حدّثنا محمّد بن ما جيلوبه- رحمه الله- عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن علي الكوفي، عن محمّد بن سنان، و حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقاق و محمّد بن أحمد السّيناني و علي بن عبد الله الّوراق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب رضی الله عنهم؛ قالوا: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العيّاس، قال: حدّثنا القاسم بن الرّبيع الصّحّاف، عن محمّد بن سنان، و حدّثنا علي بن أحمد بن عبد الله البرقيّ و علي ابن عيسى المجاور في مسجد الكوفة و أبو جعفر محمّد بن موسى البرقيّ بالرّی رحمهم الله، قالوا: حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن محمّد بن سنان، أنّ علي بن موسى الرضا(عليه السلام)، كتب إليه في جواب مسأله:

علّه غسل الجنابه التّظافه و تطهير الإنسان نفسه ممّا أصاب من أذاه و تطهير سائر جسده، لأنّ الجنابه خارجه من كلّ جسده، فلذلك وجب عليه تطهير جسده كلّ.

و علّه التخفيف في البول و الغايط، لأنّه أكثر و أدوم من الجنابه، فرضى فيه بالوضوء لكثرتّه و مشقّته و مجبّته بغير إرادته منهم(١) و لا شهوه و الجنابه لا تكون إلّا باستلذاذ منهم و الإكراه لأنفسهم.

و علّه غسل العيدين و الجمعه و غير ذلك من الأغسال، لما فيه من

ص: ٣٧٢

تعظيم العبد ربّه و إستقباله الكريم الجليل و طلب المغفره لذنوبه، و ليكون لهم يوم عبد معروف يجتمعون فيه على ذكر الله تعالى فجعل فيه الغسل تعظيماً لذلك اليوم و تفضيلاً له على ساير الأيام و زياده فى التّوافل و العباده و لتكون تلك طهاره له من الجمعهِ إلى الجمعهِ.

و علّه غسل الميّت أنّه يغسل، لأنّه يطهر و ينظف من أدناس أمراضه و ما أصابه من صنوف علله، لأنّه يلقى الملائكه و يباشر أهل الأخره؛ فيستحب إذا ورد على الله و لقي أهل الطّهارة و بما سؤته و بما سهم أن يكون طاهراً نظيفاً موجهاً به إلى الله عزّ و جلّ ليطلب به و يشفع له.

و علّه أخرى أنّه يخرج منه المنى الذى (١) منه خلق فيجنب فيكون غسله له.

و علّه إغتسال من غسله أو مسّه (٢). (٣) فطهاره لما! أصابه من نضح الميّت، لأنّ الميّت إذا اخرجت الرّوح منه بقى أكثر آفته، فلذلك يتطهّر منه (٤) و يطهر.

و علّه الوضوء التى من أجلها صار غسل الوجه و المذراعين، و مسح الرّأس و الرّجلين، فلقيامه بين يدي الله عزّ و جلّ و إستقباله أيّاه بجوارحه

ص: ٣٧٣

١- همان، ١/٣٠٠؛ القذى الذى.

٢- همان: لامسه.

٣- همان: لظاهر ما.

٤- همان: له.

الظَّاهِرِه و ملاقاته بها الكرام الكاتبين فغسل الوجه للِسجود و الخضوع و غسل اليدين ليقلبهما و يرغب بهما و يرهب و يتبتل و مسح الرأس و القدمين، لأنهما ظاهران مكشوفان يستقبل بهما في كلِّ حالاته، و ليس فيهما من الخضوع و التبتل ما في الوجه و الذراعين.

و عله الزَّكوه من أجل قوت الفقراء و تحصيل أموال الأغنياء، لأنَّ الله تبارك و تعالی كلفاه الصَّحه القيام بشأن أهل الزَّمانه و البلوى كما قال الله تعالی: {لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ} (١) في أموالكم بإخراج الزَّكوه و في أنفسكم بتوطين الأنفس على الصَّبر مع ما في ذلك من أداء شكر نعم الله عزَّ وجلَّ و الطَّمع في الزَّياده مع ما فيه من الرأفه و الرِّحمه لأهل الضَّعف و العطف على أهل المسكنه و الحثَّ لهم على المواسات و تقويه الفقراء (٢) و المعونه على أمر الدِّين و هم! عظه لأهل الغنى و عبره لهم ليستدلوا على فقراء الآخره بهم و ما لهم من الحثَّ في ذلك على الشُّكر لله تبارك و تعالی لما خولهم و أعطاهم و الدَّعاء و التَّضرع و الخوف من أن يصيروا مثلهم في أمور كثيره في أداء الزَّكوه و الصَّدقات و صله الأرحام و اصطناع المعروف.

و عله الحجَّ الوفاده إلى الله تعالی و طلب الزَّياده و الخروج من كلِّ ما إقترف و ليكون تائباً ممَّا مضى مستأنفاً لما يستقبل و ما فيه من إستخراج لأموال و تعب الأبدان، و خطرهما عن الشَّهوات و اللذات و التَّقرب بالعباده إلى الله عزَّ وجلَّ و الخضوع و الإستكانه و الدَّل شاخصاً

ص: ٣٧٤

١- آل عمران/١٨٤.

٢- العلل، ١/٣٦٨: والمعونه لهم على أمر الدين و هي.

إليه في الحرّ و البرد و الأمن و الخوف دائماً في ذلك دائماً و مافى ذلك لجميع الخلق من المنافع و الرغبة و الرهبة إلى الله عزوجل، و منه ترك قساوه القلب و جساره(١) الانفس و نسيان الذكر و إنقطاع الرّجاء و العمل(٢) و تجديد الحقوق و حظر النّفس(٣) عن الفساد و منفعه من في شرق الأرض و غربها و من في البرّ و البحر ممّن يحج و ممّن لا يحجّ من تاجر و جالب و بايع و مشتر(٤) و كاسب و مسكين و قضاء حوائج أهل الأطراف و المواضع الممكن لمهم الإجماع فيها كذلك ليشهدوا منافع لهم.

و عله فرض لحجّ مرّه واحده، لأنّ الله عزّ وجلّ وضع الفريضة على أدنى القوم قوّه، فمن تلك الفريضة الحجّ المفروض واحد ثمّ رغب أهل القوّه على قدر طاقتهم.

و عله وضع الميث وسط الأرض أنه الموضع الذي من تحته دحيت الأرض و كلّ ربح تحب(٥) في الدنيا، فإنّها تخرج من تحت الرّكن الشّامي و هي أوّل بقعه وضعت في الأرض، لأنّها الوسط ليكون الفرض لأهل الشّرق و الغرب في ذلك سواء، و سمّيت مكّه لأنّ النّاس كانوا يمكّون فيها و كان يقال لمن قصدها: قد مكّا، و ذلك قول

ص: ٣٧٥

---

١- همان، ٢/٤٠٤: خساسة.

٢- همان: الأمل.

٣- همان: الأنفس.

٤- همان: مشترى.

٥- همان: ٢/٣٩٦: تهب.

الله عزّ وجلّ ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيهًا﴾ (١) فالمكاء والتصدية صفق اليدين.

وعله الطواف بالبيت الله تبارك الله و تعالى قال للملائكة: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (٢) فردّوا على الله تعالى هذا الجواب (٣) فندموا ولا ذوا بالعرش و إستغفروا، فأحب الله عزّ وجلّ أن يتعبّد بمثل ذلك العباد، فوضع في السماء الزابعة بيتاً بحذاء العرش يسمّى الضّراح ثمّ وضع في السماء الدنيا بيتاً يسمّى (٤) المعمور بحذاء الضّراح، ثمّ وضع هذا البيت بحذاء البيت المعمور ثمّ، أمر آدم (عليه السلام) فطاف به، فتاب الله عزّ وجلّ عليه وجرى ذلك في ولده إلى يوم القيمة.

وعله استلام الحجر، أنّ الله تبارك و تعالى تمّا أخذ مى ثاق بنى آدم إلتقمه الحجر، فمن ثمّ كلّف الناس تعاهد ذلك الميثاق، فمن ثمّ يقال عند الحجر: أمانتى أديتها و مى ثاق تعاهدته لتشهد لى بالموافاه، و منه قول سلمان (ره): ليحيئنّ الحجر يوم القيمة مثل إبي قيس له لسان و شفطان يشهدا لمن وافاه بالموافاه.

والعله التى من أجلها سميت منى منى: إنّ جبرئيل قال هناك لإبراهيم (عليه السلام) تمنّ على ربك ما شئت، فتمنّى إبراهيم فى نفسه أن يجعل الله مكان ابنه إسمعيل كبشاً يأمره بذبحه فداءً له، فأعطى مناه.

وعله الصوم لعرفان مسّ الجوع و العطش ليكون العبد ذليلاً مسكيناً (٥) مأجوراً محتسباً صابراً، فيكون ذلك دليلاً له على

ص: ٣٧٤

١- الانفال/٣٥.

٢- البقره/٢٨.

٣- العلل، ٢/٤٠٦: فعلو أنهم أذنبوا.

٤- همان: البيت.

٥- همان: ٢/٣٧٨: مستكيناً.



شدائد الآخرة مع ما فيه من الإنكسار له عن الشهوات و إعظاله في العاجل دليلاً على الأجل ليعلم شدة مبلغ ذلك من أهل الفقر و المسكنه في الدنيا و الآخرة.

و حرّم الله قتل النفس التي لعله فساد الخلق في تحليله لو أحلّ و فنائهم و فساد التدبير.

و حرم الله عزّ وجلّ عقوق الوالدين لما فيه من الخروج (١) عن التوقير! لطاعه الله عزّ وجلّ و التوقير للوالدين و تجنّب كفر النعمه و إبطال الشكر و ما يدعو في ذلك إلى قله النسل و إنقطاعه، لما في العقوق من قله توقير الوالدين، و العرفان بحقهما و قطع الأرحام و الزهد من الوالدين في الولد و ترك التربية لعله ترك الولد برهما.

و حرّم الزنا لما فيه من الفساد من قتل الأنفس و ذهاب الأنساب و ترك التربية للأطفال و فساد المورايت و ما اشبه ذلك من وجوه الفساد.

و حرّم أكل مال اليتيم ظلماً لعل كثيره من وجوه الفساد، أول ذلك، أنه لندا أكل الإنسان مال اليتيم ظلماً، فقد أعان على قتله، إذ اليتيم غير

ص: ٣٧٧

مستغن ولا محتمل لنفسه ولا عليم (١) بشأنه ولا له من يقوم عليه و يكفيه كقيام والديه، فإذا أكل ما له فكأنه قد قتله و صيره إلى الفقر و الفاقة مع ما خوَّف الله عزَّ وجلَّ و جعل من العقوبة في قوله عزوجل: {وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّهُ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ} (٢) و لقول أبي جعفر (عليه السلام): إن الله عزَّ وجلَّ في أكل مال اليتيم عقوبتين عقوبته في الدنيا و عقوبته في الآخرة، ففي تحريم مال اليتيم إستبقاء اليتيم و إستقلاله بنفسه و السَّلامه للعقب أن يصيبه ما أصابه، لما وعد الله فيه من العقوبة مع ما في ذلك من طلب اليتيم بثَّاره إذا أدرك و وقوع الشَّحناء و العداوة و البغضاء حتَّى يتفاتوا.

و حرَّم الله الفرار من الرِّحْف لما فيه من الوهن في الدين و الإستخفاف بالرِّسل و الأئمة العادله عليهم السلام و ترك نصرتهم على الأعداء و العقوبة لهم على إنكار ما دعوا إليه من الإقرار بالرُّبوبيه و إظهار العدل و ترك الجور و أمانه الفساد، لما في ذلك من جرئته العدو على المسلمين و ما يكون في ذلك من السُّبى و القتل و إبطال دين الله عزَّ وجلَّ و غيره من الفساد.

و حرَّم التعرب بعد الهجره للرُّجوع من الدِّين و ترك موازره الأنبياء (٣) و الحجج عليهم السلام و ما في ذلك من الفساد و إبطال حقِّ كلِّ ذى حقِّ لا

ص: ٣٧٨

١- همان: ٢/٤٨٠. ولا قائم بشأنه.

٢- النساء/٩.

٣- العلل، ٢/٤٨١؛ للأنبياء عليهم السلام.

لعلّه سكنى البدو، وكذلك (١) لو عرف بالرجل الدّين كاملاً يمّ يجز له مساكنه أهل الجهل و الخوف عليهم لأنّه لا يؤمن أن يقع منه ترك العلم و الدّخول مع أهل الجهل و التّمادى فى ذلك.

و حرّم ما أهلّ به لغير الله للعدى أوجب الله عزّ وجلّ على خلقه من الإقرار به و ذكر إسمه على الذّبايح المحلّله، و لثلاً يسوى بين ما تقرب به إليه و بين ما جعل عباده للشّياطين، و الأوثان، لأنّ فى تسميه الله عزّ وجلّ الإقرار بربوبيّته و توحّيده و ما فى الإهلال لغير الله من الشّرك به و التّقرب به إلى غيره ليكون ذكر الله و تسميته على الذّبيحه فرقاً بين ما أحلّ الله و بين ما حرّم الله.

و حرّم سباع الطّبر و الوحش كلّها لأكلها من الجيف و لحوم النّاس و العذره و ما أشبه ذلك، فجعل الله عزّ وجلّ دلائل ما أجلّ من الوحش و الطّير و ما حرّم كما قال أبى (عليه السلام): كلّ ذى ناب من السّباع و ذى مخلب من الطّير حرام و كل ما كانت له قانصه من الطّير فحلال، و علّه أخرى يفرق بين ما أحلّ من الطّير و ما حرّم قوله (عليه السلام): كلّ ما دفّ و لا تاكل ما صف.

و حرّم الأرنب، لأنّها بمنزله السّنور ولها مخاليب (٢) كمخاليب (٣) السّنور و سباع الوحش فجرت مجريها مع (٤) قدرها فى نفسها و ما يكون

ص: ٣٧٩

١- همان: و لذلك.

٢- همان: ٢/٤٨٢: مخاليب.

٣- همان.

٤- همان: فى.

منها من الدّم كما يكون من النّساء لأنها مسخ.

وعلّه تحريم الرّبا إنّما نهى الله عنه لما فيه من فساد الأموال لأنّ الإنسان إذا اشتري الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهماً و ثمن الآخر باطلاً، فيبع الرّبا (١) و كس على كلّ حالٍ على المشتري و على البائع، فحرّم الله تبارك الرّبا لعلّه فساد الأموال كما حظر على السفية أن يدفع ماله إليه لما يتخوّف عليه من إفساده حتّى يونس (٢) منه رشده، فلهذه العلّه حرّم الله الرّبا و بيع الدرهم بالدرهمين يداً بيد.

وعلّه تحريم الرّبا بعد التّبينه، لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرّم و هي كبيره بعد البيان و تحريم الله تعالى لها و لم يكن ذلك من إلاّ إستخفاف بالتّحريم للحرام و الإستخفاف بذلك دخول في الكفر.

وعلّه تحريم الرّبا بالنّسيه (٣) لعلّه ذهاب المعروف و تلف الأموال و رغبة النّاس في الربح و تركهم القرض و الفرض و صنایع المعروف و لما في ذلك من الفساد و الظلم و فناء الأموال.

وحرّم الخنزير لأنّه مشوه جعله الله عزّ وجلّ عظه للخلق و عبرةً و تخويفاً و دليلاً على ما مسخ على خلقته و لأنّ غذاءه أفقر الأقدار مع علل كثيره، و كذلك حرّم القرد، لأنّه مسخ مثل الخنزير و جعل غظه و عبره للخلق و دليلاً على ما مسخ على خلقته و صورته و جعل فيه شبهاً

ص: ٣٨٠

١- همان، ٢/٤٨٣: و شرائه.

٢- همان: يونس.

٣- همان: بالنّسيه.

من الإنسان ليدلّ على أنه من الخلق المغضوب عليهم.

و حرّمت الميتة، لما فيها من الفساد الابدان والآفه، و لما أراد الله عزّ وجلّ أن يجعل تسميه سبباً للتّحليل و فرقاً بين الحلال و الحرام.

و حرّم الله عزّ وجلّ الدّم كتّحريم الميتة لما فيه من فساد الأبدان، ولأنّه يورث الماء الاصفر و يبخر الفم و ينتن الرّيح، و يسيء الخلق و يورث القسوه للقلب و قلّه الرأفه و الرّحمه حتّى لا يؤمن أن يقتل (١) والده و صاحبه.

و حرّم الطّحال لما فيه من الدّم، ولأنّ علّته و علّه الدّم و الميتة و احده، لأنّه يجرى مجراها في الفساد.

و علّه المهر و وجوبه على الرّجال و لا يجب على النّساء أن يعطين أزواجهن، لأنّ للرّجل مؤنه المرأة، و لأنّ المرأة بايعه نفسها و الرّجل مشترى، و لا يكون البيع البثمن (٢) و لا- الشّراء بغير إعطاء الثّمن، مع أنّ النّساء محظورات عن التّعامل و المتجر مع علل كثيره.

وعلّه التّرويج للرّجل أربعه نسوه و تحريم أن تتزوج المرأة أكثر من واحد، لأنّ الرّجل إذا تزوج أربع نسوه كان الولد منسوباً إليه، و المرأة لو كان لها زوجان و أكثر من ذلك لم يعرف الولد لمن هو؟ إذ هم مشتركون في نكاحها؛ وفي ذلك فساد الأنساب و المواريث و المعارف.

ص: ٣٨١

١- هان، ٢/٤٨٤، و ولده.

٢- همان، ٢/٥٠١: بلائمن.

وعَلَّه التَّروِيحُ العَبْدَ اِثْنَيْنِ لَا- أَكْثَرَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ نِصْفُ رَجُلٍ حَرٌّ فِي الطَّلَاقِ وَالنِّكَاحِ، لَا يَمْلِكُ نَفْسَهُ وَ لَا لَهُ مَالٌ، إِنَّمَا يَنْفِقُ مَوْلَاهُ عَلَيْهِ؛ وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ فَرَقًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْحَرِّ وَ لِيَكُونَ أَقْلًا لِإِشْتِغَالِهِ عَنِ خِدْمَةِ مَوْلَاهُ.

وَعَلَّه الطَّلَاقُ ثَلَاثًا لَمَّا فِيهِ مِنَ الْمَهَلَةِ فِيمَا بَيْنَ الْوَاحِدِ إِلَى الثَّلَاثِ لِرُغْبِهِ تَحَدُّثِ أَوْ سَكُونِ غَضَبِهِ إِنْ كَانَ، وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ تَخْوِيفًا وَ تَأْدِيبًا لِلنِّسَاءِ وَ زَجْرًا لَهُنَّ عَنِ مَعْصِيَتِهِ أَزْوَاجَهُنَّ؛ فَاسْتَحَقَّتِ الْمَرْأَةُ الْفَرْقَةَ وَ الْمُبَايَنَةَ لِدُخُولِهَا فِيهَا لَا يَنْبَغِي مِنَ مَعْصِيَةِ زَوْجِهَا.

وَ عَلَّه تَحْرِيمَ الْمَرْأَةِ بَعْدَ تِسْعِ تَطْلِيقَاتٍ، فَلَا- تَحِلُّ لَهُ أَبَدًا عَقُوبُهُ لثَلَاثِ- يَتَلَاعَبُ بِالطَّلَاقِ وَ لَا يَسْتَضْعَفُ الْمَرْأَةُ، وَ لِيَكُونَ نَازِرًا فِي أُمُورِهِ مَتَّقِيًا مَعْتَبَرًا وَ لِيَكُونَ يَأْسًا لَهُمَا(١) مِنَ الْإِجْتِمَاعِ بَعْدَ تِسْعِ تَطْلِيقَاتٍ.

وَ عَلَّه طَلَاقَ الْمَمْلُوكِ اِثْنَيْنِ، لِأَنَّ طَلَاقَ الْأَمَةِ، عَلَى النِّصْفِ، فَجَعَلَهُ اِثْنَيْنِ إِحْتِيَاظًا لِكَمَالِ الْفَرَايِضِ، وَ كَذَلِكَ فِي الْفَرْقِ فِي الْعَدَّةِ لِلْمَتَوَفَى عَنْهَا زَوْجِهَا.

وَ عَلَّه تَرَكَ شَهَادَةَ النِّسَاءِ فِي الطَّلَاقِ! وَ الْهَلَالُ لَضَعْفِهِنَّ عَنِ الرَّؤْيَةِ وَمَحَابَاتِهِنَّ(٢) فِي النِّسَاءِ الطَّلَاقِ فَلِذَلِكَ لَا يَجُوزُ شَهَادَتُهُنَّ إِلَّا- فِي مَوْضِعِ ضَرُورِهِ مِثْلَ شَهَادَةِ الْقَابِلَةِ وَ مَا لَا يَجُوزُ لِلرِّجَالِ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيْهِ كَضَرُورِهِ تَجْوِيزَ شَهَادَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ إِذَا لَمْ يَوْجَدْ غَيْرَهُمْ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ

ص: ٣٨٢

١- هَمَانُ، ٢/٥٠٧: يَأْسًا لَهُمَا.

٢- هَمَانُ؛ ٢/٥٠٨: النِّسَاءُ فِي الطَّلَاقِ.

عَزَّ وَجَلَّ {اِثْنَانِ ذَوْا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ} (١) كافرين و مثل شهادة الصبيان على القتل إذا لم يوجد غيرهم.

و العله فى شهاده أربعه فى الزنا و إثنين فى ساير الحقوق لشده (٢) حد المحصن! لأن فى القتل، فجعلت الشهاده فيه مضاعفه مغلظه، لما فيه من قتل نفسه و ذهاب نسب ولده و لفساد الميراث.

و عله تحليل مال الولد لوالده بغير إذنه و ليس ذلك للولد، لأن الولد مولود للوالد فى قول الله عزوجل {يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ} (٣) مع أنه المأخوذ بمؤنته صغيراً أو كبيراً و المنسوب إليه أو المدعو له لقول الله عز وجل: {ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ} (٤) و قول النبى (صلى الله عليه و آله) أنت و مالك لأبيك؛ و ليس للوالده كذلك لا تأخذ من ماله إلا بإذنه أو بإذن الأب لأن الأب مأخوذ بنفقه الولد و لا تؤخذ المرأه بنفقه ولدها.

و العله فى أن البيئه فى جميع الحقوق على المدعى و اليمين على المدعى عليه ما خلا الدم، لأن المدعى عليه جاحد و لا يمكنه إقامة البيئه على الجحود (٥) و لأنه مجهول و صارت البيئه فى الدم على

ص: ٣٨٣

١- المائده/١٠٦.

٢- العلل، ٢/٥١٠: حسب الحصن.

٣- الشوراي/٤٩.

٤- الأحزاب/٥.

٥- العلل، ٢/٥٤٢: المجحود.

المدعى عليه و اليمين على المدعى، لأنه حوط يحتاط به المسلمون لثلا يبطل دم إمرء مسلم؛ و ليكون ذلك زاجراً و تاهباً للقاتل لشده إقامه البيئه عليه، لأن من يشهد(١) على أنه لم يفعل قليل.

و أما عله القسامه أن جعلت خمسين رجلاً، فلما فى ذلك من التغليظ و التشديد و الإحتياط لثلا يهدر دم إمرء مسلم.

وعله قطع اليمين من السارق، و لأنه يباشر الأشياء بيمينه و هى أفضل أعصائه و أنفعها له، فجعل قطعها نكالا و عبرة للخلق لثلا يتغوا أخذ الأموال من غير حلها و لأنه أكثر ما يباشر السرقه بيمينه، و حرّم غصب الأموال و أخذها من غير حلها لما فيه من أنواع الفساد و الفساد محرّم لما فيه من الفناء و غير ذلك من وجوه الفساد.

و حرمه السرقه لمافيه من فساد الأموال و قتل الأنفس لو كانت مباحه، و لما يأتى فى التغاصب من القتل و التنازع و التحاسد و ما يدعو إلى ترك التجارات و الصناعات فى المكاسب و إقتناء الأموال إذا كان الشىء المفتنى لا يكون أحد أحقّ به من أحد.

وعله ضرب الزانى على جسده بأشدّ الضرب لمباشرته الزنا و إستلذاذ الجسد كله به، فجعل الضرب عقوبه له و عبرة لغيره و هو أعظم الجنایات.

وعله ضرب القاذف و شارب الخمر ثمانين جلده، لأن فى القذف نفى الولد و قطع النفس و ذهاب النسب، و كذلك شارب الخمر لأنه إذا شرب هذى، و إذا هذى إفتري فوجب عليه حدّ المفترى.

ص: ٣٨٤

١- همان: شهد.



وعله القتل بعد إقامه الحدّ في الثالثه لى الزانى و الزانيه، لإستحقاقهما و قله مبالاتهما بالضرب حتى كأنهما مطلق ذلك الشىء.

و عله أخرى إنّ المستخفّ الله و بالحدّ كافر فوجب عليه القتل لدخوله فى الكفر.

وعله تحريم الذّكران للذّكران و الإناث بالإناث لما ركب فى الإناث و ما طبع عليه الذّكران، و لما فى إتيان الذّكران و الإناث الإناث من إنقطاع النّسل و فساد التّدبير و خراب الدّنيا.

و أحلّ الله تبارك الله و تعالى لحوم البقر و الغنم و الإبل لكثرتها و إمكان وجودها و تحليل بقر الوحش وغيرها من أصناف ما يؤكل من الوحش المحلّله، لأنّ غذائها غير مكروه و لا محرّم، و لا هى مضّره بعضها ببعض و لا مضّره بالإنس و لا فى خلقتها تشويه.

و كره كلّ لحوم البغال و الحمير الأهليه لحاجه النّاس إلى ظهورها و إستعمالها و الخوف من قتلها(١) لا لقدر خلقتها و لا لقدر غذائها.

وحرّم النظر إلى شعور النّساء المحجوبات بالأزواج و إلى غيرهنّ من النّساء لما فيه من تهيج الرّجال و ما يدعو التّهيج إليه من الفساد و الدّخول فيما لا يحلّ و لا يجمّل و كذلك ما أشبه الشّعور إلاّ أذى قال الله تعالى: {وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ} (٢) أى غير الجلباب فلا

ص: ٣٨٥

١- همان، ٥٦٣/٢: من فنائها لقتلها.

٢- النور/٦٠.

بأس بالنظر إلى شعور مثلهنّ.

وعله إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث لأنّ المرأة إذا تزوّجت أخذت و الرجال يعطى فلذلك وفر على الرجال.

وعله إخرى فى إعطاء الذكر مثلى ما يعطى الأنثى، لأنّ الأنثى فى عيال.

الذكّان إحتاجت وعليه أن يعولها وعليه نفقتها، وليس على المرأة أن تعول الرجل ولا يؤخذ بنفقتها أن إحتجاج، فوفى الله تعالى على الرجال (١) لذلك وذلك قول الله عزّ وجلّ: {الرّجال قوّمون على النّساء بما فضّل الله بعضهم على بعض وبما أنفقوا من أموالهم} (٢)

وعله المرأة أنّها لا ترث من العقار شيئاً إلاّ قيمه الطّوب والنّقص لأنّ العقار لا يمكن تغييره وقلبه، والمرأة يجوز أن ينقطع ما بينها وبينه من العصمة ويجوز تغييرها وتبديلها وليس الولد والوالد كذلك، لأنّه لا يمكن التّقضى منهما والمرأة يمكن الإستبدال بها، فما يجوز أن يجيء ويذهب كان مى راثه (٣) فيما يجوز تبديله وتغييره إذا أشبهه (٤) و كان الثّابت المقيم على حاله كمن كان مثله فى الثّبات والقيام». (٥)

## ٢٤- نامه ي امام (عليه السلام) به عبدالله بن جندب درباره ي معرفت ائمه به ايمان

ص: ٣٨٦

١- العلل: رجل.

٢- النّساء/٣٤.

٣- العلل، ٢/٥٧٠: ميراثها.

٤- همان: شبهها.

٥- عيون أخبار الرضا، ٨٨-٩٩؛ علل الشّرايع، ١ و ٢/٢٨٠-٥٧٠ (بصورت پراکنده)

و نفاق مردم:

قال الصِّفَّار وغيره: (١) حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ،! عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

«إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَى بِنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَبِحَقِيقَةِ النُّفَاقِ». (٢)

## ٢٥- پاسخ امام(عليه السلام) نامه ی حسن بن عباس بن معروف درباره ی فرق نبی و رسول و امام:

قال الصِّفَّار وغيره: (٣) حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، (٤) قال: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَهْرَانَ، (٥) قال: كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ (٦) بن المعروف! إِلَى الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جَعَلَتْ فِدَاكَ، أَخْبَرَنِي مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالتَّبِيِّ وَالْإِمَامِ، قال: فَكُتِبَ - أَوْ قَالَ:

«الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالتَّبِيِّ وَالْإِمَامِ أَنَّ الرَّسُولَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَيَرَاهُ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَرَبِّمَا رَأَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَالتَّبِيَّ رَبِّمَا سَمِعَ الْكَلَامَ وَرَبِّمَا رَأَى الشَّخْصَ وَ لَمْ

ص: ٣٨٧

١- بصائر / ٢٨٨ ح ٥: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ... إدامه ی حدیث و عیون: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ... إدامه ی حدیث.

٢- بصائر الدرجات، ٢٨٨؛ عیون، ٢/٢٢٧؛ إعلام الوری، ص ٣١٨- بدون سند.

٣- الإختصاص: الهیثم بن أبی مسروق النهدی و إبراهيم بن هاشم... إدامه ی حدیث.

٤- الکافی: علی بن إبراهيم، عن أبيه، عن... إدامه ی حدیث.

٥- همان: مزار.

٦- الکافی و الإختصاص: المعروفی.

يسمع والإمام هو الذي يسمع الكلام ولا يرى الشخص». (١)

## ٢٦- نامه ي امام (عليه السلام) به احمد بن عمر حلال:

قال الصَّفَّار وغيره: حَدَّثَنَا موسى بن عمر، عن أحمد بن عمر الحلال، قال: سمعت الأخرس بمكَّه يذكر الرُّضا (عليه السلام) (٢) فقال منه، قال: فدخلت مكَّه فاشترت سكيناً فرأيتَه فقلت و الله لأقتلنه إذا خرج من المسجد، فأقمت على ذلك فما شعرت إلا برقعَه أبي الحسن (عليه السلام):

«بسم الله الرَّحمن الرَّحيم، بحقِّي لما كففت عن الأخرس فإنَّ الله ثقتي وهو حسبي» (٣)

## ٢٧- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ي سليمان بن جعفر مبنی بر اینکه سلاح پیامبر نزد اوست:

قال الصَّفَّار: حَدَّثَنَا الحسين بن علي عن محمد بن عبدالله بن المغيرة عن سليمان بن جعفر قال: كتبت إلى أبي الحسن الرُّضا (عليه السلام)، عندك سلاح رسول الله؛ فكتب إلي بخطه الذي أعرفه:

«هو عندي». (٤)

ص: ٣٨٨

١- بصائر الدَّرَجَات، ٣٦٩؛ أصول الكافي، ١/٢٣١؛ الإختصاص، صص ٣٢٨ب- ٣٢٩.

٢- الخرائج: موسى بن جعفر عليهم السلام .

٣- بصائر الدَّرَجَات، ص ٢٥٢؛ الخرائج و الجرائح، ٢/٦٥١- ٦٥٢.

٤- بصائر الدَّرَجَات، ص ١٨٥.

## ۲۸- نامه ی امام(علیه السلام) به محمد بن فضیل صیر فی مبنی بر اینکه سلاح پیامبر(علیه السلام) نزد اوست:

قال الصَّفَّار: حَدَّثَنَا الهَيْثَم النَّهْدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ الصَّيْرِيِّ فِي، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا(عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَشْيَاءٍ وَأَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ السَّلَاحِ فَأَغْفَلْتُهُ فَخَرَجْتُ وَدَخَلْتُ عَلَى إِبْنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، فَإِذَا غَلَامُهُ وَمَعَهُ رَقْعَتُهُ وَفِيهَا:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنَا بِمَنْزِلِهِ أَبِي وَوَارَثُهُ وَعِنْدِي مَا كَانَ عِنْدَهُ». (۱)

## ۲۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسین بن علی بن یحیی، مبنی بر اینکه سلاح پیامبر نزد اوست:

قال الرَّائِدِيُّ وَالْأَرْبَلِيُّ: (۲) مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى،! قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا(عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَسْأَلُهُ مَسَائِلَ وَ أَرَادَ أَنْ يَسْأَلَهُ عَنِ الثَّوْبِ الْمَلْحَمِ يَلْبَسُهُ الْمُحْرَمُ وَ عَنِ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ) فَنَسِيَ ذَلِكَ وَ تَلَهَّيْفَ عَلَيْهِ، فَجَاءَ جَوَابُ الْمَسَائِلِ وَ فِيهِ:

«لَا بَأْسَ بِالْإِحْرَامِ فِي الثَّوْبِ الْمَلْحَمِ»، (۳) وَ إِعْلَمُ أَنَّ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ(عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِينَا بِمَنْزِلِهِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ مَعَ كُلِّ عَالَمٍ حَيْثُ دَارَ». (۴)

ص: ۳۸۹

---

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۵۲؛ الخرائج، ۲/۶۶۳.

۲- كشف الغمّه، عن جعفر بن محمد بن يونس، قال: كتب رجل... ادامه ی حدیث باختلاف.

۳- آخر توقيع در الخرائج.

۴- الخرائج، ۱/۳۵۷-۳۵۸؛ كشف الغمّه، ۳/۱۳۲(به نقل از الدلائل راوندی).

### ۳۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابن قیاما درباره ی فرزندش:

قال الكلینی و غیره: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن جعفر بن یحیی، عن مالک بن أشیم، عن الحسين بن بشّار، قال: كتب ابن قیاما إلى أبي الحسن(علیه السلام) کتاباً یقول فیہ: کیف تكون إماماً وليس لك ولد؟ فأجابہ ابو الحسن الرضا(علیه السلام)- شبه المغضب:-

« وما علمك أنه لا يكون لي ولد والله لا تمضي الأيام والليالي حتى يرزقني الله ولداً يفرق به بين الحق والباطل. »(۱)

### ۳۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی تاجری از فارس، درباره ی خمس:

قال الكلینی و غیره: (۲) سهل، عن أحمد بن المثنى، قال: حدّثنی محمد بن زيد الطّبري، قال: كتب رجل من تجار فارس من بعض موالی أبي الحسن الرضا(علیه السلام) يسأله الإذن في الخمس، فكتب إليه:

بسم الله الرحمن الرحيم، إنّ الله واسع كريم، ضمّن على العمل الثّواب و على (۳) الضّيق الهمّ،! لا يحلّ مال إلا من وجه أحله الله و إنّ الخمس عوننا على ديننا و على عيالنا و على موالينا، و ما نبذله (۴) و

ص: ۳۹۰

---

۱- اصول الكافي، ۱/۳۸۱؛ الإرشاد، ۳۱۸ (به نقل از كلینی)؛ اعلام الوری، ۳۳۱، (به نقل از كلینی)؛ كشف الغمّه، ۳/۱۹۹.

۲- المقنعه و تهذيب و إستبصار: نیست.

۳- همان منابع: الخلاف العقاب.

۴- همان منابع: نبذل.

نشترى من أعراضنا مّين نخاف سطوته، فلا- تزووه عتّيا و لا- تحرّموا أنفسكم دعاءنا ما قدرتم عليه، فإنّ إخراجَه مفتاح رزقكم (١) و تمحيص ذنوبكم، وما تمهدون لأنفسكم ليوم فاقتكم، و المسلم من بقى لله بما عهد إليه و ليس المسلم من أجاب باللسان و خالف بالقلب، و السلام» (٢)

### ٣٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی فضل بن سهل:

قال الكليني: أبو القاسم الكوفي، عمّن حدّثه، عن محمّد بن الوليد الكرمانى، قال: قلت لأبى جعفر الثانى (عليه السلام): ما تقول فى المسك؟ فقال: أنّ أبى أمر فعمل له مسك فى بان بسبعمائه درهم فكتب إليه الفضل بن سهل يخبر إنّ الناس يعيرون ذلك، فكتب إليه:

«يافضل أما علمت أنّ يوسف (عليه السلام) و هو نبى كان يلبس الدّيباج مززراً بالدّهب و يجلس على كراسى الدّهبى و لم ينقض ذلك من حكمته شيئاً». (٣)

قال: ثمّ أمر فعملت له غاليه بأربعة آلاف درهم.

### ٣٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی عثمان بن عيسى:

ص: ٣٩١

١- المقنعه: أرزاقكم.

٢- أصول الكافى، ١/٦١٣؛ المقنعه، صص ٢٨٣-٢٨٤؛ تهذيب، ٤/١٣٩-١٤٠؛ الإستبصار، ٢/٥٩-٦٠.

٣- فروع الكافى، ٦/٥١٦؛ الخرائج، ١/٣٨٩-٣٩٠.

قال الصّدوق وغيره (١) حدّثنا أبى و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنهما قالوا: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن أحمد بن الحسين بن سعيد بن محمّد بن جمهور، عن أحمد بن حماد،! قال كان أحد القوام عثمان بن عيسى الرّواسى و كان يكون بمصر و كان عنده مال كثير و ستّ جوارى، قال فبعث إليه أبو الحسن الرّضا(عليه السلام) فيهنّ و فى المال، قال: فكتب اليه: إنّ أباك لم يمت، قال: فكتب إليه:

«أنّ أبى قدمات، و قد إقتسما مى رائه، و قد صحت الأخبار بموته». (٢) واحتجّ عليه فيه.

قال فكتب إليه إن لم يكن أبوك مات فليس لك من ذلك شيء و إن كان قد مات على ما تحكى فلم يأمرنى بدفع شيء إليك و قد إعتقت الجوارى و تزوّجهنّ.

### ٣٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمّد بن عبدالله طاهرى:

قال الصّدوق: حدّثنا أبى رضى الله عنه، قال حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، قال: إنّ محمّد بن عبدالله الطاهرى، كتب إلى الرّضا(عليه السلام) يشكو عمّه بعمل السّلطان و التلبس به و أمر وصيته فى يديه، فكتب(عليه السلام).

ص: ٣٩٢

١- الإمامه: أحمد بن إدريس، عن عبدالله بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إبراهيم، عن أحمد بن الفضل، عن يونس بن عبد الرّحمن، قال... ادامه حديث با اختلاف.

٢- الإمامه و التّبصره، ٧٥؛ علل الشرائع، ٢٣٦؛ عيون، ١/١١٣-١١٤؛ اختيار، ٥٩٨-٥٩٩.



«أما الوصية فقد كفت أمرها» (١)

فاغتم الرجل وظن أنها تؤخذ منه، فمات بعد ذلك بعشرين يوماً.

### ٣٥- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی احمد بن محمد بن أبى بصر بن نطی:

قال الصدوق، حدّثنا أبى رضى الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبى نصر البزنطى، قال: كنت شاكاً فى أبى الحسن الرضا، فكتبت إليه كتاباً أسأله فيه الإذن عليه وقد اضممرت فى نفسه إن أسأله إذا دخلت عليه ثلاث (٢) آيات قد عقدت قلبى عليها، قال فأتانى الجواب ما كتبت إليه:

«عافانا الله و أياك، إمّا ما طلبت من الإذن على فإنّ الدّخول إلى صعب و هولاء قد ضيقوا أ على فى ذلك، فلست تقدّر عليه الآن و سيكون إن شاء الله». (٣)

و كتب فى جواب ما أردت أن أسأله عن عن الآيات الثلاث فى الكتاب.

ولا والله ما ذكرت له منهن شيئاً ولقد بقيت متعجباً لما ذكرها فى الكتاب و لم أدر أنّه جوابى إلاّ بعد ذلك فوقع على معنى ما كتب به (عليه السلام).

ص: ٣٩٣

١- عيون أخبار الرضا، ٢/٢٠٤.

٢- مناقب: الزخرف/٤٠؛ الأنعام/١٢٥؛ القصص/٥٦.

٣- عيون، ٢/٢١٢؛ مناقب، ٤/٣١٤-٣١٥.

### ٣٦- نامه ی امام(علیه السلام) به موسی بن عمر بن بزيع:

قال الصّيدوق حدثنا أحمد بن الهارون الفامی رحمه الله تعالى، قال: حدثنا محمّد بن جعفر بن بطه قال: حدثنا محمّد بن الحسن الصّيفيّ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن موسى بن عمر بن بزيع، قال: كان عندی جاريتان حاملتان، فكتب إلى الرّضا(عليه السلام) أعلمه ذلك و أسأله يدعو الله تعالى أن يجعل ما في بطونهما ذكرين و أن يهب لي ذلك، قال فوقع(عليه السلام):

«افعل إن شاء الله تعالى». (١)

ثمّ ابتدأني(عليه السلام) بكتاب مفرد نسخته:

« بسم الله الرّحمن الرّحيم، عافانه الله و اياك بأحسن عافيه في الدّنيا و الآخرة برحمته الأمور بيد الله عزّوجلّ بمضى فيها مقاديره على ما يحب بولد لك غلام و جاريه، ان شاء الله تعالى فسمّ الغلام محمّد و الجاريه فاطمه، على بركة الله تعالى». (٢)

قال فولد لي غلام و جاريه على ما قال(عليه السلام):

### ٣٧- نامه ی امام به حسن بن علي بن وشاء:

قال الصدوق: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّيفيّ، عن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علي الوشاء، قال سألتی

ص: ٣٩٤

١- عيون، ٢/٢١٨.

٢- همان.

العِيَّاس بن جعفر بن محمّد بن الأشعث أن أسأل الرضا(عليه السلام) أن يحرق كتبه إذا قرأها مخافه أن تقع في يد غيره، قال الوشّاء: فابتدأني(عليه السلام) بكتاب قبل أن أسأله أن يحرق كتبه، فيه:

«إعلم صاحبك إني إذا قرأت كتبه إلى حرقتها». (١)

### ٣٨- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی موسی بنی مهران:

قال الصدوق و الطبري: حدثنا إحمد بن محمّد بن يحيى العطار، قال: حدثني أبي، عن محمّد بن عيسى، عن موسى بن مهران، إنه كتب إلى الرضا(عليه السلام) يسئله أن يدعو الله لابن له، فكتب(عليه السلام):

«وهب الله لك ذكراً صالحاً». (٢)

فما إبنه ذلك و ولد به إبن

### ٣٩- پاسخ امام(عليه السلام) در پاسخ به نامه ی ابی محمّد مصری:

قال الصّيدوق و الطّبري: (٣) حدثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه، قال حدّثنا محمّد بن الحسن الضّفّار، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه على، عن محمّد بن الوليد بن يزيد الكرمانى عن أبى محمّد! المصرى، قال: قدم أبو الحسن

ص: ٣٩٥

١- عيون، ٢/٢١٩.

٢- عيون، ٢/٢٢١؛ دلائل الإمامه، ١٩٤.

٣- دلائل الإمامه؛ أخبرني أبو الحسن محمّد بن هارون، عن أبيه، قال أخبرنا أبو جعفر محمّد بن الوليد عن أبى ادامة ي محمّد حديث.

الرّضا(عليه السلام) فكتب إليه أسأله الإذن في الخروج إلى مصر إتجر إليها فكتب إلى:

«أقم ما شاء الله».(١)

قال فاقمت سنتين ثمّ قدم الثالثة [الثانية] فكتب إليه إستأذنه فكتب إلى:

«أخرج مباركاً لك صنع الله لك فإنّ الأمر يتغيّر».(٢)

قال: فخرجت فاصبت بها خيراً و وقع الهرج ببغداد، فسلمت من تلك الفتنة.

#### ٤٠- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمّد بن أحمد دقاق:

قال الصّيدوق: حدّثنا محمّد بن الحسن رضی الله عنه، قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطار، قال حدّثني محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، قال حدّثنا السياري، عن محمّد بن أحمد الدقاق البغدادي: قال: كتبت إلى أبي الحسن الثّاني(عليه السلام) أسأله عن الخروج يوم الأربعاء لا يدور، فكتب(عليه السلام).

«من خرج يوم الأربعاء لا يدور خلافاً على أهل الطّيره وفي من كلّ آفه، و عوفى من كلّ داءٍ و عاهه و قضى الله له حاجته».(٣)

و كتبت إليه مرّة أخرى أسأله عن الحجامه يوم الأربعاء لا يدور:

«من إحتجم يوم الأربعاء لا يدور خلافاً على أهل الطّيره، عوفى من

ص: ٣٩٦

١- عيون، ٢/٢٢٢؛ دلائل الامامه، صص ١٨٧-١٨٨.

٢- همان.

٣- الخصال، ٢/٣٨٦ و ٣٨٧؛ الفقيه، ٢/٢٠٢.

كَلَّ آفَهُ وَوَفَى مِنْ كَلِّ عَاهِهِ، وَ لَمْ تَخْضُرْ مَحَاجِمَهُ» (١)

#### ٤١- نامه ی امام (علیه السلام) درباره ی ثواب زیارتش:

قال الصَّدُوقُ وَ غَيْرُهُ: (٢) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّيْفِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَزَنْطِيِّ، قَالَ: قَرَأْتُ كِتَابَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

«إِبْلَغْ شِيعَتَنَا أَنَّ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حَجَّةٍ» (٣) (٤)

قال: فقلت لأبي جعفر (عليه السلام) إبنه: الف حجه؟ قال: أي والله ألف ألف حجه لمن زاره عارفاً بحقه.

#### ٤٢- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یعلی بن عبدالله زبیری، درباره ی واقفیه:

قال الكَشْفِيُّ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَائِيُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَارَسٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ سَوْسِ الْخَلَنْجِيِّ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الزَّبِيرِيِّ، قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ص: ٣٩٧

١- الخصال، ٢/٣٨٧.

٢- الأُمَالِي: حَدَّثَنَا أَبِي [رِه]، قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ. ابْنُ أَبِي الْخَطَّابِ... إِدَامَةُ حَيْدِ تَهْذِيبِ: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ ابْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ... إِدَامَةُ حَيْدِ.

٣- تهذيب و مصباح الزائر: «و ألف عمره متقبله كلها».

٤- عيون، ٢/٥٠٧؛ ثواب الاعمال، ص ٢٢١؛ الأُمَالِي، ص ٣٩، ٧٣؛ الفقيه، ٢/٤٣٢؛ كامل الزيارات، ص ٣٢١؛ تهذيب، ٦/٨٥؛ مصباح الزائر، ص ٣٨٩.

أسأله عن الوقفيه أفكتب:

«الواقف عاند عن الحقّ و مقيم على سيئه إن مات بها كانت جهنم مأواه و بئس المصير». (١)

#### ٤٣- نامه ی امام(عليه السلام) به يحيى بن مبارک درباره ی واقفيه:

قال الكشّى: خلف بن حامد الكشّى، قال: أخبرني الحسن بن طلحه المروزيّ، عن يحيى بن المبارك، قال: كتبت إلى الرضا(عليه السلام) بمسائل فأجابني و كتبت، ذكرت في آخر الكتاب قول الله عزّ وجلّ: مذبذبين بين ذلك لا إلى هؤلاء ولا إلى هؤلاء؟ فقال: نزلت في الوقفه و وجدت الجواب كلّه بخطّه:

«ليس هم من المؤمنين و لا من المسلمين هم ممّن كذب بآيات الله، و نحن أشهر معلومات فال جدال فينا و لا رفث و لا فسوق فينا، انصب لهم من العداوه يا يحيى ما إسطعت». (٢)

#### ٤٤- پاسخ امام(عليه السلام) به حمزه زيات درباره ی واقفيه:

قال الكشّى: محمّد بن الحسن، قال: حدّثني أبو علي، قال حدّثني أيّوب بن نوح، عن سعيد العطار، عن حمزه الزّيات، قال سمعت حمران بن أعين، يقول: قلت لأبي جعفر(عليه السلام) أمّن شيعتكم أنا؟ قال أي والله في الدنيا والآخرة، و ما أحد من شيعتنا إلّا وهو مكتوب عندنا اسمه، و اسم أبيه إلّا من يتولّى منهم عنّا، قال: قلت:

ص: ٣٩٨

١- اختيار، صص ٤٥٥-٤٥٦.

٢- اختيار، صص ٤٦١-٤٦٢.

جعلت فداك أو من شيعتكم من يتولّى عنكم بعد المعرفة: قال يا حمران نعم و إنت لاتدرکه، قال حمزه فتناظرنا في هذا الحديث، فكتبنا به إلى الرّضا(عليه السلام) نسأله عمن إستثنى به أبو جعفر، فكتب:

«هم الواقفه على موسى بن جعفر(عليه السلام)». (١)

#### ٤٥- پاسخ امام(عليه السلام) به زياد بن مروان فندی:

قال الكشّشى: حدّثنى محمّد بن الحسن، قال حدّثنى أبو على الفارسيّ، عن محمّد بن عيسى و محمد بن مهران، عن محمّد بن إسماعيل أبي سعيد الزّيّات، قال، كنت مع زياده القنديّ حاجياً و لم نكن تفرق ليلاً و لا- نهياراً في طريق مكه و بمكه و في اطراف، ثمّ قصده ذات ليله فلم أره حتّى طلع الفجر فقلت له غمّنى إبطاءك فإى شىء كانت الحال؟ قال لى ما زلت بالأبطح مع أبي الحسن يعنى أبا إبراهيم و على إبنه عليهم السلام عن يمينه، فقال: يا أبا الفضل أو يا زياد هذا إبنى على قوله قولى و فعله فعلى، فإن كانت لك حاجه فانزلها به و أقبل قوله فإنّه لا يقول على الله إلاّ الحق، قال إبن إبي سعيد فمكثنا ما شاء الله حتّى حدث من أمر البرامكه ما حدث، فكتب زياد إلى أبي الحسنعلى بن موسى الرّضا(عليه السلام) يسأله عن ظهور هذا لأمر الحديث أو الإستتار؟ فكتب إليه أبو الحسن(عليه السلام):

«اظهر فلا بأس عليك منهم». (٢)

ص: ٣٩٩

١- اختيار، صص ٤٦٢-٤٦٣.

٢- اختيار، صص ٤٦٦-٤٦٧.

فظهر زياد فلما حدث الحديث قلت له يا أبا الفضل أى شىء يعدل بهذا الامر؟

فقال لى: ليس هذا أو إن الكلام فيه، فألحجت عليه بالكلام بالكوفه وبيغداد، كل ذلك يقول لى مثل ذلك، إلى أن قال لى فى آخر كلامه: ويحك فتبطل هذه الأحاديث التى رويتنا.

#### ٤٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابراهيم بن شعيب:

قال الكششى و ابن شهر آشوب، نصر بن الصَّبَّاح، قال: حدثنى: إسحق بن محمّد، عن محمّد بن عبد الله بن مهران، عن إحمد بن محمّد بن مطرو و زكريا اللؤلؤى، قالوا: قال: إبراهيم بن شعيب كنت جالساً فى مسجد رسول الله (صلى الله عليه و آله) و إلى جانبى رجل من أهل المدينة، فحدثته ملياً، و سألتى من أنت؟

فأخبرته إنى من أهل العراق، قلت له ممّن أنت؟ قال مولى لأبى الحسن الرضا(عليه السلام)، فقلت له لى إليك حاجه قال و ماهى؟ قلت توصل لى إليه رقعته! قال نعم إذا شئت، فخرجت و أخذت قرطاساً و كتبت فيه: بسم الله الرحمن الرحيم إنّ من كان قبلك من آبائك يخبرنا بأشياء فيها دلالات و براهين، و قد أحببت لن تخبرنى بإسمى و إسم أبى و ولدى! قال، ثم ختمت الكتاب و دفعته إليه، فلما كان من الغد أتانى بكتاب مختوم، فقضضته و قرأته فإذا أسفل من الكتاب بخط ردى:

« بسم الله الرحمن الرحيم يا إبراهيم إنّ من آبائك شعيباً و صالحاً و



إِنَّ مِنْ أبنائك محمدًا و عليًّا و فلانہ و فلانہ»(١)

غير أنه زاد إسمًا لانعرفها، قال: فقال: له بعض أهل المجلس إعلم أنه كما صدقك في غيرها فقد صدقك فيها فابحث عنها.

#### ٤٧- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمد بن باديه، درباره ی يونس بن عبدالرحمن:

قال الكشي: علي قال: حدثني محمد بن يعقوب، عن الحسن بن راشد، عن محمد بن باديه، قال، كتبت إلى أبي الحسن(عليه السلام) في يونس، فكتب:

«لعنه الله و لعن أصحابه»(٢)

أو

«بريء الله منه و من أصحابه»(٣)

#### ٤٨- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی حسين بن بشار واسطی درباره ی يونس بن عبدالرحمن:

قال الكشي: (٤) علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد،! عن يعقوب

ص: ٤٠١

---

١- اختيار، صص ٤٧٠-٤٧١؛ مناقب، ص ٤/٤٠١.

٢- اختيار، ص ٤٩٢.

٣- همان.

٤- إختيار، ٤٩٥: طاهر بن عيسى، قال: حدثني جعفر بن أحمد، قال حدثني الشجاعى، عن يعقوب... ادامه ی حدیث.

بن يزيد، عن ((١)) الحسين بن بشّار الواسطي،! عن يونس بن بهمن، قال، قال لي يونس: ((٢)) اكتب إلى أبي الحسن (عليه السلام) فأسأله! عن آدم هل فيه من جوهرية الله شي؟ قال: فكتب إليه:

((٣)) هذه المسأله، ((٤)) مسأله رجل على غير السنه. ((٥))

#### ٤٩- نامه ي امام (عليه السلام) به يحيى بن أبي عمران درباره ي احمد بن سابق:

قال الكشي نصر بن صباح، قال: حدّثني أبو يعقوب إسحق بن محمّد البصري، عن محمد بن عبدالله بن مهران، قال: حدّثني سليمان بن جعفر الجعفري، قال: كتب أبو الحسن الرضا (عليه السلام) إلى يحيى ابن أبي عمران و أصحابه، قرأ يحيى بن أبي عمران الكتاب، فإذا فيه:

«عافانا الله و إياكم أنظروا أحمد بن سابق لعنه الله الأعمش الأشبح و أذرؤه». ((٦))

قال أبو جعفر: و لم يكن أصحابنا يعرفون أنه أشبح أو به شجّه حتّى كشف رأسه فإذا به شجّه، قال أبو جعفر محمّد بن عبدالله: و كان أحمد قبل ذلك يطهر القول

ص: ٤٠٢

١- همان: عن حسن بن بنت إلياس، عن يونس بن بهمن... ادامه ي حديث.

٢- همان: كتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام).

٣- همان: ليس صاحب.

٤- على شيء من.

٥- إختيار، صص ٢٩٢ و ٤٩٥.

٦- إختيار، ص ٥٥٢-٥٥٣.

بهذه المقالة، قال: فما مضت الأيام حتى شرب الخمر و دخل في البلىا.

## ٥٠- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی حسين بن مهران:

قال الكششى: حدّثنا الحسن بن موسى، قال: حدّثنا إسماعيل بن مهران، عن إحمد بن محمّد، قال: كتب الحسين بن مهران إلى أبى الحسن الرّضا(عليه السلام) كتاباً، قال: فكان عيشى شاكاً وقوفه، قال: فكتب إلى أبى الحسن يأمره وينهاه، فأجابه أبو الحسن(عليه السلام) بجواب، وبعث به إلى أصحابه فنسخوه، ووردّ إليه لثلا يستره الحسن بن مهران، وكذلك كان يفعل إذا سأل عن شىء فأحبّ ستر الكتاب، وهذه نسيخه الكتاب الذى أجابه به.

بسم الله الرّحمن الرّحيم، عافانا الله و إياك، جاءنى كتابك تذكر فيه الرّجل الذى عليه الخيانه و العين تقول أخذته، و تذكر ما تلقانى به و تبعث إلى بغيره، و إحججت فيه فأكثر و عبت عليه أمراً و أردت الدّخول فى مثله، تقول: إنّه عمل فى أمرى بعقله و حيله، نظراً منه لنفسه و إردّه أن تميل إليه قلوب النّاس، ليكون الأمر بيده و إليه، يعمل فيه برأيه و يزعم إننى طاوعته فيما إشار به علىّ، و هذا أنت تشير على فيما يستقيم عندك فى العقل و الحيله بعدك، لا يستقيم الأمر إلاّ بأحد أمرين: إمّا قبلت الأمر على ما كان يكون عليه، و إمّا أعطيت القوم ما طلبوا و قطعت عليهم، و إلاّ فالأمر عندنا معوج، و النّاس غير مسلمين ما فى أيديهم من مال و ذاهبون به! فالأمر ليس بعقلك و لا بحيلتك يكون و لاتفعل الذى تجيله بالرّأى و المشوره، و لكن الأمر إلى الله عزّ وجلّ وحده لا شريك له، يفعل فى خلقه ما يشاء من يهدى الله فلا مضلّ

له و من يصلله فلا هادى له و لن تجدله مرشداً، فقلت و أعمل فى أمرهم و أحتل، فيه! و كيف لك الحيله، و الله يقول:

{واقسموا بالله جهدا أيمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً} (١١) فى التوريه والانجيل، إلى قوله عزوجل، {وليقتربوا ما هم مقتربون}. فلو تجيبهم فيما سألوا عنه إستقاموا و سلموا، وقد كان منى ما أنكرت و أنكروا من بعدى و مدلى لقالى و ما كان ذلك منى الارحاء الإصلاح، لقول أمير المؤمنين صلوات الله عليه: إقتربوا و إقتربوا سلوا و سلوا فإن العلم يقبض قبضاً، و جلع يمسح بطنه و يقول: ما ملئ طعمام و لكن ملأه علم، و الله ما آيه نزلت فى برّ و لا بحر و لا سهل و لا جبل إلا أنا أعلمها و أعلم فيمن نزلت، و قول أبى عبدالله (عليه السلام): إلى الله أشكو أهل المدينة إنما أنا فيهم كالشعر أتنتقل يريدوننى على أن لا أقول الحقّ، و الله لا- أزال أقول الحقّ حتى أموت، فلمّا قلت حقاً أريد به حقن دمائكم، و جمع أمركم على ما كنتم عليه، إن يكون سرّكم مكنوناً عندكم غير فاش فى غيركم، و قد قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) سرّاً أسرّه الله إلى جبريل، و أسرّه جبريل إلى محمّد، و أسرّه محمّد إلى على صلوات الله عليهم، و أسره على إلى من شاء، ثمّ قال: قال أبو جعفر (عليه السلام) ثمّ أنتم تحدّثون به فى الطّريق، فأردت حيث مضى صاحبكم إن ألف أمركم عليكم، لئلا تضيّعوه فى غير موضعه، و لا تسألوا عنه غير أهله فتكونوا فى مسألتكم إيّاهم هلكنم فكم دعى إلى نفسه و لم يكن داخله، ثم

ص: ٤٠٤

---

١- ابتدأى آيه، مربوط به آيه ي ٦٠ سوره ي نحل است. ولى ما بقى آيه متعلق به آيه ي ١١٣ سوره ي انعام مى باشد.

قلتم لا- بدّ إذا كان ذلك منه: يثبت على ذلك ولا يتحول عنه إلى غيره، قلت لأنه كان من التقيّه والكفّ أولاً، و أمّا إذ تكلم فقد لزمه الجواب فيما يسأل عنه، فصار ألدّى كنتم تزعمون أنّكم تدمّون به، فإنّ الأمر مردود إلى غيركم، وإنّ الفرض عليكم إتباعهم فيه إليكم، فصيرتم ما استقام في عقولكم و آرائكم، وصحّ به القياس عندكم بذلك لازماً، لما زعتم من أن لا يصحّ أمرنا، زعتم حتّى يكون ذلك على لكم، فإن قلتم إن لم يكن كذلك لصاحبكم فصار الأمران وقع إليكم: نبذتم أمر ربكم وراء ظهوركم، فلا أتبع، أهوائكم، قد ضللت إذن وما أنا من المهتدين، وما كان بدّ من أن تكونوا كما كان من قبلكم، قد أخبرتم أنّها السيّئ والأمثال القّذه بالقّذه، وما كان كما كان من قبلكم، قد أخبرتم انها السن والأمثال القّذه بالقّذه، و ما كان يكون ما طلبتم من الكفّ أولاً و من الجواب آخراً شفاءً لصدوركم و لا ذهاب شككم، و ما كان بدّ من أن يكون ما قد كان منكم، و لا يذهب عن قلوبكم حتّى يذهبه الله عنكم، و لو قد كان منكم، و لا- يذهب عن قلوبكم حتى يذهبه الله عنكم، و لو قدر الناس كلّهم على أن يحبّونا ويعرفوا حقنا ويسلموا الأمرنا: فعلوا، و لكنّ الله يفعل ما يشاء و يهدى إليه من إناب، فقد أجبتك في المسائل كثيره، فانظر أنت و من أراد المسائل منها و تدبرها، فإن لم يكن في المسائل شفاء فقد مضى إليكم منى ما فيه حجّه و معتبر، و كثره المسائل معيه عندنا مكروهه، إنّما يريد أصحاب المسائل المحنه ليحدوا سبيلاً إلى الشّبّه و الضّلاله و من أراد لبسا لبس الله عليه و كلّه إلى نفسه، و لا- ترى أنت و أصحابك أنّي أجبت، وإن شئت صمت، فذاك إلى لا- ماتقوله أنت و أصحابك، لا تدرون كذا و كذا، بل لا بدّ

من ذلك، إذ نحن منه على يقين و أنتم منه في شك» (١)، (٢)

### ٥١- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی ابو حامد سنندی بن محمد:

قال الطبري: وروى أبو حامد السندي بن محمد، قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا (عليه السلام) أسأله بدعا، فدعا لي و قال:

«لا تؤخر صلاه العصر و لا تحبس الزكاه» (٣)

قال أبو حامد و ما كتبت إليه بشيء في هذا ولم يطلع عليه أحداً إلا الله، و قال أبو حامد و كنت أصلي العصر في آخر وقتها و كنت أدفع الزكاه بتأخير الدرهم من أقل و أكثر بعد ما تحل فابتد أني بهذا.

### ٥٢- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یعلی بن حسین بن یحی:

قال الزاوندی: ما قال علی بن الحسین بن یحی: کان لنا أخ یری رأی الأرجاء یقال له: عبدالله کان یطعن علينا.

فکتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) أشكو إليه و أسأله الدعاء فکتب إلي:

«ستری حاله إلى ما تحب، و أنه لن يموت إلا على دين الله و سیولد

ص: ٤٠٦

---

١- مصحح گوید: ما، این نامه را مطابق نسخه‌ها نقل کرده‌ایم، و قطعاً تحریفاتی از سوی ناقلین صورت گرفته است که باعث ابهام در بعضی از جملات شده است، هر چند ممکن است این ابهام به جهت عدم آگاهی از سؤالاتها و امر و نهی، حسین بن مهران نیز گنگ باشد.

٢- اختیار، صص ٥٥٩-٦٠٣.

٣- دلائل الإمامه، ص ١٩١.

له من أمّ ولد له - فلانه غلام». (١)

قالعلي بن الحسين بن يحيى: فما مكثنا إلا أقل من سنه حتى رجع إلى الحقّ فهو اليوم خير اهل بيتي، و ولد له - بعد كتاب أبي الحسن - من أمّ ولده تلك غلام!

### ٥٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابان بن محمد درباره ی ایمان ابی طالب:

قال الكراجكى: أخبرني شيخى أبو عبدالله الحسين بن عبدالله بن على المعروف بابن الواسطى رضى الله عنه، قال: أخبرني أبو محمّد هارون بن موسى التلعكبرى، قال: أخبرني أبو على بن همام، قال: حدثنا أبو الحسن على بن محمّد القمى الأشعري، قال: حدثني منجج الخادم مولى بعض الطاهريه بطوس، قال: حدّثني أبان بن محمّد، قال: كتبت إلى الإمام الرضا على بن موسى (عليه السلام) جعلت فداك، قد شككت في إيمان أبي طالب، قال: فكتب:

«بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد، فمن يتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى إنك إن لم تقر بإيمان أبي طالب كان مصيرك إلى النار». (٢)

### ٥٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه بكر بن صالح، درباره ی اولاد:

قال الطبرسى: من كتاب المحاسن، عن بكر بن صالح، قال: كتبت إلى أبي الحسن الثاني (عليه السلام) أنّي أجتنب طلب الولد منذ خمس سنين و ذلك أنّ أهلى كرهت ذلك و قالت: إنّهُ يشتدّ على - تربيتهم لقله الشىء فما ترى؟ فكتب (عليه السلام):

ص: ٤٠٧

١- الخرائج، ١/٣٥٨-٣٠٥٩.

٢- كنز الفوائد، ١/١٨٢-١٨٣.

«أطلب الولد، فإنَّ الله يرزقهم».(١)

### ٥٥- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن اسماعیل بن بزیح درباره ی ظاهر کردن آب چاهی که نجس شده است:

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، قال: كتبت إلى رجل أسأله أن يسأل أبا الحسن الرضا(عليه السلام) عن البثر تكون في المنزل للوضوء فيقطر فيها قطرات من بو أودم أو يسقط فيها شيء من غيره كالبعره أو نحوها ما أذى يطهرها حتى يحلّ الوضوء منها للصلوة، فوقع(عليه السلام) في كتابي بخطه.

«ينزح منها ولاء»(٢)

### ٥٦- پاسخ امام(علیه السلام) به مهرا ن درباره ی مقدار شستشوی صورت در وضو:

الكليني، والطوسي عنه:(٣)على بن محمد، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهرا ن: قال كتبت إلى الرضا(عليه السلام) أسأله عن حدّ الوجه: فكتب:

«من أول الشعر إلى آخر الوجه و كذلك الجبين»(٤).(٥)

ص: ٤٠٨

١- مكارم الأخلاق، ٢٥٦.

٢- فروع الكافي، ٣/٥؛ الإستبصار، ١/٤٤.

٣- تهذيب، جعفر بن محمد عن محمد بن يعقوب عن .. ادامة ی حدیث.

٤- همان: حنیثد.

٥- فروع الكافي، ٣/٢٨؛ تهذيب، ١/٥٥.



## ٥٧- پاسخ امام(عليه السلام) به اسماعيل بن مهران درباره ی اوقات نماز:

الكليني والطوسي: علي بن محمد و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران، قال: كتبت إلى الرضا(عليه السلام): ذكر أصحابنا أنه إذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر والعصر وإذا غربت دخل وقت المغرب والعشاء الآخرة، إلا أن هذه، قبل هذه في السفر والحضر وإن المغرب إلى ربع الليل. فكتب:

«كذلك الوقت غير أن وقت المغرب ضيق و أن آخر وقتها ذهاب الحمرة و مصيرها إلى البياض في أفق المغرب».(١)

## ٥٨- پاسخ امام(عليه السلام) به محمد بن يحيى بن حبيب درباره ی نمازهای مستحبی:

قال الكليني و الطوسي: محمد بن (٢) يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن يحيى بن حبيب، قال: كتبت إلى ابى الحسن الرضا(عليه السلام) يكون على الصلوة النافله متى أفضيها؟ فكتب(عليه السلام):

«أية(٣) ساعه شئت من ليلٍ أو نهارٍ».(٤)

ص: ٤٠٩

---

١- فروع الكافي، ٣/٢٨١-٢٨٢؛ تهذيب، ٢/٢٦٠-٢٦١؛ الإستبصار، ١/٢٧٠.

٢- تهذيب: احمد بن.

٣- همان: أي.

٤- فروع الكافي، ٣/٤٥٤؛ تهذيب، ٢/٢٧٢.

## ٥٩- پاسخ امام(عليه السلام) به قاسم بن صيقل درباره ی لباس نماز گزار:

قال الكليني والطوسي، الحسن بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن عبد الله الواسطي، عن قاسم بن الصيقل، قال: كتبت إلى الرضا(عليه السلام) إنني أعمل أعماد السيوف من جلود الحمر الميته فيصيب ثيابي فأصلي (١) فيها فكتب(عليه السلام) إلي: «إتخذ ثوباً لصلاتك». (٢)

فكتب إلى أبي جعفر الثاني(عليه السلام): كنت كتبت إلى أبيك(عليه السلام) بكذا بكذا فصعب علي ذلك، فصرت أعملها من جلود الحمر الوحشيه الذكيه، فكتب(عليه السلام) إلي:

«كل أعمال البر بالصبر برحمك الله فإن كان ما تعمل و حشياً ذكياً فلا ياس». (٣)

## ٦٠- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه محمد بن ابراهيم درباره ی لباس نماز گزار:

قال الطوسي: الحسين بن سعيد قال: قرأت كتاب محمد بن ابراهيم إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام) يسأله عن لصلوه في ثوب حشوه قر، فكتب إليه؛ قرأته:

« لا بأس بالصلاه فيه». (٤)

ص: ٤١٠

١- تهذيب: أفأصلي.

٢- فروع الكافي، ٣/٤٠٧؛ تهذيب، ٢/٣٥٨.

٣- همان.

٤- تهذيب، ٢/٣٦٤.

### ٦١- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی حسین بن سعید درباره ی تشییع میت:

قال الصّيدوق: كتب الحسين بن سعيد إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام) يسأله عن سرير الميت يحمل أله جانب يبدأ في الحمل من جوانبه الأربع أو ما خفّ على الرّجل يحمل من أى الجوانب شاء؟ فكتب(عليه السلام):

«من أيها شاء».(١)

### ٦٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی جعفر بن عيسى درباره ی پوشیدن لباس خزّ:

قال الكليني: أحمد بن أبي عبدالله، عن جعفر بن عيسى، قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام) أسأله عن الدوابّ التي يعمل الخزّ من يرها أسباع هي: فكتب(عليه السلام):

«لبس الخزّ الحسين بن علي و من بعده جدّي عليهم السلام».(٢)

### ٦٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی زكريّا بن آدم درباره نماز مسافر:

قال الصّدوق، سأل زكريّا بن آدم أبا الحسن الرضا(عليه السلام): عن التقصير، في كم يقصر الرّجل إذا كان في ضياع أهل بيته و أمره جائز فيها يسير في الضّياع يومين و اللّيلتين و ثلاثه أيّام و ليا لهنّ؟ فكتب(عليه السلام):

«التقصير في مسير يوم و ليله».(٣)

ص: ٤١١

١- الفقه، ١/١٠٠.

٢- فروع الكافي، ٦/٤٥٢.

٣- الفقه، ١/٢٨٧.

## ٦٤- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن فضل واسطی درباره ی نماز آیات:

قال الصدوق: روى عن علي بن الفضل الواسطي أنه قال: كتبت إلى الرضا(عليه السلام) إذا إنكسف الشمس والقمر وأنا راكب لا أقدر على النزول، فكتب(عليه السلام) إلي: «صل علي مركبك الذي أنت عليه».

## ٦٥- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسن بن محبوب درباره ی سجده بر کعبه:

قال الكليني: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب(١) قال سألت أبا الحسن(عليه السلام) عن الجصّ يوقد عليه بالعدرة وعظام الموتى، ثم يجصص به المسجد، أيسجد عليه، فكتب(عليه السلام) إلي بخطه: «إن الماء والنار قد طهّراه».(٢)

## ٦٦- پاسخ امام(علیه السلام) به ابن فضال درباره ی کیفیت نماز جماعت:

قال الطوسي(٣): أحمد بن محمد، عن البرقي، عن ابن فضال، قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام) في رجل كان خلف إمام يأتهم به فركع قبل أن يركع الإمام وهو يظن أنّ الإمام قد ركع فلما ركع رآه كم يركع فرفع رأسه ثم أعاد الركوع مع الإمام أيفسد عله ذلك صلاته أم تجوز تلك الركعة؟

ص: ٤١٢

١- الحسن بن محبوب، از اصحاب امام رضا(عليه السلام) است: [رجال الطوسي، ص ٣٧٢].

٢- فروع الكافي، ٣/٣٣٠؛ تهذيب، ٢/٣٠٤.

٣- تهذيب، ٣/٢٨٠؛ سعد بن أبي جعفر عن الحسن بن علي بن فضال... ادامه ی حدیث.

فکتب:

«یتّم صلاته و لا یفسد ما صنع صلاته».(۱)

### ۶۷- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمّد بن قاسم بن فضیل درباره ی زکات یتیم:

قال الكلینی وغيره:(۲) محمّد بن یحی، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن! القاسم بن الفضیل، قال: کتبت إلى أبي الحسن الرضا(علیه السلام) أسأله عن الوصی أ یزکی زکاه الفطر عن الیتامی إذا کان لهم مال؟ قال: فکتب(علیه السلام):

«لا زکاه علی الیتیم»:(۳)

### ۶۸- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی درباره مقدار زکات فطره:

قال الكلینی وغيره:(۴) محمّد بن یحیی،(۵) عن محمّد بن أحمد، عن جعفر

ص: ۴۱۳

۱- تهذیب، ۳/۲۷۷ و ۲۸۰.

۲- تهذیب ۴/۳۰: سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن القاسم بن الفضیل البصری... ادامه ی حدیث. - فروع الکافی، ۳/۳۳۰: أحمد بن محمّد، عن الحسین عن محمّد بن القاسم بن الفضیل البصری... ادامه ی حدیث.

۳- فروع الکافی، ۳/۵۴۱ و ۴/۱۷۲؛ الفقیه، ۱/۱۴۲؛ تهذیب، ۴/۳۰ و ۳۳۰.

۴- عیون: حدّثنا أبی و محمّد بن الحسین بن أحمد بن ولید رضی الله عنهما، قالاً حدّثنا محمّد بن یحیی العطار... ادامه ی حدیث.

۵- تهذیب: نیست.

بن إبراهيم ابن محمد الهمداني و كان معنا حاجاً، قال: كتبت إلى أبي الحسن (١١) على يدى أبي: جعلت فداك إن أصحابنا اختلفوا فى الصّاع بعضهم يقول: الفطره بصاع المدنى و بعضهم يقول: بصاع العرافى، فكتب إلى:

«الصّاع ستّه أرطال بالمدنى و تسعه أرطال بالعرافى». (٢٢)

قال و أخبرنى أنّه يكون بالوزن ألفاً و مائه سبعين وزنه.

### ٦٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن اسماعیل درباره ی زکات فطره:

قال الكلینی (٣) و غیره: (٤) محمد بن یحیی، عن بنان بن محمد، عن أخیه عبدالرحمن بن محمد، عن محمد بن إسماعیل، قال: بعثت إلى أبی الحسن الرضا (عليه السلام) بداراهم (٥) لى و لغيرى و كتبت إليه أخیره أنها من فطره العیال، فكتب بخطه:

«قبضت و قبلت». (٦)

ص: ٤١٤

١- باتوجه به عیون: الرضا (عليه السلام).

٢- فروع الكافى، ٤/١٧٢؛ عیون ١/٣٠٩ - ٣١٠؛ تهذیب، ٤/٨٣ - ٨٤ (به نقل از كلینی) و ٤/٣٣٤؛ الإستبصار، ٢/٤٨. به نقل از كلینی.

٣- الفقیه و الإستبصار: روى محمد بن اسماعیل بن بزيع قال: بعثت إلى الرضا (عليه السلام) بدنانیر من قبل بعض أهلى و كتبت إليه أخیره أن فیها زكاه خمسہ و سبعون و الباقي صلہ، فكتب (عليه السلام) بخطه: «قبضت» و بعثت إليه... ادامه حدیث مذکور.

٤- المقنعه: نیست.

٥- الفقیه: بدنانیر.

٦- فروع الكافى، ٤/١٧٤؛ الفقیه، ص ٢/٢٦؛ المقنعه، ٢٦٥؛ تهذیب، ٤/٩١ به نقل از كلینی؛ الإستبصار، ٢/٣٥ - ٣٦.

## ٧٠- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسین بن عبد ربّه درباره ی خمس:

قال الكليني: سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن علي بن الحسين بن عبد ربّه، قال: سرح الرضا(عليه السلام) بصله إلى أبي، فكتب إليه أبي هل على فيما سرحت إلى خمس؟ فكتب إليه:

« لا خمس عليك فيما سرح به صاحب الخمس ». (١)

## ٧١- پاسخ امام(علیه السلام) به ابراهيم بن محمد همداني درباره ی خمس:

قال الصدوق: في توقيعات الرضا(عليه السلام) إلى إبراهيم بن محمد الهمداني:

« أن الخمس بعد المؤنه » (٢)

## ٧٢- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسین درباره ی نذری در روز مشخص:

قال الكليني و الطوسي عنه؛ عدّه من أصحابنا، من أحمد بن محمّد، عن علي بن أحمد بن أشيم، قال: كتب الحسين (٣) إلى الرضا(عليه السلام)، جعلت فداك رجل نذر أن يصوم أياماً معلومه فصام بعضها ثمّ اعتل فأفطر أبتدي، في صومه أم يحتسب بما مضى؛ فكتب إليه:

ص: ٤١٥

١- أصول الكافي، ١/٦١٣.

٢- الفقه، ٢/٢٩.

٣- ظاهراً حسين بن عبيد است. [مصحح].

### ٧٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی صفوان بن يحيى درباره ی ميقات:

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، من صفوان بن يحيى، عن أبي الحسن الرضا(عليه السلام)، قال: كتبت إليه أنّ بعض مواليك بالبصرة يحرمون بطن العقيق وليس بذلك الموضع ماء ولا منزل و عليهم في ذلك مؤونه شديده و يعجلهم أصحابهم و جمالهم و من وراء بطن العقيق بخمسه عشر مي لا منزل فيه ماء و هو منزلهم الذي ينزلون فيه فترى أن يحرموا من موضع الماء لرفقه بهم و خفته عليهم؛ فكتب:

«أنّ رسول الله' وقت المواقيت لأهلها و لمن أتى عليها من غير أهلها و فيها رخصه لمن كانت به عله فلا يجاوز الميقات إلا من عله» (٢).

### ٧٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابراهيم بن سفيان درباره ی کسی که یکی از شوطهای طواف را از داخل حجر اسماعيل انجام دهد:

قال الصدوق: و روى الحسين بن سعيد، عن إبراهيم بن سفيان، قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام): إمرأه طافت طواف الحجّ فلما كانت في الشوط السابع إختصرت و طاقت في الحجر و صلّت ركعتي الفريضة و سعت و طاقت طواف النساء، ثم أنت منى، فكتب(عليه السلام):

ص: ٤١٦

١- فروع الكافي، ٤/١٤١؛ تهذيب، ٤/٢٨٧.

٢- فروع الكافي، ٤/٣٢٣-٣٢٤.



### ۷۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی وصیت به امّ ولد:

قال الكليني وغيره: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال نسخت من كتاب بخطّ أبي الحسن (۲)، فلان مولاك توفّي ابن أخ له و ترك أم ولد له ليس لها و لد فأوصى لها بألف هل تجوز الوصيه و هل يقع عليها عتق، و ما حالها، رأيك فدتك نفسي؟ فكتب(عليه السلام):

«تغلق في الثلث و لها الوصيه». (۳)

### ۷۶- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن عمرو درباره ی تعویض طلا یا نقره:

قال الطوسي: فاما مارواه محمد بن أحمد بن يحيى، عن محمد بن عيسى عن الفضل بن كثير عن محمد بن عمرو، قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام): إن إمرأه من أهلنا أوصت أن ندفع إليك ثلاثين ديناراً و كان لها عندي فلم يحضرني فذهبت إلى بعض الصيارفه فقلت: أسلفني دنانير على أن أعطيتك ثمن كل دينار ستّه و عشرين درهماً فأخذت منه عشره دنانير بمائتين وستين درهماً و قد بعثتها إليك؛ فكتب(عليه السلام) إليّ:

«وصلت الدنانير». (۴)

ص: ۴۱۷

۱- الفقيه، ۲/۳۰۵.

۲- احمد بن محمد بن أبي نصر از اصحاب امام رضا(عليه السلام) است. [ر.ك، رجال الطوسي، ۳۶۶].

۳- فروع الكافي، ۷/۲۹، الفقيه، ۴/۱۶۰؛ تهذيب، ۹/۲۲۴.

۴- تهذيب، ۷/۱۰۱؛ الاستبصار، ۳/۹۵.

## ۷۷- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی وصیت مبهم:

قال الطّوسى: أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: نسخت من كتاب بخطّ أبي الحسن(عليه السلام) رجل أوصى لقرابته بألف درهم و له قرابه من قبل أبيه و أمه ما حدّ القرابه يعطى من كان بينه قرابه، أو لها حدّ ينتهى إليه رأيك فدتك نفسى؟ فكتب(عليه السلام):

«إن لم يسم أعطاه قرابته»(۱)

## ۷۸- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یونس درباره ی فروش زمین اجاره‌ای:

قال الكليني و الطّوسى:(۲) محمّد بن يحيى،! عن أحمد بن محمد، على عليّ بن أحمد، عن يونس، قال كتبت إلى الرّضا(عليه السلام) أسأله عن رجل تقبل من رجل أرضاً أو غير ذلك سنين مسماه ثمّ إنّ المقبل أراد بيع أرضه التى قبلها قبل إنقضاء السنين المسماه هل للمتقبل أن يمنع من البيع قبل إنقضاء أجله الذى تقبلها منه إليه و ما يلزم المتقبل له؟ قال، فكتب:

«له أن يبيع إذا اشترط على المشتري أنّ للمتقبل من السنين ما له».(۳)

ص: ۴۱۸

۱- تهذيب، ۹/۲۱۵.

۲- تهذيب: نیست.

۳- فروع الكافى، ۵/۲۷۰؛ تهذيب، ۷/۲۰۸.

## ٧٩- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی یونس عبدالرحمن درباره ی دین:

قال الصّدوق و الطّوسى: (١) كتب يونس بن عبد الرّحمن إلى الرّضا(عليه السلام): أنه كان لى على رجل عشرة دراهم و إن السّلطان أسقط تلك دراهم و جاء بدراهم أعلى من تلك الدّراهم الأولى ولهم اليوم وضيعة فأى شى لى عليه؟ الأولى التى أسقطها السّلطان أو الدّراهم التى أجازها السّلطان؟ فكتب(عليه السلام):

«الدراهم الأولى». (٢)

## ٨٠- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی یونس درباره ی کیفیت انفاق:

قال الكليني و الطّوسى؛ (٣) على بن إبراهيم! عن محمّد بن عيسى، عن يونس، قال: كتبت إلى أبى الحسن الرّضا(عليه السلام) أنّ لى على رجل ثلاثه آلاف درهم و كانت تلك الدّراهم تنفق بين النّاس تلك الأيام و ليست تنفق اليوم. فلى (٤) عليه تلك الدّراهم بأعيانها أو ما ينفق اليوم بين النّاس، قال و فكتب إلى:

«لك أن تأخذ منه ما ينفق بين الناس كما أعطيته ما ينفق بين الناس». (٥)

ص: ٤١٩

- 
- ١- تهذيب: محمّد بن حسن الصّفار، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن... ادامه ی حدیث.
  - ٢- الفقيه، ٣/١١٨؛ تهذيب، ٧/١١٧؛ الإستبصار، ٣/٩٩.
  - ٣- تهذيب و الإستبصار: محمّد بن يحيى، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى... ادامه ی حدیث.
  - ٤- همان منابع: ألى.
  - ٥- فروع الكافى، ٥/٢٥٢؛ تهذيب ٧/١١٦؛ الإستبصار، ٣/١٠٠.

## ۸۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابن فضال درباره ی اطعام افراد فاسق در ماه رمضان:

قال الصّدوق و الطّوسى: (۱) روى الحسين بن سعيد، عن ابن فضال، قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام) أسأله عن قوم عندنا يصلّون ولا يصومون شهر رمضان و ربّما إحتجت إليهم يحصدون لى فإذا دعوتهم للحصّاد لم يجيوني حتىّ أطعمهم وهم يجدون ما يطعمهم فيذهبون إليهم و يدعوني و أنا أضيق من إطعامهم فى شهر رمضان، فكتب(عليه السلام) بخطّه أعرفه: «أطعمهم». (۲)

## ۸۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی جمع دو خواهر:

الكلينى و الطّوسى عنه-على بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مّار، عن يونس، قال: قرأت فى كتاب رجل إلى أبي الحسن الرضا(عليه السلام)، جعلت فداك الرّجل يتزوّج المرأه متعه إلى أجل مسّى، فينقضى الأجل بينهما هل له أن ينكح أختها من قبل أن ينقضى عدّتها، فكتب: «لا يحلّ له أن يتزوّجها حتىّ عدّتها». (۳)

ص: ۴۲۰

۱- تهذيب، سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن ... ادامه ی حدیث.

۲- الفقيه، ۲/۱۳۶؛ تهذيب، ۴/۳۱۴.

۳- فروع الكافى، ۵/۴۳۱؛ تهذيب، ۷/۲۸۷؛ الأستبصار، ۳/۱۷۰.\*. تاريخ تقريبي، ارسال اين نامه به سال، ۲۰۱-۲۰۲ ق است.

**۸۳- پاسخ امام(علیه السلام) به فقهای خراسان درباره ی مردی که قسم خورده بود اگر معاویه از اصحاب پیامبر محسوب شو، زنش مطلقه باشد:**

قال الصّدوق: حدّثنا الحاکم أبو علی الحسین بن أحمد بیهقی، قال: حدّثنی محمّد بن یحیی الصّولی، قال: حدّثنی أحمد بن محمّد بن إسحاق الطّالقانی، قال: حدّثنی أبی، قال: حلف رجل بخراسان بالطلاق أنّ معاویه لیس من أصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) أيام كان الرّضا (علیه السلام) بها،! فافتی الفقهاء بطلاقها فسئل الرضا (علیه السلام)؟ فافتی إنّها تطلق: فکتب الفقهاء رقعه و إنفذوها إليه و قالوا له: من أين قلت یا بن رسول الله إنّها لم تطلق؟ فوقع فی رقعتهم:

«قلت هذا من روايتكم، عن أبی سعید الخدری، أنّ رسول الله قال لمسلمه [یوم] الفتح و قد كثروا علیه: أنتم خیر و أصحابی خیر و لا هجره بعد الفتح، فامطل الهجره و لم يجعل هولاء أصحاباً له». (۱)

قال: فرجعوا إلى قوله.

**۸۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی وشاء درباره ی نوشیدن آب جو:**

قال الكلینی و الطّوسی: (۲) محمّد بن یحیی، عن محمّد بن أحمد، عن! محمّد بن عیسی عن الوشاء، قال کتبت إليه- یعنی الرّضا (علیه السلام)- أسأله عن الفقاع، قال: فکتب:

ص: ۴۲۱

۱- عیون، ۲/۸۷-۸۸.

۲- تهذیب و الإستبصار: أحمد بن محمّد بن عیسی.

«حرام و هو خمر و من شربه كأنه بمنزله شارب الخمر».(۱)

قال: و قال أبو الحسن الأخير (عجل الله تعالى فرجه) (۲) (عليه السلام): لو أنّ الدار دارى لقتلت بايعه و لجلدت شاربه، و قال أبو الحسن الأخير (عليه السلام): حدّه حدّ شارب الخمر و قال (عليه السلام): هي خميره إستصغرها الناس.

### ۸۵- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابن فضال درباره ی نوشیدن آب جو:

قال الكليني و الطّوسى: (۳) محمّد بن يحيى،! عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضال، قال: كتبت إلى أبي الحسن (۴)، أسأله عن الفقّاع، قال، فكتب: (۵)

«هو الخمر وفيه حدّ شارب الخمر».(۶)

### ۸۶- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمّد بن اسماعيل بن بزيع درباره ی حلال بودن ماهی ريثا

(۷)

قال الصّدوق و الطّوسى: كتب محمّد بن إسماعيل بن بزيع إلى الرّضا (عليه السلام): إختلف النّاس فى الرّيشا فما تأمرنى بها؟ فكتب (عليه السلام): (۸)

ص: ۴۲۲

۱- فروع الكافي، ۶/۴۲۳؛ تهذيب، ۹/۱۲۵؛ الإستبصار، ۴/۹۵.

۲- همان منابع: الأوّل.

۳- تهذيب: نيست.

۴- فروع الكافي، ۶/۴۲۴؛ تهذيب، ۹/۱۷۴.

۵- باتوجه به ابن فضال: أبى الحسن الرّضا (عليه السلام) [ر.ك. رجال الطّوسى، ص ۳۷۱].

۶- فروع الكافي، ۶/۴۲۴؛ تهذيب، ۹/۱۷۴.

۷-

۸- تهذيب: الحسين بن سعيد، عن محمد بن... ادامة ي حديث.

### ۸۷- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی مرزبان بن عمران درباره ی خرید و فروش اسرای ديلم:

قال الطوسي: محمد بن علي بن محبوب، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن المرزبان بن عمران، (۲) قال: سألته عن سبعي الديلم وهم يسرق بعضهم من بعض ويغير عليهم السلمون بلا إمام إيحل شهرأوهم، فكتب:

«إذا أقروا بالعبودية فلا بأس بشرائهم». (۳)

### ۸۸- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی مرتد:

قال الطوسي: الحسين بن سعيد، قال: قرأت بخط رجل إلى أبي الحسن الرضا (عليه السلام)، رجل ولد الإسلام ثم كفر و أشرك و خرج عن الإسلام هل يستتاب أو يقتل ولا يستتاب؟ فكتب (عليه السلام):

«يقتل». (۴)

ص: ۴۲۳

---

۱- الفقيه، ۳/۲۱۵؛ تهذيب، ۶/۹-۷. مرزبان بن عمران: از امام رضا (عليه السلام) روایت می کند، [ر.ك. رجال الطوسي، ۳۹۱].

- تهذيب، ۶/۱۶۱.

۲- مرزبان بن عمران: از امام رضا (عليه السلام) روایت می کند، [ر.ك. رجال الطوسي، ۳۹۱].

۳- تهذيب، ۶/۱۶۱.

۴- تهذيب، ۱۰/۱۳۹.

## ۸۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسن بن حسین انباری درباره ی قبول کردن کارهای حکومتی:

(۱)(عجل الله تعالی فرجه)

قال الكلینی والطوسی عنه: علی بن ابراهیم، عن ابيه عن علی بن الحکم، عن الحسن بن حسین الأنباری، عن ابي الحسن الرضا(علیه السلام) قال: کتبت إليه أربعة عشر سنة استأذنه في عمل السلطان فلما كان في آخر کتاب کتبتة إليه أذكر أنني أخاف علی خبط عنقی و إنَّ السِّلطان يقول لی: إنَّک رافضی ولسنا نشکک فی أنَّک ترکت العمل للسِّلطان للرِّفض فکتب إلي أبو الحسن(علیه السلام):

«قد فهمت کتابک وما ذكرت من الخوف علی نفسک فإن كنت تعلم إنَّک إذا ولّیت عملت فی عملک بما أمر به رسول الله(صلی الله علیه و آله) ثم تصیر أعوانک و کتابک و أهل ملَّتک فإذا صار إليك شیء و اسیت به فقراء المؤمنین حتی تكون واحداً منهم كان ذابداً و إلا فلا». (۲)

## ۹۰- تفسیر امام(علیه السلام) درباره ی آیه {وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ}:

ص: ۴۲۴

۱- (عجل الله تعالی فرجه) راوی، تاریخ ارسال نامه را سال ۱۱۴ هـ - ق نوشته است.

۲- فروع الکافی، ۵/۱۱۱؛ تهذیب، ۶/۳۳۵.



قال الطوسي: محمّد بن أحمد بن يحيى، عن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن علي بن فضال، قال قرأت في كتاب أبي الأسد إلى أبي الحسن الثاني (عليه السلام) وقرأته بخطه، سأله ما تفسير قوله تعالى: {وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ} (١) قال: فكتب إليه بخطه:

«الحكام القضاة». (٢)

قال: ثم كتب تحته:

«هو أن يعلم الرجل أنه ظالم فيحكم له القاضي فهو غير معذور في أخذه ذلك الذي حكم له إذا كان قد علم أنه ظالم». (٣)

**٩١- تفسير امام (عليه السلام) درباره آيه ي {نساءكم حرث لكم...}**

(٤)

قال العياشي: عن الفتح بن يزيد الجرجاني، قال:

كتبت إلى الرضا (عليه السلام) في مثله؛ فورد الجواب:

«سئلت عمّن أتى جاريته في دبرها و المرأه لعبه [الرجل] لا تؤذى و هي حرث كما قال الله تعالى». (٥)

**٩٢- حرز امام (عليه السلام) مشهور به وقعه الجيب كه امام (عليه السلام) به حميد بن قحطبه املاء فرمود:**

قال الصدوق: حدّثنا محمّد بن موسى المتوكّل رضى الله عنه، قال:

ص: ٤٢٥

١- البقره/١٨٤.

٢- تهذيب، ٦/٢١٩- ٢٢٠.

٣- همان.

٤- تهذيب، ٦/٢١٩- ٢٢٠.

٥- تفسير العياشي، ١/١١١، البرهان، ١/٢١٦.

حدّثنا على بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ياسر الخادم، قال: لَمَّا نزل إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَى بْنِ مُوسَى الرُّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام) قَصْرَ حَمِيدِ بْنِ قَحْطَبَةَ نَزَعَ ثِيَابَهَا وَنَاوَلَهَا حَمِيداً فَاحْتَمَلَهَا وَنَاوَلَهَا جَارِيَةً لَتَغْسِلَهَا، فَمَا لِيثَ أَنْ جَاءَتْ وَمَعَهَا رَقْعَةٌ فَنَاوَلَتْهَا وَقَالَتْ حَمِيداً وَقَالَتْ جَدَّتْهَا فِي جَيْبِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَى بْنِ مُوسَى الرُّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام)، فَقُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّ الْجَارِيَةَ وَجَدْتَ رَقْعَةً فِي جَيْبِ قَمِيصِكَ، فَمَا هِيَ؟ قَالَ: يَا حَمِيدُ هَذِهِ عَوْذَةٌ لَا نَفَارِقُهَا: فَقُلْتُ لَهُ: شَرَفْتَنِي قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام): هَذِهِ عَوْذَةٌ مِنْ أَمْسِكِهَا فِي جَيْبِهِ كَانَ مَدْفُوعاً عَنْهُ وَكَانَتْ لَهُ حِرْزاً مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّحِيمِ وَالسَّلْطَانِ، ثُمَّ أَمَلَى عَلَى حَمِيدِ الْعَوْذَةَ وَهِيَ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: بِسْمِ اللَّهِ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيّاً أَوْ غَيْرَ تَقِيٍّ أَخَذْتَ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ وَبَصْرِكَ، وَلا سُلْطَانَ لَكَ عَلَى وَلا عَلَى سَمْعِي وَلا بَصْرِي وَلا عَلَى شَعْرِي وَلا عَلَى بَشْرِي وَلا عَلَى لِحْمِي وَلا عَلَى دَمِي وَلا عَلَى فَحِي وَلا عَلَى عَصْبِي وَلا عَلَى عِظَامِي وَلا أَهْلِي وَلا مَالِي وَلا عَلَى رِزْقِي رَبِّي سَتَرْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَسْتَرَهُ التَّبَوُّهُ الَّذِي إِسْتَتَرَ بِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ مِنْ (١) سُلْطَانِ فِرَاعَتِهِ، جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِي وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِي وَإِسْرَافِيلُ مِنْ وَرَائِي وَمُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَمَامِي وَاللَّهُ مَطَّلَعٌ عَلَى مَا يَمْنَعُكَ وَيَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي، اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ جَهْلَهُ إِنْ تَكُنْ أَنْ يَسْتَفْزِنِي وَيَسْتَخْفِنِي اللَّهُمَّ إِلَيْكَ

ص: ٤٢٦

١- مهج الدعوات، سطوات الجبابره والفراعنه.

إِنْتَجَاتِ اللّٰهِمَّ إِلَيْكَ إِنْتَجَاتِ، اللّٰهُمَّ إِلَيْكَ إِنْتَجَاتِ».(١)

### ٩٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ایوب بن یقطين درباره ی دعاء «البهاء»:

قال ابن طاووس: رويناه بإسنادنا إلى جدّي أبي جعفر الطوسي بإسناده إلى علي بن الحسين بن الفضال من كتاب الصيام و رواه أيضاً ابن أبي قرّه في كتابه و اللفظ واحد، فقالا معاً عن أيوب بن يقطين أنّه كتب إلى الحسن أبي الرضا(عليه السلام) يسأله أن يصحّح له هذا الدّعاء فكتب إليه:

«نعم وهو دعاء أبي جعفر(عليه السلام) بالأسحار في شهر رمضان، قال أبي: قال أبو جعفر(عليه السلام): لو يعلم الناس من عظم هذه المسائل عند الله و سرعه إجابته لصحابها لا- قتلوه عليه و لو بالسيف و الله يختص برحمه من يشاء و قال أبو جعفر(عليه السلام): لو حلفت لبررت أنّ إسم الله الأعظم قد دخل فيها فإذا دعوتهم فاجتهدوا في الدّعاء فإنّه من مكنون العلم و إكتموه إلاّ من أهله و ليس من أهله و ليس من أهله المنافقون و المكذّبون و الحاحدون و هو دعاء المباهله».(٢)

### ٩٤- دعایی که امام(عليه السلام) به یونس بن بکیر مرقوم فرمود:

قال ابن طاووس: وجدناه من كتاب أصل يونس بن بکیر قال و سئلت سيدي أن يعلمني دعاء دعوا به عند الشدائد، فقال لي: يا يونس تحفظ ما أكتبه لك و

ص: ٤٢٧

١- عيون، ٢/ ١٣٧-١٣٨؛ مهج الدعوات، صص ٣٣-٣٤.

٢- إقبال الأعمال، ص ٣٤٥.

أدع به فى كل شدة تجاب و تعطى ما تتمناه ثم كتب لى:

«بسم الله الرحمن الرحيم اللهم إن ذنوبى و كثرتها قد أخلقت وجهى عندك و حججنى عن إستيهال رحمتك و باعدتنى عن إستيجاب مغفرتك و لو لا تعلقى بالائتك و تمسكى بالدعاء و ما وعدت أمثالى من المسرفين و أشباهى من الخاطئين و أوعدت القانطين من رحمتك بقولك: {يَا عِبَادِ الَّذِينَ أُشِيرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ} (١) و حذرت القانطين من رحمتك فقلت: {وَمَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ} (٢) ثم ندبتنا برافتك إلى دعاءك فقلت {ادعونى استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون} (٣) جهنم داخرين إلهى لقد كان الأياس على مشتماً و القنوط من رحمتك ملتحمفاً إلهى لقد وعدت المحسن ظنه بك ثواباً و أوعدت المسىء ظنه بك عقاباً اللهم و قد أمسك و مقى حسن الظن بك فى عتق رقبتى من النار و تغميد زلتى و إقاله عثرتى اللهم قلت فى كتابك و قولك الحق الذى لا خلف له و لا تبديل يوم ندعوا كل أناس بأمامهم و ذلك يوم النشور اذا نفخ فى الصور و بعثر ما فى القبور اللهم فأتى أو فى و أشهد و أقز و الا أنكر و لا أجهد و أسير و أعلن و أظهر و أبطن بأنك أنت الله لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك و ان محمداً عبدك و رسولك صلى الله عليه و ان علياً أمير

ص: ٤٢٨

١- الزمر/٥٤.

٢- الحجر/٥٦.

٣- المؤمن/٦٢.

المؤمنين سيّد الأوصياء و وارث علم الأنبياء علم الدّين و مبير المشركين و مميّز المنافقين و مجاهد المارقين و إمامي و حجّتي و عروتى و صراطى و دليلى و حجّتى و من لا- أثق بأعمالى ولو زكت و لا أراها منجيه لى و لو صلحت إلّا بولايته و الأئتمام به و الإقرار بفضائله و القبول من حملتها و التسليم لرواتها و أقربا و صيائه من أبنائه أئمة و حججاً و أدله و سرجاً و أعلاماً و مناراً و سادةً و أبراراً و أو من بيّرهم و جهرهم و ظاهرهم.

و باطنهم و شاهدهم و غائبهم و حيّهم و ميتهم لا شك فى ذلك و لا إرتيات عند تحوّلِكَ و لا إنقلاب اللّهم فادعنى يوم حشرى و نشرى بإمامتهم و أنقذنى بهم يا مولائى من حرّ النّيران و إن لم ترزقنى روح الجنان فإنّك إن إعتقنى من التّار كنت من الفآئزين اللّهمّ و أصبحت يومى هذا لا- ثقه لى و لا- رجآ و لا- لجأ و لا مفزع و لا منجا غير من توّسّلت بهم إليك متّقرباً إلى رسولك محمّد صلى الله عليه واله ثمّ على أمير المؤمنين و الزّهراء سيّده نساء العالمين و الحسن و الحسين و على و محمّد و جعفر و موسى و على و محمد و على و الحسن و من بعدهن و من بعدهن يقيم الحجّه إلى الحجّه المستوره من ولده المرجوّ للأئمة من بعده اللّهم فاجعلهم فى هذا اليوم و ما بعده حصنى من المكاره و معقلى من المحاوف و نجنى بهم من كلّ عدو و وطاغ و باغ و فاسق و من شرّ ما عرف و ما أنكر و ما إستتر عنى و ما أبصر و من شتر كلّ دابّه ربّى أخذ بناصيتها إنك على صراط مستقيم اللّهمّ بتوسلى بهم إليك و تقربى بمحبّتهم و تحصّنى بإمامتهم إفتح على هذا اليوم أبواب رزقك و أنشر على رحمتك و جبينى إلى خلقك و جبنى بغضهم و عداوتهم إنك على كلّ شىء قدير اللّهمّ ولكلّ متوسّل ثواب و لكلّ ذى شفاعه

حقّ فأسئلك بمن جعلته إليك وقدمته أمام طلبتي أن تعرّفني بركه يومى هذا و شهرى هذا و عامى هذا اللهم و هم مفرعى و معونتى فى شدّتى و رخائى و عافيتى و بلائى و نومى و يقظتى و ظعنّى و إقامتى و عسرى و يسرى و علائيتى سرّى و إصباحى و إمسائى و تقلّبى و مثواى و سرّى و جهرى اللهم فلا- تخيّننى بهم من نائلك و لا- تقطع رجائى من رحمتك و لا- تؤسّينى من روحك و لا تبتلنى بإنغلاق أبواب الأرزاق و إنسداد مسالكها و إرتياح مناهها و إفتح لى من لدنك فتحاً يسيراً و إجعل لى من كلّ ضنكٍ مخرجاً و إلى كلّ سعهٍ منهجاً إنك أرحم الراحمين و صلّى الله على محمّد و آله الطّيبين الطّاهرين آمين». (١)

ص: ٤٣٠

١- مهج الدعوات، ٢٥٣-٢٥٦.

بخش هشتم: نامه‌های امام محمد تقی (علیه السلام)

۱- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی عبد الرحمن بن أبی نجران درباره ی توحید:

ص: ۴۳۱





قال الكليني: علي بن إبراهيم، عن العباس بن معروف، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، قال: كتبت إلى جعفر (عليه السلام) أو قلت له: جعلني الله فداك نعبد الرحمن الرحيم الواحد الأحد الصمد؟ قال: فقال:

«إن من عبد الإسم دون المسمى بالأسماء أشرك و كفر وجحد ولم يعبد شيئاً بل أعبد الله الواحد الأحد الصمد المسمى بهذه الأسماء دون الأسماء إنَّ الأسماء صفات وصف بها نفسه».(١)

## ٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی یکی از یاراناش، درباره ی وسوسه:

قال الكليني، عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، جميعاً عن علي بن مهزيار قال: كتب رجل إلى أبي جعفر (عليه السلام) يشكو إليه لماماً يخطر على باله، فأجابه في بعض كلامه:

ص: ٤٣٣

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ شَاءَ ثَبَتَكَ فَلَا يَجْعَلُ لِإِبْلِيسَ عَلَيْكَ طَرِيقًا، قَدْ شَكَا قَوْمٌ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِمَا يُعْرَضُ لَهُمْ لِأَنَّ تَهْوَى بِهِمُ الرِّيحُ أَوْ يَقْطَعُوا أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَمْ تَجِدُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ ذَلِكَ لَصَرِيحُ الْإِيمَانِ، فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ فَقُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». (١)

### ٣- نامه ی امام (علیه السلام) به محمد بن الفرّج:

قال ابن شهر آشوب و الأربلي: قال محمد بن الفرّج: كتب إلى أبو جعفر (عليه السلام):

«إحملوا إلى الخمس فاني لست آخذه منكم سوى عامي هذا». (٢)

فقبض في تلك السنه.

### ٤- توقيع آن حضرت (عليه السلام) به ابن اورمه:

قال الزّاوندي: روى عن ابن أورمه، قال: حملت إلى إمراه شيئاً من حلّى و شيئاً من دراهم و شيئاً من ثياب. فتوهّمّت أنّ ذلك كلّ لها ولم أسألها أنّ غيرها في ذلك شيئاً، فحملت ذلك إلى المدينه مع بضاعات لأصحابنا و كتبت في الكتاب أنى قد بعثت إليك من قبل فلانه كذا و من قبل فلان كذا و من قبل فلان و فلان بكذا. فخرج في التّوقيع:

ص: ٤٣٤

١- أصول الكافي، ٢/٤١٩.

٢- مناقب، ٤/٤٢١؛ كشف الغمه، ٣/٣٢٤.

« قد وصل ما بعثت من قبل فلان وفلان و من قبل المرأتين، تقبل الله منك، و رضى عنك، و جعلك معنا فى الدُّنيا والآخرة». (١)

فلما رأيت ذكر المرأتين شككت فى الكتاب أنه غير كتابه و أنه قد عمل على دونه لأئنى كنت فى نفسى على يقين أن الذى رفعت إلى المرأه كان [كله] لها و هى مرأه واحده، فلمّا رأيت [فى التّوقيع] إمراةين إتهمت موصل كتابى: فلمّا إنصرفت إلى البلاد، جاءتنى المرأه فقالت: هل أوصلت بضاعتى؟ قلت: نعم قالت: وبضاعه فلانه؟ قلت: و كان فيها لغيرك شىء؟ قالت: نعم، كان لى فيها كذا و لأختى فلانه كذا. قلت: بلى قد أوصلت [ذلك]. و زال ما كان عندى].

### ٥- نامه ى امام (عليه السلام) به ابراهيم بن محمد:

قال الصّيفيّ فار وغيره: حدّثنا محمد بن عيسى، قال: حدّثنى إبراهيم بن محمد، قال: كان أبو جعفر محمد بن علىّ (عليه السلام) كتب إلى كتاباً و أمرنى لا أفكّه حتّى يموت يحيى بن أبى عمران، قال: فمكت الكتاب عندى سنين فلمّا كان اليوم الذى مات فيه يحيى بن أبى عمران، فككت الكتاب فإذا فيه:

«قم بما كان يقوم به». (٢)

أو نحو هذا من الأمر، فقال إبراهيم: كنت لا أخاف الموت ما كان يحيى حيّاً.

ص: ٤٣٥

١- الحرائج، ٣٨٦-٣٨٧.

٢- بصائر الدّرجات، صص ٢٦٢-٢٦٣؛ الحرائج ٧١٧/٢؛ مناقب، ٤/٤٢٩.

## ۶- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی علت مصائب:

قال الكلینی و الطبرسی: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، و عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، جمیعاً عن ابن مهران، قال: كتب رجل إلى جعفر الثاني (علیه السلام)، يشكو إليه مصابه بولده وشدّه ما دخله، فكتب إليه:

«أما علمت أن الله عزّ وجلّ يختار من مال المؤمن و من ولده أو نفسه لياجره على ذلك».(۱)

## ۷- پاسخ امام(علیه السلام) به یکی از دوستانش جهت موعظه:

قال ابن شعبه: روی آنه حمل له حمل بزّ له قيمه كثيره، فسئل في الطريق، فكتب إليه الذي حمّله يعرّفه الخير، فوقع بخطّه:

«إنّ أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهيئه و عواريه المستودعه يمتّع بما متّع منها في سرور و غبطه و يأخذ ما أخذ منها في أجر و حسه، فمن غلب جزعه على صبره حبط أجره و نعوذ بالله من ذلك».(۲)

## ۸- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حماد مروزی، بابت موعظه:

قال الكشي وغيره:(۳) محمد بن مسعود، قال: حدّثني أبو علي المحمودي

ص: ۴۳۶

۱- فروع الكافي، ۳/۲۱۸ و ۲۶۳؛ مشكاه الانوار، ص ۴۸۶.

۲- تحف العقول، ص ۴۷۹.

۳- ۱. تنبيه الخواطر: محمد بن عیسی، قال: كتب أحمد بن حماد أبو محمود إلى أبي جعفر(علیه السلام) كتاباً طويلاً في بعض كتابه... ادامه ی حدیث.

محمد بن أحمد بن حماد مروزی قال: كتب أبو جعفر (عليه السلام) إلى أبي في فصل من كتابه! فكان قد في يوم أوغذ.

«(۱) ثُمَّ وَقَّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ! أَمَّا الدُّنْيَا فَنَحْنُ فِيهَا مُتَفَرِّجُونَ(۲) فِي الْبِلَادِ وَ لَكِنْ مِنْ هَوَى(۳) هَوَى صَاحِبِهِ فَإِنْ(۴) بَدِينَهُ فَهُوَ مَعَهُ(۵) وَإِنْ كَانَ نَائِبًا عَنْهُ! وَ أَمَّا الْآخِرَةُ فَهِيَ دَارُ الْقَرَارِ(۶)»

### ۹- نامه ی امام (علیه السلام) به حسین بن عبدالله نیشابوری والی سیستان:

قال الكليني و الطوسي: (۷) محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن السيارى، عن احمد بن زكريا الصيدلانى، عن رجل من بنى حنيفه من أهل بيست

ص: ۴۳۷

۱-!- منابع دیگر: نیست.

۲- تحف: معترفون: تنبيه: مفترفون.

۳- تحف: من كان هواه.

۴- تحف و تنبيه: و دان.

۵- . تحف: حيث كان.

۶- إختيار معرفة الرجال، صص ۵۵۹- ۵۶۰؛ تحف العقول، ص ۴۸۰؛ تنبيه الخواطر، ص ۱۴؛ بحارلأنوار، ۷۵/۳۵۸ (به نقل از تحف العقول)

۷- حدیث طولانی بود و ما به فراخور نیاز آنرا به اختصار ذکر کردیم و مضمون ادامه ی آن این است که: راوی می گوید: هنگامی که وارد سیستان شدم، خبر [نامه] قبل از من به حسین بن عبدالله نیشابوری، که والی بود، رسیده بود، لذا دو فرسخ به استقبال من آمد و نامه را گرفته، بوسید و بر چشمش گذاشت، سپس به من گفت: حاجت چیست؟ به او گفتم، خراجی برعهده ی من است. دستور داد که آنرا من نگیرند و گفت: تا زمانی که من والی هستم خراجی نپرداز و مبلغی پول نیز به من داد و تا زنده بود: خراجی از من نگرفت و صلہ ی او قطع نشد.

و سجستان، قال: رافقت أبا جعفر (عليه السلام) في السنه التي حجّ فيها في أوّل خلافه المعتصم فقلت له و أنا معه على المائدة و هناك جماعه من اولياء السّـلطان: إن و الينا جعلت فداك رجل يتولّاكم أهل البيت و يحبّكم و على في ديوانه خراج فإن رأيت جعلني الله فداك أن تكتب إليه كتاباً بالإحسان إليّ، فقال لي: لا أعرفه، فقلت: جعلت فداك؟ إنّه على ما قلت من محبّكم أهل البيت و كتابك ينفعني عنده فأخذه القرطاس و كتب:

«بسم الله الرّحمن الرحيم، أمّا بعد فإنّ موصل كتابي هذا ذكر عنك مذهباً جميلاً و إنّ مالک من عملك ما أحسنت فيه فأحسن إلى إخوانك؛ و أعلم أنّ الله عزّوجلّ سائلك عن مثاقيل الذر و الخردل». (١)

#### ١٠- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابي طالب قمی:

قال الكشّـى: على بن محمّد، قال: حدّثني محمّد بن عبد الجبار، عن أبي طالب الممّـي، قال: كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) بأبيات شعر، و ذكرت فيها أباه، و سألته أن يأذن لي في أن أقول فيه، فقطع الشّـعر و حبسه و كتب في صدر با بقي من القرطاس:

«قد أحسنت فجزاك الله خيراً». (٢)

ص: ٤٣٨

١- فروع الكافي، ٥/١١١-١١٢؛ تهذيب، ٦/٣٣٤-٣٣٥؛ بحار الأنوار، ٥٠/٨٦-٨٥. (نقل از كليني).

٢- إختيار معرفه الرّجال، صص ٢٤٥ و ٥٦٨.

## ١١- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی عبد العزيز بن مهتدي، درباره ی يونس بن عبد الرحمن:

قال الكشي: حدّثني محمد بن إسماعيل الرّازي، قال: حدّثني عبد العزيز بن المهتدي، قال: كتبت إلى أبي جعفر(عليه السلام) ما تقول في يونس بن عبد الرحمن إلى بخطّه:

«أحبه و ترحم عليه و إن كان يخالفك أهل بلدك».(١)

## ١٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی عبد العزيز بن مهتدي:

قال الكشي: حدّثني علي بن محمّد، قال حدّثني أحمد بن محمد، عن عبد العزيز، أو من رواه عنه، عن أبي جعفر(عليه السلام)، قال: كتبت إليه أنّ لك معي شيئاً فمرني بأمرك فيه إلى من أدفعه، فكتب:

«إنّي قبضت ما في هذه الرّقعة و الحمد لله و غفر الله ذنبك و رحمتنا و إيتاك و رضی الله عنك برضای عنك».(٢)

## ١٣- نامه ی امام(عليه السلام) به ابو علی محمودی:

قال الكشي: حدّثني أبو علي محمودي: قال: كتب أبو جعفر إلى بعده و فاه أبي:

«قد مضى أبوك رضی الله عنه و عنك و هو عندنا على حال

ص: ٤٣٩

---

١- إختيار معرفة الرجال، صص ٤٨٩.

٢- إختيار معرفة الرجال، صص ٥٠٦.

محموده و لم يتعدّ من تلك الحال».(١)

#### ١٤- نامه‌های امام(علیه السلام) بهعلی بن مهزیار:

قال الكشّی: وفي كتاب لأبي جعفر(عليه السلام) إليه ببغداد:

«قد وصل إلى كتابك، و قد فهمت ما ذكرت فيه، و ملأنتني سروراً، فسرك الله! و أنا أرجو من الكافي في الدافع أن يكفي كيد كلّ كاید إن شاء الله تعالى».

و في كتاب آخر:

«وقد فهمت ما ذكرت من أمر القميين، خلصهم الله و فرج عنهم! و سررتني بما ذكرت من ذلك، و لم تزل تفعل أسرك الله بالجنّه و رضی عنك برضائي عنك! و أنا أرجو من الله حسن العون و الرأفة! و أقول حسبنا الله و نعم الوكيل».

و في كتاب آخر بالمدينه:

«فالشخص إلى منزلك! صيرك الله إلى خير منزل في دنياك و آخرتك».

و في كتاب آخر:

«و أسأل الله أن يحفظك من بين يديك و من خلفك و في كلّ حالاتك، فابشر فاني أرجو أن يدفع الله عنك! و أسأل الله أن يجعل لك

ص: ٤٤٠



الخيره فيما عزم لك به عليه من الشَّخص في يوم الأحد، فأخَّر لك إلى يوم الإثنين إن شاء الله، صحبك الله في سفرك و خلفك في أهلك و أذى غيبتك و سلمت بقدرته». (١)

### ١٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن مهزيار:

قال الكشي: قال العلي بن مهزيار: و كتبت إليه: أسأله التوسع على و التحليل لما في يدي فكتب:

«وسَّع الله عليك، ولمن سألت به التوسعة من أهلك و لأهل بيتك و لك يا علي عندي من أكثر التوسعة، و أنا أسأل الله أن يصحبك بالعافية و يقدمك على العافية و يسترك بالعافية، إنَّه سميع الدعاء». (٢)

### ١٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن مهزيار:

قال الكشي: قال العلي بن مهزيار: و سألته الدعاء: فكتب إلي:

«و أمَّا ما سألت من الدعاء فإنَّك بعد لست تدري كيف جعلك الله عندي، و ربَّما سميتك بإسمك و نسبك، كثره عنايتي بك و محبتي لك و معرفتي بما أنت إليه، فأدام الله لك أفضل ما رزقك من ذلك، و رضى عنك برضائي عنك، و بلَّغك أفضل نيتك، و أنزلك الفردوس الأعلى برحمته! إنَّه سميع الدعاء، حفظك الله و تولَّاك و دفع الشر عنك

ص: ٤٤١

١- إختيار معرفه الرِّجال، صص ٥٥٠-٥٥١.

٢- إختيار معرفه الرِّجال، صص ٥٥١.

برحمته و كتبت بخطي». (١)

### ١٧- نامه ی دیگری از امام (علیه السلام) به علی بن مهزیار:

قال الطوسی: أخبرني جماعه، عن التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي، عن أبي الحسن البلخي، عن أحمد بن مابندار الإسكافي، عن العلاء النداری، عن الحسن بن شَمون قال: قرأت هذه الرسالة علي بن مهزيار عن أبي جعفر الثاني (عليه السلام) بخطه:

«بسم الله الرحمن الرحيم يا علي أحسن الله جزاك، وأسكنك جنته، و منعك من الخزي في الدنيا والآخرة، وحشرك الله معنا، يا علي قد بلوتك و خبرتك في النصيحة و الطاعة و الخدمه، و التوقير و القيام بما يجب عليك، فلو قلت أنني لم أرمثلك لرجوت أن أكون صادقاً، فجزاك الله جنات الفردوس، نزلاً، فما خفي علي مقامك و لخدمتك في الحرّ و البرد، في الليل و النهار، فأسأل الله إذا جمع الخلائق للقيامه أن يحبوك برحمه تغتبط بها، إنه سميع الدعاء» (٢)

### ١٨- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی ابی طالب قمی:

قال الكشي: محمّد بن مسعود، قال: حدّثني حمدان بن أحمد التّهدی، قال: حدّثنا أبو طالب القمي، قال: كتبت إلى أبي جعفر ابن الرضا (عليه السلام): فأذن لي أن أرثي

ص: ٤٤٢

١- إختيار معرفه الرّجال، صص ٥٥١.

٢- الغيبة، ص ٣٤٩.

أبا الحسن أعني أباه! قال: فكتب إليّ.

«أندبني و أندب أبي» (١)

### ١٩- نامه ی امام (علیه السلام) به محمد بن اسحاق و حسن بن محمد در مدح زکریا بن آدم:

قال المفيد وغيره: (٢) حدثنا جعفر بن محمد بن قولويه، عن الحسن بن بنان، عن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن علي بن مهزيار، عن بعض القميين، عن محمد بن إسحاق و الحسن بن محمد قال: خرجنا بعد وفاه زكريا بن آدم إلى الحج فتلقنا كتابه (عليه السلام) في بعض الطريق:

«(٣) ما جرى من قضاء الله في الرجل المتوفى في رحمه الله (٤) يوم ولد و يوم قبض و يوم يبعث حياً، فقد عاش أيام حياته عارفاً بالحق، قائلاً به، صابراً (٥) محتسباً للحق، قائماً بما (٦) يحب الله و رسوله! (صلى الله عليه و آله) و مضى رحمه الله عليه غير ناكث و لا مبدل، فجزاه الله أجر نبيته و أعطاه (٧) جزاء سعيه! (٨) و ذكرت الرجل الموصى إليه فلم أجد

ص: ٤٤٣

١- إختيار معرفه الرجال، صص ٥٦٧-٥٦٨.

٢- إختيار: ندارد.

٣- إختيار و الغيبه: ذكرت.

٤- الغيبه، رحمه الله.

٥- (٥) إختيار: خير أميته.

٦- إختيار و الغيبه، يحب الله عليه و لرسوله.

٧- إختيار: قايلاً.

٨- (٨) آخر نامه در الغيبه.

فيه رأينا و عندنا من المعرفه به أكثر ما (١) و صفت (٢) يعنى الحسن بن محمد بن عمران»

## ٢٠- نامه ی امام (عليه السلام) به ابراهيم بن محمد بن حاجب درباره ی سیاری:

قال الكشّى: طاهر بن عيسى الوراق، قال: حدّثنى جعفر بن أحمد بن أيّوب، قال: حدّثنى الشّجاعى، قال: حدّثنى إبراهيم بن محمد بن حاجب، قال: قرأت فى رقعته مع الجواد (عليه السلام) يعلم يسأل عن السّيارى:

«أنّه ليس فى المكان الذى إدعاء لنفسه و إلاّ تدفعوا إليه شيئاً» (٣)

## ٢١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابراهيم بن محمد همدانى:

قال الكشّى: على بن محمّد، قال: حدّثنى أحمد بن محمّد، عن إبراهيم بن محمّد الهمدانى، قال: كتبت إلى أبى جعفر (عليه السلام)، أصف له صنع السّميع فى، فكتب بخطّه:

«عجل الله نصرتك ممّن ظلمك و كفاك مؤنته، و إبشر بنصر الله عاجلاً و لأجر آجلاً و أكثر من حمد الله». (٤)

ص: ٤٤٤

١- إختيار: ممّا.

٢- الإختصاص، صص ٨٧-٨٨؛ إختيار معرفه الرّجال، صص ٥٩٥-٥٩٦؛ الغيبه، ص ٣٤٨.

٣- إختيار معرفه الرّجال، ص ٦٠٦.

٤- إختيار معرفه الرّجال، ص ٦١١.

## ٢٢- نامه ی امام (علیه السلام) به ابراهیم بن محمد همدانی:

قال الكشّی: علی بن محمد، قال: حدّثنی محمّد بن أحمد، عن عمر بن علی بن یزید، عن ابراهیم بن محمّد الهمدانی، قال و کتب إليّ:

«قد وصل الحساب تقبّل الله منك و رضی عنهم و جعلهم معنا فی الدّنيا و الآخرة. وقد بعثت إليك من الدّنانیر بكذا و من الكسوه كذا، تبارک لك فيه و فی جمیع نعمه الله عليك. و قد كتبت إلى النّضر أمرته أن ينتهی عنك، و عن التّعرض لك، بخلافك، و أعلمته موضعك عندي، و كتبت إلى أيّوب أمرته بذلك أيضاً، و كتبت إلى موالی بهمدان كتاباً أمرتهم بطاعتك و المصير إلى أمرک و أن لا وکیل لی سواک».(١)

## ٢٣- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی داماد بکر بن صالح:

قال المفید: حدّثنی أحمد بن محمد بن محمّد بن الحسن بن الولید القمی، عن محمّد بن الحسن الصّیّفّار، عن العباس من معروف، عن علی بن مهزیار، عن بکر بن صالح، قال: کتب صهرلی إلى أبي جعفر الثانی صلوات الله علیه: إنّ أبي ناصب خبیث الرّأی، و قد لقيت منه شدّه و جهداً، فرأيتك - جعلت فداك - فی الدّعاء لی، و ما ترى - جعلت فداك - أفتري أنّ أكاشفه أم أداریه، فکتب (علیه السلام):

«قد فهمت کتابک و ما ذكرت من أمر أیتک و لست أدع الدّعاء لك

ص: ٤٤٥

إن شاء الله و المداراه خيرلك من المكاشفه، و مع العسر يسر، فاصبر فإن العاقبه للمتقين، ثبتك الله على ولايه من توليت، نحن و أنتم فى وديعه الله الذى لا تضع و دائعه». (١)

## ٢٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن مهزيار درباره زلزله:

قال الصدوق والطوسي: حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن خالد عن محمد بن عيسى، عن علي بن مهزيار، قال: كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) و شكوت إليه كثره الزلازل فى الأهواز، ترى لنا التحول عنها؟ فكتب:

«لا- تتحولوا عنها، و صوموا الأربعاء و الخميس و الجمعة و اغتسلوا و طهروا ثيابكم و أبرزوا يوم الجمعة و أدعوا الله، فإنه يرفع عنكم». (٢)

قال: ففعلنا فسكت الزلازل.

## ٢٥- نامه ی امام(عليه السلام) به محمد بن فرج:

قال الكليني: محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن أحمد بن الحسين، عن محمد بن عبدالله عن محمد بن الفرّج، قال: كتب إلى أبو جعفر (عليه السلام):

«إذا غضب الله تبارك و تعالى على خلقه نحانا عن جوارهم». (٣)

ص: ٤٤٦

١- الأمالى، ص ١٩١.

٢- علل الشرايع، ٢/٥٥٥-٥٥٦؛ من لا يحضره الفقيه، ١/٣٤٣؛ تهذيب، ٣/٢٩٤.

٣- أصول الكافى، ١/٤٠٤.

## ۲۶: پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن فضیل درباره ی غسل اطفال:

قال الكليني والطوسي عنه: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهران، (۱) عن محمد بن الفضيل، قال كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) أسأله عن السقط كيف يصنع به، فكتب (عليه السلام) إليّ:

«أنّ السقط بدفن بدمه في موضعه». (۲)

## ۲۷: پاسخ امام (علیه السلام) به یکی از شیعیان درباره ی سجده بر «الخمرة»

(۳)

قال الكليني: علي بن محمد وغيره، عن سهل بن زياد، عن علي بن الرّيان، قال: كتب بعض أصحابنا إليه بيد إبراهيم بن عقبه يسأله يعني أبا جعفر (عليه السلام) عن الصّلاه على الخمره المدنيّه، فكتب:

«صلّ فيها ما كان معمولاً بخيوطه ولا تصلّ على ما كان معمولاً بسيوره». (۴)

ص: ۴۴۷

۱- تهذيب: علي بن مهزيار.

۲- فروع الكافي، ۳/۲۰۸: تهذيب، ۱/۳۲۹.

۳- الخمره: سجاده ای است مانند حصیر کوچک که از شاخ و برگ نخل و غیر آن بافته می شود. [مصحح]

۴- فروع الكافي، ۳/۳۳۱: تهذيب، ۲/۳۰۶.

## ٢٨- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابو الحسن بن الحصین درباره ی وقت نماز صبح:

قال الكليني و الطوسي: (١٧) على بن محمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهزيار! قال: كتب أبو الحسن بن الحصين إلى أبي جعفر الثاني (عليه السلام) معي: جعلت فداك قد اختلف موالوك في صلاة الفجر فمنهم من يصلّي إذا طلع الفجر الأوّل المستطيل في السّماء و منهم من يصلّي إذا إعترض في أسفل الأفق و إستيان و لست أعرف أفضل الوقتين فأصلي فيه، فان رأيت أن تعلمني أفضل الوقتين و تحدّه لي و كيف أصنع مع القمر و الفجر لايتبين معه حتى يحمرّ و يصبح و كيف أصنع مع الغيم و ما حدّ ذلك في السّفر و الحضر؟ فعلت إن شاء الله، فكتب (عليه السلام) بخطّه و قرأته:

«الفجر يرحمك الله هو الخيط الأبيض المعترض ليس هو الأبيض سعءاء فلا تصلّ في سفر ولا حضر حتى تتبينه فأَنْ الله تبارك الله و تعالی لم يجعل خلقه في شبهه من هذا فقال: {وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ} (٢) فالخيط الأبيض هو المعترض الذي يحرم به الأكل و الشرب في الصّوم و كذلك هو الذي توجب به الصّلاه». (٣)

ص: ٤٤٨

١-!- تهذيب و الإستبصار: روى أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد عن الحصين بن أبي الحصين، قال: كتب...  
ادامه ی حدیث.

٢- البقره/١٨٧.

٣- فروع الكافي، ٣/٢٨٢؛ تهذيب، ٢/٣٦-٣٧؛ الإستبصار، ١/٢٧٤.



## ۲۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یحیی بن ابی عمران همدانی درباره ی بسم الله الرحمن الرحیم در نماز:

قال الكليني و الطوسي: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن مهزيار، عن يحيى بن أبي عمران الهمداني، قال: كتبت إلى أبي جعفر(عليه السلام): جعلت فداك ما تقول في رجل ابتداءً بيسم الله الرحمن الرحيم في صلاته وحده في أم الكتاب فلما صار إلى غير أم الكتاب من السوره تركها، فقال العباسي (۱): ليس بذلك بأس، فكتب بخطه:

«يعيدها مرتين على رغم أنه يعني العباسي (۲)». (۳)

## ۳۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یحیی بن ابی عمران همدانی درباره لباس نماز گزار:

قال الصدوق: و روى عن يحيى بن أبي عمران، انه قال: كتبت إلى جعفر الثاني(عليه السلام) في السنجاب و الفنك و الخز و قلت أحب أن لا تجبني بالتقيه في ذلك، فكتب بخطه(عليه السلام).

«صل فيها». (۴)

ص: ۴۴۹

---

۱- عباسی، هشام بن ابراهیم عباسی، نسبت او به عباسی، بخاطر تالیف کتابی در امامت عباس عموی پیامبر است و روایات زیادی در ذم او وارد شده است، معارضاتی با امام رضا و امام جواد علیهما السلام دارد [مصحح].

۲- الاستبصار: «العیاشی».

۳- فروع الکافی، ۳/۳۱۳؛ تهذیب، ۲/۶۹؛ الاستبصار، ۱/۳۱۱؛ الخلاف، ۱/۳۳۱.

۴- الفقیه، ۱/۱۷۰.

### ۳۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابو عبد الله البرقی درباره ی امام جماعت واقفی:

قال الصّدوق و الطّوسى: ((۱)) كتب أبو عبد الله البرقى إلى أبى جعفر الثّانى (عليه السلام) أيجوز جعلت فداك الصّيلوه خلف من وقف على أبيك و جدك عليهم السلام فأجاب:

«لا تصلّ وارهء». ((۲))

### ۳۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی دو رکعت نماز قبل از نماز صبح:

قال الطّوسى: أخبرنى الشّیخ رحمه الله، عنعلی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن علی بن مهزیار، قال قرأت فى كتاب رجل إلى أبى جعفر (عليه السلام) ((۳)) الرّكعتان اللّتان قبل صلاة الفجر من صلاة اللّیل هی أم من صلاة النّهار، وفى أى وقت أصلّیها؟

«أحشوهما فى صلاة اللّیل حشواً». ((۴))

ص: ۴۵۰

---

۱- تهذیب، احمد بن محمد بن عیسی قال... ادامه حدیث.

۲- الفقیه، ۱/۲۴۸؛ تهذیب، ۳/۲۸.

۳- فروع الکافی، ۳/۴۵۰ أبى عبدالله (عليه السلام)

۴- الإستبصار، ۱/۲۸۳.

### ۳۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن شیبه درباره ی امام جماعت:

قال الطّوسى: أحمد بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن إبراهيم بن شيبه قال: كتبت إلى أبى جعفر(عليه السلام) أسأله عن الصّلاه خلف من يتولّى أمير المؤمنين(عليه السلام) و هو يرى المسح على الخفين أو خلف من يحرم المسح و هو يمسخ: فكتب:

«إنّ جامعك و إياهم موضع فلم تجديداً من الصّلوه فأذن لنفسك و أقم، فإن سبقك إلى القراه فسبح». (۱)

### ۳۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن شیبه درباره ی اتمام نماز در حرمین:

قال الكليني والطّوسى عنه: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن إبراهيم بن شيبه، قال: كتبت إلى أبى جعفر(عليه السلام) أسأله عن إتمام الصّلاه فى الحرمین، فكتب إلى:

«كان رسول الله(صلى الله عليه و آله) يحبّ إكثار الصّلاه فى الحرمین فأكثر فيهما و أتم». (۲)

### ۳۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن مهزیار درباره ی اتمام نماز در حرمین:

قال الكليني والطّوسى: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، و أحمد بن

ص: ۴۵۱

۱- تهذیب، ۳/۲۷۶-۲۷۷.

۲- فروع الکافی، ۴/۵۲۴؛ تهذیب، ۵/۴۲۵؛ (به نقل از کلینی) الإستبصار، ۲/۳۳۰ (به نقل از کلینی)

محمد جميعاً، عن علي بن مهزيار قال: كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام): أن الرواياه قد اختلفت عن أبائك عليهم السلام في الإتمام والتقصير في الحرمين فمنها بأن يتم الصلاه ولو صلوه واحده و منها أن يقصر ما لم ينو مقام عشره أيام و لم أزل على الإتمام فيها إلى أن صدرنا في حجنا في عامنا هذا فإن فقهاء أصحابنا أشاروا على بالتقصير إذ كنت لا أنوى مقام عشره أيام فصرت إلى التقصير و قد ضقت بذلك حتى أعرف أريك؟ فكتب إلى بخطه:

«قد علمت يرحمك الله فضل الصلاه في الحرمين على غيرهما فإني أحب لك إذا دخلتهما أن لا تقصر و تكثر فيهما الصلاه».

(١)

فقلت له بعد ذلك بسنتين مشافهه: إني كتبت إليك بكذا و أجبته بكذا، فقال: نعم، فقلت: أي شيء تعني بالحرمين؟ فقال مكة و المدينة.

### ٣٦- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن خالد البرقی درباره ی زکات:

قال الصدوق والطوسي: كتب محمد بن خالد البرقي، إلى أبي جعفر الثاني (عليه السلام)، هل يجوز أن يخرج عما يجب في الحرث من الحنطة و الشعير و ما يجب على الذهب دراهم بقيمه ما سوى أم لا- يجوز، إلا- أن به يخرج من كل شيء مما فيه؟ فأجاب (عليه السلام):

ص: ٤٥٢

**۳۷- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن محمد بن عمران همدانی درباره ی حج مخالفین [غیر شیعه]:**

قال الكلینی و الطوسی عنه: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن مهزیار: قال كتب إبراهيم بن محمد بن عمران الهمدانی، إلى أبي جعفر (عليه السلام): أنى حججت و أنا مخالف و كنت ضروره فدخلت متمتعا بالعمره إلى الحج، قال: فكتب إليه:

«أعد حجك». (۲)

**۳۸- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یعلی بن حدید درباره ی عمره ی رمضان:**

(۳)

قال الكلینی: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، و أحمد بن محمد جمعياً، عن علی بن مهزیار، عن علی بن حدید قال: كنت مقيماً بالمدينه فی شهر رمضان سنه ثلاث عشره و مائتين فلما قرب الفطر، كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) أسأله عن الخروج فی عمره شهر رمضان أفضل، أو أقم ینقضی الشهر و أنتم صومی؟ فكتب إلى كتاباً قرأته بخطه.

«سألت رحمك الله عن أيّ العمره أفضل،

ص: ۴۵۳

۱- الفقيه، ۲/۲۳؛ تهذيب، ۴/۹۵.

۲- فروع الكافي، ۴/۲۷۵؛ تهذيب، ۵/۱۰؛ الإستبصار، ۲/۱۴۵.

۳- در متن روایت، تاریخ نگارش نامه، اوخر رمضان سال ۲۱۳ ق است.

عمره شهر رمضان أفضل یرحمک الله».

### ۳۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن میسر درباره ی حج:

قال الصّدوق: کتبعلی بن می سر إلى أبی جعفر الثانی(علیه السلام): یسأله عن رجل إعتمر فی شهر رمضان ثم حضر الموسم أیحجّ للحجّ أو یتمتّع، أيهما أفضل؟ فکتب(علیه السلام) إليه:

«یتمتّع».(۱) (۲)

### ۴۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه بکر بن صالح درباره افکندن مرد- در حال احرام:-

قال الصّدوق و الطّوسی: روی (۳) علی بن مهزیار!، عن بکر بن صالح، کتبت إلى أبی جعفر الثانی(علیه السلام) أن عمّتی معی و هی زمیلتی و یشتدّ علیها إذا أحرمت فتری أن أظللّ علیها و علیّ، فکتب(علیه السلام):

«ظللّ علیها وحدها».(۴)

### ۴۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی بکر بن صالح درباره ی حج:

قال الطّوسی: محمّد بن الحسن الصّیّفّار، عن أحمد بن محمّد، عنعلی بن مهزیار، عن بکر بن صالح قال: کتبت إلى جعفر(علیه السلام) إنّ ابنی معی وقد أمرته أن

ص: ۴۵۴

۱- الفقیه، ۲/۲۴۹.

۲- فروع الکافی، ۴/۵۳۴.

۳- تهذیب و الإستبصار، حسین بن سعید.

۴- الفقیه، ۲/۲۷۴، تهذیب، ۵/۳۱۱؛ الإستبصار، ۲/۱۸۵.

يَحجَّ عن أميَّ أيجزى عنها حجَّه الإسلام؟ فكتب (عليه السلام):

«لا، و كان إبنه ضروره و كانت أمه ضروره». (١)

#### ٤٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابن ابی نصر درباره ی خمس\*:

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، قال: كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) الخمس أخرجته قبل المؤونه، أو بعد المؤونه، فكتب:

«بعد المؤونه». (٢)

#### ٤٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی خمس:

قال الطوسي: سعد بن عبدالله، عن أبي جعفر، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الحسن الأشعري، قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي جعفر الثاني (عليه السلام) أخبرني عن الخمس أ على جميع ما يستفيد الرجل من قليل و كثير وجميع الضروب و على الصناعات و كيف ذلك؟ فكتب بخطه:

«الخمس بعد المؤونه». (٣)

ص: ٤٥٥

١- تهذيب، ٥/٤١٢؛ الإستبصار، ٢/٣٢١.

٢- أصول الكافي، ١/٦١١.

٣- تهذيب، ٤/١٢٣؛ الإستبصار، ٢/٥٥.

قال الطوسی: محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد و عبدالله بن محمد، عن علی بن مهزیار، قال: كتب إليه أبو جعفر (عليه السلام) و قرأت أنا كتابه إليه في طريق مكّه، قال:

«الذی أوجبت فی سنتی هذه و هذه سنه عشرين و مائتين فقط - لمعنی من المعانی أكره تفسير المعنی كله خوفاً من الإلتشار و سافیر لك بعضه إن شاء الله تعالى أن موالی أسأل الله صلاحهم أو بعضهم قصرُوا فيما يجب عليهم فعلت ذلك فأجبت أن أطرهم و أزکیهم بما فعلت فی عامی هذا من أمر الخمس قال الله تعالى: {خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِدْقَكَ سَكُنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ} (۲) {أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} (۳) {وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ} (۴) و لم أوجب ذلك عليهم في كل عام ولا - أوجب عليهم إلا - الزكاه التي فرضها الله عليهم و إنما أوجب عليهم الخمس في سنتی هذه في الذهب و الفضة التي قد حال عليها الحول، ولم أوجب

ص: ۴۵۶

۱- تاریخ نگارش نامه بر اساس متن روایات، به سال ۲۲۰ هـ - ق بوده است.

۲- التّوبه / ۱۰۳.

۳- التّوبه / ۱۰۴.

۴- التّوبه / ۱۰۵.



ذلك عليهم في متاع ولا آنيه ولا دواب ولا خدم ولا ربح ربحه في تجاره ولا ضيغه إلا ضيغه سأفسر لك أمرها تخفيفاً منى عن موالى و مناً منى عليهم لما يفتال السلطان من أموالهم و لما ينوبهم في ذاتهم.

فإنما الغنائم و الفوائد: فهي واجبه عليهم في كل عام قال الله تعالى: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (١) و الغنائم و الفوائد يرحمك الله فهي الغنيمه يغنمها المرء و الفائده يفيدها و الجائزه من الانسان للإنسان (٢) التي بها خطر عظيم، و الميراث الذي لا يحتسب من غير أب و لا ابن، و مثل عد و يصطلم فيؤخذ ماله، و مثل مال (٣) يأخذ لا يعرف له صاحبه، (٤) و من ضرب! ما صار إلى قوم من موالى من أموال الخرميه الفسقه فقد علمت أن أموالاً عظماً صارت إلى قوم من موالى فمن كان عنده شيء من ذلك فليوصل إلى وكيلي، و من كان نائباً بعيد الشقه فليتعمد لا بصاله و لو بعد حين، فإنَّ تيه المؤمن خير من عمله، فأماً الذي أوجب من الغلات و الضياع في كل عام فهو نصف السيدس ممن كانت ضيعته تقوم بمؤنته، و من كانت

ص: ٤٥٧

١- الأنفال/٤١.

٢- استبصار: نداد.

٣- همان، المال.

٤- همان، نيست.

ضيعته لا تقوم بمؤنته فليس عليه نصف سدس و لا غير ذلك». (١)

#### ٤٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ي یکی از شيعيان درباره ي خمس:

قال الطوسي: سعد بن عبدالله، عن أبي جعفر، عن علي بن مهزيار، قال: قرأت في كتاب لأبي جعفر(عليه السلام) من رجل يسأله أن يجعله في حل من مأكله و مشربه من الخمس، فكتب بخطه:

«من أعوزه شيء من حقِّي فهو في حل». (٢)

#### ٤٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ي اسماعيل بن سهل:

قال الكليني: سهل بن زياد، عن منصور بن العباس، عن إسماعيل بن سهل، قال: كتبت إلى أبي جعفر صلوات الله عليه: إنني قد لزمني دين قاذح، فكتب:

«أكثر من الاستغفار و رطب لسانك بقراءه «أنا أنزلناه». (٣)

#### ٤٧- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ي ابراهيم محمّد بن همداني درباره ي مفهوم كفو در ازدواج:

قال الكليني والطوسي عنه: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن إبراهيم بن محمّد الهمداني، قال: كتبت إلى أبي جعفر(عليه السلام) في التّزويج فأثنى

ص: ٤٥٨

---

١- تهذيب، ٤/١٤١-١٤٢؛ الإستبصار، ٢/٦٠-٦١.

٢- تهذيب، ٤/١٤٣.

٣- فروع الكافي، ٥٠/٣١٦-٣١٧.

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) إذا جاءكم من ترضون خلقه ودينه فزوجه {إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ} (١). (٢)»

#### ۴۸- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی حسین بن بشّار واسطی درباره ی مفهوم کفو در ازدواج:

قال الكليني وغيره: (٣) عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسين بن بشّار الواسطي، قال: كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) أسأله عن النكاح، فكتب إلي:

«من خطب إليكم فرضيتم دينه و أمانته فزوجوه {إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ} (٤). (٥)»

#### ۴۹- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یعلی بن بساط درباره ی مفهوم کفو در ازدواج:

قال الكليني والطوسي: (٦) سهل بن زياد و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد جميعاً! عن علي بن مهزيار، قال: كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) في أسباط إلى أبي جعفر (عليه السلام) في

ص: ۴۵۹

۱- الأنفال / ۷۳.

۲- فروع الكافي، ۵/۳۴۷؛ تهذيب، ۷/۳۹۶ (به نقل از كليني)

۳- الفقيه: محمّد بن الوليد عن الحسين بن بشّار... ادامه ی حديث.

۴- الأنفال / ۷۳.

۵- فروع الكافي، ۵/۳۴۷؛ الفقيه، ۳/۲۴۸-۲۴۹؛ تهذيب، ۷/۳۹۶؛ مكارم الأخلاق، ۲۳۳-۲۳۴.

۶- طوسي در تهذيب، (۷/۳۹۴)، اين حديث را به سند ديگري نيز نقل کرده است: علي بن حسن بن فضال عن علي بن مهزيار قال: قرأت في كتاب أبي جعفر (عليه السلام) إلى أبي شيبه الإصبهاني... ادامه ی حديث.

أمر بناته و أنه لا يجد أحداً مثله، فكتب إليه أبو جعفر (عليه السلام):

«(١) فهمت ما ذكرت من أمر بناتك و إنك لاتجد أحداً مثلك فلا تنظر في ذلك رحمك الله فإن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال: إذا جاءكم من ترضون خلقه و دينه فز و جوه {إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ} (٢). (٣)»

إبن طاووس به نقل از كتاب «رسائل الاثمه كليني اين بخش را نیز به نامه افزوده است:

«وفهمت ما استأمرت فيه من أمر ضيعتيك اللتين تعرض لك السلطان فيهما، فاستحز الله مائه مره، خيره في عافيه، فإن إحلولي في قلبك بعد الإستخاره فبعهما، و إستبدل غيرهما إن شاء الله، و لتكن الإستخاره بعد صلاتك ركعتين، ولا تكلم أحداً بين أضعاف الإستخاره حتى تتم مائه مره». (٤)

### ٥٠- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ي یکی از شيعيان درباره ي آزادی زن در انتخاب همسر:

قال الكليني والطوسي عنه: محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد، عن علي بن

ص: ٤٦٠

١- فتح الأبواب، بسم الله الرحمن الرحيم.

٢- الأنفال، ٧٣.

٣- فروع الكافي، ٥/٣٤٧. تهذيب ٧/٣٩٤، ٣٩٦؛ مكارم الأخلاق، ص ٢٣٤.

٤- فتح الأبواب، ص ١٤٣-١٤٤.

مهزيار، عن محمد بن الحسن الأشعري، قال: كتب بعض بنى عمى إلى أبي جعفر (عليه السلام) ما تقول في صبيّه زوجّها عمّها، فلما كبرت أبت التّروييح؟ فكتب (عليه السلام) بخطّه:

«لا تكره على ذلك و الأمر أمرها».(١)

### ٥١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابراهيم بن محمد همدانی درباره ی طلاق:

قال الطّوسى: أحمد بن محمد بن عيسى، عن إبراهيم بن محمد الهمداني، قال، كتبت إلى أبي جعفر الثاني (عليه السلام) مع بعض أصحابنا و أتاني الجواب بخطّه:

«فهمت ما ذكرت من أمر إبتكك و زوجها فأصلح الله لك ما تحبّ صلاحه، فأما ذكرت من حنثه بطلاقها غير مرّه، فأنظر رحمك الله فإن كان ممن يتولّانا و يقول بقولنا فلا طلاق عليه، لأنّه لم يأت أمراً جهله، و إن كان ممن لا يتولّانا ولا يقول بقولنا فاختلعها منه، فإنّه إنّما نوى الفرقا بعينه».(٢)

### ٥٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی طلاق غائب:

قال الكليني و الطّوسى عنه: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الحسن الأشعري، قال: كتب بعض موالينا إلى أبي جعفر (عليه السلام) أنّ معي إمراه عارفه أحدث زوجها

ص: ٤٦١

١- فروع الكافي، ٥/٣٩٤، الإستبصار، ٧/٣٨٦ (به نقل از كليني)

٢- تهذيب، ٨/٥٧-٥٨؛ الإستبصار، ٣/٢٩١.

فهرب عن البلاد فتبع الزوج بعض أهل المرأة فقال: إمّا طَلّقت وإمّا رددتكَ فطلّقها، ومضى الرّجل على وجهه فما ترى للمرأة؟  
فكتب بخطّه:

«تزوجي (١) يرحمك الله». (٢)

### ٥٣- نامه ی امام (علیه السلام) به جعفر و موسی درباره ی وصیت:

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن عنعلی بن مهزيار، قال كتب أبو جعفر (عليه السلام) إلى جعفر و موسى:

«وفيما أمرتكما من الإِشهاد بكذا وكذا نجاه لكما في آخرتكما و إنفاذاً لما أوصى به أبواكما و برّاً منكما لهما و احذراً أن لا يكون إبدلتما وصيتما ولا غيرتماها عن حالها لأنها قد خرجا من ذلك رضى الله عنهما و صار ذلك في رقابكما وقد قال الله تبارك و تعالی في كتابه في الوصية: (فمن بدّله بعد ما سمعه فإنما إثمه على الذين يبدلونه إن الله سميع عليم) (٣). (٤)

ص: ٤٦٢

١- تهذيب، تزوجتي.

٢- فروع الكافي، ٦/٨١؛ تهذيب، ٨/٦١-٦٢ (به نقل از كليني)

٣- البقره/١٨١.

٤- فروع الكافي ٧/١٤.

## ٥٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن مهزيار درباره ی وصيت:

قال الكليني وغيره: ((١)) محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى وعده من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً! عن علي بن مهزيار قال: كتب إلى أبي جعفر(عليه السلام) أن فلاناً إبتاع ضيعه فوقفها وجعل لك في الوقف الخمس، و يسأل عن رأيك في بيع حصتك من الأرض أو يقومها على نفسه بما إشترهاها به أو يدعها موقوفه:

فكتب(عليه السلام) اليّ:

«أعلم فلاناً أني أمره ببيع حقّي ((٢)) من الضّيعه و إيصال ثمن ذلك إلى و أنّ ذلك رأيي إن شاء الله أو يقومها((٣)) على نفسه إن كان ذلك أوفق له». ((٤))

و كتبت إليه أنّ الرجل ذكر أن بين من وقف بقيه هذه الضّيعه عليهم إختلافاً شديداً و أنه ليس يأمن أن يتفاقم ذلك بينهم بعده، فإن كان ترى أن يبيع هذا الوقف و يدفع إلى كل انسان منهم ما كان وقف له من ذلك أمرته؟ فكتب بخطّه إليّ:

«و أعلمه أنّ رأيي له إن كان قد علم الإختلاف ما بين أصحاب

ص: ٤٦٣

١- الفقيه: العيّاس بن معروف، عن عليّ... ادامه ی حدیث؛ تهذیب و الإستبصار: أحمد بن محمد و سهل بن زياد جميعاً و الحسين بن سعيد، عن عليّ... ادامه ی حدیث.

٢- الفقيه: حصّتی.

٣- الإستبصار: تقويمها.

٤- فروع الكافي، ٧/٣٦؛ الفقيه، ٤/١٧٨ - ١٧٩. تهذیب، ٩/١٣٠، الإستبصار، ٤/٩٨.

الوقف أن يبيع الوقف أمثل فإنه ربّما جاء في الإختلاف ما فيه الأموال و النفوس».(١)

### ٥٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن مهزيار درباره ی وصيت:

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً عن علي بن مهزيار قال: كتبت إلى أبي جعفر(عليه السلام) أعلمه أنّ إسحاق بن ابراهيم وقف ضيعه على الحجّ و أمّ ولده وما فضل عنها الفقراء و أن محمد بن ابراهيم أشهدني على نفسه بمال ليفرق على إخواننا و أنّ في بني هاشم من يعرف حقه يقول بقولنا ممّن هو محتاج فترى أن أصرف ذلك إليهم إذا كان سبيله سبيل الصدقه لأنّ وقف إسحاق إنّما هم صدقه؟ فكتب(عليه السلام):

«فهمت يرحمك الله ما ذكرت من وصيه اسحاق بن ابراهيم رضى الله عنه وما أشهد لك بذلك محمد بن ابراهيم رضى الله عنه وما إستأمرت فيه من إيصالك بعض ذلك إلى من له ل و مؤده من بني هاشم ممّن هو مستحقّ فقير فأوصل ذلك إليهم يرحمك الله فهم إذا ساروا إلى هذه الخطّه أحقّ به غيرهم لمعنى لو فسّرتك لك لعلمته إن

ص: ٤٦٤

---

١- همان. كافي، (٧/١٦٤): عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الحسن الأشعري... ادامه ی حديث الفقيه، تهذيب و إستبصار، الحسين بن سعيد، عن محمد بن الحسن الأشعري... ادامه ی حديث. تهذيب، (٨/١٨٢) محمد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمد، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الحسن القمي.. ادامه ی حديث.



**٥٦- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن حمزه علوی درباره ی مردی که فوت کرده وهمسرش تنها وارث اوست:**

قال الكليني والطوسي: (٢) عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن علي بن مهزيار، قال: كتب محمد بن حمزه العلوي إلى أبي جعفر الثاني (عليه السلام) مولى لك أوصى إلي بمائة درهم وكنت أسمعته يقول: كل شيء هو لي فهو لمولاي فمات وتركها ولم يأمر فيها بشيء وله إمرأتان أما أحديهما فبيغداد ولا أعرف لهما موضعاً الشاعه ولأخرى بقم فما ألقى تأمرني في هذه المائة درهم؟ فكتب إليه:

«أنظر أن تدفع من هذه الدراهم إلى زوجتي الرجل وقصههما من ذلك الثمن إن كان له ولد فان لم يكن ولد فالربع وتصدق بالباقي على من تعرف أن له إليه حاجه إن شاء الله». (٣)

**٥٧- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه يعلى بن محمد بن سليمان نوفلي درباره ی وقف:**

قال الكليني والطوسي: (٤) محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن

ص: ٤٦٥

١- فروع الكافي، ٧/٦٥.

٢- تهذيب و استبصار: ندارد.

٣- فروع الكافي، ٧/١٢٦-١٢٧؛ ٦/٢٩٦؛ الاستبصار، ٤/١٥٠.

٤- الفقيه و تهذيب: محمد بن علي بن محبوب عن موسى بن جعفر... ادامه ی حدیث.

موسى بن جعفر، عنلى بن محمّد بن سليمان التّوفلى، قال: كتبت إلى أبى جعفر الثّانى (عليه السلام)، أسأله عن أرض أوقفها جدّى على المحتاجين من ولد فلان بن فلان وهم كثير متفرّقون فى البلاد، و فى ولد الموقف حاجه شديده فسألونى أن أخصّهم بهذا دون سائر ولد الرّجل ألذى فيه الوقف، فأجاب (عليه السلام):

«ذكرت الأرض التى أوقفها جدّك على فقراء ولد فلان بن فلان و هى لمن حضر البلد ألذى فيه الوقف وليس لك أن تتبع من كان غائباً». (١)

### ٥٨- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی میراث ولد الزّنا:

قال الكلینى وغيره: (٢) محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عنلى بن یوسف! عن محمّد بن الحسن الأشعری، قال: كتب بعض أصحابنا كتاباً إلى أبى جعفر الثّانى (عليه السلام)، معى يسأله عن رجل فجر بامرأه ثم إنّه تزوجها بعد الحمل فجاءت بولد وهو أشبه خلق الله به، فكتب بخطّه و خاتمه:

«الولد الغیه (٣) لا یورث». (٤)

ص: ٤٦٦

- ١- فروع الكافى، ٧/٣٧؛ الفقیه، ٤/١٧٨؛ تهذیب، ٩/١٣٣.
- ٢- سلسله اسناد دیگرى كه این حدیث را روایت کرده اند. کافى، (٧/١٦٤)؛ عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن على بن مهزیار، عن محمد بن الحسن الأشعری... ادامه حدیث. الفقیه، تهذیب و إستبصار، الحسين بن سعید، عن محمد بن الأشعری،... ادامه حدیث. تهذیب، (٨/١٨٢)؛ محمد بن الحسن الصّیّفّار، عن احمد بن محمد، عن على بن مهزیار، عن محمد بن الحسن القمى... ادامه حدیث.
- ٣- الغیّه، ولد الزّنا.

٤- فروع الكافى، ٧/١٦٣-١٦٤؛ الفقیه، ٤/٢٣١؛ تهذیب، ٨/١٨٢-١٨٣ و ٩/٣٤٣؛ الإستبصار، ٤/١٨٢-١٨٣.

## ٥٩- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسین بن سعید درباره ی میراث موالی:

قال الطّوسى: محمّد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن أخيه الحسن، قال: كتبت إلى أبي جعفر(عليه السلام) الرّجل يموت ولا وارث له إلاّ موالیه الذین اعتقوه هل يرثونه؟ ولمن می راثه؟ فكتب(عليه السلام):

«لمولاه الأعلى». (١)

## ٦٠- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی عمرو بن سعید ساباطی درباره ی وصیت:

قال الصدوق: كتب عمرو بن سعید السّاباطی إلى أبي جعفر(عليه السلام): يسأله عن رجل أوصى إليه رجل أن يحجّ عنه ثلاثه رجال، فيحلّ له أن يأخذ لنفسه حجه منها؟ فوقع(عليه السلام) بخطّه وقرآته:

«حج عنه إن شاء الله تعالى فإنّ لك مثل أجره ولا ينقص من أجره شيء إن شاء الله تعالى». (٢)

## ٦١- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمّد بن عمر ساباطی درباره ی وصیت:

قال الطّوسى: محمد بن أحمد بن يحيى، عن عمران بن موسى، عن موسى بن جعفر، عن عمرو ابن سعيد المدائنى، عن محمّد بن عمر السّاباطی، قال سألت أبا جعفر(عليه السلام) عن رجل أوصى إلى و أمرنى أن أعطى عمّاً لى فى كلّ سنه شيئاً فمات

ص: ٤٦٧

١- تهذيب، ٨/٢٥٧.

٢- الفقيه، ٢/٣٣٧.

العم، فكتب:

«أعط ورثته».(۱)

### ۶۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از هاشمیان درباره ی نذر:

قال الطوسی: علی بن مهزیار، قال: کتب رجل من بنی هاشم إلى أبي جعفر الثاني (عليه السلام) إنني كنت نذرت نذراً منذ سنتين أن أخرج إلى ساحل من سواحل البحر إلى ناحيتنا ممّا يربط فيه المتطوعه نحو مرابطهم بجده و غيرها من سواحل البحر أفتري جعلت فداك أنه يلزمني الوفاء به أو لا يلزمني؟ أو افتدى الخروج إلى ذلك الموضع بشيء من أبواب البر لأصير إليه إن شاء الله تعالى؟ فكتب إليه بخطه و قرأته:

«إن كان سمع منك نذرك أحد من المخالفين فالوفاء به إن كنت تخاف شعثه، وإلا فاصرف مانويت من ذلك في أبواب البر، وفقنا الله وإياك لما يحب و يرضى».(۲)

### ۶۳- پاسخ امام(علیه السلام) به موسی بن عبدالملک درباره ی انجام کارهای خیر:

قال الطوسی: محمّد بن الحسن بن الصّفّار، عن عبدالله بن محمّد بن عیسی، عن علی بن مهزیار قال: أخبرني إسحاق بن إبراهيم أن موسى بن عبدالملك كتب إلى أبي جعفر(عليه السلام) يسأله عن رجل دفع إليه مالاً ليفرقه في بعض وجوه البر فلم

ص: ۴۶۸

۱- الإستبصار، ۴/۱۳۸.

۲- تهذیب، ۶/۱۲۶ و ۸/۳۱۱.

يمكنه صرف ذلك المال في الوجه الذي كان أمره به وقد كان له عليه مال بقدر هذا المال فقال هل يجوز لي أن أقبض مالي أ  
و أردّه عليه و أقتضيه؟ فكتب:

«إقبض مالك مما في يدك».(١)

#### ٦٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان:

قال الطّوسى: على بن مهزيار قال: كتب رجل إلى أبي جعفر(عليه السلام) يحكى له شيئاً، فكتب(عليه السلام) إليه: «و الله ما كان  
ذاك و إنى أكره ان أقول و الله على حال من الأحوال ولكنه غمّنى أن يقول ما لم يكن».(٢)

#### ٦٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی عبدالله بن خالد بن نصر مدائنی درباره ی صید:

قال الطّوسى: أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علي بن مهزيار، قال: كتب إلى أبي جعفر(عليه السلام) عبدالله بن خالد بن نصر  
المدائنى، أسألك جعلت فداك عن البازى إذا أمسك صيده و قد سمى عليه، فقتل الصيّد هل يحلّه أكله؟

فكتب(عليه السلام) بخطّه:

«إذا سميته أكلته».(٣)

وقال على بن مهزيار: قرأته.

ص: ٤٦٩

١- تهذيب، ٦/٣٤٨-٣٤٩؛ الإستبصار، ٣/٥٢.

٢- تهذيب، ٨/٢٩٠.

٣- تهذيب، ٩/٣١؛ الاستبصار، ٤/٧١-٧٢.

## ٤٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی عبید الله بن محمد رازی درباره ی فقاع[آب جو]:

قال الطوسي: الحسين بن سعيد، عن عثمان بن عيسى، قال: كتب عبید الله بن محمد الرّازی إلى أبي جعفر الثّاني(عليه السلام)، إن رأيت أن تفسّر لي الفقاع فإنه قد إشتهه، علينا أ مكروه و هو بعد غليانه أم قبله؟ فكتب(عليه السلام) إليه:

«لا تقرب الفقاع إلا ما لم تضر آتيته أو كان جديداً».

فأمّا الكتاب إليه إنّي كتبت أسأل عن الفقاع ما لم يغل فأتاني أن أشربه ما كان في إناء جديداً و غير ضارّ و لم أعرف حد الضّراره و الجديد وسأل ان يفسّر ذلك له و هل يجوز شرب ما يعمل في الغضاره و الزّجاج و الخشب و نحوه من الأواني؟ فكتب:

«يفعل الفقاع في الزّجاج و في الفخار الجديد إلى قدر و ثلاث عملات ثم لا تحدّ منه بعد ثلاث عملات إلا في إناء جديد و الخشب مثل ذلك».(١)

## ٤٧- دعایی که امام به محمد بن فضیل نوشتند:

قال الكليني: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الفضيل، قال، كتبت إلى أبي جعفر الثّاني(عليه السلام) أسأله أن يعلمني دعا، فكتب إلى:

ص: ٤٧٠

«تقول إذا أصبحت و أمسيت: «الله الله الله ربّي الرحمن الرحيم لا أشرك به شيئاً» و إن زوت على ذلك فهو خيرٌ ثمّ تدعو بما بدأ لك في حاجتك فهو لكل شيء بإذن الله تعالى يفعل الله ما يشاء».(١)

### ٦٨- دعائي كه امام (عليه السلام) به محمد بن فرج تعليم فرمودند:

قال الكليني والصدوق: (٢) عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن بعض أصحابه! عن محمد بن الفرّج قال، كتب إلى أبو جعفر بن الرضا عليهما السلام بهذا الدعاء و علمتيه و قال:

« من قال في دبر صلاه الفجر لم يلتمس حاجه إلا تيسرت له و كفاه الله ما أهمه: بسم الله و بالله و صلى الله على محمدٍ و آله و أفوض أمري إلى الله ان الله يصير بالعباد فوقاه الله سيئات ما مكروا، لا إله إلا أنت، سبحانك انى كنت من الظالمين، فاسجبنا به نجينا من الغم و كذلك ننجي المؤمنين حسبنا الله و نعم الوكيل فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم يمسسهم سوء ما شاء الله لا حول ولا قوه إلا بالله [العلي العظيم] ماشاء الله لا- ما شاء الناس ما شاء الله و انّ كره الناس، حسبي الربُّ من المربوبين حسبي الخالق من المخلوقين حسبي الرازق من المرزوقين حسبي الذى (٣) لم يزل حسبي (٤) منذ قط حسبي! الله الذى لا اله إلا

ص: ٤٧١

١- أصول الكافي، ١/٥١٦.

٢- الفقيه: روى عن محمد الفرّج... ادامة ي حديث.

٣- همان، يسرت.

٤- همان، حسبي من كان منذ كنت حسبي، لم يزل.

هو، عليه توكلت و هو رب العرش العظيم، و قال: إذا إنصرفت من صلاه مكتوبه فقل:

«رضيت بالله ربا و بمحمد نبياً و بالإسلام ديناً و بالقرآن كتاباً» (١). (٢) و بفلان و فلان أئمه اللهم وليك فلان! فاحفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته و أمدد له في عمره و إجعله القائم بأمرك و المنتصر لدينك و أره ما يجب (٣) و ما تقربه عينه في نفسه و ذريته و في أهله و ماله و في شيعته و في عدوه و أرحم منه ما يحذرون و أره فيهم ما يحب (٤) و تقربه عينه و إشف صدورنا و صدور قوم مؤمنين، قال: و كان النبي (صلى الله عليه و آله) يقول إذا فرغ من صلاته: «اللهم إغفر لي ما قدمت و ما أخرت و ما أسررت و ما أعلنت و إسرافي على نفسي و ما أنت أعلم به مني اللهم أنت المقدم و أنت المؤخر لا- إله إلا أنت بعلمك الغيب و بقدرتك على الخلق أجمعين، ما علمت الحياه خيراً لي فأحيني، و توفي لي إذا علمت الوفاه خيراً لي، اللهم إني أسألك خشيتك في السرّ و العلانيه و كلمه الحق في الغضب و الرضا و القصد في الفقر و الغنى و أسألك نعيماً لا ينفد و قره عين لا ينقطع» (٥) و

ص: ٤٧٢

١- الفقيه: و بالكعبه قبله.

٢- همان: و بمحمد نبياً و بعلي ولياً و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسين بن علي و الحججه بن الحسن بن علي.

٣- همان: يجب.

٤- همان: تحب.

٥- همان: تنقطع.



أَسْأَلُكَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَبِرَكَةِ الْمَوْتِ بَعْدَ الْعَيْشِ وَبِرْدِ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَذَّةِ الْمَنْظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِكَ وَ لِقَائِكَ مِنْ غَيْرِ ضَرَاءٍ مُضْرَةٍ، وَ لَا فِتْنَةٍ مُضَلِّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ وَ اجْعَلْنَا هِدَاةً مَهْدِيَّيْنِ اللَّهُمَّ اهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَزِيمَةَ الرِّشَادِ وَ الثَّبَاتِ فِي الْأَمْرِ وَ الرَّشْدِ وَ أَسْأَلُكَ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَ حَسْنَ عَافِيَتِكَ وَ أَدَاءَ حَقِّكَ وَ أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ قَلْباً سَلِيماً وَ لِسَاناً صَادِقاً وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا تَعَلَّمَ وَ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا تَعَلَّمَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا تَعَلَّمَ فَإِنَّكَ تَعَلَّمَ وَ لَا نَعْلَمُ وَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (١)

### ٦٩- دعایی که امام (علیه السلام) به درخواست ابراهیم بن محمد بن هارون نوشته اند:

قال الكليني: محمد بن جعفر أبو العباس، عن محمد بن عيسى، عن صالح بن سعيد، عن إبراهيم بن محمد بن هارون: أنه كتب إلى أبي جعفر (عليه السلام) يسأله عوده للرياح التي تعرض الصبيان، فكتب إليه بخطه:

«اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ، اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا رِبُّ لِي اِلَّا اللّٰهُ، لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ لَا شَرِيكَ لَهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ، مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ، اللّٰهُمَّ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ، رَبِّ مُوسَى وَ عِيسَى وَ اِبْرَاهِيْمَ الَّذِي وَ فِي، اِلٰهَ اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطَ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

ص: ٤٧٣

سبحانك مع ما عددت من آياتك و بعظمتك و بما سألك به النبيون، و بأتك رب الناس كنت قبل كل شيء و أنت بعد كل شيء، أسألك باسمك الذي تمسك به السماوات أن تقع على الأرض إلا بأذنك و بكلماتك التامات التي تحيي به الموتى أن تجير عبدك فلاناً من شر ما ينزل من السماء و ما يعرج إليها(١) و ما يخرج من الأرض و ما يلج فيها و سلاماً على المرسلين و الحمد لله رب العالمين».

و كتب إليه أيضاً بخطه:

« بسم الله و بالله و إلى الله و كما شاء الله و أعينه بعزه الله و جبروت الله و قدره الله و ملكوت الله، هذا الكتاب من الله شفاهاً لفلان بن فلان، [ابن] عبدك و ابن أمتك عبدى الله صلى الله على محمد و آله».

#### ٧٠- دعائي كه امام(عليه السلام) به يكي از شيعيان تعليم فرمود:

قال الصّيدوق: حدثنا محمّد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه، عن محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد، عن عبد الله بن محمّد، عن علي بن مهزيار، قال: كتب أبو جعفر(عليه السلام) إلى رجل بخطه و قرأته في دعاء كتب به أن يقول:

«يا ذا الذي كان قبل كل شيء، ثم خلق كل شيء، ثم يبقى و بغنى كل شيء و يا ذا الذي ليس في السماوات العلى و لا في الأرضين السفلى و لا فوقهنّ و لا بينهنّ و لا تحتهنّ إله يعبد غيره».(٢)

ص: ٤٧٤

١- أصول الكافي، ٢/٥٤٩.

٢- كتاب التوحيد، صص ٤٧-٤٨.

## ۷۱- تعلیم کیفیت استخاره به ابراهیم بن شیبه:

(۱)

قال ابن طاووس: سعد بن عبدالله فی کتاب الأدعیه، عنعلی بن مهزیار، قال: کتب أبو جعفر الثانی إلى ابراهیم بن شیبه:

«فهمت ما استأمرت فيه من [أمر] ضيعتك التي تعرض لك السلطان فيها، فاستخر الله مائه مره خيره في عافيه، فإن إحلولي بقلبك بعد الإستخاره بيعها فبعها، و إستبدل غيرها إن شاء الله تعالى، و لا تتكلم بين أضعاف الإستخاره، حتى تتم المائه، إن شاء الله».

(۲)

## ۷۲- نامه ی امام (علیه السلام) به علی بن مهزیار درباره ی استخاره:

قال العیاشی: أحمد بن محمد، عنعلی بن مهزیار قال: کتب إلى أبو جعفر (علیه السلام).

إن سل فلانا أن یشیر علی و یتخیر لنفسه فهو یعلم ما یجوز فی بلده و کیف یعامل السلاطین، فإن المشوره مبارکه قال الله لنبیه فی محکم کتابه { فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ } (۳) فإن کان ما یقول ممّا یجوز کنت أصوب رأیه و إن کان غیر ذلك وجوت أن أضعه علی الطریق

ص: ۴۷۵

۱- ابن طاووس این نامه را در ادامه نامه ی ابراهیم بن شیبه که درباره ی ازدواج دخترانش به امام نوشته بود، نیز آورده است.

[تک، نامه پنجا هم از همان: همین بخش].

۲- فتح الأبواب-۱۴۲-۱۴۳.

۳- آل عمران/ ۱۵۹.

الواضح إن شاء الله و«شاورهم في الأمر» يعني الاستخاره». (١)

ص: ٤٧٦

---

١- تفسير العياشي، ١/٢٠٤-٢٠٥؛ البرهان: ١/٣٢٦.

بخش نهم: نامه‌های امام علی النقی (علیه السلام)

۱- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن فرج، درباره ی توحید:

ص: ۴۷۷



قال الكليني والصدوق عنه: [\(١\)](#) قال علي بن محمد رفعه، عن محمد بن الفرج الرّخجّي، قال: كتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) [\(٢\)](#) أسأله عمّا قال هشام بن الحكم في الجسم وهشام بن سالم في الصّوره، فكتب:

«دع عنك حيره الحيران و إستعذ بالله من الشّيطان ليس القول ما قال الهشامان». [\(٣\)](#)

ص: ٤٧٩

---

١- كتاب التّوحيد، حدّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدّقاه رحمه الله، قال: حدّثنا محمد بن يعقوب، قال حدّثنا... ادامه  
ي حديث: در الأمالي: حدّثنا محمّد بن عاصم الكليني، قال حدّثنا محمّد بن يعقوب الكليني عن علي بن محمّد المعروف  
بعلان، عن... ادامه ي حديث.

٢- الأمالي: علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع).

٣- أصول الكافي، ١/١٥٩؛ كتاب التّوحيد، ٩٧ (به نقل از كليني)؛ الأمالي، صص ١٦٦-١٦٧ (به نقل از كليني)

## ۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی اسحاق درباره عدم رؤیت سبحانه تعالی:

قال الكليني وغيره: أحمد بن ادریس، عن أحمد بن إسحاق، قال: كتبت إلى أبي الحسن الثالث(عليه السلام) أسأله عن الرؤيه و ما اختلف فيه الناس، فكتب:

«لا يجوز(۱) الرؤيه، ما لم يكن بين الرائي والمرئي هواء[لم] ينفذه البصر(۲) فإذا انقطع الهواء(۳) عن الرائي والمرئي! لم تصح الرؤيه؛(۴) و كان في ذلك الإشتباه، لأنّ الرائي من ساوى المرئي في السبب الموجب بينهما في الرؤيه وجب الإشتباه و كان ذلك التشبيه! لأنّ الأسباب لا بدّ من إتصالها بالمسببات».(۵)

## ۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهيم بن محمد همدانی، درباره ی توحيد:

قال الكليني(۶) سهل، عن ابراهيم بن محمد الهمدانی، قال: كتبت إلى الرجل(عليه السلام)(۷) أنّ من قبلنا من مواليك قد اختلفوا في التوحيد، فمنهم من يقول:

ص: ۴۸۰

۱- توحيد، يجوز.

۲- الاحتجاج: فمتى انقطع الهواء وعدم الضياء.

۳- توحيد، عدم الضياء

۴- الاحتجاج: و في جواب اتصال الضيائين الرائي والمرئي وجوب الإشتباه، و الله تعالى مّتره عن الإشتباه، حيث أنّه لا يجوز عليه سبحانه الرؤيه بالأبصار.

۵- أصول الكافي، ۱/۱۵۱؛ كتاب التوحيد، ۱۰۹؛ الاحتجاج، ۲/۲۵۱.

۶- كليني، اين حديث را، يكبار، از سهل، از محمد بن علي كاشاني وبار ديگر، از سهل، از بشر بن بشار نيشابورى - نیز به همین کیفیت تکرار کرده است. [ر. ك: اصول الكافي، ۱/۱۵۶، ح ۸ و ۹].

۷- مراد از الرجل در اینجا ابوالحسن الثالث(عليه السلام) است چونکه ابراهيم بن محمد الهمدانی از اصحاب ایشان است. نك، [رجال الطوسي، ص ۴۱۰]



جسم، ومنهم من يقول: صورته فكتب (عليه السلام) بخطه:

«سبحان من لا يحد ولا يوصف، ليس كمثلته شئ وهو السميع العليم - أوقال- البصير» (١)

#### ٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن عیسی، درباره ی توحید:

قال الكليني: علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، قال: كتبت إلى أبي الحسن علي بن محمد: جعلني الله فداك يا سيدي قد روي لنا: أن الله في موضع دون موضع على العرش إستوى، وأنه ينزل كل ليلة في النصف الأخير من الليل إلى السماء الدنيا، وروي: أنه ينزل عشية عرفة ثم يرجع إلى موضعه، فقال بعض مواليك في ذلك: إذا كان في موضع دون موضع، فقد يلاقيه الهواء ويتكف عليه والهواء جسم رقيق يتكف على كل شئ بقدره فكيف يتكف عليه جل ثناؤه على هذا المثال، فوقع (عليه السلام).

«علم ذلك عنده وهو المقدر له بما هو أحسن تقديراً وإعلم أنه إذا كان في السماء الدنيا فهو كما هو على العرش، والأشياء كلها له سواء علماً وقدره وملكاً وإحاطه» (٢)

ص: ٤٨١

١- أصول الكافي، ١/١٥٦.

٢- أصول الكافي، ص ١/١٨٠.

## ۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی شیعیان درباره ی توحید:

قال الطبرسی: سئل أبو الحسن (عليه السلام) [علي بن محمد العسكري] عن التوحيد فقيل له: لم يزل الله وحده لا شى معه، ثم خلق الأشياء بديعاً وإختار لنفسه الأسماء ولم تزل الأسماء والحروف له معه قديمه؟ فكتب (عليه السلام):

«لم يزل الله موجوداً ثم كون ما أراد، لا- راذ لقضائه، ولا- معقب لحكمه، تاهت أوهام المتوهمين، وقصر طرف الطارقين، وتلاشت أوصاف الواصفين وإضمحلت أقاويل المبطلين عن الدرك لعجيب شأنه، أو الوقوع بالبلوغ على علو مكانه، فهو بالموضع الذي لا يتناهى، وبالمكان الذي لم يقع عليه عيون بإشاره ولاعباره، هيهات هيهات!!» (۱)

## ۶- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی احمد بن هلال، درباره ی کیفیت توبه ی نصوص:

قال الصّيدوق: أبى رحمه الله، قال: حدثنا محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن هلال، ((۲)) قال سألت أبا الحسن الأخير (عليه السلام) عن التّوبه النّصوص ما هي؟ فكتب (عليه السلام):

« أن يكون الباطن كا الظاهر وأفضل من ذلك» (۳)

ص: ۴۸۲

۱- الإحتجاج، ۲/۲۰۵.

۲- احمد بن هلال: از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری است که غالی و بسیار دروغگواست. [رجال الطوسی، ۴۱۰]

۳- معانی الأخبار، ۱۷۴.

## ٧- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی شیعیان در ردّ عقیده ی جبر و تفویض و اثبات عدل «وامرّ و بین الأمرین»

قال ابن شعبه - و الطبرسی مع الإختلاف فی الألفاظ و العبارات-: رسالته(عليه السلام) فی الردّ علی أهل الجبر و التّفویض و إثبات العدل و المنزله بین المنزلتین:

«منعلی بن محمد، سلام علیکم و علی من إتبع الهدی و رحمه الله و برکاته. فأنّه ورد علی کتابکم و فهمت ما ذکرتم من إختلافکم فی دینکم و خوضکم فی القدر و مقاله من يقول منکم بالجبر و من يقول بالتفویض و تعرّقکم فی ذلك و تقاطعکم و ما ظهر من العداوه بینکم، ثم سألتمونی عنه و بیأنه لکم و فهمت ذلك کلّه.

إعلموا رحمکم الله إننا نظرنا فی الآثار و کثره ما جاءت به الأخیار فوجدناها عند جمیع من ینتحل الإسلام ممّن یعقل عن الله جلّ و عزّ لا تخلو من معنیین: إما حق فیتبع و إما باطل فیجتنب. و قد إجتمعت الأئمّه قاطبه لا إختلاف بینهم أنّ القرآن حقّ لا ریب فیہ عنه جمیع أهل الفرق و فی حال إجتماعهم مقرون بتصدیق الكتاب و تحقیقه. مصیبون مهتدون. و ذلك بقول رسول الله(صلی الله علیه و آله): «لا تجتمع أمتی علی ضلاله» فأخبر أنّ جمیع ما إجتمعت علیه الأئمّه کلّها حق، هذا إذا لم یخالف بعضها بعضاً، و القرآن حق لا- إختلاف بینهم فی تنزیله و تصدیقه، فإذا شهد القرآن بتصدیق خیر و تحقیقه و أنکر الخیر طائفه من الأئمّه لزمهم الإقرار به ضروره حین إجتمعت فی الأصل علی تصدیق الكتاب، فإن [هی] جحدت و أنکر لزمها الخروج من المله.

فأول خير يعرف تحقيقه من الكتاب وتصديقه وإلتماس شهادته عليه خبر ورد عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) ووجد بموافقه الكتاب و تصديقه بحيث لا- تخالفه أقاويلهم، حيث قال: «إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي - أهل بيتي - لن تضلوا ما تمسكتم بهما و أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض».

فلما وجدنا شواهد هذا الحديث في كتاب الله نصاً مثل قوله جلّ وعزّ ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴾ (١) و روت العامه في ذلك أخباراً لأئمة المؤمنين (عليه السلام) أنه تصدق بخاتمه و هو راع فشكر الله ذلك له و أنزل الآيه فيه. فوجدنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) فد أتى بقوله: «من كنت مولاه فعلى مولاه». وبقوله: «أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لانبى بعدى» ووجدناه يقول: «على يقضى دينى وينجز موعدى وهو خليفتى عليكم من بعدى».

فالخير الأول الذى إستنبط منه هذه الأخبار خيرٌ صحيحٌ مجمع عليه لا اختلاف فيه عندهم، و هو أيضاً موافق للكتاب، فلما شهد الكتاب بتصديق الخبر وهذه الشواهد الآخر لزم على الأئمة الإقرار بها ضروره إذ كانت هذه الاخبار شواهد ها من القرآن ناطقه و وافقت القرآن و القرآن وافقها. ثم وردت حقائق الأخبار من رسول الله (صلى الله عليه وآله) عن الصادقين عليهم السلام

ص: ٤٨٤

و نقلها قوم ثقات معروفون، فصار الإقتداء بهذه الإخبار فرضاً واجباً على كل مؤمن و مؤمنة لا يتعداه إلا أهل العناد، أن أقاويل آل رسول الله (صلى الله عليه و آله) متصله بقول الله و ذلك مثل قوله فى محكم كتابه: {إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا} (١١) و وجدنا نظير هذه الآيه قول رسول الله (صلى الله عليه و آله): «من آذى علياً فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله و من آذى الله يوشك أن ينتقم منه» و كذلك قوله (صلى الله عليه و آله): «من أحبّ علياً فقد أحببني و من أحببني فقد أحبّ الله». و مثل قوله (صلى الله عليه و آله) فى بنى وليعه: «لأبعثنّ إليهم رجلاً كنفسى يحبّ الله و رسوله و يحبه الله و رسوله قم ياعلى فسير إليهم: و قوله (صلى الله عليه و آله) يوم خيبر: «لأبعثنّ إليهم غداً رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كزاراً غير فرار لا- يرجع حتى يفتح الله عليه» فقضى رسول الله (صلى الله عليه و آله) بالفتح قبل التوجيه فاستشرف لكلامه أصحاب رسول الله (صلى الله عليه و آله) فلما كان من الغد دعا علياً عليهم السلام فبعثه إليهم فاصطفاه بهذه المنقبه وسمّاه كزاراً غير فرار، فسمّاه الله محباً لله و لرسوله: فأخبر أن الله ورسوله يحبّانه.

و إنّما قدّمنا هذا الشرح و البيان و دليلاً على ما أردنا و قوّه لما نحن مبينوه من أمر الجبر و التفويض و المنزله بين المنزلتين و بالله العون و القوّه و عليه نتوكل فى جميع أمورنا فإننا نبدء من ذلك بقول الصادق (عليه السلام): «لا جبر و لا تفويض و لكن منزله بين المنزلتين و هى صحه الخلقه، و تخليه السرب، و المهله فى الوقت، و الزاد مثل الرّاحله، و السبب

ص: ٤٨٥

المهيج للفاعل على فعله»، فهذه خمسة أشياء جمع به الصادق (عليه السلام) جوامع الفضل، فإذا نقص العبد منها خله كان العمل عنه مطروحاً بحسبه.

فأخبر الصادق بأصل ما يجب على الناس من طلب معرفته ونطق الكتاب بتصديقه فشهد بذلك محكمات آيات رسوله، لأنّ الرّسول الله (صلى الله عليه وآله) وآله عليهم السلام لا يعدوشىء من قوله وأقاولهم حدود القرآن، فإذا وردت حقائق الأخبار و إتمست شواهدا من التنزيل فوجدلها موافقاً و عليها دليلاً كان الإقتداء بها فرضاً لا يتعداه إلا أهل العناد كما ذكرنا فى أوّل الكتاب. و لما إتمسنا تحقيق ما قاله الصّادق (عليه السلام) من المنزله بين المنزلتين و إنكاره الجبر و التفويض وجدنا الكتاب قد شهد له و صدّق مقالته فى هذا، و خيرٌ عنه أيضاً موافق لهذا: «أنّ الصّادق (عليه السلام) سئل هل أجبر الله العباد على المعاصى؟ فقال الصّادق (عليه السلام): هو أعدل من ذلك فقيل له: فهل فوّض إليهم؟ فقال (عليه السلام): هو أعزّ و أقهر لهم من ذلك». روى عنه أنّه قال: «الناس فى القدر على ثلاثه أوجه رجل يزعم أنّ الأمر مفوّض إليه فقد وهن الله فى سلطانه فهو هالك. و رجل يزعم أنّ الله جلّ و عزّ أجبر العباد على المعاصى و كلّفهم ما لا يطبقون فقد ظلم الله فى حكمه فهو هالك، و رجل يزعم أنّ الله كلف العباد ما يطبقون و لم يكلفهم ما لا يطبقون، فإذا أحسن حمد الله و إذا أساء إستغفر الله فهذا مسلم بالغ، فأخبر (عليه السلام) أنّ من تقلّد الجبر و التفويض و دان بهما فهو على خلاف الحق.

فقد شرحت الجبر الذى من دان به يلزمه الخطأ، وأنّ الذى يتقلّد

التفويض يلزمه الباطل، فصارت المنزله بين المنزلتين بينهما.

ثم قال (عليه السلام): وأضرب لكل باب من هذه الأبواب مثلاً يقرب المعنى للطالب ويسهل به البحث عن شرحه، تشهد به محكمات آيات الكتاب وتحقق تصديقه عند ذوى الألباب، وبالله التوفيق والعصمه.

فأما الجبر الذى يلزم من دان به الخطأ فهو قول من زعم أن الله جلّ وعزّ أجبر العباد على المعاصى وعاقبهم عليها، ومن قال: بهذا القول فقد ظلم الله فى حكمه وكذّبه وردّ عليه قوله: {وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا} (١) وقوله: {ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ} (٢) وقوله: {إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ} (٣) مع آى كثيره فى ذكر هذا. فمن زعم أنه مجبر على المعاصى فقد أحال بذنبه على الله وقد ظلمه فى عقوبته و من ظلم الله كذب كتابه. و من كذب كتابه فقد لزمه الكفر باجتماع الامه. و مثل ذلك مثل رجل ملك عبداً مملوكاً لا يملك نفسه و لا يملك عرضاً من عرض الدنيا و يعلم مولاه ذلك منه فأمره على علم منه بالمصير إلى السوق لحاجه يأتيه بها؛ و لم يملكه ثمن ما يأتيه به من حاجته، و علم المالك انّ الحاجه رقيباً لا يطمه أحد فى أخذها منه إلا بما يرضى به من الثمن، و قد وصف مالك هذا العبد نفسه بالعدل و النصفه و إظهار الحكمة و نفى الجور، و أوعده عبده إن لم يأته يحاجته أن يعاقبه على علم منه بالرقب

ص: ٤٨٧

١- الكهف / ٤٩.

٢- الحج / ١٠.

٣- يونس / ٤٤.

الذى على حاجته أنه سيمنه، وعلم أنّ المملوك لا- يملك ثمنها و لم يملك ذلك. فلما صار العبد إلى السوق وجاء ليأخذ حاجته التي بعته المولى لها وجد عليها مانعاً يمنع منها إلاّ بشراء وليس يملك العبد ثمنها. فإنصرف إلى مولاه خائباً بغير قضاء حاجته فأغتاظ مولاه من ذلك وعاقبه عليه. أليس يجب في عدله وحكمه أن لا- يعاقبه وهو يعلم أن عبده لا يملك عرضاً من عروض الدنيا ولم يملك ثمن حاجته. فإن عاقبه عاقبه ظالماً متعدياً عليه مبطلاً لما وصف من عدله وحكمته ونصفته، وإن لم يعاقبه كذب نفسه في وعيده إياه حين أعده بالكذب والظلم الذين ينفيان العدل والحكمة.

تعالى الله عما يقولون علواً كبيراً. فمن دان بالجبر أو بما يدعو إلى الجبر فقد ظلم الله ونسبه إلى الجور والعدوان، إذ أوجب على من أجبر[ه] العقوبة. ومن زعم أن الله أجبر العباد فقد أوجب على قياس قوله إن الله يدفع عنهم القوبة. ومن زعم أن الله يدفع عن أهل المعاصي العذاب فقد كذب الله في وعيده حيث يقول: ﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (١) وقوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ (٢) وقوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ

ص: ٤٨٨

١- البقره / ٨١.

٢- النساء / ١٠.



جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا} (١) مع آى كثيرة فى هذا الفن مَمَّن كَذَبَ و عِيدَ اللَّهِ و يلزم فى تكذيبه آيه من كتاب الله الكفر و هو مَمَّن قال الله: {أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ} (٢) بل نقول: إن الله جل و عزَّ جازى العباد على أعمالهم و يعاقبهم على أفعالهم بالاستطاعة التى ملكهم أياها فأمرهم ونهاهم بذلك و نطق. كتابه: {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ} (٣) وقال جل ذكره: {يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ} (٤) وقال: {اليوم تجرى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم} (٥) فهذه آيات محكمات تنفى الجبر ومن دان به. ومثلها فى القرآن كثير، إختصرنا ذلك لئلا يطول الكتاب. و بالله التوفيق.

و أما التفويض الذى أبطله الصادق (عليه السلام) و خطأ من دان به و تقلده فهو قول القائل: إنَّ الله جلَّ ذكره فَوْضَ إِلَى الْعِبَادِ إِيخْتِيارَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ أَهْمَلِهِمْ. و فى هذا كلام دقيق لمن يذهب إلى تحريره و دقته. و إلى

ص: ٤٨٩

١- النساء / ٥٩.

٢- البقره / ٨٥.

٣- الأنعام / ١٦٠.

٤- آل عمران / ٣٠.

٥- المؤمن / ١٧.

هذا ذهب الأئمة المهتديّين من عتره الرسول (صلى الله عليه وآله)، فإنهم قالوا: لو فوّض إليهم على جهة الإهمال لكان لازماً له رضى ما إختاروه و إستوجبوا منه الثواب و لم يكن عليهم فيما جنوه العقاب إذا كان الإهمال واقعاً. و تنصرف هذه المقالة على معنيين: إمّا أن يكون العباد تظاهروا عليه فألزموه قبول إختيارهم بأرائهم ضروره كره ذلك أم أحبّ فقد لزمه الوهن، أو يكون جلّ وعزّ عجز عن تعيّداهم بالأمر و النهى على إرادته كرهوا أو أحبوا ففوّض أمره و نهيه إليهم و أجراهما على محبتهم، إذ عجز عن تعيّداهم بإرادته فجعل الإختيار إليهم فى الكفر و الإيمان، و مثل ذلك مثل رجل ملك عبداً إبتاعه ليخدمه و يعرف له فضل ولايته و يقف عند أمره و تهيه، و إدعى مالك العبد أنّه قاهر عزيز حكيم، فأمر عبده و نهاه وعده على إتباع أمره عظيم الثواب و أوّعه على معصيته أليم العقاب، فخالف العبد إرادته مالكة و لم يقف عند أمره و نهيه، فأى أمر أمره أو أى نهى نهاه عنه لم يأت على إرادته المولى بل كان العبد يتبع إرادته نفسه و إتباع هواه و لا يطبق المولى أن يردّه إلى إتباع أمره و نهيه و الوقوف على إرادته، ففوض إختيار أمره و نهيه إليه رضى منه بكل ما فعله على إرادته العبد لا على إرادته المالك و بعثه فى بعض حوائجه و سمى له الحاجه فخالف على مولاه و قصد لإيراده نفسه و إتباع هواه، فلما رجع إلى مولاه نظر إلى ما أتاه به فإذا هو خلاف ما أمره به، فقال له: لم أتيتنى بخلاف ما أمرتك؟ فقال العبد: إتكلت على تفويضك الأمر إلى فاتّعت هواى و إرادتى، لأنّ المفوّض إليه غير محظور عليه، فاستحال التّفويض.

أو ليس يجب على هذا السبب إمّا أن يكون المالك للعبد قادراً يأمر عبده بإتباع أمره ونهيه على إرادته لا على إرادة العبد ويملكه من الطّاقه بقدر ما يأمره به وينهاه عنه، فإذا أمره بأمرٍ ونهاه عن نهْيٍ عزّفه الثّواب والعقاب عليهما. و حدّره ورغّبه بصفه ثوابه وعقابه ليعرف العبد قدره مولاه بما ملكه من الطّاقه لأمره ونهيه وترغيبه وترهيبه، فيكون عدله وإتصافه شاملاً له وحجّته واضحه عليه للأعذار والانداز، فإذا إتبع العبد أمر مولاه جازاه وإذا لم يزد جر عن نهيه عاقبه. أو يكون عاجزاً غير قادر ففوض أمره إليه أحسن أم أساء أطاع أم عصى، عاجز عن عقوبته وردّه إلى إتباع أمره. وفي إثبات العجز نفى القدره والتأله وإبطال الأمر والنهي والثواب والعقاب ومخالفه الكتاب إذ يقول: ﴿وَلَمَّا يَزُضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾. (١) وقوله عزوجل: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾. (٢) وقوله: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ {مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ} (٣) وقوله: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (٤) وقوله: ﴿آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبَعْتُمْ تَشْمَعُونَ﴾ (٥)

فمن زعم أن الله تعالى فوّض أمره ونهيه إلى عباده فقد أثبت عليه

ص: ٤٩١

١- الزّمر / ٧.

٢- آل عمران / ١٠٢.

٣- الذّاريات / ٥٧-٥٦.

٤- النّساء / ٣٦.

٥- الإنفال / ٤٠.

العجز و أوجب عليه قبول كل ما عملوا من خير و شرّ و أبطل أمر الله ونهيه و وعده و وعيده، لعلّه ما زعم أن الله فوضها إليه لأنّ المفوض إليه يعمل بمشيئته، فإن شاء الكفر أو الإيمان كان غير مردود عليه و لا محذور، فمن دان بالتفويض على هذا المعنى فقد أبطل جميع ما ذكرنا من وعده وعيده و أمره ونهيه و هو من أهل هذه الآيه افتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا {خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ}. (١)

تعالى الله عمّا بدین به أهل التفويض علواً كثيراً.

لكن تقول: إنّ الله جلّ وعزّ الخلق بقدرته وملكهم إستطاعه تعبدهم بها، فأمرهم و نهاهم بما أراد فقبل منهم إتباع أمره و رضى بذلك لهم و نهاهم عن معصيته و ذمّ من عصاه و عاقبه و الله الخيره فى الأمر و النهى، يختار ما يريد و يأمر به و ينهى عمّا يكره و يعاقب عليه بالإستطاعه التى ملكها عباده لإتباع أمره و اجتناب معاصيه، لأنّه ظاهر العدل و النصفه و الحكمة البالغه، بالغ الحجه بالإغدار و الإنذار و إليه الصفوه يصطفى من عباده من يشاء لتبليغ رسالته و إحتجاجة على عباده، إصطفى محمّداً (صلى الله عليه و آله) و بعثه برسالاته إلى خلقه، فقال من قال من كفّار قومه حسداً و إستكباراً: {لَوْلَمَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتِينَ عَظِيمٍ}. (٢)

ص: ٤٩٢

١- البقره / ٧٩.

٢- الزّخرف / ٣٠.

يعنى بذلك أميّه بن أبى الصلت و أبى مسعود الثقفى، فأبطل الله اختيارهم و لم يجزلهم آراءهم حيث يقول: {أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ} (١١) و لذلك إختار، من الأمور ما أحبّ و نهى عما كره، فمن أطاعه أثابه، و من عصاه عقابه، و لا فوّض إختيار، أمره إلى عباده لأجاز لقريش إختيار أميّه بن أبى الصلت و أبى مسعود الثقفى، إذ كانا عندهم أفضل من محمّد (صلى الله عليه و آله).

فلما أدب الله المؤمنين بقوله: {وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ} (٢٢) فلم يجز لهم الإختيار بأهوائهم و لم يقبل منهم إلا إتباع أمره و إجتناّب نهيه على يدي من إصطفاه، فمن أطاعه رشد و من عصاه ضلّ و غوى و لزمته الحججه بما ملكه من الاستطاعه لا إتباع أمره و إجتناّب نهيه، فمن أجل ذلك حرّمه ثوابه و أنزل به عقابه.

و هذا القول بين القولين ليس بجبر ولا تفويض و بذلك أخير أمير المؤمنين صلوات الله عليه عبايه بن ربيعى الأسدى حين سأله عن الإستطاعه تملكها من دون الله أو مع الله فسكت عبايه، فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام): قل يا عبايه، قال: و ما أقول؟ قال (عليه السلام): إن قلت: إنك تملكها مع الله قتلتك و إن قلت: تملكها دون الله قتلتك، قال عبايه: فما أقول يا أمير المؤمنين؟ قال (عليه السلام): تقول: إنك

ص: ٤٩٣

١- الزخرف / ٣١.

٢- الأحزاب / ٣٦.

تملكها بالله الذى يملكها من دونك، فان يملكها إياك كان ذلك من عطائه، و إن يسلبها كان ذلك من بلائه، هو المالك لما ملكك و القادر على ما عليه أقدرك، أما سمعت الناس يسألون الحول والقوه حين يقولون: لا حول ولا قوه إلا بالله، قال: عبايه: وما تأويلها يا أمير المؤمنين؟ قال(عليه السلام): لا حول عن معاصى الله إلا بعصمه الله و لا قوه لنا على طاعه الله إلا بعون الله، قال: فوثب عبايه فقيل يديه و رجله.

و روى عن أمير المؤمنين(عليه السلام): حين أتاه نجده يسأله عن معرفه الله، قال: يا أمير المؤمنين بماذا عرفت ربك؟ قال(عليه السلام): بالتمييز الذى خولنى و العقل الذى دلنى، قال: أفمجبول أنت عليه؟ قال: لو كنت مجبولاً ما كنت محموداً على إحسان و لا- مذموماً على أساءه و كان المحسن أولى باللائمه من المسىء فعلمت أنّ الله قائم باق، وما دونه حدثٌ حائل زائل، وليس القديم الباقي كالحديث الزائل، قال نجده: أجدك أصبحت حكيماً يا أمير المؤمنين، قال أصبحت مخيراً، فإن أتيت السيئه[ه] مكان الحسنه فأنا المعاقب عليها.

و روى عن أمير المؤمنين(عليه السلام) أنه قال لرجل سأله بعد انصرافه من الشام، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنا عن خروجنا إلى الشام بقضاء و قدر؟ قال(عليه السلام):؟ نعم يا شيخ، ما علوتم تلعه و لا هبطتم وادياً إلا بقضاء و قدر من الله، فقال الشيخ، عندالله أحتسب عنائى يا أمير المؤمنين؟ فقال الله(عليه السلام): مه يا شيخ، فإن الله قد عظم أجركم فى مسيركم و أنتم

سائرون، و فى مقامكم و أنتم مقيمون، و فى إنصرافكم و أنتم منصرفون و لم تكونوا فى شىء من أموركم مكرهين و لا- إليه مضطرين، لعلك ظننت أنه قضاء حتم و قدرٌ لازم، لو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و العقاب و لسقط الوعد و الوعيد، و لما ألزمت الأشياء أهلها على الحقائق، ذلك مقاله عبده الأوثان و أولياء الشيطان، إن الله جلّ و عزّ أمر تَخيراً و نهى تحذيراً، و لم يطع مكرهاً، و لم يعص مغلوماً، و لم يخلق السماوات و الأرض و ما بينهما باطلاً ذلك ظنّ الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار، فقام الشيخ فقبل رأى أمير المؤمنين (عليه السلام) و أنشأ يقول:

أنت الإمام الذى نرجو بطاعته

وم النجاه من الرحمن غف-ران-أ

أوضحت من ديننا ما كان ملتبساً

جزاك ربك عنا فيه رض-وان-أ

فليس معذرةً فى فعل فاحشه

قد كنت راكبها ظلماً و عصياناً

فقد دلّ أمير المؤمنين (عليه السلام) على موافقه الكتاب و نفى الجبر و التفويض اللذين يلزمان من دان بهما و تقلدهما الباطل و الكفر و تكذيب الكتاب و نعوذ بالله من الضلاله و الكفر، و لسنا ندين بجبر ولا تفويض لكننا نقول بمنزله بين المنزلتين و هو الإمتحان و الاختيار بالإستطاعه التى ملكنا الله و تعبدنا بها على ما شهد به الكتاب و دان به الأئمة الأبرار من آل الرسول صلوات الله عليهم.

و مثل الإختبار بالإستطاعه مثل رجل ملك عبداً و ملك مالاً كثيراً أحبّ أن يختبر عبده على علم منه بما يؤول إليه، فملكه من ماله

بعض ما أحبّ ووقفه على أمور عرّفها العبد فأمره أن يصرف ذلك المال فيها، ونهاه عن أسباب لم يحبّها وتقدّم إليه أن يجتنبها ولا ينفق من ماله فيها، والمال يتصرف في أيّ الوجهين، فصرف المال أحدهما في إتباع أمر المولى و رضاه، و الآخر صرفه في إتباع نهيه و سخطه. و أسكنه دار إختيار أعلمه أنّه غير دائم له السكنى في الدار و أنّ له داراً غيرها و هو مخرجه إليها فيها ثواب و عقاب دائمان، فإن أنفذ العبد المال الذي ملكه مولاه في الوجه الذي أمره به جعل له ذلك الثواب الدائم في تلك الدار التي أعلمه أنّه مخرجه إليها وإن إنفق المال في الوجه الذي نهاه عن إنفاقه فيه جعل له ذلك العقاب الدائم في دار الخلود. و قد حدّ المولى في ذلك حدّاً معروفاً و هو المسكن الذي أسكنه في الدار الأولى، فإذا بلغ الحدّ إستبدل المولى بالمال و بالعبد على أنّه لم يزل مالكاً للمال و العبد في الأوقات كلها إلا أنّه وعد أن لا يسلبه ذلك المال ما كان في تلك الدار الأولى إلى أن يستتمّ سكناه فيها فوقى له لأنّ من صفات المولى العدل و الوفاء و النصفه و الحكمه، أو ليس يجب إن كان ذلك العبد صرف ذلك المال في الوجه المأمور به أن يفى له بما وعده من الثواب و تفضّل عليه بأن إستعمله في دار فانيه و أثابه على طاعته فيها نعيماً دائماً في دار باقيه دائماً. و إن صرف العبد المال الذي ملكه مولاه أيام سكناه تلك الدار الأولى في الوجه النّهى عنه و خالف أمر مولاه كذلك تجب عليه العقوبه الدائمه التي حذره إياها، غير ظالم له لما تقدم إليه و أعلمه و عرفه و أوجب له الوفاء بوّعه و وعيده، بذلك يوصف القادر القاهر. و أمّا المولى فهو الله جلّ وعزّ، و أمّا العبد فهو ابن آدم المخلوق، و المال



قدره الله الواسعه، و محنته إظهاره] الحكمه و القدره و الدّار الفانيه هي الدنيا. و بعض المال ألدى مكله مولاه هو الاستطاعه التي ملكك ابن آدم. و الأمور التي امر الله بصرف المال إليها هو الإستطاعه لإتباع الأنبياء و الإقرار بما أوردوه عن الله جل و عزّ و إجتناّب الأسباب التي نهى عنها هي طرق إبليس، و أمّا وعده فالنعيم الدائم و هي الجنه. و أمّا الدّار الفانيه فهي الدّنيا. و أمّا الدّار الأخرى فهي الدّار الباقيه و هي الآخره. و القول بين الجبر و التفويض هو الإختيار و الامتحان و البلوى بالإستطاعه التي ملكك العبد.

وشرحها في الخمسه الأمثال التي ذكرها الصادق(عليه السلام) أنّها جمعت جوامع الفضل وأنا مفسرها بشواهد من القرآن والبيان إن شاء الله.

«تفسير صحّحه الخلقه»:

أما أقول الصّيدق(عليه السلام) فإنّ معناه كمال الخلق للإنسان و كمال الحواس و ثبات العقل و التّمييز وإطلاق اللسان بالنطق، وذلك قول الله: {وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا}. ((١)) فقد أخبر عزّ وجلّ عن تفضيله بنى آدم على سائر خلقه من البهائم والسّباع ودوابّ البحر والطّير وكلّ ذى حرکه تدركه حواس بنى آدم بتميز العقل والنطق، وذلك قوله: {لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ} وقوله: {يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ} {الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ} {فِي أَيِّ صُورَةٍ

ص: ٤٩٧

مَا شَاءَ رَكَّبَكَ} (١) و في آيات كثيره، فأول نعمه الله على الانسان صحه عقله و تفضيله على كثير من خلقه بكمال العقل و تمييز البيان، و ذلك أن كل ذي حركه على بساط الأرض هم قائم بنفسه بحواسه مستكمل في ذاته، ففضل بني آدم بالنطق الذي ليس في غيره من الخلق المدرك بالحواس، فمن أجل النطق ملك الله ابن آدم غيره من الخلق حتى صار أمراً ناهياً وغيره مسخر له كما قال الله: {كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتَكْبُرُوا اللَّهُ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ} (٢) وقال: {وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا} (٣) وقال: {وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ} {وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرِحُونَ} {وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشَقِّ الْأَنْفُسِ} (٤) فمن أجل ذلك دعا الله الانسان إلى اتباع أمره و إلى طاعته بتفضيله إياه باستواء الخلق وكمال النطق و المعرفة بعد أن ملكهم اسطاعه ما كمان تعبدهم به بقوله: {فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَطِيعُوا وَأَطِيعُوا} (٥) و قوله: {لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا} (٦)

ص: ٤٩٨

- ١- الأنفطار / ٨-٦.
- ٢- حج / ٣٦.
- ٣- النحل / ١٤.
- ٤- النحل / ٨.
- ٥- التغابن / ١٦.
- ٦- البقره / ٢٨٦.

وقوله: {لَمَّا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا} (١) و في آيات كثيرة فإذا سلب من العبد حاسه من حواسه رفع العمل عنه بحاسيته  
كقوله: {لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ} (٢) - الآية -

فقد رفع عن كل من كان بهذه الصفة الجهاد و جميع الأعمال التي لا يقوم بها، و كذلك أوجب على ذى اليسار الحج و الزكاه  
لما ملكه من استطاعه ذلك ولم يوجب على الفقير الزكاه والحج؛ قوله: {وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا} (٣)  
وقوله في الظهر: {وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ} - إلى قوله - {فَمَنْ لَمْ يَسِدْ يَتَطَّعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ  
مِسْكِينًا} (٤) كل ذلك دليل على أن الله تبارك و تعالى لم يكلف عباده إلا ما ملكهم استطاعته بقوه العمل به ونهاهم عن مثل  
ذلك فهذه صحه الخلقه.

و أما قوله: تخليه السرب فهو الذى ليس عليه رقيب يحظر عليه و يمنعه العمل بما أمره الله و ذلك قوله فيمن استضعف و حظر  
عليه العمل فلم يجد حليه و لا يهتدى سبيلاً كما قال الله تعالى: {إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ}

ص: ٤٩٩

١- الطلاق / ٧.

٢- النور / ٦٠.

٣- آل عمران / ٩٧.

٤- المجادله / ٤-٥.

وَالْوَالِدَانَ لَا يَسِدِّ تَطْيَعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا} (١١) فأخبر أنّ المستضعف لم يخل سره و ليس عليه من القول شىء إذا كان مطمئن القلب بالإيمان.

و أما المهله فى الوقت فهو العمر الذى يمتع الإنسان من حد ما تجب عليه المعرفة إلى أجل الوقت وذلك من وقت تمييزه وبلوغ الحلم إلى أن يأتية أجله. فمن مات عل يطلب الحق ولم يدرك كماله فهو على خير، وذلك قوله: {وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ - الآيه} (٢) وإن كان لم يعمل بكمال شرايعه لعله مالم يمهل فى الوقت إلى استتمام أمره. وقد حظر على البالغ مالم يحظر على الطفل إذا لم يبلغ الحلم فى قوله: {وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ - آيه} (٣) فلم يجعل عليهن حرجاً فى إبداء الزينه للطفل وكذلك لاتجرى عليه الأحكام. و أما قوله: الزاد. فمعناه الجده و البلغه التى يستعين بها العبد على ما أمره الله به. و ذلك قوله: {مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ - الآيه} (٤).

ألا ترى أنه قبل عذر من لم يجد ما ينفق و ألزم الحجه كل من أمكنته البلغه و الزاحله للحج و الجهاد و أشباه ذلك. و كذلك قبل عذر الفقراء و أوجب لهم حقاً فى مال الأغنياء بقوله: {لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا

ص: ٥٠٠

١- النساء / ١٠٠.

٢- النساء / ١٠١.

٣- النور / ٣١.

٤- التوبة / ٩١.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ-الآيَة- (١١) فَأَمْرٌ بِاعْفَائِهِمْ وَلَمْ يَكْلَفْهُمْ الْإِعْدَادَ لِمَا لَا يَسْطِيعُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ فِي السَّبَبِ الْمَهْبِجِ فَهُوَ النِّيَّةُ الَّتِي هِيَ دَاعِيَةُ الْإِنْسَانِ إِلَى جَمِيعِ الْأَفْعَالِ وَحَاسِيَتِهَا الْقَلْبُ. فَمَنْ فَعَلَ فِعْلًا وَكَانَ بَدِينَهُ لَمْ يَعْتَقِدْ قَلْبُهُ عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ عَمَلًا- إِلَّا- بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَلِذَلِكَ أَخْبَرَ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِقَوْلِهِ: {يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ} (٢) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تَوْبِيخًا لِلْمُؤْمِنِينَ {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ- الْآيَة-} (٣)

فَإِذَا قَالَ الرَّجُلُ قَوْلًا- وَاعْتَقَدَ فِي قَوْلِهِ دَعْتَهُ النِّيَّةُ إِلَى تَصْدِيقِ الْقَوْلِ بِإِظْهَارِ الْفِعْلِ. وَإِذَا لَمْ يَعْتَقِدِ الْقَوْلَ لَمْ تَتَبَيَّنْ حَقِيقَتُهُ. وَكَانَ أَجَازًا لِلَّهِ صِدْقُ النِّيَّةِ وَإِنْ كَانَ الْفِعْلُ غَيْرَ مُوَافِقٍ لَهَا لَعَلَّه مَانِعٌ يَمْنَعُ إِظْهَارَ الْفِعْلِ فِي قَوْلِهِ:

{إِلَّا- مَنْ أُوْكَرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ}. (٤) وَقَوْلُهُ: {وَلَا- تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ} (٥) فَدَلَّ الْقُرْآنُ وَأَخْبَارُ الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَنَّ الْقَلْبَ مَالِكٌ لِجَمِيعِ الْحَوَاسِّ يَصْحَحُ أَفْعَالَهَا وَلَا يَبْطُلُ مَا يَصْحَحُ الْقَلْبُ شَيْءًا.

ص: ٥٠١

١- البقره / ٢٧٣.

٢- آل عمران / ١٦٧.

٣- الصّف / ٢.

٤- النحل / ١٠٦.

٥- البقره / ٢٢٥.

فهذا شرح جميع الخمسه الأمثال التى ذكرها الصادق (عليه السلام) أنها تجمع المنزله بين المنزلتين و هما الجبر والتفويض. فإذا اجتمع فى الإنسان كمال هذه الخمسه الأمثال وجب عليه العمل كمالاً لما أمر الله عزّ وجلّ به ورسوله، وإذا نقض العبد منها خله كان العمل عنها مطروحاً بحسب ذلك.

فأمّا شواهد القرآن على الإختيار و البلوى بالاستطاعه التى تجمع القول بين القولين فكثيره. و من ذلك قوله: {وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ}. (١) وقال: {سَسْئَلُهُمْ مَنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ}. (٢) وقال: {أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ}. (٣) وقال فى الفتن التى معناها الإختبار: {وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ - الآيه-}. (٤) وقال فى قصه موسى (عليه السلام): {فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ}. (٥) و قول موسى: {إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ}. (٦) أى إختيارك، فهذه الآيات يقاس بعضها ببعض ويشهد بعضها لبعض وأما آيات البلوى بمعنى الإختيار قوله: {لَنَبْلُوَنَّكُمْ

ص: ٥٠٢

١- محمّد / ٣١.

٢- الأعراف / ١٨٢.

٣- العنكبوت / ١.

٤- ص / ٣٣.

٥- طه / ٨٧.

٦- الأعراف / ١٥٤.

فِي مَا آتَاكُمْ} (١١) وقوله: {ثُمَّ صَرَفْنَا عَنْهُمْ آيَاتِنَا} (٢) وقوله: {إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ} (٣) وقوله: {خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا} (٤) وقوله: {وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ} (٥) وقوله: {وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ} (٦) و كل ما في القرآن من بلوى هذه الآيات التي شرح أولها فهي إختبار، و امثالها ما في القرآن كثيرة، فهي أثبات الإختبار و البلوى، إن الله جلّ و عزّ لم يخلق الخلق عبثاً، و لا أهملهم سدى، و لا أظهر حكمته لعباً، و بذلك أخبر في قوله: {أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا} (٧)

فإن قال قائل: فلم يعلم الله ما يكون من العباد حتى إختبرهم؟ قلنا: بلى؛ قد علم ما يكون منهم قبل كونه، و ذلك قوله: {وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا} (٨) و إنما إختبرهم ليعلمهم عدله و لا يعذبهم إلا بحجّه بعد الفعل و قد أخبر بقوله: {وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا} (٩) وقوله: {وَمَا كُنَّا

ص: ٥٠٣

١- المائدة / ٤٨.

٢- آل عمران / ١٥٢.

٣- القلم / ١٧.

٤- الملك / ٢.

٥- البقره / ١٢٤.

٦- محمّد / ٥.

٧- المؤمنون / ١١٥.

٨- [٨] الأنعام / ٢٨.

٩- طه / ١٣٤.

مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا} (١١) وقوله: {رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ} (٢) فالإختيار من الله بالإستطاعه التى ملكها عبده وهو القول بين الجبر والتفويض. وبهذا نطق القرآن وجرت الأخبار عن الأئمة من آل رسول (صلى الله عليه و آله).

فإن قالوا: ما الحجج فى قول الله: {يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} (٣) و ما أشبهها؟ قيل: مجاز هذه الآيات كلها على معنيين: أما أحدهما فإخبار عن قدرته أى أنه قادرٌ على هدايه من يشاء وضلال من يشاء وإذا أجبرهم بقدرته على أحدهما لم يجب ثواب ولا عليهم عقاب على نحو ما شرحنا فى الكتاب. والمعنى الآخر أنّ الهدايه منه تعريفه كقوله: {وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ} (٤) أى عرفناهم {فَأَسَدًا تَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى} (٥) فلو أجبرهم على الهدى لم يقدرُوا أن يضلوا. و ليس كلما وردت آيه مشتبهه كانت الآيه حجه على محكم الآيات اللواتى أمرنا بالأخذ بها، من ذلك قوله: {مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ - الآيه-} (٦) و قال: {فَبَشِّرْ عِبَادَ}

ص: ٥٠٤

١- الأسراء / ١٥.

٢- النساء / ١٦٥.

٣- النحل / ٩٤.

٤- فصلت / ١٧.

٥- فصلت / ١٦.

٦- آل عمران / ٧.



{الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ} (١) أى احكمه وأشرحه أولئك الذين هداهم الله و أولئك هم اولوالألباب.

وَفَقْنَا لِلَّهِ إِيَّاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ لِمَا يَحِبُّ وَيَرْضَى وَجَنَّبَنَا وَإِيَّاكُمْ مَعَاصِيَهُ بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا كَمَا هُوَ أَهْلُهُ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ وَحَسَبْنَا اللَّهُ وَنَعَمَ الْوَكِيلَ (٢)

### ٨- پاسخ امام (عليه السلام) به پرسش های يحيى بن اكنم كه به برادرش موسى املاء فرمود:

قال المفيد وغيره: محمد بن عيسى بن عبيد البغدادي، عن موسى بن محمد بن علي بن موسى سألته ببغداد في دار الفطن قال: قال موسى: كتب إلى يحيى بن أكنم يسألني عن عشر مسائل أو تسعة فدخلت على أخبي فقلت له: جعلت فداك إن ابن أكنم كتب إلى يسألني عن مسائل أفتيه فيها، فضحك، ثم قال: فهل أفتيته؟ قلت لا، جعلت فداك إن ابن أكنم أعرفها، قال: وما هي قلت: كتب إلي:

أخبرني عن قول الله عز وجل: {قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ

ص: ٥٠٥

١- الزمر / ١٩.

٢- تحف العقول، صص ٤٨١-٥٠٢؛ الإحتجاج، ٢٥١/٢٥-٢٥٧؛ بحار الأنوار، ٥/٢٠ (به نقل از الإحتجاج). مناقب: ابن السكيت.

مَنْ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ؟ (١)

وأخبرني عن قول الله عزوجل: {وَرَفَعَ أَبُوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا} (٢) أسجد يعقوب وولده ليوسف وهم أنبياء؟

وأخبرني عن قول الله عزوجل: {فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ} (٣) من المخاطب بالآية؟ فإن كان المخاطب رسول الله صلوات الله عليه أليس قد شك فيما أنزل إليه؟ وإن كان المخاطب به غير فعلى غيره إذا أنزل القرآن.

وأخبرني عن قول الله: {وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنَ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ} (٤) ماهذه الابحر؟ واين هي؟

وأخبرني عن قول الله: {وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلذُّ الْأَعْيُنُ} (٥) فاشتهدت نفس آدم البر فأكل وأطعم، فكيف عوقبا فيها على ما تشهتي الأنفس؟

وأخبرني عن قول الله: {أَوْ يَرْوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا} (٦) فهل زوج الله عباده الذكران وقد عاقب الله قوماً فعلوا ذلك.

وأخبرني عن شهاده إمره جازت وحدها وقد قال الله عزوجل: {و}

ص: ٥٠٦

١- نمل / ٤٠.

٢- يوسف / ١٠٠.

٣- يونس / ٩٤.

٤- لقمان / ٢٧.

٥- الزخرف / ٧١.

٦- السورى / ٥٠.

اشهدوا ذوی عدل منکم} (۱).

و أخبرنی عن الخثی و قول علی فیها: «تورث الخثی من المال» من ینظر إذا بال؟ و شهاده الجار إلى نفسه لا تقبل، مع أنه عسی أن یكون رجلاً و قد نظر إليه النساء و هذا ما لا یحلّ فیکف هذا؟

و أخبرنی عن رجل أتى قطع غنم فرأى الرّاعی ینزو علی شاه منها فلما بصر بصاحبها خلی سبیلها فإنسابت بین الغنم لا یعرف الرّاعی أیها كانت ولا یعرف صاحبها أیها یدبح؟

و أخبرنی عن قول علی لابن جرموز: «بشّر قاتل ابن صفیه بالنار» فلم لم یقتله وهو إمام و من ترک حداً من حدود الله فقد كفر إلاّ من علّه؟

و أخبرنی عن صلاة الفجر لم یجهر فیها بالقراءة و هی من صلاة النهار وإنما یجهر فی صلاة اللیل؟

و أخبرنی عنه لم قتل أهل صفین و أمر بذلك مقبلین و مدبرین و أجاز علی جریحهم و یوم الجمل غیر حکمه لم یقتل من جریحهم و لا من دخل داراً و لم یجز علی جریحهم و لم أمر بذلك و من ألقى سیفه آمنه. لم فعل ذلك؟ فإن كان الأوّل صواباً كان الثانی خطأ؟ (۲)

فقال (علیه السلام): أکتب، قلت: و ما أکتب؟ قال: أکتب.

ص: ۵۰۷

۱- الطلاق / ۱۳.

۲- در سایر منابع این سوال نیز اضافه شده است: و أخبرنی عن رجل أقرّ باللواط علی أ یحدّ، أم یدراً عنه الحدّ؟

«بسم الله الرحمن الرحيم وأنت فألهمك الله الرشد، ألقاني (١١) كتابك بما إمتحنتنا به من تعنتك لتجد إلى الطعن سيلاً قصرنا فيها و الله يكافئك (٢٢) على نيتك وقد شرحنا مسائلك فأصغ إليها سمعك و ذلل لها فهمك و إشتغل (٣) بها قلبك فقد ألزمنك الحجة و السلام.

سألت عن قول الله عز وجل في كتابه: «قال ألقى عنده علم من الكتاب» فهو آصف بن برخيا و لم يعجز سليمان عن معرفه ما عرف، لكنّه أحب أن يعرف أمته من الجن و الإنس أنّه الحجّه من بعده و ذلك من علم سليمان أودعه آصف بأمر الله ففهمه الله ذلك لثلاً- يختلف في إمامته و رلالته كما فهم سليمان في حياه داوود ليعرض إمامته و نبوته من بعده لتأكيد (٤) الحجّه على الخلق.

و أمّا سجد يعقوب و ولده (٥) ليوسف فإن السجود لم يكن ليوسف! (عليه السلام) كما أنّ السجود من الملائكة لآدم، لم يكن لآدم إنّما كان منهم طاعه لله و تحيّه لآدم فسجد يعقوب و ولده شكراً لله باجتماع شملهم، ألم تر أنّه يقول في شكره في ذلك الوقت: {رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ - إلى آخر الآيه-} (٦)

ص: ٥٠٨

- ١- همان: أتاني.
- ٢- همان: بكافئك.
- ٣- همان: أشغل.
- ٤- همان: لتأكد.
- ٥- همان: كان طاعه لله و محبه ليوسف (عليه السلام).
- ٦- يوسف / ١٠٢.

وأما قوله: {فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك فسئل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك} فإن المخاطب في ذلك رسول الله (صلى الله عليه وآله) ولم يكن في شك مما أنزل إليه ولكن قالت الجهله كيف لم يبعث الله نبياً من ملائكته (١) أم كيف لم يفرق بينه وبين خلقه (٢) بالاستغناء عن المأكل والمشرب والمشى في الأسواق؟ فأوحى الله إلى نبيه (صلى الله عليه وآله) «فسئل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك» تفحص بمحضر كذا من الجهله هل بعث الله رسولا قبلك إلا وهو يأكل ويشرب ويمشى في الأسواق ولك بهم أسوه وإنما قال: «إن كنت في شك» ولم يكن للنصفه كما قال (صلى الله عليه وآله): «فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبهل فنجعل لغيرنا على الكاذبين» و لو قال: (٣) نبهل فنجعل لعنه الله عليكم لم يكونا يجوزان للمباهله! وقد علم الله أن نبيه مؤد (٤) عنه رسالته وما هو من الكاذبين وكذلك عرف النبي أنه صادق فيما يقول ولكن أحب أن ينصفهم (٥) من نفسه.

وأما قوله: «و لو أن في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله، فهو كذلك لو أن أشجار الدنيا

ص: ٥٠٩

١- تحف: الملائكة.

٢- همان: وبيننا.

٣- همان: و لو قال: عليكم لم يجيبوا إلى المباهله.

٤- همان: يؤدى.

٥- همان: ينصف.

أقلامٌ و البحر مدادٌ له بعدد (١) سبعة مدد البحر حتّى فجرت الأرض عيوناً (٢) فغرق أصحاب الطوفان! لنفدت قبل أن تنفذ كلمات الله عزّ وجلّ و هى عين الكبريت و عين اليمن و عين برهوت و عين الطبريه و حمّه ما سبذان و تدعى المنيات و حمه إفريقيه (٣) و تدعى بسلان و عين بأحروان و بحر بحر!، ونحن الكلمات التى لا تدرك فضائلنا ولا تستقصى.

و أما الجنّه ففيها من المآكل و المشارب و الملاهى و الملابس (٤) ما تشتهى الأنفس و تلذ الأعين و أباح الله ذلك كله لآدم و الشجره التى نهى الله عنها آدم و زوجته أن يأكلا منها شجره الحسد عهد إليهما أن لا ينظر إلى من فضل الله (٥) عليهما و على كلّ خلأئقه! بعين الحسد فنسى و نظر بعين الجسد و لم يجد لم له عزماً.

و أمّا قوله: «أو يزوّجهم ذكراناً و إناثاً» (٦) فإنّ الله تبارك و تعالى يزوّج ذكران المطيعين إناثاً من الحور! و معاذ الله أن يكون عنى الجليل ما لبست على نفسك تطلب الرخص لإرتكاب المآثم: «و من يفعل ذلك

ص: ٥١٠

١- همان: يمدّه.

٢- همان: نيست.

٣- همان: يدى لسان و عين بحرون.

٤- همان: ندارد.

٥- همان: فضّل الله على خلأئقه.

٦- همان: أى يولد له ذكور و يولد له إناث، يقال لكلّ إثنين مقرنين زوجان كلّ واحد منهما زوج.

يلق أثاماً(١)» يضاعف له العذاب يوم القيامة ويخلد فيه مهاناً» إن لم يتب! و أما قول علي: بشر قاتل ابن صفية بالنار، لقول رسول الله(صلى الله عليه وآله) بشر قاتل ابن صفية بالنار و كان ممن خرج يوم النهروان و لم يقتله أمير المؤمنين(عليه السلام) بالبصره لأنه علم أنه يقتل في فتنه النهروان.

و أما قولك: «على قتل أهل صفين مقبلين و مدبرين و أجاز على جريحهم و يوم الجمل لم يتبع مولياً و لم يجز على جريح و من ألقى سيفه آمنه و من دخل داره آمنه» فإن أهل الجمل قتل إمامهم و لم يكن لهم فئه يرجعون إليها و إنما رجع القوم إلى منازلهم غير محاربين و لا محتالين و لا منجسسين و لا منابذين و قد رضوا بالكف عنهم فكان الحكم رفع السيف و الكف عنهم إذا لم يطلبوا عليه أعواناً و أهل صفين يرجعون إلى فئه مستعده و إمام لهم منتصب يجمع لهم السلاح من الدروع و الرماح و السيوف و يستعد(٢) لهم العطاء و يهبي لهم الأنزال و يتفقد(٣) جريحهم و يجبر كسيرهم و يداوى جريحهم و يحمل رجلتهم و يكسو حاسرهم و يردهم فيرجعون إلى محاربتهم و قتالهم لايساوى بين الفريقين في الحكم ولولا- علي(عليه السلام) و حكمه لأهل صفين و الجمل لما عرف الحكم في عصاه أهل التوحيد لكنه شرح ذلك لهم فمن رغب عنه يعرض على السيف أو يتوب من ذلك.

و أما شهادته المرأه التي جازت وحدها: فهي القابله جازر شهادتها

ص: ٥١١

١- . از این علامت تا آخر نامه، با ترتیب نامه در تحف فرق می کند.

٢- تحف: یسنی.

٣- همان: یداوی.

مع الرضا و إن لم يكن رضا فلا- أقلّ من إمرأتين مقامها بدل الرجل للضرورة لأن الرجل لا يمكنه أن يقوم مقامها فإن كانت وحدها وقبل مع يمينها.

و أما قوله على (عليه السلام) في الخنثى: أنه يورث من المبال، فهو كما قال و ينظر إليه قوم عدول فيأخذ كل واحد منهم المرآه فيقوم الخنثى خلفهم عرياناً و ينظرون في المرآه فيرون الشبح فيحكمون عليه.

و أمّا الرجل الذى قد نظر إلى الراعى قد نزاعلى شاه فإن عرفها ذبحها و أحرقتها و إن لم يعرفها قسمها بنصفين ساهم بينهما فإن وقع السهم على أحد النصفين فقد نجى الآخر ثم يفرق الذى وقع فيه السهم بنصفين و يقرع بينهما بسهم فإن وقع على أحد النصفين نجى النصف الآخر فلا- يزال كذلك حتى يبقى إثنان فيقرع فأيهما وقع السهم لها(١) تذبح و تحرق و قد نجت سائرهما.

و أمّا صلاة الفجر والجهر فيها بالقرأه: لأنّ النبى (صلى الله عليه و آله) كان يغلس بها فقراءتها من الليل. و قد أنبأتك بجميع ما سألتنا فاعلم ذلك يولى الله حفظك و الحمد لله رب العالمين(٢)»(٣)

ص: ٥١٢

١- تحف: از بحث احرقه.

٢- در ساير منابع: علاوه بر پاسخهاى موجود در الإختصاص، ابن پاسخ نیز موجود است: «و أمّا الرّجل الذى إعترف باللواط فإنّه لم تقم عليه بينه و إنّما تطوع بالإقرار من نفسه و إذا كان للإمام العدى من الله أن يعاقب عن الله كان له أن يمن عن الله، إما سمعت قول الله: «هذا عطاؤنا الآيه به» قد أنبأناك بجميع ما سألتنا عنه فاعلم ذلك».

٣- الإختصاص، صص ٩٣-٩٤؛ تحف العقول، صص ٥٠٣-٥٠٩؛ مناقب، /٤٣٤-٤٣٧؛ الإحتجاج، ٢/٢٥٨-٢٥٩؛ تفسير البرهان، ٢/١٣٠-١٣١ (به نقل از الإختصاص).



قال ابن شهر آشوب: فلما قرأ ابن أكنم قال للمتوكل: ما نحب أن سأل هذا الرجل عن شيء بعد مسألي هذه، وإنه لا يرد عليه شيء بعدها إلا دونها وفي ظهور علمه تقويه للرافضه.

۹- نامه ی امام(علیه السلام) به یکی از شیعیان بغداد، درباره ی خلق قرآن:

قال الصدوق: حدّثنا أبي رحمه الله: قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، قال حدّثنا محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني، قال: كتب علي بن محمد بن علي بن موسى الرضا عليهم السلام، إلى بعض شيعته ببغداد:

«بسم الله الرحمن الرحيم عصمنا الله وإيّاك من الفتنه فإن يفعل فقد أعظم بها نعمه و ان لا- يفعل فهي الهلكه نحن نراى أنّ الجدال فى القرآن بدعه، إشتراك فيها السائل والمجيب، فيتعاطى السائل ما ليس له، و يتكلف المجيب ما ليس عليه، و ليس الخالق إلا الله عزّ وجل، و ما سواه مخلوق، والقرآن كلام الله، لا تجعل له إسماً من عندك فتكون من الضالين، جعلنا الله وإيّاك من الذين يخشون ربهم بالغيب و هم من الساعه مشفقون».(۱)

#### ۱۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن مهزیار درباره ی زمان فرج:

قال الصدوق وغيره: حدّثنا أبي رضى الله عنه،(۲) قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر

ص: ۵۱۳

---

۱- كتاب التوحيد، ص ۲۲۴؛ الأمالی، ص ۳۲۶.

۲- صدوق این حدیث را باسند دیگری تکرار کرده است: حدّثنا أبي رضى الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثني إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن علي بن محمد بن زياد قال... ادامه ی حدیث [کمال الدین، ۲/۳۸۱ - ۳۸۰].

الحميرى، عن محمّد بن عمر (١) الكاتب، عن علي بن محمّد الصمير، عن علي بن مهزيار، قال: كتبت إلى أبي الحسن صاحب العسكر (عليه السلام) أسأله عن الفرج، فكتب إليّ:

«إذا اغاب صاحبكم عن دار الظالمين، فتوقعوا الفرج». (٢)

### ١١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابن نوح، درباره ی «فرج»:

قال الصّدوق: حدّثنا أبي رضى الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن عبدالله بن أبي غانم القزوينى، قال: حدّثنى إبراهيم بن محمد بن فارس، قال: كنت أنا [و نوح] و أيّوب بن نوح فى طريق مكه فنزلنا على وادى زباله لجلسنا نتحدّث فجرى ذكر ما نحن فيه و بعد الأمر علينا فقال أيّوب بن نوح: كتبت فى هذه السنه أذكر شيئاً من هذا، فكتب إليّ:

«إذا رفع علمكم من بين أظهركم فتوقعوا الفرج من تحت أقدامكم». (٣)

### ١٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی شيعيان درباره ی امر جانشينى:

ص: ٥١٤

١- الإمامه: عمرو.

٢- الإمامه و التبصره، ٩٣؛ كمال الدّين و تمام النّعمه، ٢/٣٨٠.

٣- كمال الدّين، ٢/٣٨١.

قال الصّدوق و الطّبرسى: ((١)) حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر رضى الله عنه، قال: حدّثنا على بن إبراهيم، عن أبيه، عن على بن صدقه، عن على بن عبد الغفار، قال: لمّا مات أبو جعفر الثّانى (عليه السلام)، كتب الشّيعه إلى أبى الحسن صاحب العسكر (عليه السلام) يسألونه عن الأمر، فكتب (عليه السلام):

«الأمر لى مادمت حياً، فإذا نزلت مقادير الله عزّ وجلّ آتاكم الله الخلف منى و أنى لكم بالخلف بعد الخلف». ((٢))

### ١٣- نامه ی امام (عليه السلام) به ابى بكر فهفكى در تصریح به امامت حسن عسكرى (عليه السلام):

قال الكلینى وغيره: على بن محمّد، عن اسحاق بن محمّد، عن محمّد بن يحيى بن درياب، ((٣)) عن أبى بكر الفهفكى، قال: كتب إلى أبو الحسن (عليه السلام):

«أبو محمد إبنى أنصح ((٤)) آل محمّد غريزه وأوثقهم حجّه وهو الأ-كبر من ولدى و هو الخلف ((٥)) و إليه ينتهى ((٦)) عرى الإمامه و إحكامها. ((٧))

ص: ٥١٥

١- إعلام، نيست.

٢- كمال الدّين، ٢/٣٨٢، إعلام الورى، ص ٤١١.

٣- إرشاد: رئاب.

٤- إعلام و كشف الغمّه: أصحّ.

٥- كشف الغمّه: خليفتى.

٦- كشف الغمّه: خليفتى.

٧- ارشاد: احكامنا.

فما كنت سائلي (١) فسئله عنه، فعنده ما يحتاج (٢) إليه (٣)» (٤)

#### ١٤- نامه ی امام (عليه السلام) به شاهويه بن عبدالله مبنی بر امامت امام حسن عسکری (عليه السلام):

قال الكليني وغيره: علي بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن شاهويه بن عبدالله الجلاب، قال: كتب إلى أبو الحسن في كتاب: «أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر وقلقت لذلك فلا- تغتم (٥) فإن الله عز وجل «لا يضلّ قوماً بعد إذ هداهم حتى يبين (٦) لهم ما يتقون» (٧) و صاحبك بعدى أبو محمد إبنى وعنده ما تحتاجون إليه. (٨) يقدم ما يشاء الله ويؤخر ما يشاء! مانسوخ من آيه أونسخها نات بخير منها أو مثلها» (٩). (١٠) قد كتبت

ص: ٥١٦

- ١- همان: تنتهى.
- ٢- اعلام الورى و كشف الغمّه: تحتاج.
- ٣- اعلام الورى، و آله الإمامه.
- ٤- أصول الكافى، ١/٣٨٨، الإرشاد، ص ٣٣٧: اعلام الورى، ص ٣٥١؛ كشف الغمّه، ٣/٢٧٧.
- ٥- إرشاد و اعلام الورى و كشف الغمّه : تعلق.
- ٦- إرشاد: يتبين.
- ٧- التّوبه / ١١٦.
- ٨- كشف الغمّه: يقدم الله ما يشاء و يؤخر.
- ٩- البقره / ١٠٠.
- ١٠- إرشاد و كشف الغمّه: و فى هذا.

بما فيه! بيان وقناع لذي عقل يقظان. (۱)

### ۱۵- نامه ی امام (علیه السلام) به علی بن عمرو عطار در تصریح به امامت امام حسن عسکری (علیه السلام):

قال المفید و غیره: أخبرنی أبو القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن یعقوب، عن علی بن محمد، عن أبي محمد الأستر آبادی عن علی بن عمرو العطار، قال دخلت علی أبي الحسن (علیه السلام) و ابنه أبو جعفر بحیاه و أنا أظن أنه هو الخلف من بعده فقلت له: جعلت فداك من أخص من ولدت، فقال لا تخصوا أحداً حتى يخرج إليكم أمری، قال: فكتب إليه، بعد فیمن يكون هذا الأمر؟ قال: فكتب إلى:

«فی الأكبر من ولدی» (۲)

قال: وكان أبو محمد أكبر من أبي جعفر.

### ۱۶- مکاتبات امام (علیه السلام) با محمد بن فرج:

قال الكلینی و غیره: الحسين بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علی بن محمد النوفلی قال: قال لی: محمد بن الفرّج: إنَّ أبا الحسن كتب إليه:

«یا محمد إجمع أمرک وخذ حذرک» (۳). (۴)

ص: ۵۱۷

۱- أصول الكافي، ۱/۳۸۸-۳۸۹؛ الإرشاد، و ۳۳۷، الغيبة، ۲۰۱؛ إعلام الوری، ۳۵۱؛ كشف الغمّة: ۳/۲۷۸ (به نقل از الارشاد).

۲- الإرشاد، ۳۳۶؛ إعلام الوری، ۳۵۰؛ كشف الغمّة، ۳/۲۷۶.

۳- احتمالاً تاریخ نگارش این نامه سال ۲۳۳ ق است چونکه یعقوبی می گوید: در سال ۲۳۳ ق، متوکل بر عمروبرادرش محمد بن فرج، خشم گرفت و آنها را حبسی کرد. [تاریخ یعقوبی، ۲/۴۸۵].

۴- أصولی الكافي، ۱/۵۶۶-۵۶۷؛ الإرشاد، ۳۳۰-۳۳۱؛ الخرائج والجرائح، ۲/۶۷۹-۶۸۰؛ مناقب ۴/۴۴۱-۴۴۲؛

قال: فأنا مني جمع أمرى [و] ليس أدري ما كتب إلي حتى ورد على رسول حملنى من مصر مقيداً وضرب على كل ما أملك و كنت فى السّجن ثمان سنين، ثم ورد على منه فى السّجن كتاب فيه.

«يا محمّد لا تنزل فى ناحيه الجانب الغربى(1) (عجل الله تعالى فرجه) (2)» (3).

فقرأت الكتاب وقلت: يكتب إلي بهذا و أنا فى السّجن، إن هذا العجب فما مكثت أن خلى عنى والحمد لله.

قال: و كتب إليه محمّد بن الفرّج، يسأله عن ضياعه، فكتب إليه:

«سوف تردّ عليك وما يضرّك أن لا تردّ عليك» (4).

فلما شخص محمّد بن الفرّج إلى العسكر كتب إليه برّد ضياعه ومات قبل ذلك. و كتب أحمد بن الخضيب إلى محمّد بن الفرّج يسأله الخروج إلى العسكر، فكتب إلى أبى الحسن (عليه السلام) يشاوره، فكتب إليه:

ص: ٥١٨

---

١- (عجل الله تعالى فرجه) يعقوبى مى گوید: آنها در سال در زندان ماندند. [تاریخ اليعقوبى، ٢/٤٨٥]. حال آنکه در كافي هشت سال نوشته شده است. اگر دو سال صحيح باشد، تاريخ نگارش اين نامه سال ٢٣٥ ق است و اگر هشت سال صحيح باشد، تاريخ نگارش اين نامه سال ٢٤١ ق است.

٢- إعلام الورى، ٣٤١-٣٤٢؛ كشف الغمه، ٣/٢٣٨-٢٣٩.

٣- همان.

٤- همان.

أخرج فإن فيه فرجك إن شاء الله تعالى». (١)

فخرج، فلم يلبث إلا يسيراً حتى مات.

### ١٧- نامه ي امام (عليه السلام) به اسحق جلاب:

قال الصيّفّار و ابن شهر آشوب: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر، عن المعلّى بن محمّد، عن أحمد بن محمّد بن عبد الله، عن علي بن محمّد، عن إسحق الجلاب، قال: إشتريت لأبي الحسن غنماً كثيره فدعاني فأدخلتني من إصطبل داره إلى موضع واسع لا أعرفه فجعلت أفرق تلك الغنم فيمن أمرني، ثم استأذنته في الإنصراف إلى بغداد إلى والدتي وكان ذلك يوم التّرويه، فكتب إلي:

«تقم غداً عندنا ثم تنصرف» (٢).

قال: فأقمت فلما كان يوم عرفه عنده وبّت ليله الأضحى في رواق له فلمّا كان في السّحر أتاني فقال لي: يا إسحق ففتمت ففتحت عيني فإذا أنا على بابي بغداد فدخلت على والدتي و أتاني أصحابي فقلت لهم: عرفت بالعسكر وخرجت إلى العيد ببغداد.

### ١٨- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ي يحيى بن زكريا:

قال الرّاوندي والإربلي: أنّ أيّوب بن نوح قال: كان ليحيى بن زكريا حمل فكتب

ص: ٥١٩

١- همان.

٢- مناقب: انصرف.

٣- بصائر الدّرجات، ص ٤٠٦؛ مناقب، ٤/٤٤٣.

إلى أبي الحسن أن لي حملاً أَدع الله لي أن يرزقني ابناً، فكتب إليه:

«ربّ ابنة خير من ابن». (١)

فولدت له ابنة.

### ١٩- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ایوب بن نوح:

قال الزّاوندى والأربلى: قال أيّوب بن نوح: كتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) [وقد تعرّض لي جعفر بن عبد الواحد القاضى، وكان يؤذيني بالكوفه]، أشكوايه ما ينالني منه من الأذى:

«تكفى أمره إلى شهرين». (٢)

فعزل [عن الكوفه] فى شهرين و إسترحت منه.

### ٢٠- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی متوكل درباره ی حدّ «مقدار كثير»:

قال ابن شهر آشوب وغيره: قال أبو عبد الله الزّيادى: (٣) لَمَّا سَمَّ المتوكل نذر الله أن يرزقه الله العافيه أن يتصدّق بمال كثير، فلما عوفى إختلف العلماء فى المال الكثير، فقال له الحسن حاجيه (٤) أن أتيتك يا أمير المؤمنين بالصّواب فما لي

ص: ٥٢٠

١- الخرائج و الجرائح، ١/٣٩٨-٣٩٩؛ كشف الغمّه، ٣/٢٤٧.

٢- الخرائج و الجرائح، ١/٣٩٨-٣٩٩؛ كشف الغمّه، ٣/٢٤٧.

٣- تفسير عتّاسى: يوسف بن سخت، تذكره الخواصّ: يحيى بن هرثمه.

٤- همان: أبو يحيى بن أبى منصور منجم گفت: يا امير المؤمنين بهتر است به أبى الحسن پسر عمويت در اين باره بنويسى، پس دستور داد كه به آن حضرت نوشتند.



عندك؟ قال: عشره آلاف درهم وإلا ضربتک مائه مفرعه، قال: قدر رضیت، فأتی أبا الحسن (عليه السلام) فسأله عن ذلك! فقال: [\(١\)](#) قل له:

«بتصدق بثمانین درهماً». [\(٢\)](#)

فأخیر المتوكل فسأله ما العله، فأتاه فسأله، قال: [\(٣\)](#)

إن الله تعالى قال لنبیه: {لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ} [\(٤\)](#)

فعددنا مواطن رسول الله فبلغت ثمانین موطناً...»

## ٢١ - پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی متوکل درباره ی حداهل ذمه‌ای که بعد از ارتکاب جرم مسلمان شود:

قال الكلنی: وغيره: محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن جعفر بن رزق الله - أو رجل عن جعفر بن رزق الله - قال: قدم إلى المتوكل رجل نصراني فجر يأمراه مسلمه فأراد أن يقيم عليه الحد فأسلم فقال: يحيى بن أكثم قد هدم إيمانه شرکه و فعله و قال بعضهم: يضرب ثلاثه حدود وقال بعضهم: يفعل به كذا وكذا: فأمر المتوكل بالكتاب إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام) وسؤاله عن ذلك فلما قرء الكتاب كتب:

ص: ٥٢١

١- همان: كتب.

٢- مناقب، ٤/٤٣٤؛ الاحتجاج، ٢/٢٥٧؛ تذکره الخواص، ٣٧٤؛ تفسیر العیاشی، ٢/٨٤.

٣- همان: كتب.

٤- التَّوبه / ٢٥.

«يضرب حتى يموت».(١)

فأنكر يحيى بن أكتم وأنكر فقهاء العسكر ذلك وقالوا: يا أمير المؤمنين سل عن هذا فإنه شيء لم ينطق به كتاب ولم تجيء به به سنة فكتب إليه أن فقهاء العسكر قد أنكروا هذا وقالوا: لم يجيء به سنة ولم ينطق به كتاب فبين لنا لم أوجبت عليه الضرب حتى يموت؟ فكتب:

«بسم الله الرحمن الرحيم» فلما أحسوا(٢) بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأس ناسن الله التي قدخلت في عباده وخسرهنالك الكافرون(٣)».(٤)

قال: فأمر به المتوكل فضرب حتى مات.

## ٢٢- نامه ی آن حضرت (علیه السلام) درباره ی ائمه علیهم السلام :

قال الصِّفَار: حَدَّثَنَا بعض أصحابنا، عن أحمد بن محمد السيارى، قال حَدَّثَنِي غير واحد من أصحابنا، قال خرج عن أبي الحسن الثالث (عليه السلام)، أنه قال:

«أن الله جعل قلوب الائمة مورداً لإرادته فإذا شاء الله شيئاً شاءه و هو قول الله وما تشاؤون إلا أن يشاء الله».(٥)

ص: ٥٢٢

١- فروع الكافي، ٧ / ٢٣٨ - ٢٣٩؛ مناقب، ٤/٤٣٧؛ الإحتجاج، ٢/٢٥٨؛ تهذيب، ١٠/٣٨ - ٣٩.

٢- قرآن و الإحتجاج و التهذيب: رأوا.

٣- المؤمن / ٨٤ - ٨٥.

٤- همان منابع فوق الذكر.

٥- بصائر الدرجات، ص ٥١٧.

## ۲۳- پاسخ امام(علیه السلام) به یکی از شیعیان درباره ی معنی «أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ».

(۱)

قال الكلنی: محمّد بن یحیی و غیره: عن محمد بن أحمد، عن بعض أصحابنا قال: كتبت إلى أبي الحسن صاحب العسكر(علیه السلام) جعلت فداك ما معنی قول الصادق(علیه السلام): حدیثنا لا یحتمله ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن إمتحن قلبه للإیمان فجاء الجواب:

«إنما معنی قول الصادق(علیه السلام)- أي لا- یحتمله ملك و لا نبی و لا مؤمن - إن الملك لا یحتمله حتّی یخرجه إلى ملك غیره و النبی لا- یحتمله حتّی یخرجه إلى غیره و المؤمن لا- یحتمله حتّی یخرجه إلى مؤمن غیره، فهذا معنی قول جدی(علیه السلام)»(۲)

## ۲۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن محمّد حجاج:

قال الإربلی: علی بن محمّد الحجاج، قال كتبت إلى أبي الحسن أنا فی خدمتك و أصابنی عله فی رجلی و لا أقدر علی النهوض والقیام بما یجب فإن رأیت أن تدعوا الله أن یکشف، علتی و یعیننی علی القیام بما یجب علی و أداء الإمانه فی ذلك و یجعلنی من تقصیری من غیر تعمّد منّی، و تضييع مالا أتعّمده من نسیان یصیننی فی حلّ و یوسّع علی و تدعولی بالثیاب علی دینه الّذی إرتضاه

ص: ۵۲۳

۱- . صدوق این حدیث را باسلسله سند دیگری از امام یازدهم(علیه السلام) روایت کرده است. [نک. معانی الاخبار، ص ۸۸].

۲- کشف الغمّه، ۳/۲۵۱.

لنبيه (عليه السلام)، فوقَّع:

«كشف الله عنك وعن أبيك» (١).

قال و كان بأبي عله ولم أكتب فيها فدعا له إبتداء.

### ٢٥- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی احمد بن حاتم بن ماهويه:

قال الكشي: أبو محمّد جبرئيل بن محمّد الفاريابي، قال حدّثني موسى بن جعفر بن وهب، قال حدّثني أبو الحسن احمد بن حاتم بن ماهويه، قال كتبت إليه يعني أبا الحسن الثالث (عليه السلام) أسأله عمّن أخذ معالم ديني، وكتب إخوه أيضاً بذلك، فكتب إليهما:

«فهمت ما ذكرتما فاصمدا في دينكما على مسنّ في حبنا و كلّ كبير التقدم في أمرنا، فإنهم كافو كما إن شاء الله تعالى» (٢).

### ٢٦- نامه ی آن حضرت به علی بن بلال درباره ی ابن راشد:

(٣)

قال الكشي: وجدت بخطّ جبريل بن أحمد، حدّثني محمّد بن عيسى اليقطيني، قال، كتب (عليه السلام) إيلعلى بن بلال في سنه إثنين وثلاثين ومائتين:

«بسم الله الرحمن الرحيم، أحمد الله إليك و أشكر طوله وعوده، و أصلى على النبي محمّد و آله صلوات الله و رحمته عليهم، ثمّ إنني

ص: ٥٢٤

١- كشف الغمّه، ٣/٢٥١.

٢- إختيار معرفه الرّجال، صص ٤-٥ تاريخ نگارش نامه، در متن روایت، سال ٢٣٢ ق، آمده است.

٣- . تاريخ نگارش نامه، در متن روایت، سال ٢٣٢ ق، آمده است.

أقامت أبا على مقام الحسين ابن عبد ربه و إئتمته على ذلك بالمعرفه بما عنده الذى لا يتقدمه احد، و قد أعلم أنك شيخ ناحيتك، فأحبت أفرادك و إكرامك بالكتاب بذلك، فعليك بالطاعه له و التسليم إليه جميع الحق قبلك، و إن تخص موالى على ذلك، و تعرفهم من ذلك ما يصير سبباً إلى عونه و كفايته، فذلك توفير علينا و محبوب لدينا، و لك به جزاء من الله و أجر، فان الله يعطى من يشاء، ذو الأعتاء و الجزاء برحمته، و أنت فى وديعه الله، و كتبت بخطى، و أحمد الله كثيراً. (١)

## ٢٧- نامه ي امام (عليه السلام) به ابن راشد:

قال الكشى: (٢) محمد بن مسعود، قال: حدثني محمد بن نصير، قال: حدثني أحمد بن محمد بن عيسى، قال نسخه الكتاب مع ابن راشد إلى جماعه الموالى الذين هم ببغداد المقيمين بها والمدائين والسواد وما يليها:

«أحمد الله إليكم ما أنا عليه من عافيته و حسن عاداته، و أصلى على نبيه و آله أفضل صلواته و أكمل رحمته و رأفته، و إنى أقمت أبا على بن راشد مقام على بن الحسين بن عبد ربه و من كان قبله من و كلائى، و صار فى منزلته عندى، و وليته ما كان يتولاه غيره من و كلائى قبلكم، ليقبض حقى، و إرتضيته لكم و قدمته على غيره فى ذلك، و هو أهله و موضعه، فصيروا رحمكم الله إلى الدفع إليه ذلك والى، و أن لا

ص: ٥٢٥

١- إختيار، ص ٥١٣.

٢- قال الطوسى: أخبرنى ابن أبى جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار، عن محمد بن عيسى... ادامه ي حديث.

تجعلوا له على أنفسكم عله، فعليكم بالخروج عن ذلك و التّسرع إلى طاعه الله و تحليل أموالكم و الحقن لدمائكم و تعاونوا على البر التقوى و إتقوا الله لعلكم ترحمون، و إعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تموننّ إلا و أنتم مسلمون، فقد أوجبت في طاعته طاعتي و الخروج إلى عصيانه فالزموا الطّريق يأجركم إله و يزيدهم من فضله، فإنّ الله بما عنده واسع كريم، متطوّل على عباده رحيم، نحن و أنتم في وديعه الله وحفظه، وكتبته بخطي، و الحمد لله كثيراً». (١)

## ٢٨- نامه ی دیگری از امام (عليه السلام) به ابن راشد:

قال الكشي: و كتب أبو الحسن (عليه السلام) إلى ابن راشد:

«و أنا آمرک یا ایوب بن نوح أن تقطع الإكثار بينک و بین ابي عليّ، و أن يلزم کل واحد منكما ما و کل به و أمر بالقيام فيه بأمر ناحيته، فإنکم إذا إنتهیتم إلى کلّ ما أمرتم به إستغنیتم بذلك عن معاودتی و آمرک یا ابا عليّ بمثل ما آمرک یا أيوب: أن لا تقبل من أحد من أهل بغداد و المداین شيئاً يحملونه، و لا تلی لهم إستیدانا عليّ و مر من أتاك بشيء من غير أهل ناحيتک إن يصيره إلى الموكّل بناحيته، و آمرک یا ابا عليّ في ذلك بمثل ما أمرت به أيوب، وليقبل کلّ واحد منكما قبل ما أمرته به». (٢)

ص: ٥٢٦

١- إختيار، صص ٥١٣-٥١٤؛ غيبه الطوسي، صص ٣٥٠-٣٥١ (به اختصار و اختلاف)

٢- إختيار، ص ٥١٤.

### ۲۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن فرج درباره ی ابی علی بن راشد:

قال الطوسی: روی محمد بن یعقوب رفعه إلى محمد بن فرج، قال: کتبت إليه أبو الحسن (عليه السلام) أسأله عن أبي علي بن راشد وعن عيسى بن جعفر [بن عاصم] و عن ابن بند، و کتب إليّ:

«ذکرت ابن راشد رحمه الله فإنه عاش سعيداً ومات شهيداً و دعا (ابن بند و العاصمی و ابن بند ضرب بعمود وقتل و ابن عاصم ضرب بالسياط على الجسر ثلاثمائة سوط و رمى في الدجله)». (۱)

### ۳۰- نامه ی امام(علیه السلام) به محمد بن عیسی:

قال الکشي: سعد، قال: حدثني سهل بن زياد الآدمي، عن محمد بن عيسى، كتب إلى أبو الحسن العسكري ابتداء منه.

«لعن الله القاسم اليقطيني و لعن اللهعلي بن حنبله القمي، إن شيطاناً ترائي لقاسم فيوحى إليه زخرف القول غرواً». (۲)

### ۳۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان، درباره ی علی بن حنبله قمی:

قال الکشي: حدثني الحسين بن الحسن بن بندار القمي، قال حدثنا سهل بن زياد الآدمي، قال، كتب بعض أصحابنا إلى الحسن العسكري (عليه السلام): جعلت فداك يا سيدي إن علي بن حنبله يدعي أنه من أوليائك، و إنك أنت الأول القديم، و إنه

ص: ۵۲۷

۱- الغيبة، ص ۳۵۱.

۲- إختيار، ص ۵۱۸.

بابك و نبيك أمرته أن يدعو إلى ذلك، و يزعم أن الصّلاه و الزّكاه و الحج و الصّوم كلّ ذلك معرفتك و معرفه من كان في مثل حال ابن حسكه فيما يدعى من البايئه و النبوه فهو مؤمن كامل سقط عنه الاستعباد بالصّلاه و الصّوم و الحج، و ذكر جميع شرايع الدين إن معنى ذلك كله ما ثبت لك و مال الناس إليه كثيراً، فإن رأيت أن يمنّ على مواليك بجواب في ذلك تنجيهم من الهلكه؟ قال، فكتب (عليه السلام):

«كذب ابن حسكه عليه لعنه الله وبحسبك انى لا- أعرفه فى موالى ما له لعنه الله! فوالله ما بعث الله محمداً و الأنبياء قبله إلا بالحنيفيه و الصّلاه و الزّكا و الصّيام و الحج و الولايه، و ما دعى محمداً (صلى الله عليه و آله) إلا إلى الله وحده لا شريك له، و كذلك نحن الأوصياء من ولده عبيد الله لا- نشرك به شيئاً، إن أطعناه رحمتنا و إن عصيناه عذينا، مالنا على الله من حجه بل الحجه لله عزّ و جلّ علينا و على جميع خلقه، أبرء إلى الله ممّن يقول ذلك و أنتفى إلى الله من هذا القول، فاهجروهم لعنهم الله و ألجؤوهم إلى ضيق الطّريق، فإن وجدت من أحدٍ منهم خلوه شدخ رأسه بالصّخر».(١)

### ٣٢- نامه ي امام (عليه السلام) به عبيدى در باره ي حسين بن محمّد معروف به ابن بابا:

قال الكشّى: قال سعد، حدثنى العبيدى، قال، كتب إلى العسكرى ابتداءً منه:

ص: ٥٢٨



«أبرء إلى الله من الفهرى و الحسن بن محمّد بن بابا القمى فأبرء منهما، فانى محذرك و جميع موالى و انى العنهما عليهما لعنه الله، مستأكلين يأكلان بنا الناس، فتانين مؤذيين آذاهما الله و أركسهما فى الفتنه ركساً.

يزعم ابن بابا أنى بعثته نبياً وأنه باب عليه لعنه الله سخر منه الشيطان فأغواه فلعن الله من قبل منه ذلك، يا محمّد، إن قدرت أن تشدخ رأسه بالحجر فأفعل فإنه قد آذانى آذاه الله فى الدنيا و لآخره». (١)

### ٣٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی سهیل بن محمّد، درباره ی ابن بابا:

قال الكششى: محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن محمّد، قال حدّثنى محمّد، عن محمّد بن موسى، عن سهل بن خلف، عن سهل بن محمد و قد إشتهب يا سيدى على جماعه من مواليك أمر الحسن بن محمد بن بابا، فما الذى تأمرنا يا سيدى فى أمره نتولاه، أم تبيّره عنه أم تمسك عنه فقد كثر القول فيه؟ فكتب بخطه وقرأته:

«ملعون هو و فارس تبرؤا منهما لعنهما الله». (٢)

و ضاعف ذلك على فارس.

ص: ٥٢٩

١- إختيار، ص ٥٢٠.

٢- إختيار، ص ٥٢٨.

### ۳۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی عروه دربارہ ی، فارس بن حاتم قزوینی:

قال الكشّی: وجدت بخطّ جبریل بن أحمد، عن موسى، قال: كتب عروه إلى أبي الحسن(عليه السلام)(۱) في أمر فارس بن حاتم، فكتب:

«كذبوه و هتكوه أبعده الله و أخزاه فهو كاذب في جميع ما يدّعى و يصف، و لكن صونوا أنفسكم عن الخوض و الكلام في ذلك، توقوا مشاورته و لا تجعلوا له السبيل إلى طلب الشرّ، كفانا الله مؤنته و مؤنه من كان مثله». (۲)

### ۳۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی موسی بن جعفر دربارہ ی فارس بن حاتم قزوینی:

قال الكشّی: وجدت بخطّ جبریل بن أحمد، قال موسى بن جعفر بن إبراهيم بن محمد، أنه قال: كتبت إليه جعلت فداك، قبلنا أشياء يحكى عن فارس و الخلاف بينه و بين علي بن جعفر، حتى صار يبرء بعضهم من بعض، فإن رأيت أن تمنّ علي بما عندك و أيهما يتولّى حوايجي قبلك حتى لا أعدوه إلى غير فقد احتجب إلى ذلك، فعلت متفضلاً إن شاء الله، فكتب:

«ليس عن مثل هذا يسأل ولا في مثله يشك، قد عظم الله قدر علي بن جعفر،

ص: ۵۳۰

---

۱- کشّی این حدیث را در ص ۵۲۷ با ابن سلسله سند تکرار کرده است. محمّد بن مسعود، قال: حدّثنی علی بن محمّد، قال:

حدّثنی أحمد بن محمد بن عيسى، قال:...

۲- إختيار، ص ۵۲۲ و ۵۲۷-۵۲۸.

منعنا الله تعالى عن أن يقاس إليه، فاقصد على بن جعفر بحوايجك، و اجتنبوا فارساً و إمتنعوا من إدخاله في شيء من أموركم أو حوائجكم، تفعل ذلك أنت و من إطاعك من أهل بلادك، فإنه قد بلغني ما تموه به على الناس فلا تلتفتوا إليه إن شاء الله». (١)

### ٣٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابراهيم بن محمد همدانی درباره ی فارس بن حاتم قزوينی

(٢)

قال الكشي: كتب إبراهيم بن محمد الهمداني، مع جعفر ابنه، في سنة ثمان و أربعين ومأتين، يسأل عن العليل و عن القزويني أيهما يقصد بحوائجه و حوائج غيره، فقد اضطرب الناس فيهما، و صار يبرء بعضهم من بعض؟ فكتب إليه:

«ليس عن مثل هذا يسأل ولا في هذا يشك، و قد عظم الله من حرمة العليل أن يقاس إليه القزويني، سمى بأسمهما جميعاً، فاقصد إليه بحوائجك، و من أطاعك من أهل بلادك أن يقصدوا إلى العليل بحوائجهم، و أن تجتنبوا القزويني أن تدخلوه في شيء من أموركم، فإنه قد بلغني ما يموه به عند الناس، فلا تلتفتوا إليه إن شاء الله». (٣)

و قد قرء منصور بن عباس هذا الكتاب و بعض أهل الكوفة:

### ٣٧- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی يعقوبی، درباره ی قزوينی:

قال الكشي: وجدت بخط جبريل بن أحمد، حدثني موسى بن جعفر

ص: ٥٣١

١- إختيار، ٥٢٣.

٢- تاريخ نگارش نامه، متن روایت، شب سه شنبه، نهم ربيع الأول سال ٢٥٠ هـ- ق آمده است.

٣- إختيار، ص ٥٢٧.

بن وهب، عن محمّد بن إبراهيم، عن إبراهيم بن داود اليعقوبي، قال، كتبت إليه يعنى أبا الحسن (عليه السلام) أعلمته أمر فارس بن حاتم! فكتب:

«لا تحفلن به وإن أتاك فاستحفّ به».(١)

### ٣٨- نامه ی امام (عليه السلام) به علی بن عمرو قزوینی، درباره ی فارس بن حاتم قزوینی:

قال الطّوسى: على ما رواه عبدالله بن جعفر الحميرى، قال: كتب أبو الحسن العسكرى (عليه السلام) إلیعلی بن عمر والقزوینی بخطه:

«إعتقد فيما تدین الله تعالى به أنّ الباطن عندى حسب ما أظهرت لك فيمن إستنبأت عنه، وهو فارس لعنه الله فأنه ليس يسعك إلاّ الإجتهد فى لعنه، وقصده ومعاداته، والمبالغه فى ذلك بأكثر ما تجد السبيل إليه.

ما كنت آمر أن يد ان الله بأمر غير صحيح، فجّد و شدّ فى لعنه و هتكه، و قطع أسبابه، و صدّ (٢) أصحابنا عنه، و إبطال أمره و أبلغهم ذلك منى، و إحكه لهم عنى، و إنى سائلكم بين يدى الله عن هذا الأمر المؤكّد، فويل للعاصى و للجاحد.

و كتبت بخطى ليله الثلاثا، لتسع ليال من شهر ربيع الأوّل سنه

ص: ٥٣٢

١- إختيار، ص ٥٢٢.

٢- البحار: سدّ.

خمسين ومائتين (١) وأنا أتوكل على الله وأحمده كثيراً» (٢)

### ٣٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه يعلى بن جعفر:

قال الكشي: محمد بن مسعود، قال: حدثني بن محمد القمي، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن أبي يعقوب يوسف بن السخت، قال: حدثني العباس، عن علي بن جعفر قال: عرضت أمري على المتوكل فأقبل علي عبيد الله بن يحيى بن خاقان له: لا تتعين نفسك بعرض قصه هذا وإشباهه، فإن عمه أخبرني أنه رافضى وأنه وكيل علي بن محمد وحلف أن لا يخرج من الحبس إلا بعد موته، فكتبت إلى مولانا: إن نفسي قد ضاقت وإني أخاف الزينغ، فكتب إلي:

«أما إذا بلغ الأمر منك ما أدى فساء قصد الله فيك» (٣)

فما عادت الجمعة حتى أخرجت من السجن.

### ٤٠- تفسير امام (عليه السلام) درباره ی {وَمِنَ الْإِبْلِ اثْنَيْنِ...}

قال العياشي: عن أيوب بن نوح بن دراج، قال: سألت أبا الحسن الثالث (عليه السلام) عن الجاموس وأعلمته أن أهل العراق يقولون إنه مسخ، فقال: أو ما سمعت قول الله: {وَمِنَ الْإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ} (٤) وكتبت (٥) إلى أبي الحسين (عليه السلام) بعد

ص: ٥٣٣

١- تاريخ نگارش نامه، متن روایت، شب سه شنبه، نهم ربيع الأول سال ٢٥٠ هـ- ق آمده است.

٢- الغيبة، صص ٣٥٢-٣٥٣؛ بحار الأنوار، ٥٠/٢٢٢ به نقل از الغيبة.

٣- إختيار، ص ٦٠٧-٦٠٨.

٤- أنعام/١٤٥.

٥- راوی: یا سهواً حذف شده یا به جهت اختصار [مصحح].

مقدمى من خراسان أسئله عمّا حدّثنى به أيّوب فى الجاموس؟ فكتب:

«هو كما قال لك»، (١)

#### ٤١- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی احمد بن قاسم درباره ی کیفیت غسل میت شیعه در حضور مخالفین:

قال الطّوسى: على بن سعد بن عبدالله، عن أيّوب بن نوح، قال: كتب أحمد بن القاسم إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام) يسأله عن المؤمن يموت فيأتيه الغاسل يغسله وعنده جماعه من المرجئه هل يغسل العامه ولا يعّممه ولا يصير معه جريده؟ فكتب (عليه السلام):

«يغسله غسل المؤمن وإن كانوا حضوراً، وأمّا الجريده فليستخفّ بها ولا يرونه وليجهد فى ذلك جهده»، (٢)

#### ٤٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمّد بن عبد الرّحمن همدانى درباره ی وضو همراه با غسل جمعه:

قال الطّوسى: سعد بن عبدالله بن على بن إبراهيم بن محمّد بن جده إبراهيم بن محمّد أنّ محمّد عبد الرّحمن الهمدانى كتب إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام) يسأله عن الوضوء للصلوة فى غسل الجمعة، فكتب:

ص: ٥٣٤

١- العياشى، ١/٣٨٠ - ٣٨١؛ البرهان، ١/٥٥٧.

٢- تهذيب، ١/٤٤٩.

«لا وضوء للصلوة في غسل يوم الجمعة ولا غيره».(۱)

### ۴۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن ریان درباره ی وقت نماز مغرب وعشاء:

قال الكليني: و الطوسي: علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن الريان(۲) (عجل الله تعالى فرجه)، قال: كتبت إليه الرجل يكون في الدار تمنعه حيطانها إلى حمرة المغرب ومعرفة مغيب الشفق ووقت صلاة العشاء الآخرة متى يصلّيها وكيف يصنع؟  
فوقع (عليه السلام):

«يصلّيها إذا كان على هذه الصّفه، عند قصره النُّجوم و المغرب عند إشتباكها و بياض مغيب الشّمس(۳) فصره النُّجوم [إلى] بيانها».(۴)

### ۴۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی وقت نماز ظهر وعصر:

قال الطوسي: سعد بن عبدالله، عن محمد بن أحمد بن يحيى، قال كتب بعض أصحابنا إلى أبي الحسن (عليه السلام) روى عن آبائك القدم و القدمين و الأربع و القامة و القامتين و ظلّ مثلك و الذراع و الذراعين، فكتب (عليه السلام):  
ص: ۵۳۵

۱- تهذيب، ۱/۱۴۱.

۲- (عجل الله تعالى فرجه). علي بن الريان بن الصلت الأشعري؛ از اصحاب امام هادی (عليه السلام) است. [نک، رجال الطوسي، ص ۴۱۹].

۳- انتهای نامه در الإستبصار ذکر شده است.

۴- فروع الكافي، ۳/ ۲۸۱؛ الإستبصار، ۱/۲۶۹، مستطرفات، ص ۶۶. (به نقل از کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم).

«لا القدم ولا القدمين، إذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلواتين و بين يديها سبحه و هي ثمان ركعات فإن شئت طوّلت و إن قصّرت، ثم صلّ صلاه الظهر فإذا فرغت كان بين الظهر و العصر سبحه و هي ثمان ركعات، إن شئت طوّلت و إن شئت قصّرت ثم صلّ العصر». (١)

#### ٤٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی خیران خادم درباره ی لباس نماز گزار:

قال الكليني: علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن خيران الخادم (٢) قال: كتبت إلى الرجل صلوات الله عليه أسأله عن الثوب يصيبه الخمر و لحم الخنزير أيسلّي فيه أم لا؟ فإن أصحابنا قد اختلفوا فيه، فقال بعضهم: صلّ فيه فإن الله إنّما يحرم شربها و قال بعضهم لا تصلّ فيه، فكتب(عليه السلام).

«لا يصلّ فيه فإنه رجس». (٣)

#### ٤٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه یعلی بن ریان درباره ی لباس نماز گزار:

قال الطوسي: محمّد بن علی بن محبوب، عن علی الزّیّان، (٤) قال: كتبت إلى أبي الحسن(عليه السلام) هل تجوز الصلاة في ثوب يكون فيه شعر الإنسان و إظفار من غير أن ينفذه و يلقيه عنه؟ فوقع(عليه السلام):

ص: ٥٣٦

١- تهذيب، ٢/٢٤٩؛ الاستبصار، ١/٢٥٤.

٢- خيران الخادم: از اصحاب أبي الحسن الثالث(عليه السلام) است [رجال الطوسي، ص ٤١٦].

٣- فروع الكافي، ٣/٤٠٥.

٤- . علی بن الزّیّان، از اصحاب امام هادی(عليه السلام) است ر.ك [رجال الطوسي، ص ٤١٩].



«يجوز». (١)

#### ٤٧- پاسخ امام (علیه السلام) به یکی از شیعیان درباره ی لباس نماز گزار:

قال الصدوق: روى عن داوود الصيرمى أنه قال: سأل رجل أبا الحسن الثالث (عليه السلام) عن الصلاة في الخبز يغش بوبر الأرناب فكتب:

«يجوز ذلك». (٢)

#### ٤٨- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی یزید درباره ی سجده بر کاغذ مکتوب:

قال الصيّدوق والطّوسى: سأل داوود بن أبى يزيد (٣) أبا الحسن الثالث (عليه السلام) عن القراطيس والكواعذ المكتوبه عليها هل يجوز عليها السجود؟ فكتب:

«يجوز». (٤)

#### ٤٩- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی حسین بن علی بن کیسان درباره ی سجده بر پنبه وکتان:

قال الطّوسى: سعد، بن عبدالله بن جعفر، عن الحسين بن علي بن كيسان الصنعاني، كتبت إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام) أسأله عن السجود على القطن

ص: ٥٣٧

---

١- تهذيب، ٢/٣٦٧.

٢- الفقيه، ١/١٧٠.

٣- تهذيب: داوود بن يزيد، الإستبصار: داوود بن فرقد.

٤- الفقيه، ١/١٧٦؛ تهذيب، ٢/٣٠٩؛ الإستبصار، ١/٣٣٤.

والكتان من غير تقيّه ولا ضروره، فكتب إليّ:

«ذلك جائز».(١١)

### ٥٠- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی «سجده بر شیشه»:

قال الكليني وغيره:(٢٢) محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين،(٢٣) أنّ بعض أصحابنا، كتب إلى أبي الحسن الماضي(عليه السلام) يسأله عن الصّلاه على الرّجاج، قال: فلما نفذت كتابي إليه تفكّرت وقلت هو ممّا أنبتت الأرض وما كان لي أن أسأله عنه، قال: فكتب إليّ:

«(٤٤) لاتصلّ على الرّجاج! وإن حدّثتك نفسك أنّه ممّا أنبتت من الأرض ولكنّه من الملح والرّمل و(٤٥) هما ممسوخان!». (٤٦)

ص: ٥٣٨

١- تهذيب، ١/٣٠٨.

٢- العلل: أبي رحمه الله، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن السياري... ادامه ی حديث؛ الدلائل: روى المعلى بن محمد الصيمرى، عن أحمد بن محمد بن عبدالله، قال: كتب محمد بن الحسين بن المصعب إلى أبي الحسن... ادامه ی حديث.  
٣- مناقب: حسن.

٤- دلائل و كشف الغمّه: لا تسجد.

٥- همان منابع: الملح سبخ و الرّمل المسخ بلد ممسوخ.

٦- فروع الكافى، ٣/٣٣٢؛ علل الشّرايع، ٢/٣٤٢؛ تهذيب، ٢/٣٠٤؛ دلائل الإمامه، ٢١٨؛ مناقب، ٤/٣٢٨؛ كشف الغمّه، ٣/٢٤٥. (به نقل از الدلائل الراوندى).

## ۵۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ایوب بن نوح درباره ی قضاى نماز فرد بیهوش:

قال الصّدوق و الطّوسى: كتب أيّوب بن نوح (۱) إلى أبى الحسن الثّالث (عليه السلام) يسأله عن المغمى عليه يوماً أو أكثر هل يقضى ما فاتته من الصّلوات، أم لا؟ فكتب:

«لا يقضى الصّوم و لا يقضى الصّلوه». (۲)

## ۵۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمّد بن جزك:

قال الصّيدوق و الطّوسى: روى عبدالله بن جعفر عن محمد بن جزك قال: كتبت إلى أبى الحسن الثّالث (عليه السلام) أن لى جمالاً ولى قوام عليها و لست أخرج فيها إلّا فى طريق المكه لرغبتى فى الحجّ أو فى النّدره إلى بعض المواضع فما يجب على إذا أنا خرجت معها أن أعمل أوجب التّقصير فى الصّلاه و الصّوم فى السّفر أو التّمام؟ فوفّع:

«إذا كنت لا تلزمها و لا تخرج معها فى كلّ سفر إلّا إلى مكّه فعليك تقصير و فطور». (۳)

ص: ۵۳۹

---

۱- این حدیث را طوسی با سلسله سند دیگری تکرار کرده است: که محمّد بن علی بن محبوب، عن علی بن محمّد بن سلیمان... ادامه ی حدیث.

۲- الفقیه، ۱/۲۳۷؛ تهذیب، ۳/۳۰۳، و ۴/۲۴۳.

۳- الفقیه، ۱/۲۸۲؛ تهذیب، ۳/۳۱۶؛ الإستبصار، ۱/۲۳۴.

### ۵۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن محمد بن سلیمان درباره ی قنوت در حال اضطرار:

قال الطوسی: محمد بن علی بن محبوب، عن علی بن محمد بن سلیمان(۱) قال: كتبت إلى الفقيه(۲)(علیه السلام) أسأله عن القنوت، فكتب إلي:

«إذا كانت ضروره شديده فلا ترفع اليدين وقل ثلاث مرأت بسم الله الرحمن الرحيم». (۳)

### ۵۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی عبدالله بن جعفری حمیری درباره ی جایز بودن، اقامه ی نماز واجب بر مرکب به هنگام ضرورت:

قال الطوسی: روى عبدالله بن جعفر الحمیری، قال: كتبت إلى أبي الحسن یعنی الثالث(علیه السلام) جعلنى الله فداك، روى موالیک عن آبائك أنّ رسول الله(صلى الله عليه و آله) صلى الفريضة على راحلته فى يوم مطير، و يصيبنا المطر و نحن محاملنا و الأرض مبتله و المطر يؤذى فهل يجوز لنا يا سيدي أن يصلّى هذه الحال فى محاملنا، أو على دوابنا الفريضة؟ فوقع(علیه السلام):

«يجوز ذلك مع الضروره الشديده». (۴)

ص: ۵۴۰

---

۱- علی بن محمد بن سلیمان: از اصحاب امام هادی(علیه السلام)[رجال الطوسی، ص ۴۱۷].

۲- «الفقيه»، لقب امام دهم(علیه السلام) است. [ر.ک. مناقب، ۴/۴۳۲].

۳- تهذيب، ۲/۳۱۵.

۴- الخلاف، ۱/۳۰۱.

## ٥٥- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی عمران بن اسماعیل بن عمران قمی درباره ی اعطای زکات به خویشان:

قال الكليني و الطوسي: محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عمران بن إسماعيل بن عمران القمي، قال: كتبت إلى أبي الحسن الثالث(عليه السلام): إن لي ولداً رجلاً ونساءً أفيجوز[لي] أن أعطيهم من الزكاه شيئاً، فكتب(عليه السلام): «إن ذلك جائز لكم».(١)

## ٥٦- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ایوب بن نوح درباره ی زکات فطرّیه:

قال الكيني: محمّد بن يحيى، عن محمّد بن عبدالله، عن عبدالله به جعفر، عن أيوب بن نوح قال: كتبت إلى أبي الحسن الثالث(عليه السلام) أن يوماً سألوني عن الفطره و يسألوني أن يحملوا قيمتها إليك و قد بعث إليك هذا الرجل عامّ الأوّل و سألتني أن أسالك فنسيت ذلك و قد بعثت إليك العام عن كلّ رأس من عيالي بدرهم على قيمه تسعه أرتال بدرهم فرأيتك جعلني الله فداك في ذلك؟ فكتب(عليه السلام):

«الفطره قد كثر السؤال عنها وأنا أكره كلّ ما أدى إلى الشهره فاقطعوا ذكر ذلك و إقبض ممّن دفع لها وأمسك عمّن لم يدفع».

(٢)

ص: ٥٤١

١- فروع الكافي، ٢/٥٥٢؛ تهذيب، ٤/٥٦-٥٧؛ الإستبصار، ٢/٣٤.

٢- فروع الكافي، ٤/١٧٤-١٧٥.

## ۵۷- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن بلال درباره ی زکات فطریه:

قال الصّیدوق: روی محمّد بن عیسی، عنعلی بن بلال،(۱) قال: کتبت إلى الطّیب(۲) العسکری(علیه السلام) هل يجوز أن يعطى الفطره عن عیال الرّجل وهم عشره أقلّ أو أكثر رجلاً محتاجاً موافقاً؟ فکتب(علیه السلام):

«نعم إفعل ذلك».(۳)

## ۵۸- نامه ی امام(علیه السلام) به علی بن مهزیار، درباره مقدار زکات فطریه:

قال الطّوسی: أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه، عن جعفر بن محمّد بن مسعود، عن جعفر بن معروف: قال: کتبت إلى أبي بكر الرّازی فی زکاه الفطره، و سألتناه أن یکتب فی ذلك إلى مولانا یعنیعلی بن محمّد وکتب: إنّ ذلك قد خرج لعلی بن مهزیار:

«یخرج من کلّ شیء التّمر والبّر وغيره صاع».(۴)

## ۵۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن محمّد همدانی درباره ی خمس:

قال الكلینی والعیاشی: سهل، عن ابراهیم بن محمّد الهمدانی، قال: کتبت إلى أبي الحسن(علیه السلام): أقرأنیعلی بن مهزیار کتاب أبیک(علیه السلام) فیما أوجبه علی

ص: ۵۴۲

۱- علی بن بلال: از اصحاب امام دهم(علیه السلام) است. [رجال الطّوسی، ۴۱۷].

۲- الطّیب، لقب امام هادی(علیه السلام) است. [مناقب، ۴/۴۳۲].

۳- الفقیه، ۲/۱۶ و ۱۴۳.

۴- تهذیب، ۴؛ الإستبصار، ۲/۴۷.

أصحاب الضياع نصف السدس بعد المؤونه وأنه ليس على من لم تقم ضيعته بمؤونته نصف السدس ولا غير ذلك فإختلف من قبلنا في ذلك، فقالوا: يجب على الضياع الخمس بعد المؤونه مؤونه الضيعه وخراجها لا مؤونه الرجل وعياله، فكتب (عليه السلام):

«بعد مؤونته ومؤونه عياله و {بعد} خراج السلطان».(١)

### ٦٠- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن علی بن شجاع نیشابوری درباره ی خمس:

قال الطوسي: سعد بن عبدالله، عن أحمد بن علي بن محمد عن مهزيار، قال: حدثني محمد بن علي بن شجاع النيسابوري أنه قال: سألت أبا الحسن الثالث (عليه السلام) عن رجل أصاب من ضيعته من الحنطة مائة كُرٍّ ما يزكي فأخذ منه العشر عشره أكرار وذهب منه بسبب عماره الضيعه ثلاثون كُرًّا وبقى في يده ستون كُرًّا ما ألقى يجب لك من ذلك؟ وهل يجب لأصابه من ذلك عليه شيء؟ فوقع (عليه السلام):

«لى منه الخمس ممّا يفضل من مؤونته».(٢)

ص: ٥٤٣

١- أصول الكافي، ١/٦١٣؛ تفسير العياشي، ٢/٦٣؛ البرهان، ٢/٨٨.

٢- تهذيب، ٤/١٦؛ الاستبصار، ٢/١٧.

## ۶۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن مهزیار درباره ی روز زن شیرده در ماه رمضان:

قال ابن إدريس الحلبي: علي بن مهزيار قال: كتبت إليه أسأله عن أمراه ترضع ولدها وغير ولدها في شهر رمضان، فيشتد عليها الصوم وهي ترضع، حتى يغشى عليها ولا تقدر على الصيام، أترضع وتفطر وتقضى صيامها- إذا أمكنها- أوتدع الرضاع وتصوم؟ (قال): فإن كانت ممن لا يمكنها إتخاذ من ترضع ولدها، فكيف تصنع؟ فكتب:

«إن كانت ممن يمكنها إتخاذ ظئر إسترضعت لولدها و أتمت صيامها، و إن كان ذلك لا يمكنها أفطرت و أرضعت ولدها وقضت صيامها متى أمكنها». (۱)

## ۶۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن محمد همدانی درباره ی کفاره روزه:

قال الطوسي: محمد بن علي بن محبوب، عن محمد بن عيسى العبيدي، عن علي و إسحاق إبنی سليمان بن داوود أن إبراهيم بن محمد (۲) أخبرهما، قال كتبت إلى الفقيه (۳) يا مولاي نذرت أن يكون متى فاتتني الصلاه الليل صمت في صبيحتها ففاته ذلك كيف يصنع؟ فهل له من ذلك مخرج؟ و كيف يجب عليه

ص: ۵۴۴

- 
- ۱- مسطرفات السرائر، ص ۶۷ (به نقل از کتاب مسائل الرجال و مکاتباهم إلى مولانا أبي الحسن علي بن محمد).
  - ۲- إبراهيم بن محمد همدانی، از أصحاب امام دهم(علیه السلام) است. [رجال الطوسي، صص ۴۰۹-۴۱۰].
  - ۳- «الفقيه»: لقب امام دهم(علیه السلام) است [مناقب، ۴/۴۳۲].



من الكفّاره فى صوم كلّ يوم تركه أن كفر أن أراد ذلك؟ فكتب:

«يفرق عن كلّ يوم بمدّ من طعام كفّاره».(١)

### ٦٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابوعلى بن راشد درباره ی علامت اوّل ماه رمضان [يوم الشك]

(٢)

قال الطّوسى: أبو الحسن أحمد بن محمد بن الحسن عن أبيه عن محمّد بن الحسن الصّيفيّ عن محمّد بن عيسى قال: حدثني أبوعلی بن راشد قال: كتب إلى أبي الحسن العسكري(عليه السلام) كتاباً و أرخه يوم الثلاثاء اللّيلة بقيت من شعبان و ذلك فى سنة إثنين و ثلاثين و مائتين و كان يوم الأربعاء يوم شكّ و صام أهل البغداد يوم الخميس و أخبرونى أنّهم رأوا الهلال ليلة الخميس و أنّ الشهر كان عندنا ببغداد يوم الأربعاء قال: فكتب إلى:

«زادك الله توفيقاً فقد صمت بصيامنا».(٣)

قال: ثمّ لقيته بعد ذلك فسألته عمّا كتبت إليه فقال لى: أولم أكتب إليك إنّما صمت الخميس ولا تصم إلاّ الرّؤية؟

### ٦٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی حسين بن عبيد درباره ی روزه نذرى:

قال الطّوسى: محمّد، عن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن عبيد، قال

ص: ٥٤٥

١- تهذيب، ٢/٣٣٥.

٢- تاريخ نگارش نامه بر اساس متن روايت، سه شنبه، شب آخر ماه شعبان، سال ٢٣٢ ق است.

٣- تهذيب، ٤/١٦٧.

کتبت إليه، یعنی ابا الحسن الثالث (علیه السلام) - یاسیدی رجل نذر أن یصوم، يوماً الله فوقع فی ذلك الیوم علی أهله ما علیه من الکفاره؟ فأجابه (علیه السلام):

«یصوم يوماً بدل یوم وتحریر رقبه». (۱)

### ۶۵- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن فضل بغدادی درباره ی زیارت ائمه در ماه رمضان:

قال الطوسی: محمد بن أحمد بن داوود، عن محمد بن الحسين بن أحمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، قال: حدّثنی محمد بن الفضل البغدادی، قال: کتبت إلى ابي الحسن العسكري (علیه السلام): جعلت فداک یدخل شهر رمضان علی الرجل فیقع بقلبه زیاره الحسين (علیه السلام) و زیاره أیکک ببغداد فقیم فی منزله حتی یدخل شهر رمضان ثم یزورهم أویخرج فی شهر رمضان ویفطر؟ فکتب (علیه السلام):

«شهر رمضان من الفضل والأجر ما لیس لغيره من الشهور، فإذا دخل فهو المأثور». (۲)

### ۶۶- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یعلی بن مهزیار درباره ی نیابت حجّ از جانب مخالفان:

قال الكلینی: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن مهزیار، قال:

ص: ۵۴۶

۱- تهذیب، ۴/۳۳۰ و ۸/۳۰۵.

۲- تهذیب، ۶/۱۱۰.

كُتِبَ إِلَيْهِ (١) الرَّجُلُ يَحِجُّ عَنِ النَّاصِبِ هَلْ عَلَيْهِ إِثْمٌ إِذَا حَجَّ عَنِ النَّاصِبِ وَهَلْ يَنْفَعُ ذَلِكَ النَّاصِبَ أَمْ لَا؟ فَكُتِبَ:

«لَا يَحِجُّ عَنِ النَّاصِبِ وَلَا بِحِجِّ بِهِ». (٢)

### ٦٧- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی حسین بن سعید درباره ی واجبات احرام:

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهزيار، قال: كتب الحسن بن سعيد إلى أبي الحسن (عليه السلام): رجل أحرم بغير غسل أو بغير صلاه عالم أوجاهل، ما عليه في ذلك وكيف ينبغي أن يصنع؟ فكتب (عليه السلام):

«يعيد». (٣)

### ٦٨- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن سرور درباره ی کیفیت تمتع شخصی که از اعمال حج عقب مانده است:

قال الطوسي: وعنه، (٤) عن عبدالله بن جعفر، عن محمد بن سروقال: كتبت إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام) ما تقول: في رجل يتمتع بالعمرة إلى الحجّ و أفي غداه عرفه و خرج الناس من منى إلى عرفات أعمرته قائمه أوزهدت منه إلى اى وقت عمرته قائمه إذا كان متمتعاً بالعمرة إلى الحجّ فلم يواف يوم الترويه ولا ليله

ص: ٥٤٧

١- يعنى الهادى (عليه السلام) [مصحح].

٢- فروع الكافي، ٤/٣٠٩.

٣- فروع الكافي، ٤/٣٢٧.

٤- عنه: سعد بن عبدالله.

الترويه فكيف يصنع؟ فوقع (عليه السلام).

«ساعه يدخل مكّه إن شاء الله يطوف و يصلّى ركعتين و يسعى و يقصر و يخرج يحجّته و بمضى إلى الموقف و يفيض مع الإمام». (١)

### ٦٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه يعلى بن مهزيار در فضل اقامت در مكّه:

قال الطّوسى: على بن مهزيار قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) المقام أفضل بمكّه أو الخروج إلى بعض الأمصار، فكتب (عليه السلام).

«المقام عند بيت الله أفضل». (٢)

### ٧٠- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه يعلى بن ريان درباره عيد قربان:

قال الطّوسى: سعد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن على بن الريان بن الصّيلم، عن أبى الحسن الثّالث (عليه السلام) قال: كتبت إليه أسأله عن الجاموس عن كم يجزى فى الصّيحة؟ فجاء الجواب:

«إن كان ذكراً فعن واحد وإن كان أنثى فعن سبعة». (٣)

### ٧١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی حسن بن مالک درباره ی وصیت:

قال الصّدوق و الطّوسى: روى عبدالله بن جعفر الحميرى عن الحسن بن مالک

ص: ٥٤٨

١- تهذيب، ٥/١٧١.

٢- تهذيب، ٥/٤٧٦.

٣- تهذيب، ٥/٢٠٩؛ الاستبصار، ٢/٢٦٧.

قال: كتبت إليه - يعنعلی بن محمد علیهم السلام - رجل مات وجعل كل شيء في حياته لك و لم يكن له ولد ثم انه اصاب بعد لذلك ولداً و مبلغ ماله ثلاثه آلاف درهم و قد بعثت إليك بألف درهم فإن رأيت جعلني الله فداك أن تعلمني رأيك لأعمل به؟ فكتب (عليه السلام):

«أطلق لهم».(۱)

## ۷۲- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه یعلی بن بلال درباره ی وصیت:

قال الصدوق و الطوسی: (۲) محمد بن أحمد بن یحیی عن محمد بن عیسی، عن محمد بن محمد قال، کتبعلی بن بلال إلى أبي الحسن (عليه السلام) يهودي مات وأوصى لذيئته بشيء أقدر على أخذه هل يجوز أن أخذه فأدفعه إلى مواليك؟ أو أنفذه فيما أوصى به اليهودي؟ فكتب (عليه السلام):

«أوصله إلى و عرفنيه لأنفذه فيما ينبغي إن شاء الله».(۳)

## ۷۳- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه یعلی بن ربان درباره ی عدم جواز امتناع پدر از قبول وصیت فرزند:

قال الصدوق: روی سهل بن زیاد، عنعلی بن الزیان، (۴) قال: كتب إلى أبي

ص: ۵۴۹

۱- الفقيه، ۴/۱۷۲؛ الإستبصار، ۴/۱۲۴.

۲- تهذيب، و إستبصار این حدیث به سلسله سند دیگری نیز تکرار شده است: محمد بن علی بن محبوب، عن أبي محمد الحسن بن علی الهمدانی، عن إبراهيم بن محمد، قال: كتب أحمد بن هلال... ادامه ی حدیث. [ر.ک تهذيب ۹/۲۰۴، إستبصار، ۴/۱۲۹ - ۱۳۰].

۳- الفقيه، ۴/۱۷۴ - ۱۷۵؛ تهذيب، ۹/۲۰۴ - ۲۰۵؛ الإستبصار، ۴/۱۲۹ - ۱۳۰.

۴- علی بن زیان از اصحاب امام هادی (عليه السلام) است [ر.ک رجال الطوسی، ص ۴۱۹].

الحسن (عليه السلام) رجل دعاه والده إلى قبول وصيته هل له أن تمتنع من قبول وصيته ولده؟ فوقع (عليه السلام):

«ليس له أن يمتنع».(۱)

### ۷۴- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی احمد بن اسحاق در عدم جواز وصیت به بیشتر از ۳/۱:

قال الطوسي: أحمد بن محمد، قال: كتب أحمد بن إسحاق (۲) إلى أبي الحسن (عليه السلام) أن درّه بنت مقاتل توفيت فترك ضيعه إشقاصاً في موضع و أوصت لسيدها في إشقاصها بما يبلغ أكثر من الثلث و نحن أوصياؤها و أحيينا أن ننهي ذلك إلى سيدنا فإن أمر بامضاء الوصيه على وجهها أمضياناها و إن أمر بغير ذلك إنتهينا إلى أمره في جميع ما يأمر به إن شاء الله؟ فكتب (عليه السلام) بخطه:

«ليس يجب لها في تركتها إلا الثلث و إن تفضلتم و كنتم الورثه كان جائز لكم».(۳)

ص: ۵۵۰

۱- الفقيه، ۴/۱۴۵.

۲- أحمد بن اسحاق، از أصحاب امام هادی (عليه السلام) است. [رجال الطوسي، ص ۴۱۰].

۳- تهذيب، ۹/۱۹۲.

## ۷۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی حسین بن مالک بن عدم جواز وصیت به بیشتر از ۳/۱:

قال الطوسی: محمد بن یحیی عن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک،<sup>(۱)</sup> قال: کتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) أعلم سيدي أن ابن أخ لي توفي وأوصى لسيدي بضيعه وأوصى أن يدفع كل ما في داره حتى الأوتاد تباع و يحمل الثمن إلى سيدي و أوصى بحج و أوصى للفقراء من أهل بيته و أوصى لعمته و أخته بمال، قال: فنظرت فإذا ما أوصى به أكثر من الثلث فلعله يقارب النصف مما ترك و خلف ابنا لثلاث سنين و ترك ديناً فرأى سيدي؟ فوق(عليه السلام):

«يقتصر من وصيته على الثلث من ماله و يقسم ذلك بين من أوصى له على قدرسها مهم إن شاء الله». <sup>(۲)</sup>

## ۷۶- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن بلال جهت استفاده از شاخه های درختان دیگر به جای جریده [شاخه درخت خرما] که همراه میت دفن می کنند:

قال الصّيدوق: كتب علي بن بلال إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام): الرجل يموت في بلاد ليس فيها نخل فهل يجوز مكان الجريدتين شيء من الشجر غير النخل فإنه قد جاء عن آبائكم عليهم السلام أنه يتجا في عنه العذاب مادامت الجريدتان رطبتين و إنها تنفع المؤمن والكافر، فأجاب(عليه السلام):

ص: ۵۵۱

---

۱- حسین بن مالک: از أصحاب امام هادی(علیه السلام) است. [رجال الطوسی، ص ۴۱۳].

۲- الإستبصار، ۴/۱۲۴.

«يجوز من شجر آخر رطب». (١)

## ٧٧- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن ریان درباره ی کیفیت وصیت مبهم:

قال الصدوق: روى عن محمد بن الحسن الصفار رضى الله عنه، عن سهل بن زياد، عن محمد بن الريان، (٢) قال: كتبت إليه - يعنعلی بن محمد عليهم السلام - أسأله عن إنسان أوصى بوصیه فلم يحفظ الوصی إلا باباً واحداً منها، كيف يصنع الباقي؟ فوقع (عليه السلام):

«الأبواب الباقيه إجعلها فى البر». (٣)

## ٧٨- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یعلی بن سلیمان درباره ی وقف:

قال الطوسی: عن محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن عيسى عنعلی بن سلیمان (٤) قال: كتبت إليه یعنی أبا الحسن (عليه السلام): جعلت فداك ليس لى ولد و لى ضياع ورثتها من أبى و بعضها إستفدتها ولا آمن الحدثان فإن لم يكن لى ولد و حدث بى حدث فما ترى جعلت فداك أن أوقف بعضها على فقراء إخوانى و المستضعفين؟ أو أبيعها و أتصدق بثنها فى حياتى عليهم فإننى أتخوف أن لا ينفذ الوقف بعد موتى؟ فإن أوقفها فى حياتى فلى أن آكل منها أيام حياتى أم لا؟

ص: ٥٥٢

١- الفقيه، ١/٨٨.

٢- محمد بن ريان: از أصحاب امام هادی (عليه السلام) است. [تك رجال الطوسی، ص ٤٢٣].

٣- الفقيه، ٤/١٦٢؛ تهذيب، ٩/٢١٤.

٤- علی بن سلیمان: از اصحاب صاحب الأمر، پس أبا الحسن امام هادی است. [رجال الطوسی، ص ٤١٧].



فکتب (علیه السلام):

«فهمت کتابک فی أمر ضیاعک فلیس لک أن تأکل منها من الصّیّدقه، فان أنت أکلت منها لم ینفذ إن کان ورثه، فبع و تصدّق ببعض ثمنها فی حیاتک، و إن تصدّقت أمسکت لنفسک ما یقوتک مثل ما صنع أميرالمؤمنین (علیه السلام)». (۱)

### ۷۹- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن محمّد همدانی درباره ی گواهی یک زن درباره ی وصیت:

قال الطّوسی: فأما ما رواه محمّد بن علی بن محبوب، عن یعقوب بن یزید، عن ابراهیم بن محمّد الهمدانی قال: کتب أحمد بن هلال إلى أبي الحسن (علیه السلام) إمراه شهدت علی وصیّه رجل لم یشهدا غیرها وفي الورثه من یصدّقها وفيهم من یتهمها، فکتب (علیه السلام):

«لا إلا أن یكون رجل و إمراةان و لیس بواجب أن تنفذ شهادتها». (۲)

### ۸۰- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه یعلی بن محمّد کاشانی درباره ی ضمان:

(۳)

قال الكلینی و الطّوسی: محمّد بن جعفر أبو العباس الکوفی، عن محمّد بن عیسی بن عبید و علی بن ابراهیم، جميعاً عن علی بن محمد القاسانی، قال کتبت

ص: ۵۵۳

۱- تهذیب، ۹/۱۲۹.

۲- تهذیب، ۶/۲۶۸؛ الإستبصار، ۳/۲۸.

۳- تاریخ نگارش این نامه، در متن روایت، سال ۲۳۱ ق ذکر شده است.

إليه يعني أبا الحسن الثالث (عليه السلام) وأنا بالمدينة سنة إحدى وثلاثين ومائتين: جعلت فداك رجل أمر رجلاً أن يشتري له متاعاً أو غير ذلك فاشتراه فسرق منه، أو قطع عليه الطريق، من مال من ذهب المتاع، من مال الأمر، أو من مال الأمور، فكتب سلام الله عليه:

«من مال الأمر». (١)

### ٨١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره ی فروش زمین اجاره‌ای:

قال الكليني: سهل بن زياد، عن أحمد بن إسحاق الرازي، قال: كتب رجل (٢) إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام): رجل استأجر ضيعة من رجل ضياع المؤاجر تلك الضيعة التي آجرها بحضرة المستأجر ولم ينكر المستأجر البيع وكان حاضراً له شاهداً عليه فمات المشتري وله ورثه أيرجع في الميراث أو يبقى في يد المستأجر إلى أن تنقضي إجارته؟ فكتب (عليه السلام):

«(٣) إلى أن تنقضي إجارته». (٤)

ص: ٥٥٤

---

١- فروع الكافي، ٥/٣١٤؛ تهذيب، ٧/٢٢٥.

٢- الفقيه، أبو همام.

٣- همان: يثبت في يد المستأجر.

٤- فروع الكافي، ٥/٢٧١؛ الفقيه، ٣/١٦٠.

## ٨٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی عیسی بن عبید یقطینی درباره ی فسخ قرار داد:

قال الصِّدوق: كتب محمد بن عيسى بن عبید اليقطيني إلى أبي الحسن علي بن محمد العسكري (عليه السلام) في رجل دفع إبنه إلى رجل وسلمه منه سنة بأجره معلومه ليخيط له، ثم جاء آخر فقال له: سلمه إبنك مني سنة بزيادة هل له الخيار في ذلك؟ وهل يجوز أن يفسخ ما وافق عليه الأول؟ أم لا؟ فكتب (عليه السلام):

«يجب عليه الوفاء للأول ما لم يعرض لأبنه مرض أضعف».(١)

## ٨٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمد بن رجاء خياط درباره ی اشیاء پیدا شده:

قال الصدوق: روى محمد بن عيسى بن محمد بن رجاء الخياط، قال، كتب إلى الطيب (٢) (عليه السلام) إنني كنت في المسجد الحرام فرأيت ديناراً فأهويت إليه لآخذه فإذا أنا بأخرثم بحثت الحصى فإذا أنا بثالث فأخذتها فعرفتها ولم يعرفها أحد فما ترى ذلك؟ فكتب (عليه السلام):

«إنني قد فهمت ما ذكرت من أمر الدنانير فإن كنت محتاجاً فتصدق بثلاثها وإن كنت غنياً فنصدق بالكل».(٣)

ص: ٥٥٥

١- الفقيه، ٣/١٠٦.

٢- الهادي (عليه السلام) [مصحح].

٣- الفقيه، ٣/١٨٦.

#### ۸۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن شعیب درباره ی کسانی که بواسطه رضاع محرم می شوند:

قال الطوسی: محمد بن أحمد بن یحیی، عن عبدالله بن جعفر عن أيوب بن نوح، قال: كتب علي ابن شعيب إلى أبي الحسن(عليه السلام): إمرأه أرضعت بعض ولدي هل يجوز لي أن أتزوج بعض ولدها، فكتب(عليه السلام):

«لا يجوز لك ذلك لأن ولدها صارت بمنزله ولدك».(۱)

#### ۸۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن عبد الجبار درباره ی مقدار رضاعی که ازدواج را حرام می کند:

قال الطوسی: فأما الذي رواه محمد بن أحمد بن أحمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الجبار، عن علي بن مهزيار، عن أبي الحسن(عليه السلام): أنه كتب إليه يسأله عن الذي يحرم بن الرضاع، فكتب(عليه السلام):

«قليله وكثيره حرام».(۲)

#### ۸۶- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن احمد بن مطهر، درباره ی طلاق:

قال الكليني و الطوسی: محمد بن يحيى، عن عبدالله بن جعفر، عن محمد بن أحمد بن مطهر، قال: كتبت إلى أبي الحسن صاحب العسكر(عليه السلام)، إني تزوجت

ص: ۵۵۶

۱- تهذيب، ۷/۳۲۱؛ الاستبصار، ۳/۲۰۱.

۲- تهذيب، ۷/۳۱۶-۳۱۷؛ الاستبصار، ۱۹۶-۱۹۷.

بأربع نسوه لم أسأل عن أسمائهن ثم إنني اردت طلاق إحداهنّ وتزوج إمرأه أخرى، فكتب:

«أنظر إلى علامه إن كانت بواحد منهنّ فتقول: أشهد وأنّ فلاّته التي بها علامه كذا و كذا طالق ثمّ تزوّج الأخرى إذا إنقضت العده». (١)

### ٨٧- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی احمد بن هلال در آزاد کردن بنده ی فراری:

قال الصّيدوق: روى عن أحمد بن هلال، قال: كتبت إلى أبي الحسن(عليه السلام) كان على عتق رقبة فهرب لى مملوك لست أعلم أين هويجزيني عتقه؟ فكتب(عليه السلام):

«نعم». (٢)

### ٨٨- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی احمد بن محمد بن عيسى درباره ی زنى كه گوسفندى را شير بدهد:

قال الصّيدوق: كتب أحمد بن محمد بن عيسى إليّ بن محمد(عليه السلام): إمرأه أرضعت عناقاً من الغنم بلبنها حتى فطمتها، فكتب(عليه السلام):

«فعل مكروه ولا بأس به». (٣)

ص: ٥٥٧

١- فروع الكافي، ٥/ ٥٦٣؛ تهذيب، ٧/٤٨٦.

٢- الفقيه، ٣/٨٥-٨٦.

٣- الفقيه، ٣/٢١٢.

## ۸۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن محمد درباره ی اخذ احکام از مخالفین شیعه:

قال الطوسی: ((۱)) أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن مهزیار، عن علی بن محمد، قال: سألته هل تأخذ فی أحكام المخالفین ما يأخذون منا فی أحكامهم؟ فکتب(علیه السلام):

«يجوز لكم ذالك ان كان مذهبكم فيه التقيّه منهم والمداراه». ((۲))

## ۹۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن عنبسه درباره ی مفهوم «المیسر»:

قال العیاشی: حمدویه عن محمد بن عیسی، قال سمعته يقول کتب إليه ابراهیم بن عنبسه- یعنعلی بن محمد(علیه السلام): إن رأی سیدی ومولای أن یخبرنی عن قول الله: {يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ}. ((۳)) الآیه فما المیسر، جعلت فداک؟ فکتب:

«كلّ ما قومر به فهوالمیسر و کلّ مسکر حرام». ((۴))

## ۹۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن داؤویه درباره ی شارب مسکر:

ص: ۵۵۸

---

۱- طوسی این حدیث را باسلسله سند دیگری نیز تکرار کرده است: علی بن الحسن بن فضال عن ایوب بن نوح ... ادامه ی حدیث.

۲- تهذیب، ۶/۲۲ و ۹/۳۲۲؛ الإستبصار، ۴/۱۴۷.

۳- البقره / ۲۱۶.

۴- تفسیر العیاشی، ۱/۱۰۵-۱۰۶. البرهان، ۱/۲۱۲.

قال الكليني و الطوسي عنه: عن عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد ويعقوب بن يزيد عن محمد بن داؤويه، قال: كتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) أسأله عن شارب المسكر، قال، كتب (عليه السلام):

«شارب المسكر كافر». (١)

## ٩٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابي عمرو والخداء برای بهبود معیشت:

قال الكليني: عدّه من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن سليمان، عن أحمد بن الفضل [عن] أبي عمرو الخداء قال: ساءت حالي فكتب إلى أبي جعفر (عليه السلام) (٢) فكتب إليّ: أدم قراءه: «إنا أرسلنا نوحاً إلى قومه» قال: «فقرأتها حولاً فلم أر شيئاً فكتبت إليه أخبره بسوء حالي وأنتي قد قرأت: «إنا أرسلنا نوحاً إلى قومه». حولاً كما أمرتني و لم أر شيئاً قال: فكتب إلى قد في لك الحول فانتقل منها إلى قراءه: «انا انزلناه» قال: ففعلت فما كان إلا يسيراً حتى بعث إلى ابن أبي داوود فقضى عني ديني و أجرى علي و علي عيالي ووجهني إلى البصره في وكالته بباب كلاء و أجرى علي خمسمائه درهم و كتبت من البصره علي يدعلي بن مهزيار إلى أبي الحسن (عليه السلام): إنني كنت سألت أباك عن كذا وكذا وشكوت إليه كذا وكذا و إنني قد نلت الذي أحببت فأحببت أن تخبرني يا مولاي كيف أصنع في قراءه: «إنا انزلناه». أفقتصر عليها وحدها في فرائضي وغيرها أم أقرأ معها غيرها أم لها حدّ أعمل

ص: ٥٥٩

١- فروع الكافي، ٩/٢٢٤؛ تهذيب، ٩/١٠٨.

٢- يعني الجواد (عليه السلام) [مصحح].

به؟ فوق (عليه السلام) وقرأت التوقيع:

«لاتدع من القرآن قصيره وطويله وبجزئك من قراءه «انا انزلناه يوم وليلتك مائه مرّه»». (١)

**٩٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابراهيم بن عقبه، درباره ی ثواب زیارت أبی عبدالله و أبی الحسن و أبی جعفر عليهم السلام:**

قال الكليني وغيره: محمد بن يحيى، عن حمدان القلانسي، عن علي بن محمد الحضيني، عن علي بن عبدالله بن مروان، عن إبراهيم بن عقبه، قال: كتبت إلى أبي الحسن الثالث (عليه السلام): أسأله عن زياره أبي عبدالله الحسين و عن زياره أبي الحسن وأبي جعفر عليهم السلام أجمعين، فكتب إلي:

«أبو عبدالله (عليه السلام) المقدم وهذا أجمع وأعظم أجراً». (٢)

٩٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی همدانی، درباره ی محل دفن حضرت زهراء (س):

قال ابن طاووس: إبراهيم بن محمد الهمداني، قال كتبت إليه - مولانا علي بن محمد الهادي (عليه السلام) - إن رأيت أن تخبرني عن بيت أمك فاطمه عليهم السلام أهي في طيبه لو كان يقول الناس في البقيع؟ فكتب:

ص: ٥٦٠

١- فروع الكافي، ٥/٣١٩.

٢- فروع الكافي، ٤/٥٨٣-٥٨٤؛ عيون أخبار الرضا، ٢/٢٦١؛ المزار، ص ١٦٤؛ المقنعه، صص ٤٨٢-٤٨٣؛ تهذيب، ٦/٩١ (به نقل از كافي).



«هي مع جدّي (صلى الله عليه وآله)». (١)

### ٩٥- دعای که آن حضرت به محمد بن ابراهیم تعلیم فرمود:

قال الكليني: علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن علي بن مهزيار، قال: كتب محمد بن إبراهيم، إلى أبي الحسن (عليه السلام): إن رأيت يا سيدي إن تعلمني الدعاء أدعوه و في دبر صلواتي يجمع الله لي به خير الدنيا والآخرة، فكتب (عليه السلام): «تقول: «أعوذ بوجهك الكريم، وعزتك التي لا ترام و قدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شر الدنيا والآخرة ومن شر الأوجاع كلها». (٢)

### ٩٦- دعای که امام (عليه السلام) به أبي موسى تعلیم فرمود:

قال الطوسي: روى ابن عياش، عن محمد بن أحمد الهاشمي المنصوري عن أبيه أبي موسى عن سيدنا أبي الحسن علي بن محمد (عليه السلام) أنه كان يدعوفى هذه الساعة (٣) به فأدع بهذا الدعاء فإنه خرج عن العسكرى في قول ابن عياش: «يا نور النور يا مدبر الأمور يا مجرى البحور يا باعث من فى القبور يا كهفى حين تعيينى المذاهب و كنزى حين تعجزنى المكاسب، ومؤنسى حين تجفونى الأبعاد و تملنى الأقارب و منزهى بمجالسه أوليائه، و مرافقه أحبائه فى رياضه و ساقى بمؤوانسته من نمير حياضه

ص: ٥٦١

١- إقبال الأعمال، ص ١٠٩. (به نقل از كتاب «جامع كتاب المسائل وأجوبتها عن الأئمة (عليه السلام)»)

٢- فروع الكافي، ٣/ ٣٤٦.

٣- در ماه رجب: بعد از هشت ركعت نماز شب و قبل از نماز وتر...

و رافعى بمجاورته من ورطه الذنوب إلى ربوه التقريب ومبدلى بولايته عزه العطايا من ذله الخطايا. أسألك يا مولاي بالفجر والليالى العشر، والشفع والوتر والليل إذا يسر، وبما جرى به قلم الأقلام بغير كف ولا إبهام، وبأسمائك العظام وبحججك على جميع الأنام عليهم منك أفضل السلام وبما إستحفظتهم من أسمائك الكرام أن تصلى عليهم وترحمنا فى شهرنا هذا وما بعده من الشهور والأيام وأن تبلغنا شهر الصيام فى عامنا هذا وفى كل عام يا ذا الجلال والإكرام والمنن الجسم وعلى محمد وآله منّا أفضل السلام» (١)

#### ٩٧- دعایى كه امام به حمران تعليم فرموده است:

قال الطبرسى: عن حمران: قال: كتبت إلى أبى الحسن الثالث (عليه السلام): جعلت فداك: قبلى رجل من مواليك به حصر البول وهو يسألك الدعاء أن يلبسه الله العافيه وإسمه نفيس الخادم فأجاب:

«كشف الله ضررك ودفعت عنك مكاره الدنيا والآخرة وألح عليه بالقرآن فإنه يشفى إن شاء الله» (٢)

#### ٩٨- دعایى كه امام (عليه السلام) به يسع بن حمزه قمى نوشت:

قال ابن طاووس: أخبرنا محمد بن جعفر بن هشام الأصبعى، قال: أخبرنى يسع بن حمزه القمى، قال: أخبرنى عمرو بن مسعده وزير المعتصم الخليفه أنه

ص: ٥٦٢

١- مصباح المتهدج، ص ٥٥٤.

٢- مكارم الأخلاق، ص ٤٣٥.

جاء على بالمكروه الفضيح حتى تخوفته على أراقه دمي و فقر عقبي، فكتب إلى سيدي أبي الحسن العسكري (عليه السلام) أشكو إليه ما حلّ بي، فكتب إليّ:

«لا روع إليك ولا بأس فأدع الله بهذه الكلمات يخلصك الله وشيكاً ممّا وقعت فيه و يجعل لك فرجاً فإنّ آل محمّد يدعون بها عند أشرف البلاء وظهور الأعداء وعند تخوّف الفقر وضيق الصّدر».

و كان الدعاء:

«يا من تحل بأسمائه عقد المكان ويا من يغل بذكره حدّ الشّدائد ويا من يدعى بأسمائه العظام من ضيق المخرج إلى محل الفرج ذلّت لقد رتك الصّعب و تسبّبت بلطفك الأسباب و جرى بطاعتك القضاء و مضت على ذكرك الأشياء فهي بمشيتك دون قولك مؤتمره و يارادتك دون وحيك منزجره و أنت المرجو للمهمات و أنت المفزع للمهمات لا يندفع منها إلاّ ما دفعت و لا ينكشف منها إلاّ ما كشفت و قد نزل بي من الأمر ما فدحتي ثقله و حلّ بي منه ما بهضني حمله و بقدرتك أوردت على ذلك و بسطانك وجهته إلى فلا مصدر لما أوردت و لا مي سرّ لما عسّرت و لا صارف لما وجهت و لا فاتح لما اغلقت و لا مغلق لما فتحت و لا ناصر لمن خذلت إلاّ أنت صلّ على محمد و آل محمّد و افتح لي باب الفرج بطولك و إصرف عني سلطان الهمّ بحولك و أفلني حسن النظر في ما شكوت و أرزقني حلاوه الصنّع فيما سألتك و هب لي من لدنك فرجاً وحيّاً و إجعل لي من عندك مخرجاً هنيئاً و لا تشغلي بالإهتمام عن تعاهد قرائضك و إستعمال سنتك فقد ضقت بما نزل بي ذرعاً و إمتلأت بحمل ما حدث عليّ

ص: ٥٦٣

جزعاً و أنت القادر على كشف ما بليت به و دفع ما وقعت فيه فإفعل ذلك لي و إن كنت غير مستوحيه منك ياذا العرش العظيم و  
ذا لمن الكريم فأنت قادرٌ يا أرحم الراحمين أمين رب العالمين (١)». (٢)

ص: ٥٦٤

- 
- ١-..راوی می گوید: اوّل روز، این دعا را خواندم، هنوز روز به نیمه نرسیده بود که فرستاده ی معتصم نزد من آمد و مرا نزد رزبر برد، تا چشم او به من افتاد تبسمی کرد و دستور داد زنجیرهای مرا باذکرنند و مرا ذکر کردند و به خود نزدیک ساخت
  - ٢- مهج الدعوات، صص ٢٧١-٢٧٢.

بخش دهم: نامه‌های امام عسکری (علیه السلام)

۱ پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی یعقوب بن اسحاق، درباره ی ابطال رؤیت سبحانه و تعالی:

ص: ۵۶۵



قال الكليني و الصّيدوق: ((١)) محمّد بن أبي عبد الله، عن علي بن أبي القاسم، عن يعقوب بن إسحاق، ((٢)) قال: كتبت إلى أبي محمّد (عليه السلام)، أسأله: كيف يعبد ربّه و هو لا يراه، فوقع (عليه السلام):

«يا أبا يوسف جلّ سيّدی و مولای و المنعم علی و علیّ آبائی أن يرى». ((٣))

قال: و سألته هل رأى رسول الله (صلى الله عليه و آله) ربّه؟ فوقع (عليه السلام):

«إنّ الله تبارك و تعالی أرى بقلبه من نور عظمته ما أحب». ((٤))

ص: ۵۶۷

---

۱- التّوحيد: حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدّقان رحمه الله، قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله... ادامه ی حدیث.  
۲- یعقوب بن اسحاق: صاحبان رجال بر این تصوّر هستند که او «ابن السّیکیب» است و ظاهراً، این، غیر از اوست چون این السّیکیب در زمان امام هادی (عليه السلام) بدست متوکّل کشته شد و ابا محمّد عسکری (عليه السلام) را درک نکره است. [نک. مرآة العقول، ۱/۳۲۷].

۳- أصول الكافي: ۱/۱۴۸ - ۱۴۹؛ کتاب التّوحيد، ۱۰۸.

۴- همان منابع.

## ۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی سهل، درباره ی کیفیت توصیف خداوند:

قال الكليني و الصّيدوق: ((۱)) سهل، قال: كتبت إلى أبي محمّد(عليه السلام) سنه خمس و خمسين و مائتين: (۲) قد اختلف ياسيدي أصحابنا في التوحيد، منهم من يقول: هو جسم ومنهم من يقول: هو صورة فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه ولا أجوزه، فعلت متطوّلاً على عبدك فوقع بخطّه(عليه السلام):

«سألت عن التوحيد وهذا عنكم معزول، الله واحد، أحد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد، خالق و ليس بمخلوق يخلق تبارك و تعالى ما يشاء من الأجسام و غير ذلك بجسم (۳) و يصوّر ما يشاء ليس بصوره (۴) جل ثناؤه و تقدّست أسماؤه أن يكون له شبه، (۵) هو لاغيره، ليس كمثل شئ هو السميع البصير». (۶)

ص: ۵۶۸

۱- التوحيد، حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطار رحمه الله، عن أبيه، عن سهل بن زياد... ادامه ی حدیث. کلینی، تاریخ نگارش این نامه را سال ۲۵۵هـ- ق نوشته است.

۲- زبیری، زبیر بن جعفر المتوکل که معترّ خلیفه می باشد و یعقوبی مرگ معترّ را روز سه شنبه ۲۷ رجب سال ۲۵۵هـ- ق نوشته است. [تاریخ یعقوبی، ۲/۵۰۴]، پس تاریخ احتمالی نگارش این نامه ماه رجب سال ۲۵۵هـ- ق است.

۳- التوحيد: نیست.

۴- همان: بمصوّر.

۵- همان: شبیه.

۶- أصول الكافي: ۱/۱۵۷؛ كتاب التوحيد، ۱۰۱-۱۰۲.



### ۳- نامه ی امام (علیه السلام) بعد از قتل زبیری:

(۱)

قال الكليني وغيره: ((۲)) الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد (قال): خرج عن أبي محمد (عليه السلام) حين قتل الزبيري:

«هذا جزاء من إفتري على الله في أوليائه، زعم أنه يقتلني و ليس لي عقب، فكيف رأى قدره الله». ((۳))  
و ولد له ولدٌ سمّاه (م ح م د) سنة ست و خمسين و مأتين.

### ۴- توقيع امام (عليه السلام) مبنی بر امامت امام زمان (عليه السلام):

قال الصّيدوق و الخزّاز القمي: ((۴)) حدّثنا علي بن عبد الله الوراق، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، قال: حدّثني موسى بن جعفر بن وهب البغدادي أنّه خرج من أبي محمد (عليه السلام) توقيع:

« زعموا أنّهم يريدون قتلي ليقطعوا هذا النّسل و قد كذب الله عزّ وجلّ قولهم و الحمد لله » ((۵))

ص: ۵۶۹

۱- يعقوبی مرگ معتر را روز سه شنبه، ۲۷ رجب سال ۲۵۵ هـ - ق نوشته است. [تاریخ اليعقوبی، ۲/۵۰۴] پس تاریخ احتمالی نگارش این نامه ۱۷ رجب سال ۲۵۵ هـ - ق است.

۲- کمال الدین: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه، قال: حدّثنا حسین بن محمد بن عامر، عن معلى بن محمد...  
ادامه ی حدیث.

۳- اصول الکافی، ۱/۵۸۰؛ کمال الدین، ۲/۴۳۰؛ الإرشاد، ۳۴۹. (به نقل از کافی) مهج الدعوات، ص ۲۷۷.

۴- کفایه الأثر: حدّثنا أبو جعفر محمد بن علی، قال حدّثنا علی بن عبد الله... ادامه ی حدیث.

۵- کمال الدین، ۲/۴۰۷؛ کفایه الأثر، ۱۸۹.

## ٥- نامه‌ای از امام (علیه السلام) به أحمد بن إسحاق مبنی بر ولایت امام زمان (عجل الله تعالى فرجه):

قال الصّيدوق: حدثنا أبو العباس أحمد بن الحسين بن عبد الله بن مهران الآبي الأزديّ العروضيّ بمرو. قال: حدثنا أحمد بن الحسن بن إسحاق القميّ، قال: لَمَّا وُلِدَ الخلف الصّالح (عليه السلام)، و رد عن مولانا أبي محمّد الحسن بن عليّ (عليه السلام) إلى جدّي أحمد بن إسحاق كتاب فإذا فيه مكتوب بخط يده (عليه السلام) ألذّي كان ترد التّوقيعات عليّه وفيه:

«ولدلنا مولود فليكن عندك مستوراً و عن جميع النّاس مكتوماً، فإننا لم نظهر عليه إلا- الأقرّب لقربته و الوليّ لولايته أحبنا إعلامك ليسرك الله به، مثل ما سرّنا به، و السّلام». (١)

## ٦- نامه ی امام (عليه السلام) به ابراهيم بن ادريس مبنی بر ولادت صاحب الأمر (عجل الله تعالى فرجه):

قال الطّوسيّ: و عنه، (٢) قال: حدّثني الثّقفة، عن إبراهيم بن إدريس، قال: وَّجّه إلى مولاي أبو محمّد (عليه السلام) يكبش و قال: عقّه، عن إبنی فلان و كل و أطعم أهلک ففعلت، ثمّ لقيته بعد ذلك، فقال لي المولود ألذّي ولد لي مات، ثمّ وَّجّه إلى بكبشين و كتب:

«بسم الله الرحمن الرحيم عقّ هذين الكبشين عن مولاك و كل هناك

ص: ٥٧٠

١- کمال الدّین، ٢/٤٣٣-٤٣٤.

٢- عنه: یعنی علیّ بن محمّد الشّلمقانی.

الله وأطعم أخوانك».(۱)

ففعلت و لقيته بعد ذلك فما ذكر لي شيئاً.

### ۷- نامه ی امام(علیه السلام) به اسحاق بن جعفر و خبردادن از مرگ معتز:\*

قال الكليني وغيره: علي بن محمد، عن محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن موسى بن جعفر قال: كتب أبو محمد(عليه السلام) إلى أبو القاسم إسحاق بن جعفر الزبيري قبل موت المعتز بنحو عشرين يوماً:

«إلزم بيتك حتى يحدث الحادث»،(۲) فلما قتل بريحه كتب إليه قد حدث الحادث فما تأمرني؟ فكتب: «ليس هذا الحادث [هو] الحادث الآخر فكان من أمر المعتز ما كان».(۳)

و عنه قال: كتب إلى رجل آخر:

«يقتل ابن محمد بن داود عبد الله قبل قتله بعشره أيام».

فلما كان في اليوم العاشر قتل.(۴)

ص: ۵۷۱

---

۱- الغيبة، صص ۲۴۵- ۲۴۶.

۲- أصول الكافي، ۱/۵۷۲) الارشاد، ص ۳۴ (به نقل از کافی)؛ مناقب، ۴/۴۶۹؛ كشف الغمّه، ۳/ ۲۸۳ (به نقل از إرشاد)

۳- همان.

۴- همان.

## ۸- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی اَبی علی مطهر:

قال الكلینی و غیره: علی بن محمّد، عن اَبی عبد الله بن صالح بن اَیبه، عن اَبی علی المطهر، أنه كتب إليه سنة القادسیه (۱) يعلمه إنصراف النَّاس و أنه یخاف العطش، فكتب (علیه السلام):

«إمضو فلا خوف علیکم ان شاء الله». (۲)

فمضوا سالمین، والحمد لله ربّ العالمین.

## ۹- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه یعلی بن حسین بن فضل:

قال الكلینی و غیره: علی بن محمّد، عن علی بن الحسین بن الفضل الیمانی، قال: نزل بالجعفری من آل جعفر خلق لا قبل له بهم، فكتب إلى اَبی محمّد یشکو ذلك، فكتب إليه:

«(۳) تکفون ذلك! إن شاء الله تعالی». (۴)

فخرج إلیهم فی نفر یسیره والقوم یزیدون علی عشرين ألفا و هو فی أقلّ من ألف فإستباحهم.

ص: ۵۷۲

---

۱- سال قادسیه: سالی است که مردمی که عازم حج بودند، از ترس تشنگی از قادسیه برگشتند و به مکه نرفتند، جز مطهر و یاران او. [مترجم اصول کافی].

۲- اصول کافی، ۱/۵۷۴؛ الإرشاد، ۳۴۳ (به نقل از کلینی) مناقب، ۴/۴۶۴؛ کشف الغمّه، ۳/۲۸۶ (به نقل از ارشاد)،

۳- الإرشاد و مناقب، و کشف الغمّه: «تکفونهم».

۴- اصول کافی، ۱/۵۷۴؛ الإرشاد ۳۴۲ (به نقل از کلینی) مناقب، ۴/۴۶۴؛ کشف الغمّه، ۳/۲۸۶ (به نقل از ارشاد)

## ١٠- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی سفیان بن محمد، درباره ی مفهوم «وليجه»:

قال الكليني وغيره: علي بن محمد بن أبي عبد الله عن إسحاق بن محمد النخعي قال: حدثني سفیان بن محمد الصّيعي قال: كتبت إلى أبي محمد أسأله عن الوليجه، و هو قول الله تعالى: {وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً}. ((١)) قلت في نفسي - لا في الكتاب - من ترى المؤمنين ههنا؟ فرجع الجواب:

« الوليجه الذى يقام دون ولى الأمر و حدثتك نفسك عن المؤمنين: من هم فى هذا الموضوع؟ فهم ائمه الذين يؤمنون على الله فيجيز أمانهم». ((٢))

## ١١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابو هاشم جعفرى:

قال الكليني وغيره: إسحاق ((٣)) قال: حدثني أبو هاشم الجعفرى قال: شكوت إلى أبي محمد ضيق الحبس و كتل القيد، فكتب إلى:

«أنت تصلى اليوم الظهر فى منزلك». ((٤))

ص: ٥٧٣

١- التوبه/١٦.

٢- أصول الكافى، ١/٥٧٤؛ مناقب، ٤/٤٦٥.

٣- إعلام الورى: حدثني أحمد بن محمد بن يحيى، قال: حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر، قال: حدثنا أبو هاشم... ادامة  
ى حديث.

٤- أصول الكافى، ١/٥٧٥؛ الإرشاد، صص ٣٤٣-٣٤٤، مناقب ٤/٤٦٥؛ الخرائج ١/٤٣٥-٤٣٦؛ إعلام الورى، صص ٣٥٤؛ كشف الغمّه، ٣/٢٨٧.

فأخرجت في وقت الظهر وصليت في منزلي كما قال (عليه السلام) مضيئاً فاردت أن الطلب منه دنانير في الكتاب فإستجيب، فلما صرت إلى منزلي وجه إلى بمائه دينار وكتب إلي:

«إذا كانت لك حاجة فلا تستحي (١) ولا تحتشم وأطلبها (٢) فإنك ترى! ما تحب إن شاء الله». (٣)

### ١٢- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی اقرع:

قال الكليني وغيره: إسحاق، عن الأقرع، قال: كتبت إلى أبي محمد أسأله عن الإمام هل يحتلم، وقلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب: الإحتلام شيطنه وقد أعاذ الله تبارك و تعالی أولياء من ذلك، فورد الجواب:

«حال الأئمة في المنام حالهم في اليقظه لا يغير النوم منهم شيئاً وقد أعاذ الله أولياءه من لمة الشيطان كما حدتتك نفسك». (٤)

### ١٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی حسن بن ظريف در باره ی قائم (عليه السلام):

قال الكليني وغيره: إسحاق قال: حدثنى الحسن بن ظريف قال: إختلج في صدرى مسألان أردت الكتاب فيهما إلى أبي محمد (عليه السلام) فكتب أسأله عن القائم (عليه السلام) إذا قام بما يقضى و أين مجلسه الذى يقضى فيه بين الناس؟ و أردت أن أسأله عن

ص: ٥٧٤

١- إعلام: تستح.

٢- الإرشاد: تأتتك؛ الخرج: تأتتك على ما تحب أن تأتتك.

٣- أصول الكافي، (١/٥٧٥) الإرشاد، ٣٤٣-٣٤٤؛ مناقب، ٤/٤٦٥؛ الخرائج، ١/٤٣٥-٤٣٥؛ إعلام الوري، ٣٥٤؛ كشف الغمّه، ٣/٢٨٧.

٤- أصول الكافي، (١/٥٧٥)؛ الخرائج، ١/٤٤٦-٤٤٧؛ كشف الغمّه، ٣/٣٠٢.

شئ لحمي الربيع فأغفلت خبر الحمي فجاء الجواب:

«سألت عن القائم فإذا قام قضى بين الناس بعلمه كقضاء داوود (عليه السلام) لا يسأل البيئه (١) وكنت أردت أن تسأل لحمي الربيع فأنسيت فأكتب في ورقه وعلقه على المحموم فإنه يبرأ بإذن الله إن شاء الله: {يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ} (٢). (٣)»

فعلقناه عليه ما ذكر أبو محمد (عليه السلام) فأفاق.

#### ١٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی احمد بن محمد:\*

قال الكليني وغيره: إسحاق قال: حدّثني محمد بن الحسن شَمون، قال: حدّثني أحمد بن محمد، قال: كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام) حين أخذ المهدي في قتل الموالى: يا سيدي لحمد الله الذي شغله عنا، فقد بلغني أنه يتهدّدك و يقول والله لأجليّهم عن جديد الأرض فوق، أبو محمد (عليه السلام) بخطه:

«ذاك أقصر العمره، عدّ من يومك هذا خمسة أيام و يقتل في اليوم

ص: ٥٧٥

١- إعلام الوري، عن بيئه.

٢- الأنبياء/٦٩.

٣- أصول الكافي، ١/٥٧٥؛ الإرشاد، ٣٤٣؛ مناقب، ٤/٤٦٣-٤/٤٦٤؛ الخرائج، ١/٤٣١-١/٤٣٢؛ إعلام الوري، ص ٣٥٧، كشف الغمّه، ٣/٢٨٨.\* مرگ مهدي روز سه شنبه ١٦ رجب سال ٢٥٦ هـ - ق افتاده است. [تاريخ اليعقوبي، ٢/٥٠٦] پس تاريخ احتمالي نگارش اين نامه روز پنج شنبه ١١ رجب سال ٢٥٦ هـ - ق است.

السادس بعد هو ان و إستخفاف يمرّ به (١)»

فكان كما قال (عليه السلام).

### ١٥- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمّد بن حسن بن شّمون:

قال الكليني و ابن شهر آشوب: إسحاق قال: حدّثني (٢) محمّد بن الحسن بن شمون! قال: كتبت إلى أبي محمّد (عليه السلام) أسأله أن يدعوا لله لي من وجع عيني و كانت إحدى عينيّ ذاهبه والأخرى على شرف ذهاب، فكتب إليّ:

«حبس الله عليك عينك» (٣)

فأفاقت الصّحيحه: و وقع في آخر الكتاب:

«آجرك الله و أحسن ثوابك» (٤)

فإغتمت لذلك، ولم أعرف في أهلي أحداً مات، فلما كان بعد أيام جاءتنى و فاه إبنى طيب فعلمت أنّ التّعزیه له.

### ١٦- پاسخ امام (عليه السلام) به سيف بن لیث:

قال الكليني و غيره: إسحاق قال: حدّثني عمر بن أبي مسلم، قال: قدم علينا بسرّ من رأى رجل من أهل مصر يقال له: سيف بن الليث، يتظلم إلى المهتدي في

ص: ٥٧٦

١- أصول الكافي، ١/٥٧٦ الارشاد، ٣٤٤، مناقب، ٤/٤٦٩؛ كشف الغمّه، ٣/٢٨٩؛ مهج الدّعوات، ص ٢٧٥.

٢- مناقب: اشجع بن الأقرع.

٣- اصول الكافي، ١/٥٧٧؛ مناقب، ٤/٤٦٥.

٤- همان منابع.



ضيعه له قد غضبها إياه شفيح الخادم و أخرجه منها فأشرنا عليه أن يكتب إلى أبي محمّد (عليه السلام) يسأله تسهيل أمرها فكتب إليه أبو محمّد (عليه السلام):

«لا بأس عليك ضيعتك تردّ عليك فلا تتقدم إلى السّيلطان و إلق الوكيل أذى في يده الضّيعه و خوفه بالسّطان الأعظم الله رب العالمين». (١)

فلقبه فقال له الوكيل أذى في يده الضّيعه: قد كتبت إلى عند خروجك من مصر، أن أطلبك و أزد الضّيعه عليك فردّها عليه بحكم القاضي ابن أبي الشّوراب و شهاده الشّهود و لم يتحجّج إلى أن يتقدم إلى المهتديّ فصارت الضّيعه له و في يده ولم يكن لها خبر بعد ذلك.

قال: و حدّثني سيف بن الليث هذا قال، خلفت إبناً عليّاً بمصر عند خروجي عنها و إبناً لي آخر آسنّ منه كان وصي و قيمي على عيالي و في ضياعي فكتبت إلى أبي محمّد (عليه السلام) أسأله الدعاء لإبني العليل: فكتب إليّ:

«قد عوفى إبنك المعتلّ و مات الكبير وصيّك و قيمك فإحمد الله ولا تجزع فيحبط أجرك». (٢)

فورد على الخبر أن إبنني قد عوفى من علته و مات الكبير يوم و ردّ على جواب أبي محمّد (عليه السلام).

ص: ٥٧٧

---

١- أصول الكافي، ١/٥٧٧؛ مناقب، ٤/٤٦٥؛ كشف الغمّه، ٣/٣٠٤. (به نقل از الدلائل راوندی).

٢- أصول الكافي، ١/٥٧٧؛ مناقب، ٤/٤٦٥؛ كشف الغمّه، ٣/٣٠٤. (به نقل از الدلائل راوندی).

## ١٧- پاسخ امام(عليه السلام) به محمد بن حجر:

قال الكليني و ابن شهر آشوب: على بن محمد، عن بعض أصحابنا، قال: كتب محمد بن حجر إلى أبي محمد(عليه السلام) يشكو عبد العزيز بن دلف و يزيد بن عبدالله، فكتب إليه:

«أما عبد العزيز فقد كفيته و أما يزيد فإن لك و له مقاما بين يدي الله». (١)

فمات عبد العزيز و قتل محمد بن حجر.

## ١٨- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابو الهيثم بن سبابة:\*

قال الطوسي (٢) وغيره: (٣) سعد بن عبدالله، عن أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد قال أخبرني أبو الهيثم بن سبابة أنه كتب إليه! - لما أمر المعتز بدفعه إلى سعيد الحاجب عند مضيئه إلى الكوفة و أن يحدث فيه ما يحدث به الناس ابن هبيرة - جعلني الله فداك بلغنا خبر قد أقلقنا و أبلغ منّا فكتب(عليه السلام) إليه:

ص: ٥٧٨

- 
- ١- أصول الكافي، ١/٥٧٩. مناقب ٤/٤٦٦. \* يعقوبى، مرگ معتز را روز سه شنبه ٢٧ رجب سال ٢٥٥ هـ - ق دو روز بعد از خلع شدنش - نوشته است. [تاريخ يعقوبى، ٢/٥٠٤]، پس نگارش نامه، احتمالاً روز شنبه ٢٤ رجب سال ٢٥٥ هـ - ق است.
  - ٢- ابن شهر آشوب مى گوید: ابو طاهر، قال محمد بن بلبل: تقدم المعتز إلى سعيد الحاجب أن أخرج أبا محمد إلى الكوفة ثم أضرب عنقه فى الطريق، فجاء توقيعه(عليه السلام) إلينا: «الذى سمعتموه تكفونه».
  - ٣- دلائل: قال المعلی بن محمد بن عبدالله ... ادامه ی حدیث.

«بعد ثالث یأتیکم الفرج».(۱)

فخلع المعتزّ اليوم الثالث.

### ۱۹- نامه ی امام(علیه السلام) به اَبی عبدالله احمد بن عبدالله:\*

قال الطّبری و غیره: قال:(۲)علی بن محمّد الصّیمری! دخلت علی اَبی عبدالله أحمد بن عبدالله و بین یدیه رقعه، قال هذه رقعه اَبی محمّد فیها:

«إِنّی نازلت الله فی هذا الطّاغی(۳) [یعنی الزّبیر بن جعفر] و إنّه مؤاخذ بعد ثلاث».(۴)

فلما كان اليوم الثالث فقتل.

### ۲۰- نامه ی امام(علیه السلام) به علی بن محمّد صیمری:\*

ص: ۵۷۹

---

۱- الغیبه، ص ۲۰۸؛ دلائل الإمامه، ۲۲۵؛ الخرائج، ۱/۴۵۱؛ مناقب، ۴/۴۶۴؛ كشف الغمّه، ۳/۲۹۲ (به نقل از الدلائل)؛ فصول المهمه، ص ۲۸۵. \* تاریخ احتمالی نگارش این نامه ۲۴ رجب سال ۲۵۵ هـ - ق است. [نک پاورقی نامه ی شماره ۱۸، از این بخش].

۲- كشف الغمّه: محمّد بن علی السمری.

۳- [یعنی الزّبیر بن جعفر] ظاهراً از کلام مصنّف یا ناسخ است و صاحب کتاب الخرائج و مناقب- «یعنی المستعین»- نوشته‌اند که ظاهراً الزّبیر بن جعفر المتوکّل که معتزّ خلیفه می‌باشد، صحیح است.

۴- دلائل الإمامه: ۲۲۵؛ الخرائج والجرائح، ۱/۴۲۹-۴۳۰؛ مناقب ۴/۴۶۳؛ كشف الغمّه، ۳/۲۹۵ به نقل از الدلائل راوندی. \*\*- تاریخ احتمالی نگارش این توفیق نیز ۲۴ رجب سال ۲۵۵ ق است. [نک، توضیحات پاورقی، نامه ی شماره ۱۸، از همین بخش]

قال الطبري و الأربلي: قال ((١)) علي بن محمد الصيمري!: كتب إلي أبو محمد (عليه السلام):

«سنظلم فتنه فتكونوا علي أهبه منها». ((٢))

فلما كان بعد ثلاثه أيام وقع بين بني هاشم ما وقع، فكتبت إليه: أهذه هي؟ فكتب:

«لا ولكن غيرها فاحترزوا» ((٣))

فلما كان بعد ثلاثه أيام كان من أمر المعتز ما كان.

## ٢١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابن رمش:

قال الزاوندی: روی أبو سلیمان، عنعلی بن زید المعروف به «ابن رمش» قال: إعتلّ إبنی أحمد و كنت بالعسكر و هو ببغداد، فكتبت إلى أبي محمد أسأله الدعاء، فخرج توقيعه.

أو ما علم علي أنّ لكلّ أجل مصاباً ((٤)). ((٥))

فمات الإبن.

ص: ٥٨٠

---

١- كشف الغمّه: محمد بن علي السمری.

٢- دلائل الإمامه، ص ٢٢٥؛ كشف الغمّه، ٣/٢٩٥. (به نقل از الدلائل راوندی).

٣- دلائل الإمامه، ٢٢٥؛ كشف الغمّه، ٣/٢٩٥. (به نقل از الدلائل راوندی).

٤- كشف الغمّه: كتاب.

٥- الخرائج ١/٤٣٨؛ كشف الغمّه، ٣/٣١٠. (به نقل از الدلائل راوندی)

## ۲۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمودی:

قال الزّاوندى: روى أبو سليمان، عن المحمودى، (۱) قال: كتبت إلى أبي محمد أسأله الدعاء [بأن] أرزق ولداً، فوقع:

«رزقك الله ولداً و أصبرك عليه». (۲)

فولد لى ابن و مات.

## ۲۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن علی بن ابراهیم همدانى:

قال الزّاوندى: روى عن محمد بن علی بن ابراهیم الهمدانى، قال: كتبت إلى أبي محمد أسأله [التبرک بأن يدعو] أن أرزق ولداً ذكراً من بنت عم لى فوقع:

«رزقك الله ذكراً» (۳)

فولد لى أربعة.

## ۲۴- پاسخ امام(علیه السلام) به علی بن جعفر حلبی:

قال الزّاوندى: روى عنعلی بن جعفر الحلبى [قال]: إجتمعنا بالعسكر و ترصدنا لأبى محمد(علیه السلام) يوم ركوبه، فخرج توقيعه:

«ألا لا یسلمن علی أحد، ولا یشیر إلى بیده، ولا یومیء أحدکم

ص: ۵۸۱

---

۱- در البحار «ابوسليمان المحمودى» و ظاهراً او احمد بن حماد مكنى به أبى على است كه شيخ او را اصحاب امام حسن عسكرى قرار داده است. [ر.ك. رجال الطوسى، ص ۴۲۸].

۲- الخرائج، ۱/۴۳۹؛ كشف الغمّه، ۳/۳۱۰ (به نقل از الدلائل راوندی).  
۳- الخرائج، ۱/۴۳۹؛ كشف الغمّه، ۳/۳۱۰. (به نقل از الدلائل راوندی).

فإنكم لا تأمنون على أنفسكم» (۱)

## ۲۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابن فرات:

قال الزّاوندى وغيره: (۲) روى عن ابن الفرات [قال: كان لى على ابن عم لى عشره آلاف درهم، (۳) فكتبت إلى أبى محمّد(عليه السلام) أسأله الدّعاء لذلك، فكتب إلى:

«إنّه راد عليك مالك و هو مى ت بعد جمعه». (۴)

قال: فرد على ابن عمى مالى، فقلت له: ما بدا لك فى ردّه و قد منعته؟

قال: رأيت أبا محمّد(عليه السلام) فى التّوم، فقال: إنّ أجلك قد دناه فرد على ابن عمّك ماله.

## ۲۶- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی عمر بن أبى مسلم:

ص: ۵۸۲

۱- الخرائج و الجرائح، ۱/۴۳۹.

۲- ابن شهر آشوب این روایت را چنین آورده: محمّد بن موسى گفت: به أبى محمّد از بدهکاری که در پس دادن اموال سهل انگاری می کرد، شکایت کردم، پس به من نوشت: «عن قریب يموت ولا يموت حتى يسلم إليك مالك عنده». در این فکر بودم که در زده شد و [بدهکار] همراه مالم مقابل در بود و می گفت: مرا به سبب سهل انگاری حلال کن، چون علتش را پرسیدم، گفت: ابا محمّد را در خواب دیدم و به من فرمود: اموال محمّد بن موسى را که نزد توست. برگردان، چونکه اجل تو نزدیک است و از او بخواه که به سبب سهل انگاریت تو را ببخشد.

۳- کشف بین [..]: «فطالبتّه بها مراراً فمنعنيها» اضافه شده است.

۴- الخرائج و الجرائح، ۱/۴۴۱؛ مناقب، ۴/۴۶۲؛ کشف الغمّه، ۳/۳۱۱ (به نقل از الدلائل راوندی).

قال الزَّوْنَدِيُّ وَالأَرْبَلِيُّ: روى عن عمر بن أبي مسلم [قال:] كان سميع المسمعى يؤذيني كثيراً و يبلغنى عنه ما أكره و كان ملاصقاً لدارى، فكتب إلى أبى محمّد (عليه السلام) الدّعاء بالفرج منه، فرجع الجواب:

«الفرج سريع يقدم عليك مال من ناحيه فارس (١)». (٢)

وكان لى بفارس ابن عم تاجر لم يكن له وارث غيرى، فجاءنى ماله بعد ما مات بأيام يسيره. و وقع فى الكتاب:

«استغفر الله و تب إليه ممّا تكلمت به». (٣)

و ذلك أنى كنت [جالساً يوماً مع جماعه من النصاب فذكروا آل أبى طالب حتى ذكروا مولاي فخضت معهم لتضعيفهم أمره فتركت الجلوس مع القوم، و علمت أنه أراد ذلك.

### ٢٧- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی حجاج بن سفیان عبدی:

قال الزَّوْنَدِيُّ وَالأَرْبَلِيُّ: روى عن الحجاج بن سفیان عبدی قال: خلّف ابن بالبصره عتيلاً و كتبت إلى أبى محمّد (عليه السلام) أسأله الدعاء لا نبى، فكتب إلى:

«رحم الله إبنك إنه كان مؤمناً» (٤)

ص: ٥٨٣

١- كشف الغمّه، در نامه چنين آمده است: «أبشر بالفرج سريعاً و أنت مالک داره». بعد از يك ماه او مرد و به برکت دعای آن حضرت خانه ی او را خريده و يا خانه خود يکى کردم.

٢- الخرائج، ١/٤٤٧-٤٤٨؛ كشف الغمّه، ٣/٣٠٢. (به نقل از الدلائل راوندی)

٣- الخرائج، ١/٤٤٨.

٤- الخرائج، ١/٤٤٨؛ كشف الغمّه، ٣: ٣٠١. (به نقل از الدلائل الراوندی)

## ۲۸- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی شخصی از بنی اسباط که تقاضای نشانه ی امامت کرده بود:

قال الرّاندى وغيره: قال أبوالقاسم الهروى خرج توقيع [من] أبى محمّد (عليه السلام) إلى بعض بنى أسباط، قال: كتبت إلى الإمام أخبره من إختلاف الموالى و أسأله بإظهار دليل، فكتب [إلى].

« انما خاطب الله العاقل، و ليس أحد يأتى بآيه أو (۱) يظهر دليلاً أكثر مما جاء به خاتم النبيين و سيد المرسلين (صلى الله عليه و آله) فقالوا: كاهن و ساحر و كذاب و هدى (۲) من إهتدى، غير أن الأدله يسكن إليها كثير من الناس.

وذلك أن الله يأذن لنا فنتكلم، و يمنع فنصمت.

ولو أحبّ الله أن لا يظهر حقنا، ما بعث الله النبيين مبشرين و منذرين يصدّعون بالحقّ فى حال الضّعف و القوه و ينطقون فى أوقات، ليقضى [الله] أمره و ينفذ حكمه.

و الناس على طبقات [مختلفين] شتى: فالمستبصر على سبيل نجاه متمسك بالحقّ، فيتعلق يفرع أصيل، (۳) غير شاكّ ولا مرتاب، لا يجد عنه ملجأ.

ص: ۵۸۴

۱- كشف: و.

۲- همان: الله.

۳- همان: اصل.



و طبقه لم تأخذ الحق من أهله، فهم كراكب البحر يموج عند موجه، و يسكن عند سكونه، و طبقه إسحوذ عليهم الشيطان، شأنهم الرد على أهل الحق، و دفع الحق بالباطل، حسداً من عند أنفسهم.

فدع من ذهب يميناً و شمالاً، كالزاعي إذا أراد أي يجمع غنمه جمعها بأدون السعي، ذكرت ما اختلف فيه موالى، فإذا كانت الوصيه (1) والكبر فلا ريب.

و من جلس مجالس الحكم فهو أولى بالحكم، أحسن رعايه من استرعيت، و إياك والإذاعه و طلب الرئاسه، فإنهما يدعوان إلى الهلكه.

ذكرت شخوصك إلى فارس فاشخص [عافاك الله] خار الله لك، و تدخل مصر إن شاء الله آمناً، و إقرأ من تثق به من موالى السلام، و مرهم بتقوى الله العظيم، و أداه الأمانه، و أعلمهم أن المذيع علينا [سرنا] حرب لنا. (2)

## ٢٩- نامه ی امام (عليه السلام) به علی بن محمد بن زیاد:

قال الزاوندی والأربلی: روى عنلى بن محمد بن زیاد: أنه خرج إليه توقيع أبى محمد (عليه السلام) فيه:

ص: ٥٨٥

١- همان: الزفعه.

٢- الخرائج والجرائح، ١/٤٤٩-٤٥١؛ كشف الغمه، ٣/٢٩٣-٢٩٤؛ (به نقل از الدلائل راوندی)؛ تحف العقول، ص ٥١٦. (به نقل از تلخیص).

«(۱) فكن حلساً من أحلاس بيتك». (۲)

قال: فتابنتي نائبه منها، فكتبت إليه: أهي هذه؟ فكتب.

«لا أشد من هذه». (۳)

فطلب بسبب جعفر بن محمود و نودی علی من أصابني فله مائه ألف درهم.

### ۳۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی یکی از شیعیان درباره شخص واقفی:

قال الزاوندی و الأربلی: روی عن أحمد بن محمد بن مطهر[قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي محمد(عليه السلام) - من أهل الجبل، يسأله عمّن وقف على أبي الحسن موسى(عليه السلام) أتولاهم أم أتبرأ منهم، فكتب إليه:

«لا- تترحم على عمّيك، لا رحم الله عمك، وتبرأ منه، أنا إلى الله منهم برئ، فلا تتولاهم، ولا تعد مرضاهم، ولا تشهد جنازهم، ولا تصلّ على أحد منهم مات أبداً.

سواء من جحد إماماً من الله، أو زاد إماماً إمامته من الله، (۴) أو جحد، أو قال: ثالث ثلاثه.

إنّ جاحد أمر آخذنا جاحد أمر أولنا، و الزائد فينا كالتأقص الجاحد

ص: ۵۸۶

۱- كشف الغمّه، فتنه تخصّصك.

۲- الخرائج ۱/۴۵۲؛ كشف الغمّه، ۳/۲۹۴- ۲۹۵. (به نقل از الدلائل راوندی).

۳- الخرائج، ۱/۴۵۲؛ كشف الغمّه، ۳/۲۹۴- ۲۹۵ (به نقل از الدلائل راوندی).

۴- كشف: كان كمن قال إن الله.

### ٣١- نامه ی امام (علیه السلام) به محمد بن صالح خثعمی درباره ی صاحب زنج:

قال ابن شهر آشوب و الأربلی: محمد بن صالح الخثعمی، قال عزمتم أن أسأل فی کتابی إلى أبی محمد (علیه السلام) عن أكل البطیخ علی الرّیق و من صاحب الزّنج: فأنستت فورد علی جوابه:

«لا یأکل البطیخ علی الرّیق فإنه یورث الفالج و صاحب الزّنج لیس منّا أهل البیت». (٢)

### ٣٢- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی ابو عون أبرش:\*

قال الکشی و غیره: أحمد بن علی، قال: حدّثنی إسحق، قال حدّثنی أبراهیم بن الخضیب الأنباری، قال کتب أبو عون الأبرش قرابه نجاح بن سلمه إلى أبی محمد (علیه السلام) إنّ الناس قد إستوحشوا من شقک ثوبک علی أبی الحسن (علیه السلام) فقال: (٣)

«یا أحمق ما أنت و ذاک قد شقّ موسی علی هارون علیهم السلام إنّ من الناس من یولد

ص: ٥٨٧

١- الخرائج والجرائح، ١/٤٥٣-٤٥٣؛ كشف الغمّه، ٣/٣١٢. (به نقل از راوندی)

٢- مناقب، ٤/٤٦١-٤٦٢؛ كشف الغمّه، ٣/٣٠٥. (به نقل از الدلائل راوندی) \* یعقوبی، رحلت [شهادت] امام هادی (علیه السلام) را روز چهارشنبه، ٢٧ جمادی الآخر، سال ٢٥٤هـ- ق نوشته است. [تاریخ یعقوبی، ٢/٥٠٣] پس تاریخ احتمالی نگارش این نامه نیز آخر ماه جمادی الثانی سال ٢٥٤هـ- ق است.

٣- باسلسله اسناد دیگری «کتب» [ر.ک اختیار، ص ٥٧٢].

مؤمناً و يحيى مؤمناً و يموت مؤمناً، و منهم من يولد كافراً و يحيى كافراً و يموت كافراً، و منهم مؤمناً و يموت كافراً، و إنك لا- تموت حتى تكفر و تغير عقلك! فمامات حتى حجه ولده عن الناس وحبسوه في منزله، في ذهاب العقل و الوسوسة و كثره التخليط، يرد على الإمامه، و إنكشف عما كان عليه». (١)

### ٣٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن حسن:

قال الكشي و ابن شهر آشوب: (٢) أبو علي أحمد بن علي بن كلثوم السرخسي، قال: حدثني إسحاق بن محمد بن أبيان البصري، قال: حدثني محمد بن الحسن بن ميمون، (٣) أنه قال: كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام) أشكو إليه الفقر، ثم قلت في نفسي: أليس قال أبو عبد الله (عليه السلام): الفقر معنا خير من الغنى مع عدونا و القتل معنا خير من الحياه مع عدونا! فرجع الجواب:

«إن الله عز وجل يمحض أوليائنا إذا تكاثرت ذنوبهم بالفقر، و قد يعفو عن كثير، و هو كما حدثت نفسك: الفقر معنا خير من الغنى مع عدونا، و نحن كهف لمن إلتجأ إلينا و نور لمن إستضاء بنا و عصمه لمن إعتصم بنا، من أحبنا كان معنا في السنين الأعلی و من إنحرف عنا فإلى النار، قال: أبو عبد الله: تشهدون على عدوكم بالنار و لا تشهدون لوليكم بالجنة! ما يمنكم من ذلك إلا الضعف». (٤)

ص: ٥٨٨

١- إختيار، ٥٧٢-٥٧٣؛ مناقب، ٤/٤٦٧؛ كشف الغمه، ٣/٢٩٥-٢٩٦. (به نقل از الدلائل راوندی)

٢- الخرائج: سعد بن عبد الله.

٣- همان: شمون.

٤- إختيار، صص ٥٣٣-٥٣٤؛ الخرائج، ٢/٧٣٩-٧٤٠؛ مناقب، ٤/٤٦٨؛ كشف الغمه: ٣/٣٠٠-٣٠١.

### ٣٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمد بن الحسن:

قال الكشي و ابن شهر آشوب: أبو علي أحمد بن علي بن كلثوم السرخسي، قال: حدثني إسحق بن محمد بن أبان البصري، قال: حدثني محمد بن حسن بن ميمون، أنه قال: لقيت من علمه عيني شدة، فكتبت إلى أبي محمد(عليه السلام) أسأله أن يدعولي! فلما نفذ الكتاب: قلت في نفسي ليتني كنت سألته أن يصف لي كحلاً أكحلها! فوقع بخطه:

«يدعولي بسلامتها، إذا كانت أحديهما ذاهبه».

و كتب بعده:

«أردت أن أصف لك كحلاً، عليك بصبر مع الأثمد و كافوراً و توتياً، فإنه يجلوما فيها من الغشاء و يببس الرطوبة».(١)

قال: فاستعملت ما أمرني به، فصحت و الحمد لله.

### ٣٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی شاهويه عبد ربه:

قال ابن شهر آشوب: شاهويه بن عبد ربه: كان أخى صالح محبوساً و كتبت إلى سيدي أبي محمد(عليه السلام) أسأله عن أشياء أجنبية عنها و كتب:

«إن أخاك يخرج من الحبس يوم يصلك كتابي هذا».(٢)

ص: ٥٨٩

١- إختيار، صص ٥٣٤؛ مناقب، ٤/٤٦٧-٤٦٨.

٢- مناقب، ٤/٤٧١.

وقد كنت أردت أن تسألني عن أمره فأنسيت، فيينا أتأ أقرأ كتابه إذا أناس جاؤوني يبشرونني بتخليه أخي فتلقيته وقرأت الكتاب.

### ٣٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی هارون بن مسلم:

قال الأربلي: حدّث هارون بن مسلم، قال ولد لإبني أحمد ابن، فكتبت إلى أب محمّد و ذلك بالعكر اليوم الثاني من ولادته و أسأله أن يسميه و يكتيه، وكان محبتي أن أسميه جعفرأ و أكنيه بأبي عبدالله فوافاني رسوله في صبيحه اليوم السابع و معه كتاب: «سمه جعفرأ و اكنه بأبي عبدالله». (١)

### ٣٧- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمّد بن درياب رقاشي:

قال الأربلي: عن محمّد بن درياب الرقاشي، قال: كتبت إلى أبي محمّد أسأله عن المشكاه، و أن يدعو الله لإمرأتي و كانت حاملاً على رأس ولدها أن يرزقني الله ولداً ذكراً و سألته أن يسميه، فرجع الجواب. «المشكاه قلب محمّد عليه و آله السّلام».

وكتب في آخر الكتاب:

«عظم الله أجرك و أخلف عليك». (٢)

ص: ٥٩٠

١- كشف الغمّه: ٣/٢٩٣. (به نقل از الدلائل راوندی)

٢- كشف الغمّه، ٣/٣٠٢. (به نقل از الدلائل راوندی)

فولدت ولدًا مَيَّ تَأَّ وحمَلت بَعْدَه فولدت غلامًا.

### ٣٨- پاسخ امام(عليه السلام) به ابى بكر:

قال الأربلى: عن أبى بكر، قال عرض على صديق أن أدخل معه فى شراء ثمار من نواحى شتى، فكتبت إلى أبى محمد أشاوره، فكتب(عليه السلام):

«لاتدخل فى شىء من ذلك ما أغفلك عن الجراد و الحشف».(١)

فوقع الجراد فأفسده و ما بقى منه تحشف و أعاذنى الله من ذلك بيركته.

### ٣٩- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی حسین به ظریف:

قال الأربلى: قال الحسن بن ظريف: كتبت إلى أبى محمد و قد تركت التمتع منذ ثلاثين سنه و قد نشطت لذلك و كان فى الحى إمرأه و صفت لى بالجمال فمال قلبى إليها و كانت عامراً لا تمنع يد لأمس فكرهتها، ثم قلت: قد قال: تمتع الأيمه الفاجره فإنك تخرجها من حرام إلى حلال فكتبت إلى أبى محمد أشاوره فى المتعه و قلت أيجوز بعد هذه السنين أن أتمتع؟ فكتب:

«إنما تحى سنّه و تميت بدعه فلا بأس، و إياك و جارتك المعروفه بالعهر، و إن حدثتك نفسك أن آبائى قالوا تمتع بالفاجره فإنك تخرجها من حرام إلى حلال فهذه إمرأه معروفه بالهتك و هى جاره

ص: ٥٩١

١- كشف الغمّه، ٣/٣٠٣. (به نقل از الدلائل راوندی)

و أخاف عليك إستفاضه الخير فيها».(۱)

فتركتها ولم أتمتع بها شاذان بن سعد رجل من إخواننا و جيراننا فإشتهر بها حتى علا أمره إلى السلطان و عزم بسببها مالاً نفيساً و أعاذني الله من ذلك ببركه سيدي.

#### ۴۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حمزه سروری:

قال الأربلي: محمد بن حمزه السروري.(۲) قال: كتبت على يد أبي هاشم داوود بن القاسم الجعفري و كان لي مؤاخياً إلى أبي محمد أسأله أن يدعوا لي بالغنى و كنت قد أملت فأوصلها و خرج الجواب على يده:

«أ بشر فقد أجلك تبارك و تعالی بالغنى، مات ابن عم و خلف مئة ألف درهم و هي وارده عليك، فأشكر الله و عليك بالإقتصاد و إياك و الإسراف، فإنه من فعل الشيطان\*».(۳)

#### ۴۱- پاسخ امام(علیه السلام) به یکی از شیعیان:

قال الأربلي: أبي سهل البلخي، قال: كتب رجل إلى أبي محمد يسأله الدعاء

ص: ۵۹۲

---

۱- كشف الغمّه، ۳/۳۰۳-۳۰۴. (به نقل از الدلائل راوندی)

۲- الفصول: الدورى. \* روزی که نامه بدستم رسید، قاصدی نیز خبر مرگ پسر عمویم را آورد و همانگونه که امام فرموده بود، ثروتمند شدم و حق الله را از مال خود ادا کردم و به برادران دینی خود احسان نمودم و باقی را نگه داشتم و در کارهای خیر صرف می کردم، حال آنکه قبل از آن مردی مسرف بودم، همانگونه که امام(علیه السلام) فرموده بود.

۳- كشف الغمّه: ۳/۳۰۴-۳۰۵. (به نقل از الدلائل الراوندی) الفصول المهمّه، صص ۲۸۵-۲۸۶.



لوالديه و كانت الأمّ غاليه و الأب مؤمناً، فوقّع:

«رحم الله والدك».(١)

و كتب آخر يسأل الدعاء لوالديه و كانت الأمّ مؤمنه و الأب ثنويّاً فوقّع:

«رحم الله والدتك».(٢)

#### ٤٢- نامه ی امام (علیه السلام) به محمودی:

قال ابن طاووس: ذكر الصّيمري، عن المحمودي، قال رأيت خطّ أبي محمّد (عليه السلام) لما خرج من حبس المعتمد:

{ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ } (٣). (٤)

#### ٤٣- پاسخ امام (علیه السلام) به یکی از شیعیان درباره ی مفهوم «حدیثنا صعب مستصعب...»

(٥)

قال الصّيدوق: أبي - رحمه الله - قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد الله، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن بعض أهل المدائن، قال: كتبت إلى

ص: ٥٩٣

١- كشف الغمّه، ٣/٣٠٦. (به نقل از الدلائل الراوندی)

٢- كشف الغمّه، ٣/٣٠٦. (به نقل از الدلائل الراوندی)

٣- التوبه: ٣٢/.

٤- مهج الدعوات، ٢٧٦.

٥- کلینی این حدیث را به سلسله سند دیگری از امام دهم (علیه السلام)، روایت کرده است. [نک، أصول الکافی، ١/٤٦٥].

أبي محمد (عليه السلام): روى لنا عن آبائكم عليهم السلام: إن حديثكم صعب مستصعب لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن إمتحن الله قلبه للإيمان، قال: فجاءه الجواب:

«إنما معناه إن الملك لا يحتمله في جوفه حتى يخرجه إلى ملك مثله، ولا يحتمله نبي حتى يخرجه إلى نبي مثله ولا يحتمله مؤمن حتى يخرجه إلى مؤمن مثله، إنما معناه أن لا يحتمله في قلبه من حلاوه ما هو في صدره حتى يخرجه إلى غيره». (١)

#### ٤٤- نامه ي امام (عليه السلام) به مردم قم و آبه:

قال ابن شهر آشوب: كتب - أبي محمد (صلى الله عليه و آله) إلى أهل قم و آبه:

«إن الله تعالى بجوده و رأفته قد من على عباده بنبيه محمد (صلى الله عليه و آله) بشيراً و نذيراً، و وفقكم لقبول دينه و أكرمكم بهدايته، و غرس في قلوب أسلافكم الماضين رحمه الله عليهم و أصلابكم الباقين و تولى كفايتهم و عمرهم طويلاً في طاعته حب العترة الهاديه فمضى من مضى على و تيره الصواب و منهاج الصّيدق و سبيل الرّشاد فوردوا موارد الفائزين و إجتنا ثمرات ما قدّموا و وجدوا غب ما أسلفوا». (٢)

ص: ٥٩٤

١- معانى الأخبار، ١٨٨.

٢- مناقب، ٤/٤٥٨.

#### ۴۵- نامه ی امام (علیه السلام) به اَبی الحسنعلی بن حسین بن بابویه قمی درباره ی فرزندش امام زمان (علیه السلام):

قال ابن شهر آشوب: كتب - اَبی محمد (علیه السلام) إلى اَبی الحسنعلی بن حسین بابویه القمّی:

«اعتصمت بحبل الله بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و العاقبه للمتقين و الجنه للموحدين و النار للملحدین و لا عدوان إلاّ على الظالمین، و لا إله إلاّ الله أحسن الخالقین، و الصّیلاه على خیر خلقه محمّداً و عترته و الطّاهرین، منها، عليك بالصّبر و إنتظار الفرج قال النبی (صلی الله علیه و آله): «أفضل أعمال أمتی إنتظار الفرج»، و لا يزال شیعتنا فی حزن حتّی يظهر ولدی ألدی بشر به التّبی يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، فإصبر یا شیخی یا أبا الحسن علی و أمر جمیع شیعتی بالصّبر فإنّ الأرض لله یورثها من یشاء من عباده، و العاقبه للمتقین و السّیلام عليك و علی جمیع شیعتنا و رحمه الله و برکاته و صلّی الله علی محمد و آله».(۱)

#### ۴۶- نامه ی امام اَبی محمد (علیه السلام) به اسحق بن اسمعیل نیشابوری\*:

قال الکشی و ابن شعبه: حکى بعض الثّقات بنیسا بور أنّه خرج لإسحق بن

ص: ۵۹۵

---

۱- مناقب، ۴/۴۵۹. \* - صدوق باسلسله سند دیگری به بخشی از این نامه اشاره کرد است حدّثنا علی بن أحمد - رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن یعقوب عن إسحق بن إسماعیل النّیسا بوری،... [نک. علل الشّرایع، صص ۲۴۹ - ۲۵۰].

«يا إسحق بن اسماعيل سترنا الله وإيّاك بستره، وتولاك في جميع أمورك بصنعه، قد فهمت كتابك يرحمك الله! ونحن بحمد الله ونعمته أهل بيت نرقّ على موالينا، (١) و نسرّ بتتابع إحسان الله إليهم وفضله لديهم، و نعتدّ بكلّ نعمه ينعمها الله عزّ وجلّ عليهم، فأتم الله (٢) عليكم بالحقّ! ومن كان مثلك ممّن قد رحمه الله (٣) و نصره نصرك و نزع عن الباطل و لم يعمّ في طغيانه نعمه، فإنّ تمام النعمة دخولك! الجنّة، و ليس من نعمه و إنّ جلّ أمرها و عظم خطرها الا و الحمد لله تقدّست أسماؤه عليها مؤدّى شكرها، و أنا أقول الحمد لله (٤) مثل ما حمد الله به حامد! إلى أبد الأبد، بما منّ به عليك من نعمه (٥) و نجاك من الهلكة و سهّل سبيلك على العقبة، و أيم الله أنّها لعقبه كؤود شديد أمرها صعب مسلكها عظيم بلاؤها (٦) طويل عذابها! قديم في الزّبر الأولى ذكرها، و لقد كانت منكم أمور في أيّام الماضي (عليه السلام) إلى أن مضى لسبيله، صلّى الله على روحه، و في أيّامى هذه كنتم فيها غير محمودى الرّأى ولا مسددى التّوفيق، و أعلم يقينا يا إسحق إنّ من خرج

١- تحف: أوليائيا.

٢- همان: عليك يا إسحاق.

٣- همان: بصره بصيرتك - نعمته - وقدّر تمام نعمته دخول...

٤- همان: أفضل ما حمده حامده.

٥- ([٥]) همان: رحمته.

٦- همان: ندارد.

من هذه الحياه الدنیا أعمى فهو فى الآخره أعمى و أضلّ سبيلاً، (١) إنّها يا ابن إسماعيل ليس تعمى الأبصار لكن تعمى القلوب التى فى الصدور، و ذلك قول الله عزّ وجلّ فى محكم كتابه للظالم: {رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى} (٢) و آيه آيه يا إسحق أعظم من حجّه الله عزّ وجلّ على خلقه و إيمنه فى بلاده و شاهده (٣) بعد من سلف من آباءه الأولين من النّبیین و آباءه الآخرین من الوصیین عليهم أجمعين رحمه الله و بركاته، فأين يتاه بكم! و أين تذهبون كالأنعام على وجوهكم! عن الحقّ تصدّفون، و بالباطل تؤمنون، و بنعمه الله تكفرون، أو تكذبون، (٤) ممّن يؤمن ببعض الكتاب و يكفر ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم و من غيركم إلاّ -خزى فى الحياه الدنیا الفانيه و طول عذاب فى الآخره الباقيه، و ذلك و الله الخزى العظيم، إن الله (٥) بفضلّه و منه! لما فرض عليكم الفريض لم يفرض عليكم لحاجه منه إليكم، بل رحمه منه لا إله الا هو عليكم، ليميّز الخبيث من الطيّب، و لتبلى ما فى صدوركم، و ليمحصّ ما فى قلوبكم، و لتسابقون (٦) إلى رحمته، و تتفاضل منازلكم فى جنّته، فرض عليكم الحجّ و العمره و أقام الصلاه

ص: ٥٩٧

١- همان: يا إسحق.

٢- طه/١٢٦ كه الله عزّ وجلّ در آيه نيست.

٣- تحف: شهيده.

٤- همان: تكونون.

٥- همان: بمنه ورحمته.

٦- همان: لتسابقوا.

و إيتاء الزّكاه و الصّوم و الولايه، و كفاهم (١) لكم باباً، لتفتحوا (٢) أبواب الفرياض، و مفتاحاً إلى سبيله، و لو لا محمّد (صلى الله عليه و آله) و الأوصياء من بعده: لكنتم حيارى كالبهايم لا تعرفون فرضاً من الفرياض، و هل تدخل قريه (٣) إلا من بابها! فلمّا منّ عليكم بإقامه الأولياء بعد نبيّه (صلى الله عليه و آله) قال الله عزّ و جلّ لنبيّه: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا} (٤) و فرض عليكم لأوليائه حقوقاً أمركم بأدائها إليهم، ليحلّ لكم ماوراء ظهوركم من أزواجكم و أموالكم و ماكلكم و مشاربكم و معرفتكم بذلك النّماء و البركه و الثّروه، و ليعلم من يطيعه منكم بالغيب قال الله عزّ و جلّ: {قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} (٥) و إعلموا أن من يبخل فإنّما يبخل على نفسه و إنّ الله هو الغنى و أنتم الفقراء إليه، لا إله إلا هو، و لقد طالت المخاطبه فيما (٦) بيننا و بينكم! فيما هولكم و عليكم، و لو لا ما يجب (٧) من تمام النّعمه من الله عزّ و جلّ عليكم: لما أريتكم لى خطأ و لا سمعتم منى حرفاً من بعد الماضى (عليه السلام)، أنتم فى غفله عمّا إليه معادكم، و (٨) من

ص: ٥٩٨

- ١- همان: جعل لكم.
- ٢- همان: تستفتحون.
- ٣- همان مدینه.
- ٤- المائده / ٥.
- ٥- الشورى / ٢٣.
- ٦- تحف: هولكم و عليكم.
- ٧- همان: يحب الله.
- ٨- همان: ندارد.

بعد النابى رسولى و ما ناله منكم حين أكرمه الهل بمصيره إليكم،! ومن بعد إقامتى لكم إبراهيم بن عبده وفقه الله لمرضاته و أعانه على طاعته، و كتابى الذى حملة محمد بن موسى النيسابورى و الله المستعان على كل حال، و إنى أراكم تفرطون فى جنب الله فتكونون من الخاسرين، فبعداً و سحقا لمن رغب عن طاعه الله و لم يقبل مواعظ أوليائه! وقد أمركم الله جلّ و علا بطاعته، ولا- إله إلا- هو، و طاعه رسول(صلى الله عليه و آله) و بطاعه أولى الأمر عليهم السلام ، فرحم الله ضعفكم و قلّه صبركم (١) عَمَّا أَمَامَكُمْ!! فما أغرّ الإنسان برّبّه الكريم،(٢) و إستجاب الله دعائى فيكم و إصلاح أموركم على يدى! فقد قال الله جلّ جلاله: {يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ} (٣) و قال جلّ جلاله: {جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا}،(٤) و قال الله جلّ جلاله: {كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ}،(٥) فما أحبّ أن يدعو الله جلّ جلاله بى و لا بمن هو فى أيامى إلا حسب رقتى عليكم، و ما إنطوى لكم عليه منحبّ بلوغ الأمل

ص: ٥٩٩

- ١- همان: على أمركم.
- ٢- همان: «ولا- فهت الصمّ الصلاب بعض ما هو فى هذا الكتاب لتصدّعت قلقاً و خوفاً من خشية الله و رجوعاً إلى طاعه الله، إعملو ما شئتم فسرى الله عملكم و رسوله و المؤمنون ثم تردّون إلى عالم الغيب و الشّهاده فيبتئكم بما كنتم تعملون. و الحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على محمّد و آله أجمعين. و اين آخر نامه در تحف است.
- ٣- الإسراء / ٧١.
- ٤- البقره / ١٤٣.
- ٥- آل عمران / ١٦.

فى الدارين جميعاً، والكينونه معنا فى الدنيا، والآخرة فقد يا إسحق يرحمك الله ويرحم من هو وراءك! بينت لكم بياناً وفسرت لكم تفسيراً، وفعلت بكم فعل من لم يفهم هذا الأمر قطّ و لم يدخل فيه طرفه عين، و لو فهمت الصمّ الصلاب بعض ما فى هذا الكتاب لتصدّعت قلقاً خوفاً من خشية الله و رجوعاً إلى طاعه الله عزّ وجلّ، فأعملوا من بعد ما شئتم! ﴿وَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (١٢) و العاقبه للمتقين، و الحمد لله كثيراً ربّ العالمين، و أنت رسولى يا إسحق إلى إبراهيم بن عبده وفقه الله، إن يعمل بما ورد عليه فى كتابى مع محمد بن موسى النيسابورى إن شاء الله، ورسولى إلى نفسك، و إلى كلّ من خلفك ببلدك، أن يعملوا بما ورد عليكم فى كتابى مع محمد بن موسى إن شاء الله، و يقرأ إبراهيم بن عبده كتابى هذا و من خلفه ببلده، حتّى لا يسألونى، و بطاعه الله يعتصمون، و الشيطان بالله عن أنفسهم يجتنون و لا يطيعون، و على إبراهيم بن عبده سلام الله و رحمته، و عليك يا اسحق و على جمعى موالى السّلام كثيراً، سدّدكم الله جميعاً بتوفيقه، و كلّ من قرأ كتابنا هذا من موالىّ من أهل بلدك، و من هو بناحيتمكم، و نزع عمّا هو عليه من الإنحراف عن الحقّ: فليؤدّ حقوقنا إلى إبراهيم بن عبده، و ليحمل ذلك إبراهيم بن عبده إلى الرّازى رضى الله عنه، أو إلى من يسمّى له الرّازى، فإنّ ذلك عن أمرى و رأى إن شاء الله و يا إسحق اقرأ كتابنا على البلالى رضى الله عنه! فإنّه الثّقه المأمون العارف بما

ص: ٦٠٠



يجب عليه، و إقرأ على المحمودى عافاه الله! فما أحمدا له لطاعته، فإذا وردت بغداد فاقراه على الدهقان وكلينا وثقتنا و الذى يقبض من موالينا، و كل من امكنك من موالينا فاقراهم هذا الكتاب! و ينسخه من أراد منهم نسخه إنشاء الله تعالى، و لا يكتف امر هذا عمّن يشاهده من موالينا، إلا من شيطان مخالف لكم، فال تنشرون الدر بين أظلاف الخنازير، و لا كرامه لهم، و قد وقّعنا فى كتابك بالوصول والدعاء لك و لمن شئت، و قد أجنا شيعتنا عن مسألته و الحمد لله فما بعد الحق إلا الضلال، فال تخرجن من البلده حتى تلقى العمري رضى الله عنه برضاى عنه، و تسلّم عليه و تعرفه و يعرفك فإنه الطاهر الأمين العفيف القريب منا و إلينا، فكل ما يحمل إلينا من شىء من التواحي فإنه يصير آخر أمره، ليوصل ذلك إلينا، و الحمد لله كثيرا، سترنا الله و إياكم يا إسحق بستره! و تولاك فى جميع أمورك بصنعه، و السلام عليك و على جميع موالى و رحمه الله و بركاته، و صلى الله على سيدنا محمد النبى وآله وسلّم كثيرا». (١)

#### ٤٧- نامه ی امام (عليه السلام) به شخصی که نشانه امامت خواسته بود:

قال ابن شعبه: كتب (عليه السلام) إلى رجل سأله دليلاً:

«من سأله آية أو برهاناً فأعطى ما سأله، ثم رجع عمّن طلب من الآيه عذب ضعف العذاب، و من صبر أعطى التأيد من الله. و الناس مجبولون على حيله إيثار الكتب المشتهرة نسأل الله السداد فإنما هو

ص: ٦٠١

التسليم أو العطب و لله عاقبه الأمور». (١)

#### ٤٨- نامه ي امام (عليه السلام) به ابراهيم بن عبده نيشابورى:

قال الكششى: قال أبو عمرو: حكى بعض الثقات، أنّ أبا محمّد صلوات الله كتب إلى إبراهيم بن عبده:

«و كتابى الذى و رد على إبراهيم بن عبده بتوكيلى إيّاه لقبض حقوقى من هوالى هناك: نعم هو كتابى بخطى، أقمته أعنى إبراهيم بن عبده لهم بلدهم حقاً غير باطل، فيلتقوا الله حقّ تقاته و ليخرجوا من حقوقى و ليدفعوها إليه، فق جوّزت له ما يعمل له به فيها، وفقّه الله و منّ عليه بالسّلامه من التّقصير برحتمه». (٢)

#### ٤٩- نامه ي امام (عليه السلام) به عبدالله بن حمدويه البيهقى:

قال الكششى: من كتاب له (عليه السلام) إلى عبدالله بن حمدويه البيهقى:

«و بعد، فقد نصبت لكم إبراهيم بن عبده ليدفع التّواحي و أهل ناحيتك حقوقى الواجبه عليكم إليه، وجعلته ثقتى و أمني عند موالى هناك، فيلتقوا الله و ليراقبوا و ليؤدّوا الحقوق، فليس لهم عذر فى ترك ذلك و لا تأخيره، و لا أشقاكم الله بعصيان أوليائه، و رحمهم الله و إياك

ص: ٦٠٢

١- إختيار معرفه الرّجال، ٥٧٥-٥٨٠؛ تحف العقول، ٥١٣-٥١٦.

٢- إختيار، ٥٨٠.

معهم برحمتی لهم، إن الله واسع كريم». (۱۱)\*

### ۵۰- پاسخ امام (علیه السلام) به احمد بن محمد بن عیسی، درباره یعلی بن حسکه:

قال الكشي: محمد بن مسعود، قال: حدثني محمد بن نصير، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، كتب إليه في قوم يتكلمون و يقرؤون أحاديث ينسبونها إليك و إلى آبائك فيها ما تشمأز فيها القلوب، و لا يجوز لنا ردّها إذا كانوا يروون عن آبائك عليهم السلام، لما فيها و ينسبون الأرض إلى قوم يذكرون أنهم من مواليك، و هو رجل يقال لهعلي بن حسكه و آخر يقال له القاسم اليقطيني، من أقاويلهم: أنهم يقولون إن قول الله تعالى: {إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ} (۲) معناها رجل، لاسجود و لا ركوع و كذلك الزكاه معناها ذلك الرجل لاعدد درهم و لا إخراج مال، و أشياء من الفريضة و لا قبولها السيئ و المعاصي تأولوها و صيروها على هذا الحد الذي ذكرت فإن رأيت أن تبين لنا و أن تمنّ على مواليك بما فيه السلامه لمواليك و نجاتهم من هذه الأقاويل التي تخرجهم إلى الهلاك؟ فكتب (عليه السلام):

ص: ۶۰۳

- 
- ۱- إختيار، ۵۸۰- ۵۸۱. \* - كشي این حدیث را در [إختيار، ۵۰۹-۵۱۰] از امام هفتم (علیه السلام) نیز روایت کرده است و در اینجا در ذیل نامه ی امام یازدهم (علیه السلام) آورده است. ظاهراً امام یازدهم (علیه السلام) صحیح است چونکه امام، این نامه را در اطاعت از وکیلش، ابراهیم بن عبده ی نیشاپوری نوشته است. [ر.ك إختيار، ۵۸۰ ح ۱۰۸۹].
  - ۲- العنكبوت / ۴۵. \* \* كشي این روایت را با سلسله سند دیگری تکرار کرده است: وجدت بخط جبريل بن أحمد الفارايابي، حدثني موسى بن جعفر بن وهب، عن إبراهيم بن شيبه... ادامه ی روایت [نك إختيار، صص ۵۱۷-۵۱۸].

«ليس هذا ديننا فإعتزله»\*(١).

### ٥١- نامه ی امام(علیه السلام) به دهقان درباره ی فضل بن شاذان:

قال الكشّی: قال أحمد بن یعقوب أبو علی البیهقی، رحمه الله: خرج التّوقيع من ید المعروف بالدّهقان ببغداد فی کتاب عبد الله بن حمدویه البیهقی و قد قرأته بخطّ مولانا(علیه السلام):

«الفضل بن شاذان ما له و لموالی یؤذیهم و یکدّبهم! و إنی لأخلف بحقّ آبائی لئن لم ينتهه الفضل بن شاذان عن هذا لأرمینہ بمرمه لا یندمل جرحه منها فی الدّنيا ولا فی الآخرة»\*(٢).

و كان هذا التّوقيع بعد موت الفضل بن شاذان بشهرین فی سنه ستین و مأتین\*.

### ٥٢- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابو طاهر [محمّد بن علی] بن بلال:

قال الطّوسی: روی أحمد بن علی الرّازی، عن علی بن مخلم الأیادی، قال: حدّثنی أبو جعفر العمری رضی الله عنه، قال: حجّ أبو طاهر بن بلال، فنظر إلی علی بن جعفر و هو ینفق التّفقات العظیمه، فلما إنصرف کتب بذلک إلی أبی محمّد(علیه السلام) فوقع فی رقعته:

ص: ٦٠٤

---

١- اختیار، صص ٥١٦-٥١٧.

٢- اختیار، ص ٥٤٣. \* - کشّی به نقل از ابوعلی بیهقی، تاریخ نگارش این نامه را سال ٢٦٠هـ - ق نوشته است.

«قد كنا أمرنا له بمائه ألف دينار، ثم أمرنا له بمثلها فأبى قبوله إبقاءً علينا، ما للناس و الدّخول في أمرنا فيما لم ندخلهم فيه». (١)

### ٥٣- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابوعلی محمد بن همام بغدادی:

قال ابن داوود الحلبي: قال أبو عليّ: كتب أبي إلى أبي محمّد الحسن العسكري (عليه السلام) يعرفه أنّه ما صحّ له حمل بولد، و يُعرفه أنّ له حملاً و يسأله الدّعاء بصحّته و سلامته، و أن يجعله ذكراً نجياً من مواليهم فوق (عليه السلام) على رأسها بخطّ يده:

«قد وقع ذلك». (٢)

### ٥٤- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمد بن حسن صفار درباره ی مقدار آب لازم برای غسل میت:

قال الكلينيّ و غيره: كتب محمّد بن الحسين (٣) إلى أبي محمّد (عليه السلام) في الماء الذي يغسل به الميت كم حدّه، فوق (عليه السلام):

«حدّ غسل الميت يغسل حتى يطهر إن شاء الله». (٤)

ص: ٦٠٥

١- الغيبة، ص ٣٥٠.

٢- رجال ابن داوود، صص ١٨٥-١٨٦.

٣- الفقيه و تهذيب: محمّد بن حسن الصفار.

٤- فروع الكافي ٣/١٥٠-١٥١؛ الفقيه ١/٨٦؛ تهذيب، ١/٤٣١؛ الإستبصار ١/١٩٥.

## ٥٥- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن درباره ی محل تجمّع آب وضو:

قال الكليني وغيره: محمد بن يحيى، قال، كتب محمد بن الحسين (١) إلى أبي محمد(عليه السلام) هل يجوز أن يغسل الميت و ماؤه الذي يصيب عليه يدخل إلى بئر كيف أو الرجل يتوضأ وضوء الصّلاه أن يصيب ماء وضوئه في كيف؟ فوقع(عليه السلام):

«يكون ذلك في بلا ليع». (٢)

## ٥٦- پاسخ امام(علیه السلام) به عبدالله بن جعفر درباره ی سنّت ختنه:

قال الكليني وغيره: محمد بن يحيى و محمد بن عبدالله عن عبدالله بن جعفر أنه كتب إلى أبي محمد(عليه السلام) أنه روى عن الصادقين عليهم السلام أن أختنوا أولادكم يوم السابع يطهروا و إن الارض تضيح إلى الله من بول الأغلف، وليس جعلت فداك لحجامي بلدنا حذق بذلك و لا يختنونه يوم السابع، و عندنا حجام اليهود، فهل يجوز لليهود، أن يختنوا أولاد المسلمين أم لا إن شاء الله، فوقع(عليه السلام):

«السنّة يوم السابع فلا تخالفوا السنن إن شاء الله» (٣)

## ٥٧- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن عبد الجبار درباره ی لباس نماز گزار:

قال الكليني و الطوسي عنه: أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار،

ص: ٦٠٦

١- تهذيب: محمد حسن الصفار.

٢- فروع الكافي، ٣/١٥٠-١٥١؛ تهذيب، ١/٤٣١.

٣- فروع الكافي، ٦/٣٥؛ الفقيه، ٣/٣١٥؛ مكارم الاخلاق، ص ٢٦١.

قال: كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام)، أسأله هل يصلى فى قنصوه حرير محض أو قنصوه يياج، فكتب (عليه السلام):

«لا تحلّ الصّلاه فى حرير محض». (١)

### ٥٨- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن عبد الجبار درباره ی لباس نماز گزار:

قال الطّوسى: محمد بن أحمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الجبار قال: كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام) أسأله هل يصلى فى قنصوه عليها و بما لا يؤكل لحمه أو تكه حرير أو تكه من و بر الأرانب؟ فكتب:

«لا تحلّ الصّلاه فى الحرير المحض، و إن كان الوبر ذكياً حلت الصّلاه فيه ان شاء الله تعالى». (٢)

### ٥٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی ابراهيم بن مهزيار درباره ی لباس نماز گزار:

قال الصّدوق و الطّوسى: كتب (٣) ابراهيم بن مهزيار إلى أبي محمد الحسن (عليه السلام) يسأله عن الصّلاه فى القرمز (٤) أصحابنا يتوقفون عن الصّلاه فيه، فكتب (عليه السلام):

«لا بأس مطلقاً (٥) و الحمد لله». (٦)

ص: ٦٠٧

١- فروع الكافي، ٣/٣٩٩؛ تهذيب، ٢/٢٠٧ (به نقل از كافي؛ الإستبصار، ١/٣٨٥ (به نقل از كافي).

٢- تهذيب: ٢/٢٠٧؛ الإستبصار، ١/٣٨٣.

٣- تهذيب: سعد، عن عليّ بن مهزيار، عن الحسن بن عليّ بن مهزيار... ادامه ی حديث.

٤- قرمز: نوعى لباس ابريشمى است.

٥- تهذيب: مطلق.

٦-

## ۶۰- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن مهزیار درباره ی نماز با لباس حریر:

قال الصّیدوق: کتب إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ إِلَيْهِ - أَبِي مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي الرَّجُلِ يَجْعَلُ فِي جَبَّتِهِ يَدُلُّ الْقَطْنَ قِزَاءً قَزَاءً، هَلْ يَصَلِي فِيهِ؟ فَكُتِبَ:

«نعم لا بأس به، یعنی به قَزَاءً الْمَعز لَا قَزَّ الْأَبْرِيشَم». (۱)

## ۶۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ریان بن صلت درباره ی متعلقات خمس:

قال الطّوسی: روى الزّیّان بن الصّیلمت، قال: کتبت إلى أبي مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) ما أَلذی یجب علی یا مولای فی عِلّه رَحی فی أرضِ قَطِيعِهِ لِي، وَفِي ثَمَنِ سَمَكٍ وَبَرْدِي وَقَصَبِ أْبِيعِهِ مِنْ أَجْمِهِ هَذِهِ الْقَطِيعَهُ؟ فَكُتِبَ:

«یجب علیک فیهِ الخَمسُ إِنْ شاء اللهُ تَعَالَى». (۲)

## ۶۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمّد درباره ی روزه ی قضای میت که بر عهده ی ولی است:

قال الكلینی وغيره: مُحَمَّدٌ بْنُ یَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ (۳) قال: کتبت إلى الأَخیرِ (عَلَيْهِ السَّلَام) رَجُلٌ مَاتَ وَوَلِيُّهُ ضَاءٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ وَلَهُ وَلِيَانٌ هَلْ یَجُوزُ لَهُمَا أَنْ

ص: ۶۰۸

---

۱- الفقیه، ۱/۱۷۱.

۲- تهذیب، ۴/۱۳۹.

۳- الفقیه: کتب مُحَمَّدٌ بْنُ حَسَنٍ صَفَّارٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام... ادامه ی حدیث- در آخر گوید: این توقیع همراه با سایر توقیعات که به خط آن حضرت به مُحَمَّدٌ بْنُ حَسَنٍ صَفَّارٍ نوشته نزد من موجود است. [ر.ک الفقیه، ۲/۱۲۲].



يقضيا عنه جميعاً خمسة أيام أحد الوليين وخمسة أيام الآخر، فوقع (عليه السلام):

«يقضى عنه أكبر وليه عشرة أيام ولاءً ان شاء الله». (١)

### ٦٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی حمزه بن محمد درباره ی علت روزه گرفتن:

قال الكليني وغيره: (٢) «علي بن محمد! و محمد بن أبي عبدالله، عن حمزه بن محمد قال: كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام): لم فرض الله الصوم فورد الجواب:

«ليجد الغنى مضمض الجوع فيجئ على الفقير». (٣)

### ٦٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن احمد بن مطهر درباره ی نمازهای مستحبی ماه رمضان:

قال الكليني والطوسي عنه: «علي بن محمد، عن محمد بن أحمد بن مطهر أنه كتب إلى أبي محمد (عليه السلام) يخيره بما جاءت به الرواية أن النبي (صلى الله عليه وآله) كان يصلي في شهر رمضان وغيره من الليل ثلاث ركعة منها الوتر و ركعتا الفجر فكتب (عليه السلام):

«فرض الله فاه صلى (٤) من شهر رمضان في عشرين ليلة كل ليلة عشرين ركعة ثمانى بعد المغرب واثنى عشره بعد العشاء الآخرة و إغتسل ليلة تسع عشره و ليلة إحدى و عشرين

ص: ٦٠٩

١- فروع الكافي ٤/١٢٤؛ الفقيه، ٢/١٢٢؛ تهذيب، ٤/٢٧٤؛ الإستبصار، ٢/١٠٨ - ١٠٩.

٢- أمالي: صدوق گوید: حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل... ادامه ی حدیث.

٣- فروع الكافي، ٣/١٨١ (الأمالي، ٢٦؛ كشف الغمّة، ٣/٢٧٣).

٤- تهذيب: صلّ.

و ليله ثلاث و عشرين و صلى ((١)) فيهما ثلاثين ركعه اثنتى عشره بعد المغرب و ثمانى عشره بعد عشاء الآخره و صلى ((٢)) فيهما مائه ركعه بقرء فى كل ركعه فاتحه الكتاب و قل هو الله أحد عشر مرّات و صلى ((٣)) إلى آخر الشهر كلّى ليله ثلاثين ركعه كما فسّرت لك». ((٤))

### ٦٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی ابن مطهر درباره ی نماز پیامبر | در ماه رمضان:

قال الطّوسى: على بن سليمان، قال: حدّثنا على بن أبى خليس قال: حدّثنى أحمد بن محمّد بن مطهر قال: كتبت إلى أبى محمّد(عليه السلام) إنّ رجلاً روى عن آبائك عليهم السلام: أنّ رسول الله(صلى الله عليه و آله) ما كان يزيد من الصّلاه فى شهر رمضان على ما كان يصلّيه فى سائر الأيام فوقع(عليه السلام):

«كذب فضّ الله فاه صلّ فى كلّ ليله من شهر رمضان عشرين ركعه إلى عشرين من الشّهر، و صلّ ليله إحدى و عشرين مائه ركعه، و صلّ ليله ثلاث و عشرين مائه ركعه، و صلّ فى كل ليله من العشر الأواخر ثلاثين ركعه». ((٥))

ص: ٦١٠

١- همان: صلّ.

٢- همان: صلّ.

٣- همان: صلّ.

٤- فروع الكافى، ٤/١٥٥؛ تهذيب، ٣/٦٨ (به نقل از كافي)

٥- تهذيب، ٣/٦٨.

## ٦٦- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی ابراهیم بن مهزیار درباره ی نیابت در حج:

قال الكليني و الصدوق: محمد بن يحيى، عمّن حدّثه، عن إبراهيم بن مهزيار، قال: كتبت إلى أبي محمد(عليه السلام): أنّ مولاك على بن مهزيار أوصى أن يحجّ عنه من ضيعه صير ربعها لك في كلّ سنه حجه إلى عشرين ديناراً و أنه قد إنقطع الطّريق البصره فتضاعف المؤمنه على النّاس فليس يكتفون بعشرين ديناراً وكذلك أوصى عدّه من مواليك في حجّهم؟ فكتب:

«يجعل ثلاث حجج حجّتين إن شاء الله». (١)

## ٦٧- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه يعلى بن محمد حصيني درباره ی نیابت در حج:

قال الكليني: و كتب إليه- أبي محمد(عليه السلام) -على بن محمد الحصيني: أنّ ابن عمّي أوصى أن يحجّ عنه بخمسه عشر ديناراً في كلّ سنه فليس يكفي فما تأمر في ذلك؟ فكتب:

«يجعل حجّتين في حجه ان الله عالم بذلك». (٢)

## ٦٨- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی احمد بن محمد بن مطهر درباره ی نیابت حج:

قال الصدوق: روى سعيد بن عبدالله عن موسى بن الحسن عن أبي عليّ أحمد بن محمد بن مطهر قال: كتبت إلى أبي محمد(عليه السلام) إني دفعت

ص: ٦١١

١- فروع الكافي، ٤/٣١٠؛ الفقيه، ٢/٣٣٨.

٢- فروع الكافي، ٤/٣١٠؛ الفقيه، ٢/٣٣٨.

إلى سته أنفس مائه دينار و خمسين ديناراً ليحجوا بها فرجعوا و لم يشخص بعضهم و أتاني بعض فذكر أنه قد أنفق بعض الدنانير و بقيت بقيه و إنه يردّ على ما بقي و إنى قدرمت مطالبه من لم يأتني بما دفعت إليه فكتب (عليه السلام):

«لا تعرض لمن لم يأتك ولا تأخذ ممن أتاك شيئاً مما يأتيك به والأجر قد وقع على الله عزّ وجلّ». (١)

### ٦٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی عبدالله بن جعفر درباره ی ازدواج با دختر زنی که فرزند کسی را شیر داده است:

قال الكليني والصدوق: محمد بن يحيى، عن عبدالله بن جعفر، قال: كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام): إمرأه أرضعت ولد الرجل هل يحل لذلك الرجل أن يتزوج ابنه هذه المرضعه أم لا؟ فوقع (عليه السلام):

«لا، لا تحلّ له». (٢)

### ٧٠- پاسخ امام (عليه السلام) به محمد بن حسين صفار درباره ی خارج شدن زن در حال عدّه از منزل:

قال الصدوق: كتب محمد بن الحسن الصفار رضی الله عنه، إلى أبي محمد الحسن بن عليّ عليهم السلام في إمرأه طلقها زوجها ولم يجر عليها النّفقه للعدّه و هي محتاجه هل يجوز أن تخرج و تبيت عن منزلها للعمل و الحاجه، فوقع (عليه السلام):

ص: ٦١٢

١- ٢/الفقيه، ٢/٣٣٨-٣٣٩.

٢- فروع الكافي، ٥/٤٤٧؛ الفقيه، ٣/٣٠٦.

«لا بأس بذلك إذا علم الله الصَّحَّه منها». (١)

**٧١- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن درباره ی وصیت شخصی که همه فرزندان اعم از کوچک و بزرگ را وصی خود قرار داده است:**

قال الكليني و الطوسي: كتب محمد بن الحسن إلى أبي محمد(عليه السلام) رجل أوصى إلى ولده وفيهم كبار قد أدركوا وفيهم صغار أيجوز للكبار أن ينفذوا وصيته و يقضوا دينه لمن صحَّ على الميت بشهود عدول قبل أن يدرك الأوصياء الصغار؟ فوقع(عليه السلام):

«نعم على الأكابر من الولدان أن يقضوا دين أبيهم ولا يحسوه بذلك». (٢)

**٧٢- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن صفار درباره ی وصیت:**

قال الكليني وغيره: محمد بن يحيى، قال: كتبت محمد بن الحسن إلى أبي محمد(عليه السلام) رجل مات و أوصى إلى رجلين أيجوز لأحدهما أن ينفرد بنصف التركة و الآخر بالنصف؟ فوقع(عليه السلام):

«لا ينبغي لهما أن يخالفا الميت و أن يعملا على حسب ما أمرهما إن شاء الله». (٣)

ص: ٦١٣

١- الفقيه، ٣/٣٢٢ و ٣٢٨.

٢- فروع الكافي، ٧/٤٦؛ تهذيب، ٩/١٨٥.

٣- فروع الكافي، ٧/٤٦-٤٧. الفقيه، ٤/١٥١؛ تهذيب، ٩/١٨٥؛ الإستبصار، ٤/١١٨.

### ٧٣- پاسخ امام (علیه السلام) به محمد بن حسن صفار درباره ی چگونگی تقسیم ارث:

قال الكليني و الطوسي: محمد بن يحيى قال: كتب محمد بن الحسن إلى أبي محمد (عليه السلام) رجل أوصى بثلث ماله لمواليه، و لمولياته الذكر و الأنثى فيه سواء أو للذكر مثل حظ الأنثيين من الوصيه، فوقع (عليه السلام):

«جائز للميت ما أوصى به على ما أوصى به إن شاء الله». (١)

### ٧٤- پاسخ امام (علیه السلام) به سهل بن زیاد درباره ی چگونگی تقسیم ارث بر حسب وصیت:

قال الكليني و الطوسي: عده من أصحابنا، عن سهل بن زياد، قال كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام): رجل كان له إبنان فمات أحدهما وله ولد ذكور و إناث فأوصى لهم جدّهم بسهم أبيهم فهذا السهم الذكر و الأنثى فيه سواء؟ أم للذكر مثل حظ الأنثيين؟ فوقع (عليه السلام):

«ينفذون وصيه جدّهم كما أمر إن شاء الله». (٢)

قال و كتبت إليه رجل له ولد ذكور و إناث فأقرّ لهم بضيعه أنّها لولده ولم يذكر أنّها بينهم على سهام الله عزّ وجلّ و فرائضه الذكر و الأنثى فيه سواء؟ فوقع (عليه السلام):

«ينفذون فيها وصيه أبيهم على ما سمى فإن لم يكن سمى شيئاً

ص: ٦١٤

١- فروع الكافي: ٧/٤٧؛ تهذيب، ٩/٢١٥.

٢- فروع الكافي: ٧/٤٥؛ تهذيب، ٩/٢١٤ - ٢١٥.

ردّوها إلى كتاب الله عزّ وجلّ و سنّه نبیه (صلی الله علیه و آله) إن شاء الله». (۱)

### ۷۵- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن صفار درباره ی وصی که به شخص دیگری وصیت کند:

قال الصدوق: كتب محمد بن الحسن الصّیّ فار رضی الله عنه إلى أبي محمد الحسن بن علیّ (علیه السلام) رجل كان وصی رجل فمات و أوصی إلى رجل آخر هل يلزم الوصی وصیه الرّجل الذي كان هذا وصیّه؟ فكتب (علیه السلام):

«يلزمه بحقه إن كان له قبله إن شاء الله». (۲)

### ۷۶- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن درباره ی گواهی شریک و وصی:

قال الكلینی و الطّوسی: محمد بن یحیی: قال: كتب محمد بن الحسن (۳) إلى أبي محمد (علیه السلام) هل تقبل شهادة الوصی للمیت بدین له علی رجل مع شاهد آخر عدل؟ فوقع (علیه السلام):

«إذ شهد معه آخر عدل فعلى المدعى یمین». (۴)

و كتب أیجوز للوصی أن شهد لوارث المیت صغیراً و کبیر بحق له المیت

ص: ۶۱۵

۱- همان.

۲- الفقیه، ۴/۱۶۸؛ تهذیب، ۹/۲۱۵-۲۱۶.

۳- تهذیب: الصّفار.

۴- فروع الکافی: ۷/۳۹۴؛ تهذیب ۶/۲۴۷.

أو على غيره و هو القابض للوارث الصّغير وليس للكبير بقابض؟ فوقّع (عليه السلام):

«نعم ينبغي للوصيّ أن يشهد بالحق ولا يكتّم الشهادة». (١)

وكتب أو تقبل شهادة الوصيّ على الميت مع شاهد آخر عدل؟ فوقّع (عليه السلام):

«نعم من بعد يمين». (٢)

### ٧٧- پاسخ امام (عليه السلام) به محمّد بن حسن صفّار درباره ي ميراث نردىكان:

قال الصّدوق والطّوسى: كتب محمّد بن الحسن الصّيفيّار رصى الله عنه إلى أبى محمّد (عليه السلام): رجل مات و ترك ابنه وأخاه لأبيه و أمه لمن يكون الميراث، فوقّع (عليه السلام):

«الميراث للأقرب ان شاء الله». (٣)

### ٧٨- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ي محمّد بن عبدوس درباره ي وصيت به بیشتر از ثلث:

قال الطّوسى: على بن الحسن بن فضّال عن محمّد بن عبدوس قال: أوصى رجل بتركته متاع و غير ذلك لأبى محمّد (عليه السلام)، فكتبت إليه: جعلت رجل فداك أوصى إلى بجميع ما خلف لك و خلف إبتى أخت له فأريك فى ذلك؟ فكتب

ص: ٦١٦

١- همان.

٢- همان.

٣- الفقيه، ٤/١٩٦؛ تهذيب، ٩/٣١٧؛ الإستبصار، ٤/١٦٧.



إلى (عليه السلام):

«بع ما خلف و إبعث به إلى». (١)

فبعث و بعثت إليه؟ فكتب إلى:

«قد وصل». (٢)

### ٧٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی جعفر درباره ی میراث زوج و والدین:

قال الكليني و الطوسي: محمد بن يحيى و علي بن عبدالله جميعاً، عن إبراهيم، عن عبدالله بن محمد، قال، كتبت إلى أبي جعفر (عليه السلام) امرأة ماتت و تركت زوجها و أبويها أو جدّها أو جدّتها كيف يقسمّ مي راثها فوقّع (عليه السلام):

«للزوج النصف و ما بقى فلأبوين». (٣)

### ٨٠- پاسخ امام (عليه السلام) به یکی از شیعیان درباره ی وقف:

قال الكليني وغيره: محمد بن يحيى، قال: كتب بعض أصحابنا إلى أبي محمد (عليه السلام) في الوقف و ما روى فيها فوقّع (عليه السلام):

«الوقف على حسب ما يقفها أهلها إن شاء الله». (٤)

ص: ٦١٧

١- تهذيب، ٩/١٩٥؛ الإستبصار، ٤/١٢٣.

٢- تهذيب، ٩/١٩٥؛ الإستبصار، ٤/١٢٣.

٣- فروع الكافي، ٧/١١٤؛ تهذيب، ٩/٣١٠؛ الإستبصار، ٤/١٦١.

٤- فروع الكافي: ٧/٣٧؛ الفقيه، ٤/١٧٦. تهذيب، ٩/١٢٩- ١٣٠ و تهذيب ٩/١٣٢- ١٣٣؛ الإستبصار، ٤/١٠٠. (با اختلاف در متن راوی حدیث).

## ۸۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمّد بن حسن درباره ی کفّاره ی قسم، به برائت از خدا و رسول(صلی الله علیه و آله):

قال الكليني وغيره: محمّد بن يحيى، قال: كتب محمّد بن الحسن (۱) إلى أبي محمّد(عليه السلام) رجل حلف بالبراءة من الله و من رسوله(صلی الله علیه و آله) فحث ما توبته و كفّارته؟ فوقع(عليه السلام):

«يطعم عشرة مساكين لكل مسكين مدّ ويستغفر الله عزوجل». (۲)

## ۸۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمّد بن حسن صفّار درباره ی چگونگی شهادت زن به مردی که نامحرم است.

قال الطوسي: محمّد بن الحسن الصّفّار، قال كتبت إلى الفقيه(عليه السلام) في رجل أراد أن يشهد على إمراه ليس لها بمحرم هل يجوز له أن يشهد عليها و هي من وراء السّتر و يسمع كلامها إذا شهد رجلان عدلان أنّها فلانة بنت فلان التي تشهدك و هذا كلامها و لا يجوز الشّهاده عليها حتى تبرز و يثبتها بعينها؟ فوقع(عليه السلام):

«تتنقب وتظهر الشّهود إن شاء الله». (۳)

ص: ۶۱۸

۱- الفقيه: الصّفّار.

۲- فروع الكافي: ۷/۴۶۱؛ الفقيه، ۳/۲۳۷. تهذيب، ۸/ ۲۹۹. (به نقل از كافي) مستطرفات، ۱۶ (به نقل از تهذيب)

۳- تهذيب، ۶/۲۵۵؛ الإستصبار، ۳/ ۱۹.

**۸۳- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن درباره ی کسی که با پول حرام چیزی را خریده و می خواهد از آن استفاده کند:**

قال الكليني و الطوسي: محمد بن يحيى، قال: كتب محمد بن الحسن إلى أبي محمد(عليه السلام): رجل اشتري ضيعة أو خادماً بمال أخذه من قطع الطريق أو من سرقة هل يحلّ به ما يدخل عليه من ثمره هذه الضيعة أو يحلّ له أن يطاء هذا الفرج الذي اشتراه من السرقة أو من قطع الطريق؟ فوقع(عليه السلام):

«لاخير في شيء أصله حرام ولا يحلّ استعماله».(۱)

**۸۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن صفار درباره ی مکاسب:**

قال الصّيدوق و الطوسي: كتب محمد بن الحسن الصّيفار رضي الله عنه إلى أبي محمد الحسن بن عليّ عليهم السلام: رجل يبيدوق القوافل من غير أمر السيّطان في موضع مخيف و يشار طونه على شيء مسمّى أله أن يأخذه منهم أم لا؟ فوقع(عليه السلام):

«إذا واجر نفسه بشيء معروف أخذ حقه إن شاء الله».(۲)

**۸۵- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن درباره ی شخصی که کسی را در قبال جنس معینی اجیر می کند ولی قیمت آن جنس بعداً تغییر می کند:**

قال الكليني و الطوسي: محمد بن يحيى، قال: كتب محمد بن الحسن إلى

ص: ۶۱۹

۱- فروع الكافي، ۵/۱۲۵؛ تهذيب، ۶/۳۶۹ و ۷/۱۳۸-۱۳۹؛ الإستبصار، ۳/ ۶۷.

۲- الفقيه، ۳/۱۰۶؛ تهذيب ۶/۳۸۵.

أبى محمّد (عليه السلام) رجل إستأجر أجيراً يعمل له بناء أو غيره و جعل يعطيه طعاماً و قطناً و غير ذلك ثمّ تغيّر الطّعام و القطن من سعره ألدّى كان أعطاه إلى نقصان أو زياده، أ يحسب له بسعر يوم حاسبه، فوقّع (عليه السلام):

«يحتسب له بسعر يوم شارطه فيه إن شاء الله». (١)

و أجاب (عليه السلام) فى المال يحلّ على الرّجل فيعطى به طعاماً عند محلّه و لم يقاطعه ثمّ تغيّر السّعر، فوقّع (عليه السلام):

«له سعر يوم أعطاه الطّعام». (٢)

### ٨٦- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمّد بن حسن صفار درباره ی کیفیت خيار حيوان:

قال الطّوسى: محمّد بن الحسن الصّيفيّ، قال: كتبت إلى أبى محمّد (عليه السلام) فى الرّجل اشتري من رجل دابه فأحدث فيها حدثاً من أخذ الحافر أو نعلها أو ركب ظهرها فراسخ أ له أن يردها فى الثلاثه أيام التّى له فيها الخيار بعد الحدث ألدّى يحدث فيها او الرّكوب ألدّى ركبها فراسخ؟ فوقّع (عليه السلام):

«إذا أحدث فيها حدثاً فقد وجب الشّراء إن شاء الله تعالى» (٣)

ص: ٦٢٠

١- فروع الكافى، ٥/١٨١؛ تهذيب، ٦/١٩٦ (با اندكى تفاوت) و ٧/٣٥.

٢- فروع الكافى، ٥/١٨١؛ تهذيب، ٦/١٩٦ (با اندكى تفاوت) و ٧/٣٥.

٣- تهذيب: ٧/٧٥.

**۸۷- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن صفار درباره ی چگونگی استفاده از باغی که فروخته شده ولی درختی از آن استثنا شده است:**

قال الطوسی: محمد بن الحسن، قال کتبت إلیه(علیه السلام) فی رجل باع بستاناً له فیہ شجر و کرم فأستثنی شجره منها هل له ممر إلی البستان إلی موضع شجرته التی إستثناه؟ و کم هذه الشجره التی إستثناه من الأرض التی حولها بقدر أغصانها؟ أو بقدر موضعها التی هی نابتة فیها فوق(علیه السلام):

«له من ذلك علی حسب ما باع و أمسک فلا يتعدی الحق فی ذلك إن شاء الله». (۱)

**۸۸- پاسخ امام(علیه السلام) به محمد بن سحن صفار درباره ی حقوق زمین خریداری شده:**

قال الطوسی: کتب محمد بن الحسن الصفار إلی أبی محمد(علیه السلام) فی رجل إشتري من رجل أرضاً بحدودها الأربعة و فیها زرع و نخل و غیرهما من الشجر و لم یذكر النخل و لا الزرع و لا الشجر فی کتابه و ذکر فیہ إنه قد إشتراها بجمیع حقوقها الداخله فیها و الخارجه منها أیدخل الزرع و النخل و الأشجار فی حقوق الأرض أم لا؟ فوق(علیه السلام):

«إذا إبتاع الأرض بحدودها و ما أعلق علیه بابها فله جمیع ما فیها

ص: ۶۲۱

## ٨٩- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن حسن صفار درباره ی چگونگی خرید و فروش زمین و یا خانه:\*

قال الكليني وغيره: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن أنه كتب إلى أبي محمد (عليه السلام) في رجل باع ضيعته من رجل آخر و هي قطاع أرضين و لم يعرف الحدود في وقت ما أشهده و قال: إذا ما أتوك بالحدود فأشهد بها يجوز له ذلك أو لا يجوز له أن يشهد؟ فوقع (عليه السلام):

«نعم يجوز و الحمد لله». (٢)

و كتب إليه رجل كان له قطاع أرضين فحضره الخروج إلى مكة القرية على مراحل من منزله و لم يوث بحدود و أرضه و عرف حدود القرية الأربعة فقال للشهود، أشهدوا أني قد بعث من فلان جميع القرية التي حد منها كذا و الثاني و الثالث و الرابع و إنما له في هذه القرية قطاع أرضين فهل يصلح للمشتري ذلك؟ و إنما له بعض هذه القرية و قد أقر له بكلها؟ فوقع (عليه السلام):

«لا يجوز بيع ما ليس يملك و قد وجب الشراء على البائع على

ص: ٦٢٢

---

١- تهذيب: ٧/١٣٨ و ١٥٥. \* سؤالات این نامه که کلینی در یک روایت آورده است، در الفقیه و تهذیب، بصورت روایت های جداگانه بیان شده اند.

٢- فروع الکافی، ٧/٤٠٢-٤٠٣؛ الفقیه، ٣/١٥٣-١٥٤؛ تهذیب، ٧/١٥٠-١٥١ و ٢٢٦-٢٢٧.

ما يملك». (١)

و كتب هل يجوز للشاهد الذى أشهده بجميع هذه القرية أن يشهد بحدود قطاع الأرض التى له فيها إذا تعرّف حدود هذه القطاع يقوم من أهل هذه القرية إذا كانوا عدولاً؟ فوقّع (عليه السلام):

«نعم يشهدون على شىء مفهوم معروف». (٢)

و كتب رجل قال لرجل: أشهد أنّ جميع الدّار التى له فى موضع كذا و كذا بحدودها كلّها لفلان ابن فلان و جميع ما له فى الدّار من المتاع هل يصلح للمشتري ما فى الدّار من المتاع أى شىء هو؟ فوقّع (عليه السلام):

«يصلح له ما أحاطه الشراء بجميع ذلك إن شاء الله». (٣)

### ٩٠- پاسخ امام (عليه السلام) به محمد بن حسن صفار درباره التزام امانت:

قال الكليني و الطوسى: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين (٤) قال: كتبت إلى أبى محمد (عليه السلام)، رجل دفع إلى رجل و ديعه فوضعها فى منزل جاره فضاعت فهل يجب عليه إذا خالف أمره و أخرجها من ملكه؟ فوقّع (عليه السلام):

ص: ٦٢٣

١- همان.

٢- همان.

٣- همان.

٤- تهذيب، محمد بن حسن الصفار.

«هو ضامن لها إن الله شاء الله». (١)

٩١- پاسخ امام (عليه السلام) به محمد بن حسين درباره ی عدم ضرر رساندن به ديگران:

قال الكليني: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، قال: كتبت إلى أبي محمد (عليه السلام) رجل كانت له قناه في قريه فأراد رجل أن يحفرقناه أخرى إلى قريه له كم يكون بينهما في البعد حتى لا يضر في الأرض إذا كانت صلبه أو رخوه؟ فوقع (عليه السلام):

«علّي حسب أن لا يضرّ إحداهما بالأخرى إن شاء الله». (٢)

قال و كتبت إليه (عليه السلام): رجل كانت له رحي على نهر قريه والقريه لرجل فأراد صاحب القريه أن يسوق إلى قريته الماء في غير هذا النهر و يعطلّ هذه الرّحي أله ذلك أم لا؟ فوقع (عليه السلام):

«يتقى الله و يعمل في ذلك بالمعروف ولا يضرّ أخاه المؤمن». (٣)

**٩٢- پاسخ امام (عليه السلام) به محمد بن حسن صفار درباره ی دين:**

قال الكيني و الطوسي: محمد بن يحيى، قال: كتب محمد (٤)، إلى أبي

ص: ٦٢٤

١- فروع الكافي، ٥/٢٣٩؛ تهذيب، ٧/١٨٠.

٢- فروع الكافي، ٥/٢٣٩.

٣- فروع الكافي، ٥/٢٣٩.

٤- تهذيب: محمد بن الحسن الفصّار.



محمّد (صلى الله عليه وآله): رجل يكون له على رجل مائه درهم فيلزمه فيقول له: أنصرف إليك إلى عشره أيام و أقضى حاجتك فإن لم أنصرف فللك على ألف درهم حاله من غير شرط و أشهد بذلك عليه ثم دعاهم إلى الشهاده، فوقّع (عليه السلام):

«لا ينبغي لهم أن يشهدوا إلا بالحق ولا ينبغي لصحاب الدين أن يأخذوا إلا بالحق إن شاء الله». (١)

### ٩٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن حسن صفار درباره ی التزام امانت:

قال الطوسي: محمد بن الحسن الصفار: قال: كتبت إلى الفقيه (عليه السلام) في رجل دفع ثوباً إلى القصار ليقصره فيدفعه القصار إلى قصار غيره ليقصره فضاع الثوب هل يجب على القصار أن يرده إذا دفعه إلى غيره و إن كان القصار مأموناً، فوقّع (عليه السلام):

«هو ضامن له إلا أن يكون ثقة مأموناً إن شاء الله». (٢)

### ٩٤- پاسخ امام (عليه السلام) به عبدالله بن جعفر مكارم: عبدالله بن جعفر الحميري. درباره ی خوردن ماهی:

قال الكليني وغيره: محمد بن يحيى، قال: كتب بعض أصحابنا - الحميري - إلى أبي محمد (عليه السلام): يشكو إليه دماً و صفراء؛ فقال: إذا اجتمعت هاجت الصفراء إذا أخرت الحجامه أضرتني الدم فما ترى في ذلك؟ فكتب (عليه السلام):

ص: ٦٢٥

١- فروع الكافي، ٥/٣٠٧، تهذيب، ٦/١٩٢.

٢- تهذيب، ٧/٢٢٢.

«إحتجم و كل على إثر الحجامه سمكاً طرّياً كباباً». (١)

قال: فأعدت عليه المسأله بعينها، فكتب (عليه السلام):

«إحتجم و كل على إثر الحجامه سمكاً طرّياً كباباً بماء و ملح». (٢)

قال: فاستعملت ذلك فكنت في عافيه و صار غذايي.

### ٩٥- پاسخ امام (عليه السلام) به احمد بن اسحاق درباره ی «صعاليك»:\*

قال الطوسي: كتب أحمد بن إسحاق إلى أبي محمد (عليه السلام): يسأل عن الصّعاليك فكتب (عليه السلام):

«أقتلهم». (٣)

### ٩٦- دعایی که امام به یکی از موالیان نوشت:

قال الطبرسی و غيره: بهذا الإسناد: (٤) عن أبي هاشم قال: كتبت إليه - يعني أبا محمد بعض مواليه يسأله شيئاً من الدعاء فكتب إليه:

ص: ٦٢٦

١- فروع الكافي، ٦/٣٢٤؛ مكارم الأخلاق، ص ١٨٥.

٢- فروع الكافي، ٦/٣٢٤؛ مكارم الأخلاق، ص ١٨٥. \* - صعاليك: يعني فقيري كه هيچ مال و مأمعنى نداشه باشد و اصطلاحاً در عرف تاريخ ادبيات عرب به گروهی از راهزنان تيز پا و چالاک گفته می شود كه اقدام به راهزنی در عصر جاهليت می نمودند و به بیابان ها و كوه ها پناه می بردند با حیوانات وحشی مأنوس می شدند. [فرهنگ جامع عربی، ٢/٤١٩؛ معانی الحديثه، ج ١، ص ١٢].

٣- تهذيب، ١٠/٢١١.

٤- بهذا الأسناد: حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى، قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر، قال: حدّثنا أبو هاشم... ادامه ی حديث.

«أدع بهذا الدعاء «يا أسمع السامعين، ويا أبصر المبصرين، ويا أنظر الناظرين، ويا أسرع الحاسبين، ويا أرحم الراحمين، ويا أحكم الحاكمين، صلى على محمد وآل محمد، ووسع لي في رزقي، ومد لي في عمري، وأمن علي برحمتك واجعلني ممن تنتصر به لدينك ولا تستبدل به غيري».(۱)»

قال أبو هاشم فقلت في نفسي: «اللهم اجعلني في حزبك و في زمرك فأقبل على أبو محمد فقال: أنت في حزبه و في زمرة إن كنت بالله مؤمناً و لرسوله مصدقاً و بأوليائه عارفاً و لهم تابعاً ثم أبشر.

## ۹۷- املاء امام (عليه السلام) به ابو محمد عبدالله بن محمد درباره ی چگونگی سلام بر محمد (صلى الله عليه وآله) و خاندانش:

قال الطوسي: وغيره: أخبرنا جماعة من أصحابنا، عن أبي المفضل الشيباني، قال: حدثنا أبو- محمد عبدالله بن محمد العابد بالداليه لفظاً، قال: سألت مولاي أبا محمد الحسن ابن علي (عليه السلام) في منزله بسر من رأى، سنة خمس و خمسين و مائتين\* أن يملئ علي من الصلاة على النبي و أوصيائه عليه عليهم السلام و أحضرت معي قرطاساً كثيراً فأملئ علي لفظاً من غير كتاب:

«الصلاة على النبي اللهم صل على محمد كما حمل وحيك و بلغ رسالاتك، وصل على محمد كما أحل حلالك و حرّم حرامك و علم

ص: ۶۲۷

---

۱- إعلام الوری، ص ۳۵۵؛ مناقب، ۴/۴۷۲؛ كشف الغمّه، ۳/۲۹۹-۳۰۰. \* تاریخ املاء در متن روایت، سال ۲۵۵ هـ- ق آمده است.

كتابك، وصلّ على محمّد كما أقام الصّلاه و آتى الزكاه و دعا إلى دينك، و صلى على محمّد كما صدّق بوعدك و أشفق من وعيدك، وصلّ على محمّد كما غفرت به الذنوب و سترت به العيوب فرّجت به الكرب، وصلّ على محمّد كما دفعت به الشفاء و كشفت به الغمّاء و أجيّت به الدّعاء و نجّيت به من البلاء، وصلّ على محمّد كما رحمت به العباد و أحيت به البلاد و قصمت به الجبابره و أهلكت به الفراعنه، و صلّ على محمّد كما أضعفت به الأحوال و أحرزت به من الأهوال و كسّرت به الأصنام و رحمت به الأنام، وصلّ على محمّد كما بعثته بخير الأديان و أعززت به الإيمان و تبرّت به الأوثان و عظمت به البيت الحرام، و صلّ على محمّد و أهل بيته الطاهرين الأخيار وسلّم تسليمًا.

الصلاه على أمير المؤمنين على عليه الصلاه والسلام: اللهم صلّ على أمير المؤمنين على بن ابي طالب أخى نبيك و وصيه و وليه و وزيره و مستودع علمه و موضع سرّه و باب حكمته و الناطق و بحجته و الدّاعى إلى شريعته و خليفته فى أمته و مفرّج الكرب عن وجهه قاصم الكفره و مرغم الفجره الذى جعلته من نبيك بمنزله هارون من موسى. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و العن من نصب له من الأوّلين و الآخرين، وصلّ عليه أفضل ما صليت على أحد من أوصياء أنبيائك يا رب العالمين.

الصلاه على السیده فاطمه الزهراء عليها صلوات ربّ الأرض والسماء:

اللهم صلّ على الصديق فاطمه الزكيه حبيبه حبيبك و نبيك و أمّ أحبائك و أصفياك التي انتجتها و فضّلتها و اخترتها على نساء العالمين. اللهم كن الطالب لها ممّن ظلّهما و استخفّ بحقّها و كن الثائر اللهم بدم أولادها، اللهم و كما جعلتها أمّ امه الهدى و حليته صاحب اللواء و الكريمة عند الملاء الأعلى، فصلّ عليها و على أمّها خديجه الكبرى صلاه تكرم بها وجه أبيها محمّد (صلى الله عليه و آله) و تقرّبها أعين ذريّتها، و أبلغهم عنّي في هذه الساعه أفضل التّحيه و السلام.

الصلاه على الحسن و الحسين (عليه السلام): اللهم صل على الحسن و الحسين عبديك و وليك و ابني رسولك و سبطي الرّحمه و سيدى شباب أهل الجنه أفضل ما صلّيت على أحدٍ من أولاد النبيين و المرسلين. اللهم صلّ على الحسن بن سيد النبيين و وصى أمير المؤمنين، السلام عليك يا بن رسول الله، السلام عليك يا بن سيد الوصيين، أشهد أنّك يا بن أمير المؤمنين أمين الله و ابن أمينه عشت مظلوماً و مضيت شهيداً، و أشهد أنّك الإمام الزكيّ الهادي المهديّ، اللهم صلّ عليه و بّلغ روحه و جسده عنّي في هذه الساعه أفضل التّحيه و السلام.

اللهم صل على الحسين بن علي المظلوم الشهيد قتل الكفره و طريح الفجره السلام عليك يا أبا عبدالله السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن أمير المؤمنين، أشهد موقناً أنّك أمين الله و ابن أمينه قتلت مظلوماً و مضيت شهيداً، و أشهد أنّ الله تعالى الطالب بشارك و منجز ما وعدك من النصر و التأييد في هلاك عدوك و إظهار و دعوتك،

و أشهد أنك و فیت بعهد الله، وجاهدت في سبيل الله، و عبت الله مخلصاً حتى أتاك اليقين، لعن الله أمه قتلتك و لعن الله أمه خذلتك و لعن الله أمه ألبت عليك، و أبرأ إلى الله تعالى ممن أكذبك، و إستخف و استحل دمك، بأبي أنت و أمي يا أبا عبد الله لعن الله قاتلك و لعن الله خاذلك و لعن الله من سمع و اعيتك فلم يجيبك و لم ينصرک و لعن الله من سبنا نساءك، أنا إلى الله منهم برىء و ممن و الهم و مألهم و أعانهم عليه، و أشهد أنك و الأئمة من ولدك كلمه التقوى و باب الهدى و العروه الوثقى و الحجه على أهل الدنيا، و أشهد أني بكم مؤمن و بمنزلتكم مؤقن و لكم تابع بذات نفسي و شرائع ديني و خواتيم عملي و منقلبي في دنياي و آخرتي.

الصّلاه على علي بن الحسين سيد العابدين (عليه السلام): اللهم صل على علي بن الحسن سيد العابدين الذي إستخلصته لنفسك و جعلت منه أئمة الهدى الذين يهتدون بالحق و به يعدلون الذي إخترته لنفسك و طهرته من الرّجس و إصطفيته و جعلته هادياً مهدياً، اللهم فصلّ عليه أفضل من صلّيت على أحد من ذريّه أنبيائك حتى يبلغ به ما تقرّ به عينه في الدنيا و الآخرة إنك عزيز حكيم.

الصلاه على محمّد بن عليّ (عليه السلام): اللهم صل على محمّد بن علي باقر العلم و إمام الهدى و قائد أهل التقوى و المنتجب من عبادك، اللهم و كما جعلته علماً لعبادك و مناراً لبلادك و مستودعاً لحكمتك و مترجماً لوحيك و أمرت بطاعته و حذرت عن معصيته، فصلّ عليه أفضل ما صلّيت على أحد من ذريّه أنبيائك و أصفياك و رسلك و

أمنائك يا رب العالمين.

الصلاه على جعفر بن محمد (عليه السلام): اللهم صلّ على جعفر بن الصادق خازن العلم الداعي إليك بالحقّ النور المبين، اللهم و كما جعلته محمّداً معدن كلامك و وحيك و خازن علمك و لسان توحيدك و ولى أمرك و مستحفظ دينك، فصلّ عليه أفضل ما صليت على أحدٍ من أصفیائك و حججك إنك حميدٌ مجيدٌ.

الصلاه على موسى بن جعفر عليهم السلام: اللهم صلّ على الأمين المؤمن موسى بن جعفر البرّ الوفي الطاهر الزكّي النور الكبين المجتهد المحتسب الصّابر على الأذى فيك، اللهم و كما بلغ عن آبائه ما استودع من أمرك و نهيك و حمل على المحجّه و كابد أهل العزّه والشده فيما كان يلقي من جهال قومه، ربّ فصلّ عليه أفضل و أكمل ما صليت على أحد ممّن أطاعك و نصح لعبادك إنك غفورٌ رحيمٌ.

الصلاه على عليّ بن موسى الرضا (عليه السلام): اللهم صلّ على عليّ بن موسى الذي إرتضيته و رضيت به من شئت من خلفك، اللهم و كما جعلته حجه على خلفك و قائماً بأمرك و ناصرأ لدينك و شاهداً على عبادك و كما نصح لهم فى السرّ و العلانيه و دعا إلى سبيلك بالحكمه و الموعظه الحسنه. فصلّ عليه أفضل ما صليت على أحدٍ من أوليائك و خيرتك من خلقك إنك جوادٌ كريمٌ.

الصلاه على محمّد بن على بن موسى (عليه السلام): اللهم صلى على محمّد بن على بن موسى علم التقى و نور الهدى و معدن الوفاء و

ص: ٦٣١

فرع الأذكىاء و خليفه الأوصياء و أمينك على وحيك، اللهم و كما هديت به من الضلاله و إستنقذت به من الحيره و أرشدت به من إهتدى و زكيت به من تزكى، فصل عليه أفضل ما صليت على أحد من أوليائك إنك عزيز حكيم.

الصلاه على علي بن محمّد (عليه السلام): اللهم صل على علي بن محمّد وصي الأوصياء و إمام الأتقياء و خلف أئمه الدّين و الحُجّه على الخلائق أجمعين، اللهم كما جعلته نوراً يستضيء به المؤمنون فبشّر بالجزيل من ثوابك و أنذر بالأليم من عقابك و حذّر بأسك و ذكّر بأيامك و أحلّ حلالك و حرّم حرامك و بين شرائعك و فرائضك و حضّ على عبادتك و أمر بطاعتك و نهى عن معصيتك، فصلّ عليه أفضل ما صلّيت على أحد من أوليائك و ذريه أنبيائك يا إله العالمين.

قال ابو محمّد اليميني: فلمّا إنتهت إلى الصلاه عليه، أمسك، فقلت له في ذلك، فقال: لولا أنّه دين أمرنا الله تعالى أن نفعله و نؤدّيه إلى أهله لأحببت الإمساك، ولكنّه الدّين أكتب:

الصلاه على الحسن بن علي بن محمّد (عليه السلام): اللهم صلى على الحسن بن علي ابن محمّد البرّ التقى الصادق الوفيّ النور المضىء خازن علمك و المذكر بتوحيدك و وليّ أمرك و خلف أئمه الدين الهداه الرّاشدين و الحُجّه على أهل الدنيا، فصلّ عليه يا ربّ أفضل ما صلّيت على أحد من أصفيائك و حججك و أولاد رسلك يا إله العالمين.

الصّلاه على ولي الأمر المنتظر صاحب الزمان محمّد بن الحسن بن



عَلَيْ (عليه السلام): اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَبْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَوْجِبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً، اللَّهُمَّ أَنْصِرْهُ وَانْتَصِرْهُ بِدِينِكَ، وَأَنْصِرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَأَحْرَسْهُ وَامْنَعْهُ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَأَنْصِرْ نَاصِرِيهِ وَأَخْذِلْ خَاذِلِيهِ وَاقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْتُلْ بِهِ الْكُفْرَانَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا وَأَيْنَ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامَ، وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَاتَّبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ مَا يَأْمَلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ. (١)

ص: ٦٣٣

---

١- مصباح المتهجد، صص ٢٨٥ - ٢٨٩؛ البلد الأمين، صص ٣٠٣ - ٣٠٦؛ زاد المعاد، صص ٥٠٤ - ٥١٢. (به نقل از مصباح)



**بخش یازدهم: نامه‌های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)**

**۱- توقع امام (علیه السلام) به ابي عبدالله صالحی:**

ص: ۶۳۵



قال الكليني: علي بن محمد، عن أبي عبد الله الصالح، قال: سألتني أصحابنا بعد مضي أبي محمد (عليه السلام) أن أسأل عن الاسم والمكان، فخرج الجواب:

«إن دلتهم على الاسم أذاعوه وإن عرفوا المكان دلّوا عليه». (١)

## ٢- توقيع امام (عليه السلام) به محمد بن ابراهيم بن مهزيار:

قال الكليني وغيره: (٢) علي بن محمد عن محمد بن حمويه السويدي، عن محمد بن ابراهيم بن مهزيار قال: شككت عند مضي أبو محمد (عليه السلام) و اجتمع عند أبي مال جليل فحملة و ركب السفينه و خرجت معه مشيعاً، فوعك وعكاً شديداً،

ص: ٦٣٧

---

١- أصول الكافي، ١/٤٩٤.

٢- الإرشاد: عن ابن قولويه، عن الكليني... ادامه ی حدیث؛ الغيبة: عدّه، عن ابن قولويه... ادامه ی حدیث.

فقال: يا بني ردّني، فهو الموت و قال لي: إتق الله في هذا المال وأوصي إلى فمات، فقلت في نفسي: لم يكن أبي ليوصي بشيء غير صحيح أحمل هذا المال إلى العراق و إكشري داراً على الشطّ ولا أخبر أحداً بشيء و إن وضح لي شيء كوضوحه [في] أيام أبي محمّد (عليه السلام) أنفذته وإلاّ قصفت به، فقدمت العراق و إكشريت داراً على الشطّ و بقيت أياماً، فإذا أنا برقعته مع رسول فيها:

«يا محمّد معك كذا وكذا في جوف كذا وكذا» (١)

حتىّ قص على جميع ما معي ممّا لم أخط به علماً فسلمته إلى الرسول أياماً لا يرفع لي رأس و إغتمت، فخرج الي:

«قد أقمناك مكان أبيك فاحمد الله». (٢)

### ٣- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه قاسم بن علاء:

قال الكليني وغيره: القاسم بن العلاء قال: ولد لي عدّه بنين فكنت أكتب و أسأل الدّعاء فلا يكتب إليّ لهم بيشيء فماتوا كلّهم، فلمّا ولد لي الحسن إبنی كتبت أسأل الدّعاء فأجبت:

«يبقى و الحمد لله». (٣)

ص: ٦٣٨

---

١- أصول الكافي، ١/٥٨٤؛ الإرشاد، ٣٥١؛ غيبة الطوسي، صص ٢٨١-٢٨٢؛ الخرائج، ١/٤٦٢-٤٦٣؛ إعلام الوري، صص ٤١٧-

٤١٨؛ كشف الغمّه، ٣/٢٤٢.

٢- همان منابع.

٣- أصول الكافي، ١/٥٨٥؛ الإرشاد ٣٥٢؛ إعلام الوري، صص ٤١٩؛ كشف الغمّه، ٣/٣٤٣.

#### ۴- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی محمد بن یوسف شاشی:

قال الكليني وغيره: عليّ، عن النّصر بن صباح البجليّ، عن محمّد بن يوسف الشاشيّ قال: خرج بي ناصور عليّ مقعدتي فأريته، الأطبّقاء وأنفقت عليه مالاً، لا نعرف له دواء، فكتبت رقعته أسأل الدّعاء فوقّ (عليه السلام) اليّ:

«ألبسك الله العافيه وجعلك معنا في الدّنيا والآخرة». (١)

قال: فما أتت عليّ جمعه حتّى عوفيت وصار مثل راحتي، فدعوت طبيباً من أصحابنا وأريته إياه فقال: ما عرفنا لهذا دواء.

#### ۵- توقيع امام(عليه السلام) به یکی از شیعیان:

قال الكليني وغيره: (٢) عليّ بن محمّد قال: أوصل رجل من أهل السّواد مالاً فرّد عليه وقيل له:

«أخرج حقّ ولد عمّك منه و هو أربع مائه درهم\*». (٣)

و كان الرّجل في يده ضيعة لولد عمّه، فيها شركة قد حبسها عليهم، فنظر فإذا ألذی لولد عمّه من ذلك المال أربعمائه درهم

ص: ۶۳۹

۱- أصول الكافي، ۱/۵۸۶، ۵۸۶؛ الإرشاد، ۳۵۲؛ الخرائج، ۲/۶۹۵؛ كشف الغمّه، ۳/۳۴۴.

۲- كمال الدّين: حدّثني أبي رضی الله عنه، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إسحاق بن يعقوب، قال: سمعت الشّیخ العمريّ رضی الله عنه يقول... ادامه ی حدیث. \* - أبو الفضل محمّد بن عبدالله، از علی بن محمّد، از إسحاق بن جبرئیل، روایت کرده است که: او از روی اصل توقيع نوشته است. [دلائل الإمامه، ص ۲۸۷].

۳- أصول الكافي، ۱/۵۸۵؛ كمال الدّين، ۲/۴۸۶؛ مستدرک الإمامه، ۱۴۰-۱۴۱؛ الإرشاد، ص ۳۵۲؛ دلائل الإمامه، صص ۲۸۶-۲۸۷؛ الخرائج، ۲/۷۰۳-۷۰۴؛ كشف الغمّه، ۳/۳۴۳.

فأخرجها وأنفذ الباقي، فقبل.

## ٦- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن حسين يمانى:

\*\*((١))

قال الكليني وغيره: ((٢)) على، عن علي بن الحسين بن اليماني، قال: كنت ببغداد فتهيأت قافله لليمانيين فأردت الخروج معها، فكتبت أتمس الإذن في ذلك، فخرج.

«لا تخرج معهم فليس لك في الخروج معهم خيره وأقم بالكوفة». ((٣))

قال: و أقمت وخرجت القافلة فخرجت عليهم حنظله فاجتاحتهم وكتبت أستأذن في ركوب الماء، فلم يؤذن لي، فسألت عن المراكب التي خرجت في تلك السنة في البحر فما سلم منها مركب، خرج عليها قوم من الهند يقال لهم البوارح فقطعوا عليها...

## ٧- توقيع امام(عليه السلام) به حسن به فضل بن زيد يمانى!

قال الكليني وغيره: ((٤)) الحسن بن الفضل بن زيد اليماني قال: وردت العسكر

ص: ٦٤٠

١- روایت طولانی، به قدر نیاز شد. روایت طولانی بود، به قدر نیاز آنرا به اختصار ذکر کردیم.

٢- کمال الدین: حدّثنا أبی رضی الله عنه، عن سعد بن عبدالله، عن علی بن محمد الشمشاطی رسول جعفر بن إبراهيم الیمانی، قال... ادامه ی حدیث.

٣- أصول الكافي، ١/٥٨٦؛ کمال الدین، ٢/٤٩١؛ الإرشاد، ٣٥٢؛ إعلام الوری، ص ٤١٨؛ كشف الغمّه، ٣/٣٢٢. \*\* - روایت طولانی بود، از این رو به قدر نیاز آنرا مختصر گردندیم.

٤- کمال الدین: حدّثنی أبی رضی الله عنه: قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن علان الكلینی، عن الحسن بن الفضل الیمانی... ادامه ی روایت.



فخرجت إلى صرّه فيها دنانير و ثوب فاغتممت وقلت في نفسي: جزائي عند القوم هذا و إستعملت الجهل فرددتها و كتبت رقعته، ولم بشر ألدّي قبضها منّي على بشيء و لم يتكلّم فيها بحرف ثم ندمت بعد ذلك ندامه شديد وقلت في نفسي: كفرت بردي على مولاي و كتبت رقعته أعتذر من فعلى و أبوء بالإثم و أستغفر من ذلك و أنفذتها و قمت أتمسّح فأنا في ذلك أفكر في نفسي و أقول إن ردّت على الدنانير لم أحلل صرارها ولم أحدث فيها حتّى أحملها الى أبي فإنّه أعلم منّي ليعمل فيها بما شاء فخرج (١) إلى الرّسول ألدّي حمل إلى الصرّه:!

«أسأت إذ لم تعلم الرّجل أنا ربّما فعلنا ذلك بموالينا وربّما سألونا ذلك يتبركون به». (٢)

وخرج الّتي:

«أخطأت في ردّك برّنا فإذا إستغفرت الله، فالله يغفر لك، فأما إذا كانت عزيمةك و عقد يتتلك ألا تحدث فيها حدثاً ولا تنفقها في طريقك، فقد صرفناها عنك فأما التّوب فلا بدّ منه لتحرم فيه». (٣)

## ٨- توقيع امام (عليه السلام) به حسن بن عبد الحميد:

ص: ٦٤١

١- همان: إليه.

٢- أصول الكافي، ١/٥٨٦ - ٥٨٧؛ كمال الدّين، ٢/٤٩٠؛ الإرشاد، ٣/٥٣؛ إعلام الوري، ٤١٩؛ كشف الغمّه، ٣/٣٤٥ - ٣٤٦.

٣- همان.

قال الكليني وغيره ((١)) علي بن محمد، عن الحسن بن عبد الحميد، قال: شككت في أمر حاجز فجمعت شيئاً ثم صرت إلى العسكر، فخرج إليّ:!

«ليس فينا شك ولا فيمن يقوم مقامنا بأمرنا، ردّ ما معك إلى حاجز بن يزيد». ((٢))

### ٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن صالح درباره ی اخذ اموال آن حضرت (عليه السلام) از مردم:

قال الكليني: وغيره: علي بن محمد، عن محمد بن صالح، قال: لما مات أبي و صار الأمر لي، كان لأبي علي الناس سفاتج من مال الغريم، ((٣)) فكتبت إليه أعلمه فكتب:

«طالبهم و إستقض عليهم». ((٤))

فقضاني الناس إلاّ رجل واحد كانت عليه سفتجه، بأربعمائه دينار فجنّت إليه أطلبه فما طلبني و إستخفّ بي ابنه وسفه عليّ، فشكوت

ص: ٦٤٢

---

١- كمال الدّين: سعد بن عبد الله قال: خرج أبو محمد السرويّ إلى سرّ من رأي... ادامه ی حدیث.

٢- أصول الكافي، ١/ ٥٨٧؛ كمال الدّين، ٢/ ٤٩٩؛ الإرشاد، ٣٥٤؛ إعلام الوری، ص ٤٢٠؛ كشف الغمّه، ٣/ ٣٤٧.

٣- مفید گوید: این کلمه رمزی است که از قدیم در میان شیعیان معروف بوده است و اطلاق این کلمه به صاحب الأمر (عليه السلام) از روی تقيه است. [الإرشاد، ٣٥٤] مجلسی نیز گوید: کلمه غريم هم به «بستانکار» و هم به «بدهکار» هر دو، اطلاق می شود، اگر معنی اول مراد باشد، از این جهت است که اموال آن حضرت در دست مردم است و اگر معنی دوم مراد باشد، از این نظر است که آن حضرت مدیون تعلیم و تربیت مردم است و از لحاظ غیبت و پنهانیش گویا به آنها بدهی دارد. [نک، مرآه العقول، ٦/ ١٩٠].

٤- أصول الكافي، ١/ ٥٨٧ - ٥٨٨؛ الإرشاد، ص ٣٥٤؛ كشف الغمّه، ٣/ ٣٤٧ - ٣٤٨.

إلى أبيه فقال: و كان ماذا؟ فقبضت على لحيته وأخذت برجله وسحبته إلى وسط الدار وركلته ركلاً كثيراً، فخرج ابنه يستغيث بأهل بغداد ويقول: قمى رافضى قد قتل والدى، فاجتمع على منهم الخلق فركبت دابتي وقلت أحسنتم يا أهل بغداد تميلون مع الظالم على الغريب المظلوم، أنا رجل من أهل همدان من أهل السنه وهذا ينسبني إلى أهل قم والزفرض ليذهب بحقي ومالي، قال، فمالوا عليه وأرادوا أن يدخلوا على حانوته حتى سكتهم وطلب إلى صاحب السفته و حلف بالطلاق أن يوفيني مالي حتى أخرجتهم عنه.

#### ١٠- توقيع آن حضرت (عليه السلام) به احمد بن حسن:

قال الكليني وغيره: علي، عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن الحسن، و العلاء بن رزق الله عن بدر غلام أحمد بن الحسن قال: وردت الجبل (١٢) و أنا لا أقول بالإمامه، أحبهم جملة إلى أن مات يزيد ابن عبدالله فأوصى في علقته أن يدفع الشهري السمند و سيفه و منطقته الى مولاه فخفت إن أنا لم أدفع الشهري إلى اذكوتكين (٢) نالني منه إستخفاف فقومت الدابة و السيف و المنطقه بسبعمائه دينار في نفسى و لم أطلع عليه أحداً فإذا الكتاب فد ورد على من العراق:

«وجه السبع مائه دينار التي النا قبلك من ثمن الشهري

ص: ٦٤٣

- 
- ١- جبل (جبال): اسمى است علم برای سر زمینی مشهور كه مابين اصفهان تازنجان و قزوین و همدان و دینور و قرمیسین و ری قرار دارد و باشكوه و ناحیه ای عظیم است. [معجم البلدان، ٢/٩٩].
  - ٢- دلائل الإمامه: «ارتكوكين».

## ١١- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه يعلى بن محمد:

قال الكليني وغيره: علي، عمّن حدّثه، قال: ولد لي ولد فكتبت أستاذن في طهره يوم السابع فورد:

«لا تفعل». ((٣))

فمات يوم السابع أو الثامن، ثم كتبت بموته فورد:

«سخلف غيره وغيره تسميه أحمد ومن بعد أحمد جعفرًا». ((٤))

فجاء كما قال:

قال: و تهيأت للحجّ و ودّعت الناس و كنت على الخروج فورد:

«نحن لذلك كارهون والأمر اليك». ((٥))

قال: فضاقت صدري و إغتمت و كتبت أنا مقيم على السّمه و الطّاعه غير أنّي

ص: ٤٤٤

---

١- دلائل الإمامه: متن توقيع چنين آمده است: «يا أحمد بن الحسن الألف دينار ألتى عندك ثمن التّصل و الفرس سلّمها إلى أبو الحسن الأسدي».

٢- أصول الكافي، ١/٥٨٨؛ الإرشاد، ص ٣٥٥؛ غيبه الطّوسى، صص ٢٨٢-٢٨٣؛ دلائل الإمامه، صص ٢٨٤-٢٨٥؛ الخرائج، ١/٤٦٤-٤٦٥؛ كشف الغمّه، ٣/٣٤٩.

٣- أصول الكافي، ١/٥٨٨؛ غيبه الطّوسى، صص ٢٨٣ و ٤١٦؛ دلائل الامامه، ص ٢٨٨؛ الخرائج، ٢/٧٠٤؛ كشف الغمّه، ٣/٣٤٨-٣٤٨.

٤- همان.

٥- أصول الكافي، ١/٥٨٨؛ غيبه الطّوسى، صص ٢٨٣ و ٤١٦؛ كشف الغمّه، ٣/٣٤٩.

مغتم يتخلفى عن الحجّ فوقع:

«لا يضيعنّ صدرك فإنّك ستحجّ من قابل إن شاء الله». (١)

قال: و لما كان من قابل كتبت أستأذن، فورد الإذن فكتبت إني عادلّت محمّد بن العباس و أنا واثق بديانته وصيانته فورد:

«الأسدى نعم العديل فإن قدم فلا تختر عليه». (٢)

فقدم الأسدى و عادلته.

### ١٢- توقيع امام (عليه السلام) به مرداس:

قال الكليني: الحسن بن علي العلوي، قال: أودع المجروح (٣) مرداس بن علي مالاً للناحيه وكان عند مرداس مال لتعميم بن حنظله فورد علي مرداس:

«أنفذ مال تميم مع ما أودعك الشيرازي». (٤)

### ١٣- توقيع امام زمان (عليه السلام) به حسن به عيسى:

قال الكليني و غيره: علي بن محمّد، عن الحسن بن عيسى العريضي أبي محمّد قال: لما مضى أبو محمّد (عليه السلام) ورد رجل من أهل مصر بمال إلى مكّه للناحيه، فإختلف عليه فقال بعض الناس: إنّ أبا محمّد (عليه السلام) مضى من غير خلف و الخلف جعفر و قال بعضهم: مضى أبو محمّد عن خلف،

ص: ٦٤٥

١- همان.

٢- همان.

٣- المجروح: همان شيرازي است.

٤- أصول الكافي، ١/٥٨٩.

فبعث رجلاً يكتني بأبي طالب فورد العسكر و معه كتاب، فصار الى جعفر و سأله عن برهان، فقال: لا يتهيأ في هذا الوقت، فصار إلى الباب و أنفذ الكتاب إلى أصحابنا فخرج إليه:

«آجرك الله في صاحبك، فقد مات و أوصى بالمال الذي كان معه الى ثقة ليعمل فيه بما يحبّ». (١)

و أجيب عن كتابه.

#### ١٤- توقيع امام (عليه السلام) به مردى از آبه:

قال الكليني: على بن محمد، قال: حمل رجل من أهل آيه شيئاً يوصله ونسى سيفاً بآيه، فأنفذ ما كان معه، فكتب إليه:

«ما خبر السيف الذي نستيته». (٢)

#### ١٥- توقيع امام (عليه السلام) به يزيد بن عبدالله:

قال الكليني: على بن محمد، عن [أحمد بن] أبيعلي بن غياث عن أحمد بن الحسن، قال: أوصى يزيد بن عبدالله بآيه و سيف و مال و أنفذ ثمن الدّابه و غير ذلك ولم يبعث السيف فورد:

«كان مع ما بعثتم سيف فلم يصل». (٣)

ص: ٦٤٦

---

١- أصول الكافي، ١/٥٨٩؛ الإرشاد، ص ٣٥٥؛ كشف الغمه، ٣/٣٤٩ - ٣٥٠.

٢- أصول الكافي، ١/٥٨٩؛ الإرشاد، ٣٥٥؛ كشف الغمه، ٣/٣٥٠.

٣- أصول الكافي، ١/٥٨٩.

- أو كما قال -.

## ١٦- توقيع امام (عليه السلام) به محمد بن علي بن شاذان نيشابورى:

قال الكليني وغيره: (١) علي بن محمد بن علي بن شاذان النيسابوري قال: اجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهماً فأنفقت أن أبعث بخمسمائة تنقص عشرين درهماً فوزنت من عندي عشرين درهماً وبعثتها إلى الأسدى ولم أكتب مالى فيها، فورد:

«وصلت خمسمائة درهم لك منها (٢) عشرون درهماً\*». (٣)

و أضاف الصدوق: قال محمد بن شاذان: أنفقت بعد ذلك مالا ولم أفسر لمن هو، فورد الجواب:

«وصل كذا وكذا، منه لفلان كذا ولفلان كذا». (٤)

ص: ٦٤٧

١- كمال الدين: حدّثنا محمد بن الحسن رضى الله عنه، عن سعد بن عبدالله، عن علي بن محمد الرازى المعروف بعلان الكليني، قال: حدّثني محمد بن جبرئيل الأهواز، عن النيسابورى... ادامه ي حديث.

٢- الغيبه و الدلائل و الخرائج: فيها. \* - كشى و ابن داود نامه را چنين آورداند. «قد وصل إلى ما أنفقت من خاصه مالك فيها كذا و كذا، فقبل الله منك.

٣- أصول الكافي، ١/٥٨٩ - ٥٩٠؛ كمال الدين، ٢/٤٨٤ و ٥٠٩؛ الإرشاد، ص ٣٥٦؛ اختيار معرفة الرجال، ص ٥٣٢؛ غيبه الطوسى، صص ٤١٦ - ٤١٧؛ دلائل الإمامه، صص ٢٨٦، الخرائج، ٢/٦٩٧ - ٦٩٨؛ إعلام الورى، ص ٤٢٠ كشف الغمه، ٣/٣٥٠ رجال ابن داوود، ص ١٦٤.

٤- كمال الدين، ٢/٥٠٩.

## ۱۷- پاسخ امام (علیه السلام) به نامه ی محمد بن صالح:

قال الكليني وغيره: ((۱)) علي بن محمد، عن محمد بن صالح قال، كانت لي جاريه كنت معجباً بها فكتبت أستأمر في إستيلادها،-((۲)) و أسأله الدعاء لباد اشاله و قد حبسه ابن عبدالعزيز!- فورد:

«إستودلدلها، ويفعل الله ما يشاء،((۳)) و المحبوس يخلصه الله!».((۴))

فوطئتها فحبلت ثم أسقطت فماتت- [وخلّى عن المحبوس يوم خرج إلى التّوقيع\*\*]

## ۱۸- توقيع امام (علیه السلام) به ابن عجمی:

قال الكليني: علي بن محمد قال: كان ابن العجمي جعل ثلثه للنّاحيه و كتب بذلك و قد كان قبل إخراجہ الثّلت دفع مالاً لإبنه أبي المقدام لم يطلع عليه أحد، فكتب اليه:

ص: ۶۴۸

- 
- ۱- كمال الدّين: حدثني أبي رضی الله عنه، عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن صالح... ادامہ ی حدیث.
  - ۲- اضافه از كمال الدّين.
  - ۳- اضافه از كمال الدّين.
  - ۴- أصول الكافي، ۱/۵۹۰؛ كمال الدّين، ۲/۴۸۹؛ مستدرک الإمامه، ۱۴۲. \*\* اضافه از كمال الدّين.



«فأين المال ألقى عزلته لأبي المقدم» (١).

### ١٩- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه يعلى بن زياد صيمرى كه تقاضاى كفن کرده بود:

قال الكليني وغيره: على بن محمد،! عن أبي عقيل عيسى بن نصر قال: كتب (٢) على بن زياد صيمرى! يسأل كفنًا، فكتب اليه:

«إنك تحتاج إليه فى سنة ثمانين» (٣) «(٤)»

فمات فى سنة ثمانين وبعث اليه بالكفن قبل موته بأيام.

### ٢٠- توقيع امام زمان (عليه السلام) به محمد بن هارون بن عمران همدانى:

قال الكليني وغيره: (٥) على بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمداني قال: كان للنّاحيه على خمسمائه دينار فضقت بها ذرعاً، ثم قلت فى نفسى لى حوانيت إشتريتها بخمسمائه وثلاثين ديناراً قد جعلتها للنّاحيه بخمسمائه دينار ولم أنطق بها، فكتب محمد بن جعفر:

ص: ٦٤٩

- 
- ١- أصول الكافي، ١/٥٩٠.
  - ٢- كمال الدين: محمد؛ الغيبة، محمد بن زياد صيمر، در دلائل: على بن محمد سمري.
  - ٣- الغيبة، صص ٢٩٧-٢٩٨ دلائل الامامه: إحدى و ثمانين.
  - ٤- أصول الكافي، ١/٥٠٩؛ كمال الدين، ٢/٥٠١؛ الإرشاد ٣٥٦؛ غيبة الطوسي، صص ٢٨٣-٢٨٤ و ٢٩٧-٢٩٨. دلائل الإمامه، صص ٢٨٥-٢٨٦؛ إعلام الوري، ٤٢١؛ كشف الغمّه، ٣/٣٥٠.
  - ٥- كمال الدين: حدّثنا أبى رضى الله عنه، عن سعد بن عبدالله ... ادامه ي حديث.

«إقبض الحوانيت من محمّد بن هارون بالخمسمائة دينار التي لنا عليه».(١)

## ٢١- توقيع امام (عليه السلام) به وكلاءه وتوصيه آنان به عدم پذيرش اموال:

قال الكليني و الطبرسي: الحسين بن الحسن العلوي قال: كان رجل من ندماء روز حسني (٢) و آخر معه فقال له: هوذا يجيبنى الأموال و له و كلاءه و سمّوا جميع الوكلاء في التواحي و أنهى ذلك إلى عبيد الله بن سليمان الوزير، فهمّ الوزير بالقبض عليهم فقال السلطان: أطلبوا أين هذا الرجل فإنّ هذا أمر غليظ، فقال عبيد الله بن سليمان: نقبض على الوكلاء فقال السلطان: لا ولكن دسّوا لهم قوماً لا يعرفون بالأموال، فمن قبض منهم شيئاً قبض عليه، قال: فخرج بأن يتقدّم إلى جميع الوكلاء:

«أن لا يأخذوا من أحد شيئاً وأن يمتنعوا من ذلك ويتجاهلوا الأمر».(٣)

فإنّس لمحمّد بن أحمد رجل لا يعرفه و خلا به فقال: معي مال أريد أن أوصله فقال له محمّد:

غلطت أنا لا- أعرف من هذا شيئاً فلم يزل يتلطفه و محمّد يتجاهل عليه و بثّوا الجواسيس و إمتنع الوكلاء كلّهم لما كان تقدّم اليهم.

ص: ٦٥٠

---

١- أصول الكافي، ١/٥٩٠؛ كمال الدين، ٢/٥٩٠؛ كمال الدين، ٢/٤٩٢؛ الإرشاد، ص ٣٥٦؛ الخرائج، ١/٤٧٢؛ إعلام الوري، ص ٤٢١؛ كشف الغمّه، ٣/٣٥١.

٢- ظاهراً او والى عسكر بود و در نسخه ي [پدر حسني] آمده است. [مصحح].

٣- أصول الكافي، ١/٥٩١؛ إعلام الوري، ص ٤٢١.

## ٢٢- توقيع امام (عليه السلام) به شيعيان:

قال الصدوق: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي رضى الله عنه، قال: حدثني جعفر بن محمد بن مسعود و حيدر بن محمد بن السمرقندي قال: حدثنا أبو النصر محمّد بن مسعود، قال: حدثنا آدم بن محمّد البلخي، قال: حدثنا علي بن الحسن الدقاق و إبراهيم بن محمّد، قالوا: سمعنا علي بن عاصم كوفي يقول: خرج في توقيعات صاحب الزمان:

«ملعون ملعون من سماني في محفل الناس». (١)

## ٢٣- توقيع امام (عليه السلام) به محمّد بن عثمان:

قال الصّيدوق و الطّوسى عنه: حدثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضى الله عنه، قال سمعت أبا علي محمّد بن همّام يقول: سمعت محمّد بن عثمان العمرى قدس الله روحه يقول: خرج توقيع بخط أعرفه:

«من سماني في مجمع من الناس يسمى فعليه لعنة الله». (٢)

قال أبو علي محمّد بن همّام: وكتبت أسأله عن الفرّج؟ فخرج الّى:

«كذب الوقتون». (٣)

ص: ٦٥١

١- كمال الدّين، ٢/٤٨٤.

٢- كمال الدّين، ٢/٤٨٣؛ إعلام الورى، ص ٤٢٣. (به نقل از صدوق).

٣- كمال الدّين، ٢/٤٨٣؛ إعلام الورى، ص ٤٢٣. (به نقل از صدوق).

## ٢٤- توقيع امام (عليه السلام) به محمد بن صالح همداني:

قال الصدوق وغيره: حدثنا أبي، و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنهما، قالوا: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، قال: حدثني محمد بن صالح الهمداني، قال: كتبت إلى صاحب الزمّان (عليه السلام): إن أهل بيتي يؤذونني ويقرّعونني بالحديث الذي روى عن آبائك عليهم السلام أنهم قالوا: قوامنا وخدامنا شرار خلق الله، فكتب (عليه السلام):

«و يحكم أما تقرؤون ما قال عز وجل: {وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرى ظَاهِرَةً} (١) و نحن و الله القرى التي بارك الله فيها وأنتم القرى الظاهرة». (٢)

## ٢٥- پاسخ امام (عليه السلام) به سؤالات اسحاق بن يعقوب بدست محمد بن عثمان:

قال الصدوق وغيره: (٣) حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني رضى الله عنه، قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، عن إسحاق بن يعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمري رضى الله عنه، أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت على فورد

ص: ٦٥٢

١- سبأ / ١٨.

٢- كمال الدين، ٢ / ٤٨٣؛ مستدرک الإمامه، ١٤٠؛ غيبه الطوسي، صص ٣٤٥-٣٤٦؛ إعلام الوری، صص ٤٢٤-٤٢٥. (به نقل از صدوق) ينابيع المؤده، صص ٤٨٣-٤٨٤.

٣- الغيبه: جماعه، عن جعفر بن محمد بن قولويه و أبي غالب الرازي، عن محمد بن يعقوب كليني... ادامه ی حدیث.

[ت فى] التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان (عليه السلام):

أما، ما سألت عنه أرشدك الله و ثبتك ((١)) من أمر المنكرين لى من أهل بيتنا وبنى عمنا، فإعلم أنه ليس بين الله عز وجل وبين أحد قرابه، و من أنكرنى فليس منى وسيله سبيل ابن نوح (عليه السلام):

أما سبيل عمى جعفر وولده فسبيل إخوه يوسف (عليه السلام).

أما الفقاع فشر به حرام، ولا بأس بالشلمات، و أما أموالكم فلا نقبلها إلا لتطهروا، فمن شاء فليصل و من شاء فليقطع فما آتانى الله غير ممّا آتاكم.

وأما ظهور الفرج فإنه إلى الله تعالى ذكره، ((٢)) و كذب الوقتون.

و أميا قول من زعم أن الحسن (عليه السلام) لم يقتل فكفر و تكذيب و ضلال. و أميا الحوادث الواقعة فإرجعوا فيها الى رواه حديثنا فإنهم حجّتى عليكم وأنا حجّج الله عليهم.

و أما محمّد بن عثمان العمرى - رضى الله عنه وعن أبيه من قبل - فإنه ثقتى و كتابه كتابى.

و أما محمّد بن على بن مهزيار الأهوازى فسيصلح الله له قلبه ويزيل عنه شكّه.

و أما وصلتنا به فلا قبول عندنا إلا لما طاب وطهر، و ثمن المغنّيه

ص: ٦٥٣

١- الإحتجاج: و قاك.

٢- الغيبه، و الإحتجاج: ندارد.

حرام.

و أما محمد بن شاذان بن نعيم فهورجل من شيعتنا أهل البيت.

و أميا أبو الخطّاب محمّد بن أبي زينب الأجدع فملعون وأصحابه ملعونون فلا مجالس أهل مقاتلتهم فإنني منهم برىء وآبائي عليهم السلام منهم براء.

و أما المتلبسون بأموالنا فمن إستحلّ منها شيئا فأكله فأنما يأكل النيران. و أما الخمس فقد ابح لشيعتنا و جعلوا منه فى حلّ إلى وقت ظهور أمرنا لتطيب ولادتهم و لا تخبث.

و أما ندامه قوم قد شكّوا فى دين الله عزّ وجلّ ما وصولنا به فقد أقلنا من إستقال، ولا حاجة فى صله الشاكين.

و أميا علّه ما وقع من الغيبه فإنّ الله عزّ وجلّ يقول: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَيِّنَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ}. (١١) إنه لكم يكن لأحد من آبائي عليهم السلام إلّا- وقد وقعت فى عنقه بيعه لطاغبه زمانه، و إنى أخرج حين أخرج، ولا بيعه لأحد من الطواغيت فى عنقى.

و أميا وجه الإنتفاع بى فى غيبتي فكالإنتفاع بالشمس إذا غيبتها عن الأبصار السّحاب، و إنى لأمان لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمان لأهل السّماء فأغلقوا باب السّؤال عمّا لا يعينكم، و لا تتكلّفوا علم ما قد كفيتم، و أكثروا الدّعاء بتعجيل الفرج، فإنّ ذلك فرجكم و السّلام

ص: ٦٥٤

## ٢٦- توقيع صاحب الأمر (عليه السلام) به محمد بن ابراهيم بن مهزيار كه در وجود امام شك کرده بود:

قال الصّيدوق وغيره: حدّثنا محمّد بن الحسن رضى الله عنه، عن سعد بن عبدالله، عن علي بن محمّد الرازى المعروف بعلاء الكلىنى، قال: حدّثنى محمّد بن جبرئيل الأهوازى عن إبراهيم و محمّد أبى الفرج، عن محمّد بن إبراهيم بن مهزيار أنه وردّ العراق شاكاً مر تاداً، فخرج إليه:

«قل لمهزيارى قد فهمنا ما حكيتّه عن موالينا (٢) بناحيّتكم فقل لهم: أما سمعتم الله عزّ وجلّ يقول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (٣) هل أمر إلاّ بما هو كائن الى يوم القيامة، أولم تروا أنّ الله عزّ وجلّ جعل لكم معاقل تأرون إليها وأعلاماً تهتدون بها من لدن آدم (عليه السلام) إلى أن ظهر الماضى [أبو محمّد] صلوات الله عليه، كلّما غاب علمّ بدا علم، وإذا أفل نجم طلع (٤) نجم، فلمّا قبضه الله إليه ظنتم إنّ الله عزّ وجلّ قد قطع السبب بينه وبين خلقه كلّاً ما كان ذلك ولا يكون حتى تقوم الساعة و يظهر أمر الله عزّ وجلّ و هم

ص: ٦٥٥

- 
- ١- كمال الدّين، ٢/٤٨٣-٤٨٥؛ غيبه الطّوسى، صص ٢٩٠-٢٩٣؛ الإحتجاج، ٢/٢٨٣-٢٨٤؛ إعلام الورى، صص ٤٢٣-٤٢٤؛ (به نقل از كلىنى) كشف الغمّه، ٣/٤٥٦-٤٥٨.
  - ٢- دلائل: بما جتتكم.
  - ٣- النّساء / ٥٩.
  - ٤- الخرائج: بدا.

يا محمد بن إبراهيم لا يدخلك الشك (١) فيما قدمت له! فإن الله عز وجل لا يخلّي الأرض من حجه، أليس قال لك أو بك قبل وفاته: أحضر الساعة من يعبر هذه الدنانير التي عندي، فلما أبطى، ذلك عليه و خاف الشيخ على نفسه الواحاً (٢) قال لك: غيرها على نفسك و أخرج إليك كيساً كبيراً وعندك بالحضرة. (٣) ثلاثه أكياس و صرّه فيها دنانير مختلفه التقد فعيرتها و ختم الشيخ بخاتمه و قال لك: أختم مع خاتمي، فإن أعش فأنا أحقّ بها، وإن أمت فأتق الله في نفسك أولاً ثم في، فخلصني و كن عند ظني بك. أخرج رحمك الله الدنانير التي إستفضلتها (٤) من بين التقدين من حسابنا (٥) و هي بضعة عشر ديناراً و إستردّ من قبلك فإنّ الزمان أصعب ممّا كان، و حسبنا الله و نعم الوكيل! (٦)

## ٢٧- توقيع امام (عليه السلام) به مردى از بلخ:

قال الصّيدوق وغيره: حدثنا أبى رضى الله عنه، عن سعد بن عبدالله، عن أبى حامد المراغى عن محمد بن شاذان بن نعيم، قال: بعث رجل من أهل بلخ بمالٍ و

ص: ٤٥٤

١- همان: ندارد.

٢- دلائل، الرّجاء؛ الخرائج: من الوفاء.

٣- دلائل: بالجفره.

٤- همان: نقصتها.

٥- همان: ندارد.

٦- كمال الدّين، ٢/٤٨٧؛ دلائل الإمامه، ٢٨٧؛ الخرائج ٣/١١١٦-١١١٧.



رقعه ليس فيها كتابه قد خطّ فيها صبعه كما تدور من غير كتابه، وقال للرسول: إحمل هذا المال فمن أخبرك بقصّيته و أجاب عن الرّقه فأوصل إليه المال، فصار الرجل إلى العسكر و قد قصد جعفرأ وأخبره الخير، فقال له جعفر: تقرّ بالبداء؟ قال الرّجل: نعم قال له: فإنّ صاحبك قد بدا له وأمرك أن تعطيني المال، فقال له الرّسول: لا يقنعني هذا الجواب فخرج من عنده وجعل بدور على أصحابنا، فخرجت إليه رقه قال:

«هذا مال قد كان غرّر به و كان فوق صندوق فدخل اللصوص البيت و أخذوا ما فى الصّندوق وسلّم المال». (١)

و ردّت عليه الرّقه وقد كتب فيها:

«كما تدور وسألت الدّعاء فعل الله بك وفعل». (٢)

## ٢٨- توقيع امام (عليه السلام) به أبو القاسم بن أبي حليس:

قال الصّدوق: حدثنى أبى رضى الله عنه، عن سعد بن عبدالله، قال حدثنى أبو القاسم بن أبى حليس، قال: مات لى غريم، فكتبت أستأذن فى الخروج إلى ورثته بواسط و قلت أصير إليهم حدثان موته لعلّى أصل إلى حقّى فلم يؤذن لى، ثم كتبت ثانيه فلم يؤذن لى، ثم كتبت ثانيه فلم يؤذن لى، فلمّا كان بعد سنتين

ص: ٦٥٧

١- كمال الدّين، ٢/٤٨٨ - ٤٨٩؛ مستدرک الإمامه، ١٤١ - ١٤٢؛ دلائل الإمامه، صص ٢٨٧ - ٢٨٨؛ الخرائج، ٣/١١٣٠.

٢- همان.

كتب إلى إبتداء:

«صر إليهم».(١)

فخرجت إليهم فوصل إلى حقي.

قال أبو القاسم: وأصل أبو رميس عشرة دنانير الى حاجز فنتسيها حاجز أن يوصلها، فكتب إليه إبتداء:

«تبعث بدنانير أبو رميس».(٢)

قال: وكتب رجل من ربيض حميد يسأل الدعاء في حمل له فورد عليه:

«الدعاء في الحمل قبل الأربعة أشهر وستلد أنثى».(٣)

### ٢٩- توقيع دیگری از امام(عليه السلام) به أبو القاسم بن أبي حليس:

قال الصدوق:(٤) أبو القاسم بن أبي حليس، قال: كتبت في إنفاذ خمسين ديناراً لقوم مؤمنين منها عشرة دنانير لإبنة عم لي لم تكن من الإيمان على شيء، فجعلت إسمها آخر الزقعه والفصول، ألتمس بذلك الدلالة في ترك الدعاء فخرج في فصول المؤمنين:

ص: ٤٥٨

---

١- كمال الدين، ٢/٤٩٣-٤٩٤.

٢- همان.

٣- همان.

٤- سلسله اسناد حديث: حدثني أبي رضي الله عن سعد بن عبدالله، قال: حدثني أبو القاسم بن أبي حليس... ادامه ی حدیث.

«تقبل الله منهم وأحسن إليهم وأثابك» ((١)) ((٢))

قال: وكتب محمد بن كشمرد يسأل الدعاء أن يجعل ابنه أحمد من أم ولده في حل، فخرج:

«و الصقري أحل الله له ذلك» ((٣))

فأعلم (عليه السلام) أن كنيته أبو الصقر.

### ٣٠- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی محمد بن اسحاق اشعری:

قال الصدوق: حدثني أبي رضي الله عنه، قال: حدثني سعد بن عبدالله قال: حدثني علي بن محمد بن إسحاق الأشعري قال: كانت لي زوجه موالى قد كنت هجرتها دهرًا فجاءتني فقالت: إن كنت قد طلقتنى فأعلمنى، فقلت لها: لم أطلقك و نلت منها فى هذا اليوم فكتبت إلى بعد أشهر تدعى أنها حامل، فكتبت فى أمرها وفى دار كان صهرى أوصى بها للغريم (عليه السلام) أسأل أن يباع منى و أن ينجم على ثمنها، فورد الجواب فى الدار:

«قد أعطيت ما سألت» ((٤))

وكف عن ذكر المرأة والحمل، فكتبت إلى المرآه بعد ذلك تعلمنى أنها كتبت

ص: ٦٥٩

١- الخرائج: أنابك.

٢- كمال الدين، ٢/٤٩٤؛ الخرائج والحرائج، ٢/٦٩١.

٣- كمال الدين، ٢/٤٩٥

٤- كمال الدين، ٢/٤٩٧ - ٢/٤٩٨.

بباطل وأنّ الحمل لأصل والحمد لله ربّ العالمين.

### ۳۱- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی تعدادی از شیعیان که اجازه ورد خواسته بودند:

قال الصّدوق و الطّوسی ((۱)) قال: حدّثنی أبو جعفر المروزی، عن جعفر بن عمرو، قال: حدیث إلى العسکر و أمّ أبی احمد فی الحیاه و معی جماعه، فوافینا العسکر، فکتب أصحابی یستأذنون فی الزّیاره من داخل یاسم رجل رجل، فقلت: لا تثبتوا إسمی فإنی لا أستأذن، فتوکوا إسمی، فخرج الإذن:

«أدخلو ((۲)) ومن ((۳)) أبی أن! یستأذن». ((۴))

### ۳۲- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی جعفر بن حمدان:

قال الصّدوق: ((۵)) قال: وکتب جعفر بن حمدان: فخرجت إلیه هذه المسائل، إستحللت بجاریه و شرطت علیها أن لا أطلب ولدها و لا ألزمها منزلی، فلما أتى لذلك مدّه قالت لی: قد حببت، فقلت لها: و لا أعلم أنّی طلبت منك الولد: ثم غبت و انصرفت و قد أتت بولد ذکر فلم أنکره و لا قطعت عنها الإجراء و النّفقه، ولی ضیعه قد كنت قبل أن تصیر إلی هذه المرأه سبّلتها علی وصایای و علی سائر

ص: ۶۶۰

۱- حدّثنا أبی رضی الله عنه، عن سعد بن عبدالله، قال... ادامه ی حدیث.

۲- الغیبه، أدخل.

۳- همان: لم.

۴- کمال الدّین، ۲/۴۹۸؛ الغیبه، ص ۳۴۳.

۵- حدّثنا أبی رضی الله عنه، عن سعد بن عبدالله، قال... ادامه ی حدیث.

ولدى على أن الأمر فى الزيادة و التّقصان منه إلى أيام حياتى، وقد أتت هذه بهذا الولد، فلم ألحقه فى الوقت المتقدّم المؤيد و أوصيت إن حدث بى حدث الموت أن يجرى عليه مادام صغيراً فإذا كبر أعطى من هذه الضّيعه جملته مائتى دينار غير مؤيد و لا يكون له و لا لعقبه بعد إعطائه ذلك فى الوقت شىء، فأريك أعزّك الله فى إرشادى فيما عملته و فى هذا الولد بما أمثله والدعاء لى بالعافيه و خير الدّنيا والآخره؟ جوابها:

«و أمّا الرّجل الذى إستحلّ بالجاريه و شرط عليها أن لا يطلب ولدها فسبحان من لا شريك له فى قدرته، شرطه على الجاريه شرط على الله عزّ وجلّ هذه مالا يؤمن أن يكون، و حيث عرف فى هذا الشّكّ و ليس يعرف الوقت الذى أتاها فيه فليس ذلك بموجب البراءه فى ولده، و أمّا إعطاء المائتى دينار وإخراجه [إياه و عقبه] من الوقف فالمال ماله فعل فيه مار أراد». (١)

### ٣٣- توقيع امام (عليه السلام) به يكى از شيعيان:

قال الصّدوق: (٢) قال: وقال أبو العباس الكوفى: حمل رجل مالا ليوصله و أحبّ أن يقف على الدّلاله: فوقع (عليه السلام):

«إن إسترشدت أرشدت وإن طلبت وجدت، يقول لك مولاك:

ص: ٦٦١

١- كمال الدّين، ٢/٥٠٠.

٢- حدّثنا أحمد بن يحيى العطار رضى الله عنه: قال حدّثنا أبى، قال: حدّثنا محمّد بن شاذان بن نعيم الشاذانى، قال... ادامة ي حديث.

إحمل ما معك». (١)

قال الرجل: فأخرجت مما معي ستة دنانير بلا وزن و حملت الباقي، فخرج التوقيع:

«يا فلان ردّ الستة دنانير التي أخرجتها بلا وزن ووزنها ستة دنانير و خمسة دوانيق وحبّه و نصف». (٢)

قال الرجل: فورنت الدنانير فإذا هي كما قال (عليه السلام):

### ٣٤- توقيع امام (عليه السلام) به أبي العباس أحمد بن خضر بن أبي صالح خجندی:

قال الصدوق والطوسي: حدثنا أبو محمد عمّار بن الحسين بن إسحاق الأبروشني رضي الله عنه قال: حدّثنا أبو العباس أحمد بن الخضر بن أبي صالح الخجندی رضي الله عنه عن أنه خرج إليه من صاحب الزمان (عليه السلام) توقيع بعد أن كان أغرى بالفحص و الطلب و سارعن و طنه ليتبين له ما يعمل عليه، و كان نسخه التوقيع:

«من بحث فقد طلب، و من طلب فقد دلّ (٣) و من دلّ (٤) فقد أشاط، و من أشاط فقد أشرك». (٥)

قال: فكفّ عن الطلب و رجع.

ص: ٦٦٢

١- كمال الدين، ٢/٥٠٩.

٢- همان.

٣- الغيبة: دلّ.

٤- الغيبة: دلّ.

٥- كمال الدين، ٢/٥٠٩؛ الغيبة، ٣٢٣.

### ٣٥- توقيع امام(عليه السلام) به شيخ أبي جعفر محمد بن عثمان عمري، به سب فوت پدرش:

قال الصدوق وغيره: (١) قال عبدالله بن جعفر الحميري: وخرج التوقيع الى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري في التعزیه بأبيه رضي الله عنهما، فص فصل من الكتاب:

«إنا لله و إنا إليه راجعون تسليماً لأمره و رضاه (٢) بقاضئه، عاش أبوك سعيداً ومات حميداً فرحمه الله و ألحقه بأوليائه و مواليه عليهم السلام ، فلم يزل مجتهداً في أمرهم، ساعياً فيما يقرب به إلى الله عزّ وجلّ واليه، نصر الله وجهه وأقاله عشرته».

وفي فصل آخر:

«أجزل الله لك الثواب و أحسن لك العزاء زرت و رزنا وأوحشك فراقه وأوحشنا، فسره الله في منقلبه و كان من كمال سعادته أن رزقه الله عزّوجلّ ولداً مثلك يخلفه من بعده، و يقوم مقامه بأمره، و يترحم عليه، و أقول: الحمد لله، فإنّ الأنفس طيبه بمكانك و ما جعله الله عزّوجلّ فيك و عندك، أعانك الله قواك و عضدك و وفقك، و كان الله ولياً

ص: ٦٦٣

- 
- ١- الخرائج نامه چنين آمده است. «عاش أبوك سعيداً، و مات حميداً، أجزل الله لك الثواب، زرت و رزنا و أوحشك و أوحشنا و من كمال سعادته أن رزقه الله ولداً مثلك، يقوم مقاصد و أقول: إنّ الأنفس طيبه لمكانك».
  - ٢- الغيبه و الإحتجاج: رضيّ.

### ٣٦- توقيع امام (عليه السلام) به عمرى وپسرش رضى الله عنهما:

قال الصدوق: قال سعد بن عبدالله، خرج إلى العمريّ و ابنه رضى الله عنهما:

«وَقَفَّكُمَا اللَّهُ لِعَاطَتِهِ، وَثَبَّتَكُمَا عَلَى دِينِهِ، وَ أَسْعَدَ كَمَا بِمَرْضَاتِهِ، إِنْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنَّ الْمِثْمَى أَخْبَرَ كَمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَمُنَظَّرَاتِهِ مِنْ لَقِيٍّ وَ إِحْتِجَاجِهِ بِأَنَّهُ لَا خَلْفَ غَيْرَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ تَصَدِيقِهِ إِيَّاهُ وَ فَهَمَّتْ جَمِيعٌ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابُكُمْ عَنْهُ وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ، وَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى، وَ مِنْ مَوْبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مَرَدِيَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: {أَخْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَمْ يُؤْتُوا}، (٢) كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ، وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ، وَ يَأْخُذُونَ يَمِينًا وَ شِمَالًا، فَيَارْقُوا دِينَهُمْ، أَمْ إِرْتَابُوا، أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ، أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَالْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ، أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَاسَوْا وَ مَا يَعْلَمُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حَجِّهِ إِذَا ظَاهَرًا وَإِمَّا مَعْمُورًا.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا إِنْتِظَامَ أُمَّتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أَفْضَى الْأَمْرَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَاضِي - يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَمَقَامَ مَقَامِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ، كَانُوا نُورًا

ص: ٦٦٤

١- كمال الدين، ٢/٥١٠؛ الغيبة، ٣٦١؛ الإحتجاج، ٢/٣٠٠ - ٣٠١؛ الخرائج، ٣/١١١٢.

٢- العنكبوت، ١ / ١.



ساطعاً و شهاباً لامعاً، و قمراً زاهراً، ثم إختيار الله عزّ وجلّ له ما عنده فمضى على منهاج آبائه عليهم السلام حذوا النعل على عهده عهدته، و وصيه أوصى بها إلى وصيّ ستره اله عزّ وجلّ بأمره الى غايه و أخفى مكانه بمشيئه للقضاء السابق و القدر النافذ، و فينا موضعه، و لنا فضله، و لو قد أذن الله عزّ وجلّ فيما قد منعه عنه و أزال عنه ما قد جرى به من حكمه لأراهم الحقّ ظاهراً بأحسن حليه، و أبين دلاله، و أوضح علامه، و لأبان عن نفسه و قام بحجته و لكن أقدار الله عزّ وجلّ لا تغالب و إرادته لا تردّ و توفيقه لا يسبق، فليدع و اعنهم إتباع الهوى وليقيموا على أصلهم الذي كانوا عليه، و لا يبحثوا عمّا ستر عنهم فيأثموا، و لا يكشفوا ستر الله عزّ وجلّ فيندموا، و ليعلموا أنّ الحقّ معنا و فينا، لا يقول ذلك سوانا إلاّ كذاب مفتر، و لا يدعيه غيرنا إلاّ ضالّ غويّ، فليقتصروا منا على هذه الجملة دون التفسير، و يقنعوا من ذلك بالتعريض دون التصريح إن شاء الله». (١)

### ٣٧- آخرین توقيع امام(عليه السلام) به شيخعلی بن محمد سمري رضی الله عنه:

قال الصّيدوق وغيره: حدّثنا ابو محمد الحسن بن أحمد المكتب، قال: كنت بمدينه السّلام. (٢) في السنّه التي توفّي فيها الشّيخعلی بن محمد السمري -قدس

ص: ٦٦٥

١- كمال الدّين، ٢ / ٥١٠ - ٥١١.

٢- مدينه السلام: بغداد. \* - صدوق وفات على بن محمد سمري را نيمه ي شعبان سال ٣٢٨هـ - ق نوشته است. [كمال الدّين، ٢/٥٠٣] و طوسی وفات او را نيمه ي شعبان سال ٣٢٩هـ - ق نوشته است. [الغيبه، ٣٩٤] و چون ين توقيع ٦ روز قبل از فوت سمري از امام(عليه السلام) رسیده است. پس تاريخ نگارش ين توقيع نهم شعبان سال ٣٢٨هـ - ق [به قول صدوق] يا نهم شعبان سال ٣٢٩هـ - ق [به قول طوسی] است.

الله روحه - فحضرته قبل وفاته بأيام\* فأخرج إلى الناس توقيعاً نسخته.

«بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد السمرى أعظم الله أجر إخوانك فيك فإنك مى ت ماينك و بين سته أيام فاجمع أمرك ولا- توص إلى أحد يقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغيبه الثانيه فال ظهور إلا بعد إذن الله عز وجل وذلك بعد طول الأمد وقسوه القلوب، و إمتلاء الأرض جوراً، وسيأتى شيعتى من يدعى المشاهده، ألافمن إدعى المشاهده قبل خروج السفينى و الصيحه فهو كاذب مفتر، ولا حول ولاقوه إلا بالله العلى العظيم».(1)

قال: فنسخنا هذا التوقيع وخرجنا من عنده، فلما كان اليوم السادس عدنا إليه وهو وجود بنفسه، فقيل له: من وصيك من بعدك فقال: لله أمر هو بالغه، ومضى رضى الله عنه فهذا آخر كلام سمع منه.

### ٣٨- پاسخ امام(عليه السلام) به سوالات محمد بن جعفر اسدى، بدست محمد بن عثمان عمرى:

قال الصي دوق: حدثنا محمد بن أحمد الشيبانى، وعلى بن أحمد بن الدقاق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب، وعلى بن عبدالله الوراق رضى الله عنهم، قالوا: حدثنا أبو الحسن محمد بن جعفر الأسدى رضى الله عنه، قال: كان فيما ورد على من الشيخ أبى جعفر محمد بن عثمان قدس الله روحه - فى جواب

ص: ٦٦٦

---

١- كمال الدين، ٢/٥١٦؛ غيبه الطوسى، ٣٩٥؛ الخرائج، ٣/١١٢٩؛ الإحتجاج، ٢/٢٩٧؛ إعلام الورى، ص ٤١٧.

«(١) أمّا ما سألت عنه من الصّلاه عند طلوع الشّمس وعند غروبها فلئن كان كما يقولون! إنّ الشّمس تطلع بين قرني الشّيطان و تغرب بين قرني الشّيطان فما أرغم أنف الشّيطان(٢) أفضل من الصّلاه، فصلّها و أرغم(٣) أنف الشّيطان.!

وأمّا ما سألت عنه من أمر الوقف على ناحيتنا وما يجعل لنا ثم يحتاج إليه صاحبه، فكلّ ما لم يسلم فصاحبه فيه بالخيار، و كلّ ما سلّم فلا خيار فيه لصاحبه، إحتاج إليه صاحبه أو لم يحتجّ، إفتقر إليه أو إستغنى عنه.

و أمّا ما سألت عنه من أمر من يستحلّ ما في يده من أموالنا و يتصرّف فيه تصرّفه في ماله من غير أمرنا، فمن فعل ذلك فهو ملعونٌ و نحن خصماؤه يوم القيامة، فقد قال النبي (صلى الله عليه و آله): «المستحل عن عترتي ما حرّم الله ملعونٌ على لسانى و لسان كلّ نبى». فمن ظلمنا كان من جملة الظالمين، و كان لعنه الله عليه لقوله تعالى: {أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ}. (٤)

و أما ما سألت عنه من أمر المولود الذى تنبت غلفته بعد ما يختن

ص: ٦٦٧

١- الإحتجاج: يقول الناس.

٢- همان: شىء.

٣- همان: الشّيطان أنفه.

٤- الأعراف / ٤٤.

هل يختن مرّه أخرى؟ فإنه يجب أن يقطع غلفته فإنّ الأرض تضح إلى الله عزّ وجلّ من بول الأغلّف أربعين صباحاً.

و أمّا ما سألت عنه من أمر المصلّى و النّار و الصّوره و السّراج بين يديه هل تجوز صلاته فإنّ الناس إختلفوا في ذلك قبلك، فإنه جائز لمن لم يكن من أولاد عبده الأصنام أو عبده النّيران أن يصلّى و النّار و الصّوره و السّراج بنى يديه، و لا يجوز ذلك لمن كان من أولاد عبده الأصنام(١) و النّيران.

و أمّا ما سألت عنه من أمر الضّيع التي لنا حيثنا هل يجوز القيام بعمارتها و أداء الخراج منها و صرف ما يفضل من دخلها إلى النّياحيه احتساباً للأجر و تقرباً الينا(٢) فلا- يحلّ لأحد أن يتصرّف من مال غيره بغير إذنه فكيف يحلّ ذلك في مالنا، من فعل(٣) شيئاً من ذلك من غير أمرنا. ! فقد إستحلّ منّا ما حرم عليه، و من أكل من أموالنا شيئاً فإنّما يأكل في بطنه ناراً و سيصلى سعيراً.

و أمّا ما سألت عنه من أمر الرجل الذي يجعل لنا حيثنا ضيعه و يسلمها من قيم يقوم بها و يعمرها و يؤدّي من دخلها خراجها و مؤونتها و يجعل ما يبقى(٤) من الدّخل لنا حيثنا، فإنّ ذلك جائز لمن جعله صاحب الضّيعه قيماً عليها، إنّما لا يجوز ذلك لغيره.

ص: ٦٦٨

١- الإحتجاج: الأوّتان.

٢- همان: إليكم.

٣- همان: ذلك بغير أمرنا.

٤- همان: بقى.

و أمّا ما سألت عنه من أمر الثّمار من أموالنا يَمْرَبها(١) المارّ فيتناول منه و يأكله هل يجوز ذلك له؟ فإنّه يحلّ له أكله ويحرم عليه حمّله». (٢)

### ٣٩- توقيع امام (عليه السلام) به ابوالحسين اسدى:

قال الصّدوق و غيره: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن محمّد الخزاعي رضی الله عنه، قال: حدّ أبو علي بن أبي الحسين الأسدي، عن أبيه رضی الله عنه، قال: و رد على توقيع من الشّيخ أبي جعفر محمّد بن عثمان العمريّ، قدس الله روحه- إبتداء لم يتدّمه سؤال:

«بسم الله الرحمن الرحيم لعنه الله و الملائكة و الناس أجمعين على من إستحلّ من ما لنا درهماً». (٣)

قال أبو الحسن الأسدي رضی الله عنه: فوقع في نفسي أنّ ذلك فيمن إستحلّ من مال النّاحيه درهماً دون من أكل منه غير مستحلّ له. و قلت في نفسي: إنّ ذلك في جميع من إستحلّ محرّماً، فأىّ فضل من ذلك للحجه (عليه السلام) على غيره؟ قال: فوالذي بعث محمّداً بالحقّ بشيراً لقد نظرت بعد ذلك في التّوقيع فوجدته قد إنقلب إلى ما وقع في نفسي:

«بسم الله الرّحمن الرحيم لعنه الله و الملائكة و الناس أجمعين على

ص: ٦٦٩

١- همان: به.

٢- كمال الدّين، ٢/٥٢٠ - ٥٢١؛ الإحتجاج، ٢/٢٩٨ - ٣٠٠.

٣- كمال الدّين، ٢/٥٢٢؛ الخرائج، ٣/١١٨؛ الإحتجاج، ٢/٣٠٠.

من أكل من مالنا درهماً حراماً». (١)

قال أبو جعفر محمد الخزازي: أخرج إلينا أبو علي بن أبي الحسين الأسدي هذا التوقيع حتى نظرنا إليه وقرأناه.

#### ٤٠- توقيع امام (عليه السلام) به شيعيان در پاسخ ابن أبي غانم قزوینی:

قال الطوسي و الطبرسي: أخبرني جماعة، عن أبي محمد التلعكبري، عن أحمد بن علي الرازي، عن الحسين بن علي القمي، قال: حدثني محمد بن علي بن بنان الطلحي الآبي، عن علي بن محمد بن عبده النيسابوري، قال: حدثني علي بن إبراهيم الرازي، قال: حدثني الشيخ الموثوق (٢) به، بمدينة السلام، قال: تشاجر ابن أبي غانم القزويني و جماعة من الشيعة في الخلف، فذكر ابن أبي غانم أن أبا محمد (عليه السلام) مضى و لا خلف له، ثم إنهم كتبوا في ذلك كتاباً و أنفذوه إلى الناحية، و أعلموه بما تشاجروا فيه، فورد جواب كتابهم بخطه عليه و علي آباءه السلام:

«بسم الله الرحمن الرحيم عافانا الله وإياكم من الضلالة (٣) والفتن، و هب لنا و لكم روح اليقين، و أجارنا و إياكم من سوء المنقلب أنه أنهى إلى إرتباب جماعة منكم في الدين، و ما دخلهم من الشك و الحيرة في ولاء أمورهم فغمنا ذلك لكم لا لنا، و ساءنا فيكم لا فينا، لأن الله معنا و لا فاقه بنا إلى غيره، و الحق معنا فلن يوحشنا من قعد عنا، و نحن

ص: ٦٧٠

١- كمال الدين، ٢/٥٢٢؛ الخرائج، ٣/١١١٨؛ الإحتجاج، ٢/٣٠٠.

٢- الشيخ الموثوق همان شيخ محمد بن عثمان عمري است. [الإحتجاج، ٢/٢٧٨].

٣- الإحتجاج: نیست.

صنائع ربّنا، و الخلق بعد صنائِعنا.

يا هؤلاء! مالكم في الريب تتردّون، و في الحيره تنعكسون؟ أو ما سمعتم الله عزّوجلّ يقول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (١) أو ما علمتم ما جاءت به الآثار مما يكون ويحدث في أئمتكم عن (٢) الماضين والباقيين منهم عليهم السلام (٣) أو ما رأيتم كيف جعل الله لكم معاقل تأوون اليها، وأعلاماً تهتدون بها من لدن آدم (عليه السلام) إلى أن ظهر الماضي (عليه السلام)، كلّما غاب علم بدا علم، و إذا أفل نجم طلع نجم؟ فلما قبضه الله إليه ظننتم أن الله تعالى أبطل دينه، و قطع السبب بينه و بين خلقه، كلاً- ما كان ذلك و لا يكون حتى تقوم الساعة، و يظهر أمر الله سبحانه وهم كارهون.

و إنّ الماضي (عليه السلام) مضى سعيداً فقيداً على منهاج آبائه عليهم السلام حذو التعلّ بالتعلّ، و فينا وصيته وعلمه، و (٤) من هو! خلفه و من هويسدّ مسدّه، لا ينازعنا موضعه إلاّ ظالم آثم، و لا يدّعيه دوننا إلاّ جاحد كافر، و لولا أنّ أمر الله تعالى لا يغلب، و سره لا يظهر ولا يعلن، لظهر لكم من حقّنا ما تبين (٥) منه عقولكم، و يزيل شكوككم (٦)، لكنّه ما شاء الله كان،

ص: ٦٧١

١- النساء/٥٩.

٢- احتجاج: على.

٣- همان: ندارد.

٤- همان: منه.

٥- همان: تبتز.

٦- همان: شكوككم.

ولكلّ أجل كتاب.

فاتقوا الله و سَلِّمُوا لَنَا، و رَدُّوا الأَمْرَ إِلَيْنَا، فَعَلِينَا الإِصْدَارَ كَمَا كَانَ مَنَّا الإِيرَادَ، وَلا تَحَاوِلُوا كَشْفَ مَا غَطَّيْنَا عَنْكُمْ وَ لا تَمِيلُوا عَنِ الِيمِينِ، وَ تَعَدَّلُوا إِلَى الشَّمَالِ، (١) وَ اجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالمُودَّةِ عَلَى السَّنَةِ الوَاضِحَةِ، فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُنَّ، وَ اللهُ شَاهِدٌ عَلَى و عَلَيْكُمْ، وَ لَوْلَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةِ صِلَاحِكُمْ (٢) وَ رَحْمَتِكُمْ، وَ الإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ، لَكُنَّا عَنْ مَخَاطِبَتِكُمْ فِي شِغْلِ فِيمَا (٣) قَدْ إِمْتَحَنَّا بِهِ مِنْ مَنَازِعَةِ الظَّالِمِ العَتَلِ الضَّالِّ المَتَتَابِعِ فِي غَيْثِهِ، المَضَادَّ لِرَبِّهِ، الدَّاعِي (٤) مَا لَيْسَ لَهُ، الجَاحِدِ حَقًّا مِنْ إِفْتِرَاضِ اللهُ طَاعَتِهِ، الظَّالِمِ الغَاصِبِ.

وَ فِي ابْنِهِ رَسُولِ اللهُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لِي (٥) أَسْوَهُ حَسَنِهِ وَ سِيرْدِي (٦) الجَاهِلِ رَادِعِهِ. (٧) عَمَلِهِ، وَ سَيَعْلَمُ الكَافِرُ لِمَنْ عَقِبِي الدَّارَ، عَصَمْنَا اللهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ المَهَالِكِ وَ الأَصْوَاءِ، وَ الآفَاتِ وَ العَاهَاتِ كُلِّهَا بِرَحْمَتِهِ، فَإِنَّهُ وَلِيٌّ ذَلِكُكَ وَ القَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَ كَانَ لَنَا وَ لَكُمْ وَلِيًّا وَ حَافِظًا، وَ السَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الأَوْصِيَاءِ وَ الأَوْلِيَاءِ المُؤْمِنِينَ وَ رَحِمَهُ اللهُ وَ بَرَكَاتِهِ، وَ صَلَّى اللهُ عَلَى

ص: ٦٧٢

١- همان: اليسار.

٢- همان: صاحبكم.

٣- همان: ممّا.

٤- همان: المدعى

٥- همان إلى.

٦- همان: ستردي.

٧- همان: رداء.



٤١- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی عمویش جعفر بن علی، به احمد بن اسحاق بن سعد اشعری:

قال الطّوسى و الطّبرسى: عن أبى الحسين محمّد بن جعفر الأسدى رضى الله عنه، عن سعد بن عبد الله الأشعري قال: حدّثنا الشّيخ الصّدوق أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري رحمه الله، أنّه جاءه بعض أصحابنا يعلمه أنّ جعفر بن على كتب إليه كتاباً يعرفه فيه نفسه، و يعلمه أنّه القيّم بعد أخيه و أنّ عنده من علم الحلال و الحرام ما يحتاج إليه و غير ذلك من العلوم كلّها.

قال أحمد بن إسحاق: فلما قرأت الكتاب، كتبت إلى صاحب الزّمان(عليه السلام) و صيرت كتاب جعفر في درجه: فخرج الجواب إلى في ذلك:

«بسم الله الرّحمن الرّحيم أتانى كتابك أبقاك الله، و الكتاب الذى أنفدته درجه و أحاطت معرفتى بجميع ما تضمّنه على اختلاف ألفاظه، و تكرر الخطأ فيه، و لو تدبّرتّه لوقفت على بعض ما وقف عليه منه، و الحمد لله ربّ العالمين حمداً لا شريك له على إحسانه اليّنا، و فضله علينا، أبى الله عزّ وجلّ للحقّ إلّا إتماماً، و للباطل إلّا زهوفاً، و هو شاهد على بما أذكره، و لى عليكم بما أقوله، إذا إجتمعنا ليوم لا ريب فيه و يسألنا عمّا نحن فيه مختلفون، إنّه لم يجعل لصاحب الكتاب على المكتوب إليه، و لا عليك و لا على أحد من الخلق جميعاً

ص: ٦٧٣

إمامه مفترضه، ولا طاعه ولا ذمته، وسأبين لكم جملة تكتفون بها إن شاء الله تعالى.

يا هذا يرحمك الله إن الله تعالى لم يخلق الخلق عبثاً، ولا أهملهم سدى، بل خلقهم بقدرته، وجعل لهم أسماعاً وأبصاراً وقلوباً وألباباً،<sup>(١)</sup> ثم بعث إليهم<sup>(٢)</sup> النبيين عليهم السلام مبشرين ومنذرين، يأمرونهم بطاعته وينهونهم عن معصيته، ويعرفونهم ما جهلوه من أمر خالقهم ودينهم، وأنزل عليهم كتاباً، وبعث إليهم ملائكة يأتين<sup>(٣)</sup> بينهم وبين من بعثهم إليهم بالفضل الذي جعله لهم عليهم، وما آتاهم من الدلائل الظاهره والبراهين الباهره، والآيات الغالبه.

فمنهم من جعل النار عليه برداً وسلاماً وإتخذه خليلاً، ومنهم من كلمه تكليماً وجعل عصاه ثعباناً مبيناً، ومنهم من أحى الموتى بإذن الله، وأبرأ الأكمه والأبرص بإذن الله، ومنهم من علمه منق الطير وأوتى من كل شىء، ثم بعث محمداً (صلى الله عليه وآله) رحمه للعالمين، وتمم به نعمته، وختم به أنبياءه، وأرسله إلى الناس كافة، وأظهر من صدقه ما أظهر، وبين من آياته وعلاماته ما بين.

ثم قبضه (صلى الله عليه وآله) حميداً فقيداً سعيداً، وجعل الأمر [من] بعده إلى أخيه وابن عمه وصيه وارثه على بن أبى طالب (عليه السلام) ثم إلى الأوصياء

ص: ٦٧٤

١- إحتجاج ألبأ.

٢- همان: ندارد.

٣- همان: و باين.

من ولده واحداً واحداً، أحبب بهم دينه، و أتم بهم نوره وجعل بينهم و بين إخوانهم(١) و بنى عمهم و الأذنين من ذوى أرحامهم فرقانا(٢) بيناً يعرف(٣) به الحجه من المحجوع، والإمام من المأموم.

بأن عصمهم من الذنوب، و برأهم من العيوب، و طهرهم من الدنس، و نزههم من اللبس، و جعلهم خزّان علمه، و مستودع حكمته، و موضع سرّه، و أيدهم بالدلائل، و لولا ذلك لكان الناس على سواء و لا دعوى أمر الله عزّ و جلّ كلّ واحد، و لما عرف الحق من الباطل، و لا(٤) العالم من الجاهل. !

و قد ادعى هذا المبطل المفتري على الله الكذب بما إدّعه، فلا أدري بأيّ حاله هي له رجاء أن يتمّ دعواه، أبفقه(٥) فى دين الله؟ فو الله ما يعرف حلالاً- من حرام و لا- يفرق بين خطأ و صواب، أم يعلم فيما يعلم حقاً من باطل، و لا محكماً من متشابه و لا يعرف حدّ الصّلاه، و وقتها، أم بورع فالله شهيد على تركه الصّلاه الفرض أربعين يوماً، يزعم ذلك لطلب الشّعوده، و لعلّ خبره قد تأدىّ إليكم، وهاتيك ظروف مسكره منصوبه، و آثار عصيانه لله عزّ و جلّ مشهوره قائمه، أم بآيه فليأت بها، أم بحجّه فليقمها، أم بدلاله فليذكرها.

ص: ٦٧٥

١- همان: إخوانهم..

٢- همان: فرقاً

٣- همان: تعرف.

٤- همان: و لا العلم من الجهل.

٥- همان بفقّه.

قال الله عز وجل في كتابه: {بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ} {حم} {تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ} {مِمَّا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ} {قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِنَّنِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ} {وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَشْتَجِبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ} {وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ} (١) فالتمس تولى الله توفيقك من هذا الظالم ما ذكرت لك، و إمتحنه وسله (٢) عن آيه من كتاب الله يفسرها أو صلاه فريضه يبين حدودها و ما يجب فيها، لتعلم حاله و مقداره، و يظهر لك عواره و نقصانه، و الله حسيه.

حفظ الله الحق على أهله، وأقره في مستقره، و قد أبى الله عز وجل أن تكون الإمامه في أخوين بعد (٣) الحسن و الحسين عليهم السلام و إذا أذن الله لنا في القول ظهر الحق، و إضمحل الباطل، و إنحسر عنكم، و إلى الله أرغب (٤) في الكفايه، و جميل الصنع والولايه، و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على محمد و آل محمد». (٥)

ص: ٦٧٦

١- الأحقاف / ١- ٦.

٢- احتجاج: أسأله.

٣- همان: إلا في.

٤- همان: راغب.

٥- الغيبة، صص ٢٨٧ - ٢٩٠؛ الإحتجاج، ٢/٢٧٩ - ٢٨١.

## ٤٢- پاسخ امام(عليه السلام) به پرسش شیعیان درباره ی ائمه عليهم السلام :

قال الطوسی و الطبرسی: أخبرنا الحسين بن ابراهيم، عن أبي العیاس أحمد بن علی بن نوح، عن أبي نصر هبه الله بن محمد الكاتب قال: حدّثنی أبو الحسن أحمد بن محمد بن تریک الزهاوی قال: حدّثنی أبو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه أوقال أبو الحسن(علی بن) أحمد الدلال القمی، قال: إختلف جماعه من الشیعه فی أنّ الله عزّ وجلّ فوّض الی الأئمه صلوات الله علیهم أن یخلقوا أو یرزقوا؟ فقال قوم هذا محال لا یجوز علی الله تعالی، لأنّ الأجسام لا یقدر علی خلقها غیر الله عزّ وجلّ و قال آخرون بل الله تعالی أقدر الثمه علی ذلك و فوّضه إلیهم فخلقوا و رزقوا و تنازعوا فی ذلك تنازعاً شديداً. فقال: ما بالکم لا ترجعون الی أبي جعفر محمد بن عثمان العمری فتسألونه عن ذلك فیوضح لکم الحقّ فیّه فإنّه الطریق إلی صاحب الأمر عجل الله فرجه، فرضیت الجماعه بأبی جعفر وسلّمت وأجابت إلی قوله، فکتبوا المسأله وأنفذوها الیه، فخرج إلیهم من جهته توقيع نسخته:

«إنّ الله تعالی هو الذى خلق الأجسام وقسّم الأرزاق، لأنّه لیس بجسم و لا حالّ فی جسم، لیس کمثله شیء و هو السّمیع العلیم، و أمّا الائمه علیهم السلام فإنّهم یسألون الله تعالی فیخلق ویسألونه فیرزق، إیجاباً لمسألتهم و إعظاماً لحقّهم»(١)

ص: ٦٧٧

### ٤٣- پاسخ امام به نامه ی علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، به دست حسین بن روح:

قال الطوسی وغيره: قال ابن نوح: وحدثني أبو عبدالله الحسين محمّد بن سوره القمي رحمه الله حين قدم علينا حاجاً، قال حدثني علي بن الحسين بن يوسف الصّانع القمي و محمّد بن أحمد بن محمّد الصّير في المعروف يا ابن الدّلال وغيرهما من مشايخ أهل قم أنّ علي بن الحسين بن موسى بن بابويه كانت تحته بنت عمّه محمّد بن موسى بن بابويه فلم يرزق منها ولداً. فكتب إلى الشّرخ أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه أن يسأل الحضرة أن يدعوا لله أن يرزقه أولاداً فقهاء فجاء الجواب:

«إنك لا ترزق من هذه وستملكك جاريه ديلميه، وترزق منها ولدين فقيهين».(١)

قال: وقال أبو عبدالله بن سوره حفظه الله: ولأبي الحسن بن بابويه رحمه الله ثلاثه أولاد، محمّد و الحسن فقيهان ماهران في الحفظ، يحفظان مالا يحفظ غيرهما من أهل قم ولهما أخ إسمه الحسين و هو الأوسط مشغول بالعباده، و الزّهد، لا يختلط بالناس و لا فقه له. قال ابن سوره: كلّما روى أبو جعفر و أبو عبدالله إنا علي الحسين شيئاً يتعجب الناس من حفظهما و يقولون لهما: هذا الشأن خصوصيته لكما بدعوه الإمام لكما، وهذا أمر مستضعفين في أهل قم.

ص: ٦٧٨

---

١- الغيبة، صص ٣٠٨ - ٣٠٩؛ الخرائج، ٢/٧٩٠؛ ينابيع المؤدّه، ص ٥١٨) به نقل از الغيبة» محمّد بن علي قمی رجال ابن داوود، ص ١٣٧.

#### ٤٤- أولین توفیق امام(علیه السلام) توسط أبی القاسم حسین بن روح رضی الله عنه:

قال الطوسی: أخبرنی جماعه، عن أبی العباس بن نوح، قال: وجدت بخط محمد بن نفیس فیما کتھب بالأھواز اول کتاب و رد من أبی القاسم رضی الله عنه:

«عرفه عرفه الله الخیر کله و رضوانه و أسعده بالتوفیق، وقفنا علی کتابه و ثقتنا بما هو علیه و أنه عندنا بالمنزله و المحلل المذین یسرّانه، زاد الله فی إحسانه إلیه إنه ولی قدير، و الحمد لله لا شریک له، و صلی الله علی رسوله محمد و آله و سلم تسليماً كثيراً».

(١)

#### ٤٥- پاسخ امام(علیه السلام) به نامه ی مردم قم درباره ی صحت پاسخها:

قال الطوسی: أخبرنا جماعه، عن أبی الحسن محمد بن أحمد بن داوود القمی، قال: وجدت بخط أحمد بن إبراهيم التوبختی و إملاء أبی القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه، علی ظهر کتاب فیہ جوابات و مسائل من قم یُسأل عنهاهل جوابات الفقيه(علیه السلام)، أو جوابات محمد بن علی الشلمغانی، لأنه حکى عنه أنه قال: هذه المسائل أنا أجبت عنها، فکتب إلیهم علی ظهر کتابهم:

«بسم الله الرحمن الرحيم قد وقفنا علی هذه الرقعه و ما تضمّنته، فجميعه جوابنا[عن المسائل] و لا مدخل للمخذول الضالّ المضلّ المعروف بالعزّ اقری لعنه الله فی حرف منه و قد كانت أشياء خرجت

ص: ٦٧٩

إليكم على يدى أحمد بن بلال وغيره من نظرائه، و كان من إرتدادهم عن الإسلام مثل ما كان من هذا، عليهم لعنه الله و غضبه». (١)

#### ٤٦- پاسخ امام(عليه السلام) به سؤالات فقهي محمد بن عبدالله بن جعفر حميري:

قال الطوسي و الطبرسي:

«نسخه الدرّج (٢) مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري، «بسم الله الرحمن الرحيم أطال الله بقاءك، و أدام عزّك، و تأييدك و سعادتك و سلامتك، و أتم نعمته [عليك] و زاد في إحسانه اليك، و جميل مواهبه لديك، و فضله عندك، و جعلني من السوء فداك، و قدّمني قبلك، الناس يتنافسون في الدرّجات، فمن قبلتموه كان مقبولاً و من دفعتموه كان ضيعاً، و الخامل من وضعتموه، و نعوذ بالله من ذلك، و ببلدنا أيّدك الله جماعه من الوجوه، يتساوون و يتنافسون في المنزله».

و ورد أيّدك الله كتابك الى جماعه منهم في أمر أمرتهم به من معاويه «ص» و أخرج على بن محمد بن الحسين بن مالك (المعروف) بادوكة و هو ختن «ص» رحمهم الله من بينهم فإغتمّ بذلك و سألتني

ص: ٦٨٠

- 
- ١- أحمد بن بلال، احتمالاً تحريف «ابن هلال» است. هر چند ابن بلال نیز از سفرای مذموم است، ولی اسم او محمد است که کنیه اش ابي ظاهر محمد بن علی بن بلال و أحمد بن هلال العبرتائی الکرخی است که هر دو از مذمومین می باشند. [مصحح].
  - ٢- مجلسی در بحار می گوید: نسخه الدرّج: باهمان نامه نوشته شده و تاشده ای که مردم قم به امام(عليه السلام) نوشته بودند و از صحت پاسخ سؤالات موجود در آن پرسیده بودند و امام(عليه السلام) نوشته بودند: که همه ی آنها صحیح است. [مصحح].



أَيَّدِكَ اللَّهُ أَنْ أَعْلَمَكَ مَا نَالَهُ مِنْ ذَلِكَ، فَإِنْ كَانَتْ مِنْ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ عَرَفْتَهُ مَا يَسْكُنُ نَفْسَهُ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

التَّوْقِيعُ: «لَمْ نَكَاتِبْ إِلَّا مِنْ كَاتِبِنَا».

وَقَدْ عَوَّدْتَنِي أَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ مِنْ تَفْضَلِكَ مَا أَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجْرِبَنِي عَلَى الْعَادَةِ وَقَبْلِكَ أَعَزَّكَ اللَّهُ فَقَهَاءً، أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى أَشْيَاءَ تَسْأَلُ لِي عَنْهَا.

فَرَوَى لَنَا عَنِ الْعَالِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ إِمَامٍ قَوْمٍ صَلَّى بِهِمْ بَعْضُ صَلَاتِهِمْ وَحَدَّثَتْ عَلَيْهِ حَادِثَةٌ كَيْفَ يَعْمَلُ مِنْ خَلْفِهِ؟ فَقَالَ: يُؤَخَّرُ وَيَقْدَمُ بَعْضُهُمْ وَيَتَمُّ صَلَاتِهِمْ وَيَغْتَسِلُ مِنْ مَسَّهُ.

التَّوْقِيعُ: «لَيْسَ عَلَى مَنْ نَحَاهُ إِلَّا غَسْلُ الْيَدِ، وَإِذَا لَمْ تَحْدِثْ حَادِثَةً تَقْطَعُ (١) الصَّلَاةَ تَمَّتْ صَلَاتُهُ مَعَ الْقَوْمِ».

وَرَوَى عَنِ الْعَالِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنَّ مَنْ مَسَّ مَبْتَأًا بِحَرَارَتِهِ غَسَّلَ يَدَيْهِ، وَ مِنْ مَسَّهُ وَقَدْ بَرَدَ فَعَلِيهِ الْغَسْلُ، وَ هَذَا الْإِمَامُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ لَا يَكُونُ مَسَّهُ إِلَّا بِحَرَارَتِهِ، وَ الْعَمَلُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مَا هُوَ، وَ لَعَلَّهُ يَنْحِيهِ بِشَابَهُ وَ لَا يَمَسَّهُ، فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغَسْلُ؟

التَّوْقِيعُ: «إِذَا مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ، لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا غَسْلُ يَدِهِ».

وَ عَنِ صَلَاةِ جَعْفَرٍ إِذَا سَهَا فِي التَّسْبِيحِ فِي قِيَامٍ أَوْ قَعُودٍ أَوْ رُكُوعٍ أَوْ سُجُودٍ وَ ذَكَرَهُ فِي حَالِهِ أُخْرَى قَدْ صَارَ فِيهَا مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ، هَلْ يَعِيدُ مَا

ص: ٦٨١

١- الإحتجاج: يقطع.

فاته من ذلك التسييح في الحالة التي ذكرها أم يتجاوز في صلاته؟

التوقيع: «إذا سها في حاله من ذلك ثم ذكر في حاله أخرى قضى ما فاتته في الحالة التي ذكره.

و عن المرأة يموت زوجها هل يجوز أن يخرج في جنازته أم لا؟

التوقيع: «تخرج في جنازته».

و هل يجوز لها وهي في عدتها أن تزور قبر زوجها أم لا؟

التوقيع: «تزور قبر زوجها، ولا تبث عن بيتها».

و هل يجوز لها أن تخرج في قضاء حق يلزمها أم لا تبرح من بيتها وهي في عدتها؟

التوقيع: «إذا كان حق خرجت وقضته، وإذا كانت لها حاجة لم يكن لها من ينظر فيها خرجت لها حتى تقضى، (١) و لا تبث (٢) عن منزلها».

و روى في ثواب القرآن في الفرائض وغيرها: أن العالم (عليه السلام) قال: عجباً لمن لم يقرأ في صلاته: {إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ} (٣) كيف تقبل صلاته.

و روى ما زكت صلاه لم يقرأ فيها بقل هو الله أحد.

ص: ٦٨٢

١- همان: تقضها.

٢- همان: إلا في بيتها.

٣- القدر/ ١.

وروى أن من قرأ في فرائضه: {المهزبه} أعطى من الدنيا: فهل يجوز أن يقرأ {المهمزه} ويبدع هذه السور التي ذكرناها؟ مع ما قد روى أنه لا تقبل صلاه ولا تزكوا إلا بهما.

التوقيع: «الثواب في السور على ما قد روى، وإذا ترك سورته مِمَّا فيها الثواب وقرأ: {قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ} و {إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ} لفضلهما، أعطى ثواب ما قرأ و ثواب السوره التي ترك، و يجوز أن يقرأ غير هاتين السورتين وتكون صلاته تأممه، ولكن يكون قد ترك الفضل».

و عن و داع شهر رمضان متى يكون؟ فقد اختلف فيه (أصحابنا) فبعضهم يقول: يقرأ في آخر ليله منه، وبعضهم يقول: هو في آخر يوم منه إذا رأى هلال شوال.

التوقيع: «العمل في شهر رمضان في ليليه، والوداع يقع في آخر ليله منه، فإن (١) خاف أن ينقص (٢) جعله في ليلتين».

وعن قول الله عز وجل {إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ} (٣) أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) المعنى به {ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ} (٤) ما هذه القوه {مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ} (٥) ما هذه الطاعة و أين هي؟ فرأيتك أدام الله عزك

ص: ٦٨٣

١- الإحتجاج، فإذا.

٢- همان: الشهر.

٣- الحاقه / ٤٠؛ التكوير/ ١٩.

٤- التكوير/ ٢٠.

٥- التكوير/ ٢١.

بالتفضل على بمسأله من تثق به من الفقهاء عن هذه المسائل، و إجابتي عنها منعماً، مع ما تشرحه لي من أمر محمد بن الحسين بن مالك المقدم ذكره بما يسكن اليه، و يعتدّ بنعمه الله عنده، و تفضل على بدعاء جامع لي و لإخواني للدنيا و الآخرة فعلت مثاباً إن شاء الله تعالى.

التوقيع: «جمع الله لك وإخوانك خير الدنيا و الآخرة».

أطال الله بقاءك، و أدام عزك و تأييدك و كرامتك و سعادتك و سلامتك، و أتمّ نعمته عليك، و زاد في إحسانه اليك، و جميل مواهبه لديك، و فضله عندك، و جعلني من كلّ سوء و مكروه فداك، و قدّمني قبلك، الحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على محمد آله أجمعين». (١)

### ٤٧- پاسخهای امام (عليه السلام) به پرسشهای فقهی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری:

قال الطوسي و الطبرسي:

«فأريك أدام الله عزك في تأمل رقعتي، و التفضّل بما يسهل لأضيفه الي سائر أياديك على، و إحتجت أدام الله عزك أن تسأل لي بعض الفقهاء عن المصلى إذا قام من التشهد الأوّل للركعة الثالثه، هل يجب عليه أن يكبر؟ فإنّ بعض أصحابنا قال: لا يجب عليه التكبیر، و يجزيه

ص: ٦٨٤

أن يقول بحول الله وقوته أقوم و أقعد.

الجواب: «قال: إنّ فيه حديثين، أمّا أحدهما فإنّه اذا إنتقل من حاله إلى حاله أخرى فعليه تكبير، أمّا الآخر فإنّه روى أنه إذا رفع رأسه من السجده الثانيه فكبر ثم جلس ثم قام فليس عليه للقيام بعد القعود تكبير، و كذلك التّشهد الأوّل، يجرى هذا المجرى، و بأيّهما أخذت من جهه التّسليم كان صواباً.

و عن الفص الخُمَاهِنْ (١) هل تجوز فيه الصّلاه إذا كان في إصبعه؟ الجواب: «فيه كراهه (٢)» أن يصلى فيه وفيه إطلاق، والعمل على الكراهيه».

و عن رجل إشتري هدياً لرجل غائب عنه، و سأله أن ينحر عنه هدياً بمنى، فلمّا أراد نحر الهدى نسي إسم الرّجل و نحر الهدى، ثم ذكره بعد ذلك أيجزى عن الرّجل أم لا؟

الجواب: «لا بأس بذلك وقد أجزأ عن صاحبه».

وعندنا حاكه مجوس يأكلون الميتة ولا يغتسلون من الجنايه، وينسحون لنا ثياباً، فهل تجوز الصّلاه فيها [من] قبل أن تغسل؟

الجواب: «لا بأس بالصّلاه فيها».

و عن المصلى يكون في صلاه الليل في ظلمه، فإذا سجد بغلط

ص: ٦٨٥

---

١- خُمَاهِنْ: سنگ بسیار سختی است، و گفته می شود نوعی آهن است که در زبان عربی «الحجر الحديدي» به آن اطلاق می گردد. [مصحح].

٢- الإحتجاج: الكراهيه.

بالسجاده و يضع جبهته على مسح أو نطح، فإذا رفع رأسه وجد السجاده، هل يعتد بهذه السجده أم لا يعتد بها؟

الجواب: «ما لم يستوجالسا فلا شيء عليه في رفع رأسه لطلب الخمره». (١)

وعن المحرم يرفع الظلال هل يرفع خشب العماريه أو الكنيسه ويرفع الجناحين أم لا؟

الجواب: «لا شيء عليه في (٢) تركه وجميع الخشب».!

و عن المحرم يستظل من المطر بنطح أو غيره جذراً على ثيابه وما في محمله أن يتل، فهل يجوز ذلك؟

الجواب: «إذا فعل (ذلك) في المحمل في طريقه فعليه دم».

و الرجل يحج عن أجره، هل يحتاج أن يذكر الذي حج عنه عند عقد إحرامه أم لا؟ و هل يجب أن يذبح عمّن حج عنه وعن نفسه أم ينجزه هدى واحد؟

الجواب: (٣) يذكره، وإن لم يفعل فلا بأس.!

و هل يجوز للرجل أن يحرم في كساء خز أم لا؟

ص: ٦٨٦

---

١- الخمره: سجاده كوچكى است كه از ساقه‌هاى نخل درست مى‌شود و با خطوط مزین مى‌شود. [مصحح].

٢- الإحتجاج فى ترك رفع الحشب.

٣- همان: قد ينجزه هدى واحد، و إن لم يفصل فلا بأس.

الجواب: لا بأس بذلك، وقد فعله قوم صالحون.

وهل يجوز للرجل أن يصلي وفي رجله (1) بطيطة لا يغطي الكعيبين أم لا يجوز؟

الجواب: جائز.

و يصلي الرجل: ومعه في كفه أو سراويله سكين أو مفتاح حديد هل يجوز ذلك؟.

الجواب: جائز.

و [عن] الرجل يكون مع بعض هؤلاء ومتصلاً بهم بحجّ ويأخذ على الجأده ولا يحرمون هؤلاء من المسلخ، فهل يجوز لهذا الرجل أن يؤخر إحرامه إلى ذات عرق فيحرم معهم بما يخاف الشَّهره أم لا يجوز أن يحرم إلا من المسلخ؟

الجواب: «يحرم من مى قاته ثم يلبس [الثياب] ويلبى فى نفسه، فإذا بلغ إلى مى قاتهم أظهر.

و عن لبس التعل المعطون فإن بعض أصحابنا يذكر أن لبسه كراه.

الجواب: «جائز ذلك ولا بأس به».

و عن الرجل من وكلاء الوقف يكون مستحلاً لما فى يده لا يرع عن أخذ ماله، ربّما نزلت فى قربه و هو فيها، أو أدخل منزله و قد حضر طعامه.

ص: ٦٨٧

١- همان: نیست.

فيدعوني إليه، فإن لم آكل من طعامه عاداني عليه، و قال: فلان لا يستحل أن يأكل من طعامنا، فهل يجوز لي أن آكل من طعامه و أتصدق بصدقه؟ و كم مقدار الصدقه؟ و أن أهدى هذا الوكيل هديّه إلى رجل آخر، فأحصر فیدعوني أن أنال منها، و أنا أعلم أن الوكيل لا یرع عن أخذ ما في يده، فهل (علی) فيه شيء إن أنا نلت منها؟

الجواب: «إن كان لهذا الرجل مال أو معاش غير ما في يده فكل طعامه و أقبل برّه، وإلا فلا».

و عن الرجل [ممن] يقول بالحق ويرى المتعه، و يقول بالرجعه، إلا أن له أهلاً موافقه له في جميع أمره، و قد عاهدها أن لا يتزوج عليها [ولا يتمتع] ولا يتسرّى، و قد فعل هذا منذ بضع عشره سنه و وفى بقوله، فربما غالب عن منزله الأشهر فلا يتمنع و لا تتحرك نفسه أيضاً لذلك، و يرى أن وقوف من معه من أخ و ولد و غلام و وكيل و حاشيه مما يقلله في أعينهم، و يحبّ المقام على ما هو عليه محبه لأهله و مى لأبيها، و صيانته لها و لنفسه، لا يحرم المتعه بل يدين الله بها، فهل عليه في تركه ذلك مآثم أم لا؟

الجواب: (في ذلك) يستحبّ له أن يطيع الله تعالى [بالمتعه] ليزول عنه الحلف على المعرفه و لو مرّه واحده.

فإن رأيت أدام الله عزك أن تسأل لي عن ذلك و تشرحه لي، و تجيب في كلّ مسأله بما العمل به، و تقامدني المنه في ذلك، جعلك الله السبب في كلّ خير و أجراه على يدك، فعلت مثاباً إن شاء الله.

أطال الله بقاءك و أدام عزك و تأيدك و سعادتك و سلامتك



و كرامتك، و أتم نعمته عليك، و زاد في إحسانه إليك، و جعلني من السوء فداك، و قدمني عنك و قبلك، الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد النبي آله و سلم كثيراً. (١)

#### ٤٨- توقيع ديگری به محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری:

قال الطبرسی: کتاب آخر لمحمد بن عبدالله الحمیری إلى صاحب الزمان (عليه السلام) من جواب مسائله التي سأله عنها، في سنة سبع و ثلاثمائة!

«سأل عن المحرم: يجوز أن يشد الميزر من خلفه على عقبه بالطول، و يرفع طرفيه إلى حقويه و يجمعها في حاضرته و يعقدهما، و يخرج الطرفين الآخرين من بين رجليه و يرفعهما إلى حاضرته، و يشد طرفيه إلى وركبه، فيكون مثل السراويل يستر، ما هناك، فإن الميزر الأول كنا نتر به إذا ركب الرجل جملة يكشف ما هناك، و هذا ستر:

فإجاب (عليه السلام): «جاز أن يتزر الإنسان كيف شاء إذا لم يحدث في الميزر حدثاً بمقراظ و لا إبره يخرج به عن حد الميزر، و غزره غزراً و لم يعقده، و لم يشد بعضه بعض، و إذا غطى سرتة و ركبته كلاهما فإن السنة المجمع عليها بغير خلاف تغطيه السره و الركبتين، و الأحب إلينا و الأفضل لكل أحد شده على السبيل المألوفه المعروفه للناس جميعاً إن شاء الله»

ص: ٦٨٩

---

١- الغيبة، صص ٣٧٨-٣٨٢؛ الإحتجاج، صص ٣٠٣-٣٠٦. \* تاريخ نگارش توقيع سال ٣٠٧هـ- ق است.

و سأل: هل يجوز أن يشدّ عليه مكان العقد تكّه؟

فأجاب: «لا يجوز شدّ الميزر بشيءٍ سواه من تكّه و لا غيرها».

و سأل عن التّوجه للصّلاه أن يقول على ملّه إبراهيم و دين محمّد (صلى الله عليه و آله)، فإنّ بعض أصحابنا ذكر: إنّه إذا قال على دين محمّد فقد أبدع، لأنّنا لم نجده فى شيء من كتب الصّلاه خلا حديثاً فى كتاب القاسم بن محمّد عن جده عن الحسن بن راشد: إنّ الصّادق (عليه السلام) قال للحسن: كيف تتوجّه؟

فقال: أقول لبيك و سعديك.

فقال له الصّادق (عليه السلام): ليس عن هذا أسألك. كيف تقول و جّهت و جهى للذى فطر السّماوات و الأرض حنيفاً مسلماً.

قال الحسن: أقول.

فقال الصّادق (عليه السلام): إذا قلت ذلك فقل: على ملّه إبراهيم، و دين محمّد، و منها جعلى بن أبى طالب، و الإيتمام بآل محمّد، حنيفاً مسلماً و ما أنا من المشركين.

فأجاب (عليه السلام): «التّوجه كلّه ليس بفريضه، و السنه المؤكده فيه الّتى هي كإجماع الذى لاخلاف فيه: و جّهت و جهى للذى فطر السّماوات و الأرض، حنيفاً مسلماً على ملّه إبراهيم، و دين محمّد و هدى أمير المؤمنين، و ما أنا من المشركين، إنّ صلاتى و نسكى و محيايى و مماتى لله ربّ العالمين، لا شريك لا و بذلك أمرت و أنا من المسلمين. اللهمّ إجعلنى من المسلمين، أعوذ بالله السّميع العليم، من الشّيطان

ص: ٦٩٠

الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ إِقْرَأِ الْحَمْدَ. قَالَ الْفَقِيهَ الَّذِي لَا يَشْكُ فِي عِلْمِهِ: إِنَّ الدِّينَ لِمُحَمَّدٍ وَ الْهُدَايَةَ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهَا لَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ فِي عَقْبِهِ بَاقِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ، وَ مَنْ شَكَّ فَلَا دِينَ لَهُ، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى».

وَ سَأَلَهُ: عَنِ الْقَنُوتِ فِي الْفَرِيضَةِ إِذَا فَرَّغَ مِنْ دَعَائِهِ، يَجُوزُ أَنْ يَرُدَّ يَدَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ وَ صَدْرِهِ لِلْحَدِيثِ الَّذِي رَوَى: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يَرُدَّ يَدَيْ عِبْدِهِ صَفْرًا بَلْ يَمْلَأُهَا مِنْ رَحْمَتِهِ» أَمْ لَا يَجُوزُ؟ فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ إِنَّهُ عَمَلٌ فِي الصَّلَاةِ.

فَأَجَابَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «رَدُّ الْيَدَيْنِ مِنَ الْقَنُوتِ عَلَى الرَّأْسِ وَ الْوَجْهِ غَيْرُ جَائِزٍ فِي الْفَرَايِضِ وَ الَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ فِيهِ، إِذَا رَجَعَ يَدَيْهِ فِي قَنُوتِ الْفَرِيضَةِ وَ فَرَّغَ مِنَ الدُّعَاءِ، أَنْ يَرُدَّ بَطْنَ رَاِحَتَيْهِ مَعَ صَدْرِهِ تَلْقَاءَ رِكْبَتَيْهِ عَلَى تَمَهُّلٍ، وَ يَكْبُرُ وَ يَرْكَعُ، وَ الْخَيْرُ صَحِيحٌ وَ هُوَ فِي نَوَافِلِ النَّهَارِ وَ اللَّيْلِ دُونَ الْفَرَايِضِ، وَ الْعَمَلُ بِهِ فِيهَا أَفْضَلُ»

وَ سَأَلَ: عَنِ سَجْدَةِ الشُّكْرِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ أَنَّهَا (بِدْعَةٌ) فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَسْجُدَهَا الرَّجُلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ؟ وَ إِنْ جَازَ فَمَا فِي صَلَاةِ الْمَغْرَبِ هِيَ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ أَوْ بَعْدَ الْأَرْبَعِ رَكَعَاتِ النَّافِلَةِ؟

فَأَجَابَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنَ الْأُزْمِ السَّيِّئِ وَ أَوْجِبُهَا، وَ لَمْ يَقُلْ أَنَّ هَذِهِ السَّجْدَةَ بِدْعَةٌ إِلَّا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْدِثَ بِدْعَهُ فِي دِينِ اللَّهِ».

فَأَمَّا الْخَيْرُ الْمُرُورِيُّ فِيهَا بَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرَبِ وَ الْإِخْتِلَافُ فِي أَنَّهَا بَعْدَ

الثلاث أو بعد الأربع فإن فضل الدعاء والتسبيح بعد الفرائض على الدعاء بعقيب التوافل كفضل الفرائض على التوافل، والسجده دعاء و تسبيح فالأفضل أن تكون بعد الفرائض فإن جعلت بعد التوافل أيضاً جاز».

وسأل: أن لبعض إخواننا ممن نعرفه ضيعه جديده بجنب ضيعه خراب، للسُّطان فيها حصّته و اكرته ربّما زرعوا حدودها و توذيبهم عمال السُّلطان و يتعرّضون في الكلّ من غلات ضيعته، وليس لها قيمه لخرابها و أنّها في بائره منذ عشرين سنه، و هو يتحرّج من شرائها لأنّه يقال إنّ هذه الحصّه من هذه الضّيعه كانت قبضت عن الوقف قديماً للسُّلطان، فإن جاز شراؤها من السُّلطان، و كان ذلك صلاحاً له و عماره لضيعته، و إنّ يزرع هذه الحصه من القرية البائره لفضل ماء ضيعته العامره، و ينحسم عنه طمع أولياء السلطان، و إن لم يجز ذلك عمل بما تأمره به إن شاء الله تعالى:

فأجاب: «الضّيعه لا يجوز إبتاعها إلّا من مالکها أو بإمره أو رضاء منه».

و سأل: عن رجل إستحل إمراه خارجه من حجابها، و كان يحترز من أن يقع ولد فجاءت باين، فتحرّج الرجل ألا يقبله فقبله و هو شاكّ فيه، و جعل يجرى النّفقه على أمّه و عليه حتّى ماتت الأمّ، و هو ذا يجرى عليه غير أنّه شاكّ فيه ليس بخلطه بنفسه، فإن كان ممّن يجب أن يخلط بنفسه و يجعله كسائر ولده جعل فعل ذلك و إن جاز أن يجعل له شيئاً من ماله دون حقّه فعل؟

ص: ٦٩٢

فأجاب (عليه السلام): «الإستحلال بالمرأه يقع على وجوه، و الجواب يختلف فيها فليذكر الوجه الذى وقع الإستحلال به مشروحاً ليعرف الجواب فيما يسأل عنه من أمر الولد إن شاء الله».

و سأله الدعاء له فخرج الجواب:

«جاء الله عليه بما هو جلّ و تعالى أهله، إيجابنا لحقّه، و رعايتنا لأبيه رحمه الله و قربه منّا، و قد رضينا بما علمناه من جميل نيّته، و وقفنا عليه من مخاطبته، المقرّ له من الله الّتى يرضى الله عزّ و جلّ و رسوله و أولياؤه عليهم السلام و الرّحمة بما بدأنا، نسأل بمسألته ما أمله من كلّ خير عاجل و آجل، و أن يصلح له من أمر دينه و دينا ما يجب صلاحه، إنّه ولىّ قدير».

#### ٤٩- توقيع ديگرى از صاحب الزّمان صلوات الله به محمّد بن عبدالله حميرى در جواب به سوالات او:\*

قال الطّبرسى: وكتب إليه صلوات الله عليه أيضاً فى سنة ثمان و ثلاثمائه كتاباً سأله فيه عن مسائل أخرى، فكتب:

«بسم الله الرّحمن الرّحيم» أطال الله بقاءك و أدام عزّك و كرامتك و سعادتك و سلامتك، و أتمّ نعمته عليك و زاد فى إحسانه إليك، و جميل مواهبه لديك، و فضله عليك، و جزيل قسمه لك، و جعلنى من السو، كلّ فداك، و قدمنى قبلك.

إنّ قبلنا مشايخ و عجا يز يصومون رجباً منذ ثلاثين سنة و أكثر و يصلّون بشعبان و شهر رمضان.

و روى لهم بعض أصحابنا، أن صومه معصيه؟

فأجاب: «قال الفقيه: يصوم منه أياماً إلى خمسة عشر يوماً، إلا أن يصومه عن الثلاثة الأيام الفائته، للحديث، «إن نعم شهر القضاء رجب».

و سأل: عن رجل يكون في محمله و الثلج كثير بقامه رجل، فيتخوف أن نزل الغوص فيه، ربّما يسقط الثلج و هو على تلك الحال و لا يستوى له أن يلبد شيئاً منه لكثرتة و تهافتة. هل يجوز أن يصلّى في المحمل الفريضة؟ فقد فعلنا ذلك أياماً فهل علينا في ذلك إعادته أم لا؟

فأجاب: «لا بأس به عند الضرورة و الشدة».

و سأل: عن الرجل يلحق الإمام و هو راعع فيركع معه و يحتسب تلك الركعة. فإن بعض أصحابنا قال: أن لم سمع تكبيره الركوع فليس له أن يعتد بتلك الركعة؟

فأجاب: «إذا لحق مع الإمام من تسيح الركوع تسيحه واحده إعتد بتلك الركعة و إن لم يسمع تكبيره الركوع».

و سأل: عن رجل صلّى الظهر و دخل في صلاة العصر، فلما إن صلّى من صلاة العصر و ركعتين إستيقن أنه صلّى الظهر ركعتين. كيف يصنع؟

فأجاب: «إن كان أحدث بين الصّلاتين حادثه يقطع بها الصّلاه أعاد الصّلاتين و إن لم يكن أحدث حادثه جعل الركعتين الآخرتين

تتمه لصلاه الظهر، و صلى العصر بعد ذلك».

و سأل: عن أهل الجنه هل يتوالدون إذا دخلوها أم لا؟

فأجاب: «إن الجنه لا حمل فيها للنساء ولا ولاده، ولا طمث ولا نفاس. ولا شقاء بالطفوليه، وفيها ما تشتهي الأنفس وتلذ الأعين، كما قال سبحانه، فإذا إشتهى المؤمن ولداً خلقه الله بغير حمل ولا ولاده على الصوره التي يريد كما خلق آدم عبره».

و سأل: عن رجل تزوج إمراه بشى معلوم إلى وقت معلوم، و بقى له عليها وقت، فجعلها فى حلّ ممّا بقى له عليها وقد كانت طمّثت قبل أن يجعلها فى حلّ من أيامها بثلاثه أيام، أ يجوز أن يتزوجها رجل معلوم إلى وقت معلوم عند طهرها من هذه الحيضه أو يستقبل بها حيضه أخرى؟

فأجاب: «يستقبل حيضه غير تلك الحيضه. لأنّ أقلّ تلك العده حيضه و طهرته تامه».

و سأل: عن الأبرص و المجذوم و صاحب الفالج هل يجوز شهادتهم، فقد روى لنا: أنّهم لا يأمون الأصحاء.

فأجاب: «إن كان ما بهم حادثاً جازت شهادتهم، و إن كان ولاده لم يجز».

و سأل: هل يجوز للرجل أن يتزوج ابنه امرأته؟

فأجاب: «إن كانت ربييت فى حجره فلا يجوز، و إن لم تكن ربييت فى حجره و كانت أمها فى غير عياله فقد روى: أنّه جائز».

و سأل: هل يجوز أن يتزوج بنت ابنه إمراه ثم يتزوج جدتها بعد ذلك؟

فأجاب: «قد نهى عن ذلك».

و سأل: عن رجل ادعى على رجل ألف درهم و أقام به البيّنه العادله، و ادعى عليه أيضاً خمسمائه درهم فى صك آخر، و له بذلك بيّنه عادله، و ادعى عليه أيضاً ثلاثمائه درهم فى صك آخر، و مائتى درهم فى صك آخر و له بذلك كلّ بيّنه عادله. و يزعم المدعى عليه أنّ هذه الصّكّات كلّها قد دخلت فى الصّكّ الذى بألف درهم، و المدعى منكر أن يكون كما زعم، فهل يجب الألف الدرهم مرّه واحده أو يجب عليه كلّما يقيم البيّنه به؟ و ليس فى الصّكّات إستثناء إنّما هى صكّات على وجهها.

فأجاب: «و يؤخذ من المدعى عليه ألف درهم مرّه وهى التى لا شبهه فيها، و يرد اليمين فى الألف الباقي على المدعى فإنّ نكل فلا حقّ له».

(1) و سأل عن طين القبر: يوضع مع الميّت فى قبره هل يجوز ذلك أم لا؟

فأجاب: «يوضع مع الميّت فى قبره، و يخلط بخيوطه إن شاء الله»!

ص: ٦٩٦

١- اين سؤال و پاسخ را طوسی، به روایت از محمد بن أحمد بن داوود، از پدرش از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، آورده است. [نک، تهذیب، ٦/٧٦].



و سأل فقال: روى لنا عن الصادق (عليه السلام): إنه كتب على أزار ابنه إسماعيل يشهد: أن لا إله إلا الله، فهل يجوز إن نكتب مثل ذلك بطين القبر أم غيره؟

فأجاب: «يجوز ذلك».

(١١) و سأل: هل يجوز أن يسبح الرجل بطين القبر، و هل فيه فضل؟

فأجاب: «يسبح الرجل به فما من شيء من السبح أفضل منه، و من فضله أن الرجل ينسى التسبيح و يدير السبحه فيكتب له التسبيح»!

و سأل: عن السجده على لوح من طين القبر، و هل فيه فضل؟

فأجاب: «يجوز ذلك فيه الفضل».

و سأل: (١٢) عن الرجل يزور قبور الأئمه عليهم السلام، هل يجوز أن يسجد على القبر أم لا؟ و هل يجوز لمن صلى عند بعض قبورهم عليهم السلام أن يقوم وراء القبر ويجعل القبر قبله، و يقوم عند رأسه و رجله؟ و هل يجوز أن يتقدم القبر و يصلّي ويجعل القبر خلفه أم لا؟

فأجاب: «أما السجود على القبر، فلا يجوز في نافله و لا فريضه و لا زياره و الذى عليه العمل: أن يضع خده الأيمن على القبر».

ص: ٦٩٧

١- این سوال و پاسخ را طوسی به نقل از: محمّد بن احمد بن داوود، از پدرش از طریق محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری آورده است. [تهذیب، ٦/٧٥ - ٧٦].

٢- این سوال و جواب را طوسی هم روایت کرده است. [نک، ٢/٢٢٨].

و أما الصَّيْلَاهُ فَإِنَّهَا خَلْفَهُ، وَ يَجْعَلُ الْقَبْرَ أَمَامَهُ، وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا عَنْ يَمِينِهِ، وَ لَا عَنْ يَسَارِهِ، لِأَنَّ الْإِمَامَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ) لَا يَتَقَدَّمُ وَ لَا يَسَاوِي.!

وَ سَأَلَ فَقَالَ: يَجُوزُ لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى الْفَرِيضَةَ أَوْ النَّافِلَةَ وَ بِيَدِهِ السَّبْحَةَ أَنْ يَدِيرَهَا وَ هُوَ فِي الصَّلَاةِ؟

فَأَجَابَ: «يَجُوزُ ذَلِكَ إِذَا خَافَ السَّهْوَ وَ الْغَلْطَ».

وَ سَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَدْبُرَ السَّبْحَةَ بِيَدِهِ الْيَسَارِ إِذَا سَبَّحَ، أَوْ لَا يَجُوزُ؟

فَأَجَابَ: «يَجُوزُ ذَلِكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

وَ سَأَلَ فَقَالَ: رَوَى عَنِ الْفَقِيهِ فِي بَيْعِ الْوَقْفِ خَبْرٌ مَأْثُورٌ: إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى قَوْمٍ بَأْغِيَانِهِمْ وَ أَعْقَابِهِمْ، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْوَقْفِ عَلَى بَيْعِهِ وَ كَانَ ذَلِكَ أَصْلَحَ لَهُمْ لَا يَجُوزُ إِلَّا إِنْ يَجْتَمِعُوا كُلُّهُمْ عَلَى ذَلِكَ؟ وَ عَنِ الْوَقْفِ الَّذِي لَا يَجُوزُ مَعَهُ؟

فَأَجَابَ: «إِذَا كَانَ الْوَقْفُ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَجُوزُ بَيْعُهُ، وَ إِنْ كَانَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَبِيعْ كُلُّ قَوْمٍ مَا يَقْدِرُونَ عَلَى بَيْعِهِ مَجْتَمِعِينَ وَ مَمْتَفِرِّقِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ،

وَ سَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ لِلْمَحْرَمِ إِنْ يَصِيرَ عَلَى إِبْطِهِ الْمَرْتَكُ وَ التَّوْتِيَا لِرَبْحِ الْعَرَقِ أَمْ لَا يَجُوزُ؟

فَأَجَابَ: «يَجُوزُ ذَلِكَ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ».

وَ سَأَلَ: عَنِ الضَّرِيرِ إِذَا شَهِدَ فِي حَالِ صِحَّتِهِ عَلَى شَهَادَةٍ، ثُمَّ كَفَّ

بصره و لا- يرى خطه فيعرفه، هل يجوز شهادته أم لا؟ و إن ذكر هذا الضرير الشَّهاده، هل يجوز أن يشهد على شهادته أم لا يجوز؟

فأجاب: «إذا حفظ الشَّهاده و حفظ الوقف، جازت شهادته».

و سأل: عن الرّجل يوقف ضيعه أو دابّه و يشهد على نفسه بإسم بعض و كلاء الوقف، ثم يموت هذا و الكيل أو يتغيّر أمره و يتولّى غيره، هل يجوز أن يشهد الشَّاهد لهذا الذي أقيم مقامه إذا كان أصل الوقف لرجل واحد أم لا يجوز ذلك؟

فأجاب: «لا يجوز ذلك، لأنّ الشَّهاده لم تقم للوكيل و إنّما قامت للمالك، و قد قال الله: ﴿وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾. (١)»

و سأل عن الرّكعتين الاخرتين قد كثرت فيها الرّوايات فبعض يروى: إنّ قراءه الحمد وحدها أفضل، و بعض يروى: إنّ التّسبيح فيهما أفضل، فالفضل لأيهما لنستعمله؟

فأجاب: «قد نسخت قراءه أم الكتاب في هاتين الرّكعتين التّسبيح و الذي نسخ التّسبيح قول العالم (عليه السلام): كلّ صلاه لا قراءه فيها فهو خداج إلا للليل، أو يكثر عليه السهو فيتخوّف بطلان الصّلاه عليه».

و سأل فقال: يتخذ عندنا ربّ الجوز لوجع الحلق و البججه، يؤخذ الجوز الرطب من قبل از ينعقد و يدقّ دقّاً ناعماً، و يعصر ماؤه و يصفى و يطبخ على النّصف و يترك يوماً و ليله ثمّ ينصب على النّار، و يلقي على

ص: ٦٩٩

كُلُّ سِتِّهِ أُرْطَالٍ مِنْهُ رَطْلٌ عَسَلٌ وَ يَغْلَى رَغْوَتَهُ، وَ يَسْحَقُ مِنَ النَّوْشَادِرِ وَ الشَّبِّ الْيَمَانِيِّ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ نِصْفٌ مِثْقَالٌ وَ بِظَافٍ بِذَلِكَ الْمَاءِ، وَ يَلْقَى فِيهِ دَرَاهِمَ زَعْفَرَانٍ الْمَسْحُوقِ، وَ يَغْلَى وَ يُؤْخَذُ رَغْوَتَهُ حَتَّى يَصِيرَ مِثْلَ الْعَسَلِ ثَخِينًا، ثُمَّ يَنْزِلُ عَنِ النَّارِ وَ يَبْرُدُ وَ يَشْرَبُ مِنْهُ، فَهَلْ يَجُوزُ شَرْبُهُ أَمْ لَا؟

فأجاب: «إذا كان كثيره يسكرًا أو يغيّر، فقليله و كثيره حرام، و إن كان لا يسكر فهو حلال».

و سأل: عن الرّجل يعرض له الحاجه ممّا لا يدري أن يفعلها أم لا، فيأخذ خاتمين فيكتب في أحدهما: (نعم إفعل) و في الآخر: [لا تفعل] فيستخير الله مراراً، ثم يرى فيهما، فيخرج أحدهما فيعمل بما خرج، فهل يجوز ذلك أم لا؟ و العامل به التارك له أ هو مثل الإستخارره أم هو سوى ذلك؟

فأجاب: «الذي سه العالم (عليه السلام) في هذه الإستخاره بالرّقاع و الصّلاه».

و سأل: عن صلاه جعفر بن أبي طالب (عليه السلام) في أيّ أوقاتها أفضل أن تصلّي فيه، و هل فيها قنوت؟ و إن كان ففي أيّ ركعه منها؟

فأجاب: «أفضل أوقاتها صدر النّهار من يوم الجمعة، ثمّ في أيّ الأيام شئت و أي وقت صليتها من ليل أو نهار فهو جائز، و القنوت فيها مرتان: في الثانيه قبل الرّكوع، و في الرّابعه بعد الرّكوع».

و سأل: عن الرّجل ينوي إخراج شيء من ماله و أن يدفعه إلى رجل

من إخوانه ثم يجد في أقربائه محتاجاً، أيصرف ذلك عمّن نواه له أو إلى قرابته؟

فأجاب: «يصرفه إلى أدناهما و أقربهما من مذهبه، فإن ذهب إلى قول العالم (عليه السلام): «لا يقبل الله الصدقة وذورحم محتاج» فليقسم بين القرابه و بين الذى نوى حتى يكون قد أخذ بالفضل كله».

و سأل: فقال: اختلفت أصحابنا في مهر المراه.

فقال بعضهم: إذا دخل بها سقط المهر ولا شيء لها.

و قال بعضهم: هو لازم في الدنيا والآخرة، فكيف ذلك؟ و ما الذى يجب فيه؟

فأجاب: إن كان عليه بالمهر كتاب فيه ذكر دين فهو لازم له في الدنيا والآخرة، و إن كان عليه كتاب فيه ذكر الصداق سقط إذا دخل بها، و إن لم يكن عليه كتاب، فإذا دخل بها سقط باقى الصداق.

و سأل فقال: روى لنا عن صاحب العسكر (عليه السلام) إنه سئل عن الصيلاه فى الخز الذى بغش بوبر الأرنب فوقع: يجوز، و روى عنه أيضاً: إنه لا يجوز. فأى الخبرين يعمل به؟

فأجاب: «إنما حرم فى هذه الأوبار و الجلود، فأما الأوبار وحدها فكلّ حلال».

و قد سأل بعض العلماء عن معنى قول الصيادق (عليه السلام): لا يصلّى فى الثعلث و لا فى الأرنب، و لا فى الثوب الذى يليه، فقال: إنما عنى الجلود دون غيرها.

و سأل فقال: يتخذ بإصفهان ثياب عتابه على عمل الوشا من قز أو أبريسم هل يجوز الصلاة فيها أم لا؟

فأجاب: «لا يجوز الصلاة إلا في ثوب سداه أو لحمته قطن أو كتان».

و سأل عن المسح على الرجلين وبأيهما يبدأ باليمين أو يمسخ عليهما جميعاً معاً؟

فأجاب (عليه السلام): «يسمخ عليهما معاً فإن بدأ بأحدهما قبل الأخرى فلا يبتدىء، إلا باليمين».

و سأل: عن صلاة جعفر في السفر هل يجوز أن يصلى أم لا؟

فأجاب (عليه السلام): «يجوز ذلك».

و سأل: عن تسبيح فاطمة: من سهى فجاز التكبير أكثر من أربع و ثلاثين هل يرجع إلى أربع و ثلاثين أو يستأنف؟ و إذا سبح

تمام سبعة و ستين هل يرجع إلى سته و ستين أو يستأنف؟ و ما ألدى يجب في ذلك؟

فأجاب: «إذا سها في التكبير حتى يجوز أربعة و ثلاثين عاد إلى ثلاثه و ثلاثين و بنى عليها، و إذا سها في التسبيح فنجاوز سبعاً و

ستين تسبيحه عاد إلى سته و ستين و بنى عليها، فإذا جاوز التحميد مائه فلا شيء عليه» (١).

ص: ٧٠٢

---

١- الإحتجاج، ٢/٣١٠-٣١٥. \* تاريخ نگارش این توقيع در متن روایت ذی حجّه ی سال ٣١٢هـ- ق آمده است.

## ۵۰- توقیع امام (علیه السلام) در لعن غالیان، بدست حسین بن روح:\*

قال الطوسی: أخبرنا جماعه، عن أبي محمد هارون بن موسى قال: حدثنا محمد بن همام قال: خرج علي يد الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح رضی الله عنه فی ذی الحجّه سنه اثنتی عشره و ثلاثمائه فی [لعن] ابن أبي العزاقر والمداد رطب لم يجفّ.

و أخبرنا جماعه، عن ابن داوود، قال: خرج التّوقيع من الحسين بن روح فی الشّلمغانی، و أنفذ نسخه إلى أبيعلی بن همام فی ذی الحجّه سنه اثنتی عشره و ثلاثمائه.

قال ابن نوح: وحدثنا أبو الفتح أحمد بن ذکا- مولیعلی بن محمد بن الفرات رحمه الله قال:

أخبرنا أبوعلی بن همام بن سهیل بتوقيع خرج فی ذی الحجّه سنه اثنتی عشره و ثلاثمائه.

قال محمد بن الحسن بن جعفر بن (إسماعیل بن) صالح الصیمری: أنفذ الشّیخ الحسين بن روح رضی الله عنه من مجسمه فی دار المقتدر إلى شیخنا أبيعلی بن همام فی ذی الحجّه سنه اثنتی عشره و ثلاثمائه، و أملاه أبو علی [علی] و عرّفنی إنّ أبا القاسم رضی الله عنه راجع فی ترک إظهاره، فإنّه فی ید القوم و حبسهم، فأمر بإظهاره و أن لا یخشی و یأمن، فتخلّص و خرج من الحبس بعد ذلك بمده یسیره و

الحمد لله.

نسخه التّوقيع: (۱)

ص: ۷۰۳

---

۱- متن توقیع از احتجاج گرفته شده است، چرا که در الغیبه اختلافات نسخ و زیادات راویان هم در متن توقیع وارد شده بود.

«عَرَفَ أَطَالَ اللهُ بِقَاكَ! وَعَرَفَكَ اللهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخْتَمَ بِهِ عَمَلَكَ، مِنْ تَثَقُّ بِدِينِهِ وَتَسْكُنَ إِلَى نَيْتِهِ مِنْ إِخْوَانِنَا أَدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُمْ: بِأَنَّ (مَحْمَدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالشَّلْمَغَانِيِّ) عَجَّلَ اللهُ لَهُ النَّقْمَةَ وَلاَ أَمَهْلَهُ، قَدْ إِرْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَفَارَقَهُ. وَأَلْحَدَ فِي دِينِ اللهِ وَإِدْعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى، وَإِفْتَرَى كَذِباً وَزوراً، وَقَالَ بَهْتَاناً وَإِثْماً عَظِيماً، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً. وَخَسِرُوا خَسِرَاناً مَبِيناً.

وَإِنَّا بَرِئْنَا إِلَى اللهِ تَعَالَى وَإِلَى رَسُولِهِ صَلَوَاتِ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَامِهِ وَرَحْمَتِهِ وَبَرَكَاتِهِ مِنْهُ، وَلَعْنَاهُ عَلَيْهِ لِعَايِنِ اللهُ تَتْرَى، فِي الظَّاهِرِ مَنْنَا وَالبَاطِنِ، فِي السِّرِّ وَالجَهْرِ. وَفِي كُلِّ وَقْتٍ وَعلى كُلِّ حَالٍ. وَعلى كُلِّ مَنْ شَايَعَهُ وَبَلَّغَهُ هَذَا الْقَوْلَ مَنْنَا فَأَقَامَ على تَوْلَاهُ بَعْدَهُ.

إِعْلَمُهُمْ تَوْلَاكَ اللهُ! إِنَّنَا فِي التَّوْفَى وَالمِحَاذِرَةِ مِنْهُ على مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ مَمَّنَ تَقَدَّمَ مِنْ نَظَرَاتِهِ. مِنْ: (السَّيْرِيُّ. وَالنَّمِيرِيُّ، وَالهَلَالِيُّ) وَغَيْرِهِمْ. وَعَادَهُ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَبَعْدَ عِنْدِنَا جَمِيلِهِ، وَبِهِ نَثَقُ وَإِيَّاهُ نَسْتَعِينُ وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أَمُورِنَا وَنَعْمَ الوَكِيلُ. (١)

ص: ٧٠٤

---

١- الغيبة، صص ٤٠٩-٤١١؛ الإحتجاج، ٢/٢٩٠. \* - تاريخ نگارش توقیع، بر اساس متن روایت سال ٢٩٠هـ - ق ذکر شده است.



## ٥١- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی صالح بن أبي صالح، درباره ی محمد بن جعفر اسدی:

قال الطوسي: أخبرنا أبو الحسين بن أبي جريد قمی، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن صالح بن أبي صالح قال: سألت بعض الناس في سنة تسعين و مائتين \* قبض شيء، فإمتنع من ذلك و كتبت أستطلع الرزي، فأتاني، الجواب:

«بالزي محمد بن جعفر العربي فليدفع إليه فإنه من ثقاتنا». (١)

## ٥٢- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه يعلى بن محمد سمري درباره ی علم ائمه:

قال الطبري: قال بن محمد سمري: كتبت إليه أسأله، عما عندك من العلوم فوقع:

«علمنا على ثلاثة أوجه ماض و غابر و حادث، أما الماضي فتفسير و أما الغابر فموقوف و أما الحادث فقذف في القلوب نقر في الأسماع و هو أفضل علمنا و لا نبى بعد نبينا». (٢)

## ٥٣- توقيع امام(عليه السلام) درباره ی علم ائمه:

قال العياشي: عن يوسف بن سخت البصري، قال: رأيت التوقيع بخط محمد

ص: ٧٠٥

١- الغيبة، ص ٤١٥.

٢- دلائل الإمامه، ص ٢٨٦.

بن محمّد بن عليّ، (١) فكان فيه:

«الذى يجب عليكم و لكم أن تقولوا إنا قدوه الله و أممه، و خلفاء الله فى أرضه و أمناؤه على خلقه و حججه فى بلاده، نعرف الحلال و الحرام و نعرف تأويل الكتاب و فصل الخطاب» (٢)

#### ٥٤- پاسخ امام (عليه السلام) به نامه ی قاسم بن علاء:

قال الطّبري: أخبرني أبو الفضل محمّد بن عبد الله، قال أخبرني محمّد بن يعقوب، قال: قال القاسم بن العلاء كتبت إلى صاحب الزّمان ثلاثه كتب فى حوائج أعلمته إننى رجل قد كبر سنّى، و أنّه لا ولد لى فأجابنى عن الحوائج و لم يجيبنى عن الولد بشىء فكتبت إليه فى الزّابعه كتباً و سألته أن يدعو الله لى أن يرزقنى ولداً فأجابنى و كتب بحوائجى و كتب:

«اللهم أرزقه ولداً ذكراً تقربه به عينه و جعل هذا الحمل أذى له وارثاً». (٣)

ص: ٧٠٦

---

١- مصحح گوید: در نسخه ی من و بحار چنین آمده است و در البرهان: «محمّد بن محمّد بن حسن بن عليّ» است. و ظاهراً محمد بن حسن بن عليّ كه صاحب الزّمان باشد، صحيح است.

٢- تفسير العيّاشى: ١/١٦: البرهان، ١/١٧.

٣- دلائل الإمامه، صص ٢٨٦.

فورد الكتاب وأنا لا أعلم أنّ لي حملاً فدخلت إلى جاريتي فسألته عن ذلك فأخبرتني أنّ علّتها قد إرتفعت فولدت غلاماً.

### ٥٥- پاسخ امام(عليه السلام) به نامه ی محمد بن احمد بن جعفر قمی: درباره ی احمد بن ابراهیم مراغی:

قال الكشي: علي بن محمّد بن قتيبه: قال: حدثني ابو حامد احمد بن ابراهيم المراغي، قال: كتب أبو جعفر محمّد بن أحمد بن جعفر القميّ العطار، و ليس له ثالث في الأرض في القرب من الأصل، يصفنا لصاحب الأمر، فخرج:

«وقفت على ما وصفت به أبا حامد، أعزّه الله بطاعته أو فهمت ما هو عليه، تمّم الله ذلك له بأحسنه و لا أخلاه من تفضّله عليه و كان الله وليه، أكثر السّلام و أخصّه». (١)

قال أبو حامد، هذا في رقعه طويله، فيها أمر و نهى إلى ابن أخي كثير، و في الرّقعه مواضع قد قرضت، قدفعت الرّقعه كهيتها إلى علاء بن الحسن الرّازي.

### ٥٦- توقيع امام(عليه السلام) به احمد بن أبي روح:

قال الرّاوندي: روى عن أحمد بن أبي روح قال: و جّهت إلى إمراه من أهل دينور، فأتيها فقالت: يا ابن أبي روح أنت أوثق من في ناحيتنا ديناً ورعاً، و إنّي أريد أن أودعك أمانه أجعلها في رقبتك تؤدّيها و تقوم بها. فقلت: أفعّل إن شاء الله تعالى. فقالت: هذه دراهم في هذا الكيس المختوم، لا تحلّه و لا تنظر فيه حتّى تؤدّيه إلى من يخبرك بما فيه، و هذا قرطى يساوي عشره دنانير، وفيه ثلاث حباب لؤلؤ تساوي عشره دنانير، و لي إلى صاحب الزّمان حاجه أريد أن يخبرني بها قبل

ص: ٧٠٧

أن أسأله عنها، فقلت: و ما الحاجه؟ قالت: عشره دنانير إستقرضتها أمي في عرسي لا أدري ممن إستقرضتها، و لا أدري الى من أذفعتها، فإن أخبرك بها، فأذفعتها إلى من يأمرك بها. قال: و كنت أقول بجعفر بن علي، فقلت هذه المحبّه بيني و بين جعفر فحملت المال و خرجت حتّى دخلت بغداد، فأتيت حاجز بن يزيد الوشاء فسلمت عليه و جلست، فقال أ لك حاجه؟ قلت: هذا مال دفع الّى، لا أذفعه إليك [حتّى] تخبرني كم هو، و من دفعه إليّ، فإنّ أخبرتنى دفعته إليك. قال: أ لم أوامر بأخذه، وهذه رقعه جاءتنى بأمرك، فإذا فيها:

«لا تقبل من أحمد بن أبي روح، توجّه به إلينا إلى سامراء». (١)

فقلت: لا إله إلاّ الله هذا أجلّ شيء أردته.

فخرجت و وافيت سامراء، فقلت: أبدأ بجعفر، ثمّ تفكّرت فقلت: أبدأ بهم فإن كانت المحبّه من عندهم و إلاّ مضيت إلى جعفر، فدنوت من دار أبي محمّد (عليه السلام) فخرج إلى خادم فقال: أنت أحمد بن أبي روح؟ قلت: نعم.

قال: هذه الرّقه إقرأها. فقراتها فإذا فيها:

«بسم الله الرّحمن الرّحيم يا بن أبي روح أودعتك عاتكه بنت الدّيراني كيساً فيه ألف درهم يزعمك، وهو خلاف ما تظنّ، وقد أدّيت فيه الأمانه، ولم تفتح الكبس، ولم تدر ما فيه، وفيه ألف درهم و خمسون ديناراً صحاح، و معك قرط زعمت المرأه أنّه يساوى عشره

ص: ٧٠٨

دنانير، صدّقت، مع الفصّيين اللذين فيه، وفيه ثلاث حَبَاب لؤلؤ شراؤها بعشره دنانير، و هي تساوى أكثر، فإدفع ذلك إلى جاريتنا فلانه فإنّا قد وهبناه لها، و صر إلى بغداد و إدفع المال إلى حاجز، وخذ منه ما يعطيك لنفقتك إلى منزلك.

و أما العشره دنانير التي زعمت أنّ أمّها إستقرضتها في عرسها، و هي لا تدرى من صاحبها، بل هي تعلم لمن، هي لكثوم بنت أحمد، و هي ناصبيّه، فتحيّرت أن تعطّيها، إياها، و أوجبت أن تقسّمها في إخوانها، فاستأذنتنا في ذلك، فلتفرّقها في ضعفاء إخوانها.

و لا تعودنّ يا بن أبي روح إلى القول بجعفر والمحبّه له، و إرجع إلى منزلك فإنّ عدوك قد مات، و قد ورثك الله أهله وماله». (١)

### ٥٧- توقيع دیگری از امام(عليه السلام) به أحمد بن أبي روح:

قال الزّاونيدى: روى عن أحمد بن أبي، قال: خرجت إلى بغداد في مال أبي الحسن الخضر بن محمّد لأ وصله، و أمرنى أن أدفعه إلى أبي جعفر، محمّد بن عثمان العمرى، و أمرنى، أن [لا] أدفعه إلى غيره، و أمرنى أن أسأله الدّعاء للعلّه التي هو فيها، و أسأله عن الوبر يحلّ لبسه؟

فدخلت بغداد، و صرت إلى العمرى، فأبى أن يأخذ المال، وقال صر إلى أبي جعفر محمّد بن أحمد و إدفع إليه، فإنّه أمره، بأخذه، و قد خرج الذى طلبت فجئت إلى أبي جعفر، فأوصلته إليه، فأخرج إلى رقعته، فإذا فيها:

ص: ٧٠٩

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَأَلْتُ الدَّعَاءَ مِنَ الْعَلَّةِ الَّتِي تَجِدُهَا، وَهَبَ اللَّهُ لَكَ الْعَافِيَةَ، وَدَفَعَ عَنْكَ الْآفَاتَ، وَصَرَفَ عَنْكَ بَعْضَ مَا تَجِدُهُ مِنَ الْحَرَارَةِ، وَعَافَاكَ وَصَحَّ لَكَ جِسْمُكَ، وَسَأَلْتُ مَا يَحِلُّ أَنْ يَصَلِّيَ فِيهِ مِنَ الْوَبْرِ وَالسَّيْمُورِ وَالسَّيْنَجَابِ وَالْفَنَكِ وَالذَّلَقِ وَالْحَوَاصِلِ؟

فَأَمَّا السَّيْمُورُ وَالتَّعَالِبُ فَحَرَامٌ عَلَيْكَ وَعَلَى غَيْرِكَ الصَّلَاةَ فِيهِ، وَيَحِلُّ لَكَ جُلُودُ الْمَأْكُولِ مِنَ اللَّحْمِ إِذَا لَمْ يَكُنْ [لَكَ] غَيْرُهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بَدٌّ فَصَلِّ فِيهِ وَالْحَوَاصِلُ جَائِزٌ لَكَ أَنْ تَصَلِّيَ فِيهِ، وَالْفَرَاءُ مَتَاعُ الْغَنَمِ، مَا لَمْ تَذْبَحْ بِأَرْمِيَّتِهِ، تَذْبِخُهُ النَّصَارَى عَلَى الصَّلِيبِ، فَجَائِزٌ لَكَ أَنْ تَلْبَسَهُ إِذَا ذَبَحَهُ أَخٌ لَكَ، أَوْ مَخَالَفٌ تَثِقُ بِهِ». (١)

### ٥٨- توقيح امام (عليه السلام) به محمد بن علي بن هلال كرخي، در ردّ بر غلات:

قال الطبرسي: خرج عن صاحب الزّمان صلوات الله عليه، ردّاً على الغلاة من التّوقيع جواباً لكتاب كتب إليه على يدي محمد بن علي بن هلال الكرخي:

«يا محمد بن علي تعالي الله و جلّ عمّا يصفون، سبحانه و بحمده، ليس نحن شركاؤه في علمه و لا في قدرته، بل لا يعلم الغيب، غيره، كما قال في محكم كتابه تباركت أسماؤه: {قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ}. (٢)

و أنا و جميع آبائي من الأولين: آدم و نوح و إبراهيم و موسى،

ص: ٧١٠

١- الخرائج و الجرائح، ٢/٧٠٢-٧٠٣.

٢- النمل/٦٥.

وغيرهم من النبيين، و من الآخرين محمّد رسول الله، وعلى بن أبي طالب، و غيرهم ممّن مضى من الائمة صلوات الله عليهم أجمعين، إلى مبلغ أيامى و منتهى عصرى، عبيد الله عزّ وجلّ يقول الله عزّ وجلّ: {مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى} {قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا} {قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى}. (١)

يا محمّد بن على قد آذانا جهلاء الشيعة وحمقاؤهم، و من دينه جناح البعوضه أرجح منه.

فأشهد الله الذى لا إله إلا هو و كفى به شهيداً، و رسوله محمّد (صلى الله عليه و آله)، و ملائكته و أنبيائه، و أولياء عليهم السلام .

و أشهدك، و أشهد كلّ من سمع كتابى هذا، إنى برىء إلى الله و إلى رسوله ممّن يقول: إنا نعلم الغيب، و نشاركه فى ملكه، أو يحلّنا محلا سوى المحلّ الذى رضيه الله لنا و خلقنا له، او يتعدّى بنا عما قد فسّرتّه لك و بيّنته فى صدر كتابى.

و أشهدكم، أنّ كلّ من نبرأ منه فإنّ الله يبرأ منه و ملائكته و رسله و أوليائه و جعلت هذا التوقيع الذى فى هذا الكتاب أمانه فى عنقك و عتق من سمه أن لا يكتمه لأحد من موالى و شيعتى حتّى يظهر هذا التوقيع الكلّ من الموالى لعلّ الله عزّ وجلّ يتلافاهم فيرجعون إلى دين

ص: ٧١١

الله الحقّ، و ينتهون عمّا لا يعلمون منتهى أمره، و لا يبلغ منتهاه، فكلّ من فهم كتابي و لا يرجع إلى ما قد أمرته و نهيته، فقد حلت عليه اللعنه من الله، و ممّن ذكرت من عباده الصّالحين». (١)

### ٥٩- توقيع امام (عليه السلام) به شيخ مفيد:\*

قال الطبرسي: كتاب كتاب ورد من النّاحيه المقدّسه حرّسها الله، و رعاها في أيّام بقيت من صفر سنه عشر و أربعمائه للأخ السّديد و الولي الرّشيد الشّيخ المفيد، أبي عبدالله محمّد بن محمّد بن النّعمان أدام الله إعزازه، من مستودع العهد المأخوذ على العباد:

«بسم الله الرّحمن الرّحيم إمّا بعد: سلام عليك أيّها الولي المخلص في الدّين، المخصوص فينا باليقين فإنّنا نحمد إليك الله الذي لا إله إلاّ هو، و نسأله الصّلاه على سيّدنا و مولانا و نبينا محمّد و آله الطّاهرين، و نعلّمك - أدام الله توفيقك لنصره الحقّ، و أجزل مثوبتك على نطقك عنّا بالصّديق - أنّه قد أذن لنا في تشريفك بالمكاتبه، و تكليفك ما تؤدّيه عنّا إلى موالينا قبلك، أعزّمهم الله بطاعته، و كفاهم المهمّ برعايته لهم و حراسته، فقف أيّدك الله بعونه على أعدائه المارقين من دينه على ما أذكّره، و أعمل في تأديته إلى من تسكن إليه بما نرسمه إن شاء الله.

ص: ٧١٢

---

١- الإحتجاج، ٢/٢٨٨-٢٨٩. \* طبرسي تاريخ نگارش این توقيع را آخر ماه صفر سال ٤١٠هـ - ق آورده است.



نحن و إن كُنّا ناوين بمكاننا النَّائى عن مساكين الظّالمين، حسب الذى أراناہ الله تعالى لنا من الصّلاح و لشيعتنا المؤمنین فى ذلك مادامت دوله الدّنيا للفاسقين، فإنّنا نحيط علماً بأنبائكم، و لا يعزب عنّا شيء من أخباركم، و معرفتنا بالذّل الذى أصابكم مذ جنح كثير منكم إلى ما كان السّلف الصّالح عنه شاسعاً، و نبذوا العهد المأخوذ وراء ظهورهم كأنّهم لا يعلمون. (١١)

إنّنا غير مهملين لمراعاتكم، و لاناسين لذكركم، و لولا ذلك لنزل بكم اللأواء أو اصطلمكم الأعداء فاتقوا الله جلّ جلاله و ظاهرونا على إنتياشكم من فتنه قد أنافت عليكم يهلك فيها من حمّ أجله و يحمى عنها من أدرك أمله، و هى إماره لازوف حركتنا و مباتتكم بإمرنا و نهينا، و الله متمّ نوره و لوكره المشركون.

إعتصموا بالتّقيه! من شبّ نار الجاهليه، بحششها عصب أمويه، يهول بها فرقه مهديّه، أنا زعيم بنجاه من لم يرم فيها المواطن، و سلك فى الطّعن منها السّبل المرصّيه، إذا حلّ جمادى الأولى من سنّتكم هذه فإعتبروا بما يحدث فيه، و إستيقظوا من رقدتكم لما يكون فى الذى يليه.

ستظهر لكم من السّماء آيه حليه. و من الأرض مثلها بالسّويه، و يحدث فى أرض المشرق ما يحزن و يقلق، و يغلب من بعد على العراق طوائف عن الإسلام مرّاق، تضيق بسوء فعالهم على أهله

ص: ٧١٣

الأرزاق، ثم تنفرج الغمّة من بعد بيوار طاغوت من الأشرار، ثم بستر بهلاكه المتّقون الأخيار، و يتفق لمريدى الحجّ من الآفاق ما يؤملونه منه على توفير عليه منهم و إتفاق، و لنا فى تيسير حجّهم على الإختيار منهم و الوفاق شأن يظهر على نظام و إتساق.

فليعمل كلّ أمر منكم بما يقرب به من محبّتنا، و يتجنّب ما يدينه من كراهتنا و سخطنا، فإن أمرنا بعته فجأة حين لا تنفعه توبه و لا ينحيه من عقابنا ندم على حوبه.

و الله يلهمكم الرّشد، و يطف لكم فى التّوفيق برحمته». (١)

#### ٦٠- توقيع ديگرى از امام (عليه السلام) به شيخ مفيد:\*

قال الطبرسى: و كتب فى غرّه شوال من سنه إثنى عشر و إربعمائه، نسخه التّوقيع باليد العليا صلوات الله على صاحبها:

«هذا كتابنا إليك أيها الولي الملهم للحقّ العليّ، بإملائنا و خطّ ثقتنا. فإخفه عن كلّ واحد. و إطوه و إجعل له نسخه يطّلع عليها من تسكن إلى أمانته من أوليائنا شملهم الله ببركتنا إن شاء الله.

الحمد لله و الصّلاه على سيّدنا محمّد النّبىّ و آله الطّاهرين. (٢)

ص: ٧١٤

١- الإحتجاج، ٢/٣٢٢-٣٢٤.

٢-\*. طبرسى تاريخ نگارش نامه را اوّل شوال سال ٤١٢هـ- نقل کرده است. الإحتجاج، ٢/٣٢٥.

## ۶۱- توقیع دیگری از امام (علیه السلام) به شیخ مفید:

قال الطبرسی: نسخه التّوقیع بالید العلیا علی صاحبها السّلام:

«هذا کتابنا إلیک أیها الأخ الولی، والمخلص فی ودّنا الصّیفی، و النّاصر لنا الوفی، حرسک الله بعینه الّتی، لاتنام، فإحتفظ به! و لا تظهر علی خطنا الّذی سطرناه بما له ضمناه أحدًا! و أدّما فیہ إلی من تسکن إلیه، و أوص جماعتهم بالعمل علیہ إن شاء الله، و صلی الله علی محمّد و آله الطّاهرین». (۱)

## ۶۲- توقیع دیگری از امام (علیه السلام) به شیخ مفید:

قال الطبرسی: ورد علیہ کتاب آخر من قبله الصلوات الله علیہ، یوم الخمیس الثّالث و العشرین من ذی الحّجّه، سنه اثنی عشر و أربعمائہ نسخه:

«بسم الله الرّحمن الرّحیم سلام الله علیک أیها النّاصر للحقّ. الدّاعی إلیه بکلمه الصّدق، فإنّنا نحمد الله إلیک الّذی لا إله إلا هو، إلهنا و إله آبائنا الأوّلین. و نسأله الصّلاه علی سیّدنا و مولانا محمّد خاتم النّبیین، و علی أهل بیته الطّاهرین.

و بعد: فقد کنا نظرنا مناجاتک عصمک الله بالسّبب الّذی وهبه الله لک من أولیائه. و حرسک به من کید أعدائه. و شفّعنا ذلک الآن من

ص: ۷۱۵

---

۱- الإحتجاج، ۲/۳۲۴. \*- طبرسی تاریخ نگارش این توقیع را روز پنج شنبه مصادف با بیست و سوّم ذی حّجه سال ۴۱۲هـ- ق نوشته است.

مستقرّ لنا ينصب في شمراخ. من بهماء صرنا إليه آنفاً من غماليل أُلجانا إليه السِّباريت من الإيمان، و يوشك أن يكون هبوطنا إلى صحصح من غير بعد من الدهر و لا تطاول من الزّمان و يأتيك نبأ مّا بما يتحدّد لنا من حال. فتعرف بذلك ما نعتمده من الزّلفه إلينا بالأعمال. و الله موفقك لذلك برحمته. فلتكن حرسك الله بعينه التي لا تنام إن تقابل لذلك فتنه تسبّل نفوس قوم حرثت باطلاً لإسترهاب المبطلين، ييتهج لذمارها المؤمنون، و يحزن لذلك المجرمون، و آيه حركتنا من هذه اللّوثة حادثه بالجرم المعظم من رجس منافق مذمم. مستحل للدمّ المحرّم. يعمد بكيده أهل الإيمان و لا يبلغ بذلك غرضه من الظلم و العدوان. لأننا من وراء حفظهم بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الأرض و السّماء، فليطمئن بذلك من أوليائنا القلوب، و ليثقوا بالكفايه منه، و إن راعتهم بهم الخطوب، و العاقبه بجميل صنع الله سبحانه تكون حميده لهم ما إجتنبوا المنهى عنه من الذّنوب.

و نحن نعهد إليك أيّها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين أيّدك الله بنصره الذي أيّد به السّلف من أوليائنا الصّالحين، أنّه من إتقى ربّه من إخوانك في العدين و إخرج مّمّا عليه إلى مستحقّيه، كان آمناً من الفتنة المبطله، و محنها المظلمه المظله و من بخل منهم بما إعاده الله من نعمته على من أمره بصلته، فإنّه يكون خاسراً بذلك لأولاه و آخرته، و لو أنّ أشياعيا و فقهم الله لطاعته على إجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخّر عنهم اليمن بلقائنا. و لتعجلت لهم السّيعاده بمشاهدتنا على حقّ المعرفه و صدقتها منهم بنا. فما يحسبنا عنهم إلّا ما يتّصل بنا ممّا نكرهه و لا نؤثره منهم. و الله المستعان و هو

حسبنا و نعم الوكيل. و صلواته على سيدنا البشير النذير محمد و آله الطاهرين و سلم». (١)

### ٦٣- دعای که امام زمان (علیه السلام) به شیخ عمری نوشت:

قال الصَّيدوق و الطَّوسى: حدثنا أبو محمَّد الحسن بن أحمد المكتَّب قال: حدثنا أبو علي بن همام بهذا الدَّعاء و ذكر أنَّ الشَّيخ العمريَّ قدسَ الله روحه أملاه عليه و أمره أن يدعو به و هو الدَّعاء في غيبه القائم (عليه السلام):

«اللَّهُمَّ عَرَفَنِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، (٢) اللَّهُمَّ عَرَفَنِي نَبِيَّكَ (٣) فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَبِيَّكَ (٤) لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي، اللَّهُمَّ لَا تَمْتَنِي مِي تَهَّ جَاهِلِيَّةً، و لَا تَزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي، اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي بَوْلَايِهِ مِنْ فَرَضَتْ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ (٥) وَاوَاهِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَاوَاهِ حَتَّى وَاوَاهِ أَمْرِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاوَاهِ الْحَسَنِ وَاوَاهِ الْحُسَيْنِ وَاوَاهِ عَلِيًّا وَاوَاهِ مُحَمَّدًا وَاوَاهِ جَعْفَرًا وَاوَاهِ مُوسَى وَاوَاهِ عَلِيًّا وَاوَاهِ الْحَسَنَ وَاوَاهِ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، اللَّهُمَّ فَثَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ وَاوَاهِ بَطَاعَتِكَ، وَاوَاهِ قَلْبِي لَوْلِيَّ أَمْرِكَ، وَاوَاهِ

ص: ٧١٧

١- الإحتجاج، ٢/٣٢٤-٣٢٥.

٢- مصباح: رسولك.

٣- همان: رسولك.

٤- همان: رسولك.

٥- همان: ولايه.

عافني ممّا إمتحنت به خلقك، و ثبتني على طاعه وليّ أمرك ألدّي سترته عن خلقك، فبأذنك غاب عن برّيتك، و أمرك ينتظر و أنت العالم غير معلّم بالوقت ألدّي فيه صلاح أمر وليّك في الإذن له بإظهار أمره و كشف ستره، فصبرني على ذلك حتّى لا أحبّ تعجيل ما أخرت و لا- تأخير ما عجلت، و لا- أكشف عمّي سترته،(١) و لا- أبحث عمّي كتمته،(٢) و لا- نازعك في تدبيرك، و لا أقول: لم و كيف؟ و ما بال ولي الأمر لا يظهر؟ و قد إمتلات الأرض من الجور؟ و أفوض أموري كلّها إليك.

اللهمّ إنّي أسألك أن تريني وليّ أمرك(٣) ظاهراً نافذاً لأمرك(٤) مع علمي بأن لك السلطان و القدره و البرهان و الحججه و المشيئه و الإراده(٥) و الحول و القوه، فافعل ذلك بي و بجميع المؤمنين حتّى ننظر إلى وليّك صلواتك عليه و آله ظاهراً المقاله، واضح الدلاه، هادياً من الضلاله، شافياً من الجهاله، أبرز يا ربّ مشاهدته، و ثبت قواعده، و إجعلنا ممّن تقرّ عينه برؤيته، و أقمنا بخدمته، و توفنا على ملته، و أحشرنا في زمته.

اللهمّ أعذه من شرّ جميع ما خلقت و برأت و ذرأت و أنشأت و صوّرت و إحفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و

ص: ٧١٨

- ١- همان: سترت.
- ٢- همان: كتمت.
- ٣- همان: الأمر.
- ٤- همان: الأمر.
- ٥- همان: نيست.

من فوقه و من تحته بحفظك أذى لا يضع من حفظه به، و إفظ فيه رسولك وصى رسولك (١) اللهم و مد في عمره، و زد في أمله و أعنه على ما أوليته و إسترعيته، و زد في كرامتك له فإنه الهادى (٢) و المهتدى و القائم المهتدى! الطاهر التقى النقى الزكى الرضى المرضى، الصابر المجتهد الشكور.

اللهم و لا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته و إنقطاع خبره عنا، و لا تنسنا ذكره و إنتظاره و الإيمان (٣) و قوه اليقين في ظهوره و الدعاء له و الصلاه عليه حتى لا- يقنظنا طول غيبته من ظهوره (٤) و قيامه، و يكون يقيننا في ذلك كيفينا في قيام رسولك صلوات الله و آله، و ماجاء به من وحيك و تنزيلك، (٥) و قو قلوبنا على الإيمان به حتى تسلك بنا على يده منهاج الهدى و الحجه العظمى، و الطريقه الوسطى، و قونا على طاعته، و ثبتنا على متابعتة (٦) و إجعلنا في حزبه و أعوانه و أنصاره، و الراضين بفعله و لا تسلبنا ذلك في حياتنا و لا عند وفاتنا حتى تتوفانا و نحن على ذلك غير شاكين و لا ناكثين و لا مرتابين و لا مكذبين.

ص: ٧١٩

١- همان: عليهم السلام.

٢-! همان: الهادى المهتدى و القائم المهتدى.

٣- همان: به.

٤- همان: نيست.

٥- همان: اللهم.

٦- همان: مشابعتة.

اللَّهُمَّ عَجَّلْ فرجه و أَيْده بالتَّصْر، و أنصر ناصريه، و أخذل خاذليه، و دمر (١) على من نصب له و كذَّب به، أظهر به الحقَّ، و أمت به الباطل (٢) و إستنقذ به عبادك المؤمنين من الدَّلِّ، و إنعش به البلاد، و أقتل به جبابره الكفر، و إقصم به رؤوس الضَّلاله، و ذلَّل به الجيَّارين و الكافرين، و أبر به المنافقين و التَّاكثين و جميع المخالفين و الملحدين فى مشارق الأرض و مغاربها، و برَّها و بحرَّها، و سهلها و جبلها حتَّى لاتدع منهم دياراً و لا تبقى لهم آثاراً، و تطهر (٣) منهم بلادك، و إشف منهم صدور عبادك، و جدِّد به ما إمتحى من دينك، و أصلح به ما بدَّل من حكمك، و غيِّر من سنتك حتَّى يعود دينك به و على يديه غضاً جديداً صحيحاً لا عوج فيه و لا بدعه معه حتَّى تطفىء بعد له نيران الكافرين، فإنَّه عبدك الذى إستخلصته لنفسك و إرتضيته لنصره نبيِّك، و إصطفيته بعلمك، و عصمته من الذُّنوب و برَّاته من العيوب، و أطلعت على الغيوب، و أنعمت عليه و طهرته من الرجس و نقيته من الدنس.

اللَّهُمَّ صلِّ عليه و على آبائه الائمه الطَّاهرين، و على شيعتهم المنتجبين، و بلِّغهم من آمالهم أفضل ما يأملون، و إجعل ذلك منَّا خالصاً من كلِّ شكِّ و شبهه و رياء و سمعه حتَّى لا نريد به غيرك و لا تطلب به إلا وجهك.

ص: ٧٢٠

١- همان دمدم.

٢- همان: الجور.

٣- همان: طهر.



اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا، وَغِيْبَهُ وَوَلِيْنَا، وَشَدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا، وَوَقُوعَ الْفِتَنِ [بِنَا]، وَتَظَاهِرَ الْأَعْدَادِ [عَلَيْنَا]، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَقَلَّةَ عِدَدِنَا.

اللَّهُمَّ فَأَفْرَجْ ذَلِكَ بَفَتْحِ مَنْكَ تَعَجَّلْهُ، وَنَصْرِ مَنْكَ تَعَزَّهِ وَ إِمَامِ عَدْلِ تَظَهَّرْهُ إِلَيْهِ الْحَقِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذِنَ لَوْلِيكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ، وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدْعَ لِلْجُورِ يَا رَبِّ دَعَامَهُ إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا بَنِيَهُ (١) إِلَّا أَفْنَيْتَهَا، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا أَوْهَنْتَهَا، وَ لَا رَكْنَ إِلَّا هَدَدْتَهُ (٢) وَ لَا حِدًّا إِلَّا فَلَطْتَهُ، وَ لَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلَلْتَهُ وَ لَا رَايَةَ إِلَّا نَكَسْتَهَا، وَ لَا شَجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ، وَ لَا جَيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهُ، وَ إِرْمَهُمْ يَا رَبِّ بِحَجْرِكَ الدَّمَاعِ وَ إِضْرِبَهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ، وَ بِأَسْكَ الْذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمَجْرَمِينَ، وَ عَذَّبَ أَعْدَاءَكَ وَ أَعْدَاءَ دِينِكَ (٣) وَ أَعْدَاءَ رَسُولِكَ بِيَدِ وَلِيِّكَ وَ أَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ.

اللَّهُمَّ إِكْفِ وَلِيِّكَ وَ حِجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَ كَيْدَ مَنْ كَادَهُ وَ أَمْرَ مَنْ مَكَرَ بِهِ، وَ إِجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءًا، وَ إِقْطَعْ عَنْهُ مَا دَتَهُمْ وَ أَرْعَبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ، وَ زَلْزَلْ لَهُ أَقْدَامَهُمْ، وَ خَذِّمْ جِهْرَهُ وَ بَغْتَهُ، وَ شَدِّدْ عَلَيْهِمْ عِقَابَكَ. (٤) وَ إِخْزِهِمْ فِي عِبَادِكَ، وَ أَلْعَنِهِمْ فِي بِلَادِكَ، وَ أَسْكِنِهِمْ أَسْفَلَ نَارِكَ، وَ أَحْطِ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَ أَصْلِهِمْ نَارًا وَ أَحْشِ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا، وَ أَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ، فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ

ص: ٧٢١

١- همان: بقيه.

٢- همان: هدمته.

٣- همان: وليك.

٤- همان: عذابك.

و إتبعوا الشّهوات و أذلّوا عبادك.

اللّهُمَّ وأحى بوليّك القرآن، وأرنا نوره سرمداً ظلّمه (١) فيه، وأحى به القلوب الميتة، و إشف به الصدور الوغره، و إجمع به الأهواء المختلفه على الحقّ و أقم به الحدود المعطلله و الأحكام المهمله لا يبقى حقّ إلا ظهر، و لا عدلّ إلا زهر و إجعلنا ياربّ من أعوانه و مقوّى (٢) سلطانه و المؤتمرين لأمره، و الرّاضين بفعله و المسلمين لأحكامه، و ممّن لا حاجه له به إلى التّقيه من خلقك، أنت يا ربّ الذى تكشف السّوء و تجيب المضطرّ إذا دعاك، و تنجى من الكرب العظيم، فاكشف (٣) يا ربّ! الضّرّ عن وليّك، و إجعله خليفه فى أرضك كما ضمنّت له.

اللّهُمَّ و لا تجعلنى من خصماء آل محمّد، و لا تجعلنى من أعداء آل محمّد و لا تجعلنى من أهل الحنق و الغيظ على آل محمّد، فأنى أعوذ بك من ذلك فأعدنى و أستجير بك فأجرنى.

اللّهُمَّ صلّ على محمّد و آل محمّد، و إجعلنى بهم فائزاً عندك فى الدّنيا و الآخره و من المقرّبين». (٤)

ص: ٧٢٢

١- همان: ليله.

٢- همان: مقرّبه.

٣- همان: نيست.

٤- كمال الدّين، ٢/٥١٢-٥١٥؛ مصابيح المتجدد، صص ٢٩٤-٢٩٧؛ البلد الأمين، صص ٣٠٩-٣٠٩.

## ٦٤- دعایی کہ از ناحیہ ی مقدسہ بہ اُبی جعفر محمّد بن عثمان بن سعید رسیدہ است:

قال الطّوسى و ابن طاووس: أخبرنى جماعه ابن عيّاش: قال: ممّا خرج على يد الشيخ الكبير اُبي جعفر محمّد بن عثمان بن سعید رضی اللہ عنہ، من النّاحیہ المقدسہ، ما حدّثنى به جبير بن عبد اللّٰه قال: كتبتہ من التّوقيع الخارج إليه:

«بسم الله الرّحمن الرّحيم، أدع فى كلّ يوم من أيام رجب: اللّٰهُمَّ إِنّى أسألك بمعانى جميع ما يدعوك به ولاء أمرك المأمونون على سرّك المستبشرون بأمرك الواصفون لقدرتك المعلنون لعظمتك، أسألك بما نطق فيهم من مشيتك فجعلتهم معادن لكلماتك و أركاناً لتوحيدك و آياتك و مقاماتك الّتى لا تعطيل لها فى كلّ مكان، يعرفك بها من عرفك لافرق بينك و بينها إلا أنهم عبادك و خلقك فتقها ورتقها بيدك، بدؤها منك وعودها إليك أعضداً و أشهاداً و مناهً و أذواداً(١) و حفظه و رواداً فيهم ملأت سماءك و أرضك حتّى ظهر أن لا- إله إلا- أنت، فبذلك أسألك و بمواقع العزّ من رحمتك و بمقاماتك و علاماتك أن تصلّى على محمّد وآله و أن تزيدنى إيماناً و تثبتاً، يا باطناً فى ظهوره و ظاهراً فى بطونه و مكنونه يامفرقاً بين النور و الدّيجور يا موصوفاً بغير كنه و معروفاً بغير شبه حادّ كلّ محدود و شاهد كلّ مشهود و موجد كلّ موجود و محصى كلّ معدود، و فاقد كلّ مفقود ليس دونك من(٢)»

ص: ٧٢٣

١- إقبال الأعمال: ازواد.

٢- همان: من كلّ.

معبود، أهل الكبرياء و الجود يامن لا- يكتيف بكيف و لا يؤين بأين، يا محتجبا عن كل عين، يا ديموم ياقيوم و عالم كل معلوم صل على عبادك المنتجين و شرك المحتجين و ملائكتك المقرين و بهم الصافين الحافين و بارك لنا في شهرنا هذا المرجب المكرم و ما بعده من أشهر الحرم أسخ علينا فيه النعم و أجزل لنا فيه القسم و أبرر لنا فيه القسم باسمك الأعظم الأجل الأكرم الذي وضعته على النهار فأضاء و على الليل فأظلم و إغفر لنا ما تعلم منا و لا نعلم و إعصمنا من الذنوب خير العصم و أكفنا كوافي قدرك و أمنن علينا بحسن نظرك و لا- تكلنا إلى غيرك و لا- تمنعنا من خيرك و بارك لنا فيما كتبتة لنا من أعمارنا و أصلح لنا خبيته أسرارنا و أعطنا منك الأمان و إستعملنا بحسن الإيمان و بلغنا شهر الصيام و ما بعده من الأيام و الأعوام يا ذا الجلال و الإكرام».(١)

### ٦٥- دعایی که از امام زمان (علیه السلام) درباره ی دعاهاى ماه رجب به أبى القاسم حسين بن روح رسیده:

قال الطوسى: قال ابن عياش: و خرج إلى أهلى على يد الشيخ الكبير، أبى القاسم رضى الله عنه، فى مقامه عندهم هذا الدعاء فى أيام رجب:

«اللهم إني أسألك بالمولودين فى رجب محمّد بن على الثانى و ابنه على بن محمّد المنجب و أتقرب بهما إليك خير القلوب، يا من إليه

ص: ٧٢٤

---

١- مصباح المتهدد، صص ٥٥٦-٥٥٧؛ إقبال الاعمال، صص ١٤٥-١٤٦؛ البلد الأمين، صص ١٧٩-١٨٠؛ مصباح الكفعمى، صص ٥٢٩-٥٣٠.

المعروف طلب و فيما لديه رغب، أسألك سؤال مقترفٍ مذنب قد أوبقته ذنوبه و أثقتة عيوبه فطال على الخطايا دؤوبه و الرزايا خطوبه، يسألك التوبه و حسن الأوبه و التزوع عن الحويه و من النار فكاك رقبته و العفو عما في رقبته، فأنت مولاي أعظم أمله و ثقته، اللهم و أسألك بمسائلك الشريفة و وسائلك المنيفه أن تتغمّدني في هذا الشهر برحمه منك واسعٍ و نعمه و ازعه و نفس بما رزفتها قانعه إلى نزول الحافره و محل الآخره و ما هي إليه صائره». (١)

## ٦٦- دعای مشهورا فتاح:

قال الطوسی و ابن طاووس: (٢)

«اللهم إني أفتح الثناء بحمدك و أنت مسدّد للصواب بمنّك، أبقنت أنك أرحم الراحمين في موضع العفو و الرّحمه و أشد المعاقبين في موضع النّكال و التّقمه و أعظم المتجيزين في موضع الكبرياء و العظمه، اللهم أذنت لي في دعائك و مسألتك، فاسمع ياسميع

ص: ٧٢٥

١- مصباح المتجهد، ص ٥٥٧؛ البلد الأمين، ص ١٨٠؛ مصباح الكفعمي، ص ٥٣٠.

٢- طوسی، در مصباح گاه ی به خاطر اختصار، اسناد را ذکر نکرده است، ولی ابن طاووس سند را چنین آورده است: فمن ذلك الدعاء الذي ذكره محمّد بن أبي قرّه بإسناده فقال حدّثني أبو الغنائم محمد بن محمّد بن عبد الله الحسنی قال أخبرنا أبو عمرو محمّد بن محمّد بن نصر السكوني رضي الله عنه قال سألت أبا بكر أحمد بن محمّد بن عثمان بن البغدادي رحمه الله أن يخرج إلي أدعيه شهر رمضان التي كان عمّه أبو جعفر محمّد بن عثمان بن السعيد العمري رضي الله عنه و أرضا يدعو بها فأخرج إليّ دفترًا مجلدًا بأحمر فنسخت منه أدعيه كثيره و كان من جملتها، و تدعو بهذا. الدعاء في كل ليلة من شهر رمضان فإنّ الدعاء في هذا الشهر سمعه الملائكة و تستغفر لصاحبه.

مدحتى و أجب يا رحيم دعوتى و أقل يا غفور عثرتى، فكم يا إلهى من كربه قد فزجتها و هموم قد كشفتها و عثره قد أقلتها و رحمه قد نشرتها و حلقة بلاء قد فككتها، الحمد لله الذى لم يتخذ صاحبه، ولا ولداً و لم يكن له شريك فى الملك و لم يكن له ولي من الدّل و كبره تكبيراً. الحمد لله رب جميع محامده كلّها على جميع نعمه كلّها، الحمد لله الذى لا مضاد له فى ملكه و لا منازع له فى أمره، الحمد لله الذى لا شريك له فى خلقه و لا شبه لا فى عظمته، الحمد لله الفاشى فى الخلق أمره و حمده الظاهر بالكرم مجده الباسط بالجود يده الذى لا تنقص خزائنه و لا يزيد كثره العطاء إلا كرمًا و جوداً إنّه هو العزيز الوهاب.

اللهم انى أسألك قليلاً من كثير مع حاجه بي إليه عظيمه و غناك عنه قديم و هو عندى كثير و هو عليك سهل يسير، اللهم إن عفوك عن ذنبى و تجاوزك عن خطيئتي و صفحك عن ظلمي و سترك على قبيح و حلمك عن كثير جرمى عند ما كان من خطيأى و عمدى إطمعنى فى أن أسألك ما لا أستوجه منك الذى رزقتنى من رحمتك و أريتنى من قدرتك و عرفتنى من إجابتك، فصرت أدعوك آمناً، و أسألك مستأنساً لا خائفاً و لا وجلاً مدلاً عليك فيما قصدت فيه إليك فإن أبطأ عنى عتبت بجهلى عليك، و لعل الذى أبطأ عنى هو خير لى لعلمك بعاقبه الأمور، فلم أر مولى كريماً أصبر على عبد لئيم منك على يا رب إنك تدعونى فأولى عنك و تتحبب إلى فأتبعض إليك و تتودد إلى فلا أقبل منك، كأن لى التّطول عليك و لم يمنعك ذلك من الرّحمه لى و الإحسان لى، و التّفصل على بجودك و كرمك، فارحم عبدك الجاهل و جد عليه

بفضل إحسانك إنك جوادٌ كريم، الحمد لله مالك الملك مجرى الفلك مسخر الزّباح فائق الإصباح ديان الدّين ربّ العالمين، الحمد لله على حلمه بعد علمه، و الحمد لله على عفوه بعد قدرته، و الحمد لله على طول أناته فى غضبه و هو القادر على ما يريد، الحمد لله خالق الخلق و باسط الرّزق(١) ذى الجلال و الإكرام و الفضل و الأحسان الّذى، بعد فلا يرى و قرب فشهد النّجوى تبارك و تعالى، الحمد لله الّذى ليس له منازعٌ يعادله و لا- شبيهٌ يشاكله و لا ظهيرٌ يعاضده قهر بعزّته الأعزّاء و تواضع لعظّمته العظماء فبلغ بقدرته ما يشاء، الحمد لله الّذى يجيبنى حين أناديه و يستر على كلّ عوره و أنا أعصيه و يعظم النّعمه على فلا أجازيه، فكم من موهبه قد أعطانى و عظيمه مخوفه قد كفانى و بهبحه مونقه قد أرانى، فأثنى عليه حامداً و أذكره مسبحاً، و الحمد لله الّذى لا يهتك حجابهِ و لا يغلق بابهِ و لا يردّ سائله و لا يخيب آمله، الحمد لله الّذى يؤمن الخائفين و ينجى الصّادقين و يرفع المستضعفين و يضع المستكبرين و يهلك ملوكاً و يسخلف آخرين، الحمد لله قاصم الجبّارين مبير الظلمه مدرك الهاربين نكال الظّالمين صريخ المستصرخين موضع حاجات الطّالين معتمد المؤمنين، الحمد لله الّذى من خشيته برعد السّماء و سكّانها، ترجف الأرض و عمّارها و تموج البحار من يسبح فى غمراتها،(٢) الحمد لله الّذى يخلق و لم يخلق و يرزق و لا يرزق و يطعم و لا يطعم و يميت الأحياء و يحيى

ص: ٧٢٧

١- إقبال: فائق الإصباح ذى الجلال...

٢- همان: الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله الحمد الله.

الموتى و هو حتى لا يموت بيده الخير و هو على كل شىء قدير، اللهم صل على محمد عبدك و رسولك و أمينك و صفيك و حبيبك و خيرتك من خلقك سرّك و مبلغ رسالاتك (١) أفضل و أحسن و أجمل و أكمل و أزكى و أنمى و أطيب و أطهر و أسنى و أكثر ما صلّيت و باركت و ترخمت و تحنّنت و سلّمت من خلقك، اللهم صل على أمير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين، (٢) و على الصّديق الطاهره فاطمه سيّده نساء العالمين، و صل على سبطي الرّحمه و إمامي الهدى الحسن و الحسين سيّدي شباب أهل الجنّه، و صل على أئمة المسلمين (٣) حججك على عبادك و أمنائك فى بلادك صلاه كثيره دائمه.

اللهم صل على وليّ أمرك القائم المؤمل والعدل المنتظر أحففه بملائكتك المقربين و أيده بروح القدس يا رب العالمين اللهم أجعله الدّاعى إلى كتابك والقائم بدينك استخلفه فى الأرض كما استخلفت الذين من قبله مكن له دينه الذى ارتضيته له أبد له من بعد خوفه أمنا يعبدك لا يشرك بك شيئاً، اللهم أعزّه و أعزز به و انصر و انتصر به انصره نصراً عزيزاً، (٤) اللهم أظهر به دينك و مله نبيك، حتى لا يستحفى بشىء من الحقّ مخالفه أحد من الخلق، اللهم إنا نرغب

ص: ٧٢٨

١- همان: رسالتاك.

٢- إقبال: عبدك ووليّك وأخى رسلك و حجّتك على خلقك و أيتك الكبرى و النبا العظيم وصلّ على...

٣- همان: على بن الحسين و محمّد علىّ و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و علىّ بن موسى و محمّد بن علىّ و علىّ بن محمّد و الحسن بن علىّ و الخلف المهديّ...

٤- همان: و افتح له فتحاً مبيناً، و اجعل له من لدنك سلطاناً نصيراً اللهم...



إليك في دوله كريمه تعزبها الإسلام و أهله و تذلل بها التفاق و أهله و تجعلنا فيها من الدعاه إلى طاعتك و القاده إلى سبيلك و ترزقنا بها كرامه الدنيا و الآخرة، اللهم ما عرفتنا من الحق فحملناه، و ما قصرنا عنه فبلغناه(١) اللهم ألمم به شعثنا و أشعب به صدعنا و ارتق به فتقنا و كثر به قلتنا و أعز به ذلتنا و أغن به عائلنا و أقض به عن مغرنا و اجبر به فقرنا و سدّ به خلّتنا و يسّر به عسرنا و ببض به وجوهنا و فكّ به أسرنا و أنجح به طلبتنا و أنجز به مواعيدنا و استجب به دعوتنا و أعطنا به فوق رغبتنا يا خير المسؤولين و أوسع المعطين أشف به صدورنا و أذهب به غبط قلوبنا و اهدنا به لما اختلف فيه من الحق يا ذنك إنك تهدي من تشاء إلى الصراط المستقيم، و انصرنا على عدوك و عدونا إله الحق آمين، اللهم إنا نشكو إليك فقد نبينا و غيبه إمامنا و كثره عدونا(٢) و شدّه الفتن و تظاهر الزمان علينا، فصلّ على محمّد و آل محمّد و أعنا ذلك بفتح تعجّله و بضرّ تكشفه و نصرّ تعزّه و سلطان حقّ تظهره و رحمه منك تجللتها و عافيه منك تلبسناها برحمتك يا أرحم الرّاحمين»(٣)

### ٦٧- توقيع امام(عليه السلام) به قاسم بن علاء همداني، درباره ی زیارت امام حسين(عليه السلام) در روز سوّم شعبان:

قال الطوسي وغيره: اليوم الثالث من شهر شعبان- فيه ولد الحسين بن

ص: ٧٢٩

١- همان: و اهدنا لما اختلف فيه بأذنك إنك تهدي من تشاء إلى صراط المستقيم.

٢- همان: و قلّه عددنا.

٣- مصباح المتهجد، صص ٤٠٢-٤٠٤؛ إقبال الأعمال، صص ٣٢٢-٣٢٥؛ زاد المعاد، صص ١١٠-١١٥.

عليّ (عليه السلام)، خرج إلى القاسم بن العلاء الهمداني وكيل أي محمّد (عليه السلام):

«إنّ مولانا الحسين (عليه السلام) ولد يوم الخميس لثلاث خلون من شعبان، فصمه مندوباً و ادع فيه بهذا الدّعاء:

اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ، بِكُتْبَةِ السَّمَاءِ وَ مِنْ فِيهَا، وَ الْأَرْضِ وَ مِنْ عَلَيْهَا، وَ لَمَّا يَطْأُ لَابَتِيهَا.

قَتِيلِ الْعَبْرَةِ، وَ سَيِّدِ الْأَسْرَةِ، الْمَمْدُودِ بِالنَّصْرِهِ يَوْمَ الْكُرِّهِ، الْمَعْوُضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ الْإِثْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ، وَ الشِّفَاءِ فِي تَرْبَتِهِ، وَ الْفَوْزِ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ، وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ عَتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ، حَتَّى يَدْرُكُوا الْأُوتَارَ وَ يَثْرُوا الثَّارَ، وَ يَرْضُوا الْجِبَارَ، وَ يَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ.

اللّهُمَّ فَبِحَقِّهِمْ إِلَيْكَ أَتُوسَلُ، وَ أَسْأَلُ سُؤَالَ مُقْتَرِفِ مُعْتَرِفِ مَسِيءٍ إِلَى نَفْسِهِ مِمَّا فَرَّطَ فِي يَوْمِهِ وَ أَمْسِهِ، يَسْأَلُكَ الْعِصْمَةَ إِلَى مَحَلِّ رَمْسِهِ، اللّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَتْرَتِهِ، وَ احْشُرْنَا فِي زَمْرَتِهِ، وَ بَوِّئْنَا مَعَهُ دَارَ الْكِرَامَةِ وَ مَحَلَّ الْإِقَامَةِ.

اللّهُمَّ وَ كَمَا أَكْرَمْتَنَا بِمَعْرِفَتِهِ فَأَكْرَمْنَا بِزَلْفَتِهِ، وَ آرَزَقْنَا مِرَافِقَتَهُ وَ سَابِقَتَهُ، وَ أَجْعَلْنَا مِمَّنْ يَسْلَمُ لِإِمْرِهِ وَ يَكْثُرُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ عِنْدَ ذِكْرِهِ، وَ عَلَى جَمِيعِ أَوْصِيَائِهِ وَ أَهْلِ أَصْفِيَائِهِ، الْمَمْدُودِينَ مِنْكَ بِالْعَدَدِ الْإِثْنَى عَشَرَ، النَّجُومِ الزَّهْرِيِّ، وَ الْحَجَجِ عَلَى جَمِيعِ الْبَشَرِ.

اللّهُمَّ وَ هَبْ لَنَا فِي هَذَا الْيَوْمِ خَيْرَ مَوْهَبَةٍ، وَ انْجِحْ لَنَا فِيهِ كُلَّ طَلْبَةٍ،

كما وهبت الحسين بمحمّد حدّه، و عاذ فطرس بمهده، فنحن عائذون بقبره من بعده، نشهد تربته، و ننتظر أوبته، آمين ربّ العالمين». (١)

### ٦٨- زیارتنامه ای که امام(علیه السلام) به محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری نوشتند:

قال ابن المشهدى و الطبرسى: حدّثنا الشّیخ الأجل الفقیه العالم أبو محمّد عربی بن مسافر العبادىّ رضى الله عنه، قراءه علیه بداره بالحله السّیفيه فى شهر ربيع الأوّل سنة ثلاث و سبعين و خمسمائه، و حدّثنى الشّیخ العفیف أبو البقاء هبه الله نماء بن على بن حمدون رحمه الله قراءه علیه بالحله السّیفيه، قالاً جميعاً، حدّثنا الشّیخ الأمين أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن محمّد بن على بن طحال المقدادى رحمه الله بمشهد مولانا أميرالمؤمنینعلى بن أبى طالب صلوات الله علیه فى الطّرز الكبير الذى عند رأس الإمام(علیه السلام) به العشر الأواخر من ذى الحجّه سنة تسع و ثلاثين و خمسمائه، قال: حدّثنا الشّیخ الأجل السّید المفید أبو على الحسن بن محمّد الطّوسى رضى الله عنه بالمشهد المذكور فى العشر الأواخر من ذى القعدة سنة تسع و خمسمائه، قال: حدّثنا السّید السّعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن الطّوسى رضى الله عنه، عن محمّد إسماعیل، عن محمّد بن أشناس البزّاز، قال: أخبرنا أبو الحسين محمّد بن أحمد بن يحيى القمى، قال: حدّثنا محمّد بن على بن زنجوبه القمى، حدّثنا أبو جعفر محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميرى، قال: قال أبو على الحسن بن أشناس و أخبرنا محمّد بن عبدالله

ص: ٧٣١

١- مصباح المتهدج، ص ٥٧٢؛ المزار الكبير، صص ٣٩٧-٣٩٩؛ إقبال الأعمال، صص ٢٠٢-٢٠٣ زاد المعاد، صص ٥٧-٥٨.

الشَّيبَانِي إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ أَخْبَرَهُ وَأَجَازَ لَهُ جَمِيعَ مَا رَوَاهُ، أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ النَّاحِيَةِ، حَرَسَهَا اللَّهُ،  
بَعْدَ الْمَسَائِلِ وَالصَّلَاةِ وَالتَّوَجُّهِ، أَوَّلَهُ

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا- لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ، وَ لَا- مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حُكْمَهُ بِالْغَيْبِ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ  
اللَّهِ الصَّالِحِينَ فَإِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَيْنَا، فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ} (١١) ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ  
الْمُبِينُ، وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، لِمَنْ يَهْدِيهِ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ.

التَّوَجُّه:

قَدْ أَتَاكُمْ اللَّهُ يَا آلَ يَسْنَ خَلَّصْتَهُ وَعَلَّمَ مَجَازِي أَمْرِهِ، فِيمَا قَضَاؤُهُ وَ دَبْرَهُ، وَ أَرَادَهُ فِي مَلَكُوتِهِ، وَ كَشَفَ لَكُمْ الْغَطَاءَ وَ أَنْتُمْ خَزَنَتُهُ وَ  
شَهَادَتُهُ، وَ عِلْمَاؤُهُ وَ أَمْنَاؤُهُ، وَ سَاسَهُ الْعِبَادَ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ، وَ قَضَاةَ الْأَحْكَامِ، وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ.

وَ مِنْ تَقْدِيرِهِ مَنَاحَ الْعَطَاءِ بِكُمْ إِنْفَاذَهُ مَحْتَمًا مَقْرُونًا، فَمَا شَاءَ مِنْهُ إِلَّا وَ أَنْتُمْ لَهُ السَّبَبُ وَ إِلَيْهِ السَّبِيلُ، خِيَارَهُ لَوْلِيكُمْ نِعْمَهُ، وَ  
إِنْتِقَامَهُ مِنْ عَدُوِّكُمْ سَخَطَهُ، فَلَا نَجَاةَ وَلَا مَفْزَعَ إِلَّا أَنْتُمْ، وَ لَا مَذْهَبَ عَنْكُمْ، يَا أَعْيُنَ اللَّهِ النَّظَرَةَ، وَ حَمَلَهُ مَعْرِفَتَهُ، وَ مَسَاكِنَ تَوْحِيدِهِ  
فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ.

وَ أَنْتَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ بَقِيَّتَهُ، وَ كَمَالَ نِعْمَتِهِ، وَ وَارِثَ أَنْبِيَائِهِ وَ خُلَفَائِهِ مَا بَلَّغْنَا مِنْ دَهْرِنَا، وَ صَاحِبَ الرَّجْعَةِ لَوْ عَدَّ رَبَّنَا الَّتِي فِيهَا دَوْلَةُ  
الْحَقِّ،

ص: ٧٣٢

و فرجنا، و نصر الله لنا و عزنا.

السَّلام عليك أيها العلم المنصوب و العلم المصبوب، و الغوث و الرّحمه الواسعه، و عدلاً غير مكذوب، السَّلام عليك يا صاحب المرأى و المسمع، أَلذى بعين الله موثيقه، و بيد الله عهوده، و بقدره الله سلطانه.

أنت الحكيم أَلذى لا تعجّله العصبية، و الكريم أَلذى لا تبخله الحفيظه، و العالم أَلذى لا تجهله الحميه، مجاهدتك فى الله ذات مشيّه الله، و مقارعتك فى الله ذات إنتقام الله، و صبرك فى الله ذو اناه الله، و شكرك لله ذو مزيد الله و رحمته.

السَّلام عليك يا محفوظاً بالله، الله نور أمامه، و وارثه، و يمينه و شماله، و فوقه و تحته، السَّلام يا مخزوناً فى قدره الله، الله نور سمعه و بصره، السَّلام عليك يا وعد الله ضمنه، و ياميثاق الله أَلذى أخذه و كده، السَّلام عليك يا داعى الله و ربّانئ آياته، السَّلام عليك يا باب الله وديان دينه.

السَّلام عليك يا خليفه الله وناصر حقّه، السَّلام عليك يا حجه الله و دليل إرادته، السَّلام عليك يا تالى كتاب الله و ترجمانه، السَّلام عليك فى إناء ليلك و نهارك، السَّلام عليك يا بقيه الله فى أرضه.

السَّلام عليك حين تقوم، السَّلام عليك حين تقعد، السَّلام عليك حين تقرأ و تبين، السَّلام عليك حين تصلّى و تقنت، السَّلام عليك حين تركع و تسجد، السَّلام عليك حين تعوذ و تسبح، السَّلام عليك حين تهلل و تكبر.

ص: ٧٣٣

السَّلام عليك حين تحمد و تستغفر، السَّلام عليك حين تمجّد و تمدح، السَّلام عليك حين تسمى و تصبح، السَّلام عليك في الليل اذا يغشى والنهار اذا تجلّى، السَّلام عليك في الآخرة و الأولى.

السَّلام عليكم يا حجج الله ورعاتنا، و قادتنا و أئمتنا، و سادتنا و موالينا، السَّلام عليكم أنتم نورنا، و أنتم جاهنا أوقات صلواتنا و عصمتنا لدعائنا و صلواتنا، و صيامنا و إستغفارنا و سائر أعمالنا.

السَّلام عليك أيها الإمام المأمول، السَّلام عليك بجوامع السَّلام، أشهدك يا مولاي إنني أشهد ان لا اله إلا الله وحده لا شريك له، و إن محمّداً عبده و رسوله، لا- حبيب إلا- هو و أهله، و أنّ أميرالمؤمنين حجّته، و أنّ الحسن حجّته، و أنّ الحسين حجّته، و أنّعلي بن الحسين حجّته، و أنّ محمّداً بن علي حجّته، و أنّ جعفر بن محمّداً حجّته، و أنّ موسى بن جعفر حجّته، و أنّعلي بن موسى حجّته، و أنّ محمّداً بن علي حجّته، و أنّعلي بن محمّد حجّته، و أنّ الحسن بن علي حجّته، و أنّت حجّته، و أنّ الأنبياء دعاه و هداه رشدكم.

أنتم الأوّل و الآخر و خاتمه و أنّ رجعتكم حقٌّ لاشكّ فيها، يوم لا- ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً، و أنّ الموت حقٌّ و أنّ منكراً و نكيراً حقٌّ، و أنّ النّشر حقٌّ، و البعث حقٌّ، و أنّ الصّراط حقٌّ و المرصاد حقٌّ، و أنّ الميزان حقٌّ، و الحساب حقٌّ، و أنّ الجنّه و النّار حقٌّ، و الجزاء بهما للوعد و الوعيد حقٌّ، و أنّكم للشّفاعه حقٌّ، لا تردّون، و لا تسبقون بمشيئه الله، و بأمره تعملون.

و لله الرحمة و الكلمه العليا، و بيده الحسنى، و حجّه الله التّعمى،

خلق الجن و الإنس لعبادته، أراد من عباده عبادته، فشقّي، و سعيد، قد شقى من خالفكم و سعد من أطاعكم.

و أنت يا مولاي فاشهد بما أشهدنك عليه، تخزنه و تحفظه لى عندك، أموت عليه و انشر عليه، واقف ولياً لك، بريئاً من عدوك، ماقتاً لمن أبغضكم، واداً لمن أحبكم، فالحق ما رضيتموه، و الباطل ما أستخطتموه، و المعروف ما أمرتم به، و المنكر ما نهيتم عنه، و القضاء المثلث ما استأثرت به مشيتكم، و الممحو ما لا استأثرت به سنتكم.

فلا إله إلا الله وحده لا شريك له، و محمّد عبده، و رسوله، على أمير المؤمنين حجّته، الحسن حجّته، و الحسين حجّته، على حجّته، محمّد حجّته، جعفر حجّته، موسى حجّته، على حجّته، محمّد حجّته، الحسن حجّته، و أنت حجّته، و أنتم حججه و براهينه.

أنا يا مولاي مستبشر بالبيعه التي أخذ الله عليّ، شرطه قتالاً في سبيله، إشتري به أنفس المؤمنين، فنفسى مؤمنه بالله و بكم يا مولاي، أوّلكم و آخركم، و نصرتي لكم معده، و مودّتي خالصه لكم، و براءتي من أعدائهم، أهل الحرده و الجدال ثابتة لثاركم، أنا وليّ و حيد، و الله إله الحقّ يجعلني كذلك، آمين آمين، من لى إلا أنت فيما ذنت، و اعتصمت بك فيه، تحرسنى فيما تقربت به إليك، يا وقايه الله و ستره و بركته، أغثنى أدركنى، صلنى بك و لا تفتعننى.

اللهمّ إليك بهم توسلى و تقرّبى اللهمّ صل على محمّد و آله و صلّنى بهم و لا تقطعننى، اللهمّ بحجّتك اعصمنى، و سلامك على آل يس مولاي، أنت الجاه عند الله ربّك و ربّى.

اللهم إني أسألك باسمك الذي خلقتك من كلك، فاستقرّ فيك يخرج منك إلى شيء أبداً، أيا كينون أيا مكون، أيا متعال أيا متقدّس، أيا مترحمّ أيا مترائف، أيا متحنن.

أسألك كما خلقتك غضاً أن تصلّي على محمّد نبيّ رحمتك، و كلمه نورك، و والد هدهاه رحمتك، و أملاً قلبي نور اليقين، و صدرى نور الإيمان، و فكرى نور الثبات، و عزمى التوفيق و ذكائى نور العلم، و قوتى نور العمل، و لسانى نور الصّدق، و دينى نور البصائر من عندك، و بصرى نور الضياء و سمعى نور وعى الحكمة، و مودّتى نور الموالاه لمحمّد و آله عليهم السلام، و نفسى نور قوه البراهه من أعداء آل محمّد.

حتى ألقاك و قد وفيت بعهدك و مى ثاقتك، فلتسعنى رحمتك يا وليّ يا حميد، بمرآك و مسمعك يا حجّه دعائى، فوفّنى منجزات إجابتى، أعتصم بك، معك معك سمعى و رضائى». (١)

### ٦٩- توقيع امام (عليه السلام) به يعقوب بن يوسف ضراب غسانى:\*

قال الطوسى وغيره: (٢) عن أبى الحسين محمّد بن جعفر الأسدى، قال:

ص: ٧٣٦

١- المزار الكبير، صص ٥٦٦-٥٧٣؛ الإحتجاج، ٢/٣١٥-٣١٨ (باختلاف در الفاظ و جابحاي عبارات). \* در متن روايت، تاريخ نگارش توقيع، موسم حج سال ٢٨١ هـ- ق آمده است.

٢- دلائل: نقلت هذا الخبر من أصل بخط شيخنا أبى عبدالله الحسين الغضائرى رحمه الله قال: حدّثنى أبوالحسن على بن عبدالله القاشانى، قال حدّثنا الحسين بن محمّد سنه ثمان و ثمانين و مائتين بقاشان بعد منصرفه من إصفهان، قال: حدّثنى يعقوب بن يوسف ادامة ي حديث.



حدّثني الحسين بن محمّد بن عامر الأشعري القمي،! قال: حدّثني يعقوب بن يوسف الضراب الغساني - في منصرفه من إصفهان - قال: حججت في سنة إحدى وثمانين و مائتين و كنت مع قوم مخالفيين من أهل بلدنا.

(١١) قالت: يقول لك إذا صلّيت على نبيك (صلى الله عليه و آله)، كيف تصلّي (عليه) فقلت أقول: اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و بارك على محمّد و آل محمّد كأفضل ما صلّيت و باركت و ترخّمت على إبراهيم و آل إبراهيم إنك حميد مجيد. فقال: لا، إذا صلّيت عليهم فصلّ عليهم كلّهم وسمّهم، فقلت: نعم، فلما كانت من الغد نزلت و معها دفتر صغير، فقالت: يقول لك: إذا صلّيت على النبيّ فصلّ عليه و على أوصيائه على هذه النسخة، فأخذتها وهي:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صلّ على محمّد سيّد المرسلين، و خاتم النبيّين، و حجّه ربّ العالمين، المنتجب في الميثاق، المصطفى في الضلال، المطهّر من كلّ آفة، البريء، من كلّ عيب، المؤمّل للنّجاه، المرتجى للشفاعة، المفوّض إليه دين الله.

اللهم شرف بنيانه، و عظم برهانه، و أفلح (٢) حجّته و أرفع درجته، و أضيء (٣) نوره، و بيّض وجهه، و أعطه الفضل و الفضيله، و الدّرجه و الوسيله الرّفيعة، و ابعثه مقاماً محموداً، يغبطه به الأوّلون و الآخرون.

ص: ٧٣٧

١- روایت طولانی بود و ما به قدر نیاز آن را به اختصار ذکر کردیم.

٢- دلائل: أفلح.

٣- همان: ضوء.

و صلّ على امير المؤمنين ووارث المرسلين، وقائد الغرّ المحجّلين، وسيد الوصيّين (١) وحجّه ربّ العالمين.

و صلّ على الحسن بن عليّ إمام المؤمنين، و وارث المرسلين، و حجّه ربّ العالمين. !

و صل على الحسين بن عليّ إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، و حجّه رب العالمين.

و صل على علي بن الحسين إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، و حجّه رب العالمين.

و صل عليمحمد بن عليّ إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، و حجّه رب العالمين.

و صل على جعفر بن محمّد بن إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، و حجّه رب العالمين.

و صلّ على موسى بن جعفر إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، و حجّه ربّ العالمين.

و صلّ على علي بن موسى إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، و حجّه ربّ العالمين.

(٢) و صلّ على محمّد بن عليّ إمام المؤمنين، ووارث المرسلين،

ص: ٧٣٨

---

١- همان: المؤمنين

٢- المزار الكبير: از قلم افتاده است.

وحجّه ربّ العالمين.

و صلّ على علي بن محمّد إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، وحجّه ربّ العالمين.

و صلّ على الحسن بن علي إمام المؤمنين، ووارث المرسلين وحجّه ربّ العالمين.

و صلّ على الخلف الصالح الهادي المهدي إمام المؤمنين، ووارث المرسلين، وحجّه ربّ العالمين.

اللّهم صلّ على محمّد (١) و أهل بيته الأئمة الهادين المهديين العلماء الصّادقين، و الأبرار المتّقين،! دعائم دينك، و أركان توحيدك، و تراجمه وحيك، و حججك (٢) على خلقك، و خلفائك في أرضك، الذين اخترتهم لنفسك و إصطفيتهم على عبادك (٣) و إرتضتهم لدينك، و خصصتهم بمعرفتك، و جللتهم بكرامتك و غشيتهم برحمتك، (٤) و ربيتهم بنعمتك،! و غديتهم بحكمتك، و ألبستهم (٥) نورك، و رفعتهم في ملكوتك، و حففتهم بملائكتك، و شرفتهم

ص: ٧٣٩

١- دلائل: وعلى أهل بيته الهادين الائمة العلماء و الصّادقين الأوصياء المرضيين.

٢- همان: حجّتك

٣- همان: عبيدك.

٤- همان: نيست.

٥- همان: من

اللهم صل على محمد وعليهم صلوه كثيره دائمه طيبه، لا يحبط بها الا انت، و لا يسعها الا علمك، و لا يحصيها احد غيرك.

اللهم صل وليك المحي سنتك، القائم بأمرك، الداعي، إليك الدليل عليك، (٢) و حجتك على خلقك، و خليفتك! في أرضك، و شاهدك على عبادك.

اللهم أعز نصره، و مد في عمره، و زين الأرض بطول بقائه اللهم أكفه بعنى الحاسدين و أعدّه من شر الكائدين، و أدر (٤) عنه إرادته الظالمين و تخلصه (٥) من أيدي الجبارين.

اللهم (٦) أعطه في نفسه! و ذريته و شيعته و رعيتة و خاصيته و عامته و عدوه و جميع أهل الدنيا (٧) ماتقرا! به عينه، و تسر به نفسه، و بلغه أفضل (٨) أمله في الدنيا و الآخرة، إنك على كل شيء قدير.

ص: ٧٤٠

١- مصباح: صلواتك عليه وآله

٢- دلائل: حجتك و خليفتك.

٣- همان: أعزز

٤- مصباح و مزار: و أزجر.

٥- مصباح و دلائل و مزار: خلصه.

٦- همان: أتقر.

٧- مزار و مصباح:

٨- ([٨]) مصباح و دلائل: إمتحى.

اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا مَحَىٰ مِنْ دِينِكَ وَ أَحْيِ (١) بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَ أَظْهِرْ بِهِ مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ، حَتَّىٰ يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَيَّ يَدِيهِ. غَضًّا جَدِيدًا، خَالِصًا مُخْلِصًا (٢) لِاشْكُ فِيهِ وَ لَا شَبْهَهُ مَعَهُ، وَ لَا بَاطِلَ عِنْدَهُ، وَ لَا بَدْعَهُ لَدِيهِ.

اللَّهُمَّ نُوْرَ بَنُوْرِهِ كُلِّ ظَلَمَةٍ، وَ هَدَىٰ بَرَكْنَهُ كُلِّ بَدْعَةٍ، وَ أَهْدِمْ بَعَزَّتَهُ كُلِّ ضَلَالَةٍ، وَ أَفْضِمْ بِهِ كُلِّ جَبَّارٍ، وَ أَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلِّ نَارٍ، وَ أَهْلِكْ بَعْدَلَهُ كُلِّ جَبَّارٍ (٣) وَ أَجْرَ حُكْمِهِ عَلَيَّ كُلِّ حُكْمٍ وَ أَذْلَ لِسُلْطَانِهِ كُلِّ سُلْطَانٍ.

اللَّهُمَّ أَذِلَّ كُلَّ مَنْ نَاوَاهُ، وَ أَهْلِكْ كُلَّ (٤) مَنْ عَادَاهُ وَ أَمَكَّرَ بِمَنْ كَادَاهُ، وَ أَسْتَأْصِلْ مِنْ جِحْدِ (٥) حَقِّهِ، وَ إِسْتَهْأَنْ (٦) بِأَمْرِهِ، وَ سَعَىٰ فِي إِطْفَاءِ نُوْرِهِ وَ أَرَادَ إِخْمَادَ ذِكْرِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ الصُّطْفِيِّ، وَ عَلَيَّ الْمُرْتَضَىٰ، وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، (و) الْحَسْنَ الرِّضَا، وَ الْحَسِينَ الْمَصْفَى (٧)، وَ (٨) جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ مَصَابِيحِ الدُّجَىٰ، وَ أَعْلَامِ الْهَدَىٰ، وَ مَنَارِ التَّقَىٰ، وَ الْعُرُوْهِ الْوَثْقَىٰ، وَ الْحَبْلِ

ص: ٧٤١

١- دلائل: أرحى، در مزار: أحيى.

٢- دلائل: محضاً.

٣- مصباح: جور؛ دلائل و مزار: جائر.

٤- دلائل: نیست.

٥- مصباح و مزار: جحده.

٦- دلائل: إستهزاء.

٧- مصباح: المصفى

٨- ([٨]) دلائل: و على.

المتين، و الصّيراط المستقيم، و صلّ على وليّك ((١)) و ولاه عهده ((٢)) و الأئمه من ولده، ((٣)) و مدّ في أعمارهم، و أزد ((٤)) في آجالهم، و بلّغهم ((٥)) أقصى آمالهم [دينا]، دنياً و آخره إنك على كلّ شيء قدير!». ((٦))

## ٧٠- زیارتنامه امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا که امام (علیه السلام) به یکی از نواب مرقوم فرمود:

قال ابن المشهدی: ممّا خرج من النّاحیه (علیه السلام) إلى أحد الأبواب، قال:

«تقف علیه صلی الله علیه و تقول:

السّلام علی آدم صفوه الله من خلیقته، السّلام علی شیث ولی الله و خیرته، السّلام علی إدیس القائم لله بحجته، السّلام علی نوح المجاب فی دعوته، السّلام علی هود الممدد من الله بمعونته، السّلام علی صالح الذی توجه الله بکرامته.

السّلام علی إبراهیم الذی حیاه الله بخلّته، السّلام علی إسماعیل

ص: ٧٤٢

١- همان: و علی.

٢- مصباح و دلائل: عهدک.

٣- دلائل: القائمین بأمره.

٤- مصباح و مزار و دلائل: زد.

٥- دلائل: «أفضل آمالهم».

٦- الغیبه، صص ٢٧٣-٢٨٠؛ مصباح المتهدج، صص ٢٩٠-٢٩١؛ دلائل الامامه، صص ٣٠٠-٣٠٤؛ المزار الکبیر، صص ٦٧٧-

٦٧٠.

الَّذِي فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ مِنْ جَنَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى إِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ النَّوْهَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى يَعْقُوبَ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصْرَهُ بِرَحْمَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى يُوسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجَبِّ بِعَظَمَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مُوسَى الَّذِي فَلَقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِهِ، السَّلَامُ عَلَى شُعَيْبَ الَّذِي نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى دَاوُودَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ الَّذِي ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعَزَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَيُّوبَ الَّذِي شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عُلَّتِهِ، [السَّلَامُ عَلَى يُونُسَ الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ عَدَّتِهِ] السَّلَامُ عَلَى عَزِيزَ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَيِّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فِي مَحْنَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَلَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَصَفْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، الْمَخْصُوصِ بِأَخْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمَهْجَتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَا الْإِجَابَةَ قَبْتَهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَثْمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ.

السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيدِجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَدْرِهِ الْمُنْتَهَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى، السَّلَامُ

على ابن زمزم و الصفا.

السَّلام من المرمِّيل بالدماء السَّلام على مهتوك الخباء، السَّلام على خامس أصحاب أهل الكساء، السَّلام على غريب الغربا، السَّلام على شهيد الشهداء، السَّلام على قتيل الأدياء السَّلام على ساكن كربلاء.

السَّلام على من بكته ملائكة السماء السَّلام على من ذريته الأذكىاء، السَّلام على يعسوب الدين، السَّلام على منازل البراهين، السَّلام على الائمة السادات، السَّلام على الجيوب المضرجات.

السَّلام على الشفاء الذابلات، السَّلام على النفوس المصطلمات، السَّلام على الأرواح المختلصات، السَّلام على الأجساد العاريات، السَّلام على الجسوم الشاحبات، السَّلام على الدماء السائلات، السَّلام على الأعضاء المقطعات، السَّلام على الرُّوس المشالات، السَّلام على النسوه البارزات.

السَّلام على حجّه ربّ العالمين، السَّلام عليك و على آبائك الطّاهرين، السَّلام عليك و على أبنائك المستشهدين، السَّلام عليك و على ذريتك الناصرين.

السَّلام عليك و على الملائكة المضاجعين، السَّلام على القتل المظلوم، السَّلام على أخيه المسموم، السَّلام على على الكبير، السَّلام على الرضيع الصّغير.

السَّلام على الأبدان السّليبه، السَّلام على العتره القريبه، السَّلام على المجدلّين فى الفلوات، السَّلام على النازحين عن الأوطان،



السّلام على المدفونين بلا أكفان، السّلام على الرؤوس المفرقه عن الأبدان.

السّلام على المحتسب الصّابر، السّلام على المظلوم بلا ناصر، السّلام على ساكن التّربه الزّاكه [السّلام على صاحب القبه الساميه، السّلام على من طهره الجليل، السّلام على من إفتخر به جبرئيل، السّلام على من ناغاه فى المهد مى كائيل.

السّلام على من نكث ذمّته، السّلام على من هتكت حرمته، السّلام على من أريق بالظلم دمه، السّلام على المغسّل بدم الجراح، السّلام على المجرّع بكأسات الرّماح، السّلام على المضام المستباح، السّلام على المهجور فى الورى، السّلام على من تولّى دفنه أهل القرى، السّلام على المقطوع الوتين، السّلام على المحامى بلا معين.

السّلام على الشّيب الخضب، السّلام على الخدّ التّريب، السّلام على البدن السّليب، السّلام على الثّغر المقروع بالقضيب، السّلام على الودج المقطوع، السّلام على الرّأس المرفوع، السّلام على الأجسام العاريه فى الفلوات تنهشها الذّئاب العاديات، و تختلف إليها السّباع الضّاريات.

السّلام عليك يا مولاى، و على الملائكه المرفوفين حول قبتك، الحافين، بتربتك، الطّائفين بعرصتك، الواردين لزيارتك، السّلام عليك فإنّى قصدت إليك و رجوت الفوز لديك.

السّلام عليك، سلام العارف بحرمتك، المخلص فى ولايتك، المتقرّب إلى الله بمحبّتك، البرىء من أعدائك، سلام من قلبه

بمصابك مقروح، و دمه عند ذكرك مسفوح، سلام المفجوع المحزون، الواله المستكين.

سلام من لو كان معك بالطفوف لوقاك بنفسه حد السيوف، و بذل حشاشته دونك للحتوف، و جاهد بين يديك، و نصرك على من بغى عليك، و فداك بروحه و جسده، و ماله و ولده، و روحه لروحك فداء، و أهله لأهلك و قاء.

فلئن أخرتني الدهور، و عاقني عن نصرك المقذور، و لم أكن لمن حاربك محارباً، و لمن نصب لك العداوه مناصباً، فلأند بِنك صباحاً و مساءً، و لأبكين عليك بدل الدموع دماً، حسرة عليك و تأسفاً على ما دهاك و تلَهفاً، حتى أموت بلووعه المصاب و غصه الإكتياب.

أشهد أنك قد أقت الصلاة، و آتيت الزكاه، و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و العدوان، و أطعت الله ما عصيته، و تمسكت به و بحبله فأرضيته و خشيته، و راقبته و إستجبته، و سنتت السنن، و أطفأت الفتن، و دعوت إلى الرشد، و أوضحت سبل السداد، و جاهدت في الله حق الجهاد.

و كنت لله طائعاً، و لجدك محمد (صلى الله عليه و آله) تابعاً، و لقول أبيك سامعاً، و إلى وصيه أخيك مسارعاً، و لعماد الدين رافعاً، و للطغيان قانعاً، و للطغاه مقارعاً، و للأمة ناصحاً.

و في غمرات الموت، سابقاً، و للفساق مكافحاً، و بحجج الله قائماً، و للإسلام و المسلمين راحماً، و للحق ناصراً، و عند البلاء صابراً،

و للدين كائناً، و عن حوزته مرامياً، و عن شريعته محامياً.

تحوط الهدى و تنصره، و تبسط العدل و تنشره، و تنصر الدين، و تظهره، و تكف العايب تزجره، و تأخذ للدين من الشريف، و تساوى فى الحكم بين القوى و الضعيف.

كنت ربيع الأيتام، و عصمه الأنام، و عز الإسلام، و معدن الأحكام، و حليف الإنعام، سالكاً طرائق جدك و أبيك، مشبهاً فى الوصية لأخيك، و فى الدّم، رضى التيم، ظاهر الكرم، متهجداً فى الظلم، قويم الطرائق، كريم الخلاق، عظيم السوابق، شريف النسب، منيف الحسب، رفيع الرتب، كثير المناقب، محمود الصّرائب، جزيل المواهب، حلیم رشيد منيب، جواد عليم شديد، إمام شهيد، أوّاه منيب، حبيب مهيب.

كنت للرسول (صلى الله عليه و آله) ولداً، و للقرآن منقداً، و لأمه عضداً، و فى الطّاعه مجتهداً حافظاً للعهد و الميثاق، ناكباً عن سبل الفساق، باذلاً للمجهود، طويل الرّكوع و السجود.

زاهداً فى الدنيا زهد الرّاحل عنها، ناظراً إليها بعين المستوحشين منها، آمالك عنها مكفوفه، و همّتك عن زينتها مصروفه، و إلحاظك عن بهجتها مطروفه، و رغبتك فى الآخره معروفه.

حتى إذا الجور مدّ باعه، و أسفر الظلم قناعه، و دعا الغيّ إتياعه، و أنت فى حرم جدك قاطن، و للظالمين مباين، جليس البيت و المحراب، معتزل عن اللذات و الشهوات، تنكر المنكر بقلبك و لسانك على قدر طاقتك و إمكانك.

ثم إقتضاك العلم للإنكار، و لزمك أن تجاهد الفجّار، فسرت في أولادك و أهاليك، و شيعتك و مواليك، و صدعت بالحقّ و البيّنه، و دعوت إلى الله بالحكمه و الموعظه الحسنه، و أمرت بأقامه الحدود، و الطّاعه للمعبود، و نهيت عن الخبائث و الطّغيان، و اجهوك بالظلم و العدوان.

فجاهدتم بعد الإيعاظ لهم، و تأكيد الحجّه عليهم، فنكثوا ذمامك و بيعتك، و أسخطوا ربّك و جدّك، و بدؤوك بالحرب، فتبت للطن و الضرب، و طحت جنود الفجّار، و إقتحمت قسطل الغبار، مجالداً بذى الفقار، كأنك على المختار.

فلما رأوك ثابت الجأش، غير خائفٍ و لا محاش، نصبوا لك غوائل مكرهم، قاتلوك بكبدهم و شرهم، و أمر اللعين جنوده، فمنعوك الماء و روده، و ناجزوك القتال، و عاجلوك النزال، و رشقوك بالسّهام و النّبال، و بسطوا إليك أكفّ الإصطلاحهم.

و لم يرعوا لك ذماماً، و لا راقبوا فيك إثمًا، في قتلهم أولياءك و نهبهم رحالك، أنت مقدّم في الهبوات و محتمل للأذيّات، و قد عجبت من صبرك ملائكه السّموات.

و أحدقوا بك من كلّ الجهات، و أثنخوك بالجراح، و حالوا بينك و بين الزّواح، و لم يبق لك ناصر، و أنت محتسب صابر، تذبّ عن نسوتك و أولادك.

حتّى نكسوك عن جوادك، فهريت إلى الأرض جريحاً، تطؤوك الخيول بحوافرها، و تعلقك الطّغاه، ببواترها، قد رشح للموت جيبيك، و

إختلفت بالإنقباض والإنسباط شمالك ويمينك، ترير طرفاً خفياً إلى رحلك وبيتك، وقد شغلت بنفسك عن ولدك و  
أهلك، وأسرع فرسك شارداً، وإلى خيامك قاصداً، محمماً باكياً.

فلما رأين النساء جوادك مخزياً، ونظرن سرجك عليه ملوياً، برزن من الخدور، ناشرات الشعور على الخدود، لاطمات الوجوه،  
سافرات، وبالعويل داعيات، وبعد العزّ مذلات، وإلى مصرعك مبادرات.

و الشمر جالس على صدرك مولغ سيفه على نحرك، قابض على شبتك بيده، ذابح لك بمهنده، قد سكنت حواسك، وخفيت  
أنفاسك، ورفع على القنا رأسك، وسبى أهلك كالعبيد، و صفدوا في الحديد، فوق أقتاب المطيباب تلفح وجوههم حرّ  
الهاجرات، يساقون في البرارى، والفلوات، أيديهم مغلوله إلى الأعناق، يطاف بهم فى الأسواق.

فلويل للعصاه الفساق، لقد قتلوا بقتلك الإسلام، و عطّلوا الصيلاه و الصيام، و نقضوا السنن و الأحكام، و هدموا قواعد الإيمان، و  
حرّفوا آيات القرآن، و هملحوا فى البغى و العدوان.

لقد أصبح رسول الله (عليه السلام) موتوراً، و عاد كتاب الله عزّ وجلّ مهجوراً، و غودر الحقّ إذ قهرت مقهوراً، و فقدت بفقرك  
التكبير و التهليل، و التحريم و التحليل، التّنزيل و التّأويل، و ظهر بعدك التّغيير و التّبديل، و الإلحاد و التّعطيل، و الأهواء و  
الإضاليل، و الفتن و الأباطيل.

فقام ناعيك عند قبر جدّك الرسول (صلى الله عليه و آله)، فنعاك إليه بالدمع

الهطول، قائلاً: يا رسول الله قتل سبطك وفتاك، و أستبيح أهلك و حماك و سبيت بعدك ذرايك، ووقع المحذور بعترتك وذويك.

فانزعج الرسول وبكى قلبه المهول، وعزاه بك الملائكة والأنبياء، فجعت بك أمك الزهراء و إختلف جنود الملائكة المقربين، تعزى أباك أمير المؤمنين، و أقيمت لك المآتم في أعلا عليين، و لطمت عليك الحور العين، و بكت السماء و سكانها، و الجنان و خزائنها، و الهضاب و أقطارها، و الأرض و أقطارها، و البحار و حيطانها، و مكه و بنيانها، و الجنان و لدانها، و البيت و المقام و المشعر الحرام، و الحلّ و الإحرام.

اللهم فبحرمه هذا المكان المنيف، صلّ على محمد و آل محمد و أحشرنى فى زميرتهم، و أدخلنى الجنة بشفاعتهم.

اللهم فأنى اتوسّل إليك يا أسرع الحاسبين، و يا أكرام الأكرمين، و يا أحكم الحاكمين، بمحمد خاتم النبيين، رسولك إلى العالمين أجمعين، و بأخيه و ابن عمه الأنزع البطين، العالم المكين، على أمير المؤمنين و بفاطمه سيده نساء العالمين.

و بالحسن الزكى عصمه المتقين، و بأبى عبدالله الحسين أكرم المستشهدين، و بأولاد المقتولين، و بعترته المظلومين، و بعلّى بن الحسين زين العابدين، و بمحمد بن على قبله الأوابين، و جعفر بن محمد أصدق الصادقين، و موسى بن جعفر مظهر البراهين، و على بن موسى ناصر الدين، و محمد بن على قدوه المهتدين، و على بن محمد أزهد الزاهدين، و الحسن بن على وارث المستخلفين، و الحجّه على

الخلق أجمعين، أن تصلى على محمّد وآل محمّد، الصّادقين الأبرار، آل طه و يس، و أن تجعلنى فى القيامة من الآمنين المطمئنين، الفائزين الفرحين المستبشرين.

اللهم أكتبنى فى المسلمين، و ألحقنى بالصّالحين، و أجعل لى لسان صدقٍ فى الآخرين، و أنصرنى على الباغين، و أكفنى كيد الحاسدين، و أصرف عنى مكر الماكرين، و أقبض عنى أيدى الظّالمين، و أجمع بينى وبين السّاده الميامين فى أعلا عليين، مع الذين أنعمت عليهم من النّبیین، و الصّديقين و الشّهداء و الصّالحين، برحمتك يا أرحم الراحمين.

اللهم إنى أقسم عليك نبيك المعصوم و بحكمك المحتوم، و نهيك المكتوم، بهذا القبر الملموم، الموسىد فى كنفه الإمام المعصوم، المقتول المظلوم، أن تكشف ما بى من الغموم، تصرف عنى شرّ القدر المحتوم، و تجيرنى من التّار ذات السّموم.

اللهم جلّلى بنعمتك، و رضّنى بقسمك و تغمّدى بجدك و كرمك، و باعدنى من مكرك و نعمتك، اللهم إعصمنى من الزّلل، و سدّدنى فى القول و العمل، و إفصح لى فى مدّه الأجل، و إعفنى، من الاوجاع و العلل، و بلّغنى بموالى و بفضلك أفضل الأمل.

اللهم صل على محمّد و آل محمّد و إقبل توبتى، و إرحم عبرتى، و أقلنى عترتى، و نفس كرتى، و إغفرلى خطيئتى، و أصلح لى فى ذريّتى.

اللهم لا تدع لى فى هذا المشهد المعظّم، و المحلّ المكرّم لا ذنب إلاّ غفرته، و لا عيباً إلاّ سترته، و لا غمّاً إلاّ كشفته، و لا رزقاً إلاّ بسطته، و لا

جاهاً إلا عمّرتَه، ولا فساداً إلا أصلحته، ولا أملاً إلا بلّغته، ولا دعاءً إلا أجبتَه، ولا مضيقاً إلا فرّجتَه، ولا شملاً إلا جمعتَه، ولا  
أمراً إلا أتممتَه، ولا مالاً إلا كثرته، ولا خلقاً إلا حسّنتَه، ولا إنفاقاً إلا أخلفته، ولا حالاً إلا عمّرتَه، ولا حسوداً إلا قمعتَه، ولا  
عدوّاً إلا أرديته، ولا شراً إلا كفيته، ولا مرضاً إلا شفّيته، ولا بعيداً إلا أدنّيته، ولا شعثاً إلا لممتَه، ولا سؤالاً إلا أعطّيته.

اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْعَاجِلِهِ وَثَوَابَ الْآجِلِهِ، اللّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ، بِفَضْلِكَ عَنِ جَمِيعِ الْأَنْامِ، اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ  
عِلْماً نَافِعاً، وَقَلْباً خَاشِعاً وَيَقِيناً شَافِئاً، وَعَمَلًا زَاكِيّاً، وَصَبْرًا جَمِيلًا، وَاجْرًا جَزِيلًا.

اللّهُمَّ إِرْزُقْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَزِدْ فِي إِحْسَانِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيَّ وَاجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعًا، وَعَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعًا، وَ  
أَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَتْبُوعًا، وَعِدْوِي مَقْمُوعًا.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَخْيَارِ، فِي أَنْاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ، وَإِكْفِنِي شَرَّ الْأَسْرَارِ، وَطَهِّرْنِي مِنَ الذَّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ،  
وَإِجْرِنِي مِنَ النَّارِ، وَأَدْخِلْنِي دَارَ الْقَرَارِ، وَإِغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ، وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ.

ثمّ توجّه إلى القبلة، و صلّ ركعتين، و تقرأ في الأولى سورة الأنبياء، و في الثانية الحشر، و تقنت فتقول:

لا- إله إلا الله الحليم الكريم، لا- إله إلا الله العلي العظيم، لا إله إلا الله ربّ السّماوات السّبع والأرضين السّبع، و ما فيهنّ، خلافاً  
لأعدائه، و



تكذيباً لمن عدل به، وإقراراً لربوبيته، و خشوعاً لعزته، الأول بغير أول، و الآخر، بغير آخر، الظاهر على كل شيء بقدرته، الباطن دون كل شيء بعلمه و لطفه.

لا تقف العقول على كنه عظمته، ولا تدرك الأوهام حقيقه ماهيته، و لا تتصور الانفس معاني كيفته، مطلعاً على الضمائر، عارفاً بالسرائر، يعلم خائنه الأعين و ما تخفى الصدور.

اللهم إني أشهدك على تصديقي رسولك صل الله عليه و آله، و إيماني به، و علمي بمنزلته، و إني أشهد أنه النبي الذي نطقت الحكمة بفضله، و بشرت الأنبياء به، و دعت إلى الأقرار بما جاء به، و حثت على تصديقه بقوله تعالى:

{الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ} (١)

فصل على محمد رسولك إلى الثقلين، و سيد الأنبياء المصطفين، و على أخيه و ابن عمه، الذين لم يشركاً بك طرفه عين أبداً، و على فاطمه الزهراء سيده نساء العالمين، و على سيدي شباب أهل الجنة الحسن و الحسين، صلاه خالده الدوام، عدد قطر الزهام، وزنه الجبال و الآكام، ما أورد السيلام، و اختلف الضياء و الظلام و على آله الطاهرين، الأئمة المهتدين، الذائدين عن الدين، على و محمد،

ص: ٧٥٣

و جعفر و موسى، على و محمد، و على و الحسن و الحجّه، القوام بالقسط، و سلاله السبط.

اللّهُمَّ إِنِّي أَسْتَلْكَ بِحَقِّ هَذَا الْإِمَامِ فَرَجاً قَرِيباً، وَ صَبِراً جَمِيلاً، وَ نَصِراً عَزِيزاً، وَ غِنًى عَنِ الْخَلْقِ، وَ ثَبَاتاً فِي الْهَدْيِ، وَ التَّوْفِيقَ لِمَا تَحَبُّ وَ تَرْضَى، وَ رِزْقاً وَاسِعاً حَلَالاً طَيِّباً، مَرِيئاً، دَائِراً سَائِغاً فَاضِلاً مَفْضِلاً، صَبّاً صَبّاً، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَ لَا نَكْدٍ، وَ لَا مَنَّهُ مِنْ أَحَدٍ، وَ عَافِيَهُ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ سَقَمٍ وَ مَرَضٍ، وَ الشُّكْرِ عَلَى الْعَافِيهِ وَ النِّعْمَاءِ، وَ إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ، فِإِقْبُضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعَهُ، عَلَى مَا أَمَرْتَنَا مُحَافِظِينَ، حَتَّى تُوَدِّدَنَا إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَ أَنْسِنِي بِالْآخِرَةِ فَإِنَّهُ لَا يُوَحِّشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفَكَ، وَ لَا يُؤْنَسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤَكَ.

اللّهُمَّ لَكَ الْحِجَّةُ لَا عَلَيْكَ، وَ إِلَيْكَ الْمَشْتَكِي لَا مِنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْنِي نَفْسِي الظَّالِمَةَ الْعَاصِيَةَ، شَهْوَتِي الْغَالِبَةَ، وَ إِخْتَمِ لِي بِالْعَفْوِ وَ الْعَافِيَةِ.

اللّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِيَّاكَ، وَ أَنَا مَصْرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ قَلْبَهُ حَيَاءً، وَ تَرَكِي الْإِسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ حِلْمِكَ، تَضْيِيقٌ لِحَقِّ الرَّجَاءِ، اللّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي تُؤَيِّسُنِي أَنْ أَرْجُوكَ، وَ إِنَّ عِلْمِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَدِّقْ رَجَائِي لَكَ، وَ كَذِّبْ خَوْفِي مِنْكَ، وَ كُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ، يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ، وَ أَنْطِقْ

لسانى بالحكمه، و إجعلنى مّمن يندم على ما ضيّعه فى أمسه، و لا يغبن حظّه فى يومه، و لا يهّم لرزق غده.

اللّهمّ إنّ الغنى من إستغنى بك و إفتقر إليك، و الفقير من إستغنى، بخلقك عنك، فصلّ على محمّد و آل محمّد، و إغنى عن خلقك بك، و إجعلنى مّمن لا يبسط كفّاً إلّا إليك.

اللّهمّ إنّ الشّقّى من قنط، و إمامه التّوبه، و وراء الرّحمه، و إن كنت ضعيف العمل فإنّى فى رحمتك قوّى الأمل، فهب لى ضعف عملى لقوه أملى.

اللّهمّ إن كنت تعلم أنّ فى عبادك من هو أقسى قلباً منى، و أعظم منى ذنباً، فإنّى أعلم إنّه لا مولى أعظم منك طولاً، و أوسع رحمه و عفواً، فيا من هو أوحد فى رحمته، إغفر لمن ليس بأوحد فى خطيئته.

اللّهمّ إنّك أمرتنا فعصينا، و نهيت فما إنتهينا، و ذكرت فتناسينا، و أنت أعلم بما أعلنّا و أخفينا، و أخبر بما نأتى و ما أتينا، فصلّ على محمّد و آل محمّد، و لا تؤخذنا بما أخطأنا و نسينا، و هب لنا حقوقك لدينا، و أتمّ إحسانك إلينا، و إسبل رحمتك علينا.

اللّهمّ إنّنا تتوسّل إليك بهذا الصّديق الإمام، و نسألك بالحقّ الذى جعلته له، و لجده رسولك، و لا بويه على و فاطمه، أهل بيت الرّحمه، إدرار الرّزق الذى به قوام حياتنا، و صلاح أحوال عيالنا، فأنت الكريم الذى تعطى من سعه، و تمنع من قدره، و نحن نسألك من الرزق ما يكون صلاحاً للدنيا و للآخره.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَإِغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِنَا، وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ، وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

ثمَّ تَرَكَ وَ تَسَجَّدَ وَ تَجَلَسَ فَتَشْهَدُ وَ تَسَلِّمُ، فَإِذَا سَبَّحْتَ فَعَفَّرْ خَدَيْكَ وَ قَلَّ:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ - أَرْبَعِينَ مَرَّةً.

وَ أَسْأَلُ اللَّهَ الْعِصْمَةَ وَ النَّجَاهَ، وَ الْمَغْفِرَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِحَسَنِ الْعَمَلِ وَ الْقَبُولَ، لِمَا تَتَّقِرُّ بِهِ إِلَيْهِ وَ تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَهُ، وَ قَفَّ عِنْدَ الرَّأْسِ ثُمَّ صَلَّ رَكَعَتَيْنِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ، ثُمَّ إِنَّكَ عَلَى الْقَبْرِ وَ قَبْلَهُ وَ قَلَّ:

زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ، وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ.

وَ إِدْعَ لِنَفْسِكَ وَ الْوَالِدِيكَ وَ لِمَنْ أَرَدْتَ، وَ أَنْصِرْفَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. (١)

## ٧١- زيارتنامه شهدای روز عاشورا، که از امام (عليه السلام) به محمد بن غالب اصفهانی رسید:

قال ابن المشهدى أخبرنى الشَّريف الجليل العالم أبو الفتح محمَّد بن محمَّد الجعفرى أدام الله عزَّه، قال: أخبرنى الشَّيخ الفقيه عماد الدِّين محمَّد بن أبى القاسم الطَّبرى، عن الشَّيخ أبى على الحسن بن محمَّد الطَّوسى.

ص: ٧٥٦

و أخبرني عالياً الشيخ الفقيه أبو عبدالله الحسين بن هبة الله بن رطبه رضى الله عنه، قال: أخبرني الشيخ المفيد الحسن بن محمد الطوسي عن الشيخ أبي جعفر محمد الطوسي: قال: حدثنا الشيخ أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عياش (١) رحمه الله، حدثني الشيخ الصالح أبو ميسرة بن عبد المنعم بن النعمان المعادي رحمه الله، قال: خرج من النجاشية سنة إثنين وخمسين ومائتين (٢) إلى علي بن أبي طالب بن غالب الإصفهاني حين وفاه أبي رحمه الله و كنت حدث السن، فكنت أستاذن في زيارته مولاي أبي عبدالله (عليه السلام) و زيارته الشهداء رضوان الله عليهم فخرج إلى منه:

«بسم الله الرحمن الرحيم، إذا أردت زيارته الشهداء رضوان الله عليهم، فقف عند رجلى الحسين (عليه السلام)، و هو قبر علي بن الحسين صلوات الله عليهما، فاستقبل القبلة بوجهك، فإن هناك حومه الشهداء عليهم السلام و أوم و أشر إلي علي بن الحسين (عليه السلام) و قل:

السَّلام عليك يا أوَّل قتيل من نسل خير سليل، من سلاله إبراهيم الخليل، صلَّ الله عليك و علي أبيك، إذ قال فيك، قتل الله قوماً قتلوك، يا بنِّي ما أجرأهم علي الرَّحمان و علي إنتهاك حرمة الرُّسول، علي الدُّنيا بعدك العفاء، كأنِّي بك بين يديه ماثلاً، و للكافرين قائلاً:

ص: ٧٥٧

---

١- ابو عبدالله احمد بن محمد بن عياش الجوهري، در سال ٤٠١هـ- ق وفات نموده تولد شيخ به سال ٣٨٥هـ- ق بوده است، لذا روايت شيخ از او بعيد به نظر مي رسد، همانگونه كه در فهرست مي گويد: أخبرنا عنه جماعه من أصحابنا [الفهرست، ص ٣٣] پس ظاهراً، واسطه اي بين اين دو شخص بوده است.

٢- تاريخ نگارش توقيع سال ٢٥٢هـ- ق است.

أناعلى بن الحسين بن عليّ

نحن وبيت الله أولى بالتبّي

أطعنكم بالرمح حتّى ينشئ

أضربكم بالسيف أحمى عن أبى

ضرب غلام هاشمى عربى

و الله لا يحكم فينا ابن الدّعى

حتّى قضيت نجبك ولقيت ربّك، أشهد أنّك أولى بالله و برسوله، وإنك ابن حجّته و أمينه، حكم الله على قاتلك مرّه بن منقذ بن التّعمان العبدىّ، لعنه الله و أخزاه، و من شرّكه فى قتلك، و كانوا عليك ظهيراً، أصلاهم الله جهنّم و ساءت مصيراً.

و جعلنا الله من ملائكتك و مرافقتك، و مرافقى جدّك و أبائك، و عمّيك و أخيك، و أمّيك المظلومه، و أبرأ إلى الله من قاتلك، و أسأل الله مرافقتك فى دار الخلود، و أبرأ إلى الله من أعدائك أولى الجحود، و السّلام عليك و رحمه الله و بركاته.

السّلام على عبد الله بن الحسين، الطّفل الرّضيع [و المرمىّ الصّريع، المتشخّط دماً، المصعدّ دمه فى السّماء المذبوح بالسّهم فى حجر أبيه] لعن الله راميه حرمله بن كاهل الأسدىّ و ذوبه.

السّلام على عبد الله بن أميرالمؤمنين، [مبلى البلاء، و] المنادى بالولاء فى عرصه كربلاء، المضروب مقبلاً و مدبراً، و لعن الله قاتله هانى بن ثبيث الحضرمىّ.

السّلام على العباس بن أميرالمؤمنين، المواسى أخاه بنفسه، الآخذ لغده من أمسه، أفادى له الواقى، السّاعى إليه بمائه، المقطوعه يداه،

لعن الله قاتليه يزيد ابن الرقاد، و حكيم بن الطفيل الطائي.

السّلام على جعفر بن أمير المؤمنين، الصّابر بنفسه محتسباً، و الثّائي عن الأوطان مغترباً، المستسلم للقتال، المستقدم للنّزال، المكثور بالرجال، لعن الله قاتله هاني بن ثبيث الحضرمي.

السّلام على عثمان بن أمير المؤمنين، سمى عثمان بن مطعون، لعن الله راميه بالسّهم خولي بن يزيد الأصبحي الأيادي الدّارمي.

السّلام على محمّد بن أمير المؤمنين، قتيل الأيادي الدّارمي، لعنه الله و ضاعف له العذاب الأليم، و صلّ الله عليك يا محمّد و على أهل بيتك الصّابرين.

السّلام على أبي بكر بن الحسن الزّكيّ الوليّ، المرمي بالسّهم الرّديّ، لعن الله قاتله عبد الله بن عقبه الغنويّ.

السّلام على عبد الله بن الحسن بن عليّ الزّكيّ، لعن الله قاتله و راميه حرمله ابن كاهل الأسديّ.

السّلام على القاسم بن الحسين بن عليّ، المضروب هامته، المسلوب لامته، حين نادى الحسين عمّه فجلّى عليه عمّه كالصقر، و هو يفحص برجله التّراب، و الحسين يقول: بعداً لقوم قتلوك و من خصمهم يوم القيامة جدّك و أبوك، ثم قال: عزّ و الله على عمّك أن تدعوه فلا يجيبك، أو يجيبك و أنت قتيل جديد فلا ينفعك، هذا و الله يوم كثر و اتره و قلّ ناصره، جعلني الله معكما يوم جمعكما، و بؤاني مّبوأكما، و لعن الله قاتلك عمر بن سعد بن نفيل الأزديّ، و إصلاه

جحيماً، و أعد له عذاباً إليماً.

السّلام على عون بن عبدالله بن جعفر الطيّار فى الجنان، حليف الإيمان و منازل الأقران، النَّاصِح للرحمان، التّيالى للمثنانى و القرآن، لعن الله قاتله عبدالله بن قطبه النبهانى.

السّلام على محمّد بن عبد الله بن جعفر، الشّاهد مكان أبيه، و التّالى لأخيه، و واقيه بيدنه، لعن الله قاتله عامر بن نهشل التّيمى.

السّلام على جعفر بن عقيل، لعن الله قاتله بشر بن خوط الهمدانى.

السّلام على عبد الرحمان بن عقيل، ولعن الله قاتله وراميه عمر ابن أسد الجهنمى.

السّلام على القتيل بن القتيل، عبد الله بن مسلم بن عقيل، و لعن الله راميه عمرو بن صبيح الصّيداوى.

السّلام على محمّد بن أبى سعيد بن عقيل، و لعن الله قاتله لقيط ابن ياسر الجهنمى.

السّلام على سليمان مولى الحسين بن أميرالمؤمنين، و لعن الله قاتله سليمان بن عوفى الحضرمى.

السّلام على قارب مولى الحسين بن علىّ، السّلام على منجح مولى الحسين بن علىّ.

السّلام على مسلم بن عوسجه الأسدىّ، القائل للحسين، و قد أذن له فى الإنصراف: أ نحن نخلّى عنك وبم نعتذر إلى الله من أداء حقّك،

ص: ٧٦٠



ولا والله حتى أكسر في صدورهم رمحي، وأضربهم بسيفي، ما ثبت قائمه في يدي، ولا أفارقك، ولو لم يكن معي سلاح أقاتلهم به لقدفتهم بالحجاره ثم لم أفارقك حتى أموت معك، و كنت أول من شرى نفسه، و أول شهيد من شهداء الله قضى نحبه، ففزت وربّ الكعبه.

شكر الله لك إستقدامك و مواساتك إمامك، إذ مشى إليك و أنت صريع فقال: يرحمك الله يا مسلم بن عوسجه، و قرأ: {فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا} (١١) لعن الله المشتركين في قتلك: عبد الله الضبابي، و عبدالله بن خشكاره البجلي.

السّلام على سعيد بن عبد الله الحنفي، القائل للحسين و قد أذن له في الإنصراف: لا والله لا نخليك حتى يعلم الله إنا قد حفظنا غيبه رسول الله (صلى الله عليه و آله) فيك، و الله لو أعلم أنّي أقتل ثم أحرق ثم أذرى، يفعل ذلك بي سبعين مره، ما فارقتك حتى ألقى حمامي، دونك، و كيف لا أفعل ذلك، و إنّما هي موته أو قتله واحده، ثم هي الكرامه التي لا انقضاء لها ابداً، فقد لقيت حامك، و واسيت امامك، و لقيت من الله الكرامه في دار المقامه، حشرنا الله معكم في المستشهدين، و رزقنا مرافقتكم في أعلى عليين.

السّلام على بشير بن عمر الحضرمي، شكر الله لك قولك للحسين و قد أذن لك في الأنصراف: أكلتني اذا السّباع حيّاً إذا فارقتك، و أسأل

ص: ٧٤١

عنك الرّكبان، و أخذلك مع قلّه الأعوان، لا يكون هذا أبداً.

السّيّام على زيد بن حصين الهمداني المشرقيّ القاريّ المجدلّ، السّيّام على عمران بن كعب الأنصاريّ، السّيّام على نعيم بن عجلان الأنصاريّ.

السّيّام على زهير بن القين البجليّ، القائل للحسين، و قد أذن له في الإنصراف: لا والله لا يكون ذلك أبداً، أترك ابن رسول الله أسيراً في يد الأعداء و أنجو، لا أراني الله ذلك اليوم.

السّيّام على عمرو بن قرظ الأنصاريّ، السّيّام على حبيب بن مظاهر الاسديّ، السّيّام على الحرّ بن يزيد الرياحيّ، السّيّام على عبدالله ابن عمير الكلبيّ، السّلام على نافع بن هلال البجليّ، المراديّ، السّلام على أنس بن كاهل الاسديّ.

السّيّام على قيس بن مسهّر الصّيداديّ، السّلام على عبدالله و عبدالرحمان ابني عروه بن حرّاق الغفاريين، السّلام على جون مولى ابن ذر الغفاريّ.

السّلام على شبيب بن عبدالله النهشليّ، السّلام على الحجاج بن يزيد السّعديّ.

السّيّام على قاسط و كردوس ابن زهير التغلبيين، السّيّام على كنانة بن عتيق، السّيّام على ضرغامه بن مالك، السّلام على جوين بن مالك الصّبعيّ.

السّلام على عمرو بن ضبيعه، السّلام على زيد بن شبيب القيسيّ،

السَّلام على عامر بن مسلم، السَّلام على قعنب بن عمرو التَّمريّ، السَّلام على سالم مولى عامر ابن مسلم:

السَّلام على سيف بن مالك، السَّلام على زهير بن بشر الخنعمي، السَّلام على بدر بن معقل الجعفيّ، السَّلام على مسعود بن الحجّاج وابنه.

السَّلام على مجمع بن عبدالله العائديّ.

السَّلام على عمّار بن حيّان بن شريح الطائيّ، السَّلام على حيّان بن الحارث السلمانيّ الأزديّ، السَّلام على جندب بن حجر الخولانيّ، السَّلام على عمر بن خالد الصّيداويّ، السَّلام على سعيد مولاة.

السَّلام على يزيد بن زياد بن المظاهر الكنديّ، السَّلام على جبّله ابن عليّ الشّيبانيّ، السَّلام على أسلم بن كثير الأزديّ، الأعرج، السَّلام على زهير بن سليم الأزديّ.

السَّلام على قاسم بن حبيب الأزديّ، السَّلام على عمر بن الأحدوث الحضرميّ، السَّلام على أبي ثمامة عمر بن عبد الله الصائديّ، السَّلام على حنظله بن أسعد الشّاميّ، السَّلام على عبد الرّحمان بن عبدالله بن الكدر الأرحبيّ.

السَّلام على عمّار بن أبي سلامه الهمدانيّ، السَّلام على عباس بن شبيب الشاكريّ، السَّلام على شبيب بن الحارث بن سريع، السَّلام على مالك بن عبدالله ابن سريع.

السَّلام على الجريح المأسور سوّار بن أبي حمير الفهميّ الهمدانيّ،

السّلام على المرثّ معهُ عمرو بن عبد الله الجندعيّ.

السّلام على يا خير أنصار، السّلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار، و بؤاكم الله مَبوء الأبرار.

أشهد لقد كشف لكم الغطاء، و مهدّد لكم الوطاء، و أجزل لكم العطاء، و كنتم عن الحقّ غير بطاء، و أنتم لنا فرط، و نحن لكم خلطاء في دار البقاء، و السّلام عليكم و رحمهُ الله و بركاته». ((١))

## ٧٢- دعائي كه از امام (عليه السلام) رسيد است:

قال ابن المشهدي: يستحبّ أن يدعوا بهذا الدعاء، بعد صلاه الزّياره، فهو مروى عنه - صاحب الزّمان - (عليه السلام):

«اللّهُمَّ عظم البلاء، و برح الخفاء، و إنكشف الغطاء، و ضاقت الأرض، و منعت السماء، و إليك يا ربّ المشتكى، و عليك المعوّل في الشدّه و الرّخاء. اللّهُمَّ صلّ على محمّد و آله الذين فرضت علينا طاعتهم و عرّفتنا بذلك منزلتهم، ففرّج عنّا بحقّهم فرجاً عاجلاً كلمح البصر أو هو أقرب من ذلك، يا محمّد يا علي، يا علي يا محمّد، أنصراني فإنكما ناصراني و إكفياني فإنكما كافياني، يا مولاي يا صاحب الزّمان الغوث، الغوث، الغوث، أدركني، أدركني، أدركني». ((٢))

ص: ٧٦٤

١- المزار الكبير، صص ٤٨٦ - ٤٩٥.

٢- المزار الكبير، ص ٥٩١؛ مصباح الكفعمي، ص ١٧٦.

### ٧٣- دعای دیگری که از امام (علیه السلام) رسیده است:

قال الكفعمی: دعاء مروی عن المهدي (عليه السلام):

«اللهم إرزقنا توفيق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية و عرفان الحرمة و أكرمنا بالهدى و الإستقامة و سدّد ألسنتنا بالصواب و الحكمه و إملأ قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحرام و الشبهه و إكفف أيدينا عن الظلم و السرقة و إغضض أبصارنا عن الفجور و الخيانه و إسدد أسماعنا عن اللغو و الغيبه تفضل على علمائنا بالزهد و النصيحة و على المتعلمين بالجهد و الرغبه و على المستمعين بالإتباع و المواعظه و على مرضى المسلمين بالشفاء و الرّاحه و على موتاهم بالرّأفه و الرحمه و على مشايخنا بالوقار و السّكينة و على الشّباب بالإنباه و التّوبه و على النّساء بالحياء و العفّه و على الأغنياء بالتواضع و السّيعه و على الفقراء بالصّبر و القناعه و على الغزاه بالتّصر و الغلبه و على الأسراء بالخلاص و الرّاحه و على الأمراء بالعدل و الشّفقه و على الرّعيه بالإنصاف و حسن السّيره و بارك للحجاج و الزّوار و فى الزّاد و النّفقه و إقضى ما أوجبت عليهم من الحجّ و العمره بفضلك و رحمتك يا أرحم الرّاحمين». (١)

### ٧٤- دعای دیگر از امام (علیه السلام) معروف به سهم اللیل:

قال الكفعمی: دعاء مروی عن المهدي (عليه السلام) يسمّى سهم الليل:

ص: ٧٦٥

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِعَزِيزِ تَعَزُّزِ اعْتِرَازِ عَزَّتِكَ بِطُولِ حَوْلِ شَدِيدِ قُوَّتِكَ بِقَدْرِهِ مِقْدَارِ إِقْتِدَارِ قَدْرَتِكَ بِتَأْكِيدِ تَحْمِيدِ تَمَجِيدِ عَظَمَتِكَ بِسَمُوِّ تَمَوُّعِ لَوْ رَفَعْتِكَ بِدِيمُومِ قِيُومِ دَوَامِ مَدَّتِكَ بِرِضْوَانِ غَفْرَانِ أَمَانِ رَحْمَتِكَ بِرَفِيعِ بَدِيعِ مَنِيَعِ سُلْطَنَتِكَ بِسَعَادَةِ صِلْوِهِ بِسَاطِ رَحْمَتِكَ بِحَقَائِقِ الْحَقِّ مِنْ حَقِّ حَقِّكَ بِمَكْنُونِ السَّرِّ مِنْ سَرِّ سَرِّكَ بِمِعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عِزِّ عِزِّكَ بِحَنِينِ أُنِينِ تَسْكِينِ الْمَرِيدِينَ بِحَرَقَاتِ خَضَعَاتِ زَفَرَاتِ الْخَائِفِينَ، يَا مَالِ أَعْمَالِ أَقْوَالِ الْمُجْتَهِدِينَ بِتَخَشُّعِ تَخَضُّعِ تَقَطُّعِ مَرَارَاتِ الصَّابِرِينَ بِتَعَبِدِ تَهَجُّدِ تَجَلُّدِ الْعَابِدِينَ اللَّهُمَّ ذَهَلْتَ الْعُقُولَ وَانْحَسَرَتِ الْأَبْصَارُ وَضَاعَتِ الْأَفْهَامُ وَجَارَتِ الْأَوْهَامُ وَقَصُرَتِ الْخَوَاطِرُ وَبَعَدَتِ الظُّنُونُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ كَيْفِيَّتِهِ مَا ظَهَرَ مِنْ بُوَادِي عَجَائِبِ أَصْنَافِ بَدَائِعِ قَدْرَتِكَ دُونَ الْبُلُوغِ إِلَى مَعْرِفَةِ تَلَالِيءِ لَمَعَاتِ بَرُوقِ سَمَائِكَ اللَّهُمَّ مُحَرِّكَ الْحَرَكَاتِ وَمَبْدِيءِ نَهَائِهِ الْغَايَاتِ وَمُخْرِجِ يَنَابِيعِ تَفْرِيعِ قُضْبَانِ النَّبَاتِ يَا مَنْ شَقَّ صَمِّ جَلَامِيدِ الضُّخُورِ الرَّاسِيَاتِ وَأَنْبَعِ مِنْهَا مَاءً مَعِيناً حَيَوَةً لِلْمَخْلُوقَاتِ فَأَحْيَا مِنْهَا الْحَيَوَانَ وَالنَّبَاتَ وَعِلْمَ إِخْتَلَجَ فِي سَرِّ أَفْكَارِهِمْ مِنْ نَطْقِ إِشَارَاتِ خَفِيَّاتِ لُغَاتِ النَّمْلِ السَّارِحَاتِ يَا مَنْ سَبَحَتْ وَهَلَلَتْ وَقَدَّسَتْ وَكَثُرَتْ وَسَجَّدَتْ لِجَلَالِ جَمَالِ أَقْوَالِ عَظِيمِ عِزِّهِ جَبْرُوتِ مَلَكُوتِ سُلْطَنَتِهِ مَلَائِكَةِ السَّبْعِ سَمَوَاتِ يَا مَنْ دَارَتْ فَأَضَاءَتْ وَأَنَارَتْ لِدَوَامِ دِيمُومِيَّتِهِ النَّجُومِ الزَّاهِرَاتِ وَأَحْصَى عِدَدَ الْأَحْيَاءِ الْأَمْوَاتِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْبَرِيَّاتِ وَإِفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا» (١)

ص: ٧٦٦

١- مصباح، صص ٢٦٥-٢٦٦؛ البلد الأمين، ص ٣٤٩.

قال ابن طاووس: روى محمد بن علي بن محمد في كتاب جامع له، ما هذا ألفظه: إستخاره الأسماء التي عليها العمل، و يدعونها في صلاة الحاجه و غيرها، ذكر أبو دلف محمد بن المظفر، رحمه الله عليه أنها آخر ما خرج:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم إني أسألك بأسمك الذي عزمت به على السموات والأرض، فقلت لهما: أتينا طوعاً أو كرهاً قالتا: أتينا طائعين، و بإسمك الذي عزمت به على عصا موسى فإذا هي تلقف ما يأفكون، و أسألك بإسمك الذي صرفت به قلوب السحرة إليك حتى قالوا: آمنا برّب العالمين، ربّ موسى و هارون، أنت الله ربّ العالمين، و أسئلك بالقدره التي تبلى بها كلّ جديد، و تجدد بها كلّ بال، و أسئلك بحقّ كلّ حقّ هو لك، و بكلّ حقّ جعلته عليك، إن كان هذا الأمر خيراً لي في ديني و دنيائي و آخرتي أن تصلى على محمّد و آل محمّد، و تسلّم عليهم تسليماً، و تهيتّه لي و تسهله و علّي، و تلطف لي فيه برحمتك يا أرحم الراحمين، و إن كان شراً لي في ديني و دنيائي و آخرتي، أن تصلى على محمّد و آل محمّد، و تسلّم عليهم تسليماً، و أن تصرفه عني بما شئت، و كيف شئت، (وحيث شئت)، و ترضيني بقضائك، و تبارك لي في قدرتك، حتى لا أحبّ تعجيل شيءٍ آخرته، و لا تأخير شيءٍ عجلته، فإنه لا حول ولا قوة إلا بك، يا على يا عظيم يا ذا الجلال والإكرام» (١).

ص: ٧٦٧





- ١- الإحتجاج على أهل اللّاج، الطّبرسى، أحمد بن على بن أبى طالب، تحقيق: محمّد باقر الخرسان، النّجف، النّعمان، ١٣٨٦ق/١٩٦٦م.
- ٢- الأخبار الطّوال، الدينورى، أحمد بن داوود، تحقيق: عبدالمنعم عامر و الدّكتور جمال الدّين الشّيبان، القاهره، الإداره العامّه للثقافه، بى تا.
- ٣- الإختصاص، المفيد، محمّد بن النّعمان، تحقيق: على اكبر الغفّارى، بيروت، مؤسسه الأعلّمى للمطبوعات، ١٤٠٢ق/١٩٨٢م.
- ٤- إختيار معرفه الرّجال، الطّوسى، محمّد بن الحسن، تحقيق: حسن مصطفى، مشهد، چاپخانه ى، دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ش.
- ٥- الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد، المفيد، محمّد بن محمّد بن النّعمان، بيروت، مؤسسه الأعلّمى للمطبوعات، ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
- ٦- إرشاد القلوب المنجى من عمل به من أليم العقاب، الدّيلمى، الحسن

بن أبي الحسن، تحقيق: هاشم مي لاني، طهران، دار الأسوه للطباعة و النشر، ١٣٧٥، ش/١٤١٧ق.

٧- الإستبصار فيما إختلف من الأخيار، الطوسي، محمّد بن الحسن، تحقيق: حسن الخرسان. بيروت دار الأضواء، ١٤٠٦ق/١٩٨٥م.

٨- الأستيعاب في معرفه الأصحاب، ابن عبد البر، يوسف بن عمر، حيدر آباد، ١٣١٨ق.

٩- أسد الغابه في معرفه الصّحابه، ابن الأثير، عز الدّينعلی بن أبي الكرم الشّيباني، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٣٧٧ق.

١٠- الإصابه في تمييز الصّحابه، ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، بيروت، دار الكتب العربي، بدون تاريخ.

١١- إصول الكافي، الكليني، محمّد بن يعقوب، تحقيق: محمّد جواد الفقيه، بيروت، دار الأضواء، ١٤١٣ق/١٩٩٢م.

١٢- إعلام الوری بأعلام الهدی، الطّبرسی، الفضل بن الحسن، تحقيق: علی أكبر الغفّاری، بيروت، دار المعرفه، ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.

١٣- إقبال الأعمال، ابن طاووس، علی بن موسى، قم، دار الحجّه للتّفافه، ١٤١٨ق.

١٤- الأمالی أو المجالس، الصّیدوق، محمّد بن علی بن الحسين، تحقيق: فضل الله الطّباطبائي اليزدي، قم المطبعه الحكمه، ١٣٧٣ق.

١٥- الأمالی، المفید، محمّد بن محمّد بن النّعمان، تحقيق: الحسين أستاذ

ص: ٧٧٠

ولى و على أكبر الغفارى، قم، منشورات جامعه المدرسين، ١٤٠٣ق.

١٦- الأمالى، الطوسى، محمد بن الحسين، ١٣١٣ق.

١٧- الأمامه و التبصره من الحيره، على بن الحسين بن بابويه، قم، تحقيق و نشر: مدرسه الإمام المهدي، ١٤٠٤ق/١٣٦٣ش.

١٨- الإمامه و السياسه، ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، قم، افست منشورات الرضى، الزاهدى، ١٣٨٨ق/١٩٦٩م.

١٩- أنساب الأشراف، البلاذرى، أحمد بن يحيى، تحقيق: محمد باقر المحمودى، بيروت، دار التعارف، ١٣٩٧ق/١٩٧٧م.

٢٠- ----- افست بغداد.

٢١- البدء و التاريخ، المقدسى، مطهر بن طاهر، كلمان هوار، باريس - شارلون، ١٨٩٩-١٩٠٦م.

٢٢- البدايه و النهايه، ابن كثير، تحقيق: أحمد أبو الملح و على نجيب عطوى و فؤاد السيد و مهدى ناصر الدين، بيروت دارالكتب العلميه، بى تا.

٢٣- بحار الأنوار الجامعه للدرر أخبار الائمة الأطهار، المجلسى، محمد باقر، بيروت مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.

٢٤- البرهان فى تفسير القرآن، البحرانى، السيد هاشم، قم، مؤسسه دار التفسير، ١٣٧٥ش /١٤١٧ق.

ص: ٧٧١

- ۲۵- بصائر الدرجات، الصفار، محمد بن الحسين، تحقيق: محسن كوجه باغی تبریزی، قم، منشورات چاپ كتاب، ۱۴۰۴ق.
- ۲۶- البلد الأمين، الكفعمی، إبراهيم بن علی، انتشارات دار الهدایه، بی تا.
- ۲۷- تاریخ الإسلام، ووفیات المشاهیر و الأعلام، الذهبي، شمس الدین محمد بن أحمد، تحقيق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
- ۲۸- تاریخ بغداد، ابن خطیب، أحمد بن علی، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- ۲۹- تاریخ الخلفاء، سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، تحقيق: محمد محی الدین عبد الحمید، دار الجبل، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- ۳۰- تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، عبدالرحیم غنیمه، ترجمه: دکتر کسائی، تهران انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۳۱- تاریخ الرسل و الملوك (معروف به) تاریخ الطبری، الطبری، محمد بن جریر بن یزید، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، القاهرة دار المعارف، ۱۹۷۹م.
- ۳۲- تاریخ غرب، فیلیپ خلیل حتّی، ترجمه: أبو القاسم پاینده، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶ ش.
- ۳۴- تاریخ یعقوبی، الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ش/۱۴۱۴ق.
- ۳۶- تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ابن شعبه، الحسن بن علی، تحقيق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۴۰۰ق.
- ۳۷- تذکره الخواصّ، سبط ابن الجوزی، أبو المظفر یوسف شمس الدین، تحقيق: عبد المولی الطریحی، نجف، منشورات المطبعة العلمیه، ۱۳۶۹ق.

- ٣٨- تفسير العياشي، ابن عياش، محمد بن مسعود، تحقيق: هاشم الرّسولي المحلّاتي، تهران، المكتبة الإسلاميّة، بي تا.
- ٣٩- تفسير فرات الكوفي، الكوفي، فرات بن إبراهيم، تحقيق: محمد الكاظم، تهران، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه، ١٤١٠ق/١٩٩٠م.
- ٤٠- تفسير القمي، القمي، علي بن إبراهيم، تحقيق: طيب الموسوي الجزائري، قم، مؤسسه دار الكتاب للطباعة و النشر، ١٤٠٤ق.
- ٤١- تنبيه الخواطر و نزهه التواظر، ابن أبي فراس المالكي، نجف، منشورات المطبعه الحيدريه، ١٣٨٤ق/١٩٦٤م.
- ٤٢- التوحيد، الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، تحقيق: هاشم الحسيني التهراني، طهران، التابعه، ١٣٩٨ق/١٣٥٦ش.
- ٤٣- تهذيب الأحكام في شرح المقنعه، الطوسي، محمد بن الحسن، تحقيق: حسن موسى خراسان، بيروت، دار الصّيب، دار التعارف، ١٤٠١ق/١٩٨١م.
- ٤٤- تهذيب تاريخ ابن عساكر، ابن عساكر، علي بن الحسين، تحقيق: عبد القادر أفندي بدران، دمشق، روضه الشّام، ١٣٣٢ق.
- ٤٥- تهذيب التّهذيب، ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطاء بيروت، دار الكتب العلميّه، ١٤١٥ق/١٩٩٤م.
- ٤٦- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، تهران، نشر صدوق، ١٣٦٦.
- ٤٧- الخرائج و الجرائح في معجزات النّبي والأئمّه عليهم السلام، قطب الدّين الرّاوندي،

سعيد بن عبد الله، تحقيق: محمد باقر الأبطحي، الإصفهاني، بيروت، منشورات مؤسسه النور مطبوعات، ١٤١١ ق/١٩٩١م.

٤٨- الخصال، الصّيدوق، محمّد بن علي بن الحسين، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم، مركز منشورات الاسلاميه، ١٤٠٣ ق/١٣٦٢ش.

٤٩- دلائل الإمامه، الطّبري، محمّد بن جرير بن رستم، نجف، منشورات المطبعه الحيدريّه، ١٣٨٣ ق/١٩٦٣م.

٥٠- رجال الطّوسي، الطّوسي، محمّد بن الحسن، تحقيق: محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف، منشورات المطبعه الحيدريّه، ١٣٨١ ق/١٩٦١م.

٥١- رجال النّجاشي، النّجاشي، أحمد بن عليّ، تحقيق: موسى الشّيبيري الزّنجاني، قم، مؤسسه النّشر الإسلامى، ١٤٠٧ ق.

٥٢- الرّوضه من الكافي، الكليني، محمّد بن يعقوب، تحقيق: علي أكبر الغفاري، بيروت دار المعرفه، ١٣٩٩هـ-.

٥٣- روضه الواعظين، ابن الفّثال النّيسابوري، تحقيق: حسين بن غلام حسنين إسحق قمّي، قم المطبعه الحكمه، بي تا.

٥٤- زاد المعاد، المجلسي، محمّد باقر، تهران، كتابفروشى إسلاميه، ١٣٧٨ ق.

٥٥- الرّهد، الكوفي الأهوازي، ابن سعيد تحقيق: غلامرضا عرفانيان، قم، المطبعه العلميه، ١٣٩٩ ق.

٥٦- شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، عزّ الدين أبو حامد محمّد، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، القاهره، دار احياء الكتب العربيه، ١٩٦٢م.

ص: ٧٧٤

٥٧- صفه الصّيفوه، ابن الجوزى، أبى الفرج عبد الرّحمن، تحقيق: إبراهيم رمضان وسعيد اللّحام، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٩ق/١٩٨٩م.

٥٨- الطّبقات الكبرى، ابن سعد، محمّد، تحقيق: إحسان عبّاس، بيروت، دار الصّادر، بى تا.

٥٩- العقد الفريد، ابن عبدريه، أحمد بن محمّد، تحقيق: مفيد محمّد قميحه، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٤ق/١٩٨٣م.

٦٠- علل الشّرائع، الصّيدوق، محمّد بن على بن الحسين، تحقيق: محمّد صادق آل بحر العلوم، نجف، المكتبه الحيدريه، ١٣٨٥ق/١٩٦٦م.

٦١- علم و تمدن در اسلام، دكتور حسين نصر، ترجمه، احمد آرام، تهران، انديشه، ١٣٥٠ش.

٦٢- عمدہ الطالب في أنساب آل أبى طالب، ابن عنبه، أحمد بن على الحسنى، بيروت، منشورات دار المكتبه الحياه، بى تا.

٦٣- عيون أخبار الرضا، ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، القاهره، دار الكتب المصريه، ١٣٤٩ق/١٩٣٠م.

٦٤- عيون أخبار الرضا، الصّدوق، محمّد بن على بن الحسين، تحقيق: مهديّ الحسينى اللّاجوردى، قم، دار العلم، ١٣٧٧ق.

٦٥- الغيبه، النّعمانى، ابن أبى زينب محمّد بن إبراهيم، تحقيق: على أكبر الغفّارى، تهران، نشر صدوق، ١٣٧٦ش/١٤١٨ق.

٦٦- فتح الأبواب بين ذوى الألباب وبين ربّ

ص: ٧٧٥

الأرباب في الإستخارات، ابن طاووس، على بن موسى، تحقيق: حامد الخفاف، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤٠٩ق.

٦٧- الفتوح، ابن أعثم كوفى، تحقيق: محمد حبيب الله الرشيد القادري، هند، دائره المعارف العثمانية، ١٩٧٠م.

٦٨- ----- تحقيق: على شيرى، بيروت دار الأضواء، ١٤١١ق/١٩٩١م.

٦٩- الفخرى في آداب السّـلطانـيه و الدّول الإسلاميه، ابن طقطقى، محمد بن على بن طباطبايى، ترجمه محمد وحيد گلپايگانى، تهران، بنگاه ترجمه ونشر كتاب، ١٣٥٠ش.

٧٠- الفروع من الكافى، الكلينى، محمد بن يعقوب، تحقيق، على أكبر الغفارى، بيروت، دار الصعب، ١٤٠١ق.

٧١- فرهنگ جامع عربى، فارسى، احمد سياح، تهران، كتابفروشى اسلام. ١٣٥ش.

٧٢- الفصول المهمه فى معرفه الأحوال الاثمه عليهم السلام ، ابن الصّـيـبـاغ، على بن محمّد بن أحمد مالكى، تهران، انتشارات علمى، ١٣٧٥ش.

٧٣- الفهرست، الطّوسى، محمد بن الحسن، تحقيق: محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، نشریات المكتبه المرتضويه، بی تا.

٧٤- كامل الزّيارات، ابن قولويه القمى، جعفر بن محمد، تحقيق: على أكبر الغفارى، تهران، نشر صدوق، ١٣٧٥ش.

٧٥- الكامل فى التّاريخ، ابن الأثير، عزّ الدّين على بن أبى الكرم الشّيبانى،



تحقيق: أبي الفداء عبدالله القاضي، بيروت دار الكتب العلميه، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.

٧٦- كتاب الخلاف، الطوسي، محمد بن الحسن، تحقيق: جماعه من المحققين، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٠٧ق.

٧٧- كتاب الرّجال، حلى ابن داوود، تحقيق: محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، المطبعه الحيدريه، ١٣٩٢ق/١٩٧٢م.

٧٨- كتاب الغيبه، الطوسي، محمد بن الحسن، تحقيق: عبدالله الطهرانى و على أحمد الناصح، قم، مؤسسه المعارف الإسلاميه، ١٤١١ق.

٧٩- كتاب المزار، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، قم، تحقيق و نشر: مدرسه الإمام المهديّ (عجل الله تعالى فرجه)، ١٤٠٩ق.

٨٠- كشف الغمه فى معرفه الاثمه، الأربلى، على بن عيسى، تحقيق: ابراهيم مى انجى، تبريز، نشر ادب الحوزه، ١٣٨١ق.

٨١- كشف المحجّه لثمره المهجه، ابن طاووس، على بن موسى، تحقيق: محمد الحسون قم، مكتب الإعلام الاسلامى، ١٤١٢ق.

٨٢- كفايه الأثر فى النص على الاثمه الإثنى عشر، الخزاز القمى، على بن محمد، تحقيق: عبد الطيف الحسينى الكوه كمرى، الخوئى، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.

٨٣- كمال الدين و تمام النعمه، الصدوق، محمد بن على بن الحسين، تحقيق: على اكبر الغفارى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٦ق.

٨٤- كنز الفوائد، الكراچكى الطرابلسى، محمد بن على بن عثمان،

ص: ٧٧٧

تحقيق: عبد الله النعمه، قم، انتشارات دار الذخائر، ١٤١٠ق.

٨٥- اللهوف على قتلى الطفوف، ابن طاووس، على بن موسى، تهران، انتشارات جهان، ١٣٦٤ش.

٨٦- المحاسن، البرقي، أحمد بن محمد بن خالد، تحقيق: مهدي الرجائي، قم، معاونيه الثقافيه لمجمع العالمى لأهل البيت عليهم السلام، ١٤١٣ق.

٨٧- المختصر فى أخبار البشر، أبى الفداء، عماد الدين إسماعيل، مصر، مطبعه الحسينيه المصريه، ص ١٣٢٥ق.

٨٨- مختلف الشيعه فى أحكام الشريعة، الحلبي، الحسن بن يوسف، تحقيق: أحمد مددى الموسوى، قم، چاپخانه ى سيد الشهداء(عليه السلام)، ١٤٠٣ق.

٨٩- مرآه العقول فى شرح أخبار آل الرسول عليهم السلام، المجلسي، محمد باقر، تحقيق: هاشم الرسولي، تهران، دار الكتب الإسلاميه، ١٤٠٤ق/١٣٦٣ش.

٩٠- المزار الكبير، المشهدى، محمد بن جعفر، تحقيق: جواد القومى الإصفهانى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٩ق.

٩١- مشكاه الأنوار فى غرر الأخبار، الطوسى، أبو الفضل على، تحقيق: مهدي هوشمند، قم، دار الحديث، ١٤١٨ق.

٩٢- مصباح الزائر، ابن طاووس، على بن موسى، قم، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٦ق/١٣٧٥ش.

٩٣- مصباح الكفعمى، الكفعمى، إبراهيم بن على، تحقيق: عبدالله الحائرى الطهرانى، قم، منشورات الرضى - زاهدى، ١٤٠٥ق.

ص: ٧٧٨

- ٩٤- مصباح المتهجد، الطوسي، محمد بن الحسن، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت، مؤسسه الأعلمي، ١٤٠٨ق/١٩٩٨م.
- ٩٥- معالم العلماء في فهرست كتب الشيعة و أسماء المصنّفين منهم قديماً و حديثاً، ابن شهر آشوب، محمد بن عليّ، تحقيق: محمد صادق آل بحر العلوم، نجف المطبعة الحيدريه، ١٣٨٠ق/١٩٦١م.
- ٩٦- معاني الاخبار، الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، بيروت، دار المعرفه، ١٣٩٩ق.
- ٩٧- معجم البلدان، حموي، ياقوت، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
- ٩٨- مقاتل الطالبيين، الإصفهاني، أبو الفرّج علي بن الحسين، تحقيق: أحمد صقر، القاهره، ١٣٦٨ق/١٩٤٩م.
- ٩٩- مقتل الحسين، الخوارزمي، أبي المؤيد الموفق بن أحمد، تحقيق: محمد السماوي، نجف، ١٣٦٧ق.
- ١٠٠- المقنعه، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، قم، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٠ق.
- ١٠١- المقنّع و الهدايه، الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، قم: مؤسسه المطبوعات الدينيه، ١٣٧٧ق.
- ١٠٢- مكارم الأخلاق، الطبرسي، الحسن بن الفضل، تحقيق: علاء الدين علوي طالقاني، نجف، بي تا.

- ١٠٣- مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن عليّ، تحقيق: يوسف البقاعي، بيروت دار الأضواء ١٤١٢ق/١٩٩١م.
- ١٠٤- المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم، ابن الجوزي، أبو الفرج عبدالرحمن بن عليّ، تحقيق: محمد عبد القادر عطا ومصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميّه، ١٤١٢ق/١٩٩٢م.
- ١٠٥- المنجد في اللّغه و الأعلام، لويس معلوف، قم، افست نشر بلاغت، ١٣٧٦ش.
- ١٠٦- من لا يحضره الفقيه، الصدوق، محمد بن علي بن الحسين، تحقيق: موسى للخرسان، بيروت، دار الصّعب، ١٤٠١ق.
- ١٠٧- مهج الدّعوات و منهج العبادات، ابن طاووس، علي بن موسى، قم، دار الذّخائر للمطبوعات ١٤١١هـ - /١٣٧٠ش.
- ١٠٨- النّوادر أ و مستطرفات السّرائر: ابن إدريس الحلّي، محمّد بن أحمد، تحقيق: محمّد باقر بن المرتضى الموحّد الأبطحي الإصفهاني، قم، مؤسسه الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه)، ١٤٠٨ق / ١٣٦٦ش / ١٩٨٧م.
- ١٠٩- نهايه الإرب في فنون الأدب، التّويري، أحمد بن عبد الوهاب، تحقيق: محمّد رفعت فتح الله، القاهره، المجلس الأعلى للثقافه، ١٣٩٥ق/١٩٧٥م.
١١٠. ينابيع المؤده القندوزي، سليمان بن الشّيخ إبراهيم، تحقيق: علاء الدّين الأعلمي، بيروت مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٨ق/١٩٩٧.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

